

# تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران در دوره معاصر

مجلد اول

از آغاز سلطنت قاجارها  
تا پایان جنگ نخستین با روسیه

از انتشارات

مؤسسه مطبوعاتی شرق

تهران ۱۳۳۵

با کاغذ کتان ۱۶۰ ریال  
با کاغذ سفید ۱۸۰ ریال  
با جلد زرد کوب ۱۸۰ ریال } بها :

## دیباچه

از روزی که فرزند آدمی وارد زندگی اجتماعی شده است همیشه حوادث و وقایع جهان زادهٔ علل و اسباب مادی بوده است. سراسر تاریخ جز تلاشهای پی در پی آدمی زادگان برای تأمین زندگی و بهبود یافتن آن زندگی چیز دیگر نیست. بهمین جهت تاریخ در نزد دانشمندان امروز مصداق و مفهوم دیگری دارد که قرنهای تاریخ نویسان از آن غافل بوده اند. همیته افکار و عقاید هر گروه و هر طایفه‌ای نیز زادهٔ حوائج مادی آن قوم بوده است. بدین جهت حتی در تاریخ ادیان و عقاید فلسفی و اجتماعی نیز باید علل و اسباب مادی را جست و در میان نهاد. درین تردیدی نیست که هرگز اندیشهٔ فرزند آدمی مجرد نبوده و جهات مادی فکری را فراهم کرده و آنرا پروبال داده و نیروبخشیده و از آن نتیجه گرفته و هر زمان که آن علل و اسباب مادی از میان رفته آن اندیشه نیز رخت بر بسته و اندیشهٔ دیگری که دلیل و محرک مادی دیگر داشته جا شین آن شده است.

سراسر تاریخ ایران جز جنب و جوش و تلاش ملت ایران برای تأمین زندگی مادی خود چیز دیگر نیست. کسانی که می‌خواهند سرگذشت چند هزار سالهٔ نیاگان ما را روشن کنند چاره جزین ندارند که همین علل و اسباب و جهات مادی را بجویند و از تجزیه و تحلیل آنها نتیجه بگیرند. ناچار چنین کاری چندان آسان نیست و جستجوهای بسیار لازم دارد که هر روز و خلیفهٔ مورخ را دشوار تر و دامنهٔ کار او را گشاده تر می‌کند.

هرچه روابط میان اقوام و ملل بیشتر شود و موانع طبیعی که در زمانهای باستان مردم را محصور و دور از یک دیگر نگه می‌داشتند است بیشتر از میان برداشته شود کار مورخ دشوار ترست. قطعاً در زمان هخامنشیان آنچه در مغرب اروپا رخ می‌داده در اوضاع ایران مؤثر نبوده است، اما امروز حوادث امریکای جنوبی نیز در حوادث کشور ما مؤثرست چه برسد بآنچه در نواحی نزدیک تر به ما رخ می‌دهد.

درین نیز جای شك نیست که پیوستگی شگرفی در میان حوادث امروز و دیروز جهان هست. آنچه امروز پیش می‌آید قطعاً دنبالهٔ آن چیز است که دیروز و پریروز و پارو پیراد روی داده است. حوادث جهان حلقه‌های زنجیر پیوسته بیک دیگرند. بهمین جهت هرگز نمی‌توان تاریخ دوره‌ای را از تاریخ دورهٔ دیگر تفکیک کرد و ناچار هرچه دوره‌ای بدوران

دیگر نزدیک تر باشد آگاهی از آن برای اطلاع از دوره بعد واجب ترست. امروز در ایران توجه خاصی نسبت بتاریخ هست و این توجه بسیار طبیعی و بجاست زیرا مردم می خواهند بدانند آنچه امروز می بینند از کجا سرچشمه می گیرد.

بهسن جهت یکی از واجبات ترین کارها اینست که ما مردم ایران را از گذشته پدرانمان آگاه کنیم. هر کسی از گذشته خبر نداشته باشد نمی تواند آینده را بسازد. توجهی که مخصوصاً درین زمان نسبت بتاریخ نزدیک بزمان ما دارند بسیار طبیعی و حتی بسیار لازمست.

چندسال پیش هیئت تحریریه مجله ارتش ازمن خواستار شد سلسله مقالاتی درباره «ایران در صد و هفتاد سال اخیر» بنویسم. از همان زمان خود را آماده کردم کتابی در تاریخ اجتماعی و سیاسی دوره معاصر ایران یعنی از آغاز سلطنت قاجارها تا امروز آماده کنم. سلسله مقالاتی که در مجله ارتش انتشار یافت مقدمه ای برای این کار بود. در همان زمان بسیاری از دور و نزدیک ازمن خواستار شدند دنباله این کار راها نکنم. یکی از مهم ترین وظایف کسانی که قلم به دست دارند اینست که آنچه را مردم خواستار آند در نظر بگیرند، چون پزشکی که هر دردی پیش او بپیرند درمان کند.

چیزی که بازمرا درین کار استوارتر کرد این بود که می دیدم درین روزها گروهی باین کار دست زده و درباره برخی از ادوار تاریخ معاصر ایران بحث می کنند. آنچه درین زمینه نوشته اند من خوانده ام و باید بگویم که کمتر آن حقیقتی را که در پیرامون اسناد و مدارک معتبر جای گرفته است درین کتابها دیده ام. برخی را نادانی برانگیخته و بیشتر خواسته اند کسی را بزرگ و کسی را کوچک کنند و کسی را بشویند و کسی را بد نام کنند. تاریخ شریف تر و بالاتر از آنست که باین دوستی ها و دشمنی ها آلوده شود. کاری ازین زشت تر نیست که کسی بخواهد حق و حقیقت را بفریبد.

وانگهی تقریباً در همه این کتابها تاریخ را بهمان مصداق مدروس قدیم بیان آورده اند. در پی علل و اسباب نگشته و حوادث را با وسایلی توجیه کرده اند که آن وسایل جهت و علت اصلی و حقیقی بروز آن واقعه نبوده است. يك تن یا تنی چند بسیار کوچک تر و ناتوان تر از آنند که بتوانند حادثه ای را فراهم کنند یا بر گردانند و جهت آنرا تغییر دهند. حادثه است که ایشان را با خود می برد و ایشان می پندارند که راهنمای آن حادثه اند یا آنکه کسی برای خوشامدگویی بایشان می گزشت اینسان را راهنمای حوادث قرار دهد. اینك دانشمندان جهان تعصب و زریدن در تاریخ را بسیار زشت می دانند و چه بسا پنهانی بزرگ را که درین زمانهای اخیر تاریخ نویسان بیدار و بزرگوار شکسته اند. چه بسا مردان گنده را که نامور کرده اند!

این انگیزه ها مر واداست بتدوین کتبی در تاریخ اجتماعی و سیاسی دوران معاصر ایران آغاز کند. ناچار این کتب مجسمات چند خواهند داشت. این مجلد باهضای عهدنامه گلستان در میان ایران و روسیه تزاری در ۱۲۲۸ قمری یعنی ۱۸۴۷ سال پیش می انجامد و

چون قهراً می‌بایست از آغاز دوره معاصر شروع کنم اینست که از آغاز سلطنت قاجارها در ایران شروع کرده‌ام. مجلدات دیگر نیز پی‌درپی انتشار خواهد یافت و از خوانندگان گرامی جداً درخواست می‌کنم در هر جا که بلغزشی برخوردند بر من منت بگذارند و مرا از آن بیاگاهانند و از کسانی که اسنادی درین زمینه‌ها که مورد بحث این کتابست سراغ دارند هصره خواهشمندم از دادن آنها یا راهنمایی کردن بداتنها دریغ نکنند و مرا و خوانندگان این کتاب را ازین منت بازندارند.

تهران ۸ مرداد ماه ۱۳۳۵

سعید نفیسی



## فهرست مطالب

- ایران ما درین صد و هشتاد سال ص ۱ - متابع تاریخ قاجارها ۱ - نژاد قاجارها ۵ - آمدن طوایف ترک بایران ۷ - قاجارها از چه نژاد بودند؟ ۱۳ - ظهور قاجارها در تاریخ ایران ۱۹ - قاجارها پیش از سلطنت ۲۵ - نیاگان آقا محمد خان ۳۱ - سرانجام محمد حسن خان ۳۷ - فرزندان محمد حسن خان ۳۸ - حسینقلی خان جهانموز ۳۹ - آقا محمد خان ۴۲ - آشنایان آقا محمدخان ۴۴ - جنگهای آقا محمدخان در نواحی دیگر ایران ۴۵ - لشکرکشی بفقاز ۴۹ - پیادشاهی نشستن آقا محمد خان ۵۱ - انقراض سلطنت افشارها ۵۱ - لشکرکشی دوم گرجستان ۵۲ - هیأت ضاهری آقا محمد خان ۵۲ - سیرت آقا محمد خان ۵۳ - مناسبات گرجستان با ایران ۵۹ - سفر دوم گرجستان ۶۸ - اوضاع اجتماعی ایران در زمان آقا محمد خان ۷۲ - نتیجه کشته شدن آقا محمد خان ۷۴ - فتحعلی شاه ۷۵ - اختلاف ایران و روسیه ۸۴ - فتحعلی شاه و ناپلئون اول ۹۰ - سفیران ناپلئون در ایران ۹۳ - عهد نامه فینکن شتاین ۹۵ - هیأت نظامی فرانسه در ایران ۱۰۰ - دستورهای ناپلئون بزرگال گاردان ۱۰۲ - مقدمات مأموریت گاردان و نتایج آن ۱۰۸ - کارهای بزرگال گاردان در ایران ۱۱۴ - وساطت گاردان در میان ایران و روسیه ۱۲۱ - نتیجه وساطت فرانسه در میان ایران و روسیه ۱۳۰ - مذاکرات صلح ایران و روسیه بیانیگی گری فرانسه ۱۳۹ - مقدمات جنگ دوم ایران و روسیه ۱۴۵ - مکاتبات دربار ایران با دربار فرانسه ۱۵۱ - نامه فتحعلی شاه بوزیر امور خارجه فرانسه ۱۷۴ - مکاتبه عباس میرزا نایب السلطنه با ناپلئون ۱۷۶ - مکاتبه صدر اعظم ایران با دربار فرانسه ۱۸۶ - کارهای افسران هیئت نظامی گاردان در ایران ۲۰۰ - هیئت نظامی گاردان در ایران ۲۰۶ - اصلاحات سپاه ایران بدست افسران فرانسوی ۲۱۰ - سرنویشت کارخانه توپریزی اصفهان ۲۱۵ - نتیجه مأموریت - کورنی در ایران ۲۲۱ - نتیجه مأموریت گاردان در ایران ۲۲۴ - اختلاف ایران و روسیه ۲۳۰ - آشنایان جنگهای ایران و روسیه ۲۳۷ - لشکرکشی بایروان ۲۴۲ - جنگهای سال ۱۲۲۰ قمری ۲۴۵ - وقایع گیلان و دریای خزر ۲۴۷ - جنگ دوم گنجه ۲۴۸ - تصرف قلعه شوشی ۲۴۹ - کشته شدن تسیسیانف ۲۵۰ - نتیجه جنگهای نخستین - چین سال ۱۲۲۰ - ۲۵۲ - سیاست ایران در برابر این حوادث ۲۵۳ - عهدنامه گسستن ۲۵۴ - نیروی نظامی ایران در آن زمان ۲۶۱ - وصیت نامه ساختگی پتر کبیر ۲۶۴ -

نسخه دیلر از عهد نامه فنکن شتاین ۲۶۷- مرتضی قلی خان در روسیه ۲۷۱- مقدمات جنگ  
دوم با روسیه ۲۸۸- مناسبات ایران و روسیه پیش از قاجارها ۲۹۲- قرارداد منعقد در  
پترزبورگ در ۹۲ سپتامبر سال ۱۷۲۳-۲۹۲- عهد نامه منعقد با اشرف در رشت در ۳  
فوریه ۱۷۲۹-۲۹۵- عهد نامه منعقد در رشت در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲-۲۹۹- عهد نامه منعقد و  
گیج در ۱۰ مارس ۱۷۳۵- ۳۰۵- جزییات وقایع گرجستان درین دوره ۳۱۱- فهرست نامها:  
کسان و نسبها ۳۳۷- فهرست نامهای جاها ۳۵۹- فهرست نامهای کتابها ۳۷۲- غلطنامه ۷۵

## فهرست تصاویر

۲۰۹-۲۰۸	خانهٔ سفیر فرانسه در طهران	۲۵-۲۴	درمیان ص	کریم خان زند
	میدان شاه در اصفهان در زمان	۴۹-۴۰		آقا محمد خان
۲۱۷-۲۱۶	فتحعلی شاه	۴۹-۴۸	شهر طهران در زمان آقا محمدخان	
	پر تخت نشستن فتحعلی شاه در کنار	۵۱-۵۰	قصر قاجار از ساختمانهای آقا محمدخان	
۲۲۳-۲۲۲	فرزندان و وزیرانش	۸۱-۸۰	فتحعلی شاه	
	لباس حربازان ایرانی که افسران	۱۰۱-۱۰۰	لشکرگاه فتحعلی شاه در سلطانیه	
۲۲۵-۲۲۴	فرانسوی ترتیب داده بود	۱۱۹-۱۱۸	شهر بوشهر در زمان فتحعلی شاه	
۲۶۳-۲۶۲	حرکت قیماچ سواران ایرانی	۱۲۹-۱۲۸	شهر شیراز در زمان فتحعلی شاه	
۲۸۷-۲۸۶	مرتضی قلی خان برادر آقا محمدخان		یکی از اعیان ایران در زمان فتحعلی	
۲۳۵-۲۳۴	ژنرال آلکسی پتروویچ بر مولف	۱۳۱-۱۳۰	شاه	
۳۳۷-۳۳۶	ژنرال بر مولف در پیری	۱۷۷-۲۱۶	عباس میرزا، نایب السلطنه	

## ایران ما درین صد و هشتاد سال

امروز دیگر جای هیچ گونه سخن نیست که تاریخ در پرورش روح ملی و خصال مردانه و دوستداری میهن و سرزمین نیاکان و بالاتر از همه دوستداری فرهنگ و سنن و شئون ملی و نژادی بهترین و برترین وسیله است. بهر اندازه که تاریخ زمانهای دور از ما این سودهای فراوان را در برداشته باشد قطعاً و یقیناً تاریخ زمانهای نزدیک بما چند برابر سود خواهد داشت زیرا که زندگی امروز ما بزندگی این روزها نزدیک تر و پیوسته ترست و ما از تاریخ زمان نزدیک بخود برای زندگی امروز بهره مند ترمی شویم و پیشتر عبرت می گیریم.

اگر در تاریخ روزگار خود بخوایم هر روز و ژرف بنگریم بسیاری از وقایعی که ما چشم خود دیده ایم دنباله و نتیجه واقعه دیگریست که چند یا چندین سال پیش روی داده است و بدین جهت تاریخ دوران ما لااقل با تاریخ نزدیک ترین دوره بما پیوستگی کامل دارد. بدین جهت برای مطالعه و ژرف بینی در تاریخ معاصر ایران ناچاریم از تاریخ قاجارها یعنی دوران پیش از امروز آغاز کنیم. ناچار باید برگردیم بسده هشتاد سال پیش ازین. در آن زمان هنوز تاریخ ما متکی بر سالهای قمری بود و وقایع در همه کسایها بسال قمری ضبط شده است و اگر من هم این کار را نکنم خوانندگان همه بدشواری شکفتی برخوردارند خورد و هیچ يك ازین حوادثی را که شرح خواهم داد در جای دیگر نخواهند یافت. اینست که ناچار باید تا مدتی دراز خوانندگان سالهای قمری را در ذهن داشته باشند.

## منابع تاریخ قاجارها

نوشتن تاریخ ایران در زمان قاجارها از ضبط همه سوانح تاریخ ایران دشوار ترست، زیرا که هنوز نفعها و غرضها درباره این خاندان و کسانی که بار و بارورشان بوده اند فرو ننشسته و هنوز بسیاری از صحایف تاریخ گرفتار این دوستیها و دشمنی های نادرست و ناموجهست. آن قسمت از حوادث که در زمان ما روی داده هنوز دست مردم بیطرف نیفتاده و آن قسمت از سوانح هم که پیش از روزگار ما روی داده است تاریخ نویسانی آنها را ضبط کرده اند که یا حاشیه نشین کار گزاران آن زمان و یا از همه جایی خبر بوده اند و

بیشتر بحسب ودلخواه خود چیزی گفته اند. و آنکهی شماره این کتابها چندان نیست و شاید از هیچ دوره ای باین اندازه کتاب تاریخ کم نمانده باشد و شاید کتابهایی نوشته باشند که هنوز انتشار نیافته و بدست ما نرسیده باشد.

کتابهای رایجی که درین دوره داریم نخست «تاریخ قاجاریه» از مجلدات ناسخ التواریخ تألیف میرزا محمد تقی سپهر کاشانی ملقب بلسان الملکست.

سند دیگری که در پیش ماست پایان کتاب «منتظم ناصری» و دو مجلد دوم و سوم «مرآة البلدان ناصری» و کتاب «المآثر والاثار» هر سه تألیف محمد حسن خان صنیع الدوله وزیر انطباعات ناصرالدینشاه است که در پایان زندگی اعتماد السلطنه لقب داشت. وی نیز تا جایی که ناسخ التواریخ بوده آنرا تخصیص کرده و سپس وقایع زمان خویش را بهمان روش آورده است.

سند دیگر فصلی از پایان دروשה الصغای ناصری «از رضا قلی خان هدایت لله باشی امیر الشعراست که وی کتاب معروف میرخوند مورخ مشهور قرن نهم را بزعم خود تهذیب کرده یعنی در انشای آن دست برده و از آنجاییکه وی کتاب را پایان رسانیده گرفته و بزمان خود رسانیده است، یعنی تاریخ ایران را از دوران صفویه تا روزگار خود بر آن افزوده است.

کتابی بنام «حقایق الاخبار ناصری» تألیف میرزا جعفر خان حقایق نگار در بهران در ۱۲۸۴ قمری انتشار یافته که جز یک مجلد از آن منتشر نشده و بهمان وقایع سال ۱۲۸۴ مینجامد. این کتاب خلاصه نسبه بی طرفانه ایست اما نمی دانم بچه سبب بسیار کم انتشار یافته است.

برای دوره بعد کتابی که داریم «منتخب التواریخ مظفری» تألیف حاج میرزا ابراهیم خان آشتیانی صدیق الممالکست که در طهران در سال ۱۳۲۴ چاپ شده و چون تاریخ عمومی از صدر اسلام تا قاجار در وقایع باختصار کوشیده است و با همه مختصری فوایدی در بردارد. درباره «تاریخ نو» تألیف جهانگیر میرزای قاجار و شرح حال عباس میرزا ملک آرا در جای خود بحث خواهیم کرد.

درین چند سال نزدیک به چند کتاب در باره مردان این دوره و با حوادث این زمان تألیف کرده اند مانند «یادداشت هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدینشاه» تألیف دوستعلی معیر الممالک و «سسهالار اعظم» تألیف محمود فرهاد و «عباس میرزا نایب السلطنه» تألیف ابوالقاسم لاچینی و «عباس میرزا» تألیف ناصر نجفی و «زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر» تألیف حسین مکی و «امیر کبیر و ایران» در سه مجلد تألیف فریدون آدمیت. درباره این کتابها نیز که برخی از آنها بسیار سودمندست و برخی دیگر عجولانه نوشته

شده و ناچار نواقصی دارد بجای خود بحث خواهیم کرد .

در باره حوادث دوران انقلاب نیز کتابهایی مانند «تاریخ بیداری ایرانیان» تألیف مرحوم ناظم الاسلام کرمانی و «تاریخ نهضت ایران» تألیف ح . مدیر حلاج و «تاریخ هجده ساله آذربایجان» در شش مجلد و «تاریخ مشروطه ایران» در سه مجلد تألیف سید احمد کسروی و «تاریخ بیداری ایران» تألیف حبیب الله مختاری و «تاریخ انقلاب مشروطیت ایران» تألیف دکتر مهدی ملک زاده در هفت مجلد و «تاریخ عصر حاضر یا حیات بحیی» تألیف یحیی دولت آبادی (مجلدات ۲ و ۳ و ۴) و «تاریخ پیدایش مشروطیت ایران» تألیف محمدحسین ادیب هروی خراسانی و «انقلاب ایران» تألیف ادوارد براون انگلیسی ترجمه احمد پژوه و «انقلاب مشروطیت ایران و ریشه های اجتماعی و اقتصادی آن» تألیف م . یاولویچ و و . تریاوس . ایرانسکی ترجمه م . هوشیار و «انقلاب مشروطیت ایران» تألیف ابوانف و «تاریخ انقلاب و تحول آذربایجان» تألیف حسین فرزاد و «حکومت تزار و محمد علی میرزا» تألیف ن . پ . مامونوف ترجمه شرف الدین میرزا قهرمانی و «فرار محمد علی شاه» تألیف داود مؤید امینی و «تاریخ انقلاب آذربایجان و بلوای تبریز» تألیف حاج محمد باقر و یجویه پرداخته شده است که در باره مندرجات آنها نیز جای سخن هست .

در باره پاره ای از مسایل مربوط باین دوره از تاریخ ایران نیز این کتابها تا کنون چاپ شده است : «مأموریت ژنرال گاردان در ایران» تألیف گنت آفرد دو گاردان ترجمه عباس اقبال ، «روابط ناپلیون و ایران» تألیف عباس میرزا ، «سیاست ناپلیون در ایران» تألیف دکترخان بابایی ، «چنگ ده ساله یا جنگ اول ایران با روس» تألیف جمیل قوزانلو ، «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی» تألیف محمود محمود درهشت مجلد ، «جنگ انگلیس و ایران» تألیف کتین هنت انگلیسی ترجمه حسین سعادت نوری ، «عصری خبری با تاریخ امتیازات در ایران» تألیف ابراهیم تیموری ، «فارس و جنگ بین الملل» تألیف رکن زاده آدمیت ، «سیاست دولت شوروی در ایران» تألیف م . ع . منشورگر کانی ، «نامه های سیاسی سفیر بریتانیا» ترجمه احمد توکلی ، «امپریالیزم انگلیس در ایران» یادداشت های ژنرال ماژوردنسترویل - ترجمه میرزا حسین خان انصاری ، «تحولات سیاسی در نظام ایران» تألیف جهانگیر قائم مقامی ، «فرار داد روس و انگلیس با ایران» تألیف ع . وحید مازندرانی ، «وقایع صد سال قبل در ایران» تألیف عباس معنشم نوری ، «تاریخ بنیان قاجار» تألیف رضا جهانسوز ، «دکتر چشمه که بوده ، جنگل گیلان چه بوده» تألیف محمد تعی طالقانی ، «قیام خیابانی» تألیف س . علی آذری ، «قیام کلنل محمدتقی خان یسیان در خراسان» تألیف علی آذری ، «ختم غائله

«بیتکو» تألیف شرف‌الدین قهرمانی، «جنگ ایران - روس» تألیف جمیل قوزانلو .  
برای دوره پس از مشروطیت «زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار» و «تاریخ  
بیست ساله ایران» دوسه مجلد تألیف حسین مکی و «تاریخ مختصر احزاب سیاسی -  
انقراض قاجاریه» تألیف ملک الشعراء بهار نیز چاپ شده که در برخی از حوادث راهنما  
تواند بود .

ازین فهرست مؤلفان، که ایرانیان درین دوره فراهم کرده‌اند و چاپ شده است  
چون بگنویم شاید معتبرتر و سودمندترین منابع برای تاریخ این دوره کتابها و اسنادی  
باشد که بزبانهای اروپایی فراهم کرده‌اند . درین دوره راه اروپاییان بر ایران از همیشه  
بیشتر باز بوده است و صدها مسافر با ندیشهای گوناگون صواب و ناصواب و با مهر و کین  
بایران آمده و در بازگشت یا بحقیقت گویی و حقیقت جویی و یا برای جلب مشتری و سود  
ورزی کتابهایی بزبانهای مختلف و پیشربانگلیسی و فرانسه و آلمانی و روسی پرداخته‌اند  
و گاهی هم بزبانهای دیگر اروپایی مانند دانمارکی و سوئدی و نروژی و هلندی و ایتالیایی  
و اسپانیایی و لهستانی ولی بمراتب کمتر از آن چهار زبان اصلی کتابهایی انتشار یافته است  
که در ضمن هزاران رطب و یابس و غم و سمن گاهی هم مطلب تاریخی و حقیقتی چسبن  
می‌کند .

همه این کتابها را که شماره آنها از هزار می‌گذرد نمیتوان بکسانی که در پی تاریخ  
این دوره‌اند توصیه کرد و بلکه بیشتر باید آنها را بی‌داز کرد که ازین کتابها بر حذر باشند،  
یا لااقل مندرجات آنها را با احتیاط سنجند و همیشه با بدگمانی بآنها بنگرند . حتی  
در اسناد سیاسی که برخی از دول بزرگ اروپا برای تزکیه و نیرنگ سیاست خود بشر  
داده‌اند حقیقت دیگر گونست و حوادث را بهیل خود گردانیده‌اند .

در میان این کتابها چند کتاب تاریخ هم هست که گاهی باختصار و گاهی مفصل‌تر  
حوادث را شرح داده‌اند و درباره آنها نیز نباید مطلقاً نیک بین و زود باور بود . یکی از  
آنها که پیش از همه در ایران رواج دارد کتابیست در تاریخ ایران که سر جان ملکوم مرستاده  
شرکت هندوستان که دوبار باران آمده بزبان انگلیسی نوشته و در همان دوران انتشار  
برخی از زبانی اروپایی ترجمه شده و مترجمی زبردست آنرا بفارسی بسیار روان هم  
در آورده و سه بار در بمبئی چاپ شده و در ایران رواج کامل یافته است . این کتاب هر چند  
خلاصه روشن و راهنمای خوبی برای مطالعه در وقایعست بسیار جاهای غرض آلود دارد که  
باجار بهمان احکامات و عقاید و حتی سیاست یک مأمور انگلیسی در آن دوران پر کشمکش  
زمان فتحعلی شاهست .

در تاریخ زمان فتحعلی شاه کتابی بفارسی هست بنام «مسأله سلطانیه» تألیف

عبدالرزاق بیك دہلی متخلص بمقتون کہ درہمان زمان در تیریز سال ۱۲۴۲ چاپ شدہ و قہراً  
از آن ہم مانند سایر کتب تاریخ عہد قاجاری کہ راجع باین سلسلہ نوشتہ شدہ است انتظار  
راست گویی نمی توان داشت .

تا جایی کہ من خبر دارم درین دورہ چند کتاب نوشتہ شدہ کہ هنوز انتشار  
نیافتہ است :

- (۱) جهان آراء تألیف میرزا صادق وقایع نگار مروزی .
- (۲) نخبۃ الاخبار تألیف حاج عبدالوہاب پسر آقا علی اشرف معروف بمدرس کہ  
تاریخ عمومیست و در زمان محمد شاہ تألیف کردہ و وصل تاریخ قاجاریہ آن تا اندازہ ای  
مفصلست .
- (۳) تذکرۃ السلاطین تألیف محمود میرزا قاجار پسر فتحعلی شاہ متخلص بشاکہ  
تالیفات دیگر ہم دارد .
- (۴) جنۃ الاخبار تألیف آقا محمد حسن بن محمد رحیم لنجانی اصفہانی کہ تاریخ  
عمومیست تا زمان محمد شاہ و در ضمن تاریخ قاجارہا را دارد .
- (۵) تاریخ فتحعلی شاہ تألیف سید فضل اللہ حسینی شہرازی متخلص بخاوری .
- (۶) تاریخ محمدی تألیف محمد بن محمد نعیمی ساروی در تاریخ آقا محمد خان کہ  
بفرمان فتحعلی شاہ در ۱۲۱۱ نوشتہ است .
- (۷) تاریخ فتحعلی شاہ قاجار تألیف نویسنده مذکور کہ بفرمان عباس میرزا نایب  
السلطنہ در ۱۲۱۷ تألیف کردہ است .
- (۸) تاریخ ملک آراء تألیف علیعلی بن محمد پلاوی مازندرانی در تاریخ فتحعلی  
شاہ تا وقایع سال ۱۲۰۹ .
- (۹) تاریخ آل قاجار تألیف مصطفی قلی بن محمد حسن موسوی ساروی سیلانی  
تا وقایع سال ۱۲۶۹ کہ برای فہرمان میرزا والی آذربایجان نوشتہ است .
- (۱۰) مفرح القلوب تألیف محمد ندیم بن محمد کاظم ہارموشی متوفی در ۱۲۴۱

## نزد قاجارہا

هیچ چیز بانداژہ عقاید تاریخ نویسان در بارہ برخی از نزادہای آدمی دستخوش  
تغییر نیست و در ہر دورہ ای عقیدہ ای نوین با دلایلی نوآیین آشکار می شود . تا چند سال  
پیش در میان نزادہای بشری بنرادر شمارہ ای قابل ہودند کہ آنرا نزاد «اورالوآلتایی»  
می دانستند زیرا کہ بکسر آنرا در ناحیہ اورال و سردیگرش را در ناحیہ آلتایی می بنداشتند ،  
در آن زمان یکی از شعب بزرگ این نزاد را «ترك و منول» می نامیدند یعنی



شعبه‌ای که هم مغول را دربربگیرد و هم ترك را . امروز بیشتر از دانشمندان بدین نکته مایلند که ترك را از مغول تفكيك و تجزیه کنند و حتی برخی ترکان را شعبه‌ای و آنهم یکی از شعب اصلی نژاد آریایی باهند و اروپایی و یا هند و ایرانی می‌شمارند و درین عقیده چنان بجای دور میروند که مهد نژاد آریایی و نخستین سرزمین آنرا دامن‌های تیان شان میدانند .

تاریخ ایران بهترین سند است که بدین نکته گواهی میدهد، زیرا که در تاریخ ما ترکان نزدیک نهمصد سال پیش از مغولان پیدا شده‌اند، چنان که در حدود آغاز قرن پنجم میلادی ایران از دوسو با دو نژاد بیگانه رو برو شده است . آنکه در مرزهای شمال شرقی ایران پدید آمده ایرانیان بدان هفتال و تازیان هیطل و هیاطله گفته‌اند و در نظر تاریخ نویسان امروز قطعاً از نژاد ترك بوده‌اند و آنکه در مرزهای شمال غربی در پشت کوه‌های قفقاز پیدا شده آنرا ایرانیان همیشه خزر نامیده‌اند و آنهم با تحقیقات امروزین مسلم است که از همین ترکان امروز بوده‌اند .

بدین گونه از همان زمان ترکان در سه سوی دریای خزر یعنی در مشرق و شمال و مغرب آن می‌زیسته‌اند و بطوايف و قبایل بسیار منشعب میشده‌اند که بر شمردن همه آنها خود کتابی جداگانه میخواهد و آنچه در تاریخ ما و ادبیات ما بیش از همه نام برده شده ترکان یغما و خلیخ یا خراخ و غز و خرخیز (قرقیز) و باشقرد و قزاق و قراقالیاق و سلجوق و ترکمان و کلسوک و فارغلی و تغزغز و برطاس و قرغ در شمال شرقی ایران و قرابا پناخ و کیماک و بچناک و سائور و بایندر و افشار و بیسکدلی و برستمان و بیات و خزر در شمال غربی ایران است و سه طایفه بزرگ نیز بوده‌اند بنام بلغار و قبچاق و تاتار که زمانی در همه کرانه دریای خزر زیسته‌اند و اندک اندک طوايف دیگر در مشرق جا بریشان تنگ کرده‌اند و تنها مغرب دریا را برایشان گذاشته‌اند .

اما مغولان در پایان قرن ششم هجری و قرن سیزدهم میلادی یعنی نزدیک نهمصد سال پس از ترکان در تاریخ پدید آمده‌اند و چون خویشاوندی نزدیک با ترکان داشتند از آن زمان بیشتر ترك و مغول را از يك نژاد دانسته‌اند .

در میان مغولان پادشاه جهانگیر بختیاری پیدا شده که با سرعتی بسیار شگفت و بمراتب پیش از اسکندر و هر جهانگیر دیگر جهان متمدن را زیر پی سپرده است و از آن وقتی که چنگیز مغول بدین گونه تاریخ را شگفت زده خویش کرده است بسیاری از ترکان و مخصوصاً ترکانی که در ایران بوده‌اند و ترکان ترکیه امروز افتخار را در آن دانسته‌اند که خود را از نژاد مغول و از بازماندگان چنگیز بشمارند .

جهانگیر دیگری که پس از چنگیز پیدا شده و تا اندازه‌ای در پیشرفت بدو مبرسه

تیمور گورکن با وجود آنکه حتماً از ترکان ازبک بوده و زبان و نژادش هر دو پیوستگی کامل با زبان و نژاد ازبکان امروز داشته بهمین دلایل برای کسب شرف خود را بچنگیز و مغولان بسته است. شکی نیست که در میان طوایف ترک ازبکان و ترکمانان برزخی و حد فاصلی در میان ترک و مغول و شاید مخلوطی از هر دو نژاد باشند اما طوایف دیگر ترک را مطلقاً مغول نمی توان دانست.

در ایران هم چه بدخواه خود قاچارها و چه بسنتی که پیش از آن در میان تاریخ نویسان رایج بوده است قاچارها را از باز ماندگان مغول دانسته اند و همه مورخان که در دوره قاچاریه از نژاد و نسب آنها بحث کرده اند بهمین جا رسیده اند.

## آمدن طوایف ترک بایران

پیش ازین گفتیم که ترک و مغول دو نژاد جدا گانه اند و آخرین عقیده بعض دانشمندان اینست که ترکان از نژاد آریایی یا هندواروپایی اند، منتهی برخی طوایف هستند که چون در میان مغولها و ترکها زیسته اند مخلوطی ازین دو نژادند و از طوایفی که اکنون در جهان هستند چند طایفه این خاصیت را دارند یعنی برزخ دو نژادند.

در قرن چهارم هجری یکی از قبایل بزرگ ترک که در سواحل جیحون می زیسته اندک اندک بجنوب مایل شده و نخست خوارزم و سپس ناحیه گرگان را هم گرفته و کم کم بومیان و سکنه قدیم آنجا را رانده است. این قبیله بزرگ بدو شعبه کوچکتر «غز» و «نغزغز» تقسیم میشده است. گروهی که بایران آمده اند ترکمان نام داشته اند و در میان نشان طایفه ای از بازماندگان سلجوق نام بوده که با اسم سلجوقیان در ایران و ناحیه وسیعی از کشور های اسلامی پادشاهی کرده اند.

ترکمانان از همان زمانی که بدین نواحی فرود آمده اند در آنجا مانده اند و اینک قسمتی از آنها جمهوری ترکمنستان شوروی و قسمت دیگر ترکمانان سرزمین گرگان را فراهم میکنند. از زمانیکه ترکان در مشرق و مغرب دریای خزر پدیدار شده اند قبایل ترک را بدو شعبه اصلی «ترکان شرقی» و «ترکان غربی» تقسیم کرده اند و زبانهای ترکی امروز را هم بر ترکی شرقی و ترکی غربی قسمت می کنند.

یکی از طوایف ترکان شرقی که در دوره پیش از مغول چندان نامی نداشته در نیمه دوم قرن هشتم هجری اندک اندک بزرگتر شده و چون تیمور گورکن ازیشان بوده است در زمان وی و جانشینانش باز نیرومندتر شده و این همان صایفه ایست که از قرن نهم بعد همیشه همسایه شمال شرقی ما بوده است و مخصوصاً در دوره صفویه در تاریخ ایران نامش بسیار برده میشود و از آن زمان بنام «ازبک» یا «اوزبک» معروف شده و زبانش یکی از شعب

ترکی شرقیست که بآن «ترکی جغتای» یا «جغتایی» میگویند و گاهی هم «جاغانای» نوشته‌اند که همان ازبکان امروز باشند.

ترکان غربی چنانکه پیش ازین اشاره رفت قرن‌ها در شمال کوه‌های قفقاز میزیسته‌اند ورشته کوه‌های بلند و دشوار گذر آن سرزمین مانعشان بوده است که با ایران بنزد و حتی پادشاهان ساسانی بدین مانع بزرگ و طبیعی قناعت نکرده دیوار بسیار استواری مانند دیوار چین در برابرشان ساخته‌اند چنانکه دیواری هم در برابر ترکان شرقی کشیده بودند. معروفترین طایفه ترکان غربی همان خزرها و بلغارها و قبچاقها بوده‌اند و طوایف جزه آنها که بعدها با ایران آمده اندیات و افشار و بایندر و سالورند و بدلایلی که پس ازین خواهد آمد قاچارها را هم باید ازیشان دانست.

\*\*\*

تازیان پس از آنکه بر ایران دست یافتند و کشور بسیار وسیعی فراهم کردند هنگامی که پایتخت خود را بغداد در خاک ایران آنروز آوردند دیدند که برای اداره کردن این کشور بدین پهناوری بسپاهی و لشکری نیازمندند در آن زمان تازیان از تمدن جهان بسیار دور بودند و اینکار بدین دشواری یعنی پایداری در میدانهای جنگ ازیشان ساخته نبود.

در آن زمان در همه جهان معمول بود که جنگ را با سر بازان و اسیران مزدور میکردند و دولت‌هایی که پیش‌بین‌تر و متمول‌تر بودند با سر بازان زر خریدن حوایج نظامی خود را تأمین میکردند.

خلفای بغداد از ۱۳۲ قمری که بر سر کار آمدند تا پیش از هشتاد سال هنوز بآن درجه از تمول نرسیده بودند که سر باز زر خرید داشته باشند. در آن زمان این ناحیه شاداب‌مرد خیز که در شمال و جنوب البرز واقع شده و امروز بنام گیلان معروفست بدو ناحیه ممتاز تقسیم میشد و هر یک ازین دو ناحیه مردمی داشت که نام جداگانه داشتند. ناحیه شمال البرز در ساحل دریای خزر مسکن «گیل»‌ها بود و بهمین جهت آنجا را گیلان یعنی سرزمین گیلها میگفتند. ناحیه جنوب البرز تارودبار و قزوین مسکن «دیلم»‌ها بود و آنجا را دیلمستان یعنی جایگاه دیلمان میخواندند. گیلها و دیلمها در سرآمد دوره ساسانی بهترین سر بازان و جنگجویان ایران بودند چنانکه در دوره هخامنشیان هم دلیرترین سر بازان ایرانی «امرت»‌ها یا «امرد»‌ها بودند که از همین ناحیه رودبار و منجیل برخاسته‌اند. دلاوری و دلیری گیلها مخصوصاً در زمان ساسانیان باندازه‌ای معروف بود که بمهمترین سرداران و سپهسالاران ایران که کار بزرگی کرده بودند «گیل گیلان» یعنی «مرد مردان» و «دایر دلیران» لقب میدادند و فرماندهی سر بازان گیل را بآنها میسپردند. گیلها مخصوصاً

در جنگهای تدافعی زبردست بودند چنانکه سپرداران و نیزه داران گیل معروف بوده‌اند. دیلمها در جنگهای تعرضی و حمله معروف بودند و بهمین جهت زوین دیلمی شهرت بسیار داشت. خلفای بغداد هم درین مدت بیش از هشتاد سال همواره برای پاسبانی از کشور پهناور خود مزدوران گیل و دیلم را بکار میبردند.

اندک اندک فرماندهان دیلمان که نیروی عظیمی بدستشان افتاد بود خود قیام کردند و بهمین جهت که چندتن ازین فرماندهان نخست « مرداویج » پسر زیار دیلمی در ۳۱۵ و پس از او عماد الدوله ابوالحسن علی پسر بویه دیلمی در ۳۲۰ و پس از او علاء الدوله ابو جعفر محمد بن دشمن زیار که گویا در ۳۹۸ بدستیاری سپاهیانیکه داشتند نه تنها خود را مستقل کردند و بیادشاهی رسیدند بلکه در اندیشه برانداختن خلفا بودند و پادشاهان بویه کارشان بجایی رسید که تا بغداد هم رفتند و نه تنها بخود عنوان شاهنشاه یعنی عنوان رسمی پادشاهان ساسانی را دادند بلکه خلیفه را خانه نشین کردند و تنها مقام روحانی و پیشوایی دینی برای او باقی گذاشتند و خلیفه هم ناچار شد بایشان لقب « امیر الامراء » بدهد و خود تنها برای پیشنهادی روزهای آدینه بیرون بیاید و یکسره بسجده برود و از آنجا بکاخ خود باز گردد. آسیلای دیلمان و گیلان بر کارهای خلافت مخصوصاً بیشتر ازین جهت خطرناک بود که ایالات شمالی ایران در کنار دریای خزر یعنی گیلان و مازندران امروز و گیلان و دیلمستان و طبرستان و رویان آن روز پس از برانداختن ساسانیان هنوز تسلیم تازیان نشده بودند چنانکه تا قرنهای پس از آن هم نشدند.

درین ناحیه بسیار وسیع که پشت کوههای بلند البرز قرار گرفته و بهترین پناهگاه برای نژاد ایرانی در برابر تازیان بود یعنی از دشت مقان (نه مقان که درست نیست) و سر زمین طالش تا کنار رود اترک چندین سلسله ایرانی پشت در پشت و پی در پی استقلال داشته‌اند بدین گونه: ساجیان در مقان و طالش از حدود ۲۵۰ تا ۳۱۸ - سالاریان یا مسافریان در همین ناحیه از ۲۳۰ تا ۳۸۷ - روادان در همین سرزمین از ۴۲۰ تا ۵۱۱ - شعبه دیگر از روادیان بنام شدادیان از ۳۴۰ تا ۴۶۸ - خاندان دابویه یا اسپهبدان طبرستان تا قومن از ۲۵۰ تا ۱۴۱ - باوندیان در مازندران از ۴۵ تا ۷۳۴ - خاندان افراسیاب در مازندران از ۷۵۰ تا ۹۰۹ - بادوسپانیان در رویان و نورو کجور و رستمدر از ۴۰ تا ۹۸۳ - جستانیان در دیلمستان از حدود ۱۸۰ تا ۴۳۴ .

این نه سلسله که پی در پی درین نواحی مستحکم و با حفاظ پادشاهی کرده‌اند چنان زمین را برای مخالفت با تازیان آماده ساخته‌اند که بهترین پناهگاه دشمنان ایشان شده بود چنانکه حسن بن زید بن محمد که از فرزندان زید شهید بود و از دشمنان سرسخت خلفای بغداد بشمار میرفت در ۲۵۰ طبرستان گریخت و مردم آن سرزمین با او گریختند و

او را پیادشاهی برداشتند و تا ۴۲۴ علویان در آن سر زمین پادشاهی کرده‌اند. پس از ایشان بازسلسله دیگری از سادات مرعشی حسینی از ۷۶۰ تا ۸۸۰ در مازندران و سلسله دیگری سادات کیایی حسینی از ۷۷۰ تا ۱۰۰۱ در گیلان پادشاهی داشته‌اند و بدین گونه نخستین کسی که این نواحی را یکسره پیرو خود کرد شاه عباس بزرگ بود و نزدیک هزار سال برخی از این نواحی در همان استقلاللی که از زمان ساسانیان برایشان مانده بود باقی ماندند. پس سخت آشکارست که برتری مردم این نواحی و استقلالشان بر کارهای دربار خلیفه تا چه اندازه برای خلفای بغداد هر اس‌انگیز و خطر آمیز بوده است.

عنصر دیگری که در آن زمان ممکن بود سیاهیان مزدور برای خلفای بغداد فراهم کند مردمی بودند که هنوز هم بنام کرد معروفند و اینک در نتیجه حوادث شوم و خانمان بر افکن گروهی از ایشان در بیرون از خاک ایران یعنی در اتحاد جماهیر شوروی و عراق و ترکیه و سوریه زندگی می‌کنند ولی قطعاً و بی‌هیچگونه سخن و چون و چرا از آغاز ایرانی بوده‌اند و کسی را درین بحث مجال شک نیست.

از زمان هخامنشیان در میان طوایف چادر نشین فارس ما بنام کرد برمی‌خوریم. در دوره ساسانیان بیشتر کردها در نواحی مرکزی ایران در میان اصفهان و آباد میزیشته‌اند و طوایف دیگری در اطراف دیاپه نیریز تا دل کرمان و از آنجا تا حوالی بوشهر هم بوده‌اند که طوایف ممسنی و بویراحمدی و گوه‌گیلویه و شبانکاره بازماندگان ایشانند. دلایل بسیار هست که اصلاً ساسانیان کرد بوده‌اند و بی‌هیچ‌شکی لا اقل مادر اردشیر یا یکان دختر یکی از پیشوایان قبایل کرد ناحیه نیریز بوده است.

باز دلایل دیگر هست که کرد اصلاً در زبانهای ایرانی به معنی بیابان گرد و کاملاً مرادف همان کلمه Nomade فرانسه است که از ریشه Nomas یونانی به معنی چراننده است و شکفت تر اینکه در زبان فارسی هم کرد را به معنی «گله چران» بکار برده‌اند و طبیعتاً هم هست زیرا که چادر نشینان همیشه گله دار بوده‌اند. معنی کرد با گله چرانی به اندازه‌ای ملازم یکدیگرست که در دوره ساسانی و تا مدتی از دوره اسلامی طوایف مختلف کردها را «رم» می‌گفتند و این همان کلمه ایست که در زبان امروز ما «رَمه» شده است و این کلمه بزبان عرب هم رفته منتهی اغلب بخطا آنرا «زم» و جمع آنرا که می‌بایست «رموم» باشد «زموم» نوشته‌اند.

این بحث هرچه بنظر خوانندگان شکفت بیابد و با همه تازگی که دارد بدلائل بسیار بیرومند متکیست و درین دارم که بواسطه اینکه از مطلب اصلی خود دور می‌گم نمی‌توانم آن دلایل را یک یک بر شمارم.

در بسیاری از متون زبان فارسی همیشه که خواسته‌اند طوایف چادر نشین ایران را

بر شمارند ایشان را کرد نامیده‌اند و درین اواخر کرد اصطلاحی خاص شده است برای چادر نشینان ایرانی نژاد که نژاد و زبانشان ترك و نازی نباشد. بهمین جهت است که هر طایفه ایرانی را که بترکی و نازی سخن نمی‌رانند و از نژاد ترك و عرب نبوده و چادر نشین بوده در هر جا که بوده است کرده گفته‌اند چنانکه مثلا بختیاربها و ارها و همه چادر نشینان فارس و کرمان و خراسان و نواحی مرکزی و غربی و شمالی ایران را در هر کجا بوده‌اند کرده دانسته‌اند و حتی آنهایی را هم که از نژاد ایرانی اند و بزبانهای ایرانی (اقسام کردی) سخن می‌رانند در هر کشور دیگر باشند کرده می‌دانند و این نکته بسیار متقن و عالمانه است و دلایل بسیار با خود دارد و گمان ندارم دانشمندان هیچ دیاری رنج بحث و رد آنرا بر خود هموار کنند. در آغاز دوره خلفای عباسی کردان هم چنانکه هنوز این خاصیت نژادی را از دست نداده‌اند مردمی سلحشور و دلیر بوده‌اند و ممکن بود خلفای بغداد در صدد برآیند که ایشان را هم در کارهای نظامی مزدور کنند و رقابتی در میانشان با گیلان و دیلمان برانگیزند تا بدین وسیله شاید خطر آن دو نژاد را کمتر کنند و همین کار را کردند اما کردان هم همان رگ ایرانی و همان بیزاری از بیگانگان در خونشان بود و دوتن از پیشوایان ایشان هم که پس از دیلمان افسران مزدور خلفا شده بودند قیام کردند و نخست حسنویه بن حسین کرد برزیکانی از کردان مغرب ایران در ۳۴۸ دینور (نزدیک کرمانشاه) و نهاوند و شاپور و بروگرد (بروجرد) و اسدآباد را که پنج شهر مهم مغرب ایران در آن زمان بود متصرف شد و سلسله‌ای فراهم کرد که تا ۴۰۶ در آنجا حکمرانی می‌کردند و بسلسله حسنویه معروفند. پس از ابو الفتح محمد بن عناز که او هم کرد بود در ۳۸۱ در ناحیه حلوان و کرمانشاه مستقل شد و سلسله عنازی را تشکیل داد که تا ۴۳۷ استقلال داشته‌اند. مهم‌ترین طایفه‌ای که از کردان به سلطنت رسیده خاندان معروف ایوبیست که صلاح‌الدین ابوالمظفر بوسف بن ایوب بن شادی یکی از معروف‌ترین جنگجویان اسلام در ۵۶۴ تأسیس کرده و تا ۹۳۰ در نواحی مختلف شام (سوریه) و مصر و یمن پادشاهی کرده‌اند. شادی جد صلاح‌الدین از کردان ناحیه دوین در ارمنستان بوده است.

این نافرمانی‌ها و سرکشی‌های دیلمان و گیلان و کردان خلفای بغداد را بدان واداشت مردمی دیگر را که جنگی و دلار و در ضمن فرمان بردار تر و رامتر و اگر درست بخواهید از حس ملیت بیگانه‌تر و از تمدن و شهر نشینی که لازمه آن دوستداری زادگاه نیساکانست دورتر باشند بکار بکشند و خطرهای گوناگون این طوایف ایرانی را بجان نخرند. در جهان تمدن آن روز جز ترکان مردم دیگری نبودند که این شرایط دریشان فراهم باشد. بهمین جهت هشتمین خلیفه عباسی ابواسحق محمد المعتصم بالله پسر هارون الرشید که از ۱۶ رجب ۲۱۸ تا ۱۸ ربیع الاول ۲۲۷ خلافت کرده است پس از آنکه هشتاد سال پدرانیش

آن چاره جویبی‌ها را کرده بودند سرانجام بترکان متوسل شد و چون مادرش هم کنیز ترك بود خون ترك بیشتروی را برین كار برانگیخت و هشت هزار یا بگفته دیگر هجده هزار ترك را خرید و بدین گونه سپاهی از ترکان زرخرید فراهم كرد كه پشتیبان خلافت او و رقیب دیلم و گیل و كرد باشند .

هرچند كه تاریخ نویسان درین زمینه بحثی نکرده‌اند اما قطعاً این ترکانی كه بیخداد رفته و بدین گونه مسلح شده‌اند و اشكاری فراهم کرده‌اند می‌بایست از ترکان غربی باشند كه هنوز در آن سوی كوه‌های قفقاز میزیسته‌اند زیرا كه راهشان به عراق نزدیک تر و باز تر بوده و درین زمان ما مطلقاً اثری از ترکان دومی در مركز و مغرب ایران نمی‌بینیم و بدین گونه ممكن نیست ترکان شرقی بیخداد رفته باشند زیرا كه قطعاً می‌بایست از راه ایران رفته باشند و كمترین اثری ازیشان درین زمان در ایران دیده نشده است .

این كار، مقصود در ایران انعكاسی پیدا كرد كه بزبان مطلق ایران بود و چندی بعد يك باره و تاجاودان سرنوشت ایران را دگرگون كرد و جریان تاریخ این سرزمین بلادیه و رنج و درد كشیده را تغییر داد .

يكی از شاهكارهای بزرگ شاهنشاهی ساسانیان این بود كه در مرزهای ایران و در برابر بیگانگانی كه از هر سو آرزومی كردند با ایران بتازند و کیسه‌های تهی را پر كنند طوایف مختلف نژاد ایرانی را استقلالهای داخلی داده بودند، بدین معنی كه حكمرانانی از همان نژاد بریشان گماشته بودند كه پدر بر پسر در آن ناحیه فرمانروا بودند و قهرآمنتهای دلسوزی و توجه را پاسبانی خاك پدران خود داشتند و شاهنشاه ساسانی حتی ایشان را لقب شاه می‌داد و خود شاه این شاهان یعنی شاه شاه ایران بود و گاهی هم عناوین و القاب مخصوص و مورد داشتند. در برخی از نواحی استقلال این شاهان محلی باندازه‌ای بود كه حق سكه زدن هم داشتند و تنها می‌بایست در سال مبلغ معینی خراج و هدایای نوروز و مهرگان بدر بار بفرستند و در جنگها عده معینی سرباز روانه كنند كه خرج مسلح كردن و رفت و آمد و توقف در میدان جنگ و حتی گاهی فرماندهی این سربازان هم با همان شاه محلی یا حكمران آن سرزمین بود . این روش مخصوص برای پاسبانی مرزهای ایران مخصوصاً در برابر ترکان شرقی و غربی در چند قرن بی‌دری بسیار سودمند افتاد و نیز همین سبب شد كه نازیان چون از رخنه جنوب شرقی كه چنین سدی در برابر آن نبود وارد ایران شدند در آذربایجان و گیلان و مازندران و خراسان كه بالعكس سد بسیار استوار بود بمانع بزرگ برخوردند و چندین سال برابری همین حكمرانان محلی و پاسبانیان دلیر مرزهای ایران راه را بریشان بست و چون دیگر حكومت مرکزی در ایران نبود كه ایشان را دلیر كند و نیرو بدهد و یاری بفرستد سرانجام از پای درآمدند .

اما همین زمینه که در چند قرن در مرزهای شمال شرقی یعنی در ماوراءالنهر فراهم شده و ریشه گرفته بود نخستین وسیله را برای رهایی ایران از چنگ تازیان فراهم کرد. پس از کوشش های فراوانی که مردم این سرزمین برای رهایی ازین قید جانکاه کردند سرانجام بازماندگان یکی از همین خاندانهای محلی که در ناحیه سامان در خاک سمرقند مکرانی مستقل داشتند و بهمین جهت ایشان را « سامان خداه » یعنی خداوندگار سامان می گفتند مستقل شدند و راه استقلال و بیرون آمدن از زیر بار خلیفه تازی را بنواحی دیگر ایران آموختند و سلسله دلیر و ایران دوست سامانی بدین گونه فراهم شد .

سامانیان همینکه استیلای ترکان غربی را در دربار بغداد دیدند و متوجه خطر آن شدند چاره را درین دیدند که ایشان هم ترکان شرقی را بتوانند مزدور و زر خرید بنمودند و از اوایل قرن چهارم بدین کار دست زدند، غافل از اینکه ترکان ایلک خانی در ۳۸۳ سلسله ایشان را برخواهند انداخت و حتی زیر دستانشان البتگین و سبکتگین که از همان افسران زر خرید ترک بودند پیادشاهی خواهند رسید و اندک اندک سایر طوایف ترک بایران راه می یابند و غز و ترکمانان و سلجوقیان را پیادشاهی می رسانند و پس از آن خوارزمشاهیان و قراختایان که آنها نیز ترک بودند روی کار می آیند و ایشان هم راه را بر مغول بازمی کنند و مغول هم روزی که از تاخت و تازهای دیوانهوار بر زمین خود بر می گردند وسیله را برای انتشار ترکان در نواحی دیگر فراهم می کنند .

امادین گیر و دار ترکان شرقی از ماوراءالنهر تجاوز نکرده و بایران امروز نیامده اند و یگانه سبب آن بوده است که ترکمانان در خوارزم و گرگان سر راهشان را گرفته اند و نگذاشته اند که از قلمرو ایشان بگذرند و انگهی ترکان شرقی جای آبادان و حاصل خیزی را بر ایگمان بدست آورده بودند و نیرویی پر زور تر از ایشان پیدا نشد که ایشان را از آن ناحیه حاصل خیز پر نعمت سواحل سیحون و جیحون براند و ترکان غربی بالعکس رانده شده اند و نیروی زورمندتری ایشان را از سرزمین خود بیرون کرده و بایران و کشورهای غربی آسیا رانده است و بهمین جهت بدلائل بسیار همه ترکانی که درین نواحی غربی جای گزین شده اند از همان ترکان غربی بوده اند .

## قاجارها از چه نژاد بودند

تاریخ نویسانی که تاریخ قاجارها را نوشته اند همه ایشان را از نژاد مغول دانسته اند، اما چون هیچگونه سند کتبی بکار نبرده اند این خود می رساند که آنها بگفته و میل سرکردگان این طایفه رفته اند. پیش ازین هم گفتیم که بسیاری از طوایف ترک بازمانده و نیره چنگیز و پادشاهان مغول بودن را افتخاری پنداشته و خود را با ایشان نسبت داده اند چنانکه



مورگور کن هم همین کار را کرده است. در نظر مورخ دقیق ژرف بین هیچ تردید نیست که تیمور قطعاً از نواد همین ازبکان امروز بوده است زیرا که نه تنها در سرزمینی که ایشان نوز آنجا هستند بجهان آمده و پرورش یافته است بلکه زبانی که وی و همه بازماندگانش آخرین روزی که بوده اند بدان سخن میرانده اند همان زبان ترکی چغتایی یا چغتایست که زبان ازبکان امروز باشد، همه بازماندگان تیمور بدین زبان سخن میرانده و هر می گفته اند و یکی از شاهکارهای شرایب زبان کتاب معروف بابرنامه است که باطرات و یادداشت های ظهیرالدین بابر موسس سلسله بابر هندوستان و نواده تیمورست چون وی نیز بهین دلایل خود را از بازماندگان مغول میدانسته خاندانش بسلسله مغول نده و حتی اروپاییان پادشاهان بابر هند را «مغول بزرگ» می گفتند.

قاجارها نیز برای اینکه بجهان گیرها و کشورگشایی های چنگبزرگ کنند و خود را در آن شریک و سهیم بدانند بخطا خود را مغول دانسته و نسب خود را نخست بتیموریان از آن راه بایلخانان مغول رسانده و حتی قراویونلوها و آق قویونلوها را هم که با ایشان معروف نزدیک بوده اند با خود درین نسبت نادرست شریک کرده اند.

این ادعای شفاهی سرکردگان قاجار را تاریخ نویسان این سلسله پروبال داده و سه در آن بحث کرده اند. چون سراسر این ادعا بی بنیادست نقل آن ضرور نیست و تنها بکلیات آن اکتفا میکنم. این مورخان گفته اند که قاجارها باهولا کوخان پیشواوسر کرده مغول در ۶۵۶ هجری وارد ایران شده اند و تا ۷۳۶ که سلسله ایلخانان مغول منقرض شده بحال چادر نشینی و بیابان گردی از کنار چپچون گرفته تا دشت مقان زندگی کرده اند و چون در ۷۳۶ دست ایلخانان از پادشاهی ایران کوتاه شد ایشان زندگی خود را در خطر دیدند و از ایران بشام یعنی سوریه کنونی هجرت کردند تا اینکه تیمورگورکن در ۸۰۳ بدان سرزمین رسید و قاجارها را در آنجا دید، ایشان را جزو لشکریان خود پذیرفت و با خود بایران بازگردانید.

دور نیست که قاجارها وقتی بسرزمین سوریه رفته باشند و احتمال هم می رود که این سفرشان پس از استیلای مغول روی داده باشد و نیز ممکنست که تیمور ایشان را بایران آورده باشد اما این وقایع چنانکه تاریخ گواهی میدهد سبب دیگر دارد و پیوستگی ایشان را بمغول نمی رساند بلکه نسبت ایشان را بشرکان غربی منتهی میکند.

پیش ازین گفتم که در مرزهای شمال غربی ایران در آن سوی کوههای قفقاز طوایف مختلف از نواد ترک ساکن بوده اند. در سال ۶۱۹ هجری مغولان از همین راه قفقاز بروسیه امروز و بسرزمین سلاوها تاختند و تا سال ۷۰۲ استیلای مغول بر همه روسیه باقی بود و سپس تا ۸۶۶ بر قسمتی ازین کشور مستولی بوده اند. در آغاز قرن هشتم هجری که

سلاوها اندك اندك مغولان را از کشور خود میراندند از چهار سوی یعنی از شمال و مشرق و جنوب و مغرب ولی بیشتر از جنوب قلمرو خود را توسعه می دادند و نواحی را که در همسایگی ایشان و بدست اقوام و ملل دیگر بود از دستشان می گرفتند و آنها را آن طرف تر می راندند. از جمله طوایفی که سلاوها از جای خود بیرون کردند و زمینشان را گرفتند همین ترکان غربی بودند و ایشان دو راه بیشتر نداشتند یکی آنکه از کوههای قفقاز بگذرند و بجنوب آن یعنی بشمال غربی ایران آنروز پناه ببرند و دیگری آنکه در سواحل دریای سیاه پراکنده شوند و همین کار را هم کردند و به همین جهت است که از آن زمان ترکان در ترکیه امروز و در شبه جزیره بالکان و شبه جزیره کریمه و در شمال و جنوب رود ارس پدیدار شده اند.

سلسله هایی از ترکان در نواحی سادشاهی آغاز کرده اند همه ازین روز بعد پدید آمده اند :

خاندان گرمیان در کوتاهیه در ۶۹۹ ، خاندان حمید اوغلو در آناتولی در ۷۰۰ ، خاندان تکه اوغلو در انطالیه پس از ۷۰۰ ، خاندان منتشا اوغوللری در ناحیه دیگر از آناتولی پس از ۷۰۰ ، خاندان ذوالقدر اوغوللری در البستان و مرعش در ۷۴۰ ، خاندان آل عثمان در ۶۹۹ ، خاندان گرای در کریمه در ۸۲۳ ، خانهای غازان در ۸۴۹ ، خانهای قاسموف در ۸۵۶ ، جلایریان در ایران و عراق در ۷۳۶ ، چوبانیان در آذربایجان در ۷۱۸ ، طغاتیوریان در مازندران در ۷۳۷ ، تراقویونلو در آذربایجان در ۷۸۰ ، آق قویونلو در آذربایجان در ۷۸۰ .

ازین فهرست پیداست که پس از مغول و درست تر بخواهید در زمانی که سلاوها مغولان را از کشور خود میراندند و ترکان دست نشانده و همدستشان را هم از سر زمین خود بیرون میکرده اند در کشورها و نواحی که در اطراف قلمرو ترکان غربی در قفقاز بوده است یعنی در آناتولی و ترکیه و سوریه و کریمه و غازان و عراق و آذربایجان و مازندران چهارده سلسه از نژاد ترك در حدود ۷۰۰ تا ۸۵۶ یعنی بیشتر در قرن هشتم که دنباله این وقایع بوده است تشکیل شده و بدینگونه و با این دلایل گمان ندارم دیگر مورخ باریک بین و حقیقت جویی بتواند منکر شود که این ترکان در نتیجه توسعه قلمرو سلاوها و مخصوصاً فرود آمدن آنها بجنوب روسیه و قفقاز بدین نواحی مهاجر رفته و این سلسله ها را تشکیل داده اند. بدین گونه این نکته نادرست که تقریباً همه آنها مکرر کرده اند که ترکان مغرب یعنی ترکهای ساکن ایران و ترکیه از زمان سلجوقیان باین نواحی آمده و بازماندگار همان سلجوقیانند کاملاً رد می شود.

برین دلیل معتبر تاریخی چندین دلیل دیگر میتوان افزود :

نخست آنکه سلجوقیان هرگز این همه جمعیت همراه خود نداشته‌اند که بتوانند سکنه همه نواحی ترک نشین ایران و قفقاز و ترکیه را فراهم کنند. لشکریان پادشاهان سلجوقی سربازان مزدور مرکب از عوامل مختلف مردم آن زمان بوده‌اند و هرگز تاریخ ایران که نخستین میدان تاخت و تاز سلجوقیان بوده است نشان نداده که هیچ یک از پادشاهان سلجوقی گروه بسیاری که بتواند سکنه این نواحی وسیع را تغییر دهند یا خود ازین سوی ایران بدان سوی یعنی از خراسان و گرگان بنواحی غربی و شمال غربی برده باشد.

دلیل دوم اینست که ادبیات ترکی شرقی یعنی ترکی چغتایی از قرن ششم پدیدار شده و این دلیلست که ترکان شرقی در حدود قرن ششم بسرزمین امروزی خود آمده‌اند و لسی ادبیات ترکان غربی قدیم تر از قرن دهم نیست و این خود می‌رساند که درین زمان تازه بدین نواحی آمده بودند و کاملاً متمدن شده و ادبیاتی پیدا کرده‌اند.

دلیل سوم اینست که بجز قاجارها بعضی دیگر از طوایف ترک هم نخست که بنامشان برمی‌خوریم در همین نواحی غربیست از آن جمله آمد افشارها و بیاتها و بسایندرها که آق قویونلوها از آنها بوده‌اند.

دلیل چهارم اینست که زبان ترکان شرقی با زبان ترکان غربی اختلاف دارد. ترکان شرقی امروز بدو دسته بزرگ تقسیم می‌شوند که هر یک زبانی جداگانه دارند یعنی ازبکان و ترکمانان و زبان ازبک زبان ترکمان نزدیکست. ترکان غربی نیز همین حال را دارند و بدو دسته بزرگ متقسم می‌شوند که هر یک زبانی دارند یعنی یک دسته ترکان ایران و قفقازند و دسته دیگر ترکان عثمانی یا ترکیه امروزی و ترکی آذربایجانی نیز ترکی ترکیه نزدیکست. ما می‌دانیم که سلجوقیان ترکمان بوده‌اند و زبانشان همان زبان ترکمانان امروزی بوده است. اگر مردم این نواحی غربی بازماندگان سلجوقیان بوده‌اند دلیل ندارد که همان زبان سلجوقیان را نگاه نداشته باشند چنانکه ترکمانان نگاه داشته‌اند و بچه دلیل ترکمانان مشرق در بای خزر زبان خود را نگاه داشته و ترکمانانی که می‌گویند در مغرب آن دریا بوده‌اند زبان خود را رها کرده و زبان دیگری اختیار کرده باشند؛ از سوی دیگر می‌دانیم که زبان اقوام ترک که در آن سوی کوهپای قفقاز می‌زیسته‌اند یعنی زبان خزرها و قبچاقها و بچناکها و بلغارها همان زبانست که امروز تاتارهای ولگا و آذربایجان شوروی و آذربایجان ایران و همه ترکی زبانان کسورما و تاتارهای کریمه و ترکان عثمانی یا ترکیه بدان سخن می‌رانند و این خود زرگترین دلیلست که این ترکان غربی خود بازماندگان همان ترکان ماوراء قفقازند. مهم‌ترین دلیل که همیشه معتبرتر از هر دلیل دیگرست دلیل نرادست. ترکان شرقی که ترکمانان و ازبکها امروز کامل‌ترین نمونه آنها هستند بنژادهای شرق اقصی یعنی چین

و منچوری و تبت و مغولستان شبیه ترند تا بهر نژاد دیگر و بالعکس ترکان غربی ب نژاد آریایی ایرانی و هندی و اروپایی شبیه ترند تا بهر نژاد دیگر.

درین صورت شك نیست که اگر قاچارها بشام رفته و از آنجا بایران آمده باشند مربوط بهولاکو و تیمور و جنب و جوش و تاخت و تازهای مغولان نیست، بلکه بالعکس ازین جااست که ترکان ماوراء قفقاز راسلاوها از جایگاه خود رانده اند و گروهی ازیشان که قاچارها باشند نخست بشام رفته و سپس در اوایل قرن نهم یا تیمور آنها را بایران آورده است یا اینکه خود بایران آمده اند.

گویا این نکته که قاچارها وقتی بشام رفته و از آنجا بایران آمده باشند درست باشد زیرا که در میان طوایف ترکان غربی طایفه معروف بیات هست و در میان طوایف قاچار طایفه ای هست بنام «شامبیاتی» یعنی بیاتهای شام و این می رساند که قاچارها بیاتها نزدیک بوده اند و لااقل این طایفه شامبیاتی مدتی در شام مانده است.

دلیل بسیار قوی برینکه قاچارها از نژاد مغول و حتی از ترکان شرقی نبوده اند اینست که در همه استناد نسب خود را بطایفه «سائور» رسانده اند و سالور قطعاً از همان ترکان ماوراء قفقاز بوده و در میان طوایف ماوراء قفقاز همه جا نام آنها را با خزرها و قباچها و بلغارها و بچناکها و دیگران با هم برده اند.

باز دلیل دیگر اینست که قاچارها از نخست خود را خویشاوند نزدیک آق قویونلو دانسته اند و حتی پادشاهی این سلسله فخر کرده اند و نام دیگر این طایفه «بایندر» است و بایندر نیز از طوایف ترکان ماوراء قفقاز بوده و نامشان را با طوایف دیگر آن سرزمین توأم کرده اند.

وانگهی قاچارها تنها در دوره صفویه در تاریخ ایران پیدا شده اند. درین شك نیست که صفویه از اولاد شیخ صفی الدین اردبیلی از مردم آذربایجان بوده اند و چون مادر شاه اسمعیل دختر ازون حسن پادشاه آق قویونلو یعنی از ترکان آذربایجان بود و مریدان پدرانیش پیشوایان طریقه صفوی نیزهین ترکان بودند شاه اسمعیل از میان نشان «قراباشها» یعنی سربازان خود را برگزید و بیاری ایشان بسلطنت رسید و در دوره صفویه طوایف ترک آذربایجان مهم ترین و در حقیقت یگانه عامل نظامی بودند. بهمین جهتست که ماتنها درین دوره بنام سه طایفه بزرگ ترک که دست شاننده و پشتیبان سلطنت صفویه بوده اند برمی خوریم: قاچارها و اوشارها و بیاتها. طوایف کوچک تر را که کمتر بودند صفویه بدو دسته تقسیم کردند یک دسته را در آذربایجان گذاشتند و «شاهسون» یا «شاهسون» نامیدند و دسته دیگر را بفارس بردند و برخی طوایف ایرانی و عرب را هم با آنها توأم کردند و دسته بزرگی بنام «قشقای» فراهم کردند که مرکب ازین سه عنصر کرد یعنی ایرانی و

عرب و ترك زبانست .

چون پادشاهان صفوی از آذربایجان برخاسته اند و قزلباشها آذربایجانی بوده اند و قاجارها مانند افشارها و بیاتها هم از آذربایجان آمده اند پس شك نیست که قاجارها از ترکان غربی بوده اند و نه مغول .

در دوره ای که قاجارها در ایران بیشتر از همه وقت پراکنده شده بودند در آذربایجان و مازندران و گرگان (استراباد) و اطراف طهران بودند و هرگز اثری ازیشان در نواحی شرقی دیده نشده است. این خود دلیلست برین که از غرب آمده اند و اگر از شرق آمده بودند می بایست در مشرق ایران هم بوده باشند .

زبان قاجارها نیز در همه مراحل ترکی غربی بوده است و این همان زبانست که نخستین شاعر آن شاه اسمعیل صفویست که خطایی تخلص می کرده و هنوز هم یکی از بهترین شاعران زبان ترکی غربی بشمار می رود و می دانیم که مادرش از ترکان بایندری یعنی آق قویونلو بوده است .

دلیل مهم پیوستگی ترکان غربی خصایص زبانی آنانست که بیکدیگر کاملاً مربوطند و بحث درین زمینه سخن را بدر ازا می کشد اما از یکی دو مثال بسیار محسوس نمی توان گذشت : یکی آنست که در میان همه این طوایف ترکان غربی علامت نسبت برای تسمیه قبایل و طوایف کلمه « لو » است که بدین شکل مینویسند و تلفظ درست آن « لی » است و بسیاری از طوایف ترکان غربی نامشان با این جزء ترکیب شده است مانند قراقریونلو و آق قویونلو و شاملو و عزالدین لو و اینانلو و قوانلو و دوانلو و مسانلو و قابخلو و خزینته دارلو و کهنه لو و کرلو و بکشلو و سوباتایلو و چلبیانلو و غیره . این جزء و ازین گونه نامهای مرکب با لو در میان ترکان شرقی نیست .

پیوستگی ترکان غربی با يك دیگر با اندازه ایست که هنوز طوایف جزء بنام قشقایی که ضبط درست آن « قاشقایی » است در دور ترین نقاط شمالی قلمرو ترکان غربی هستند و همین نام در میان ترك زبانان جنوب ایران دیده میشود . آهنگها و سرودهایی هم هست که هر دو گروه با این همه مسافت و بیش از سیصد سال زمانی که در میانشان هست هنوز می خوانند و تغنی می کنند .

درین صورت و با دلایلی که پیش ازین آوردیم و تحقیقی که درین زمینه کرده ام گمان ندارم شکنی مانده باشد که :

(۱) قاجارها مغول نبوده اند بلکه ترك بوده اند .

(۲) بر کمان و سلجوقی نبوده اند بلکه از ترکان غربی و خویشاوند نزدیک خزرها و

قباچاقها و بلغارها و بچناکها بوده اند .

- (۳) نوادشان بطایفه سالور می رسیده است که از همین طوایف ماوراء قفقاز بوده اند.
- (۴) در حدود قرن هشتم با سایر طوایف ترك ماوراء قفقاز از آن سر زمین هجرت کرده اند.
- (۵) نخست بشام رفته و پس از مدتی از آنجا بایران آمده اند.
- (۶) مغولان آنها را بایران نیاورده اند بلکه نزدیک دوست سال پس از آمدن مغول از شام بایران آمده اند.
- (۷) زبان نشان ترکی غربیست.
- (۸) صفویه آنها را از آذربایجان بهمازندران و گرگان و مرکز ایران برده اند.
- (۹) با افشارها و بیاتها و بایندرها بسیار نزدیک بوده و حتی شریک سر نوشت و شاید همسفرایشان بوده اند.

## ظهور قاجارها در تاریخ ایران

در مباحث گذشته معلوم شد که در قرن هشتم پس از آنکه مغولان از روسیه رفتند و سلاوها از شمال بسوی جنوب آن سرزمین فرود آمدند و چار را برترکان غربی تنگ کردند این طوایف هم از سرزمین اصلی و باستانی خود یعنی ماوراء قفقاز چشم پوشیدند و گروهی از تنگه های قفقاز گذشتند و بایران و آذربایجان یعنی نواحی شمال و جنوب رود ارس آمدند و گروهی دیگر بسواحل جنوبی دریای سیاه یعنی کسریه و ترکیه امروز پناه بردند. قاجارها جزو این قبایل بنحاک ایران آمده اند و تاریخ نویسانی هم که در دوره پادشاهیشان تاریخشان را نوشته اند همه این نکته را متذکر شده اند که قاجارها تا سال ۷۳۶ در دشت مقان چادر نشین بوده اند و درین سال پیشوایشان که خود و قبیله خود را در خطر میدیدند ایشان را برداشت و با خود بشام برد.

این گروه از تاریخ نویسان نام جد قاجارها را «قاجار نویان» نوشته اند و گفته اند که وی پسر «سرتاق نویان بن نویان بن جلال بن بزون تکین» مغول بوده است که با هلاکوخان از مغولستان بیرون آمده و هولاکوریاست طوایف قاجار را باین سرتاق نویان سپرده و پس از مرگ هولاکویانشین وی اباقا اورا بنصب اتایسکی برگزیده و سپس از کنار جیحون تا کرانه رود قرآقاج در دشت مقان را با او سپرده است و وی در ۶۹۴ مرد و پس از پسرش قاجار نویان جانشین او شد.

پیداست که این نکته با فراین دیگر بهیچ وجه درست نمی آید زیرا میدانیم که زبان قاجارها همیشه ترکی غربی بوده و نویان کلمه ای است از زبان ترکی شرقی و یا چغتایی و درین زبان بمعنی فرمانده و سر کرده و شاهزاده و نجیب زاده است و همان کلمه ایست که

« نویین » هم می نویسند و اگر بخواهیم کلماتی را که در تسمیه قاجارها بکار رفته ترکی جغتایی بدانیم گذشته از آنکه بسیاری از آنها درین زبان نیست کلمه « قاجار » هم در ترکی جغتایی « قراری » و « گریزان » معنی میدهد و البته بنفع این طوایف نیست که نامشان بدین گونه تحقیر آمیز باشد . درین مطلب بسیار مشکوک که بیشتر ساختگی بنظر می آید نام چند سرتاق نویان را « جلایر » ضبط کرده اند . مامی دانیم که « جلایر » نام یکی از طوایف مغول بوده و امیر حسن بزرگ که سلسله جلایریان را در سال ۷۳۶ در مغرب ایران و سرزمین عراق تاسیس کرده ازین قبیله بوده است و بهمین جهت است که این خاندان را جلایریان گفته اند . پیداست که قاجارها در زمانهای بعد که خواسته اند نسب خود را بمغول پیوندند جلایر را که نام یکی از قبایل مغول بوده است نام یکی از اجداد خود کرده و سال ۷۳۶ را که آغاز سلطنت جلایریانست سال رفتن اجداد خود بشام و انمود کرده اند و این تاریخ را بدین گونه بدست آورده اند .

اما سرتاق نویان پدر قاجار نویان ظاهراً وی را از جای دیگر آورده و با این قبایل مربوط کرده اند . در تاریخ مغول یک سرتاق بن باتوین توشی بن چنگیز نواده چنگیز خان هست که معاصر منکوقاآن و نصرانی بوده و در تاریخ جهانگشای جوینی ( چاپ اوقاف گیپ ج ۱ ص ۲۲۳ ) ذکر او هست و دیگر سرتاق نامیست که او هم از امرای مغول و معاصر با کینخان خان بود و در تاریخ و صاف ( چاپ بیستی ج ۳۳ ص ۲۸۲ ) ذکر او از او رفته است . چنان مینماید که در تاریخ مغول این نام را یافته و قاجارها را بدو پیوسته اند تا بدین وسیله نسب آنها را بچنگیز برسانند .

دلیل دیگر اینکه سال ۷۳۶ را تاریخ رفتن قاجارها بسرزمین شام گرفته اند اینست که درین سال ابوسعید پادشاه سلسله ایلخانی مغول در گذشته و چون جانشین نیرومندی نداشته است امرایش بر فواحی مختلف کشورش مستولی شده اند و کسانی که خواسته اند نسب قاجارها را بمغولان برسانند درصدد بر آمده اند ازین راه ایشان را هم جزو امرای دربار ابوسعید در آورند .

در هر صورت تاریخ نویسانی هم که گفته اند قاجارها در ۷۳۶ از دشت مقان بشام رفته اند منکر این نکته نیستند که در ۹۹۵ یا ۹۹۶ شاه عباس بزرگ طوایف قاجار را سه قسمت کرده : قسمتی را در مرود در برابر ازبکان و قسمتی را در گنجه و ایروان و قسمت سوم را در قلمه مبارک آباد در سرزمین استرآباد نشانده است . این نکته که قاجارها در قرن دهم نیز در آذربایجان و در حدود گنجه و ایروان بوده اند خود دلیل دیگر است که از ترکان غربی باید شمرده شوند و همین نکته خود دلیل است که تا اواخر قرن دهم و زمان شاه عباس هنوز در آذربایجان و در مجاورت قفقاز میزیسته اند . در دوره صفویه از زمان شاه عباس بعد قاجارها

اندک اندک همه رو با ستراباد نهاده و در آنجا گرد آمده اند، بدین معنی که شماره ایشان درین ناحیه بیش از نواحی دیگر بوده است و از همانجا در دوره های بعد بمصر کز ایران و اطراف طهران و بخراسان و مازندران رفته اند و بهمین جهت است که از آن بعد بدو دسته بزرگ تقسیم شده اند: آنهایی را که در بالای قلمه سکنی داشتند یغاری باش یا یوخاری باش گفتند و آنهایی را که در پایین ساکن بودند اشاق باش یا اشاقه باش نامیدند.

تاریخ نویسانی که درین زمینه بحث کرده این نکته را آورده اند که اگر شاه عباس قاجارها را در ناحیه مرو و ناحیه ستراباد نشانند برای آن بود که در مرو مانع از تاخت و تاز ازبکان و در ستراباد مانع از تاخت و تاز تر کمانان شوند و بهمین نکته دلایست که قاجارها از تواد دیگری بجز ترکان شرقی یعنی ازبکان و تر کمانان بودند و گرنه با ایشان مخالفت نمیکردند و مانع ایشان نمیشدند و این تواد جز همان ترکان غربی نتواند بود. یکی از مآخذ معتبری که تاریخ نویسان دوره قاجارها برای رساندن نسبت این قبیله بمغول بدان استشهاد میکنند گفته فتحعلیشاه قاجار است و این خود میرساند که قاجارها خود این نسبت را ساخته اند و آنهم پس از رسیدن پادشاهی بوده است، یعنی چون در آن زمانها پادشاهی مغول و تیموریان را کاملا مشروع و حتی افتخار آمیز میدانسته اند برای اینکه سلطنت قاجارها را هم این صفت ببخشند و ازین موهبت بر خوردار کنند نسبتشان را بمغول رسانیده اند تا بر اعتبار و شرفشان بیفزایند.

قدیم ترین سندی که من برین گفته وانتساب یافته ام رسالتیست بنام «ملوک الکلام» از منشآت میرزا تقی علی آبادی صاحب دیوان متخلص بصاحب که از ادیبان و شاعران نامی دربار فتحعلی شاه بوده و در زمان وی مدتی صاحب دیوان یعنی رییس دفتر مخصوص شاهی و منشی دستگاه سلطنت بوده است. فتحعلی شاه در پایان زندگی خود اطلاعاتی بوی داده و از او خواسته است که آنها را بنویسد تا در سرقبر او بر سنگ بکنند و وی هم این رساله را از روی همان اطلاعات بانشای مغول آن زمان نوشته است و پس از مرگ او بر سنگ کنده اند و اینک در دیوار مقبره او در قم باقیست. این رساله «ملوک الکلام» که بدین گونه و بدین اندیشه فراهم شده است مأخذ و مرجع همه تاریخ نویسان است که پس از آن درین زمینه گفتگو کرده اند. همین مطالب در کتاب دیگری که گوید در همان دوره نوشته شده و «شایب خاقان» نام گذاشته اند و آنرا بمیرزا ابوالقاسم قائم مقام فراهانی ادیب معروف آن زمان نسبت می دهند دیده می شود و چنان مینمایند که فتحعلی شاه در همان هنگام که این مطالب را بمیرزا تقی علی آبادی داده بمیرزا ابوالقاسم قائم مقام هم داده است که او هم بنویسد و هر کدام را بیسندد بپذیرد و انشای میرزا تقی را چون مغلق تروپر کنایه و استعاره تر بوده است بیشتر پسندیده و بهمین جهت پس از مرگش بر سر خاک وی جا گذاشته اند.



این تاریخ نویسانی که نسب قاجارها را بمقول رسانیده اند ایشان را با زمانه كوك خان پسر چهارم اغوزخان نیای همه ترکان میدانند و می گویند كوك خان دو پسر داشت که دو طایفه از نژاد او بوده اند یکی بایندرها و دیگر بچنه ها یا قبیلۀ بچنه . پیش ازین گذشت که بایندرها از ترکان غربی بوده و قطعاً زمانی در آنسوی کوه های قفقاز زیسته اند . بچنه هم ظاهراً یا تجریف و یا ضبط دیگری از نام همان طوایف بچناک یا بچنا کست که پیش ازین گفتیم روسها ایشان را بچنک می گویند و این هم دلیل دیگرست که قاجارها از ترکان غربی بوده اند زیرا که خود نسبت خویش را بباوندرو بچنه می رسانده اند .

یکی از دلایل مست بودن این انتساب قاجارها بمنولان اینست که در برخی از جاها بجای اینکه نسبتشان را بقاجار نویان برسانند بقراجار نویان می رسانند و فرهاد میرزا معتمد الدوله پسر عباس میرزا نایب السلطنه که دانشمندترین شاهزاده قاجار بوده است در کتاب جام جم که خود تألیف کرده این روایت را گرفته است . مقصود ازین اختلاف هم پیداست : قراجار نویان تجریفی از نام «قراچه نوین» است که از امرای لشکر مغول در خراسان بوده است و همین نکته که قاجارها خود این نام را گاهی قاجار نویان و گاهی قراجار نویان نوشته اند خود دلیل بر سست بودن این نسبت .

چنان مینماید که قاجارها در زمانی که شاه عباس آنها را با اصطلاح کوچانیده و از دشت مقان بجاهای دیگر رانده است نخست باسترآباد نرفته اند زیرا که فرهاد میرزا معتمد الدوله میگوید اول کسیکه از گنجه آمد شاه قلی خان بود که در اواخر دولت شاه سلیمان صفوی باسترآباد آمد . ازین جا پیداست که قاجارها تنها در حدود ۱۰۷۷ تا ۱۱۰۵ که شاه سلیمان پادشاهی می کرده است باسترآباد آمده اند .

شاه عباس بزرگ پس از سلسله جنگهایی که از ۱۰۱۵ تا ۱۰۲۷ با لشکریان عثمانی در آذربایجان و قفقاز کرد عده کثیر از مردمی را که در مرزهای کشور عثمانی ساکن بودند و حتی برخی از ارمنیان را که در برابر سپاهیان عثمانی ایستادگی نکرده بودند ناگزیر کرد از آنجا بجاهای دیگر ایران بروند و بطریق اولی طوایف ترك زبان را که با ترکان عثمانی بیشتر سازش داشتند از آنجا راندند و از جمله ترك زبانان قشقایی هستند که از آن زمان در فارس جای گرفته اند و روی هم رفته همه قبایل ترك زبان که در نواحی مختلف ایران باقی مانده اند از آن زمان درین سرزمینها مستقر شده اند . این هم بسازدلیل دیگرست که قاجارها از ترکان غربی و نزدیک و سازگار با ترکان عثمانی بوده اند و بهین جهت شاه عباس آنها را از آذربایجان رانده است .

تاریخ نویسان دوره قاجار درباره سر نوشت این طوایف پس از تیموریان و پیش از صفویه اطلاعاتی می دهند که ظاهراً از روایات شفاهی قاجارها گرفته اند از آن جمله

می گویند که پس از مرگ تیمور گور کن تا جلوس شاه اسمعیل صفوی قاجارها در خاک شروان و مقان و شکی و ساوجبلاغ مگری (مهاباد) و طارم و زنجان و کردستان ساکن بوده اند و بدین گونه از زاویه شمال غربی ایران یعنی همان نواحی مجاور قفقاز که در قرن هشتم بدانجا آمده بودند تجاوز نکرده اند .

شاه اسمعیل صفوی مؤسس این سلسله که در ۲۵ رجب ۸۹۲ بجهان آمد و در دوم رمضان سال ۹۰۷ در تبریز پادشاهی نشست و در ۱۹ رجب ۹۳۰ در گذشت نسبت به پنج پست بشیخ صفی الدین اردبیلی عارف مشهور و اواخر قرن هفتم و اوایل قرن هشتم می رسید که حنفی بود و در نواحی اردبیل و طالش و قسمتی از دشت مقان که در آن زمان « گشتاسفی » می گفتند طریقه ای از تصوف را رواج بنیاد داده بود که بمناسبت نام وی آنرا طریقه « صفویه » گفته اند و پس از وفاتش تا زمان سلطان حیدر پسر سلطان خلیل که پسر شاه اسمعیل باشد از مریدان بسیاری که خاندانشان درین نواحی داشته اند بهره مند می شده اند و سرانجام شاه اسمعیل همین مریدان را مسلح کرد و با خود یار کرد و بدستیاری آنان به سلطنت ایران رسید. مادر شاه اسمعیل حایمه دختر آوزون حسن پادشاه معروف آق قویونلو بود و وی از کودکی زبان مادرش که زبان ترکی بود کاملاً مانوس شده و زبان طبیعی و خانوادگیش بود و بهین جهت هنوز وی یکی از بهترین شاعران زبان ترکی غربی یا آذربایجانیست و نخستین کسیست که بدین زبان شعر گفته است و خطایبی تخلص می کرده و تنها غزلیات خوبی بدین زبان نگفته بلکه منوی ده نامه ای هم سروده که معروفست. شاه اسمعیل چادر نشینان ترک زبان شمال و جنوب رود ارس را که بیشترشان مریدان خانواده اش بودند مسلح کرد و علامت امتیازی که برایشان قرارداد کلاه سرخ بود و بهین جهت آنها را « قزل باش » یعنی سرخ سر می گفتند .

قزلباشها گروه مخصوصی را فراهم می کردند که پشتیبان واقعی سلطنت صفوی بودند و فرماندهان شان نیز از خود آنان بودند و کسانی را که از نژاد دیگر بودند در میان شان راه نمی دادند و افراد این دسته که بیشتر آنان سوار بودند بدین نام و نژاد بسیار معروف بودند و بدان فخر می کردند . تا زمان شاه عباس قدرت قزلباشها هم چنان برقرار بود و مقتدرترین گروه سلطنت صفویه بشمار می رفتند، اما شاه عباس بزرگ دستهای اندک اندک از شماره ایشان کاست تا اینکه قدرتشان را یکسره درهم شکست . بالاترین تدبیری که شاه عباس دو بر انداختن قزلباشان کرد این بود که ایشان را شهر شیت کرد و املاک و مستغلاتی بدیشان بخشید و با اصطلاح دستشان را بملک داری بند کرد و از نفوذ نظامیشان کاست . این کار برای صفویه شوم بود زیرا بعضی اینکه نیروی قزلباشان از میان رفت در برابر طوایف مسلح دیگر مخصوصاً افغانها و پس از آن افشارها نتوانستند پایداری کنند و سلطنت

را از دست دادند .

در همان آغاز که شاه اسمعیل طوایف ترك زبان را در آذربایجان بیشتیبانی سلطنت خاندان خود جلب کرد چندی نگذشت که چادر نشینان مسلح در آذربایجان نا امنی و پریشانی فراهم کردند و مخصوصاً در بیشتر از تاخت و تاز های ترکان عثمانی بتحاك ایران بواسطه رابطه همزبانی و هم نژادی که با ایشان داشتند همه دست می شدند و راه را بر ترکان عثمانی می گشودند . در ۹۱۴ که شاه اسمعیل دست آخرین بازمانده سلسله آق قویونلو را کوتاه کرد در صدد آمد که ترکان چادر نشین آذربایجان را هم دفع کند اما گرفتاریهای دیگر باو مجال نداد .

پیدا است که قاچارها درین حوادی و تاخت و تازها دست داشته اند و بهمین جهت یگانگی و هم نژادی خود را با قراقویونلوها و آق قویونلوها همیشه تکرار کرده و حتی آنرا مایه افتخار داشته و سلطنت خود را دنباله طبیعی وارثی سلطنت آنها شمرده اند و این هم دلیل دیگر است که درین موقع یعنی در اواخر قرن نهم و اوایل قرن دهم هنوز درین نواحی می زیسته و از ترکان غربی بوده اند .

چاشینان شاه اسمعیل یعنی شاه طهماسب و شاه اسمعیل دوم و شاه محمد خدا بنده هم با همه کوششی که در دفع این طوایف چادر نشین ترك زبان کردند بواسطه گرفتاری در حوادی دیگر از عهده کار بر نیامدند و سرانجام شاه عباس این کار دشوار را پیش برد .

در آن زمان که اروپاییان هنوز استیلای کامل بر سواحل دریای روم و دریای سیاه و دریای سرخ پیدا نکرده بودند راه دریاهای جنوب بسیار دراز و پر خطر بود و بهترین راه تجارت شرق بغرب آسیای صغیر و از آنجا شمال ایران بود . بهمین جهت صفویه از روزهای نخستین که پادشاهی پرداختند ازین اوضاع بهره مند شدند و نه تنها مال فراوان و سرشار بدست آوردند بلکه نیروی سلطنت خود را در تقویت تجارت آن زمان قرار دادند . سلاوهای روسیه روز بروز در جنوب سرزمین خود بیشتر پیشرفت می کردند و ترکان قفقاز را بسوی جنوب می راندند . آذربایجان که در سر راه تجارت شرق و غرب بود میدان تاخت و تاز این طوایف چادر نشین ترك شده بود . بهمین جهت شاه اسمعیل از همان آغاز که بدین مانع برخورد در صدد شد ترکان را ازین راه تجارت شرق بغرب بر دارد ، اما از ۹۱۴ که خاندان آق قویونلو را برانداخت تا ۹۳۰ درین شانزده سال مجال نکرد این کار را پیش برد و پس از شاه طهماسب همواره گرفتار جنگ با ازبکان در مشرق ایران بود و او هم فرصت این کار را نیافت و سلطنت کوتاه شاه اسمعیل دوم و شاه محمد خدا بنده هم برای این کار کافی نبود . اینست که تنها شاه عباس توانست در ۹۹۵ با ۹۹۶ برخی از طوایف ترك زبان چادر نشین آذربایجان را از آنجا براند و بدین گونه



کر معان زند

۱۸۴۱ء آریک، فرانسوی، پاپ، پاریس، ۱۸۴۱ء، ۱۲۵۷ء، ۰

توانست قاجارها را بگرگان و خراسان و قشقایی‌ها را بنواحی فارس و برخی از شاهسونها را بمرکز ایران و برخی از افشارها را بمشرق و پاره‌ای از طوایف دیگر را باطراف همدان و قزوین و قم و ساوه و نواحی مرکزی ایران براند و حتی برخی از ایشان را بگرمان ببرد و این ترک زبانان چادر نشین که درین نواحی ایران پدید آمده‌اند از آن زمان درین سرزمین‌ها ساکن شده‌اند. نام قاجارها هم تنها از اواسط قرن دهم در تاریخ دیده می‌شود و پیش از آن یا هنوز بایران نیامده بودند و با آنکه هنوز پنا برجا نشده و ناچار در حوادث دست اندر کار نبوده‌اند.

## قاجارها پیش از سلطنت

در تاریخ ایران تنها از اواسط قرن دهم بکلمه قاجار برمی‌خوریم و این همان کلمه‌ایست که در زبان مردم ایران «قجر» شده و حتی در ترکیباتی مانند «سر قجری بستن» که نوعی از آرایش موهای زنان بوده و «رقص قجری» بهمین صورت مخفف آمده است و این خود دلیل برینست که در اواخر ممدود کلمه قاجار در اصل بفتحه بیشتر نزدیک بوده است تا بحرکت مد.

قاجارها از اواسط قرن دهم تا سال ۱۱۹۳ که آقا محمد خان پادشاهی رسید نزدیک دوست و پنجاه سال در دوره صفویه و دوره افشارها و زندیه در حوادث ایران دست اندر کار بوده‌اند. تاریخ نویسان در بار قاجار پیش از سال ۱۱۹۳ که آقا محمد خان بسلطنت بنشیند سه تن دیگر از سرکردگان این طایفه و از نیاکان آقا محمد خان را شاه دانسته و مدت تاخت و تاز آنها را هم جز و تاریخ این سلسله آورده‌اند بدین گونه که سرکشی فتحعلی خان را از ۱۱۳۳ تا ۱۱۳۹ و قیام محمد حسن خان را از ۱۱۶۴ تا ۱۱۷۲ و عصیان حسینقلی خان معروف بجهانسوز را از ۱۱۸۴ تا ۱۱۹۱ جزو مدت سلطنت این خاندان دانسته‌اند و بدین گونه بیش از ۲۱ سال بر مدت سلطنت این سلسله افزوده و آغاز پادشاهی ایشان را شصت سال بالا برده‌اند. این نکته حاجت بتأکید ندارد که قیام فتحعلی خان در ۱۱۳۳ در زمان شاه سلطان حسین صفوی و سپس طغیان محمد حسن خان در ۱۱۶۴ در زمان شاهرخ افشار و پس از آن طغیان حسینقلی خان در ۱۱۸۴ در زمان کریم خان هیجک عنوان پادشاهی نداشته زیرا که این هر سه تن چنانکه بعد خواهند آمد در گوشه‌ای از خاک ایران برخاسته و سر بشورش و فتنه برافراشته‌اند. نه شش سال استیلای فتحعلی خان در آن ناحیه و نه هشت سال تسلط محمد حسن خان در جای دیگر و نه هفت سال تاخت و تاز حسینقلی خان در ناحیه دیگر عنوان سلطنت نداشته و تنها بر ناحیه کوچکی مستولی شده‌اند و پس از آنکه هم حکومت مرکزی ایشان را دفع کرده و از میان برده است و در حقیقت استیلای این سه تن

سر کرده قاچاردرین نواحی حکم سرکشی بسیاری از روسای طوایف مسلح و چادر نشین ایران را داشته است که کراً در حوادث تاریخی برپا خاسته و نسبت به حکومت مرکزی نافرمانی کرده و سرانجام از میان رفته اند.

این تعبیر خاص ظاهراً از تاریخ نویسان دوره قاچارست و پیش از ایشان کسی سلطنتی برای این سه تن قایل نشده است. بهترین دلیلی که درین زمینه دارم اینست که بر سر خاکشان هم چیزی ننوشته اند که دلالت کند ایشان را پادشاه می دانسته اند. از آن جمله فتحعلی خان در معجل معروف به «خواججه ربیع» در بیرون شهر مشهد مدفونست و در زیر گنبد بقعه که نزدیک مدخل او را بخاک سپرده اند سنگی بر سر خاکش گذاشته اند که کتیبه منظومی دارد و آن کتیبه را من خود در سفر سال ۱۳۲۷ خواندم و برای اینکه ثابت شود در همان زمانی که او را بخاک می سپرده اند حتی نزدیکش هم که کتیبه ای بر سر قبرش گذاشته اند مدعی مقام سلطنتی برای او نبوده اند و این اشعار که بر سنگ مزار اوست مطلقاً چنین مطالبی را نمی رساند آن اشعار را عیناً هم چنانکه بر سنگ کنده اند نقل می کنم:

جهان عزو شان فتحعلی خان آن فلک قدوی

که داد از وی شرف قاچار را حق در جهان بانی

در دریای تمکین ، آن بلند اقبال فرزانه

که بودی در خورش خاقان، اگر میکرد دریانی

زمین گشتی بخود نازان، فلک در مو کبش نازان

نمودی در صف هیچا چو آغاز سرافشانی

عدو گو حمله اش دیدی ز جان نومید گردیدی

سها گردد نهان، طالع چو شد خورشید نورانی

برای دفع یا جوج ستم سدی شدی محکم

بهالم تیغ او دان سد و او اسکندر ثانی

زعالم رفت ناگه ، در غم او خلق را دایم

فرو ریزد ز جزع دیده ها یا قوت زمانی

شهادت یافت چون آن نوجوان و کرد گار آخر

بهشت جاودان دادش بدل زین دار ظلمانی

سوال سال تاریخش چو کردم از خرد ، گفتا:

«مقامش سایه طوبی پناهش لطف یزدانی»

مصرع آخر این قطعه که شاعر خوانسته است بحساب جعل و ایجاد تاریخ مرک فتحعلی

خان را بسراید ۱۱۴۳ میشود و حال آنکه باتفاق همه تاریخ نویسان وی در ۱۱۳۹ از میان رفته است و شاعر در حساب خود چهار سال اشتباه کرده و يك دال زیاد تر آورده است که برابر با عدد چهارست . و انگهی از روش اشعارش هم پیدا است که شاعر توانایی نبوده است و اینکه اشعار سنگ قبرش را شاعر متوسطی سروده و در آنها هم با همه مبالغها و اغرائهایی که خواسته است بگوید و او را با سکندر هم مانند کرده است باز عنوان پادشاهی باو نمیدهد و این سند هم از عصر او و از بازماندگان مستقیم او باقی مانده است خود بهترین دلیلست که مقام شاهی را تنها تاریخ نویسان دوره قاجار برایش قابل شده اند. درین دوره ۲۵۰ ساله که قاجارها پیش از آنکه پادشاهی برسند نامی از خود در تاریخ ایران گذاشته اند بیشتر ساکن ناحیه استرآباد و ماوردنق تجاوز و فتنهای پی در پی چادر نشینان ترکمان بوده اند .

ترکمانان از روز نخست که کرانهای شرقی و جنوب شرقی دریای خزر را گرفته و در خوارزم و گرگان قدیم یعنی ترکمنستان شوروی و گرگان امروز جای گزین شده اند همواره بنواحی مجاور خود مخصوصاً خراسان آن روز و استان نهم امروز و نواحی مرو و سرخس و نسا و ایبورد تا کنار رود مرغاب که تا قرن حاضر همیشه جز و خاک ایران بوده است پیوسته می تاخته و مال مردم را تازاج و زنان و کودکانشان را اسیر می کرده اند . در مدت نهمصد سال همیشه دفع ترکمانان و جلوگیری از تاخت و تازشان یکی از مهمترین کارهای دولت های ایران بوده است. صفویه یکی از چارهایی که اندیشیدند این بود که چادر نشینان قاجار را از آذربایجان با استرآباد و حوالی آن ببرند و بدین وسیله دوسودبیرند یکی آنکه ایشان را از همسایگی ترکان عثمانی که همزبان و همزادشان بودند دور کنند و نگذارند دیگر با هم بسازند و آذربایجان و نواحی اطراف را در خطر اندازند و دیگر آنکه در برابرترکمانان که نسبت بایشان بیگانه بودند ایستادگی کنند و با اصطلاح دفع فاسد بافند کرده باشند .

از اوسط قرن دهم تا پایان قرن دوازدهم یعنی مدت دویست و پنجاه سال وظیفه عمده قاجارها همین بوده و پشتیبانی که نخست صفویه و سپس افشارها و زندیه از ایشان می کرده اند برای همین مقصود بوده است. اما گاه گاهی سرکردگان قاجار از همین پشتیبانی در بارهای ایران دلیر شده و بفتح خود و زبان کشور برمی خاسته و سرکشی و طغیان دست می زده و نه تنها در همان نواحی خود بتاخت و تاز و غارت و کشتار مشغول میشده اند بلکه بسرمینهای همسایه هم می تاخته و روزگار را بر مردم سخت می کرده اند، چنانکه مخصوصاً فتنه سه تن از ایشان فتحعلی خان و محمد حسن خان و حسینقلی خان از حوادث مهم قرن دوازدهم بشمار می رود و نزدیک شصت سال سران قاجار در شمال شرقی ایران ته تنها مایه

مایه دود سردولت بوده اند بلکه زحمت مردم آن نواحی را هم فراهم کرده اند چنان مینمایند که قاجارها در ناحیه گرگان و استرآباد تا زمان سلطنت شاه طهماسب اول کاملاً پا برجا نشده بودند زیرا که در تاریخ تشها از زمان شاه طهماسب ما بنام سرگردگان قاجار که کارهایی بدیشان رجوع کرده اند برمی خوریم و آنچه درباره سرگردگان و روسای قاجارها پیش از فتنه فتحعلی خان در ۱۳۳۱ در تاریخ ایران ضبط کرده اند بدین گونه است: در ۹۴۳ شاه طهماسب پس از سپری شدن فصل زمستان برای گرفتن قندهار و زمین دارا زهرات رهسپار شد و بکنار رود هیرمند و از آنجا بقندهار رفت و چون آن شهر را گرفت حکمرانی آنجا را بیداق خان قاجار که از همراهان و سرگردگان سپاهباش بود داد وی نخستین کس از قاجارهاست که کار مهمی باو داده اند زیرا که حکمرانی قندهار که مانند دروازه هندوستان بوده است در آن زمان از کارهای مهم دربار صفویه بشمار میرفته است.

در سال ۹۵۳ که شاه طهماسب بچنگ گرجستان میرفت چون بشهر گنجه رسید و در ناحیه پولاق اردو زد از آنجا کوچی که سلطان قاجار را که از سرگردگان این طایفه بود با چند تن دیگر از روسای قبایل با پنج هزار سوار شمشیری نزد امیرزا شاهزاده معروف صفوی فرستاد و یک سال بعد که شهر شروان را پس گرفت و حکمرانی آنرا به سرش اسمعیل میرزا یعنی شاه اسمعیل دوم داد همان کوچی که سلطان قاجار را پیشکار او کرد. در ۹۵۹ که شاه اسمعیل با پادشاه عثمانی در چنگ بود بیرام بیگ قاجار را با چند تن دیگر از روسای طوایف بچنگ عثمانی فرستاد و بیرام بیگ با کینه سروگرجی شاهزاده گرجستان بداد ایللی رفتند و در آنجا از اسکندر پاشا حکم ارزن الروم که فرمانده سپاهیان عثمانی بود شکست سختی خوردند.

در ۹۶۲ با در زمان شاه طهماسب تر کمانان باردیگر بسرکشی آغاز کردند و شاه طهماسب همان کوچی که سلطان را با عده ای بسرکوبی ایشان با استرآباد فرستاد. تر کمانان بعلی سلطان والی خوارزم پناه بردند و او با سپاهیان خود بیاری ایشان آمد ولی صلح کردند و درین میان کوچی که سلطان در همان جا در گذشت.

در ۹۶۷ که ازبکان بتعریک والی خوارزم بخراسان تاخته و تا نیشابور آمده بودند شاه طهماسب بیداق سلطان قاجار را با عده ای بدفع آنها مأمور کرد و ایشان از شهر بیرون آمدند و رییس ازبکان در چنگ کشته شد و ایشان فرار کردند.

در ۹۹۲ در زمان شاه محمد خدا بنده الله قلی بیگ قاجار بمنصب قورچی باشی شاه عباس اول که در آن زمان ولیعهد ایران بوده است منصوب شده.

در ۱۰۱۱ شاه عباس اول پس از مدتی محاصره قلعه ایروان را گرفت و حکمرانی آن



ناحیه وایامیر گونه خان قاجار داد. این امیر گونه خان سر کرده قاجارها از رجال معروف دربار شاه عباس اول بوده است.

در ۱۰۱۵ شاه عباس شهر گنجه را از عثمانیان پس گرفت و پس از گشودن آن شهر حکمرانی آنجا را به محمد خان زیاد اوغلی قاجار داد.

در ۱۰۱۷ پس از مردن حکمران مرو شاه عباس اول حکمرانی آنجا را به مهراپ خان سر کرده ایل قاجار داد و او را بد آنجا فرستاد.

در ۱۰۲۶ در زمان شاه عباس اول محمد پاشا وزیر اعظم عثمانی با لشکریانی از دیار بکر بارزن الروم آمد و از آنجا بسوی ایروان ناخت. امیر گونه خان قاجار که هم چنان حکمرانی ایروان را داشت از آن شهر دفاع سختی کرد. چنانکه محمد پاشا پس از آنکه چهل هزار تن کشته داد نومید پس زمین خود باز گشت.

در ۱۰۳۱ شاه عباس اول چلبی بیک نام قاجار را که از قورچیان او بود بسفارت بدربار عثمانی فرستاد که در ضمن فتح قندهار و جزیره هرمز را بسلطان عثمانی خیر بدهد.

در ۱۰۳۲ امیر گونه خان سابق اذکر که در ضمن بیکری چخور سعاد بر سر راه ایروان بگرچستان هم بود از جانب شاه عباس اول مأمور شد اخذ در خاک گرجستان را بگیرد و گرجیان را که شوریده بودند سر کوبی کند.

در ۱۰۳۵ امیر گونه خان که هم چنان حکمران ایروان و بیکری چخور سعاد بود در جنگ دیگری که با گرجیان کرد زخم برداشت و برای معالجه بایروان رفت و در همانجا مرد و شاه عباس مقامش را پسرش طهماسب قلی خان داد. در ۱۰۴۱ شاه صفی همان طهماسب قلی خان را که هم چنان بجای پدر حکمران ایروان و بیکری چخور سعاد بود بزرگویی کردان که با آذربایجان ناخته بودند مأمور کرد و وی ایشان را تا سرزمین دیار بکر و اطراف خلاط و عادل جواز دنبال کرد و فیروزمند ازین سفر باز گشت.

سال دیگر یعنی در ۱۰۴۲ شاه صفی شهر مرو را که از بکان متصرف شده بودند پس گرفت و حکمرانی آن ناحیه را بمرتضی قلی خان پسر مهراپ خان قاجار سابق اذکر داد و در همین سال در جنگ با گرجیان گروهی از قاجارهای قراباغ آذربایجان کشته شدند و پس از آنکه گرجیان را بزرگ دفع کردند شاه صفی محمد قلی خان زیاد اوغلی قاجار را بامیرالامرای و حکمرانی قراباغ گماشت و وی بگنجه رفت و آنجا را حاکم نشین خود کرد.

در ۱۰۴۳ باز در زمان شاه صفی بزرگ گردان محمودی و کردهای کردستان و قارص و دیار بکر بچخور سعاد ناخته و طهماسب قلی خان قاجار که هم چنان امیرالامرای و حکمران آن نواحی بود کردها را شکست داد و پراکنده کرد. در همان سال شاه صفی کلپی

مان قاجار را که در دربار منصب دو اتداری داشت با سپاهیانی بموصل و جزیره و عماریه رستاد و ایشان با گردان جنگیدند و فتح کردند. در همان سال مرتضی قلی پاشا بیکری یکی یاریگر که خواستار وزارت بود در اندک زمانی سپاهی از دیار بکرو کفه و مرعش و آبلستان و ناطولی و قرمان گرد آورد و بیاری حکمران و ان رخت و خلیل پاشا بیکری یکی از زن الروم هم با وی پیوست و با پنجاه هزار تن بخاک ایران تساختند. شاه صفی هم طهماسبقلی خان قاجار بیکری یکی را با چند تن دیگر روان فرسناد و درین جنگ هم فیروز شدند.

در ۱۰۵۷ شاه عباس دوم مرتضی قلی خان قاجار پسر مهرا بخان را که حکمران مرو و مشهد بود سپهسالاری داد.

در ۱۰۵۸ که شاه عباس دوم آهنگ زیارت مشهد کرده بود که بتسخیر قندهار برود مرتضی قلی خان قاجار سپهسالار خود را پیشاپیش بقندهار روانه کرد.

در ۱۰۶۰ مرتضی قلی خان قاجار سپهسالار را شاه عباس دوم منصب فورچی باشی داد.

در ۱۰۷۵ گدا علی خان پسر دیگر مهرا بخان قاجار که حکمرانی دورق را داشت در گذشت.

در ۱۱۱۴ که گرگین خان پادشاه گرجستان بر شاه سلطان حسین صفوی شوریده بود وی کلبعلی خان قاجار را که حکمران گنجه بود با لشکری بجنگ وی فرستاد و کلبعلی خان او را شکست داد و بار دیگر تفلیس را گرفت.

در ۱۱۲۴ که افغانها بر ایران مستولی شده بودند بزرگان دربار صفویه که همان امرای قزلباش باشند صلاح در آن دیدند که طهماسب میرزا پسر مهتر شاه سلطان حسین و ولیعهد ایران را از اصفهان که بدست افغانها افتاده بود بیرون ببرند تا آسیبی با او نرسد و تاج و تخت ایران سرپرستی داشته باشد و طهماسب میرزا را با هشت تن از سرکردگان قاجار از اصفهان بقزوین فرستادند.

افغانها سرانجام بر ایران کاملاً مسلط شدند و سر کرده ایشان محمود بن میرویس در ۱۱۳۵ محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد و خود را پادشاه ایران خواند و سر انجام اشرف بن عبدالله افغان که در ۲ شعبان ۱۱۳۷ پس از کشته شدن محمود جانشین او شده بود این پادشاه صفوی را در ۱۱۴۱ کشت.

ظاهراً تاریخ نویسان در ضبط این تاریخها بخطا رفته اند زیرا که در اصفهان نزد آقای رواندیریس سابق اداره باستان شناسی آنچه نسخه خطی از زاد المعاد مجلسی دیدم که مالک آن در همان اوقات پشت آن بخط خود یادداشتهایی کرده است و از آن جمله تاریخ جلوس اشرف و مرگ او و مرگ شاه سلطان حسین را نوشته است که عیناً نقل می کنم :

« بتاریخ بوم الاحد هشتم شهر شعبان المعظم مطابق ۱۱۳۷ که سی و دوروز از نوروز

فیروز میلان تپل گذشته بود اشرف سلطان در دار السلطنه اصفهان جلوس نموده و بتاریخ  
۵۵ روز سه شنبه یازدهم شهر مزبور... (اینجا در اصل مطلبی بوده که تراشیده اند) بر حمت  
ایزدی واصل شده و مدت سلطنت او دوام و پنج ماه و بیست یوم می شود.

«بتاریخ یوم الثلاثاء بیست و دویم شهر محرم الحرام سنه ۱۱۴۰ مطابق قوی تپل  
مرحمت و غفران پناه سلطان حسین بجوار رحمت ایزدی پیوسته و بتاریخ یوم الاحد بیست و هفتم  
در مسجد شاه غسل داده و در جوار امامزاده اسمعیل مدفون ساخته.»

بدین گونه تاریخ درست اینست که اشرف روز یکشنبه هشتم شعبان ۱۱۳۷ که روز  
اول اردی بهشت آن سال بوده در اصفهان بتخت نشسته و دو سال و پنج ماه و بیست و یک  
روز پس از آن یعنی در روز ۲۹ ذی الحجه ۱۱۳۹ از جهان رفته و شاه سلطان حسین روز  
سه شنبه ۲۰ محرم ۱۱۴۰ در گذشته و روز یکشنبه ۲۷ (پس از پنج روز) پیکرش را در  
مسجد شاه اصفهان غسل داده و در بقعه امامزاده اسمعیل در شهر اصفهان بخاک سپرده اند.

## نیاگان آقا محمد خان

سرکردگان قاجار پس از آنکه از زمان شاه طهماسب اول در دربار صفویه اندک  
اندک به مقامات عالی رسیدند سرانجام میرتضی قلی خان پسر مهراپ خان که در آن زمان  
سرکرده ایشان بود در ۱۰۵۷ سپهسالار ایران و در ۱۰۶۰ قورچی باشی که بالاترین منصب  
نظامی ایران در آن زمان بود شد.

پس از مرتضی قلی خان کسی که در میان سرکردگان قاجار در تاریخ اسمش برده  
می شود فتحعلی خان پسر شاه قلی خان پسر مهدی خان پسر ولی خان پسر محمد قلی خانست  
که پیش ازین گفتم تاریخ نویسان دوره قاجار برای خوش آمد این طایفه او را پادشاه  
دانسته اند و دوره طغیان و گردن کشی او را دوره سلطنت شمرده اند.

در باره دوران فتحعلی خان جز همین ذکر می که تاریخ نویسان دوره قاجار از نسب  
او کرده اند در تاریخ دیگر اثری نیست و نمی دانیم شاه قلی خان و مهدی خان و ولی خان و  
محمد قلی خان که درین نسب نامه نام برده اند چه مقامی داشته اند و آیا حقیقت تاریخی  
داشته اند یا نه. تاریخ نویسان در باره سال ولادت فتحعلی خان اختلاف دارند و هم در  
۱۰۹۷ و هم در ۱۱۰۴ ضبط کرده اند.

در هر صورت فتحعلی خان معلوم نیست چه خویشاوندی با مرتضی قلی خان سپهسالار و  
قورچی باشی زمان شاه سلطان حسین داشته است و از آغاز کار او نیز آگاهی درست در  
دست نیست تنها تاریخ نویسان دوره قاجارها (و آنهم معلوم نیست از کدام منبع) آورده اند که  
فتحعلی خان دو برادر داشته بنام فضلعلی بیک و مهرعلی بیک و مادرشان شهر بانو نام داشته

است. فتحعلی خان نخست در قلعه مبارک آباد استرآباد جایگاه پندران خود می زیسته و حکمرانان مازندران از وی بیگانه بوده اند. سرانجام محمد خان ترکمان حکمران قزوین و استرآباد بتحریر میرزا احمد قزوینی وزیر خود در صدد برآمده است وی را از میان بردارد و درین کار چند تن از سرکردگان قاجار را با خود هم دست کرد و بی خبر بر مبارک آباد تاخت و فتحعلی خان را با دو برادرش گرفتار کرد و در بند افکند.

فتحعلی خان پس از چندی از زندان گریخت و بمیان طوایف ترکمان بموت رفت و پس از مدتی جمعی از قاجار اشاقه باش هم دست شدند و دو برادرش فضلعلی بیگ و مهرعلی بیگ را از زندان بیرون آوردند و کشتند و برای اینکه فتحعلی خان بر مبارک آباد دست نیابد اصلمش خان قاجار را بر دروازه آن گماشتند. فتحعلی خان چون این خبر را شنید در نهبان با اصلمش خان ساخت و با گروهی از ترکمانان بموت بدانجا تاخت و اصلمش خان در قلعه را گشود و فتحعلی خان محمد خان و میرزا احمد را گرفت و کشت و از آن روز در استرآباد و اطراف نیرویی بهم زد و دست بنواحی دیگر انداخت.

نخست ناحیه فندرسک را از لشکر بیگ نامی که از کردان جهان بیگ لو بود پس از جنگی گرفت و او را کشت و از آنجا آهنگ مازندران داشت که در راه باو خبر رسید که محمد حسین خان و فضلعلی بیگ و محمد تقی بیگ با چند تن دیگر از سران قاجار تهیه می بینند با او در بیفتند. فتحعلی خان مرد محتاط و حیله گری بود و ایشان را بمجلس ضیافتی دعوت کرد که در آنجا کارشان را بسازد. اما محمد حسین خان پی برد و از نیمه راه گریخت و دیگران بدعوت او آمدند و جان بر سر این کار گذاشتند و از آن پس کار فتحعلی خان روز بروز بالان رفت.

در ۱۱۳۵ که خبر محاصره اصفهان بدست افغانها بفتحعلی خان رسید با هزار تن از سواران خود بیاری مردم اصفهان رفت و چند بار با افغانها جنگید. اعیان دربار شاه سلطان حسین از وهراسان بودند و بیم داشتند اندیشه پادشاهی کند. بهمین جهت فتحعلی خان دلگران شد و با استرآباد باز گشت و چون او رفت افغانها در ۲۶ شوال ۱۱۳۵ اصفهان را گرفتند. پس از آن که افغانها بسوی شهر ری تاختند مردم این شهر از فتحعلی خان بیاری خواستند و او آمد در ابراهیم آباد و رامین با افغانها روبرو شد و چون شب رسید باو خبر دادند شاه طهماسب که درین موقع در آذربایجان بود از شنیدن خبر کشته شدن شاه سلطان حسین بمازندران آمده است. فتحعلی خان بشتاب آهنگ مازندران کرد و در ساری بشاه طهماسب رسید. شاه طهماسب که این دستیاری را از او دید بروی خوش پذیرفتش و وی شاه طهماسب را با استرآباد برد و آنجا لشکری آماده کرد و بخراسان رفت و شهر مشهد را محاصره کرد و در ضمن محاصره در همان بیرون شهر مشهد نزدیک بقعه خواجه ربیع کشته

شد و در همانجا بغاکش سپردند . درین سفر نادرشاه افشارهم جزو سرداران رکاب شاه طهماسب بوده و تاریخ دوره قاجار کشته شدن او را بتحریریک نادرشاه می دانند .

فتحعلی خان دوپسر داشت بنام محمد حسن خان و محمد حسین خان . دومی در کودکی مرد و پسر نخستین پس از مرگ پدر در زمان نادرشاه بنای سرکشی را گذاشت . ولادت او را بسال ۱۱۲۷ ضبط کرده اند و پیداست که در ۱۱۳۹ که پدرش کشته شده دوازده سال داشته است . چون بر شد رسید بمیان طوایف ترکمان رفت و گروهی ازیشان را با خود یار کرد و باستراباد تاخت و آن شهر را گرفت .

محمد زمان بیک حکمران استراباد از آنجا گریخت و در ساحل رود اترک با بهبود خان سر کرده سپاه نادرشاه یار شد و باهم بگرگان آمدند و محمد حسن خان با ایشان رو برو شد و بهبود خان شکست خورد و محمد زمان بیک هم گریخت و در کماور در موقعی که نادر شاه از موصل باز می گشت باو رسید و از آن واقعه باو خبر داد . نادرشاه محمد حسین خان از سر کردگان قاجار را که با او بود با لشکریانی باستراباد فرستاد و محمد حسن خان بار دیگر بدشت گرگان گریخت و بطایفه داز پناه برد . نادرشاه فرمانی صادر کرد که طوایف ترکمان محمد حسن خان را بفرستادگان او سپارند و سر کردگان ترکمان در جایگاه طایفه داز گرد آمدند و مصلحت را در آن میدانستند که محمد حسن خان را تسلیم کنند . بکنج نام که سر کرده آن طایفه بود باین کار راضی شد اما زنش محمد حسن خان را در سرای خود پنهان کرد و در میان مردان قبیله رفت و معجز از سر خود بر گرفت و گفت شما در سایه این معجز بنشینید و کار را ما زنان باز گذارید . مردان ازین کار شرمند شده و محمد حسن خان را با دو اسب و یک غلام و یک باز شکاری فرار دادند و بهر ستاده نادرشاه گفتند ازو خبر ندارند . محمد حسن خان مدتی سرگردان بود و با باز شکار میکرد و می زیست تا اینکه روزی باز را رها کرد و بازن گشت . ناچار یکی از اسبان را کشتند و خوردند و پس از چندی اسب دیگر را هم خوردند و پس از چندی دیگر از گرسنگی نزدیک بریدن بود که سوارانی باو رسیدند و معلوم شد که نادرشاه کشته شده و آن سواران در پی او هستند . سرانجام بار دیگر در ۱۱۶۰ استراباد را گرفت و ازین قرار طغیان و سرکشی او پس از ۱۱۴۸ یعنی جلوس نادر بوده است .

چون کریم خان زند در ۱۱۶۳ میرزا ابوتراب دختر زاده شاه سلطان حسین صفوی را بیادشاهی ایران برگزید و خود عنوان و کبیل الرعایا گرفت در ۱۱۶۵ بجنگ محمد حسن خان تاخت . تاریخ نویسان دوره قاجار می نویسند محمد حسن خان در ۱۱۶۴ بسطانت رسیده است و چنانکه پیش ازین گفتم معنی این گفته تملق آمیز اینست که درین سال سر بر افراشته و سرکشی کرده است .

کریم خان درین جنگ چهل روز استرآباد را محاصره کرد ولی سرانجام لشکریان محمد حسن خان بیرون آمدند و گردایشان را گرفتند و سپاهیان کریم خان چیزی نمانده بود از گرسنگی از پا در آیند و کرم خان و شجاع الدین خان زند که از سر کردگان اردوی کریم خان بودند نیز کشته شدند و میرزا ابوتراب صفوی که بنام شاه اسمعیل سوم در اردوی کریم خان بود از کریم خان گریخت و بیای حصار شهر آمد و از محمد حسن خان زنیارخواست و کریم خان ناچار از راه کتل نعل شکن بازگشت و قاجارها سپاهش را دنبال کردند و در راه آسیب بسیار بدیشان رسانیدند .

محمد حسن خان شاه اسمعیل سوم را با شرف ( به شهر ) مازندران برد. امام مقیم خان از رؤسای ساری با سبزی علی خان لاریجانی هم دست شد و در یک فرسنگی بار فروش ( بابل ) با محمد حسن خان روبرو شدند . در همان آغاز جنگ گلوله زنیورک بمقیم خان رسید و او را زخمی کرد و بدینگونه گرفتار شد و محمد حسن خان دستور داد هیژم بسیار کرد آوردند و آتش زدند و مقیم خان را بهمان حال زخمی ساری سوختند و سپس آقا حیدر علی و حاجی قنبر علی مشهد سری ( بابل سری ) را که از محترمین مازندران بودند گرفت و پس از آنکه بیست هزار تومان ایشان را جریمه کرد همه را کشت و بدینسان همه مازندران بدستش افتاد .

در ۱۱۶۸ که احمد شاه ابدالی پادشاه جدید افغانستان پس از تصرف قندهار و کابل و هرات مشهد را هم گرفت شاه پستد خان افغان را با پانزده هزار سوار بتسخیر استرآباد فرستاد . ابراهیم خان و عباسقلی خان بغابری و عیسی خان کرد و علی خان قلیچی با چند تن دیگر از بزرگان خراسان که یاری برابری با افغان ها نداشتند از خراسان نزد محمد حسن خان گریختند و هدایای گرانبها با خود برایش آورده بودند از آن جمله الماسی بود بنام دریای نور که هشت مثقال میشد و الماس دیگری بنام تاج ماه که پنج مثقال بود . محمد حسن خان ایشان را بخوشی پذیرفت و محمد ولی خان قاجار یوخاری باش را با حسین خان برادرش بچنگ افغانها فرستاد و ایشان با چهار هزار تن سپاهی در سبزوار با افغانها روبرو شدند و ایشان را شکست دادند و تمام شهد گریزانیدند .

پس ازین واقعه محمد خان بالشکریان خود آهنگ قزوین و گیلان کرد و آنجا را گرفت و از آنجا بسوی مرکز ایران تاخت و در راه فرمانده سپاهیان کریم خان را شکست داد و از آن جمله محمد خان معروف بجاکله را با هفده تن از سر کردگان اسیر کرد و آنها را با استرآباد فرستاد و خرید بسوی اصفهان رهسپار شد . کریم خان بدفع او آمد و در جلون آباد چهار فرسنگی اصفهان با هم روبرو شدند و پس از مدتی زدو خورد باز کریم خان شکست خورد و بشیراز رفت و محمد حسن خان اصفهان را هم گرفت .

در ۱۱۶۹ محمد حسن خان آهنک آذربایجان کرد و با آزاد خان افغان حکمران آن سرزمین جنگید و وی با بیست هزار سپاهی در شش فرسنگی ازومه به با محمد حسن خان رو برو شد و سرانجام آزاد خان شکست خورد و گریخت و بتغلیس رفت. محمد حسن خان چهار هزار تن از افغانان دست نشاندۀ آزاد خان را هم با خود هم دست کرد و تا شهر شوشی تاخت و پس از تاخت و تاز در آن نواحی بتبریز برگشت و بدین گونه در ۱۱۷۰ بر سر آذربایجان هم مسلط شد و پسر مهتر خود آقا محمد خان مؤسس سلسه قاجار را که در آن زمان هجده ساله بود بحکمرانی آذربایجان گماشت و خود آهنک فارس کرد. چون بکاشان رسید شیخعلی خان زند که در غیاب محمد حسن خان از جانب کریم خان حکمران اصفهان شده و آنجا را گرفته بود بشیراز گریخت و محمد حسن خان با پنجاه هزار سوار و پیاده وارد اصفهان شد و چون مردم اصفهان گرفتار قحط شده بودند گندم از عراق آورد و رفع آن گرفتاری را کرد.

در ۱۱۷۱ محمد حسن خان آهنک شیراز کرد و در یک فرسنگی شهر اردو زد و شهر را محاصره کرد و درین میان بزرگان فارس که کارش را در پیشرفت می دیدند بدو میوستند از آن جمله نصیرخان لاری با شش هزار تفنگچی با پیوست.

درین میان که چهل روز از محاصره شهر گذشته بود چون قحط هم چنان در حدود فارس و اصفهان زندگی را بر مردم سخت می داشت سپاهیان محمد حسن خان هم در زحمت بودند و افغانهایی که با او بودند نیم شب از او رو برگردانند و بگریختند و چون لشکریان دیگر این حال را دیدند سست شدند و در سپاه محمد حسنخان تفرقه افتاد و هر گروه بر سرزمین خود باز گشت و چون محمد حسن خان از سر پرده خود بیرون آمد اندک جماعتی را دید که مانده اند. میخواست با همان عده قاجار که با او هست و تفنگچیان نصیرخان لاری ایستادگی کنند اما محمد ولی خان قاجار دولو که با او بود ویرا نصیحت کرد و وی تسلیم شد و نخست دستور داد اسبش را که «قراقوزی» نام داشت زین کردند و دختر کی اصفهانی را که از آنجا با خود آورده و دل با او بسته بود بر آن نشانند و مقداری جواهر را که همراه داشت بر زین اسب بست و با او گفت تا اصفهان هیچ جا درنگ مکن و من از پی تو میآیم و آن دختر همه جا از کنار راه رفت تا بشهر اصفهان رسید و چون در شهر راه می پیسود اتفاقاً یکی از قاجارها که اسب را میخواست تاخت در خیابانهای اصفهان او را دید و همان اسب را گرفت و بر سید اسب محمد حسنخان را از کجا آورده ای. دختر تفصیل را گفت و آن مرد قاجار دختر را بخانه خود برد و پندرش سپرد و بر همان اسب قراقوزی نشست و نزد محمد حسنخان رفت و در سیرم باو رسید و بدینگونه محمد حسنخان پس از سه روز از آن شکست با اصفهان رسید و در آنجا هم درنگ نکرد و بکسره بمازندران رفت.

محمد ولی خان قاجار چون محمد حسنخان را با اصفهان روانه کرد حسین خان دولو

ناچار یو بخاری باش هم که از سوی محمد حسنین خان حکمرانی اصفهان را یافته بود از پی این خبر بیدرنگ بمازندران رفت که آنجا را بگیرد و نگذارد محمد حسنین خان بر آن سر زمین دست یابد. صفر علیخان قواندو بدین مطلب پی برد و محمد خان قواندو و مزاده محمد حسن خان را که از جانب وی حکمرانی مازندران را داشت بوسیله سفیری خبر کرد که مانع از دستبرد حسنینخان شود.

محمد حسنینخان هم که از شیراز با اصفهان رسیده در باغ قوشخانه که از ساختمانهای صفویه بود ورود آمد و چون از رفتار حسنینخان دولو خبر شد دیگر از جنگ با کریمخان چشم پوشید و شتابان بمازندران رفت. از سوی دیگر چون مکتوب صفر علیخان بمحمدخان قواندو رسید ترسید افغانهایی که محمد حسنینخان از آذربایجان بمازندران برده است پس از ورود حسین خان با او سازند و پیش از آنکه خبر بایشان برسد هشتاد تن از سرانشان را بیخانه مهمانی بخانه خود خواند و همه را در قتل و زنجیر کشید و زندان فرستاد. افغانها چون خبر شدند جمع شدند و سنگر بستند و محمد خان هم یوسف خان هوتکی را که از سران مازندران بود با پنجاه تن دیگر از سرکردگان بدفع افغانها فرستاد و او هم افغانها را شکست داد و برخی را کشت و برخی را اسیر کرد.

حسین خان که با افغانها همدست شده و بایشان امیدوار بود چون بفیروز کوه رسید و از حالشان خبر شد از راه هزار جریب و فولاد محله باستر آباد رفت و از رفتن بمازندران منصرف شد و محمد خان پس از دفع افغانها شش هزار سوار آماده کرد و منتظر آمدن محمد حسنینخان بود و چون او بعلی آباد رسید محمدخان بینبازاوردت و با هم بساری رسیدند و چون چند روز آنجا ماندند لشکری فراهم کردند و محمد حسنینخان آهنگ استرآباد کرد و چون حسنینخان دولو میدانست که از عهده بر نمی آید خویشاوندان و برادران خود را برداشت و بدامغان گریخت و با ابراهیم خان بغایری که در دامغان بود همدست شد. محمد حسن خان چون باسترآباد رسید او را دنبال کرد و در بیرون شهر دامغان اردو زد و حسین خان را در شهر محاصره کرد.

درین میان خبر رسید که شینعلی خان زند با سپاهی بفیروز کوه رسیده است. محمد حسنینخان ترسید که وی بمازندران برود و محمد خان از عهده جنگ با او بر نیاید. ناچار دامغان را رها کرد و شبان بسان بساری رفت. در راه لشکریان او بکلی خسته شدند و اندک اندک از ویرمی گردانند و می رفتند و چون بساری رسید ترکمانانی هم که با او بودند از ویرگشتند و شهر را غارت کردند و بسرزمین خود رفتند.

باز محمد حسنینخان ناچار شد با گروهی از اشاقه باش و غلامان خود باسترآباد رود و شینعلی خان بی مانع وارد بساری شد و حسین خان دولو هم از دامغان با و پیوست. محمد



حسن خان باردیگر در استرآباد سپاهیانی گرد آورد و با شرف رفت و شیخعلی خان هم با او روبرو شد و جنگ در گرفت. پس از چند روز جنگ شیخعلی خان در صدد شد نخست استرآباد را بگیرد تا محمدحسن خان پناهگاهی نداشته باشد. و با همه لشکریان خود از راه ساحل با استرآباد رفت. محمد حسنخان هم از راه خیابان رهسپار استرآباد شد و در ناحیه کلباد بهم رسیدند، چنانکه یک فرسنگ در میانشان فاصله بود. سر انجام جنگ در کنار دریا در گرفت و چون نتیجه نداد محمد حسن خان با استرآباد و شیخعلی خان از کلباد با شرف رفت.

محمد حسن خان پس از رسیدن با استرآباد کس بخراسان فرستاد و ولی خان و نجف خان سوگردگان گردان شادلو را بخود خواند و ایشان با ده هزار سوار پیاری آوردند. سپس سبزهعلی خان شامبیاتی را که در سفر آذربایجان با او بود و در دشت قبیاق از روبرو گردانده بود دوباره با خود یار کرد. سبب اعتراض سبزهعلی خان از محمد حسن خان این بود که محمدولی خان دولو که نزد محمد حسنخان مقرب بود پدر سبزهعلیخان را کشته بود و وی از ترس جان خود از محمد حسنخان روبرو گردان شد.

محمد حسنخان باردیگر بدینگونه خود را برای جنگ با شیخعلی خان زنده آماده می ساخت.

## سر انجام محمدحسن خان

آخرین بار که محمد حسن خان در استرآباد تهیه برای جنگ با شیخعلی خان زنده دید از قفقزچیان استرآبادی و جماعت کرایلی و حاجی لرو کفتر و کنول هفت هشت هزار تن گرد آورد و سپس محمد ولی خان و برادرانش و همزادگان حسین خان دولورای مشاورت جمع کرد و در نهان بسبزهعلی خان گفت چون من از مجلس مشاوره بیرون رفتم تو بیپناه خون پدر محمد ولی خان را بکش.

بدین گونه بیپناه‌ای از مجلس بیرون رفت و سبزهعلی خان با غلامان خود محمدولی خان و صادق خان و گروهی از سران یغاری باش را کشتند. پس ازین واقعه محمد حسن خان با هجده هزار سوار و پیاده بجنگ شیخعلی خان رفت و در بیرون شهر اشرف جنگ در گرفت. پس از زد و خورد های بسیار نخست گردان خراسانی شکست خوردند و بخراسان گریختند. محمد حسن خان چندی با پیادگان خود ایستادگی کرد و چون یاری برابری نداشت از راه خیابان گریخت و سپاهیان شیخعلی خان هم دنبالش می کردند. در میان راه پل شکسته‌ای پیش آمد و چون گذشتن همه مردم از آن پل ممکن نبود محمد حسن خان در کنار پل قضایی را دید که در میان جنگل درخت نداشت و بدانجا تاخت اما پای اسبش در گل فرودفت.

مگرین هنگام سبزعلی نام که سابقاً از غلامان او بود اما از روی برگردانده و بشیخعلی خان پیوسته بود با محمد علی آقای دولو برادر حسین خان و ده سوار دیگر با آنها رسیدند و او را دیدند و بروی حمله بردند و سرش را جدا کردند .

چون این خبر بمحمد خان فوانلو در استرآباد رسید با آقا محمد خان پسر مهتر محمد حسن خان و حسین قلی خان سردوش و فرزندان دیگر او بگریزان رفت .

در باره سال کشته شدن محمد حسن خان در میان تاریخ نویسان اختلاف است : برخی در ۱۱۷۱ و برخی در ۱۱۷۲ نوشته اند و چون کسانی که مدت سرکشی او را عنوان سلطنت داده اند گویند نه سال پادشاهی کرد و وی در ۱۱۶۴ بنای طغیان را گذاشته است تاریخ ۱۱۷۳ یا لااقل ۱۱۷۲ بدست می آید و در هر صورت ۱۱۷۱ نادرست ترست .

پس از کشته شدن محمد حسن خان سرش را جدا کرده و یکی از قاجارها آنرا در توبره ای گذاشته و نزد کریم خان که در آن موقع در طهران بوده آورده است . تاریخ نویسان دوره قاجاری نویسنده درین موقع کریم خان در میان دارالاماره خود نشسته بود . در زاویه شمال غربی حیاط معروف بگلستان در کاخ سلطنتی طهران در سمت چپ ساختمان معروف باطاق موزه فضای کوچکی هست موسوم به «خلوت کریم خانی» که از بناهای کریم خان زندست و ظاهراً وی در آن موقع درین محل بوده است . در هر صورت مینویسند که آن مرد قاجار نزدیک کریم خان آمد و سر را با همان توبره نزد او برد . پرسید چیست؟ گفت : سر محمد حسن خانست . کریم خان چون شنید از جای جست و هم چنان پای برهنه از نشیمن خود بزییر آمد و سر را از توبره در آورد و بادست خود بآب شست و مویش را شانه زد و گلاب افشانند و سوگواری کرد .

روز دیگر در تابوت گذاشت و خود پیاده تا دروازه شهر از آن تشییع کرد و همه بزرگان در بارش را هم بدان کار واداشت و بدین گونه آنرا در بقعه شاهزاده عبدالعظیم در جنوب تهران بخاک سپردند .

## فرزندان محمد حسن خان

محمد حسن خان نه پسر و دو دختر داشت؛ پسران بترتیب سن نخست آقا محمد خان که در ۱۱۵۵ ولادت یافته بود و در ۱۱۹۳ بنای تاخت و تاز را گذاشت و در ۱۲۰۹ در طهران پیادشاهی ایران نشست و در ۱۲۱۱ کشته شد . پس ازو حسینقلی خان که در ۱۱۶۴ ولادت یافته و در ۱۱۸۴ سرکشی کرد و در ۱۱۹۱ از جهان رفت و در استرآباد بخساکش سپردند . حسینقلی خان پدر فتحعلی شاهست که چون نام چش را داشت نخست در زمان ولیمهدی باو «با باخان» می گفتند. آقا محمدخان و حسینقلی خان هر دو از بیک مادر و از خواهر و گندخان

قاجار بودند که پدر سلیمان خان نظام الدوله از اعیان معروف دربار آقا محمد خان بوده است .

پسران سوم و چهارم محمد حسن خان مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان بوده اند که مادرشان دختر حسین خان دولو بوده که پدرش مصطفی خان باشد . پسر پنجم جعفر قلی خان و مادرش دختر محمد خان قاجار عضدالدین لو بود . پسر ششم مهدی قلی خان و پسر هفتم عباس قلی خان مادرشان از مردم کرد محله استرآباد بود . مهدی قلی خان پسری داشت بنام ابراهیم خان که قاجارها او را « ابراهیم خان عمو » می گفتند و عباس قلی خان در جوانی در گذشت و کسی از او نماند . پسر هشتم وی رضا قلی خان و مادرش از مردم استرآباد و پسر نهم علی قلی خان و مادرش از مردم اصفهان و ظاهراً همان دختر اصفهانی بود که پیش ازین ذکرش رفته است .

دو دختر محمد حسن خان نخستین شاه جهان بی بی خانم نام داشت . کریم خان او را از قزوین بشیر از برد که برای محمد رحیم خان پسر خود بگیرد . دختر کریم خان او را سزاوار همسری برادرش ندانست و گفت سزای قاطر چپانست و او را بقزوین برگردانیدند و پس از چندی علی مراد خان زنند او را ب عقد خود در آورد و پسری بنام خاتلر خان آورد . بواسطه همین توهینی که در زمان کریم خان بنخواهر آقا محمد خان کرده بودند چون پادشاهی رسید دختر کریم خان را که اسیر کرد بانتمام این گفته به « بابا فاضل » نام قاطرچی بخشید و سالها در طهران در خانه این مرد بود و درین حال در گذشت . دختر دوم محمد حسن را زنی از قاجارها که به « زبیده خاله » معروف بود برای پسر خود گرفت و وی در جوانی مرد و کسی از او نماند .

محمد حسن خان خواهری داشته است که ظاهراً همسر ابوالحسن خان علی شاه محلاتی پیشوای اسمعیلیه جد چهارم آقا خان کنونی بوده که در ۱۱۷۰ حکمران کرمان شده و نخستین کس ازین خانواده آقا خانست که نامش در تاریخ آمده است .

## حسین قلی خان جهانسوز

تاریخ نویسان دوره قاجار پس از فتح علی خان و محمد حسن خان و پیش از آقا محمد خان برادر کهتر او حسین قلی خان را هم پادشاه میدانند اما چنانکه گفته شد این مطالب درست نیست زیرا که وی نیز مانند پدر و جدش تنها چند سالی سر کرسی کرده و پس از هفت سال از میان رفته است .

چنانکه گذشت پس از کشته شدن محمد حسن خان محمد خان قوائم و پسران او را

برداشت و بکرگان برد و چند سال در میان ترکمانان بیوت ماندند و پس از چندی مصلحت را در آن دیدند که در سلك خدمتگزاران کریم خان زند در آیند و نزد او رفتند و ظاهر آن در زمانی که وی هنوز در طهران بوده بخدمتش پیوسته اند. کریم خان هم آقا محمد خان را که پسر مهتر بود و درین زمان سی سال داشت با خود بشیراز برد و برادران دیگر را با خویشاوندان در قزوین گذاشت.

چون آقا محمد خان در ۱۱۵۵ ولادت یافته و درین موقع سی سال داشته است پیدا است که این واقعه یعنی پیوستنش بدربار کریم خان در ۱۱۸۵ بود و درین زمان حسینقلی خان ۲۱ سال داشته است.

چندی پس ازین واقعه حسینقلی خان برای دیدار آقا محمد خان از قزوین بشیراز رفت و در بازگشت کریم خان حکمرانی دامغان را باو داد و چون بدامغان رسید همان داعیه که در سر پدر و جدش بود دروهم پیدا شد و در صدد برآمد نخست دشمنان خانوادگی را از میان بردارد و بالشکری باستر اباد تاخت و گروهی از سران بوخاری باش را کشت و درین واقعه بی رحمی و خونریزی بسیار کرد و بهین جهت بود که او را «جهانسوز» لقب دادند. بزرگان طوایف کتول و حاجی نر را هم کشت. مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان برادرش بدان جهت که مادرشان از بوخاری باش بود و این طایفه بدیشان آسیبی نمی رساند در استرا اباد در امان بودند و چون خبر تاخت و تاز برادر را شنیدند از شهر بیرون آمدند و نزد او رفتند و حسینقلی خان پس از گرفتن استرا اباد بدامغان بازگشت.

درین هنگام محمد خان سواد کوهی معروف به «دادو» که از جانب کریم خان حکمرانی مازندران را داشت از کارهای حسبه علی خان هراسان شد و در صدد شد پیش از آنکه از و آزار ببیند از پشایش در آورد. بهین جهت لشکری بنوکنده برد که در آن موقع مرتضی قلی خان در آنجا بود تا آنجا را بگیرد. چون این خبر بحسینقلی خان رسید کس نزد برادر فرستاد و پیغام داد که نام محمد خان چنگ کند تا او هم بیاریش برسد.

پس از اندک مدتی خود را بساری رساند و گماشگان محمد خان که در ساری بودند هراسان شهر را رها کردند. چون خبر محمد خان رسید آهنگ ساری کرد و چون خواست از رستم کلا بگذرد مرتضی قلی خان که کمین کرده بود بروی تاخت و او را شکست داد و محمد خان را گرفت و دست بسته نزد حسینقلی خان فرستاد و حسینقلی خان او را باغل و زنجیر ببار فرس (نابل) برد و پس از آنکه همه اموالش را گرفت او را کشت و مازندران را تسخیر کرد.

این خبر که بکریم خان رسید مهدی خان پسر محمد خان دادورا بحکمرانی مازندران گماشت و او دربار فرس بحکومت نشست. حسینقلی خان بی خبر بیار فروش تاخت و



آقا محمدخان  
ارکتاب دوو

صحبگاهی بآن شهر رسید و مهدی خان چون خبر شد کار از کار گذشته بود. راه گریز پیش گرفت و مدتی در خرابیهای شهر پنهان بود و سرانجام کسان حسینقلی خان او را یافتند و در زندان انداختند و حسینقلی خان همه مخالفان خود را برانداخت و مازندران را گرفت و همه دژهایی را که در استرآباد در دست مخالفانش بود ویران کرد.

کریم خان چند بار لشکر بدفع او فرستاد و از عهدهاش بر نیامد. سرانجام اللهوردی خان جاجرمی که از قدیم با او همدست بود وی را بجاجرم خواند و حسینقلی خان بدینجا رفت و چون آنجا رسید نصرالله میرزا پسر شاهرخ افشار هم بجاجرم رفت که در آنجا با حسینقلی خان همدست شود، اما حسینقلی خان بدین کار تن در نداد و نصرالله میرزا از پیش او رفت. همینکه حسینقلی خان از جاجرم بیرون رفت ترکمانان کوکلان با دو هزار سوار بجاجرم تاختند و در بیرون شهر سنگر بستند و جنگ دو گرفت. اللهوردی خان کسی را نزد حسینقلی خان فرستاد و با او این واقعه را خبر داد و حسینقلی خان با دو دست تن بجاجرم برگشت و ترکمانان پشیمان شدند و با او صلح کردند و برگشتند.

از سوی دیگر رؤسای یوخاری باش که پیشرفت کار حسینقلی خان را دیدند بیسناک شدند و چون دیدند از کریم خان هم کاری در دفع او ساخته نیست چند تن از ترکمانان بموت را که در سپاه حسینقلی خان بودند بمال فریفتند و ایشان هم نیم شبی خود را بیشت سراپرده اش رساندند و در خواب او را با گلوله تنگ کشتند و کشتگان او را کسی نشناخت و بیکرش را در شهر استرآباد بخاک سپردند.

چون خبر کشته شدن حسینقلی خان بکریم خان زنده رسید زکی خان زنده را مأمور حکمرانی مازندران کرد. از حسینقلی خان دو پسر ماند یکی همان فتحعلی خان معروف بباخان که فتحعلی شاه باشد و در ۱۱۸۵ ولادت یافته است و دیگری که مانند پدر حسینقلی خان نام داشته و چون نام پدرش را بسو گذاشته اند پیدا است که پس از کشته شدن او در ۱۱۹۱ بجهان آمده است. هنگامیکه حسینقلی خان حکمران دامغان شد زنی از صایفه عضدالدین لوقاچار گرفته که بعدها در زمان سلطنت فتحعلی شاه بمهد علیا معروف شده است و از آن پس در دربار قاجار همیشه مادر پادشاه را مهد علیا میگفتند. این زن نخست در ۱۱۸۵ فتحعلی شاه را زاد و چون حسینقلی خان را کشتند پادار بود و در صحرای ترکمان پسر دیگری زاد که همان حسینقلی خان دوم باشد.

پس از کشته شدن حسینقلی خان کریم خان زنده بمیر تقی قلی خان بردار وی فرمان داد که زن و فرزندان حسینقلی خان را از میان ترکمانان بازگرداند و او این کار را کرد. چون آقا محمدخان پس از مرگ کریم خان از شیراز بمازندران رفت زن برادر خود را بمقد خود در آورد و پادو برادر زاده اش بخانه خود برد و تا زنده بود با او بودند.

## آقا محمد خان

پسر مهتر محمد حسن خان و برادر مهتر حسینقلی خان جهانسوز آقا محمد خان چنانکه گذشت در ۱۱۵۵ از خواهر محمد خان قاجار ولادت یافت. در دوره قاجارها در املائی نام آقا محمد خان بدعتی گذاشته و گفته اند که چون وی خصی بوده کلمه آقا که در برخی از زبانهای ترکی اصلاً بمعنی رئیس در باروچیزی مانند آنست و سپس در مقام تکریم بکار برده اند در مورد وی باید باغین «آغا» و در مورد هر کس دیگر با قاف «آقا» نوشته شود، بهمین جهت خواجه سرایان را هم «آغا» می نوشتند، غافل از آنکه این کلمه ترکی را ترکها خود به روشکل نوشته اند، کلمه یکپست چه در مورد مرد باشد وجه در مورد دیگر و این امتیاز در میان مرد و خصی ضرور نیست.

روز سه شنبه سیزدهم صفر سال هزار و صد و نود و سه قمری کریم خان زند در شیراز درگذشت. آقا محمد خان که پس از سرکوبی برادرش در شیراز گروگان بود تا هم او سرکشی نکند و هم افراد دیگر خانواده اش آرام بمانند از غفلتی که با سبب نانش دوباره او کردند بهره مند شد و بایک تن خادم از شیراز گرفت.

این نکته دهان بدهان از پیران و از کسانی که خود در آن زمان می زیسته اند رسیده است که آقا محمد خان در زمانی که در شیراز بود چیزی نداشت و کریم خان عمده برای اینکه مردم را با خود هم دست نکند و اندیشه سرکشی نداشته باشد نمی گذاشت چیزی داشته باشد بهمین جهت هنگام مرگ کریم خان تنگ دست بود و همینقدر توانست یکی از «جلوداران» دستگاه کریم خان را بفریبد و وی دواسب از طویلۀ کریم خان دزدید و با هم شتابان از شیراز بیرون رفتند.

کسانی که این واقعه را نقل کرده اند گفته اند آقا محمد خان با اندازه ای تنگ دست بود که بیول آن زمان بیش از دو «پول» یعنی کمترین واحد پول در آن روزگار که معادل دودینار امروزست با خود نداشت و چون بنخستین منزل پس از شیراز رسیدند و خود و جلودارش بسیار گرسنه بودند حینۀ ای کرد و آن این بود که بر در دکان چگرك فروش رخت و پیک نان سنگک بیك پول خرید و باو گفت يك پول چگرك در میان این نان بگذار و همین که آن مرد چگرك را در میان نان گذاشت و نان اندکی چرب شد بهانه آورد که چگركت خوب بیست و آنرا پس داد و ندین گونه نان خود را چرب کرد و با جلودارش خورد.

درین جا دو نکته یاد می آید یکی آنست که در بعضی از نواحی ایران چگرك را «حسرة المنوك» می گویند و شاید این اصطلاح اشاره ای باین واقعه باشد و دیگر آنکه

کمترین خوراک را در زبان فارسی «یک پول چگرک» اصطلاح کرده‌اند و حتی در موردی که کسی برای چیز کوچک و بی‌قدرو بهایی دستگاهی می‌چیند این مثل بسیار رایجست که «یک پول چگرک سفره قلمکار نمی‌خواهد». شاید این اصطلاح و این مثل هم اشاره‌ای بدین واقعه باشد.

در هر صورت گویا درین نکته که آقا محمد خان روز گارپیش از سلطنت خود را در تنگ دستی و ناکامی گذرانده است تردیدی نباشد، زیرا که می‌دانیم چون پادشاهی رسید مرد بسیار لایم و تنگ چشمی بود و این صفت وی را همه معاصرینش بتأکید و اصرار یاد کرده‌اند. چنان می‌نماید که دوره تنگ‌دستی و حسرت‌آغاز عمرش او را بدین گونه لایم کرده باشد و عموماً کسانی که کودکی و جوانی خود را در تنگ‌دستی گذرانده باشند بدین صفت می‌گرایند.

آقا محمد خان از شیراز یکسره با صفهان رفت و در آنجا چند تن از کسانش را که در شهر بودند دید و ازیشان یاری گرفت و بورامین آمد و طوایف قاجار را که در آنجا بودند با خود هم‌دست کرد.

آقا محمد خان شانزده سال در توابع مختلف ایران تاخت و تاز کرد تا اینکه توانست در ماه ذی‌قعدة سال ۱۲۰۹ در طهران بخود عنوان پادشاهی بدهد و تاج و تخت ایران را بدست آورد. از ذی‌قعدة ۱۲۰۹ تا ۱۳ ربیع‌الثانی ۱۳۴۴ (نهم آبان‌ماه ۱۳۰۴ شمسی) که سلطان احمد شاه آخرین پادشاه قاجار خلع شد این خاندان بحساب سالهای قمری ۱۳۴ سال و ۴ ماه و چند روز در ایران پادشاهی کرده‌اند. البته پیداست که متملقان نسبت بخاندان قاجار سلطنت آنها را از جلوس ترکان آق‌قویونلو آغاز کرده‌اند و برخی هم از زمان فتح‌علی خان گرفته‌اند و بدلا بلی که پیش ازین آوردیم این نکته درست نیست.

پس از مرگ کریم خان زند نخست برادرش زکی خان کارها را بدست گرفت و برای اینکه حق فرزندان کریم خان را غصب نکرده باشد نام پادشاهی را برد و پسر کریم خان ابوالفتح خان و محمد علی خان گذاشت. اما چون مردی بی‌پاک و خونریز بود پس از اندک زمانی زبردستانش در ایزدخواست او را کشتند و ابوالفتح خان پسر دوم کریم خان را پادشاهی برداشته و او در شیراز تخت نشست. چندی نگذشت که عمش صادق خان او را کور کرد و اندکی بعد در ۱۱۹۶ صادق خان را هم علی مراد خان پسر زن و برادر زاده اش کشت و وی هم چندی بعد در ۱۱۹۹ مرد و جعفر خان پسر صادق خان بجای او نشست.

درین گیرودار که پیشوایان و سرکردگان طوایف زنده بدین گونه بجان یکدیگر افتاده بودند و مجال برابری با دشمنان خود نداشتند آقا محمد خان توانست باسانی بسیار باهمان سواران قاجار که آنها را با خود هم‌دست کرده بود از استرآباد بنای دست‌اندازی



بنواحی مجاور بگنارد و گیلان و مازندران و اصفهان و همدان و تبریز را بگیرد و خاندان زند تنها فارس و کرمان را در دست داشتند. جعفرخان را هم در سال ۱۲۰۳ زهر دادند و کشتند و پسرش لطفعلی شاه پهلوان معروف خاندان زند جانشین او شد.

دردستگاه خانواده زند در شیراز حاج محمد ابراهیم نام کلانترشهریش از همه نفوذ داشته و سرانجام لطفعلی خان را بیادشاهی رسانیده است. تاریخ نویسان زمان درباره این مرد بسیار بد بین و بدگو بوده اند. لطفعلی خان چون بیادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت. داستان زد و خوردهای لطفعلی خان با آقا محمد خان و سرانجام او یکی از حوادث شورانگیز تاریخ ایرانست.

## آغاز کار آقا محمد خان

گفتم که لطفعلی خان زند چون بیادشاهی رسید بیش از بیست سال نداشت، با این همه جوان دلآوری بود و از هیچ چیز بیم نمیگردد. بگانه عیبی که در او بود این بود که بیجوانی و دلآوری و نجیب زادگی خود مغرور بود و در کارها سختگیری می کرد و در کینه و انتقام جوئی پا فشاری داشت و بهمین جهت بعضی اینکه در میان وی و حاج محمد ابراهیم کلانتر شیراز نقاری در گرفت این نقار منتهی بدشمنی سخت شد. حاج محمد ابراهیم هم مردی کینه جوی ولی در ضمن دو روی بود و پنهانی با آقا محمد خان که در آن زمان کارش کم کم بالا می گرهت هم دست شد و او را دلیر کرد که بشیراز حمله کند.

چون آقا محمد خان بشیراز نزدیک شد حاج محمد ابراهیم که کلانتر بود بر شهر مسلط گشت و چون لطفعلی خان درین هنگام در شهر نبود همینکه خبر باو رسید با شتاب بسیار بشیراز برگشت، اما نتوانست شهر را از همدستان حاج محمد ابراهیم بگیرد.

سال دیگر باز لطفعلی خان بمحاصره شیراز برگشت و درین زمان آقا محمد خان در اصفهان بود و دو بار سپاهی بحمايت حاج محمد ابراهیم بشیراز فرستاد و هر دو بار لطفعلی خان آنها را شکست داد و هاقبت آقا محمد خان چاره را جزین ندید که خود بچنگ لطفعلی خان برود. لطفعلی خان درین جنگی که با آقا محمد خان رو برو شده منتهی دلیری را نشان داده و پس از آنکه پیشتازان لشکر آقا محمد خان را شکست داد و آنها رو بفرار نهادند با چند صد تن از همراهان خود برای دنبال کردن فراریان بر لشکر بیان آقا محمد خان که سی هزار تن میشدند حمله برد و تا چایی که آقا محمد خان چادر زده بود تاخت.

بواسطه تاریکی شب و در عیبی که نام او در همه دلهای ایرانیان آن زمان افکنده بود تقریباً تمام لشکر آقا محمد خان را پراکنده کرد و میخواست سرا پرده وی داخل شود

و او را بکشد ولی يك تن از همراہانش شاید باندیشہ خیانت او را ازین کار بازداشت و گفت آقا محمدخان گریخته است ، وی از شنیدن این سخن فریب خورد و درین میسان صبح شد و هوا روشن شد و بازمانده سپاهیان آقا محمد خان دلیر شدند و ناچار لطفعلی خان از آنجا بازگشت و بکرمان رفت و سپس روی بخراسان نهاد و پس از نهب بسیار برگشت و شهر کرمان را محاصره کرد و گرفت . آقا محمدخان هم با تمام لشکر خود بکرمان تاخت و شهر را محاصره کرد و این محاصره چهار ماه کشید و عاقبت همراہان لطفعلی خان باو خیانت کردند و شهر را تسلیم آقا محمد خان کردند . باز هم لطفعلی خان سه ساعت در کوی و برزن شهر مقاومت می کرد و چون چاره را منحصر بفرار دید همیشه شب با سه تن از همراہانش از میان سپاه دشمن گریخت .

چون روز شد و آقا محمد خان دانست کہ لطفعلی خان گریخته است کینه خود را متوجه مردم بیگناه شهر کرمان کرد و فرمان داد کہ همه مردم شهر بجز کودکان و پیران شکسته را بکشند یا کور کنند و چنانکہ نوشته اند در آن روز بیست ہزار زن و کودک را در میان لشکریانش قسمت کرد .

چند روز پس ازین واقعه لطفعلی خان را بخیانت گرفتار کردند و نزد آقا محمدخان بردند و وی دستور داد کورش کنند و بدین گونه پادشاهی او در سال ۱۲۰۹ قمری منقرض شد و دیگر کسی از خاندان زند در ایران بیادشاهی نرسید . لطفعلی خان را پس ازین واقعه بظہران آوردند و پس از چندی در ظہران مرد و معروفست در بقعہ امامزادہ زید ظہران او را بخاک سپردہ اند .

## جنگهای آقا محمد خان در نواحی دیگر ایران

پس از مغلوب شدن لطفعلی خان دیگر در جنوب و مغرب و مرکز و شمال غربی ایران مانعی در برابر آقا محمد خان نبود و توانست باسانی مازندران و گیلان و عراق و فارس و کرمان و مرکز و مغرب ایران را بدست بگیرد . اما در خراسان هنوز بازماندگان نادر شاه و شاهزادگان افشار پادشاهی می کردند و در تمام مدتی کہ خاندان زند در ایران فرمانروایی داشته اند کسی مزاحشان نشده بود .

ہنگامی کہ آقا محمد خان پس از مرگ کریم خان از شیراز گریخت و بایل قاجار پیوستہ ہمہ پیشوایان این طایفہ از و پیروی نکردند و در میان خانداننش ہم بر سرچاہ طلبی های او تفاق افتاد و آقا محمد خان توانست بزحمت بسیار قسمتی از ایل قاجار را با خود ہمراہ کند و سپاهی شامل سی ہزار تن فراہم سازد . در آن زمان پیشوایان قاجار ہمہ در شهر استرآباد آن روز و گرگان امروز مقیم بودند و آقا محمد خان صلاح کار خود را درین دید

که پایتخت خود را درجایی قرار دهد که نزدیک تر بطوائف قاجار باشد و بهمین جهت شهر طهران را که در اواخر صفویه در نتیجه آمد و رفت های پیاپی پادشاهان صفوی از اصفهان بخراسان و مازندران و آذربایجان و مغرب ایران قصبه بزرگی شده و در زمان کریم خان آبادتر گردیده بود پایتخت خود کرد و برج و بارویی برای آن ساخت که همان ارك طهران باشد که تا سی و چند سال پیش هنوز آثار آن باقی بود و درین شهر پادشاهی ایران نشست .

در زمانی که محمد حسن خان پدر آقا محمد خان بنای طغیان را گذاشت عادلشاه برادرزاده نادرشاه در خراسان سلطنت می کرد و پس از اینکه محمد حسن خانرا شکست داد دو پسر او را اسیر کرد و پسر مهتر یعنی آقا محمد خان را که پنج یا شش ساله بود مقطوع النسل ساخت. این کودک از همان اوان ترشروی و بدخوی شده بود و ناکامی آغاز جوانی و حالت خاصی که در روان شناسی جالب توجهست در وجود وی قساوت قلب و خونریزی و بی رحمی و حتی لثامت طبع و دروپی فراهم کرد و کینه جوی و بدل و بدگمان شد .

پس از مرگ عادلشاه آقا محمد خان از خراسان گریخت و نزد پدر بازگشت و در همه سرکشیهای پدر با او همراه بود . پس از آنکه محمد حسن خان کشته شد آقا محمد خانرا با سارت نزد کریم خان بردند و او را در شیراز نگاه داشتند و حتی کریم خان بمنتهی درجه با او ملایم و مهربان بود . پس از چندی کریم خان را اندک اندک نسبت بسوی اعتمادی دست داد و حتی در کارهای کشور با او شور می کرد و انعامهای وافر باو می داد و آزادش گذاشته بود در شهر شیراز بهر کجا می خواهد برود و بلکه با او اجازه می داد که هر بهترین اسبان وی سوار شود و در اطراف شیراز بشکار برود، منتهی اجازه نداشت از اطراف شیراز دورتر رود و بهمین جهت بود که در روز مرگ کریم خان توانست بدان آسانی از شیراز بگریزد .

یکی از صفات برجسته آقا محمد خان این بود که بمنتهی درجه بر نفس خود استیلا داشت و می توانست احساسات خود را پنهان کند و دیگرگون وانمود سازد و مردم را بدین گونه فریب دهد . بهمین جهت چون کارش بالا گرفت با کمال احتیاط قدم بر می داشت ، منتهی گاهی حس خون خواری و کینه جویی اختیار از دستش می ر بود . پس از فرار از شیراز بشتاب خود را بطهران رساند و تنها در راه اندکی در اصفهان درنگ کرد .

معروفست در آن موقع علانی در اصفهان بود محمد حسین نام که با کسان آقا محمد خان و سران ایل قاجار داد و ستد داشت و آقا محمد خان چون با اصفهان رسید نزد او رفت و علوفه اسب خود را از او نسیه کرد و وی نیز چون مردی بیش بین و زیرک بود دریافت که این مرد کارش بالا می گیرد و ازین معامله زیان نخواهد کرد . آقا محمد خان هم چون

کارش پیش رفت این مرد را بخود نزدیک کرد و او همان حاج محمد حسین اعتماد -  
الدوله اصفهانی صدراعظمست .

پس ازین درنگ مختصر در اصفهان آقا محمد خان یکسره بطهران آمد و يك شهر  
در آنجا ماند و بازار ندران رفت و در آنجا جمعی از طوایف قاجار بروگرد آمدند ولی در  
خاندان پدری مخالف بسیار داشت که زیر بارش نمی رفتند و حتی برادرانش بر او برخاستند  
و یکی از برادران بروخیانت کرد و در نتیجه آقا محمد خان در جنگی شکست خورد و دستگیر  
شد و چیزی نمانده بود دشمنان او را کور کنند ولی از آن گرفتاری نجات یافت و بار  
کوشش کرد و گروهی را با خود یار کرد

درین هنگام علی خان افشار که سر کرده طوایف افشار در آذربایجان بود پرباشی  
اوضاع را غنیمت شمرد و بداعیه سلطنت برخاست و گروهی هم بروگرد آمدند . آقا  
محمد خان نامه ای باو نوشت و با کمال فروتنی از وی دعوت کرد که با يك دیگر ملاقات  
کنند و در آن نوشته بود که طوایف ترك و مغل که در ایرانند باید با يك دیگر متحد شوند  
و نگذارند که ایرانیان خود بساطت برسند . علی خان همواره از حيله و بی اعتباری  
مواعید آقا محمد خان هراسان بود و بهمین جهت دعوتش را نپذیرفت . آقا محمد خان با سباه  
خود بجنگ او رهسپار شد و چنان وانمود می کرد که بجنگ می رود، اما چون باو نزدیک  
شد یکی از برادرانش را که همراهش بود نزد علی خان فرستاد و او در حضور سران  
ایل افشار از جانب آقا محمد خان پیغام داد که نباید دوایل ترك با يك دیگر بجنگند و  
مجالى بدشمنان بدهند که برایشان چیره شوند . اگر طوایف افشار با وی همراهی کنند  
و با قاجارها هم پیمان شوند آیالاتی که در دست افشارهاست ازیشان خواهد بود و کسی  
حد آن نخواهد داشت که بجا کشان تجاوز کند و با این اتحاد می توانند دشمنان خود را  
از میان بردارند .

این حيله و تزویر در علی خان روم کرد و با آقا محمد خان عهدت شد و  
همواره با او بود تا اینکه روزی علی خان نزد یکی از سران سباه خود مهمان بود و آقا  
محمد خان کس در پی او فرستاد و او را خواند که در کار مهمی با وی شورا کند و علی خان  
در رفتن نزد آقا محمد خان از بس شتاب کرده بود سلاح با خود بر نداشت و چون وارد  
خانه آقا محمد خان شد چند تن بر سر او ریختند و چشمانش را بیرون آوردند و فردای آن  
روز هم با کسانی که با او همراه بودند جنگ کردند و آنها را از پا آوردند .

پس ازین واقعه آقا محمد خان در صدد شد دست برادران خود را از کار کوتاه کند  
و سه تن ازیشان که از او امان نداشتند از ایران گریختند . يك تن دیگر از برادرانش را  
که گرفت کور کرد و تنها از برادرانش جعفر قلی خان مانده بود که قسمت عمده پیشرفت های

خود را مدیون او بود ولی چون با با خان برادرزاده خود را که بنام فتحعلی شاه پادشاهی نشست ولیعهد خود کرد گمان برد که شاید جعفرقلی خان ازین برادرزاده تسکین نکند و درصدد آزار او بود. چون جعفرقلی خان حکمرانی اصفهان را از آقا محمد خان خواست وی این کار را ازو دریغ کرد و او را بمازندران فرستاد. پس ازچندی جعفرقلی خان را نزد خود خواند، لیکن وی از آمدن ابا کرد و چون در میان زبردستان خود نفوذ بسیار داشت آقا محمدخان می ترسید که با او از در مخالفت درآید. سرانجام مادر خود را شفیع برانگیخت که برادر را نزد وی بفرستد و حکمرانی اصفهان را باو وعده کرد و خواست که پیش از رفتن باصفهان بطهران نزد او بیاید. جعفرقلی خان هم چنان در تردید بود ولی چون آقا محمد خان بی در پی پیغامهای بسیار محبت آمیز می فرستاد و وعده صریح میداد که پیش از یک شب او را در طهران نگه ندارد سرانجام جعفرقلی خان خام شد و فریب خورد و نزد برادر بطهران آمد. او هم وی را با کمال خوشرویی پذیرفت. فردای آنروز پس از آنکه آقا محمدخان برخی راهنمایی ها درباره حکومت اصفهان باو کرد و او را بدین گونه فریب داد گفت گمان دارم که شما هنوز این قصر سلطنتی طهران را درست ندیده اید، خوبست با باخان شما را راهنمایی کند ببینید و پس از تماشای آن برگردید، باز مطالبی دیگر هست که میخواهم باشما در میان بگذارم. جعفرقلی خان هم بتماشای قصر بیرون آمد و هنگامی که از دالانی تاریک می گذشت چند تن بر سر او ریختند و او را کشتند. تا چندی پیش در طهران روی کاخ دادگستری کنونی تالار بسیار بزرگی از همان زمانهای آغاز دوران قاجارها بود که آنرا عمارت خورشید می گفتند و بجای آن دو ساختمان آجری وزارت دارایی را که اکنون هست ساخته اند و در زیر آن تالار بزرگ دالان دوازده تاریکی بود که می گفتند جعفرقلی خان را آنجا کشته اند.

پس از کشتن جعفرقلی خان آقا محمد خان درصدد برانداختن ترکمانانی برآمد که از سالیان دراز با خاندان وی همراهی کرده بودند و همواره با پدرش هم مساعد بوده اند و میخواست بدین گونه از همراهی که با برادرش جعفرقلی خان کرده اند انتقام بکشد. این بود که با سپاهی بجننگ ایشان رفت و درین جنگ خونریزی بسیار کرد و عده کثیر از زنان و فرزندان ترکمانان را اسیر کرد و با خود برد و عده ای ازین زنان تن باسارت و بردگی در ندادند و در راه خود را کشتند.

از آن روز دشمنی بسیار سخت و کینه ای در میان ترکمانان ایران در برابر خاندان قاجار پیدا شد و بهمین جهت بود که تقریباً در تمام مدتی که قاجارها در ایران پادشاهی داشتند ترکمانان هر وقت توانستند بر نواحی مجاور خود تاختند و مخصوصاً راه خراسان بطهران همواره مورد تاخت و تازشان بود و مسافران را غارت می کردند و زن و فرزندشان



پس طبرستان در زمان آقا محمد جان  
۱۲۸۱ م ۱۸۴۱ م تا ۱۲۵۲ م ۱۸۱۲ م

را باسیری می بردند و این اسیر گرفتن زن و فرزند را انتقام همان واقعه می دانستند و از طرف دیگر هم مأموران دولت هر وقت که میتوانستند و ترکمانان را شکست می دادند با ایشان همین معامله را تجدید می کردند و این بود که تا تقریباً پنجاه سال پیش که برده فروشی از ایران برنیفتاده بود کنیز زرخیزد تر کمان در شهرهای مرکزی ایران وجود داشت .

## لشکرگشی بقفقاز

در سراسر دوره صفویه گرجستان تا سواحل شرقی دریای سیاه جزو خاک ایران بود و هر وقت سلاطین آل عثمان نیرومند شده و آجیا را تصرف کرده بودند پادشاهان صفوی بچنگشان رفته و آن سرزمین را پس گرفته بودند . منتهی چون پادشاهان گرجستان مسیحی بودند صفویه يك قسم اتحادی با ایشان برقرار کرده بودند و در برخی کارهای جزئی استقلالی بیادشاهان گرجستان داده و در ضمن برای اینکه ایشان مطمئن باشند همیشه شاهزادگان گرجستان و ولیعهد های آن کشور بعنوان گروگان اما با کمال احترام در دربار صفویه در اصفهان بوده اند و هنگامی که پادشاه سلف می مرده است ولیعهد و جانشین او با تشریفات از اصفهان می رفته و بر تخت می نشسته و حتی در میان خاندانهای مهم گرجستان و خانواده های متنفذ و معروف اصفهان هم خویشاوندی بوده و بیشتر آنها زبان گرجی داشته اند، حتی شاهزادگان و نجیب زادگان گرجستان همسر پادشاهان و شاهزادگان صفوی می شده اند . پس از انقراض صفویه و ضعف دربار ایران پادشاهان گرجستان اندک اندک در اندیشه استقلال برآمدند و از سوی دیگر روسها بر تصرفات جنوبی خود افزوده و از شمال با ایشان همسایه شده بودند و با چاره روقت که پادشاهان گرجستان از جانب دربار ایران نگران و بد دل می شدند می کوشیدند پشتیبان و هوادخواهی دربار روسیه را جلب کنند .

چون آقا محمد خان بر خاندان زند قیام کرد هر اکتپوس دوازدهم پادشاه مسیحی گرجستان پریشانی اوضاع ایران را غنیمت شمرد و وزیر بار حمایت روسیه رفت . آقا محمد خان پس از آنکه در ایران پیش برد در سال ۱۲۰۹ در صدد شد با گرجستان جنگ کند و با کمال شتاب وسیله برای این کار فراهم ساخت . هنر عده نظامی آقا محمد خان که سیب کامیابی و غلبه او در همه میدانهای جنگ شده اینست که با کمال سرعت می توانسته است سپاهیان خود را برای جنگ مسلح و آماده کند و با سرعت فوق العاده بمیدان جنگ می رسیده و بدین گونه همیشه چند روز زودتر از آنکه حریف انتظار او را داشته است بر سر او می تاخته و او را بدین گونه بفلت می گرفته و کار را از پیش می برده است و این بگانه

هنر نظامی او بوده و جزین صفت دیگری که برای فرماندهان بزرگ لازمست نداشته است. درین جنگ هم آقا محمد خان همین اصول را بکار بست و بیادشاه گرجستان مچسالم داد که خبر بشود و از روسیه یاری بخواهد. این بود که با کمال شتاب سپاه خود را که شماره آن هشتت هزار می رسید در اطراف طهران جمع کرد و تا روز حرکت هیچ کس می دانست یکجا خواهد رفت .

چنانکه پیش ازین اشاره رفت آقا محمد خان در کتمان بیت و اندیشه خود توانایی و خود داری خاص داشت و همیشه در جنگها تا فرمان حرکت نداده بود لشکریانش از مقصد او خبر نداشتند . عادتش این بود که سپاهیان را بطهران احضار میکرد و در جنگه وسیع اطراف طهران آنها را جمع می آورد و خود در تنه ای که در شمال طهران بر سر راه شمیران در طرف راست جاده کنونی واقعت و بعد ها فتحعلی شاه در آنجا ساختمانی بنام قصر قاچار ساخت که اخیراً ویران کردند لشکر گاه می کرد و در آنجا سامان لشکر خود را می داد و فرمان حرکت صادر میکرد

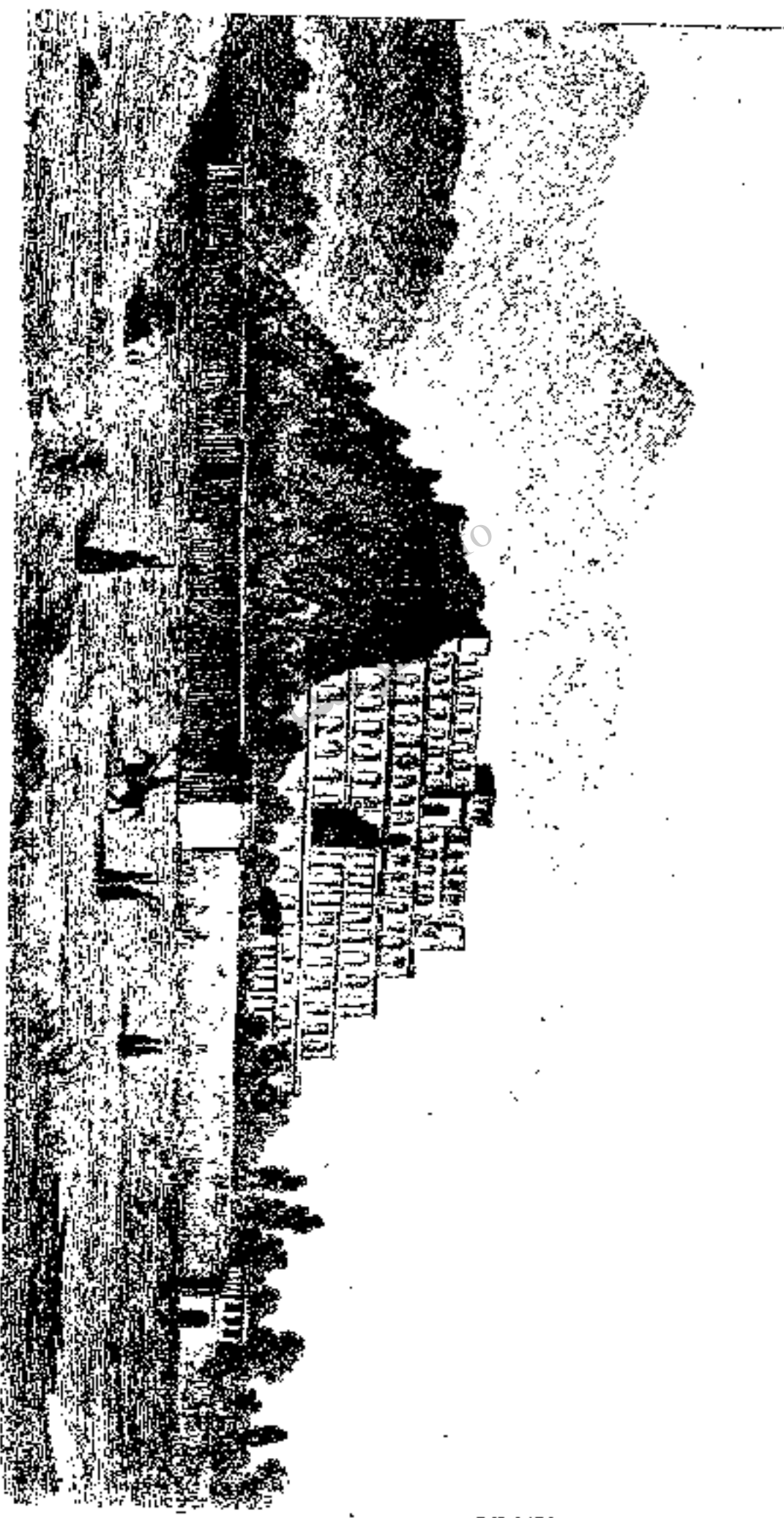
درین جنگ لشکر آقا محمد خان بیشتر مرکب از سوار نظام تندرو بود و با سرعت بسیار از طهران عزیمت کرد و بزودی شهرهای ایروان و شوشی را که بر سر راه و در دست مخالفانش بود گرفت و عده کانی برای نگاهبانی این دو شهر که دومی مرکز نظامی مهم بر سر راه ایران بگرجستان بود گذاشت و باز مانده سپاه خود را برداشت و بسوی تفلیس حرکت کرد و با چهل هزار سیاهی بشهر تفلیس رسید .

هراکلیوس بمحض اینکه خبر شد توانست ده هزار تن را برای دفاع پایتخت خود گرد آورد و دیگر فرصت نیافت از روسیه یاری بخواهد. این بود که عده او برای دفاع از پایتخت سخت ناتوان بود و با آنکه گرجیان منتهای دلیری و دلاوری را درین جنگ نشان دادند از عهده دفاع بر نیامدند و ناچار از شهر گریختند و هراکلیوس هم خود بکوهستان اطراف تفلیس پناه برد .

آقا محمد خان بدین گونه وارد شهر بی مدافع شد و خوبریزی بسیار در آن کرد و کنیسیهای شهر را ویران ساخت و شانزده هزار پسر و دختر اسیر گرفت و بعدها با خود بایران آورد .

این بی رحمی و خشونت فوق العاده آقا محمد خان زبان بسیار بزرگی بایران زد و آن این بود که کینه سختی در دل گرجیان در باره ایران فراهم شد و دیگر گرجستان بایران بازنگشت .





مهر شاه چادر از ساختن آقا محمد خان  
از کتاب دورو

## پیدایش شاهي نشیستن آقا محمد خان

تا این زمان آقا محمد خان قاجار هنوز دعوی پادشاهی ایران را نداشت . پس از جنگ گرجستان آقا محمد خان بمنتهی درجه غرور خود رسید و ازین پیشرفت های خیره کننده که تا آن زمان تنها جنبه تاخت و تاز داشت خود بیش از همه حیرت زده شد و بهین جهت چون دیگرمانعی در برابر خویش نمی دید درصددش آمد علناً خود را پیدایشاهی ایران اعلان کند و در سال ۱۲۱۰ سران سپاه خود را برای همین مقصود بطهران احضار کرد . در مجلسی که با حضور سرکردگان در طهران تشکیل داد تاجی را که پیش از وقت تهیه دیده بود بدست گرفت و گفت اگر ایشان موافقت کنند تاج را بر سر خواهد گذاشت ، اما بدین شرط پادشاهی را می پذیرد که همه حاضران سوگند یاد کنند که تا زنده اند از یاری و وفاداری با اودست برندارند . پس از آنکه همه سوگند خوردند تاج مروارید نشانی را که آماده کرده بود بر سر گذاشت و شمشیری را که از سر قبر شاه اسمعیل صفوی مؤسس سلسله صفوی آورده بودند بر کمر بست و بدین وسیله خود را جانشین صفویه و پادشاه واقعی و پیشوای مذهب شیعه قرار داد .

## انقراض سلطنت افشارها

پس از کشته شدن نادر شاه سلطنت بازماندگان اودر ایران بکلی برچیده نشد و در تمام دوره سلطنت خاندان زند بازماندگان نادر در خراسان هم چنان حکمرانی داشتند و گویا کریم خان عمه امزاحم ایشان نبوده است . آقا محمدخان که بسلطنت ایران نشست درصدد برآمد این خانواده را براندازد این بود که بهانه زیارت عازم مشهد شد و در باطن می خواست دست جانشینان نادر را از آنجا کوتاه کند و در ضمن بجواهر و نقدینه فراوانی که معروف بود هنوز در دست بازماندگان نادر هست دست بیابد .

چون آقا محمد خان نزدیک مشهد رسید شاهرخ میرزا پسر رضاقلی میرزا و نوه نادر شاه که آخرین شاهزاده خاندان افشار بود و در خراسان استقلال داشت و در اثنای زدو خورد های سابق دستگیر شده و کورش کرده بودند مصلحت را درین دانست که باو پناه ببرد تا جان وی در امان باشد این بود که نزد آقا محمد خان رفت . آقا محمد خان هم در رواق امام هشتم در حضور همه بزرگان خراسان سوگند یاد کرد که آسیبی باو نرساند و پس از آنکه او را خام کرد جوهری را که پیش او سراغ داشت خواستار شد و چون شاهرخ میرزا از تسلیم آن خود داری کردوی را در شکنجه کشیدند و چندان شکنجه کردند که چیزی نمانده بود جان بسپارد . این بود که از ترس جان خویشتن جایی که آن گوهرها

را در آن پنهان کرده بود نشان داد و آقا محمد خان آنها را تصرف کرد. می نویسند در آن گوهرها یا قوت بسیار درشتی بود که اوزنك زیب پادشاه معروف هند بر تاج خود نصب کرده و نادر از هندوستان آورده بود.

پس از آنکه آقا محمد خان برین گوهرها دست یافت شاهرخ میرزا را با همه کسانش از خراسان بازندوان فرستاد، اما در در راه بواسطه زخمهایی که هنگام شکنجه دادن باو زده بودند جان داد و در آن زمان شست و چهار سال داشت و بدین گونه سلطنت خاندان افشار در ۱۲۱۰ قمری پس از مرگ شاهرخ میرزا آخرین شاهزاده این خاندان منقرض شد.

## لشکرگشی دوم گرجستان

آقا محمد خان باین اندیشه بخراسان رفته بود که نخست کاربازماندگان نادرشاه را بسازد و از آنجا بماوراءالنهر لشکر بکشد و با خان بخارا که پس از کشته شدن نادرشاه مستقل شده بود جنگ کند و آن سر زمین را هم بگیرد اما همان زمان که در مشهد بود باو خبر رسید که از روسیه یاری پیادشاه گرجستان رسیده و دوباره گرجیان نواحی را که وی گرفته بود تصرف کرده اند و از رود ارس گذشته و بآذربایجان رسیده اند.

این بود که آقا محمد خان ناچار بار دیگر راه گرجستان را پیش گرفت و از خراسان بآذربایجان رفت و درین میان حوادث نیز یاری مخصوص باو کرد و آن این بود که در همان اوان در ماه نوامبر ۱۷۹۶ میلادی (جمادی الاولی ۱۲۱۱ قمری) یگانه ترین ملکه معروف روسیه که پشتیبان بسیار قوی نصارای گرجستان بود مرد و آقا محمد خان برای سرکوبی گرجیان مانع بزرگی در پیش نداشت. اما روزگار با او هم یاری نکرد بدین معنی که هنگام توفیق در آذربایجان که می خواست دو اوایل بهار بگرجستان بتازد در موقعی که در حوالی شهر شوشی در آن سوی رود ارس لشکرگاه ساخته بود شب ۲۱ ذی الحججه ۱۲۱۱ دوتن از لشکریانش بچسادری که در آن خفته بود وارد شدند و بزخم کارد او را کشتند.

## هیأت ظاهری آقا محمد خان

از زمان قدیم تصویری از آقا محمد خان در ایران و اروپا انتشار دارد که چهره بسیار لاغر بی موی او با تاجی مروارید نشان بشکل بیضی در آن دیده می شود. درین تمثال خطوط چهره او بسیار طبیعی نیست و ظاهراً در زمانهای بعد از و این تصویر خیالی را ساخته اند. یگانه سند معتبری که درباره هیأت ظاهری او هست آنست که سر جان ملکم انگلیس در کتاب معروف تاریخ ایران خود آورده است. سر جان ملکم در سال ۱۲۱۵

قمری مطابق با ۱۸۰ میلادی از جانب شرکت هندوستان بسقارت بدربار ایران آمده است و درین موقع تازه چهار سال از کشته شدن آقا محمدخان گذشته بود و بهمین جهت اطلاعاتی که وی بدست آورده است می بایست کاملا درست باشد. سرجان ملکلم می نویسد آقا محمد خان لاغر و باریک اندام بود و از دور جوانی چهارده پانزده ساله بنظر می آمد، چهره چین خورده داشت و بی مو مانند چهره پیر زمان بود و چون بیشتر درخشم بود سببای خوش آیتند نداشت. بهمین جهت اگر کسی بروی او مینگریست وی درخشم میشد و بدین گونه کسی جرأت نداشت بر چهره او بنگردد. می نویسد که وی اغلب گرفتار حمله صرعی بوده است و گاهی در سفرها این حالت روی می داده و هر وقت که مبتلی می شد تا دو ساعت بی هوش و در حال تشنج بوده است. روزی در شکار اسب وی در باطلای قزو رفته و در آن حال گرفتار همان حمله صرعی شده بود. سرنازی که با وی بود برنج بسیار او و اسبش را از باطلای بیرون کشید و در کنار او ایستاد تا بپوش آید. چون چشم باز کرد و وی را دید از او بسیار ممنون شد و باو انعامی وعده کرد، اما مدتها گذشت و بوعده خود وفا نکرد و آن سرباز که جرأت نمی کرده است مطالبه کند هر زمان که با او روبرو میشد بر چهره او می نگریست شاید بدین وسیله وعده او را بیادش آورد. روزی که باز بر چهره او مینگریست درخشم شد و فرمان داد چشمان او را بیرون آورند.

درین تردید نیست که آقا محمدخان در پنج یا شش سالگی پس از شکست خوردن پدرش بدست لشکریان عادلشاه برادر زاده نادرشاه اسیر شده و در همان زمان او را مقطوع النسل کرده اند و ناچار سو و رشد طبیعی او کامل نبوده و بهمین جهت که بسیار لاغر و نحیف بود و نیز بهمین سبب گرفتار صرع بود. این نکته در تاریخ ثابت شده که بسیاری از دلاوران در میدانهای جنگ حال طبیعی نداشته اند و پیشرشان گرفتار حمله صرعی میشده و در آن حال کارهای شگفت می کرده اند و حتی این نکته را درباره ناپلئون اول سردار بسیار معروف فرانسوی هم نوشته اند.

## سیرت آقا محمد خان

در میان تاریخ و یسان که درباره وی بحث کرده اند باز سرجان ملکلم بیش از دیگران اوصاف وی را شرح داده است. می نویسد که بالاترین شهوت وی ریاست بود و پس از آن امساک در خرج و سپس انتقام و کینه جوئی، اما بیشتر امساک و انتقام را در مقام جاه طلبی از یاد می برد و برای استرضای ریاست دوستی خویش از هیچ چیز دریغ نداشت.

حقیقت دیگری که در باره وی منکر نمی توان شد اینست که اگر می توانست بفریب و خدعه کاری از پیش ببرد بزور متوسل نمیشد. پیران مادهان بدانان این نکته را

مکرر آورده‌اند که از یکی از نزدیکان آقا محمد خان پرسیده‌اند آیا وی شجاع بوده است یا نه؟ او گفته است البته شجاع بود ولی من هرگز بیاد ندارم بشجاعت کاری از پیش برده باشد و حیل و تزویر او کار را چنان از پیش میبرد که دیگر حاجت بدلاوری نداشت. فکر وی بسیار عملی بوده و برای پیش بردن مقصود خود از هیچ روی گردان نمی‌شده است و هر وسیله‌ای را جایز می‌شمرد. معاصرینش گفته‌اند که ظاهراً دعوی دینداری میکرده و حتی در لشکر کشی‌ها و سفرها نیم شبان بر می‌خاسته و نماز میکرده و با این همه با برادرش جعفر قلی خان بقرآن قسم خورده بود که وی را پیش از یک شب در طهران نگاه ندارد و چون او را کشتند و کشته‌اش را نزد او بردند دستور داد فوراً از شهر بیرون ببرند که برخلاف سوگند خود رفتار نکرده باشد.

دیگر از صفات او که همه تاریخ نویسان در آن اتفاق کرده‌اند بی‌رحمی اوست و حتی این لطیفه را از یکی از عمال نزدیک او روایت کرده‌اند که هر وقت از پیش او می‌آمد دست بر سر خود می‌نهاد تا ببیند بجای خود هست یا نه؛ در نتیجه این سختگیریها و بدرفتاریها و پیمان شکنی‌ها هرگز هیچ کس اطمینان نداشته و در سراسر مدت فرمانروایی خود بزرگان و متنفذین ایران را مجبور می‌کرده است که همیشه چندتن از نزدیکان خود را بگروگان نزد او بفرستند تا بدین وسیله بدیشان اعتماد کند.

در برابر این صفات طبیعی که برخی از آنها ناشی از نقص خلقت او بوده است تردیدی نیست که مردی کاردان و با کفایت و مدبر بوده چنانکه نه تنها سرعت هرچه تمامتر ایران را گرفت و پادشاهی رسید بلکه سرزمینی را که پریشان و گرفتار ملوک الطوائف و آه‌زنان مسلح و گردن‌کشان بود امن کرد و جهانیان را از پیشرفت‌های خود خیره ساخت.

در امور داخلی ایران وی برخی اصلاحات کرد از آن جمله این بود که دستور داد بهر شهری که وارد می‌شود کسی با استقبال او نرود. پیش از ورود دوره صفویه و پس از آن در دوره افشارها و خاندان زند در سراسر ایران معمول شده بود که مکاتبات دولتی را با انشای پرتکلف و پرازکنایه و استعاره و عبارت پردازیهای زاید و مغل می‌نوشتند و او نخستین کسیست که دستور داده است مکاتبات و احکام و فرمانهای دولتی را بزبان ساده بنویسند و از عبارت پردازی خود داری کنند و هر وقت فرمانی یا حکمی پیش او می‌بردند که امضا کند و باصطلاح آنروز «صححه» بگذارد یعنی بگوید صحیح و درستست و ادا می‌کرد میخواندند و اگر عبارات مغلط و مقدمه منشیانه آغاز کرده بودند نمی‌گذاشت بخوانند و دستور می‌داد عوض کنند.

از طرف دیگر بهر اسم درباری بسیار عقید بود، چنانکه می‌نویسند وقتی سفیری از سوی پادشاه افغانستان دربار او آمده بود و کسی که سفیر را نزد او برد گفت سفیر پادشاه

افغانستان برای پای بوسی غلامان آستان شما آمده است. آقا محمد خان چنان درخشم شد که چیزی نمابنده بود حکم کشتن آن بیچاره را بدهد و گفت چگونه ممکنست سفیر پادشاهی پای غلامان ما را ببوسد؟ و باید احترام سلطنت را نگاه داشت. سپس دستور داد آن کسی را که تا این اندازه نسبت به سلطنت بی احترامی کرده است بچوب ببندند و قسمت عمده ازداری او را ضبط کرد.

دیگر اذکارهای مهم او در کشور داری این بود که سر بازان و لشکریان خود را بسیار رعایت میکرد و همیشه جیره و حقوقشان را بموقع می رساند و در آسایش آنها جدی داشت. در جنگهای آن زمان که هنوز غارت کردن جزو آیین رسمی کشور گیری بوده است تا وی اجازه نمیداد کسی حق نداشت دست بیغما دراز کند. اما دو برابر این سختگیریها منتهای رعایت را نسبت به لشکریان خود داشت، چنانکه گفته اند در محاصره کرمان و چنگ بالطفعلی خان سپاهیانش عده ای ازدانان را اسیر کرده و با خود آورده بودند. پس از چندین روز از محترمین کرمان بایک تن از علمای بسیار محترم بطهران نزد او آمدند و خواستار شدند که اسیران را پس دهند. آقا محمدخان گفت من هرگز راضی نمیشوم آنچه در دست سپاهیان منست از ایشان پس بگیرم و از طرف دیگر هم مانع نیستم مردم کرمان اسیران خود را بخرند، لشکریان را راضی کنند و هر گرا میبخشند با خود ببرند.

این رعایت فوق العاده ای که درباره لشکریان خود داشت سبب شده بود که سپاهیانش بیز نسبت باو منتهای دل بستگی را داشتند و او هم نه تنها رعایت آسایش آنها را می کرد بلکه وسیله تفریح و در ضمن ورزش ایشانرا در سواری و بکار بردن اسلحه فراهم می آورد، چنانکه هر وقت جنگی در میان نبود لشکریان خود را با خود بشکار می برد و شکارهای سیار با شکوهی فراهم می کرد.

با این همه بواسطه جنگها و تاخات و تازهای بسیار که کرد سر انجام لشکریانش خسته شدند و از دستش بتنگ آمده و در اواخر پادشاهی او ازو ناراضی بودند چنانکه عاقبت بیپایه ای در لشکر گاه و در حین لشکر کشی سه تن از لشکریانش او را کشتند. تردیدی نیست که مردان مقطوع النسل بی رحم و سخت گیر و شدید العمل میشوند و این صفات درونیز بمنتهی درجه بوده است. وانگهی از کودکی بیابان گردی و تاخات و تاز و غارت و کشتار خوی گرفته و مراد تپایی که درین راه کشیده بود کینه و نفی در دل او فراهم ساخته بود و بهیچکس رحم نمیکرد. معروفست در مدتی که در شیراز بوده و اجازه رفتن از آنجا نداشته است چون کریم خان نسبت باو باز هم مهربان بوده او را روزها در مجلس خود می نشانده و وی هم چنان که روی قالیهای فاخر دستگناه کریم خان نشسته بود چون دیگر کاری از او بر نمی آمد با چاقو فرش زیر پای خود را می درید و حتی گفته اند که چون

بردستگاه کریم خان در شیراز دست یافت افسوس خورد و گفت اگر میدانستم روزی این فرشها بمن تعلق میگيرد این کار را نمیکردم .

پیدا است که این سخت گیریها و بجز رحمیها مخصوصا در جنگها بیشتر ظاهر میشده و بهمین جهت کشتارهایی که آقا محمد خان در ضمن کشور گیریهای خود کرده بخصوص در گرفتن شیراز و اصفهان و قتل عام کرمان و تفریس معروفست . در کرمان حتی پیشوایان دینی و طلاب مدارس و زنان پیرو کودکان را معاف نکردند و تنها خبر دستگیری لطفعلی خان یاور رسید بمردم شهر امان نداد و در تفریس هم خونریزی بمنتهای شدت خود رسید . شدت عمل آقا محمد خان حتی متوجه نزدیکان او میشده و از نخست که بنای کشور گیری را گذاشت چون در میان قاجارها نفوذی نداشت حتی کسانی که از پیروی نکردند و تنها راهی که داشت این بود که بوسیله خوف و خشیت بر آنها غالب شود و درین کار با اندازه ای مبالغه کرد که حتی با برادران خود رضا قلی خان و مرتضی قلی خان و جعفر قلی خان و مهدی قلی خان جنگ کرد و از آن پس این تفاق در خاندان شاهی قاجار ماند و اتحاد و پیوستگی که لازمه خانوادگیست درین خاندان نبوده است چنانکه پس از مرگ فتحعلی شاه پسرانش بر سر سلطنت با هم نزاع کردند و پس از مرگ محمد شاه همین اوضاع پیش آمد .

در باره ثامت و امساک او در خرج کردن نیز در کتابها مطالب فراوان هست و درین زمینه نمی توان شك کرد . دلیل آنهم واضحست که وی خرد سالی و جوانی خود را در عسرت و تنگدستی گذرانده و بیشتر اوقات از تهیه وسایل زندگی محروم بوده است، چنانکه در موقع فرار از شیراز تهمی دست بود و چیزی که سبب پیشرفت کار او شد این بود که مالیاتی را که از عراق و مازندران بفارس می بردند غارت کرد و وسیله برای تامین لشکر کشی خود فراهم ساخت و از آن پس نیز مصارف لشکریان خود را از غارت نواحی مختلف ایران بدست می آورد و در زمان او مالیات ایران وضع مرتبی نداشت .

در باره تنگ چشمی او داستانهای بسیار گفته اند از آن جمله گفته اند که بنا ولیعهد و برادر زاده اش فتحعلی شاه که از همه پیش او عزیز تر بود همواره بر سر خوزاک سخت گیری می کرد و معروفست که باومی گفت ایران استطاعت آنرا ندارد که تو دورنگ خورش بر سر سفره خود داشته باشی . در سبب کشته شدنش گفته اند که آنروز خربوزه ای برایش آورده بودند و یک نیمه از آنرا در ناها را خورده و نیمی دیگر را گفته بود برای شام بگذارند و چون موقع شام رسید و خربوزه را خواست معلوم شد سه تن از خدمت گزارانش خورده اند . در خشم شد و فرماداد آن سه تن را فردا صبح بکشند و آنها نیز که از جان خود درهراس بودند شبانه همدست شدند و بر سر بالینش رفتند و بزخم کارد او را از میان برداشتند .

نیز آورده‌اند که چون در خراسان بر شاهرخ میرزا آخسرین شاهزاده افشار دست یافت و حواهر نادر شاه را که زد او بسود بشکند ازو گرفت از دبدن آن گره‌های گرانباه به چنان شاد شده بود که در اطلاق را بروی خود بسته بود و بر روی آنها می‌غلطید .

بهمین جهتست که جامه‌های باخرامی پوشید و غذای لذیذ نیکو خورد و مسبح نیکو کرد و بسیار ساده زندگی میکرد و تسجل و تشریفات نمی‌پرداخت و این همه برای آن بود که خرجی فراهم نکند . معمولاً در جنگها پادشکار بر سر سفره‌ای که روی زمین می‌گسترده می‌نشست و خوراک بسیار ساده‌ای می‌خورد و همراهان نزدیکش را هم بر آن سفره مینشاند . گویند روزی که با همراهان خود نان جو و ماست می‌خورد یکی از درباریان هم بر آن سفره نشست و با وی بخوردن مشغول شد در میان خوراک ناگهان دستش را گرفت و مانع از خوردن او شد و گفتم هر چه پلو و مریاهای لذیذ می‌خواهی بخور من حرفی ندارم اما راضی نیستم ازین سفره‌ای که برای لشکریان منست چیزی بخوری .

دیگر از حکایاتی که سرچاق ملکوم دربارهٔ لثامت آقا محمد خان آورده اینست کهسه وقتی مردی دهقانرا پسرای خطایی که کرده بود بجزایات کشیده سودند و میخواستند گوشش را ببرند جلاد را خواست و دستور داد در حضور او مجازاتش کند . دهقان پسوای بجلاد وعده کرد که همه گوشش را نبرد و چون آقا محمد خان این مطلب را شنید درستی را نزد خو خواند و گفت اگر دو برابر پولی که بجلاد وعده کردی بخودم بدهی گشت را نمی‌برم . دهقان بدست و پای او افتاد و ازو شکر گراری کرد و تصور کرد شوخی کرده است بهمین جهت راه افتاد که برود آقا محمد خان او را نزدیک خود خواند و چنان پول را ازو مطالبه کرد .

بیز نوشته‌اند زمانی با درویشی شریک شد و درویش در حضور او بدر بار آمد و نخست وی برای فریفتن دیگران چیزی ساخت و در آریا را دعوت کرد هر یک چیزی بدرویش بدهند و هر یک برای رقابت با دیگری و جلب توجه اوسعی کردند بیشتر بدهند و بدین گونه درویش مبلغ خطری گرد آورد ولی طم‌ش جنبید و شبانه فرار کرد آقا محمد خان هر چه در پی او گشت او را نیامد و این واقعه را خود برای درباریان خویش روایت کرده و دستور داده است آن درویش را هر جا بیابند دستگیر کنند اما درویش ضاهراً از ایران رفته و هر چه گشته‌اند او را نیافته‌اند .

در جوانی که آقا محمد خان در شیراز در دستگام کریم خان میزیست است کریم خان مهربانی بسیار با او میکرد و همیشه او را در مجالس خود می‌نشاند و حتی در کارهای مهم با او شور می‌کرده است . اما وی همینکه برخاسته بود از آن چیره شد از هیچ



گونه آزار و بی‌احترامی بزن و مرد آن خانواده خود داری نکرد در ایران معروف بود میگفتند وقتی که شیراز را گرفت قبر کریم خان را شکافت و سرش را با خود بظهران آورد و در زیر پله‌های قسمتی از ساختمانهای کاخ گلستان که در ضلع شمال غربی آن واقعست و بعیاض سرچشمه معروفست و مظهر آب در آنجاست دفن کرد که هر وقت از آن پله‌ها بالا و پایین میرود سرش را لنگد مال کند . این مطلب در میان مردم ایران بسیار رایج بود و پس از خلع قاجاریه آجر فرش زیر آن پله‌ها را شکافتند و استخوانهایی بدست آوردند و در همان‌موقع عکسی برداشتند که معروفست . نیز معروفست که چون شیراز را گرفت خانهای شاهزادگان زند را ویران کرد و هر چه داشتند بیاد غارت داد .

دیگر از مطالبی که در حق ناشناسی او معروفست و از پیران شنیده‌ام اینست که در حین توقف در شیراز یکی از مردان دستگاه کریم خان باو بسیار مهربانی میکرد و چون وی در شیراز حکم اسیری را داشت و دیگران همه او را خرد میگرفتند و این‌مرد یگانه کسی بود که با او مهربان بود آقا محمد خان همیشه از وی امتنان داشت و در هر موقع از ویاری میخواست و وی هم دریغ نمیکرد ، روزی که در حمام بود آقا محمد خان هم وارد شد و آن‌مرد درباره وی بسیار مهربانی کرد و نزدیک خود نشاند . آقا محمد خان بسیار ممنون شده بود و گفت اگر روزی بغت بامن بارشود و بدولت برسم سزای این مهربانی‌های ترا خواهم داد . آن‌مرد گفت از قدیم گفته‌اند که دولت مانند مرغیست که بر سر کسان مینشیند و بالهای بسیار بلند دارد و بر روی چشمها می‌گسترند بطوری که مانع از دیدن می‌شود . آقا محمد خان گفت چنین نیست و اگر آن روز برسد بتو نشان میدهم . اتفاقاً در موقعی که آقا محمد خان اصفهان را گرفت آن‌مرد جزو کار گزاران خاندان زند در اصفهان بود و دستگیر شد و او را هم با دیگران آوردند که در حضور آقا محمد خان بکشتند . وی برای اینکه عهد دیرین خود و گفتگوی آن‌روز در حمام را بیادش بیاورد دو دست را روی چشمان خود گذاشته بود . آقا محمد خان دستور داد او را پیش آوردند و سبب این کار را پرسید و چون او مطالب را گفت درخشم شد و فرمان داد نخست چشمانش را در آوردند و پس از آن سرش را بریدند .

ازین گونه روایات در باره آقا محمد خان و صفات شخصی او در اسنادی که از زمان وی مانده و حتی در خاطره پیرانی که مادیده‌ایم بسیار بوده است . پیداست که ایرانیان در همان زمانی که وی زنده بوده است دل خوشی از او نداشته‌اند و کارهایش را نمی‌پسندیده‌اند .

## مناسبات گرجستان با ایران

کشوری که از زمانهای قدیم ایرانیان بآن گرجستان گفته‌اند ناحیه‌ی نسبة و سیمیت که شمال و مغرب آن را کوهستان و جنوب و مشرق آن را دشتی حاصلخیز فرا گرفته است. در شمال آن رشته کوههای قفقاز و در جنوب آن ارمنستان و در مشرق سرزمینی واقع شده که ایرانیان قدیم بآن ایران می‌گفتند و جایگاه آلانیان قدیم بود و اینک جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان و جمهوری نخجوان را تشکیل می‌دهد و مغرب گرجستان بدریای سیاه می‌رسد.

ایرانیان در زمان قدیم باین سرزمین گرجستان گفته‌اند و سپس در دوره بعد آنرا گرجستان نامیده‌اند و مردم آن دیار بکشور خود « ساخارتولو » (۱) می‌گویند. کلمه گرج و گرجی را در زبان تازی « جرز » و گرجستان را نیز گاهی « جرزان » نوشته‌اند. در زمانی که قلمرو پادشاهان گرجستان توسعه یافته کشورشان شامل قسمت غربی و مرکزی ناحیه‌ی ماوراء قفقاز بوده است.

درین سرزمین مللی که از يك نژاد و اندک اختلافی در زبانهای ایشان هست از زمان قدیم مسکن داشته‌اند و زبانهای آنها را که بیک دیگر نزدیک اما از نظر زبان‌شناسی جزو دسته‌ی زبانهای « خارتولی » (۲) می‌دانند و خطی دارند که از خط یونانی گرفته‌اند ولی در آن تصرف بسیار کرده‌اند. در نتیجه همسایگی و روابط نزدیک که با ایران داشته‌اند يك عده معتاد به کلمات فارسی وارد زبان گرجی شده و برخی از شاهکارهای ادب ایران را بزبان گرجی ترجمه کرده‌اند از آن جمله است شاهنامه فردوسی و ویس و رامین فنخرالدین اسعدگرگانی.

گرجستان بچند ناحیه جزء تقسیم شده که مهمترین آنها کاخت و کارتیل و ایسرت و مسفت بوده است. یکی از نواحی آن سرزمین لازیکای قدیم یا لازستان دوره‌های بعد بوده که گاهی هم استقلال پیدا کرده است.

دین اکثریت گرجیان امروز ارتودوکس یونانیست و برخی از طوائف این نژاد در زمانهای بعد اسلام آورده‌اند، مانند انگریان یا لزگیان و آجارها و گروهی از ابخازیان. در دوره هخامنشی سرزمین گرجستان مانند کشورهای مجاور آن جزو خاک ایران بوده است. پس از آن دولتهای نیمه مستقلی در کارتیل و کاخت تشکیل شده و در دوره ساسانی مدتهای مدید گاهی بتصرف امپراطوران بیزنتیه در آمده و گاهی از ایالات ایران بوده است.

گرجیان خود مدعی اند که زنی بنام «نیو» دین ترسا را بآنجا برده و در آغاز قرن چهارم میلادی مردم گرجستان بآن گروه پیوسته اند و «میربان» پادشاه گرجستان نخست این دین را پذیرفته و مردم را بآن دعوت کرده است. استقلال کلیسای گرجستان را در انجمن عمومی نصارای جهان در سال ۶۸۰ میلادی برسمیت شناخته اند.

پادشاهان ساسانی با آنکه در ارمنستان گاهی منتهای سخت گیری را برای برانداختن دین ترسایان کرده اند در گرجستان این معامله را روانداشته اند و این می رساند که نصارای گرجستان با زردشتیان ایران و دربار ساسانی پیش از مردم ارمنستان سازش داشته اند از زمانی که دولت بیزنتیه یعنی روم شرقی و رومیة الصغری در آسیا تشکیل شده همواره در سرگرجستان با دولت ساسانی اختلافی در میان بوده و کرارا زد و خوردهایی برانگیخته اند و تا پایان دوره ساسانی این کشمکش در میان بوده است و سرانجام آخرین بار در ۶۲۷ هرا کلیوس امپراطور بیزنتیه گرجستان را از ایران گرفت اما بزودی تازیان که بر ایران تاختند این سرزمین را هم جزو قلمرو خود کردند و تنها بگرفتن جزیه از نصارای گرجستان قناعت کردند و گرجیان را در دین خود آزاد گذاشتند.

در دوره اسلامی تعلیس که در مرکز گرجستان واقع است مهم ترین شهر آن سرزمین شد و شهری بود که ترسایان و مسلمانان در آن با کمال سازگاری زندگی کردند. در پایان قرن دوم هجری سلسله باگراتیان که تازیان باها «بقراطیان» می گفتند و دست شاهان خلفا بودند قدرتی گرفتند و از جنوب قلمرو خود را وسعت دادند. بهمین جهت ناحیه گنجه که از جزو گرجستان شده و در قرن ششم هجری گرجیان قسمت عمده از سرزمین اران را هم متصرف شده و تا آذربایجان ایران پیش رفته اند و شهر تبریز نیز مدتی در دست آنها بوده است چنانکه خاقان اخنسان ممدوح عمده خاقانی که شروان و قسمتی از آذربایجان را هم داشته از پادشاهان گرجستان بوده است.

پیش از آن در قرن پنجم سلجوقیان گرجستان را هم گرفتند و تنها در سال ۶۹۳ هجری که ترسایان در جنگ صلیبی شهر اورشلیم را متصرف شدند داوید پادشاه گرجستان کار گزاران سلجوقی را از آنجا راند و در دوره سلطنت تامار ملکه معروف گرجستان از ۵۸۰ تا ۶۰۹ دولت گرجستان باوج ترقی رسید و پس از آن باز دوره انحطاط آغاز شد زیرا که پادشاهان مغول گرجستان را گرفتند و پس از آن تیمور گورکان در ۷۸۹ و ۸۰۶ شش بار بگرجستان لشکر کشید.

در قرن پنجم هجری که سلسله باگراتیان هنوز در گرجستان فرمانروایی داشت این سرزمین به ناحیه مستقل کرتیل و کاخک و ایمرت تقسیم شد و پنج ناحیه مستقل کوچک هم تشکیل یافت و از آن پس دیگر حکومت واحدی در این ناحیه بر سر کار نیامد.

پس از برچیده شدن امپراطوری بیزنتیه که دیگر از خارج دولتی با گرجستان یاری نمی کرد از یک سو ترکان عثمانی و از یک سو دولت ایران و ارسوی دیگر لگزیان نواحی مختلف گرجستان را تصرف کردند تا اینکه در قرن یازدهم هجری پادشاهان کرتیل و کاخت دست نشانده پادشاهان صفوی شدند .

از سوی شمال روسها بمرزهای گرجستان رسیده بودند و چون با مردم گرجستان هم کیش بودند و ظاهراً دعوی پشتیبانی از آنها داشتند و فرمانروایان ایران کراراً با مردم گرجستان بدرفتاری کرده بودند گرجیان تمایلی نسبت بدربار روسیه بهم زدند، چنانکه در ۹۶۵ لوان دوم پادشاه کاخت از ایوان چهارم واسیلیویچ تزار روسیه در برابر صفویه یاری خواست . در زمان شاه عباس اول الکساندر پادشاه گرجستان از باریس فتودوروویچ گادونوویچ تزار معروف روسیه مند خواست و در ۱۰۲۸ تیموراز پادشاه گرجستان نیز سفیری بدربار میخائیل فتودوروویچ رومانوف نخستین تزار خاندان رومانوفها فرستاد و از او استمداد کرد. ولی نیروی تزارهای روسیه هنوز بجایی نرسیده بود که با گرجستان یاری مؤثری بکنند، بهمین جهت وضع این سرزمین تغییری نکرد و تنها در دوره سلطنت و اختتامک ششم پادشاهان گرجستان اینک نیرویی بهم رساندند

هراکلیوس دوازدهم که از ۱۱۷۵ تا ۱۲۱۳ سلطنت کرده است، گاهی در برابر دولت عثمانی و لگزیان و لشکریان ایران ایستادگی کرد ولی در زمان وی حوادث شومی رخ داد از آن جمله طاعون سختی بود که در ۱۱۸۴ روی آورد و قتل عام آقا محمدخان در ۱۲۱۰ بود. بهمین جهت جانشین وی گرگی دوازدهم در ۱۲۱۵ کشور خود را بروسیه واگذار کرد و چند سال بعد در ۱۲۱۹ نیز ناحیه ایمرت یکی از ولایات روسیه شد

در دوره صفویه از ۱۰۲۴ تا ۱۱۱۵ که اوج قدرت شاهان صفوی در گرجستان بوده است همیشه از دربار صفویه حکمرانی گرجستان می فرستاده اند و کسانی که بحکومت گرجستان رفته اند بدین قرارند: عیسی خان در ۱۰۲۴ ، علیقلی خان در ۱۰۲۵ ، پیکارخان در ۱۰۲۵ ، قرچکای خان در ۱۰۳۳ ، سلیم خان در ۱۰۴۳ ، مرتضی قلی خان ملقب بشهنواز خان در ۱۰۶۹ ، بیژن خان در ۱۰۸۶ ، عباسقلی خان در ۱۰۹۹ ، کبعلی خان از ۱۱۰۶ تا ۱۱۱۵ زمان شاه سلطان حسین .

در ۱۲۰۹ ابراهیم خلیل خان که از جانب ایسران از ۱۱۷۷ تا ۱۲۱۱ حکمرانی قراباغ داشت بار دیگر از ۱۲۱۱ تا ۱۲۲۱ باین مقام رسید در موقعی که آقا محمدخان در کرمان و فارس بود موقع را غنیمت شمرد با حکمران تعلیس و اعیان شروان و شماخی وقبه و در بندهدست شد و بندی سرکشی را گذاشتند. آقا محمدخان در بارگشت بتهران بپیرزا اسدالله خان نوری که در آن زمان وزیر لشکر بود و پس از آن بام اعتمادالدوله

صدر اعظم ناصرالدین شاه شد دستور داد که لشکری گرد آورد در بیرون شهر لشکرگاه ساخت و عازم آذربایجان شد .

پس از آنکه باردیبل رسید بمحمد حسین خان قواندو دستور داد تا با عده‌ای در سه فرسنگی قلعه پناه آباد در سر پل خدا آفرین در کنار ارس لشکرگاه بسازد تا ابراهیم خلیل خان نتواند پل را از میان بردارد . با همه شتابی که محمد حسین خان کرد چون بر سر پل رسید دید که ابراهیم خان پل را شکسته است و خبر باقامحمدخان داد . وی هم سلیمان خان را که از فرماندهان لشکرش بود مامور کرد پل را از نو بسازد و چون پل را تعمیر کردند چهار برج در دو طرف آن ساختند تا لشکریان خود را از پل بگذرانند و مصطفی خان قاجار را بسوی طالش روانه کرد و سلیمان خان را با پنج هزار تفنگچی و محمد حسین خان برادر حاج محمد ابراهیم صدر اعظم را با سه هزار سپاهی در پی مصطفی خان فرستاد .

اعیان طالش چون خبر را شنیدند زن و فرزند و دارایی خود را سوار کشتی کردند و بسوی سالیان راه افتادند . اما مردم سالیان از ترس آنهارا راه ندادند و ایشان ناچار در میان دریا لنگر انداختند . تفنگچیان گیلانی مامور شدند که بشنا بیان دریا بروند و کشتی‌های ایشان را اسیر کردند . سلیمان خان و مصطفی خان مردمی را که بکوهها پناه برده بودند آزار بسیار کردند و جمعی کنیر را اسیر گرفتند . این اسیران را که نزد آقا محمدخان بردند چند تن از ایشان را کشت و فرزندان ایشان را با زندان واردیبل فرستاد و تنها شاهنوارخان پسر شاه پلنگ را که از سران گیلان بود بخود نزدیک کرد .

پس ازین واقعه از پل خدا آفرین گذشت و در راه مصطفی خان را بالشکری برای سرکوبی ارمنیان ناحیه قبان فرستاد و وی هم جمیع کبیری از زن و مرد و پسر و جوان را اسیر کرد و با صدوشانزده سر بریده نزد آقا محمدخان فرستاد . وی هم اسیران را در میان لشکریان خود تقسیم کرد و رضاعلی خان نام را بشاحیه دیگر برای تاخت و تاز فرستاد .

سپس در منزلی معروف بتخت طاوس عبدالرحیم خان شیرازی و چراغ خان بختیاری را با عده‌ای بیاسبانی پل گماشت و سلیمان خان و مصطفی خان را با ده هزار سپاهی برای گرفتن قلعه پناه آباد فرستاد و ایشان در نیمه راه بلشکریان ابراهیم خلیل خان برخوردند و جنگی کردند و آن لشکریان قلعه گریختند و ایشان قلعه را محاصره کردند . آقا محمدخان در شب اول آه رسید و بر قلعه توپ بست و جمعی را کشت سپس مصطفی خان را با پنج هزار سپاهی بمسکوران سه فرسنگی پناه آباد فرستاد که راه را بر فراریان ببندد و رضاعلی خان را هم با عده‌ای بتخت طاوس روانه کرد که راه مسافران و کاروانیان را بگیرد .

سرانجام ابراهیم خلیل خان با ده هزار تن از قلعه پناه آباد بیرون رفت و جنگی در گرفت و هزار تن از سپاهیانش کشته شدند و گروهی نیز اسیر شدند . آقا محمد خان دستور

داد نامه‌ای بابراهیم خلیل خان بنویسند و او را باطاعت دعوت کنند. نوشته‌اند که منشی در آن نامه این شعر را نوشته بود:

زمنجریق فلک سنگ فتنه می بارد  
تو ابلهانه گریزی با بگینه حصار

و ابراهیم خلیل خان در جواب این شعر را نوشت:

گر نگهدار من آنست که من میدانم  
شیشه را در بغل سنگ نکه میدارد

سپس پیرقلی خان و عبدالله خان که از سران لشکر آقا محمد خان بودند مأمور شدند محمد بیگ و اسد بیگ برادر زادگان ابراهیم خلیل خان را که در بیرون قلعه پناه آباد بودند بگیرند و نزد آقا محمدخان ببرند. ابراهیم خلیل خان از شنیدن این خبر بر آشفت و یکی از خویشاوندان خود را نزد آقا محمدخان فرستاد و پیشنهاد کرد یکی از نزدیکان خود را بگروگان بلشکر گاه آقا محمدخان بفرستد و هر سال خراجی بپردازد و بر بیری او بیخشد و اجازه دهد وقتی دیگر خود بتزد او برود. وی این پیشنهاد را پذیرفت و محمد خان قاجار را بروانی و جوادخان حکمران گچس و ملک مجنون و ملک قلی و ملک اسمعیل از سران آندبار با پیشکش‌های فراوان نزد آقا محمد خان رفتند. شیخعلی خان پسر فتحعلی خان از اعیان شهر قبه بدست یکی از نزدیکان خود پنج هزار تومان نقد برای او فرستاد. حسین خان حکمران باکوبه (بادکوبه یا باکو) نیز نامه‌ای با پیشکش فرستاد و سلیمان پاشا حکمران بغداد هم چند اسب تازی و چند استر نزد او روانه کرد.

سراچام آقا محمد خان پس از سی و سه روز که در بیرون پناه آباد لشکر گاه ساخته بود روزی سران لشکر خود را جمع کرد و بایشان دستور داد که جوانان قاجار که از سی سال کمتر داشتند با جوانان طوایف دیگر که همراه او بودند در یک سو بایستند و پیران و سالخورده‌گان قاجار و طوایف دیگر که بیش از پنجاه سال داشتند در سوی دیگر جایگیرند و خود نخست در میان جوانان رفت و گفت ما از عراق برنی گرفتن قلعه پناه آباد آمده‌ایم و آنرا محاصره کردیم و کاری از پیش نبردیم، اکنون زمستان در پیشت و علوفه تنگ یاب خواهد شد، چه مصلحت میدانید بمانیم و جنگ بکنیم یا برگردیم؟

جوانان گفتند هر چه دستور بدهید همان خواهیم کرد. وی در این سخن خوش آمد و گفت این جوانان خردمند مرا و کیل خود کرده‌اند، سپس از پیران و سالخورده‌گان پرسید چه باید کرد؟ پیران قاجار گفتند زمستان در پیشت و آذوقه و علوفه بزحمت بدست خواهد آمد، صلاح در آنست که بطهران برگردیم و زمستانرا بمانیم و بهار دوباره باین جا برگردیم.

آقا محمد خان گفت رای شما درست نیست. بزرگان قاجار میخواهند بطهران نزد زنان خود بازگردند و سران آذربایجان همین هوس را دارند و هیچ فکر نکردند که بزنان

خود چه خواهند گفت آیا آنها نخواهند گفت که همه بزرگان ایران رفتند و درین سفر نتوانستند از عهدهٔ يك چارچی بر آیند و مقصود او از چارچی ابراهیم خلیل خان بود زیرا که یکی از بیاگان او این منصب را داشته است.

چون آقا محمد خان این سخنان را گفت پیران و صالحوردگان گفتند ما از بیست جا نمی رویم تا این قلعه را با خاک یکسان نکنیم و ابراهیم خلیل خان را بگیریم آقا محمد خان گفت شما درست می گوئید اما چون من و کیل جوانانم بصواب دید ایشان کار می کنم . بامداد فردا باید هر يك از لشکریان بنهٔ خود را بردارد و خود سوار شود و در کنار بار گیر جدا بگیرد تا من بگویم چه باید کرد . فردای آن روز که همه آماده شدند وی راه تفلیس را در پیش گرفت و لشکریانش نیز در پی او رهسپار شدند و در منزل قراچای بنهٔ خود را گذاشتند و حاج محمد ابراهیم خان اعتماد الدوله هم در آنجا آمدند و از آنجا بهراکلیوس پادشاه گرجستان که در آن زمان در ایران باو «ارکلی خان» می گفتند نامه نوشت که درخواست ابراهیم خلیل خان را پذیرفتم و چند روزی باو مهلت دادم و اینک عازم تفلیس هستم . چون این کشور از زمان شاه اسمعیل صفوی تا کنون همیشه جزو ایران بوده باید فرمان گزار ما باشی

ارکلی خان با این نامه اعتنایی نکرد و بتیبهٔ سرج و بارو و تدارک جنگ پرداخت و از تفلیس با سپاهیان خود بیرون رفت . جنگی سخت در گرفت و در آن هنگام ناد سختی و زیدن گرفت و مانع کار گرجیان و ارمنیانی که در سپاه هراکلیوس بودند شد و ایشان پشت بمیدان جنگ دادند . لشکریان آقا محمد خان هم آنها را دنبال کردند تا دروازهٔ شهر رسیدند . درین میان چهارصد تن از مردم چرکس که اندیشهٔ کشتن آقا محمد خان را داشتند از دروازه بیرون رفتند و گرد سرافردهٔ او را گرفتند و برخی از علانهای چسادر را با تیغ بریدند . وی نترسید و از جایی که نشسته بود بر نخواست و تنگ چنان مازندرائی که با او بودند فرمان تیر انداختن داد و برخی از آنها را کشتند و کسانی که ماندند گریختند . درین موقع ارکلی ما چند تن از سران سپاه خود شهر رفت و زنش را که تاریخ نویسان ایران بنام «ده فال» یاد کرده اند با خواهر و دختر خود برداشت و از تفلیس بکاخت و کر تیل گریخت و کوهستان آنجا پناه برد

آقا محمد خان هفتاد تن از سران گرجی را که گرفتار شدند کشت و وارد شهر شد و هر چه از زر و سیم و نفایس یافتند غارت کردند و پانزده هزار زن و دختر و پسر را اسیر گرفتند و کشتیهای را دست بستند و در رود کر انداختند و کلیسیاها را سوختند و خانها را ویران کردند و پس از آن ویران تفلیس بیرون رفتند

درین هنگام آقا محمد خان جوانان را نزد خود خواند و آنها را نواخت و گفت

من و کیل شما بودم و بوکالت شما این کار را کردم و از آنجا بکنجه رفت و در دهانه جواد که ملتقای رود کر بارودارس باشد شنید که مصطفی خان دولو را که بادوازده هزار تن بدفع مصطفی خان حاکم شروان مرستاده است کشته اند. حاکم شروان چون یارای برابری با او در خود ندید بغیت داعی که پناه گناه خوبی بود رفته بود و مصطفی خان دولو شروان را گرفت. درین هنگام سلیمان خان برادر محمد حسن خان حکمران شکلی که از برادر رنجیده بود نزد الکساندر لگزی حاکم «چاروتله» رفته بود و لشکری از آنجا بچنگ برادر آورد. محمد حسن خان هم چون یارای برابری نداشت باقداش گریخت و باقا محمدخان خبر داد. وی هم بمصطفی خان دولو دستور داد بیاری او برخیزد و مصطفی خان با لشکریان خود باقداش رفت. درین میان حاجی سمید و حاجی نسی که از اعیان آن دیار بودند نزد آقا محمدخان رفتند و از محمد حسن خان بدگفتند و وی دستور داد که مصطفی خان محمد حسن خان را بگیرد و با اموال وی نزد او بفرستد و حکمرانی شکلی را بسلیم خان خان بدهد و خود شروان بر گردد.

مصطفی خان هم او را گرفتار کرد و اموالش را گرفت و بدین بهانه بنای بیدادگری را گذاشت و کسان محمد حسن خان و اعیان آن سرزمین را شکجه داد و مال بسیار از ایشان گرفت و یک نیمه از مال محمد حسن خان را هم برای خود برداشت. چون این خبر باقا محمد خان رسید او را احضار کرد و علیقلی خان را بجای او گذاشت. مصطفی خان هم بسوی لشکر گاه آقا محمد خان رهپار شد، اما کسانی که از او آرزو دیده بودند در نیمه راه پروتاختند و جنگی در گرفت و پسر از آنکه چندین تن ز دوسوی کشته شدند سرانجام مصطفی خان هم کشته شد.

آقا محمد خان از شنیدن این خبر پریشان شد و چون علیقلی خان بعد از مصطفی خان قاچار با آنجا رفت در دفع مصطفی خان شروانی کوشید و تا سرزمین «فنداشی» او را دنبال کرد و او را در میان گرمت و کار را بروسعت کرد تا اینکه خراحی بعهده گرمت علیقلی خان در دشت مقان باقا محمد خان رسید و با او بطهران آمد.

سرجان ملکلم می گوید در آن گیرودار که مردم گرجستان فاسد شده و باهم اختلاف داشتند و حتی پسران و دختران خود را ب مردم ایران و عثمانی می فروختند یک تر از ارمیان آن سرزمین که یوسف امین نام داشت و مردی دلبر و فتنه جوی بود ارمیان و گرجیان را برانگیخت که با دول اسلام درافتند. درین میان کریم خان زند از هراکلیوس خواست عروس خود را که زن پسر مهتر او بود و بیوه مانده بود یا ولیعهد خود گرگین خان که مراد همان گرگی سابق الذکر است و داماد خود داودخان و دوارده تر از پسران زرگان دیار و دوازده دختر زیبای دوشیزه که پیش از دوازده سال نداشته باشند نزد وی بفرستد



تا گروگان باشند. فرستاده کریم خان پیغام داد که اگر این کار را نکنند لشکری مامور گرجستان خواهد شد.

بزرگان دربارها را کلیوس اصرار داشتند که وی این پیشنهاد را بپذیرد و لیسو را کلیوس خود زیر بار نرفت و چون کریم خان گرفتاری دیگری پیدا کرد این کار پیش نرفت. ملکلم پس از شرح این واقعه جزئیاتی از فساد مردم آن سرزمین و اختلاف در میان آنها آورده است و حتی می گوید در جنگها سران لشکر می گریختند و بدشمن تسلیم میشدند سپس جای دیگری می گوید هر اقلیوس میخواست حمایت تزارهای روسیه را بر مردم گرجستان که ترسنا بودند جلب کند و پشتیبانی زورمند داشته باشد و بهمین جهت آقا محمد خان عزم کرد او را تنبیه کند.

می گوید در زمان فتنه افغان پسر کبیر با دربار عثمانی قرار گذاشت که شمال و شمال غربی ایران را در میان خود قسمت کنند. نادرشاه مانع از این کار شد و چون اورفت اوضاع ایران بهم خورد ملکه روسیه قبول کرد گرجستان تحت الحمایه او باشد و عهدنامه ای بسته شد که والی گرجستان خود و از جانب بازماندگان خود پذیرفت از اطاعت ایران بیرون رود و در حمایت دربار روسیه قرار بگیرد. یگانترین (کاترین) ملکه روسیه نیز پذیرفت که او و بازماندگانش همیشه پشتیبان والی گرجستان باشند. حتی درین عهد نامه قید شده بود که نه تنها آنچه اکنون در تصرف والی گرجستان است در حمایت ملکه روسیه خواهد بود بلکه هر جایی را هم که بعد تصرف کند همین حال را خواهد داشت.

از سوی دیگر یگانترین خیال تجاوز بنواحی دیگر ایران هم داشت، چنانکه مرکز تجارتی در اشرف مازندران دایر کرده بود. در ۱۱۹۷ هجری (۱۷۸۳ م.) یک تن از امیران روسیه با چند کشتی جنگی با اشرف آمد و اجازه خواست در آنجا تجارت خانه ای دایر کند، ام چون در دادوستد بسیار آرزان می فروختند و گران می خریدند و پیدا بود که اندیشه سوداگری ندارند آقا محمد خان بدگمان شد و دستور داد ایشان را گرفتار کردند. پس ایشان را دعوت کرد و شراب بسیار داد و چون مست شدند همه را گرفتند و نزد او بردند و چون عذرخواهی کردند عفوشان کرد و خلعت داد و گفت باید ازین کار بگذرند و بدین گونه این کار سرنگرفت. از سوی دیگر لشکریانی که وقتی بیاری پادشاه گرجستان فرستاده بود پس از چهار سال که مشغول محاصره شهر گنجه بودند بناگاه باز گشتند. چون آقا محمد خان آنها را باختر بگرجستان کرد نقشه اش این بود که راه را بر لشکریان روسیه ببندد که بیاری گرجیان نروند. پس از فتح کرمان دستور داد که لشکریان در بهار در اطراف طهران جمع شوند و نزدیک شست هزار تن را برگردانند. نهادهای روسیه از نوبت دست بردارند.

اردی بهشت از طهران عازم شد و تا آن زمان کسی نیدانست بکجا خواهد رفت .

لشکریان خود را سه قسمت کرد : يك قسمت را از سمت راست بمقان و شروان و داغستان فرستاد و قسمت دیگر از سمت چپ بسوی ایروان پای تخت ارمنستان رفتند و خود در میان ایشان راه قلعه شوشی را گرفت که از دژهای استوار قراباغ بود. چنانکه پیش ازین گذشت سلیمان خان پل رود ارس را بست و ازان گذشتند .

لشکریانی که بسوی مشرق رفته بودند از کرانه دریای خزر گذشتند و امرای آن نواحی با تسلیم شدند و با شکست خوردند . اما سران ایروان و شوشی بهرا کلیوس تاسی کردند و بنای مقاومت گذاشتند . چون هرا کلیوس را دعوت کردند که نزد آقا محمد خان برود گفت من جز ملکه روسیه فرمانبردار کسی نیستم. چون لشکریان آقا محمد خان بیشتر سوار بودند فتح ایروان و شوشی را مصلحت ندیدند و تنها باظهار اطاعت سر کردندگان آن نواحی بسنده کرد و کسانی را بمراقبت ایشان گذاشت .

پس ازان دستور داد که لشکریان او که در سمت چپ بودند در گنجه باو پیوندند و با آنکه سپاه وی در راه پراکنده شده بودند باز چهل هزار لشکری با خود داشت و با این عده بتفلیس تاخت . هرا کلیوس چون بواسطه شتابی که آقا محمد خان بکار برده بود امیدوار نبود دربار روسیه با او یاری کند با لشکریان خود که چهار يك سپاه آقا محمد خان نمی شد در پانزده میلی تفلیس با او روبرو شد . گرجیان منتهای دلاوری را کردند اما شکست خوردند و هرا کلیوس بکوهستان گریخت و آقا محمد خان وارد تفلیس شد . سپس می گوید نمی توان شماره کسانی را که در تفلیس کشته شدند تخمین زد . پس از آن شماره اسیران گرجی را پانزده هزار و بقولی دیگر بیست و پنج هزار می نویسد . سپس می گوید زمستان را در دشت مقان در ملتقای رود کر با رود اوس گذارند . پس از ذکر واقعه شروان چنانکه گذشت می گوید معطفی خان حکمران ایروان هم نزد آقا محمد خان رفت و تسلیم شد . اما ابراهیم خلیل خان حکمران شوشی هم چنان در مخالفت بود و آقا محمد خان دستور داد سر زمین او را بکلی ویران و تاراج کردند . درین سفر گرجستان بود که پخیال تاجگذاری و سلطنت افتاد و امرای قوئلو بیش از همه محرك او درین کار بودند. بنا برین کلاه کیانی بر سر گذاشت و گردن بندی از مروارید آویخت و شمشیری که در مقبره شیخ صفی الدین اردبیلی بود و صفویه آنرا متبرک میدانستند بر کمر بست .

ملکلم می گوید رسم چنین بود که يك شب آن شمشیر را بر سر قبر شیخ صفی الدین می گذاشتند و تمام شب از روح او همت می طلبیدند و روز دیگر شیلان می کشیدند و آن شمشیر را بر کمر می بستند و مبالغه خطیر بزرگستان و تنگستان میدادند .

دخالت دربار روسیه در کارهای قفقاز چنانکه بجای خود بتفصیل خواهد آمد بیشتر

از زمان پتر کبیر شروع شده است و وی در ۱۱۳۴ (۱۷۲۲ م.) بیهانه اینکه برخی از اتباع روسی را کار گزاران ایران کشته اند از تنگه دربند گذشت و شهر شماخی را محاصره کرد و درین زمان بموجب عهد نامه ای نواحی ساحلی دریای خزر را تصرف کرد. اما چند سال بعد آن نواحی را بنادر شاه پس دادند. چون هراکلیوس در گرجستان بسطنت نشست در ۲۴ ژوئیه ۱۷۸۳ میلادی (۲۳ شعبان ۱۱۹۷) در گنور گیوسک (۱) عهد نامه ای با دربار روسیه امضا کرد و دست نشانده آن شد. در اژده سال بعد آقا محمد خان برای تنبیه او این لشکر کشی را کرد و بگفته دیگر بیست هزار اسیر با خود برد. هراکلیوس تنها مختصریاری از دربار روسیه دید و در ۱۷۹۸ م. (۱۲۱۳ هـ) در گذشت. پسرش ژوزیا گری ویا گریگین، بنا بر آنچه در ایران معمول بود، نیز گرفتار انقلابات و حوادث شوم بود و دایماً با لزگیان و لشکریان ایران میجنگید و همواره از پاول اول تزار روسیه یاری میخواست و در همین حال در گذشت.

ماری یامریم که زن بیوه او و جانشین او بود نخست خواست از زیر بار دربار روسیه بیرون رود و حتی گفته اند ژنرال تسیتسیانوف افسر معروف روسی را که سامور شده بود او را بمسکو ببرد بزخم کارد کشت و سرانجام تسلیم شد. پسرش داویدیا داود چندی پس از آن واقعه در سال ۱۸۰۰ م. (۱۲۱۵ هـ) کشور خود را کاملاً با الکساندر اول امپراطور معروف روسیه وا گذاشت و با مادر خود پترزبورگ رفت و در آنجا در گذشت و از آن روز گرجستان از ایالات روسیه بشمار رفت.

## سفر دوم گرجستان

هنگامی که آقا محمد خان با زماندگان نادر شاه را سرانداخته و در خراسان بسود میخواست بماوراءالنهر بتازد و آنجا را از دست از بکان بگیرد. درین میان قاصدی از طهران رسید و نامه ای از حکمرانان آذربایجان آورد که محمد خان بیکر بیکی ایروان و حسینقلی خان دنبلی بیکر بیکی تبریز و خوی و دیگران نوشته بودند که چون در سال گذشته گروهی از لشکریان روسی در تفلیس کشته شده بودند بکاترین دوم امپراطریس معروف روسیه که تاریخ نویسان زمان معلوم نیست بچه سبب همیشه او را «خورشید کلاه» لقب داده اند برای انتقام هشتاد هزار سپاهی با صند توپ بقان فرستاده و اینک در «ارض جواد» لشکر گاه ساخته اند و گروهی دربند را محاصره کرده اند و مردم با کو و سالیان و حوالش با آنها تسلیم شده اند و مردم شروان و گنجه هم فرمانبردار گشته اند.

آقا محمد خان ازین خبر بسیار پریشان شد و در همان دم محمد ولی خان قاجار را با ده هزار سوار در خراسان گذاشت و فتحعلی خان کتول را مامور حکمرانی مشهد و تعمیر روضه

امام هشتم و گرفتن مالیات کرد و بشتاب بطهران آمد . در طهران محمد حسن خان که بدر بارشاه زمان امیر افغانستان رفته بود با « کدو خان » که از کابل بسفارت آمده بود آمدند و پاسخ نامه ای را که در فتح خراسان بشاه زمان نوشته بود آوردند که در آن ناحیه بلخ را را بدولت ایران واگذار کرده بود .

پس ازان خبر رسیده که یکانترین دوم در گذشته و پاول پسر پتر بجای او نشسته است و چون این خبر بسپاهیان روسیه که در قفقاز بوده اند رسیده است رفته اند و شروان و در بند را تغایه کرده اند . در همین زمان آقا محمد خان تدارك رفتن بقفقاز را می دید . پیش از مرگ یکانترین شبی که هوا بسیار سرد بود در کنار آتش نشست بود و با انبری آتشها را پس و پیش می کرد و تمام شب را درین حال بود و چون روز شد با خشم تمام انبر را در میان منقل کوفت چنانکه آتشها در اطاق پراکنده شد و گفت : « ای خدای قاهر یا او را بکش یا مرا از میان بردار » و چند روز بعد خبر مرگ یکانترین را باو رساندند .

بدین گونه در ماه ذی القعدة ۱۲۱۲ در طهران لشکریان خود را جمع کرد و از راه اردبیل بکنار رود ارس رسید و در آنجا لشکر گاه ساخت و ده هزار سوار برای گرفتن قلعه پناه آباد فرستاد . ابراهیم خلیل خان با رد دیگر پل را شکسته بود و با این همه از آب گذشتند چنانکه کشتی هایی که لشکریانش را می بردند شکستند و برخی از آنها غرق شدند . ابراهیم خلیل خان با زهر اسان شد و بی درنگ خانواده خود را برداشت و بشکلی و سرزمین لگزبها رفت و آقا محمد خان با آسانی پناه آباد را گرفت و آنجا را غارت کرد .

در همین زمان سه تن از خدمت گزاران وی که باو خیانت کرده بودند و تهدید کرده بود که فردا بکشندشان و هر چه شفاعت کرده بودند بجایی نرسیده بود شبانه با هم ساختند و در همان شب بیست و یکم ذی الحجة ۱۲۱۲ دو تن از ایشان بهستر او نزدیک شدند و نزدیک بامداد بادشنه او را کشتند و صند و تپچه جواهر و بازو بند های جواهر نشان و شمشیر مرصع و الماس دریای نور و تاج ماه را که همیشه همراه او بود برداشتند و بصادق خان شقاقی پنهان کردند . جان ملکوم می گوید در سبب اینکه چرا بار اول که آقا محمد خان بگرستان اشکر کشید یکانترین با گرجیان یاری نکرد اختلاف کرده اند . کسی که تاریخ گرجستان را نوشته گفته است که ژنرال گوداویچ فرمانده معروف سپاه روسیه در آن زمان در شش منزلی تفلیس بود . هرا کلیوس کرازا از یواری خواست و وی پذیرفت زیرا که گمان نمی کرد کار با آنجا خواهد کشید و می پنداشت آنچه درباره اشکر آقا محمد خان می گویند مبالغه است و وی در هر صورت پیش از آنکه شوشی و ایروان را بگیرد بتفلیس نخواهد رفت . سپس می گوید حقیقت اینست که ژنرال گوداویچ در آن زمان در « گنور گیوسک » بود و لشکریانش در اطراف سیاه کوه پراکنده بودند و نمیتوانست تا سه چهار هفته آنها را جمع

گند و بتغلیس برسد و شاید هم که هرا کلیوس از لشکریان روسیه واهمه داشته و میترسیده است اگر بتغلیس برسند در کار سلطنت او خللی وارد شود و امیدوار بوده است که واقعه ای آمدن آقا محمد خان را به عقب بیندازد.

از تداوم پیری که یکانترین درین موقع کرده پیدا است که تنها مقصود او حمایت از گرجیان نبوده و بیشتر می کوشیده است آقا محمد خان را از سلطنت بردارد و مرتضی قلی خان برادر کهنه روی را که با او پناه برده بود بجای او بنشانند و شمال و مغرب ایران را هم بدین وسیله بر قلمرو خود بیفزایند.

چون خبر شکست هرا کلیوس و فرار وی بپترزبورگ رسید یکانترین گوداویچ را باهشت هزار سپاهی بگرجستان فرستاد و عده دیگر را مامور در بند کرد که زمستان را در آنجا بگذرانند و در بهار سی و پنج هزار سپاهی دیگر بفرماندهی والریان زوبف روانه کرد و وی در بند و با کوه طالش و شماخی و گنجه را گرفت و پیش از آنکه زمستان برسد سراسر نواحی کرانه غربی دریای خزر از مصب رود اترک تا مصب رود کراروسپهان تصرف کردند و از راه رود کر با گرجستان مربوط شدند.

پس از آن زوبف با لشکریان خود از ارس گذشت و در صحرائی چال مقمان لشکر گاه ساخت و گرجیان در شمال پشتیبان لشکر او بودند و نیز عده ای را از هشدرخان (حاجی طرخان) بیاری او فرستادند و پیشروان آنها جزیره انکران را هم گرفتند و در اندیشه گرفتن انزلی ورشت بودند.

آقا محمد خان در بهار سال ۱۲۱۲ روانه آذربایجان شد. چون یکانترین در گذشت و باول بجای او نشست زوبف را احضار کرد و از شنیدن این خبر آقا محمد خان دلیر تر شد. در همین میان هرا کلیوس هم در گذشت و گرگین خان بجای پدر نشست و چون لشکریان روسیه از قفقاز رفتند وی چنان از ترس آقا محمد خان پریشان شد که پانزده هزار لگزی را بیاری خود خواند و ایشان نیز بدها هزاران زحمت فراهم کردند.

آقا محمد خان هنوز زحمت میل تا کنار ارس راه داشت که باو خبر رسید اعیان شوشی خواسته اند ابراهیم خلیل خان را بگیرند و وی بداغستان گریخته است و آقا محمد خان را دعوت کرده بودند که زودتر بیاری ایشان بر خیزد. وی بنه خود را در راه گذاشت و با سواران خود رهسپار شد. چون بکنار ارس رسید رود طغیان کرده بود. بهمین جهت فرمان داد که از آب بگذرند و چون کشتی با اندازه نبود جمعی از لشکریانش غرق شدند و وی پیش از آنکه وضع وخیم شود وارد شوشی شد.

سه روز پیش از آنکه باین شهر برسد در میان صادق خان گرجی پیشخدمت و خداداد نام فراش بر سر پولی نزاعی در گرفت. صادق خان چند روز پیش هم بر مسند آقا محمد خان

آب ریخته بود و او را خشمگین کرده بود و چون این دوتن با هم نزاع کردند و بانگشان برخاست آقا محمدخان بیشترخشم گرفت و فرمان داد هر دو را بکشند . صادق خان شقاقی که از سرکردگان معروف لشکراو بود شفاعت کرد و وی نپذیرفت و گفت چون شب جمعه است فردا آنها را بکشند .

برخی از نزدیکان وی برای سر جان ملکم حکایت کرده اند که درین هنگام اختلال حواسی درو پدید آمده و گرفتار جنونی شده بود و کارهای دیوانه وار می کرد و از آن جمله این کار بود . سرانجام آن دوتن یعنی صادق خان گرجی پیشخدمت و خداداد فراش با عباس نامی از خدمت گزاران وی هم دست شدند و شبانه با خنجر کار او را ساختند .

برخی گفته اند که این کار بتحریر صادق خان شقاقی بوده چنانکه پس از کشته شدن آقا محمد خان جواهر او را برداشتند و نزد وی بردند و باو پناه بردند و وی پس ازین واقعه بیاری لشکریان خود دعوی سلطنت داشت .

بدین گونه شب جمعه بیست و یکم ذی الحجّه ۱۲۱۲ آقا محمد خان در شست و سه سالگی پس از نوزده سال تاخت و تاز در ایران و دو سال پادشاهی از جهان رفت . یکی از شیرین کاریهای بسیار شگرف حوادث جهان اینست که دوتن که کارشان بیک دیگر بسیار شبیهست سر نوشتی مانند یکدیگر دارند .

نادر شاه از ۱۱۴۴ بنای تاخت و تاز را در جهان گذاشت و چهار سال بعد در ۱۳ رمضان ۱۱۴۸ در صحرای مقان یاران خود را گرد آورد و بوسایلی که پیش از وقت برانگیخته بود آنها را واداشت باو پیشنهاد پادشاهی ایران بکنند . در شب ۱۲ جمادی الاخره که گرفتار جنون خطرناکی بود در لشکر گاه فتح آباد نزدیک خبوشان (قوچان امروز) در شمال شرقی ایران بدست سرکردگان قاجار و افشار کشته شد .

آقا محمد خان ۴۹ سال پس از و بناخت و تاز آغاز کرد و ۱۷ سال پس از آن و ۶۲ سال پس از تاج گذاری نادر بهمان گونه وسیله برانگیخت که بارانش سلطنت ایران را باو پیشنهاد کنند . دو سال پس از آن واقعه و ۵۲ سال پس از کشته شدن نادر در نزدیکی شهر شوشی در شمال غربی ایران و نزدیک همان جایی که نادر تاج بر سر گذاشته بود هنگامی که گرفتار جنون شده بود بدست خدمت گزاران خود کشته شد . بدین گونه دوتن که بخونریزی سر بر کشیدند و هر دو زمینه چیدند که بسلطنت ایران برسند و هر دو در پایان زندگی دیوانه شده بودند یکی در شمال شرقی ایران و دیگری در شمال غربی این کشور شبانه بدست خدمت گزاران خود کشته شدند و بدین گونه بهره از دیوانگی خود بردند . نادر در ۲۸ محرم ۱۱۰۰ بجهان آمد و چون کشته شد شست سال و چهار ماه و ۱۲ روز از عمرش گذشته بود . آقا محمد خان در ۱۱۵۵ بجهان آمده بود و چون کشته شد نزدیک شست و سه سال داشت .

## اوضاع اجتماعی ایران در زمان آقا محمد خان

دوره ۱۹ ساله فرمانفرمایی آقا محمد خان کوتاه‌تر از آنست که بتوان آنرا دوره‌ای جداگانه دانست و اوضاع اجتماعی و اقتصادی ایران را درین دوره شرح داد. رویهم‌رفته اساسی که صفویه از آغاز قرن دهم در حکمرانی ایران نهاده بودند تا آغاز دوره مشروطیت در ایران برقرار بود و حتی اصطلاحات ترکی که صفویه برای صاحبان مناصب درباری آورده بودند و القابی که بمران و کارگشایان و سرکردگان میدادند هم چنان بیش از سیصد سال در دربار ایران معمول بود. تقسیمات اداری و روش اداره کردن کشور و فراهم آوردن سپاه و نفوذی که روحانیان در کار دولت داشتند و بیاری که از طوایف چادر نشین میخواستند و بهین جهت فواحی مختلف را دستخوش تاخت و تاز و تاراج ایشان کرده بودند هم چنان برقرار بود. در حقیقت کشور ایران حکومت ملوک الطوایفی داشت که در دست طوایف چادر نشین مسلح بود و سرکردگان ایشان پشتیبان هر کس می شدند او را بر سر کار می‌آوردند.

مردم شهر نشین و برزگران و پیشه‌وران باز بچه حوادث و این دسته بندیها بودند. حتی احترامی که اصناف در شهرها داشتند و دولت مرکزی از آنها حساب می‌برد و در خشنود نگاهداشتن ایشان می‌کوشید در دوره انقلاب و بریشانی که پس از صفویه در ایران روی داد از میان رفت. بهین جهت اوضاع اقتصادی ازان پس رو بویرانی گذاشت و مخصوصاً در دوره آقا محمد خان تجارت در ایران بسیار تنزل کرد و راه بازرگانی ایران با کشورهای دیگر یکسره بسته شد. بواسطه لشکر کشیها و زد و خورد هایی که در هر گوشه و کنار در گرفت رفت و آمد زیان بسیار دید.

آقا محمد خان بجز جلب رضایت لشکریانی که از مردم چادر نشین ایران با خود یار کرده بود در آسایش طبقات دیگر مردم اندک کوششی نداشت و تنها می‌کوشید آنها را دلخوش و راضی نگاه بدارد. امور اداری در دستگاه سلطنت او حتی همان ترتیب منظم دربار صفوی را هم نداشت و وی بجز کارهای نظامی بکارهای دیگر توجه نمی‌کرد. تا پادشاهی نرسیده بود با کسانی که می‌توسید با او درافتند مدارا می‌کرد و چون از بیاری ایشان بی‌نیاز شد منتهای سخت‌گیری و بیداد را روا داشت و کور می‌کرد و می‌کشت. چیزی که بسیار ناگوار بود این بود که پس از بیداد گریهای معروف نادر شاه در زمان کریم خان اندک مدتی حکومتی نرم و مهربان بر سر کار آمده بود و آقا محمد خان دوباره آن نرمی و سازگاری با مردم را از میان برد و بهمان ستم و رزیه‌ها باز گشت، چنانکه حتی با خاندان خود بدرفتاری می‌کرد و تنها با روحانیان که از مخالفت آنها باک داشت بتزویر

با زبردستان خود و کارگزاران دولت بسیار بدرفتاری میکرد. ملکلم می نویسد تنها با حاج محمد ابراهیم شیرازی ملایم بود و بادیگران سازشی نداشت و اغلب کارگزاران خود را جریمه کرد و یکی را بدیگری می فروخت و کسی را در برابر مبلغی که داده بود بر دارایی و زندگی دیگری چیره می کرد . می گویند پیش از آنکه حاج محمد ابراهیم را بوزارت برگزینند در زمانی که میرزا شفیع مازندرانی که بعد صدراعظم شد در دستگامه وی بود خواست مبلغی از میرزا شفیع بگیرد . نخست درصدد بود حاج محمد ابراهیم را بر میرزا شفیع برانگیزد اما میرزا شفیع پیش دستی کرد . یکی از نوکران حاج محمد ابراهیم در مجلس عام شال را که علامت منصب او بود از کمر میرزا شفیع باز کرد و بگردن وی انداخت که علامت سرشکستگی بود و بدین گونه او را بنخانه حاج محمد ابراهیم کشید . حاج محمد ابراهیم چون برد بسیار حيله گری بود بخوشرویی با اورفتار کرد و باو گفت که این کار بدست آقا محمد خان شده است . سرانجام چون میرزا شفیع هرچه کوشید نتوانست مبلغی را که آقا محمد خان در انتظار آن بود بپردازد حاج محمد ابراهیم بازمانده آن مبلغ را از خود داد و میرزا شفیع نجات یافت و دوباره بکار گماشته شد . با قاچارها نیز که وی را پادشاهی رسانده بودند عهد کرد و سران دولت را که پیش از همه مدیون ایشان بود و اداشت خانواده خود را بطهران بیاروند و لشکرسانی را که فرمانبردار ایشان بودند در نواحی دیگر ایران پراکنده کرد و بدین گونه نیروی ایشان را از میان برد و ایل قاچار را که پیش از او بسیار نیرومند بودند ناتوان کرد و از پادر آورد . برخی تصرفات که در رسوم و آداب آن زمان کرده اینست که هر وقت بطهران بر میگشت بمردم شهر اجازه نمی داد چنانکه پیش از او معمول بود از او پیش باز کند و نیز دستور داد که فتوح نامها و مکاتیب و فرمانهای دولتی را بانشای مغلک کنایه و استعاره دار نویسند و بزبان ساده بنویسند .

در همه کارها همیشه حق را بکسی می داد که بیشتر باو پول برساند . بعامه مردم ایران و طبقه سوم مردم اعتنا نمی کرد . حاج محمد ابراهیم خود برای ملکلم حکایت کرده است که وقتی دوتن از مردم طبقه سوم که توانگر شده بودند می خواستند ناحیه ای را اجاره کنند و این کار خواهان بسیار داشت ، اما این دوتن بیشتر می دادند . وی گفته است که چون می دانستم آقا محمد خان بواسطه حرصی که بیول دارد خشنود خواهد شد بایشان گفتم با من نزد شاه بروند و چون ایشان را دید و پرسید اسم و رسم هر دو را گفتم و گفتم برای چه آمده اند و چه می دهند . گفت من با این مردم سرو کاری ندارم . گفتم باید بمبلغی که میدهند توجه کنید . گفت من ازین مبلغ میگذرم و این گونه مردم نباید پیش من بیایند .



همه اتکای او در سلطنت بلشکریانش بود . بهمین جهت حتی در موقعی که در جنگ نبود با ایشان نشست و برخاست داشت و با بشکریان می رفت و همواره با ایشان بر زمین می نشست و هم خوراک میشد و همان جامه ساده ایشان را می پوشید و تنها در روز های عید جامه فاخر می پوشید .

در دو سالی که عنوان پادشاهی داشت و کم کم کشور را امن کرده بود و دیگر مردم سرکش یا رای طغیان را نداشتند بر کسانی که تعدی میکردند رحم نمی کرد و دوره آسایشی که بسیار کوتاه بود فراهم کرد .

## نتیجه گشته شدن آقا محمد خان

چون آقا محمد خان را در بیرون شهر شوشی کشتند در لشکروی پریشانی روی داد . پیکر او را گذاشتند و شهر شوشی را رها کردند . صادق خان شقاقی لشکریان خود را برداشت و بر زمین خود با آذربایجان رفت و سرکردگان دیگر هم همین کار را کردند . حاج محمد ابراهیم شیرازی صدراعظم که با وی همراه بود بازماندگان لشکر را دل داد و بیاری ولیعهد یعنی فتحعلی شاه که در آن زمان بیابان خان معروف بود و حکمرانی فارس را داشت برخاست و ایشان را بطهران آورد .

اما میرزا محمد خان دوانلو قاجار که در نخست با آقا محمد خان در افتاده و سرانجام باو تسلیم شده و حکمرانی طهران را داشت چون خبر گشته شدن او را شنید دروازه های شهر را بست و در انتظار فتحعلی شاه بود که از شیراز برسد . اما فتحعلی شاه تا آغاز سال بعد تاج گذاری نکرد .

درین میان صادق خان شقاقی در آذربایجان دعوی پادشاهی داشت و حسینقلی خان برادر فتحعلی شاه نیز درین دعوی بود اما هر دو پیش نبردند . محمد خان پسرزکی خان زنده هم درین زمان در بصره بود . با بیست سی تن هم دستار خود باصفهان رفت و مردم اصفهان هراسان شدند و باوراه دادند و یک دو روز در اصفهان فرمانروایی کرد ولی بزودی مردم او را رها کردند و بخاک عثمانی گریخت .

در خراسان نیز جنگ هایی روی داد و در افغانستان سرکردگان مختلف بجان یک دیگر افتادند و مجال دست اندازی بخاک ایران نداشتند . اندکی پس از گشته شدن آقا محمد خان بیکی خان پادشاه از یک هم که بادوات ایران سازگار نبود در گذشت و پسرش حمیدتوره که در بخارا حکمرانی داشت نیروی آنرا نیافت که بخاک ایران تجاوز کند . از سوی مغرب گرجستان یکسره جزو خاک روسیه شد .

## فتحعلی شاه

پس از آنکه آقا محمد خان در لشکر گاه شوشی در قفقاز کشته شد و لیمپدش که در تهران بود پادشاهی نشست. چون نام جدش فتحعلی خان را داشت در تمام مدت ولیمپدی او را با پادشاه می گفتند و بنام فتحعلی شاه بتخت نشست. روز شنبه ۲۱ ذی القعدة ۱۲۱۲ قمری بتخت نشست و روز پنجشنبه نوزدهم جمادی الاخره ۱۲۵۰ درگذشت و بدینگونه ۳۷ سال و پنج ماه و بیست و نه روز قمری در ایران پادشاهی کرد. وی در سال ۱۱۸۵ قمری ولادت یافته بود و بهمین جهت در روز جلوس خود بیست و هفت سال و دردم مرگشست و چهار سال داشت.

ظاهر آقا محمد خان کشور آرامی را که همه سرکشانش سرکوبی شده بودند برای او گذاشت اما در حقیقت جنگهای سخت و خونریزیهایی که در داخله کشور و مرزها کرده بود دشمنان بسیار فراهم ساخته و پادشاهی برادر زاده و جانشینانش را دشوار کرده بود و بهمین جهت فتحعلی شاه در ۳۷ سال و اندی سلطنت خود همیشه گرفتار حوادث داخلی و خارجی طاقت فرسای بود. دشوارتر از همه نگاهداری ایالات سرحد شمال غربی ایران در قفقاز بود زیرا که کشتار بسیار جان گزای عمش در جنگ گرجستان همه نصارای آن سوی رود ارس را از ایران خشمگین و هراسان کرده بود و سالارهای شمال که درین موقع دیگر با ایشان هم خاکی شده بودند و اندیشه جهانگیری داشتند ازین نفاقی که در میان ایرانیان و نصارای دست نشانده شان افتاده بود بیبانه پشتیبانی ازیشان هر چه بیشتر بهره مند شدند.

در غرة محرم ۱۲۱۱ که آقا محمد خان بلشکر گشی دوم گرجستان رفته بود این برادر زاده را در پایتخت گذاشته و سر رشته کارهای کشور را بدست او داده بود و با این همه چون در آن سوی رود ارس کشته شد فتحعلی شاه بمشکلانی برای رسیدن پادشاهی موروث خود برخورد که از همه مهمتر اختلافات خانوادگی بود. این اختلافات را عهد شکنی ها و کج پیمانی ها و حق ناشناسی های معروف آقا محمد خان فراهم کرده بود که حتی باخویشان نزدیک خویش وفایی کرد و از آن پس این اصول در سلطنت قاجارها باقی ماند و هر پادشاهی که بتخت می نشست مدعیان و مخالفانی در خانواده خود داشت، چنانکه پس از مرگ فتحعلی شاه برادران و اعمام محمدشاه برو بیرون آمدند و حتی پس از مرگ محمدشاه هم نا صراحتین شاه در میان اعمام و برادران خود مدعیانی داشت.

فتحعلی شاه با آنکه در ۲۷ سالگی پادشاهی رسیده بود مهم ترین خصایل جوانی را که دلیری و دلاوری باشد نداشت و در حقیقت همه معایب عمش درو بود و محاسن او را که

تدبیر و شجاعت باشد نداشت چنانکه بهمان اندازه‌وی لئیم و مال دوست بود و بلکه درین زمینه از عم خود نیز تجاوز کرده بود. عمش آقا محمد خان از پرداخت خرج لشکر کشی و حقوق سربازانش خود داری نداشت و بالعکس یکی از اسباب عمده شکست خوردن وی در هر دو جنگ با روسها این بود که حتی از پرداخت حقوق سربازان و رساندن خوراک و علوفه آنها در میدان جنگ خوبستن داری می کرد و گاهی هم امیدوار بود که دولت انگلستان در مخارج جنگی او شرکت کند.

اعتقاد بخرافات مانند اوراد و سجد و نحس ستارگان و توسل بدعا نویس و طلسم و جادو و امثال این اباطیل جبن طبیعی او را سخت تر و چند برابر کرده بود و بهمین جهت قوه تصمیم و تحمل شداید درو نبود. بهترین معرف روحیات او اینست که خوبستن را مردی بسیار زیبا و جالب ترین مردان روزگار خویش در شرق و غرب جهان می دانسته است و بهترین سندی که ازین دعاوی گذاشته اینست که در اواخر زندگی خود به پیرزاتقی علی آبادی ملقب بصاحب دیوان و متخلص بصاحب که از شاعران و منشیان زبردست زمان وی بوده و در اواخر پادشاهی منصب صاحب دیوانی یعنی باصطلاح امروز ریاست دفتر مخصوص وی را داشته است دستور داده رساله ای مطابق دعاوی وی در شرح حالش بنویسد و او هم رساله کوچکی با انشای پرتکلف معمول آن زمان نوشته که «شایل خاقان» نام گذاشته و در همان زمان نسخهای متعدد بخط خوشنویسان معروف آن روزگار نوشته و تذهیب کرده اند که هنوز هم در بازارهای ایران خرید و فروش میکنند. پس از مرگ وی همین رساله را روی سنگ مرمر با خط خوش کنده و بر سر قبرش در صحن قم گذاشته اند. درین رساله شکست های وی را هم معکوس و فتح جلوه داده اند. دیگر از معایب اساسی کار او در پادشاهی و سیاست این بوده است که گویا در مدت عمر بیش از هزار زن گرفته و در هر صورت ۱۵۸ تن از آنها را در کتابها نام برده اند و ازین زنان ۲۶۲ پسر و دختر داشت که ۱۵۹ تن از آنها در حیوة وی مردند و صد و سه تن پس از مرگ او زنده بودند که ۵۷ تن پسر و ۴۶ تن دختر باشند.

زنانی که داشته از نژادهای مختلف ترکمان و گرجی و کرد و ترک و چرکس و جز آن بوده اند و قهراً فرزندانشان که از نژادها و مادرهای مختلف بوده و حتی هرگز خلطه و آمیزشی با یکدیگر نداشته اند هیچگونه الفت و انس و یگانگی نمی توانسته اند با یکدیگر داشته باشند و حتی بالعکس دشمنی و رقابت سختی در میانشان بوده و در دربار وی همواره بر سر و ایامه‌دی در میان پسرانش آتش اختلاف باندازای زبانه می زده که سراسر مملکت درین آتش مپسوخته و دودسته مخالف یکی بروس و دیگری بانگلیس متوسل می شده و قهراً این دسیسه ها و فتنه ها عواقب بسیار وخیم در کارهای کشور داشته است.

در میان پسران وی قطعاً از همه شایسته‌تر و دلیرتر و منزّه‌تر عباس میرزا نایب‌السلطنه بوده و چون وی پسر ارشد نبوده است و برادران بهتری هم دگری ولیعهد داشته اند در همه جنگهای مهمی که در زمان وی شده و فرماندهی سربازان حقاً به عهده او نبوده است برای خفیف کردن و سرشکسته کردن او در دربار حتی بقلبه بیگانه راضی می شده‌اند و بوسایل مختلف کارشکنی نمی گذاشته‌اند پول پلشکریان او برسانند و باویاری بدهند، تا اینکه در میدان جنگ درمانده شود و از پای در آید و این حقیقت بسیار تلخ در همه اسنادی که ازین دوره با رسیده است لایح و آشکار است .

خبط فاحشی که فتحعلی شاه کرده بود و این نفاقها و اختلافها را روز بروز وخیم‌تر می کرد این بود که حکمرانی نواحی مختلف ایران و مخصوصاً نواحی سرحدی حساس را مانند مغرب و جنوب غربی و شرقی و جنوب ایران پسران خود داده بود و نه تنها ایشان با یکدیگر نفاق داشتند و از هر گونه کارشکنی و فتنه جوئی در برابر یکدیگر خود داری نمی کردند بلکه بیشتر اوقات از فرمانبرداری از حکومت مرکزی شانه تپی میکردند و ناچار این اوضاع از نیروی ایران در برابر همسایگان و بیگانگان می کاست و پیشرفت مقاصدشان را آسانتر میکرد، چنانکه در تاریخ ایران هیچ دوره‌ای وخیم‌تر از سلطنت سی و هفت ساله فتحعلی شاه نیست و در هیچ روزگاری باین اندازه نواحی مهم از دست ایران بیرون نرفته است، چیزی که عواقب این پریشانی‌ها را در ایران وخیم‌تر میکرد این بود که در سلطنت فتحعلی شاه رقابت بسیار سختی در میان دولت‌های نیرومند جهان برای تصرف نواحی زرخیز آسیا و آفریقا در گرفته بود و هر دولت آسیایی و آفریقایی که نیروی مادی و معنوی برای برابری با این اوضاع و دفاع از خاک خود نداشت عمراً با سرعتهی شگفت از پادرمی آمد و مستعمره و یا تحت‌الحمایه دولتی اروپایی میشد .

در شمال ایران امپراطوری وسیع روسیه روز بروز نیرومندتر و وسیع‌تر میشد . در مغرب ایران همه دول اروپا همدست شده بودند سلطنت جا برو مقتدر آل عثمان را از پای در آورند و وارث متروکات آن شوند . در مشرق ایران پای انگلستان در کشور پهنای هندوستان روز بروز استوارتر میشد و ثروت‌های سرشاری مانع هند همه دولت‌های بزرگ جهان مخصوصاً امپراطوری‌های روسیه و فرانسه و اتریش را خیره کرده و آنها را هر روز و هر شب بهوس مینداخت که دست انگلیس را از هند کوتاه کنند و خود جانشین آن شوند . ایران همسایه هندوستان و راه طبیعی وصول بدان سرزمین از قاره اروپا مخصوصاً برای روسیه و فرانسه بود . ناچار روسیه می بایست هر چه بیشتر بتواند ایرانرا کوچک کند و راه خود را به هندوستان نزدیک‌تر سازد . امپراطوری فرانسه هم امیدوار بود از راه ایران دست به هندوستان بیازد .

درین میانه انگلستان نفع و آرزوی تصرف زمین‌های ایرانرا نداشت اما آن دولت

هم صمیمانه مدافع ایران نبود و جد آنسی خواست آنرا در برابر دولت‌های متجاوز اروپا و آسیا پاسبانی کند زیرا که نخست می‌کوشید در میان هندوستان و متصرفات روسیه فاصله را هر چه بیشتر وسیع و سد را استوارتر کند و افغانستانی مستقل تشکیل دهد که دیواری در برابر هندوستان باشد و برای اینکه ایران نتواند مانع شود بهترین راه این بود که ایران ناتوان شود یا ناتوان بماند و حتی مانع نبود که دیگران آنرا ناتوان کنند چنانکه گاهی دولت عثمانی و گاهی دولت روسیه این کار را میکردند و بمائمی بر نمی‌خوردند .

دلیل دوم این بود که ایران نفوذ فرهنگی و اخلاقی و مدنی عجیبی در هندوستان داشت . بیش از هشتصد سال بود که زبان فارسی زبان رسمی همه دولت‌های هند و حتی رابطه میان اقوام مختلف هند بود که زبان یکدیگر را نمیدانستند و اختلاف دینی با یکدیگر داشتند . فکر ایرانی و تمدن ایرانی در سراسر هندوستان رواج قطعی مسلم داشت و برای دولت اروپایی که میخواست برتری حتمی در هند بدست آورد رقیب بسیار خطرناک و نیرومندی بود .

در جنوب ایران اقوام مختلف عرب اطراف خلیج فارس را گرفته بودند و برای اینکه راه هندوستان همیشه آرام باشد می‌بایست این اعراب فرمانبردار و دست نشانده حکومت هند باشند . دولت ایران در نتیجه قرن‌ها استیلای مادی و معنوی بر دریاهای جنوب نفوذ سرشاری بر تازیان این نواحی داشت و بسیاری از اینگر گناه های مهم دریاهای جنوب بدست ایرانیان بود . این هم لازم میکرد که دولت ایران چندان نیرومند نباشد و تازیان اطراف خلیج فارس و اوقیانوس هند از مقاصد آن پیروی نکنند .

این اوضاع جهان ایران را میدان سخت‌ترین رقابت‌های سیاسی در میان دول اروپا و مخصوصاً در میان روسیه و انگلستان قرار داد . در بار ناتوان فتحعلی شاه درین میان چون پر کاهی لرزان بدین سو و بدان سو ، گاهی متمایل بدین و گاهی متمایل بدان بود . این سیاست ایرانرا تشویق میکرد با روسیه جنگ کند تا هم از قوایش کاسته شود و هم پیشرفت روسیه را بسوی هند مانع گردد و هم دول دیگری که گرداگرد ایران بودند از آن بهره‌مند گردند و دیوارهای هندوستان روز بروز بلندتر و استوارتر شود .

در برابر این حوادث و این سیاست های رنگارنگ زیر پرده هر کشوری که مردان بزرگ و سرداران دلاور و سیاست مداران ورزیده نداشت نمی‌توانست پایداری بکند . پادشاه ناتوان مال دوست گرفتار دسایس هم نمیتوانست مردان بزرگ را پیوردد و بهمین جهت بود که در سلطنت سی و هفت ساله فتحعلی شاه در دربار ایران مرد بزرگی که این تقایص ذاتی پادشاه را چبران کند پیدا نشد . تنها عباس میرزا نایب السلطنه در تبریز بواسطه خصال جلی که در او بود چند تن مردان شایسته پرورش داد که معروف ترین

آنها میرزا عیسی قایم مقام فراهانی معروف بمیرزا بزرگ و پسرش میرزا ابوالقاسم قایم مقام نویسنده معروف متخلص بثنایی بودند ولی این دومرد بزرگ درین دره‌های طوفانی و درمیان این همه دسیسه و فتنه چه میتوانستند کرد؟ این اوضاع ناچار میبایست حوادث بسیار شومی برآید و آثار آن تا جاودان در تاریخ ایران بماند.

در زمان فتحعلی شاه دشواری دیگری که در راه ایران بود این بود که در اروپا مردان بزرگی بودند که سرنوشت جهان متمدن را دگرگون کرده بودند و سراسر جهان بازیچه قدرت سیاسی و نظامی آنها شده بود و حتی کشورهای نیرومند تر از ایران در برابر نقشهای جهانگیری ناپلئون اول امپراطور فرانسه و بول و آلکساندر امپراطوران روسیه و پرنس مترنیخ صدر اعظم اتریش زبون شده بودند و در ضمن دول اروپا باشتاب بسیار در صدد تسخیر کشورهای آسیا و افریقا برآمده و سیاست خاصی را که «سیاست مستعمراتی» نام گذاشته اند پیش گرفته بودند. در همین قرن نوزدهم میلادی و قرن سیزدهم هجری بود که روز بروز برداشته متصرفات و مستعمرات دول اروپا در آسیا و افریقا افزوده می شد و ناچار سرزمینهایی که دول بزرگ اروپا را بخود جلب میکردند برای حفظ استقلال خود و دفاع در برابر حرص و طمع اروپا حاجت بمردان بزرگ داشتند و ایران ازین نعمت بزرگ محروم بود. در همین قرن بیش از يك ثلث از خاک ایران از سوی شمال شرقی و شمال غربی و مشرق و مغرب از دست ایران رفت.

نکته دیگر اینست که در تاریخ تمدن بشر ثابت شده است بالاترین دوره ترقی نیمه دوم قرن نوزدهم میلادیست که مصادف با اواخر قرن سیزدهم و اوایل قرن چهاردهم هجری بوده است و بیشتر از اختراعات و اکتشافاتی که پایه تمدن جدید را فراهم کرده در همین دوره راه تکامل پیموده است و کشورهای که درین دوره گرفتار مشکلات بوده و نتوانسته اند بخود بپردازند و ازین پیشرفت علم و فن بهره مند شوند زبان بسیار برده اند و ایران یکی از آن کشورهاست. تردیدی نیست که تا پایان دوره صفوی ایران در علم و صنعت از هیچ کشور جهان پست تر نبود، بلکه در پاره‌ای از صنایع بسنت دیرین هنوز پیشوای جهانیان بشمار میرفت و تنها درین دوره که حکومت ناشایسته و دولت زبون و ناتوان کارهای کشور را بدست گرفته بود و جهانیان بشتاب هرچه بیشتر بسوی پیشرفت قدم برمی داشتند ناتوانی و سستی قوه حاکمه در ایران مردم این سرزمین را که از آغاز تاریخ هرگز در علم و هنر از هیچ کاروانی بازپس نمانده بودند از همه این بهره های بزرگ بازداشت.

فتحعلی شاه در کارهای کشور با هیچکس مشورت نمیکرد و حتی در بسیاری از موارد در برابر گفته دیگران لجاجت نشان داده است و همه کارهای کشور را برای خود بر گذار

میکرد و نزر گترین سرشکستگی ایران درین دوره این بود که شخص پادشاه از همه چیز و مخصوصاً از اوضاع جهان و سیاست بسیار پیچیده درهم آنروزگار یکسره بی خبر بود و با این همه غروری هم دوو بود که نمیگذاشت در پی تحقیق و جستجو سر آید . بهترین دلیل برین نکته همان کتیبه ایست که بگمّه وی نوشته و بر سر قبرش در قم بردیوار نصب کرده اند . در آنجا حتی شکست های فاحش خود را معکوس وانمود می کند و همه زیبایی های باطنی و ظاهری را برای خود بر شمرده است و خود را موجود کامل می پندارد . بهین جهت بود که برتری در هیچکس نسبت بخود نمیدید و حتی از پاپلئون سردار معروف فرانسوی خود را کمتر نمیدانست و بعد از قدیم درباریان ایران همه پادشاهان جهان را دست نشانده خود می پنداشت . این نکته از بدیهیات است که غرور نزر گترین و سرسخت ترین دشمن آدمیست و کسانی که مغرور باشند کورو کری هستند که خطاهای خویش را نمی بینند و نمی شنوند و حتی با صحن و خرده گیران را دشمن خود می شمارند و بجان ایشان هم ایقا نمی کنند .

فتحعلی شاه در سیاست خارجی و هنگام برابری با دول بزرگ که با او سروکار داشتند یعنی با روسیه و انگلستان و فرانسه و عثمانی همواره با همین غرور میدان می آمد و هرگز تصور این را نمی کرد که هیچ يك ازین دول بتوانند بروی چیره شوند و یا اینکه خود خبطی و خطایی کرده باشد .

او هم مانند عم و سلطنت آقامحمدخان سیار پول دوست و لثیم بود و حتی هنگام لشکر کشی و در سخت ترین موارد جنگ میخواست صره جویی کند . در پایان دو جنگی که با روسیه کرد و در هر دو شکست خورد در ضمن گفتگوهایی که برای صلح میکرد همه سخن درین بود که غرامات جنگی را کمتر کنند و مطلقاً گفتگویی درین زمینه پیش نیامد که از خاک ایران کمتر بیگانه باز گذارد . چنانکه پس ازین در جای خود ذکر خواهم کرد در عهدنامه ای که با انگلستان امضاء کرده است ماده ای هست که اگر ایران نادولت روسیه وارد جنگ شود انگلستان در ماه مبلغی در هزینه جنگ با ایران یاری کند و خلف وعده انگلستان درین باره زمینه مذاکراتی شده است که تا چند سال دوام داشته و یگانه گله فتحعلی شاه از عهد شکنی دولت انگلیس نپرداختن این مبلغ موهود بوده است .

پند است که چنین پادشاهی قهراً در بار خود را از مردم متعلق زبون بر می کند و برای اینکه چیزی از کیسه خود بدیشان ندهد ایشان را آزاد میگذارد که هر چه میخواهند از مردم کشور بر آیند و عارت کنند و هر روز و هر شب او را از راه تملق بفریبند و گمراه کنند و کارهای بدش را در پیش چشمش بپاریند و جلوه دهند .



سليمان شاه  
رکاب وادو



درمیان این متملقین گروهی روحانی نمایان هم بودند که دلش را بدست آورده و قهرآوی را ظاهر پرست و هوام فریب کرده بودند و کم کم اعتقاد بخرافات در اندیشه او ریشه گرفته بود و مهمترین کارهای جهان را میخواست بدین وسیله پیش برد. توسل او بروحانی نمایان در دو واقعه بسیار مهم جلوه شگرفی در تاریخ ایران کرده است: یکی در جنگ دوم با روسیه و حکم جهاد است که دستار بندگان تبریز داده اند و آن وقایع بسیار شوم را در پی داشته است و دیگر فتنه طهران و کشتن گریبایدوف سفیر روسیه است که محرك آن بیزدستار بندگان پایتخت بوده اند.

در همان جنگ دوم با روسیه برای تحریک مردم میرزا عیسی قائم مقام پیشکار آذربایجان و پدر میرزا ابوالقاسم قائم مقام متخلص بشنایی که از شاعران و نویسندگان نامی زمانه بوده و سمت پیشکاری آذربایجان و عباس میرزا نایب السلطنه و ولیمهدایرانرا داشته و بعد ها در زمان محمد شاه صدر اعظم ایران شده است رساله‌ای شامل فتوی شرعی بجهاد و احکام جهاد و محسنات جهاد بزبان فارسی نوشته و در چاپخانه سرببی که در همان زمان از اروپا آورده بودند دوبار چاپ کرده و این رساله نخستین کتابیست که بزبان فارسی در ایران چاپ کرده‌اند و بنام «رساله جهادیه» معروف است.

پیدا است جنگی که با این وسایل و مقدمات بدان آغاز کند نتیجه نظامی و سیاسی آن چه خواهد بود.

حقیقت آشکار اینست که در آن زمان ایران از سوی شمال و جنوب و مشرق باز بگناه سیاست اروپایی و عطامع بیگانه‌گان شده بود و برای نجات ایران ازین خطر جانگناه کسی میبایست که گذشته از صفات مردی و مردانگی و جاه‌شانی و ایثار زروسیم از سیاست جهان و از آرزوهای دیرین هر یک ازین دول بزرگ با خبر باشد و بتواند بوسایل خویش راه خطر را بنهد یا لاقل نیروی سازگارتری بیرونند و نیروی سازگاری را بدین وسیله دفع کند یا بجزرت دیگر بوسیله تریس شرده و خضر دوات دیگر را بدینوسیله از میان ببرد و برای اشکاز صفات و اطلاعاتی لازم بود که در تعجبی شاه و درباریانش از آن تپه دست بودند.

وضع ایران بیشتر ازین حیث دشوار بود که پادشاهان صفوی مدت نزدیک بدو بیست و پنجاه سال در هر چهار سوی ایران جنگ کرده بودند و همه همسایگان ایران مانند دولت عثمانی و دولت روسیه و حکومت بخارا و افغانستان و هندوستان و تازیان ساکن خلیج فارس از ایران رنجش بسیار داشتند سیاست مذهبی صفویه که ایران را در برابر تجاوز آل عثمان نجات داد تعصب شدیدی در ایران فرهم کرد که در میان ایران و همه همسایگاناش چه ترکان عثمانی و چه ازبکان و افغانها و چه ارمنیان و گرجیان دشمنی سختی پیش آورده

بود و پس از آن نادرشاه و آقا محمد خان این کینه در میان ایرانیان و نصاری را سخت تر کرده بودند و از طرف دیگر آندشمنی در میان ازبکان و افغانها و مردم خاک عثمانی نیز و خیم تر شد.

در زمان فتحعلی شاه بزرگترین خطر از سوی شمال غربی ایران و قفقاز پیش آمد زیرا که نصاری این ناحیه مخصوصاً در نتیجه تاخت و تازهای شاه عباس و نادرشاه و آقا محمد خان روز بروز از ایران رنجیده تر شده بودند و هنگامی که سلاوهای روسیه فاصله میان خود و ایشان را از میان برداشتند و بدیشان همسایه شدند و این رنجش و کینه و دشمنی را دیدند سیاست خاصی پیش گرفتند که برای ایشان بسیار سودمند و برای ایران بسیار زیان آور بود، بدین معنی که امپراطور روسیه خود را پشتیبان رسمی نصاری قفقاز دانست و بدین وسیله سرانجام آن نواحی زرخیز از دست ایران رفت.

در شرق ایران سرزمین پهناور هند که در ادوار مختلف طمع هر چه انگیری را تحریک کرده است و آن را ذخیره ای برای غارت ز روسیم دانسته اند روز بروز در دام مخصوصی که انگلستان گسترده بود بیشتر راه می یافت و روز بروز بر نفوذ و برتری انگلستان در آن سرزمین می افزود. از قرن پنجم هجری و از زمان محمود غزنوی زبان فارسی و فکر ایرانی کاملاً در هند ریشه گرفته و چنان جایگیر شده بود که حتی اقوام مختلف هند که زبان یکدیگر نمیدانستند بزبان فارسی متوسل می شدند و فارسی هشتصد سال زبان درباری و زبان رسمی هندوستان بود و فکر ایرانی حتی ادبیات و فلسفه هندوان را هم اداره میکرد. هنگامی که انگلیسها وارد هندوستان شدند این رقیب توانای معنی فکر و زبان ایران را در برابر خود دیدند و برای اینکه در پیشرفتهای خود در آن دیار این رقیب توانا را در برابر نداشته باشند راه طبیعی این بود که آنرا از پای در آورند یا لااقل ناتوان کنند، زیرا قطعاً در آن زمان نفوذ ایران که از دوهزار و چهارصد سال پیش سراسر آسیای اسلامی را فرا گرفته بود هنوز در توانایی خود باقی بود و چندان مانع می شد که هیچ نیروی دیگری درین سرزمین ها و مخصوصاً در هندوستان که حتی زبان را هم پذیرفته بود پیش ببرد. افغانستان که همسایه دیگر هندوستان بود در پاره ای از مسایل مانع سیاست انگلستان در هند بشمار می رفت و چون رسیدن بدان سرزمین دشوار و پرخرج بود بهترین وسیله این بود که بدست ایرانیان آنرا ناتوان کنند و فتحعلی شاه که همواره مستعد فریفته شدن در برابر این تحریکات غرور آمیز بود مجری این سیاست انگلستان شد و وی را فریفته و بتاخت و تاز در آن سرزمین گماشتند و نتیجه این شد که ازین سوی هم کدورت و رنجش سخت تر شد.

یکی از نقشهای جهانگیری ناپلئون اول امپراطور معروف فرانسه رفتن به هندوستان و کوتاه کردن دست انگلستان از آن سرزمین بود و نقشه ای که کشید این بود که از راه روسیه و ایران به هندوستان بتازد. فتحعلی شاه مطلقاً از اوضاع جغرافیایی این کشورها و

از رموز نظامی خبر نداشت و نمیتوانست بواهی بودن این نقشه بسیار جورانه ناپلئون و عکس العملی که قطعاً انگلیسها در برابر آن فراهم خواهند کرد پی ببرد. این بود که فوراً تصور کرد می‌تواند بدین وسیله دل ناپلئون را بدست آورد و بتوسط او نواحی از دست رفته را از روسیه پس بگیرد و در نتیجه این اندیشه کودکانه دولت انگلستان را هم از خود رنجانید. در همین اوان حوادث سرحدی بادولت عثمانی سبب شد که با آن دولت هم جنگی بکنند و شاید در اینکار دینگران هم وی را تحریک کرده باشند. در هر صورت نتیجه این شد که دولت عثمانی نیز رنجید.

پس از چندی که سیاست انگلستان در دربار فتحعلی شاه پیش رفت و او را ببهانه اینکه با روسیه صلح کرده است بنقض عهد با ناپلئون و ادار کردند آخرین تکیه گاه احتمالی او هم که ناپلئون باشد از دستش رفت. در ضمن تازیان سواحل خلیج فارس در نتیجه خبطهای بی‌دری در بار طهران از دولت ایران رنجش داشتند و در شمال شرقی هم دولت بخارا و دولت خیوه گمراه از ایران رنجیده بودند.

این بود که روزگار بسیار دشواری برای ایران پیش آمد که رهایی از آن محال بود. از یک سو همه همسایگان ایران یعنی دولت بخارا و دولت خیوه و افغانستان و هندوستان و تازیان خلیج فارس و دولت عثمانی از دربار ایران کینه در دل داشتند و از سوی دیگر سه دولت بزرگ آنروز جهان انگلستان و روسیه و فرانسه هر یک بجهتی خشمگین شده و از سیاست ناپایداری و سست و بی‌اعتبار ایران خوشدل نبودند.

بهین جهت مقارن جنگ دوم ایران با روسیه نه فرانسه از ایران پشتیبانی می‌کرد، نه عثمانی و نه انگلستان و فتحعلی شاه از هر سو رانده شده بود و در برابر نیروی عظیم روسیه که ناپلئون اول را هم از پای در آورده بود جز پرکاهی که باندک جنبش بادی ناپدید شود چیزی نبود.

جنگ دوم روسیه و شکست قاجار از لشکر پاسکیویچ سردار معروف روسی و عهد نامه ترکمان چای ضرر معنوی بسیار بزرگی بایران زد که هنوز ما گرفتار آنیم و شاید بدین زودیها دست از سر ما بردارد و آن این بود که ایرانیان کاملاً مرعوب اروپا شدند و چنان رعب و وحشت اروپا در دل ایرانیان افتاد که از آنروز تا کنون کمتر کسی در ایران جرأت کرده است برخلاف نفع احتمالی و اندیشه محتمل اروپا قدمی بردارد و همه ایرانیان درین مدت مدید مقاومت با اروپا و ایستادگی در برابر هوی و هوسها و خواهشها و حرصها و طمعهای آنرا سفاقت محض و نوعی از جنون و گشاد بازی خطرناک پنداشته‌اند و اگر چند سالی این اندیشه از دل ایرانیان بیرون رفت متأسفانه حوادث شهر یورماه ۱۳۲۰ این رعب و وحشت را بار دیگر در دل‌های ما جای داد.

کسانی که بحوادث زمان فتحعلی شاه بشگرند و نگاهی سطحی بر تاریخ آنروزگار بیفکنند شاید این اندیشه در دلشان راه یابد که فتحعلی شاه سیاست باز زبردست و حیل‌گری بوده، بدین معنی که کاملاً این‌وقت بوده است و بمقتضای زمان گاهی بدان متوسل میشده و بهر کس که در آنروز نیروی درو می‌پنداشته متوسل میشده و مسی کوشیده است بطفیل او گلیم خود را از آب بدربرد. این نکته درست نیست زیرا که بواسطه بیخبری از سیاست جهان همیشه وقتی بدان نیرو متوسل میشده که دیگر دیر شده بود و توسل بدان فایده نداشت. شاید هم این خطا نتیجه تردید و وسواس او بوده است که سرانجام وقتی مصمم میشد که دیگر موقع آن کار گذشته بود و این زیانست که همواره مردم سست رأی و مردد می‌برند و کسانی که ضعف اراده دارند در موقعی از وسواس و تردید بیرون می‌آیند و مصمم می‌شوند که دیگر کار از کار گذشته است.

نتیجه قاطع سلطنت فتحعلی شاه برای ایران این شد که اگر هم در نتیجه تاخت و تازهای صرع‌آمیز آقا محمدخان سرحدات ایران نسبت پیش از آن توسعه‌ای گرفته و بدخواهان ایران در برخی از نواحی سرکوبی شده بودند و دوباره نام ایران رعبی در دلها افکنده بود همه این فواید در سلطنت فتحعلی شاه از دست رفت و ایران در دوره تنزل و انحطاطی وارد شد که تا کنون هرگز جبران نشده است و بهمین جهت می‌توان سلطنت فتحعلی شاه را آغاز دوره نزول و وخیم‌ترین دوره تاریخ ایران دانست.

## اختلاف ایران و روسیه

در زمانهای تاریخی تا پایان قرن هجدهم میلادی (پایان قرن دوازدهم هجری) همیشه مرز طبیعی ایران از سوی شمال غربی رشته کوه‌های قفقاز بوده است. در حدود قرن سوم میلادی طوایف چادرنشین ترک که از ترکستان چین راه افتاده بودند تدریجاً همه سواحل شمالی دریای خزر را گرفته و بسوی مغرب آن‌دریا پیش رفته‌اند، اما از سوی مشرق رود جیحون و از سوی مغرب کوه‌های قفقاز مانع از پیشرفت آنها شده است. بهمین جهت در پشت جیحون و در پشت کوه قفقاز مانده و با نژاد ایرانی همسایه شده‌اند. در آن زمان ایران در عهد برآمده‌اند در برابر آنها دیواری در دو انتهای کشور شاهنشاهی ساسانی بسازند و همین کار چندین قرن ترک‌انرا مانع شده است که بخاک ایران وارد شوند، چنانکه در مشرق تنها در قرن چهارم هجری و در مغرب تنها در قرن هشتم هجری از موانع طبیعی گذشته و دست اندازی بخاک ایران کرده‌اند.

در سراسر این دوره که ترکان در شمال و قسمتی از مغرب دریای خزر ساکن بوده اند از سوی شمال و مغرب با طوایفی از نژاد آریایی همسایه بوده‌اند که تاریخ نویسان

ایرانی آنها را «سقلاب» یا «صقلاب» و اروپاییان «سلاو» نامیده‌اند.

سلاوها که نخست در شمال ساکن بوده‌اند در قرن دوم میلادی بدو شعبه شرقی و غربی تقسیم شده‌اند و سپس در قرن پنجم میلادی سلاوهای شرقی هم بدو دسته شمالی و جنوبی منقسم گشته‌اند و از یک سوی تا رود دنیپر و از سوی دیگر تا کرانه‌های دریای سیاه و دریای آزو تا کنار رود دون پیش رفته‌اند. این پیشرفت‌های سلاوها بسوی جنوب ترکیبی را را که در پشت کوه قفقاز در مرز شمال غربی ایران بوده‌اند بسوی ایران رانده و اندک‌اندک از کوه قفقاز گذشته و وارد خاک ایران آن روز و سرزمین طبیعی و موروئی آریاییان ایرانی شده‌اند.

در زمانی که سلاوها بسوی سواحل شمال غربی دریای خزر و مصب رود ولگا پیش می‌رفته‌اند گاهی که ترکان اشکست داده و بسوی جنوب رانده‌اند با ایرانیان روبرو شده‌اند و نخستین بار که نامی از روسها در تاریخ ایران برده میشود در سال ۲۹۸ هجری و ۹۱۱ میلادیست که جمعی از روسها با شانزده کشتی دریای خزر را پیسوده و بنگاه طبرستان حمله کرده‌اند و زرد و خوردی در میان روی داده است.

تا اواخر قرن هفدهم میلادی (اواخر قرن یازدهم هجری) چند تاخت و تازی که روسها بنواحی مختلف ایران کرده‌اند هنوز حالت دستبرد نداشته و دنباله‌ای پیدا نمی‌کرده است. نخستین دستبردی که روسها بنگاه ایران زده‌اند یکی از مدارج واقع‌ایست که در تاریخ روسیه هم اهمیت بسیار دارد.

یکی از قزاقان ناحیه رود دون ستنکو را زین نام عمده بسیار از مردم سرزمین دنیپر که بدانجا پناه برده و گرفتار قحطی شده بودند با خود هم‌دست کرد و در سال ۱۶۶۸ میلادی (۱۰۷۹ قمری) بنای سرکشی را گذاشت و اندک‌اندک در سواحل دریای خزر پیشرفت کرد تا اینکه در بهار آن سال از راه دریا بسواحل ایران در میان دربند و باکو تاخت. شاه سلیمان صفوی (شاه صفی دوم) که از ۳ ربیع‌الثانی ۱۰۷۷ تا ۱۳ ذی‌حجه ۱۱۰۵ پادشاهی کرده است حکمران گیلان را مأمور کرد که با او برابری کند و مردم آن سرزمین دفاع سختی کردند و لشکریانش را که تا دروازه شهر رشت رسیده بودند عقب نشانده و وی برای انتقام ازین واقعه در شهر فرح‌آباد مازندران کشتار سختی کرد. در تابستان سال ۱۶۶۹ میلادی (۱۰۸۰ قمری) کشتی‌های ایران را که برای دفع او مچهر کرده بودند عرق کرد اما دیگر بنگاه ایران دستبردی نزد.

در آواخر قرن هجدهم تسارهای روسیه در نتیجه راندن و فرمان گزار کردن ضوابط ترکان غربی که قرن‌ها حایل در میان سلاوها و ایرانیان بوده‌اند بقلمرو ایران رسیده‌اند. در آن زمان هنوز ارمنستان و گرجستان که مدتها پادشاهان صفوی و سلاطین عثمانی بر سر آنها

ژد و خورد کرده اند بیشتر تابع و خراج گزار ایران بودند. در گرجستان سلسله‌ای از امیران نصاری پادشاهی میکردند که کاملاً بشدن ایرانی خو گرفته و نه تنها بیشترشان نامهای ایرانی داشته اند بلکه فرزندان و نزدیکان خود را باصفهان میفرستاده و اغلب دختران خود را بشاهزادگان صفوی می داده اند.

از میان تسارهای روسیه نخستین کسی که در صدد کشورگشایی از سوی ایران برآمد پتر کبیر بود که از يك سوی میخواست بر متصرفات آل عثمان دست بیازد و از طرف دیگر بر نواحی ایران مسلط شود. نقشه اساسی وی این بود که روسیه را مرکز روابط اروپا و آسیا کند و بهمین جهت پس از آنکه کشورهای بالتیک را دست نشانده خود کرد در صدد شد بسوی دریاهای آسیای مرکزی باز کند و پس از جنگ با کشور عثمانی در سال ۱۷۱۱ میلادی (۱۱۲۳ قمری) بسوی ایران متوجه شد. شاه سلطان حسین صفوی چنانچنین ضعیف و درمانده شاه سایمان که در ۱۶ ذی الحجۃ ۱۱۰۵ بسطنت رسید و در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ محمود افغان وی را از پادشاهی خلع کرد نتوان تر از آن بود که بتواند مانع از جهانگیری پتر کبیر شود.

در سال ۱۷۱۵ میلادی (۱۱۲۷ قمری) آرتمی والینسکی (۱) را از دربار خود مأمور سفارت ایران کرد و برای وی دستوری از وزارت امور خارجه تسار نوشتند که پتر کبیر خود برخی مطالب بنخط خویش بر آن افزوده است و آنچه بنخط اوست باحروف سیاه نموده می شود: در عبور از متصرفات ایران چه در خشکی و چه در دریا و عبور از همه شهرها و بندرها و جاهای دیگر باید از وضع عمومی این نواحی کسب اطلاع کند و بداند رودهای بزرگی که بدریای خزر می ریزند کدامند و تا کجا در داخله این رودها می توان با کشتی رفت و آیا رودی نیست که از هندی بیاید و درین دریا بریزد، در بندرها کشتی های جنگی و بازرگانی که شاه ایران درین دریا دارد کدامند، قلعها و استحکامات کدامند، مخصوصاً درباره گیلان تحقیق کند کوهها و راههای دشوار گذر که بنا بر آنچه می گویند آن ناحیه را از ولایات دیگر ایران در کنار دریای خزر جدا می کنند کدامست، در ضمن پتر کبیر با واختانگ پادشاه گرجستان رابطه‌ای بهم زد و میخواست بوسیله او از اوضاع ارمنستان هم با خبر باشد و چون گرجیان و ارمنیان مسیحی بودند و گساهی که ترکان عثمانی بکشورشان می ناخندند با آنها بدرفتاری میکردند و گاهی از ایرانیان هم بواسطه اختلاف دینی ناراضی میشدند پتر کبیر در صدد بود رسماً خود را پشتیبان و حامی نصاری گرجستان و ارمنستان معرفی کند.

درین میان افغانها بر اصفهان پایتخت ایران مستولی شدند و محمود افغان در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ شاه سلطان حسین را خلع کرد و خود را بجای او پادشاهی ایران رساند.

این خبر که بیشتر کبیر رسید بیهانه پشתיابی از سلطنت صفویه بنای دست اندازی بخاک ایران را گذاشت و در ماه‌های مه و ژوئن آن سال یعنی دو ماه آخر بهار که مصادف با صفر و ربیع الاول ۱۱۳۵ می‌شده است از راه رود وانکا بنیشرنی نوگورود و از آنجا بحاج طرخسان رفت و از راه خشکی و دریا بشهر دربند که در خاک ایران بود حمله برد و درین حمله ۲۲ هزار پیاده و نه هزار سوار از سر بازان خود و بیست هزار قزاق و بیست هزار کالموک و سی هزار تاتار و پنج هزار ملاح همراه داشت.

پیدا است که دولت بسیار ضعیف ایران که افغانها بدان آسانی آنرا از پس آورده بودند نمی‌توانست با این نیروی عظیم که سر بصد و شش هزار تن می‌زد برای کندن و تنها قوه‌ای که در مقابل آن بود لشکریان معالی آذربایجان و گیلان بودند و آنها هم پس از اندک مقاومتی از پا درآمدند. مردم دربند دروازه‌ها را باز کردند و تسلیم شدند و لسی بواسطه اینکه بیم فحطی می‌رفت پتر کبیر تا چار شد بحاج طرخسان باز گردد و در راه قلعه‌ای ساخت که آنرا «سویاتوی کرس (۱)» یعنی «چلیپای مقدس» نام گذاشت.

با این همه دسته‌ای از لشکریان خود را مامور گرفتن گیلان کرد و بدین گونه در ماه نوامبر ۱۷۲۲ (صفر ۱۱۳۵) شهر رشت تسلیم شد و در ماه ژویه ۱۷۲۳ (شوال همان سال) مردم باکو تسلیم شدند. در ماه سپتامبر سال ۱۷۲۴ (محرم ۱۱۳۷) در سن پترزبورگ عهدنامه‌ای در میان فرستاده ایران و دربار پتر کبیر امضا شد و تسار متعهد شده بود که با شاه طهماسب پادشاه صفوی بیاری کند و نیرویی بسدد او بفرستد بشرط اینکه پادشاه ایران تا «جاودان مالکیت» نواحی دربند و باکو و ولایات گیلان و مازندران و استرآباد را بدولت روسیه واگذار کند.

پس از آنکه در ۱۱ محرم ۱۱۳۵ محمود افغان شاه سلطان حسین را خلع کرده بود چند تن از مردان دربار صفویه در ۲۰ محرم همان سال شاه طهماسب دوم را پادشاهی اختیار کرده بودند که سرانجام نادر شاه در ۱۴ ربیع الاول ۱۱۴۴ او را خلع کرد. شاه طهماسب برای اینکه در برابر افغانها پایداری کند بهر کس و هر چیز متوسل شده بود و از آن جمله این عهد نامه را با پتر کبیر امضا کرده است، اما پدید آمدن نادر شاه مانع شده است که دربار روسیه ازین عهدنامه بهره‌مند شود.

ناتوانی دربار ایران درین دوره و پیشرفت روسها در قفقاز و آذربایجان سبب شد که مسلمانان این نواحی بهر بار عثمانی متوسل شدند و از آنجا یاوری و پشتیبانی خواستند و بهمین جهت حتی دولت مسیحی گرجستان در سال ۱۷۲۳ میلادی (۱۱۳۵ قمری) قیمومت

دولت عثمانی را اسما پذیرفت ، با این همه پتر کبیر نواحی را که در سواحل غربی دریای خزر را ایران گرفته بود هم چنان در دست داشت و حتی در بار عثمانی در عهد نامه ای که در ماه ژون ۱۷۲۴ (رمضان ۱۱۳۶ قمری) با دولت روسیه بست آن نواحی را جزو خاک روسیه شناخت و درین عهد نامه قید شده است که مرز روسیه و عثمانی در ۲۲ ساعت فاصله از مغرب شهر دربندست و خط مستقیمست که از شماخی به ملتقای رودارس و کور میرسد . در آن زمان سواحل شرقی دریای خزر هم جزو خاک ایران بود و پتر کبیر میخواست از آن جانب هم قلمرو امپراطوری خود را توسعه دهد ، بهمین جهت در آغاز سال ۱۷۱۶ میلادی (محرم ۱۱۲۸ قمری) کنیاز آلکساندر بکوویچ چر کاسکی (۱) را که از نواد چر کس بود و پیش از آن سفری باین نواحی کرده بود مأمور کرد دو قلعه یکی در مصب سابق رود جیحون و یکی در جایگاه کنونی شهر کراسنو و دسک (۲) بسازد و سپس نزد خان خیوه برود و او را قانع کند که قیومت روسیه را بپذیرد و از واجبانه بخواهد که یکی از بازرگانان روسیه از راه جیحون به هندوستان برود ، در باره راههایی که به هندوستان میرود اطلاعاتی بدست آورد و ببیند که آیا خان بخارا مایل بدوستی با روسیه هست یا نه . جاهایی که برای ساختن این دو قلعه اختیار کرده بودند هوای سازگاری نداشت و از سوی دیگر چادر نشینان بیابانهای اطراف با مردم خیوه هم دست شده و راه را بر لشکر یان بکوویچ چر کاسکی گرفته بودند و وی هم بیش از یک عده سه هزار نفری که از نژادهای مختلف بودند چیزی همراه نداشت . پس از زود خوردی که در ماه اکتبر ۱۷۱۷ میلادی (ذی القعدة ۱۱۲۹ قمری) در جایی که تا شهر خیوه شش روز راه بود روی داده بود دشمن حمله کرد و بیپایانه اینکه یافتن آذوقه و خوراک آسان تر باشد بکوویچ چر کاسکی را وادار کرده بودند سر بازان خود را به پنج دسته قسمت کنند و بدین وسیله مردم خیوه توانسته بودند هر دسته ای را تنها گرفتار کنند و سلاحشان را بگیرند و اسیر کنند . بکوویچ چر کاسکی را هم اجازه داده بودند بعنوان سفیر روسیه وارد خیوه شود ولی سرش را بریده و بردن او را شهر آویخته بودند . برای انتقام ازین خیانت پتر کبیر در سال ۱۷۲۰ میلادی (۱۱۳۲ قمری) سفیر حا کم خیوه را بزندان افگند و وی در زندان مرد . مشکلات تصرف این نواحی باندازه ای بود که نه تنها پتر کبیر از دنبال کردن نقشه خود چشم پوشید بلکه جانشینانش هم تا صد و پنجاه سال پس ازین تاریخ درین نواحی کاری نکردند .

پس از پتر کبیر تا هفتاد سال دیگر دولت روسیه بخاک ایران تجاوزی نکرد و رعبی که جنگهای نادر شاه در میان همسایگان ایران افکنده بود مانع ازین کار شد .



در زمان یکمترین دوم پس از جنگ دوم با عثمانی که دولت روسیه نتوانست چنانکه می خواست آن دولت را از پای درآورد و ملل عیسوی بالکان را دست نشانده خود کند و ظاهراً پیشتیبانی آنها بر خیزد درباریان وی نقشه دیگر از سوی دیگر طرح کردند . درین موقع اختیار دولت بدست پلاتون زوبف (۱) نام سروان سوار نظام افتاده بود که ملکه باو دل سپرده بود و وی مصمم شده بود برادرش والریان (۲) را بفرستد که ایران را بگیرد و روابط روسیه را با هندوستان برقرار کند و پس از آنکه شهرهای ایران را تصرف کرد و در هر یک پادگانی گذاشت بر قلمرو عثمانی در آسیای صغیر بتازد و در ضمن سردار معروف ژنرال آلکساندر سوواریف (۳) از بالکان عبور کند و باستانبول نزدیک شود و از سوی دیگر ناوگان روسیه وارد بوسفور شود و از راه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و درصدد بود که یکمترین را وادار کند خود با آن ناوگان همراه باشد .

در اواخر ماه فوریه ۱۷۹۶ میلادی (شعبان ۱۲۱۰ قمری) والریان زوبف از سن پترز-بورگ رهسپار شد و وعده میکرد که در ماه سپتامبر همان سال (ربیع الاول ۱۲۱۱ ق) در اصفهان باشد .

می بایست سپاهی شامل ده هزار تن بفرماندهی ژنرال کارساکف (۴) از کوههای قفقاز بگذرد و تفلیس را بگیرد و زوبف بایست هزار سرباز می خواست از ساحل غربی دریای خزر بجهانب ایران فرود آید و چون در دریا با کوه بمقومتی بسر نخواهند خورد بلشکریان کارساکف ملحق شود و باهم بسوی اصفهان بروند . اما در ماه سپتامبر که زوبف وعده کرده بود در اصفهان باشد هنوز تا سرحد ایران ششصد و سیصد نفر داشت که پیمودن آن دشوار بود . بهمین جهت از سن پترزبورگ دو ولان (۵) نام مهندس فرانسوی را با نقشهای جغرافیایی و دستورهایی بسیاری اوفرمستادند و چون سرانجام دانست که این نقشه جز خیال واهی نیست در باکو ماند تا اینکه ملکه یکمترین در ۱۷.۶ نوامبر ۱۷۹۶ (جمادی الاولی ۱۲۱۱ ق) درگذشت و اول امراض و جدید محض اینکه بجای مادر نشست فوراً لشکرکشی بایران را موقوف کرد .

آقا محمد خان در ذی القعدة ۱۲۰۹ در طهران بخود عنوان سلطنت ایران داده و در سال ۱۲۱۰ تاج بر سر گذاشته و در همان سال ۱۲۰۹ پیش از آنکه عنوان سلطنت بخود بدهد بگرجستان حمله برده و آن جنگ معروف را کرده بود . اراکلی یا هراکلیوس پادشاه گرجستان تحت الحمايه یکمترین دوم ملکه روسیه بود و ناچار این حمله آقا محمد خان بر او بسیار ناگوار آمد . در ضمن مرتضی قلی خان برادر کبوتر آقا محمد خان که از او

(۱) Platon Zoubof (۲) Valerian (۳) Souvorof (۴) Kersakov (۵) de Volan

امان نداشت و از بیم بروسیه گریخته بود بدربار یکتاترین پناه برده و درآماده کردن این لشکر کشتی مؤثر بوده است .

اندیشه لشکر کشتی یکتاترین و ماموریت والریان زوبف یگانه نتیجه‌ای که داد این بود که دشمنی در میان دربار روسیه و دربار ایران را سخت تر و فتنه‌جلی شاه را از آغاز سلطنت از روسیه هراسان کرد و همین سبب شد که دو جنگ بزرگ در میان دو کشور روی داد .

## فتحعلی شاه و ناپلئون اول

همچنان که تاریخ نویسان اروپا تصرف استانبول را بدست سلطان محمد فاتح آل عثمان در سال ۱۴۵۳ میلادی (۸۵۷ق) یکی از مهمترین وقایع تاریخ اروپا میدانند و معتقدند که درین سال سرنوشت اروپا تغییر کرد سال ۱۱۵۲ قمری و ۱۷۳۹ میلادی را که نادرشاه وارد دهلی پایتخت هندوستان شد و پادشاه بابر آبی آن سرزمین را از یاد آورد باید یکی از مهمترین حوادث تاریخ آسیا دانست و گفت که درین سال سرنوشت آسیا تغییر کرد .

پیش از آن همه دول جهان نامی از هندو از ثروت سرشاری که از هزاران سال در آن کشور پهناور اندوخته شده بود شنیده بودند، اما هیچ کس جرأت نمی کرد بهند بتازد و اندیشه تصرف هند را در دماغ خویش بیزد. شکست فاحش محمد شاه هندی از نادرشاه برده از روی کار برداشت و جهانیان باشکفتی بسیار که نخست باور کردن آن دشوار می نمود پی بردند که بیپوده ازین کار می ترسیده‌اند و گرفتن هندوستان از محالات نیست . از آن روز دول بزرگ اروپا آرزوی گرفتن هند را در دل جای دادند و هر کدام توانستند باین کار جسورانه دست زدند .

نخست فرانسویان در سال ۱۵۰۳ م . (۹۰۸ق) . و پس از آن انگلیسها در سال ۱۶۰۰ م . (۱۰۰۸ق) در هندوستان بکشور ستانی آغاز کرده بودند و از آن بعد کاملاً دلیر شدند . پیشرفت انگلیسها در هندو گوتاه کردن دست فرانسویان ازین کشور سه تنها باعث حسد همه دول بزرگ جهان شد بلکه مدتهای مدید سیاست روسیه و فرانسه را نیز متوجه هندوستان کرده بود و چون راه طبیعی وصول بهندوستان از خشکی کشور ایران بود این بود که از آغاز قرن نوزدهم میلادی و قرن سیزدهم هجری کشور های اروپا و مخصوصاً آنها که آرزوی گرفتن هند را در دل داشتند توجه خاصی بایران پیدا کردند و همین توجه بدبختیها و دشواریهای جانفرسا برای ایران فراهم کرد .

ناپلئون بناپارت سردار معروف فرانسوی که در نتیجه کشورستانی های شگرف در

۱۸۰۴ میلادی (۱۲۱۹ ق .) بتخت امپراطوری فرانسه نشست اندیشه بسیار جسورانه ای داشت که اذراء ایران بهندوستان بتازد . خبر تاخت و تاز آقا محمد خان بگرجستان و تسخیر تغلیس و قتل عام و حریق آنجا بگوش اورسیده بود و تصور میکرد چنانشین آقامحمد خان هم مانند او در میدانهای جنگ کامیاب خواهد شد .

در زمانی که ناپلئون در صدد شد از ایران در پیشرفت این نقشه جسورانه یاری بخواند فتحعلی شاه مشغول جنگ اول با روسیه بود که از ۱۸۰۳ م (۱۲۱۸ ق ) تا ۸ شوال ۱۲۲۸ ق . (۱۲ اکتبر ۱۸۱۳) بیش از ده سال دوام داشت . در نخستین مراحل این جنگ که فتحعلی شاه ناتوانی خود را در برابر انکساندر اول تسار روسیه حس کرد چون خبر جهانگیری ناپلئون اول و اختلاف او با تسار روسیه بوی رسیده بود در صدد شد از ناپلئون برای جنگ با روسیه یاری بخواند . بهین مقصود در ۱۲۱۹ ق . نامه ای بانشای پر از کنایه و استعاره معمول آن زمان بناپلئون نوشت و از او خواست در بهار آینده که وی بجنگ روسیه خواهد رفت ناپلئون هم از سوی خود بروسیه بتازد تا هر دو متفقاً دولت روسیه را بجای خود بنشانند .

این نامه که بناپلئون رسید وی را در اندیشه دیرین اتحاد با ایران برای حمله بهندوستان یاری کرد و در صدد شد با ایران رابطه بهم زند و سفیرانی بایران بفرستد . نخست آمده ژوبر (۱) را که خاورشناس جوانی بود مأمور کرد از راه ترکیه بایران بیاید و سپس آذرودان ژنرال رومیو (۲) را در پی او فرستاد . ژوبر در خاک عثمانی گرفتار و مدتی زندانی شد و بهین جهت رومیو زودتر بایران رسید و نامه ای از ناپلئون برای فتحعلی شاه آورد که در ۳ مارس ۱۸۰۵ (سلخ ذی الحجۃ ۱۲۱۹ ق .) از پاریس نوشته شده بود . ژوبر هم چون بایران رسید نامه دیگری از ناپلئون بتاریخ ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱۶ ذی القعدة ۱۲۱۹ ق) همراه داشت .

فتحعلی شاه در ماه رمضان ۱۲۱۸ وارد جنگ با روسیه شد . نخست با غروری که از زمان غلبه آقا محمد خان بر گرجستان در ذهن او جای گرفته بود بیدان آمد ولی در اندک زمانی حس کرد که از عهده بر نخواهد آمد و این بود که ناپلئون توسل یافت . دولت انگلستان هم که تازه بیسط منافع و نفوذ خود در هندوستان آغاز کرده بود در ایران منافع بسیار داشت و ناچار بود که پیشرفت روسیه را در ایران و نفوذ فرانسه را که خطرناکترین رقیب خود میدید درین سرزمین مانع شود و در ضمن از قوای ایران هم بکاهد تا نتواند در هندوستان و افغانستان از نفوذ معنوی خود بزیان انگلستان بهره مند شود . بهین جهت

رقابت بسیار سختی در میان روسیه و فرانسه و انگلستان در ایران در گرفت. انگلستان می‌کوشید ایران را بدست روسیه ضعیف کند و مانع از نفوذ فرانسه شود. روسیه در مدتی که با فرانسه متحد بود در ایران بنفع فرانسه و در مدتی که رقیب آن بود بضرر آن قیام میکرد. سیاست فرانسه هم همواره بزیان انگلستان و گاهی بسود و گاهی بزیان روسیه بود. فتحعلی شاه بسیار نادان تر و ناتوان تر از آن بود که درین گیر و دار در میان این سیاست‌های چابک‌کاری بنفع ایران از پیش برد و اینست که هر چه میکرد بزیان کشور تمام میشد. بالاترین خطای او آن بود که میخواست بیاری فرانسه که راهی بایران نداشت و بسیار دور از ایران بود و بیاری انگلستان که در سیاست خود صمیمی و باوفا نبود و می‌خواست هر دو سنگ یعنی ایران و روسیه را بهم بسایند با روسیه نیرومند زمان الکساندر اول دریفتد و اندیشه واهی تسلط بر گرجستان را عملی کند و بزعم خود انتقام از تجاوزات دولت تساری بگیرد. زیان بزرگ این سیاست فتحعلی شاه برای ایران این شد که هر وقت بفرانسویان پروبال میداد کینه انگلستان سخت تر میشد و انگهی فرانسه در اروپا برای پیشرفت مقاصد خود بسازش با روسیه بیشتر حاجت داشت و روسیه را بایران نمی‌فروخت و از همه گذشته وقتی که روسیه فرانسه را شکست داد و ناپلئون از میان رفت خشم آن دولت نسبت بایران تیز تر شد و نیروی عظیمی را که داشت در برابر ایران بکار گذاشت. هر وقت هم که با انگلستان نزدیک میشد فرانسه و روسیه هر دو نگران می‌شدند. جای دیگر این نکته را را ثابت خواهم کرد که درین هنگام دولت انگلستان همیشه ایران را بچنگ با روسیه تشویق میکرد و حتی وعده میداده است که نه تنها در هزینه جنگ شرکت کند بلکه افسرانی هم برای فرماندهی لشکریان ایران بفرستد و پیداست این نقشه برای آن بوده است که ایران گرفتار جنگ با روسیه شود و در افغانستان کاری از پیش نبرد و در ضمن نیروی نظامی آن در میدانهای جنگ با روسیه از یاد آید و در جای دیگر مانع سیاست انگلستان نشود و نتواند با نقشه شوم ناپلئون هم یاری کند.

هنگامی که ناپلئون نقشه حمله بر هندوستان از راه ایران را طرح کرد در صدد بر آمد از راه روسیه و ایران و افغانستان لشکری بهندوستان بفرستد، بهمین جهت در ضمن اینکه میکوشید ایران را درین کار شرکت دهد با پاول تسار روسیه قرار گذاشت که يك عده سپاهیان فرانسه از راه قفقاز رهسپار شوند و دولت روسیه هم عده‌ای از لشکریان خود را با آنها همراه کند.

پیش از آنکه ناپلئون در صدد جلب فتحعلی شاه برآمده باشد انگلیسها نیز کوشیده بودند او را با خود یار کنند و در سال ۱۸۰۰ میلادی (۱۲۱۵ ق) در بارلندن کمپانی هندوستان

را وادار کرده بود سفیری بایران بفرستد و سرجان ملکم (۱) معروف مؤلف تاریخ ایران و سفرنامه مشهوری که از زمانده بعنوان سفیر کمپانی هندوستان بایران آمده و بگفتگوهای آغاز کرده بود. چون امیدوار نبودند که فتحعلی شاه تنها بسزا کره قانع شود تدبیری بنظرشان رسیده بود که دولت انگلستان جزیره قشم را در خلیج فارس بگیرد و فتحعلی شاه را بدین گونه بترسانند و مرعوب کنند تا از در سازش در آید. دولت انگلستان هم این پیشنهاد سرجان ملکم و شرکت هندوستان را پذیرفت و در صدد اجرای آن بود اما معلوم نیست بچه سبب ناگهان از بن کار چشم پوشیدند و خواستند از راه دیگر ب نتیجه برسند این بود که سرجان ملکم مبالغه گزافی هدایا و رشوه بفتحعلی شاه و درباریانش داد و بیش از دو میلیون روپیه در آن سفر خرج کرد تا از قول گرفت که در افغانستان برخلاف منافع انگلستان قدم برندارد. اما سه سال بعد شاید در نتیجه غروری که از همین راه درو پیدا شده بود وارد جنگ با روسیه شد و چون در قدم نخست ممانع بسیار بزرگی برخوردار شد این بار از فرانسه یاری بگیرد و در نتیجه خشم انگلستان را هم بخود جلب کرد، شاید در آن موقع از رقابت و دشمنی در میان فرانسه و انگلستان خبر نداشته است.

## سفیران ناپلئون در ایران

ناپلئون نخست در ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱۶ ذی القعدة ۱۲۱۹) آمده زو بر را مامور سفارت ایران کرد. وی از راه استانبول و آسیای صغیر رهسپار ایران شد و چنانکه پس ازین خواهد آمد در راه گرفتاریهای سخت برایش پیش آمد و چون دربار فرانسه از وی خبر بود ناپلئون شتاب داشت هر چه زودتر روابط خود را با ایران برقرار کند. در اوایل اکتبر ۱۸۰۵ (اوایل رجب ۱۲۲۰) آردوآن ز ترال رمیورا با نامه دیگری که در ۳ مارس ۱۸۰۵ (سلخ ذی الحجة ۱۲۱۹) بفتحعلی شاه نوشته بود از راه بغداد بایران فرستاد. رومیو حامل هدایا و پیغامهای ناپلئون برای جلب توجه و مساعدت فتحعلی شاه در لشکر کشی به هندوستان بود. در بار طهران نخست بخوشی و احترام او را پذیرفت اما پس از چند روز توقف در طهران ناگهان وی آنکه گرفتاری بسیاری شده باشد در گذشت و کسی ندانست سبب مردن او چه بوده است و تنها میتوان حدس زد بوسله کسانی که ورود او بطهران بضررشان بوده است او را از میان برده باشند. در بار طهران بشتاب او را در قبرستان بیرون شهر در جنوب طهران بخاک سرد.

آمده ژو بر سفیر دیگر ناپلئون یکی از خاورشناسان معروف آن زمان بوده و زبانهای

ترکی و عربی را نیکو میدانسته و با ناپلئون بمصروفته بود و از اوضاع کشورهای اسلامی خبر داشت و در انشای احکام و مکاتیب بزبان تازی منشی ناپلئون در سفر مصر بود و پس از آن بان او بروسیه رفته و از اوضاع آن کشور هم خبر داشت و بعد از آن مدتی در استانبول ماموریت داشته است و از اوضاع کشور عثمانی هم آگاه بود و بهمین جهت بهترین نماینده‌ای بود که ناپلئون میتواندست بایران بفرستد.

ژوبر برای اینکه دولت عثمانی و رقیبان فرانسه ممانع از سفر او نشوند ماموریت معرمانه داشت و با ودستور داده بودند بلیاس مبدل و ناشناس بایران سفر کنند و تا کردستان عثمانی بی مانع آمد، اما همینکه بشهر بایزید در کردستان عثمانی رسید پاشای آن شهر که از جانب دولت عثمانی حکومت داشت بی آنکه بهانه‌ای بتراشد وی را گرفت و در سیاه چالی بحال زار زندانی کرد. پیداست که در اینکار هم دست کسانی که از سفر او زیان میدیدند در کار بوده است. این سفیر بیچاره تا پاشای بایزید زنده بود در زندان ماند و تنها پس از مرگ او توانست خود را از مهنکه نجات دهد. سرانجام توانست بزحمت بسیار عباس میرزا نایب السلطنه پسر فتحعلی شاه را که ولیعهد ایران و حکمران آذربایجان بود از حال خود خبر کند و در بار ایران کوشش بسیار کرد تا اینکه توانست ژوبر را از مرگ نجات دهد و بایران بیاورد.

ژوبر از راه آذربایجان عازم تهران شد و چون فتحعلی شاه بیشتر تا بستانها باردوگاه خود در سلطانیه میرفت که از آنجا بروسیه لشکر کشی کند ژوبر را در ۱۴ شوال ۱۲۲۰ (۵ ژوئیه ۱۸۰۶) در چمن سلطانیه بحضور خود پذیرفت. ژوبر پس از آنکه تقریباً یکماه در ایران ماند فتحعلی شاه را با اتحاد با فرانسه دعوت کرد و ماموریت سیاسی خود را بی بهترین وجهی انجام داد و در ضمن طرح عهدنامه‌ای در میان ایران و فرانسه ریخت که رضایت دولت ایران را در طهران بدان جلب کرد و قرار شد سفیری از ایران با او بدربار ناپلئون برود که عهدنامه را در آنجا امضاء کند. فتحعلی شاه میرزا محمد رضا خان حکمران قزوین را مامور کرد که با ژوبر بفرانسه برود و وی در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ (۴ مه ۱۸۰۷) در آردرگاه نظامی فین کن شتاین (۱) در خاک لهستان هنگامیکه ناپلئون مشغول جنگ با پروس بود بحضور وی رسید و هدایای فتحعلی شاه و نامه او را بناپلئون رساند. پس از آنکه چندی در ورشو متوقف بود بار دیگر بحضور ناپلئون پذیرفته شد و سرانجام عهدنامه‌ای که تهیه شده بود در میان دولت فرانسه و دولت ایران بامضاء رسید.

عهدنامه فین کن شتاین در ۱۶ ماده در ۴ ماهه ۱۸۰۷ مطابق با ۲۵ صفر ۱۲۲۲ بامضای « عالی جناب شهامت نصاب میرزا محمد رضاخان سفیر فوق العاده و بیگلریبگی

قزوین و وزیر شاهزاده محمد علی میرزا « نماینده ایران و هوگ برنارماره دوک دو باسانو (۱) از رجال دربار ناپلئون و از وزرای همراه او درین جنگ رسیده است . درین موقع ناپلئون مشغول جنگ با اتحادیه چهارم اروپا بود که مرکب بود از پروس و روسیه و انگلستان و سوئد که باهم برای مخالفت با او هم عهد شده بودند .

ناپلئون نقشه حمله به هندوستان را از راه قفقاز و ایران با پاول امپراطور روسیه طرح کرده و با او درین کار هم پیمان شده بود و پاول بعهده گرفته بود پنجاه هزار سرباز بایران بیاورد و ببادستکاری دولت ایران از راه هرات (که در آن زمان هنوز جزو خاک ایران بود و بهمین جهت انگلیسها چندین بار کوشیدند تا آنرا از ایران جدا کردند) به هندوستان حمله کند . پیش از آنکه ناپلئون با ایران روابطی بهم زد در سال ۱۸۰۶ (۱۲۱۶ ق .) پاول تسار روسیه بدست دربار پانش کشته شد و جانشین او آلکساندر اول این تعهد را بهم زد، حتی با کشورهای دیگر اروپا برای مخالفت با ناپلئون اتحاد کرد . بهمین جهت ناپلئون دیگر بیآوری روسیه برای لشکرکشی به هندوستان امیدوار نبود و بوسیله این عهدنامه با ایران میخواست قوای خرد را در ایران برای لشکرکشی به هندوستان بکار ببرد .

## عهدنامه فینکن شتاین

عهدنامه فینکن شتاین از اسنادیست که برای تاریخ ایران اهمیت بسیار دارد. نخست ازین حیث که در میان دولت ایران و دولت ناپلئون بناچار یکدیگر از بزرگترین مردان تاریخ جهان بسته شده و ناپلئون بواسطه قدرت نظامی که داشته است کمتر بسا دولتهای بیگانه عهدنامه بسته و این عهدنامه با ایران از اسنادیست که در آن روزگار اختصاصی دارد. دوم آنکه این عهدنامه حوادث مخصوصی در آسیا و بخصوص در ایران فراهم کرد که عواقب آن مدتها باقی بود و شاید تا امروز باقی باشد . بهمین جهت این عهدنامه را که در ۴ مه ۱۸۰۷ = ۲۵ صفر ۱۲۲۲ در فینکن شاین بامضای نمایندگان دو دولت رسیده است از متن فرانسه آن ترجمه می کنم :

« اعلی حضرت امپراطور فرانسویان پادشاه ایتالیا و اعلی حضرت پادشاه ایران برای استحکام روابط دوستانه و عقد معاهده اتحاد این کسان را مأمور می کنند :

« اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا آقای هوگ برنارماره وزیر مشاور و دارای حایل لژیون دونور و نشان سنت اوبر (۲) از کشور باویر و نشان خدمت گزاری از کشور باد (۳).

Hugues-Bernard Maret, duc de Bassano (۱)

Bade (۳) Saint-Hubert (۲)

پادشاه ایران جناب میرزا محمد رضاخان سفیر فوق العاده و بیگلربیگی قزوین و پیشکارشاهزاده محمد علی میرزا .

ایشان پس از آراه و مبادله اعتبار نامهای خود درین موافقت کردند:

**ماده اول -** در میان اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا و

اعلی حضرت پادشاه ایران صلح و دوستی و اتحاد همیشگی برقرار خواهد بود .

**ماده دوم -** اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا استقلال کشور کنونی

اعلی حضرت پادشاه ایران را حمایت میکنند .

**ماده سوم -** اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا گرجستان را حقاً

از آن اعلی حضرت پادشاه ایران میدانند .

**ماده چهارم -** اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا بعهده میگیرد

همه کوشش خود را بکار برد تا روسها گرجستان و خاک ایران را ترک کنند و برای رسیدن

باین نتیجه در عهدنامه صلح خواهد کوشید. تخلیه این نواحی همیشه جزو سیاست و نظریات

او خواهد بود .

**ماده پنجم -** اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا یک سفیر فوق العاده

و چند منشی سفارتخانه در دربار ایران خواهد داشت .

**ماده ششم -** چون اعلی حضرت پادشاه ایران خواستارست پیاده نظام و توپخانه

و استحکامات نظامی خود را بنا بر روش اروپایی اصلاح کند اعلی حضرت امپراطور فرانسویان

و پادشاه ایتالیا تعهد میکنند نوپای صحرائی و تفنگها و سر نیزه هایی را که اعلی حضرت

پادشاه ایران لازم دارد برای او فراهم کنند و بهی این اسیله برآر ارزس آنها در اروپا

خواهد بود .

**ماده هفتم -** اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا تعهد میکنند بهر

اندازه افسر توپخانه و مهندسی و پیاده نظام که اعلی حضرت پادشاه ایران آنها را برای

استحکام دژها و ایجاد توپخانه و پیاده نظام ایران بنا بر روش فنی نظام اروپایی لازم داشته

باشد در اختیارش بگذارد .

**ماده هشتم -** اعلی حضرت پادشاه ایران هم از سوی خود تعهد میکنند که همه روابط

سیاسی و بیرونی خود را با انگلستان قطع کند و فوراً بآن دولت اعلان جنگ بدهد و از

همان دم با آن خصم در عتار کند. بنا برین اعلی حضرت پادشاه ایران متعهدست وزیر مختاری

را که بیجوشی فرستاده بخواند و کنسولها و نمایندگان و کار گزاران دیگر کمپانی انگلیسی

را در ایران و بندرهای خلیج فارس فوراً از آنجا بیرون کند و همه کالا های انگلیسی را

ضبط کند و در قطع هر گز رابطه با انگلیسها چه درختکی و چه در دریا بولایات خود



حکم آکید بدهد و از پذیرفتن هر وزیر مختار یا سفیر یا کارگزاری که در ضمن جنگ از آن دولت بیاید خود داری کند .

**ماده نهم -** در هر جنگی که انگلستان و روسیه در آن در برابر فرانسه و ایران اتحاد کنند فرانسه و ایران نیز بهمان گونه در برابر آن دو دولت اتحاد خواهند کرد و همین که یکی از متعهدین که در تهدید یا حمله قرار گرفته باشد رسماً بدیگری اطلاع دهد متعهداً در برابر دشمن مشترک جنگ خواهند کرد و از آن پس در باره هر گونه روابط سیاسی و تجارتی بدلول ماده پیش رفتار خواهند کرد .

**ماده دهم -** اعلی حضرت پادشاه ایران همه نفوذ خود را بکار خواهد برد تا افغانان و دیگر اهالی قندهار را با ارتش خود در برابر انگلستان متحد کند و پس از آن که بدان نواحی راه یافت لشکری بمتصرفات انگلستان در هندوستان فرستد .

**ماده یازدهم -** چنانکه از نیروی دریایی فرانسه يك دسته کشتی بخلیج فارس و بندرهای اعلی حضرت پادشاه ایران برسد اعلی حضرت پادشاه ایران همه وسایل و تسهیلاتی را که لازم باشد فراهم خواهد کرد .

**ماده دوازدهم -** اگر اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا اراده کنند که برای حمله بمتصرفات انگلستان در هند ارتشی از راه خشکی فرستد اعلی حضرت پادشاه ایران همانگونه که متحد صمیمی و باوفای اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیاست بآنها راه خواهد داد که از کشورش بگذرند . اگر این کار عملی شود دو دولت پیشاپیش قرار مخصوص خواهند گذاشت و راهی را که ارتش باید در پیش بگیرد و لوازم و وسایل نقلیه که لازم شود و یآوری را که اعلی حضرت پادشاه ایران می تواند درین راه بکند در آن معین خواهند کرد .

**ماده سیزدهم -** هر چه از لوازم و تدارکات در ایران بکشکریان بری و نیروی دریایی داده شود بنا بر مدلول مواد دیگر این عهدنامه بهیایی که در کشور بسردم کشور داده میشود بحساب خواهد آمد .

**ماده چهاردهم -** مقررات ماده دوازدهم که در بالا ذکر شده تنها شامل حال فرانسه است ، بنا برین این حقوق نباید با عقد عهدنامه پی دیگر با انگلستان یا روسیه واگذار شود .

**ماده پانزدهم -** برای بهره جویی هر دو طرف يك عهدنامه تجارتی هم در طهران بسته خواهد شد .

**ماده شانزدهم -** این عهدنامه تا چهار ماه دیگر از تاریخ امروز در طهران نیز امضاء خواهد شد و بتصویب خواهد رسید .

در لشکرگاه امپراطوری دوپینکن شتاین در ۴ مه ۱۸۰۷ (۲۵ صفر ۱۲۲۲) منعقد شد و بامضا رسید.

امضای هوگک پ. ماره

امضای سفیر ایران

وزیر روابط خارجی

رونوشت مطابق اصل است

ش. م. تالران، پرنس دو بنونت (۱)

پیداست که امضای این عهدنامه چه ولوله‌ای در محافل سیاسی اروپا و مخصوصاً در دربار روسیه و انگلستان که این عهدنامه بزبان آنها بسته شده بود می‌فکند. از جسارت فکری و بلند پروازی مخصوص ناپلئون عجیب نیست که چنین عهدنامه‌ای را در نظر گرفته باشد و چیزی که بسیار شگفتست سستی رای و بسی خبری فتعللی شاهست که حاضر شد در همسایگی روسیه و انگلستان با فرانسه‌ای که در آن سوی جهان واقع شده بود و هیچ واهی بایران نداشت چنین قراری بگذارد و اعلان جنگ گستاخانه‌ای با انگلستان در برابر وعده واهی پس گرفتن گرجستان و نواحی دیگر از روسیه بپذیرد.

امضای این عهدنامه هر چند که موهوم بوده باشد و نتیجه عملی از آن نگرفته باشند زبان سیاسی بسیار بزرگی بایران زد و آن این بود که دولت انگلستان بر بدگمانی‌های سابق خود نسبت بایران بدگمانی دیگر هم افزود.

نخستین بدگمانی انگلستان این بود که فرهنگ ایران و زبان فارسی و تجارت ایران در هندوستان نفوذ عجیب و فوق‌العاده‌ای داشت و در حقیقت هندوستان مستعمره فکری ایران بود و هر تجارتی که با هر کشور دیگری از جهان داشت بتوسط ایران بود. انگلیسها برای اینکه در هند رسوخ کنند چاره‌ای جز این نداشتند که نفوذ ایران را براندازند و برای اینکه بدین نتیجه برسند راهی جز تضعیف کردن ایران و از پای آوردن آن نبود و برای اینکار بهتر از همه این بود که هر چه بیشتر ممکن شود ایران را کوچک بکنند و منابع مهم ثروت را که آن روز مخصوصاً نواحی حاصلخیز مغرب دریای خزر بود از دستش بگیرند و آنرا گرفتار زود خورد بآه‌ریک از همسایگان که ممکن باشد بکنند و همسایگانی که در آن زمان ممکن بود بجان ایران بیفتند در درجه اول دولت نیرومند تسارهای روسیه و درجه دوم دولت طماع عثمانی و در درجه سوم طوایف راهزن و بی‌انضباط و سرکش تازیان اطراف خلیج فارس بودند.

گذشته ازینکه فرانسه نیرومندترین دولت نظامی آن روزگار و حریف تساریخی انگلستان در هند آن سرزمین را از دور تهدید میکرد تسارهای روسیه هم باشتاب هر چه

تمامتر روز بروز بهندوستان نزدیکتر میشدند و چیزی نمآنده بود پسرحد آن سرزمین زرخیز برسند . دولت کوچکی در میان هندوستان و نواحی نیم مستقل آسیای مرکزی که روسها آنها را یکی پس از دیگری از پا در میآوردند در نتیجه ضعف و تجزیه خاک ایران چندی پیش تشکیل شده بود و آن دولت افغانستان بود .

در شب ۱۱ جمادی الاخره ۱۱۶۰ که نادر شاه را چند تن از زیردستانش در فتح آباد قوچان کشتند از جمله لشکریانی که با او بودند برخی از مردم طایفه چادر نشین ابدالی از افغانها بودند و ریاستشان احمد خان در هنگامه ای که از کشته شدن نادر شاه پیش آمده بود برخی از جواهر گران بهایی را که نادر از هند آورده و همیشه با خود همراه داشت در بود و سرزمین خود یعنی افغانستان امروز گریخت و بدین گونه در ۱۱۶۰ کشوری که امروز بنام افغانستان خوانده میشود از ایران جدا شد . هنگامی که انگلیسها وارد هندوستان شدند افغانها نیرومند شده و حتی در ۱۱۶۲ سرزمین لاهور و ملتان و در ۱۱۷۰ دهلی را گرفته و در ۱۱۷۴ بار دیگر بهندوستان تاخته بودند .

پیدا است که نفع دولت انگلستان در هند این بود که افغانها را در میان هندوستان و آسیای مرکزی که روسها روز بروز در آن بیشتر پیش میرفتند نگاه بدارد و نیرو دهد و حتی مانع از پیشرفت منافع ایران در آنجا بشود و احياناً گاهی هم ایران را بنفع افغانستان کوچک بکند، چنانکه با کوششهای فراروان بر ناحیه هرات که در لشکر کشی بافغانستان و هندوستان اهمیت بسیار داشت و دروازه هندوستان بشمار میرفت و پیش از آن جزو خاک ایران بود سه بار افغانها تاختند و ایرانیان آنرا پس گرفتند و تفصیل جنگهای هرات پس ازین خواهد آمد .

همین نفوذ فوق العاده مادی و معنوی که ایران در هند داشت چند برابر آنرا در افغانستان که مردم آن فارسی زبان و از همان نژاد ایرانی بودند داشت و نمیتوان شدن دولت ایران در افغانستان نیز بنفع سیاست انگلستان بود .

بدگمانی دوم انگلستان را همین عهدنامه فینکن شتاین فراهم آورد زیرا دولت انگلستان دید بمحض اینکه حریف نیرومندی در اروپا مانند ناپلئون پیدا کند دولت ایران با آن عهد میکند که منافع انگلستان را در آسیا مخصوصاً در خلیج فارس و افغانستان که دو دروازه مهم هندوستان بشمار میرفتند مانع شود و درین ۱۴۸ سالی که از امضای عهدنامه فینکن شتاین میگنجد همیشه کوشش انگلستان در ایران این بوده است که دیگر ایران نتواند با رقیبان منافع انگلستان درین نواحی سازش کند .

برای پیش بردن این مقصود دو وسیله ای که انگلستان بکار برده یکی گرفتار کردن ایران در پیچ و خمهای سیاست خارجی و گاهی جنگهایی با همسایگان زورمند و دیگر

رعب افکندن در داخله کشور و تضمین قوای روحانی و احیاناً بهره جویی از عوامل داخلی بوده است .

## هیئت نظامی فرانسه در ایران

یگانه نتیجه‌ای که ایران از عهدنامهٔ «نینکن» شناین گرفت آمدن هیئت نظامی فرانسه بایران بود . اردوین سعیری که پیش از آن «اپلئون» بایران مرستاده بود آجودان ژنرال رومیو نظامی بود و وی ماموریت داشت در اوضاع ایران مطالعه کند و ببیند در صورتیکه اتحادی در میان ایران و فرانسه برقرار شود ایران ناچار اندازه میتواند درین کار یاری کند . رومیو اندکی پس از ژورن از فرانسه از راه استانبول رهسار شده بود و در اواسط ماه مه ۱۸۰۵ ( صفر ۱۲۲۰ ) با استانبول رسید و در آن موقع ژورن همور در آن شهر بود . برای آنکه مردم مقصد او بی نبرد رومیو از بیراهه با او تیره (۱) نام ممشی خود بسوی ایران حرکت کرد و در اثر وقایعی که شاید عمداً پیش آورده باشد مجبور شد بزرگ چهل روز در حلب بماند و در آنجا بیکر (۲) کنسول انگلستان سرانجام مأموریت او پی برد و بزرگ جونز (۳) کنسول انگلستان در بغداد را از سفر او خبر کرد و او هم بلندن اطلاع داد سرانجام رومیو از راه همدان در اوایل اکتبر ۱۸۰۵ ( اواسط ربیع ۱۲۲۰ ) مرطورشده بود خود را بتهران رساند و با آنکه دولت ایران ورودش را شادی تلی کرد ناگهان پس از چند روز بزرگ درین شهر بیماری که معلوم شد چه بوده است در گذشت .

برپشانی دولت ایران درین واقعه خود می‌رساند که این مرگ شاید طبیعی بوده باشد زیرا با تأثر و احترام بسیار جنازه اش را در جایگاه مخصوصی در بیرون دروازهٔ شاه عبدالعظیم که ظاهراً هنوز آثاری از آن باقیست بجا سپردند . قرینه دیگری که در بارهٔ این واقعه و طبیعی نبودن آن در دست است اینست که در اسناد ایرانی و کتا پهای آن زمان مطلقاً اشاره‌ای بآمدن رومیو و ماموریت او و در گذشتن او نیست .

میرزا محمد تقی سپهر لسان الملک در تاریخ التواریخ در وقایع سال ۱۲۲۱ که بمقامت ورود ژورن بندر بار ایران خلاصه‌ای از تاریخ روابط ایران و فرانسه را نوشته کمترین اشارتی بآمدن رومیو ندارد و مطلبی چنین ادا کرده است :

« روز جمعه بیست و پنجم ربیع الاول خیمه بیرون برد (۴) و تا چمن سلطانیه عمان رسید . هنگام موسی (۵) ژورن از دولت فرانسه برسانت آمد ، چه روزگاری بود

(۱) Outrey (۲) Bai = (۳) Jones

(۴) مقصود بیرون رفتن از خیمه بیرون برد است .

(۵) در آن زمان کلمه «موسیو» فرانسه را چنین می‌نوشتند



لبنگرگاه مصطفی شاه نور سلطانه

(ارکشیله و ایران، نالدف لوی دورنو فراسوی چاپ نارس ۱۸۴۱ م ۱۲۵۷ ق)

که پادشاه فرانسه در خاطر داشت که با دولت ایران ساز موالات طراز کند و طریق و داد باز دارد، چنانکه در سال شهادت آحمد شاه (۱) دو تن رسول از دولت فرانسه با سواد عهدنامه سلاطین صفویه که در میان دولتین رفته بود به دارالملک طهران آمدند. وقتی برسیدند که هنوز بعد از شهادت آقا محمد شاه شهریار نامدار فتحعلی شاه از شیراز باز طهران نشده و بر تخت جلوس نفرموده بود. لاجرم حاجی ابراهیم خان اعتمادالدوله ایشانرا بمعاذیر دلدیر باز فرستاد و همچنان بعد از قتل سکه کربلا، چنانکه مذکور شد، اسمعیل بیگ بیات سفیر بغداد گشت. يك تن از بازرگانان ارامنه که داود نام داشت و تجارت فرانسه بگذاشت بنزد يك اورفته و مکتوبی چند بخط فرانسه بنمود و خود را از جانب آند دولت سفیر خواند و باتفاق اسمعیل بیگ بطهران آمد، اولیای دولت ایران سخن او را استوارنداشتند و کتاب او را بکذب پنداشتند. این هنگام که سلطنت مملکت فرانسه را ناپلیون داشت و بادولت روس کار بمعادات میگذاشت موسی زوبر را بدولت ایران رسول فرستاد و پیام داد که خصمی روسیان با شما روشنست و خصومت ما با ایشان مبرهن، همانا دشمن دشمن را دوست گیرند، خاصه این وقت که و داد و اتحاد دولت ایران و فرانسه موجب استیصال و اضطراب روسیاست. چون موسی زوبر طی مسافت کرده وارد اراضی بایزید شد، محمود پاشا که حاکم بایزید بود بر عایت دولت روسیه و عثمانیه او را گرفته محبوس داشت و دو تن ملازمان او را مقتول نمود. چون این خبر در اردبیل معروض حضرت نایب السلطنه افتاد در حال مکتوبی بحاج یوسف پاشا که ایالت ارزن الروم داشت فرستاده او را گسیل ساخت و موسی زوبر بدرگاه نایب السلطنه آمد و از آنجا در چمن سلطانیه حاضر حضرت پادشاه شد و رسالت خویش بگذاشت و خواستار شد که شاهنشاه ایران در پاسخ نامه ناپلیون او را امپراطور خطاب فرماید که بمعنی پادشاهست تا در میان دول فرنگستان بدین نام بلند آوازه شود. ملتمس او مقبول افتاد. پس بر حسب فرمان پاسخ نامه او نگارش شد و میرزا رضای قزوینی منشی، که روزگاری وزارت شاهزاده محمد علی میرزا را داشت، باتفاق او سفارت فرانسه عامور گشت.

پیداست شرحیکه مولف ناسخ التواریخ درباره امپراطوری ناپلئون و برسمیت شناختن او نوشته مبالغه آمیزست و همین بیان مختصر روحیات مرده آن زمان را نشان میدهد. برای اجرای عهد نامه فینکن شتاین ناپلئون مصمم شد سفیری بایران بفرستد که در ضمن ریاست هیئت نظامی فرانسه را هم داشته باشد. برای این کار ژنرال کلود ماتیو کنت دو گران (۲) را برگزید. این ژنرال چهل و یک ساله در ۱۱ ژوئیه ۱۷۶۶ در

(۱) در اصل چنینست.

(۲) Claude-Mathieu Comte de Gardane

مارسی بندر معروف جنوب فرانسه ولادت یافته بود و در ۳۰ ژانویه ۱۸۱۸ یعنی نه سال پس از بازگشت از ایران در لinsel (۱) در ناحیه باسزالپ (۲) فرانسه در گذشت. وی پیش از انقلاب فرانسه در سواره نظام منصب سروانی داشت و از ۱۷۹۲ بیعت در نتیجه شجاعتهایش زودتر از آنچه میبایست ترقی کرد، تا اینکه ژنرال مورو (۳) سردار معروف فرانسوی در ۱۷۹۹ او را منصب سر تپپی داد و در ۱۸۰۴ فرمانده پاسبانان شخصی و در ۱۸۰۵ آجودان ناپلئون شد. در ۱۸۰۷ مامور ایران شد و پس از بازگشت ازین سفر در ۱۸۰۹ چون چنانکه میبایست از عهده بر نیامده بود از نظر ناپلئون افتاد و پس از چندمی لقب کنت و بیست و پنج هزار فرانک با و انعام دادند و چون در ۱۸۱۱ در ماموریت نظامی که در پرتغال با و رجوع کرده بودند شکست خورد باز از نظر ناپلئون افتاد و با و دیگر بکار برگشت و در دوره صد روزه ناپلئون جزو افسران زبردستش بود.

## دستورهای ناپلئون ژنرال گاردان

نسخه تعلیمات و دستورهایی که ناپلئون ژنرال گاردان داده و تکلیف او را در ماموریت ایران معین کرده است تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۷ (۲۵ ذی الحجه ۱۲۲۱) را دارد و در لشکر گاه خود در فینکن شتاین آنرا صادر کرده است و ازین قرارشش روز پس از امضای عهدنامه فینکن شتاین گاردان را مامور ایران و از هم آنچاروانه کرده است. متن این دستور که با امضای ناپلئون رسیده سند بسیار جالب و معتبر است که سیاست او را در ایران در برابر روسیه و انگلستان میرساند و ترجمه آن از روی متن فرانسه بدینگونه است:

«دستور برای ژنرال گاردان

در لشکر گاه امپراطوری فینکن شتاین ۱۰ مه ۱۸۰۷

آقای ژنرال گاردان هر چه زودتر که بتواند وارد ایران خواهد شد. پانزده روز پس از ورودش چا پاری خواهد فرستاد و يك ماه بعد يك تن از افسرانی را که همراهش هستند روانه خواهد کرد.

در عبور از استانبول همه وسایل را بکار خواهد برد تا مکاتبه او با وزیر روابط خارجی (۴) و مکاتبه آن وزیر با او سریع باشد. اگر ممکن شود که این کار را با کار گزاران با عالی (۵) بکند بهتر است هر هشت روز مکاتبه کند. همه مکاتیب فوری که اهمیتی

(۱) Linsel (۲) Basses-Alpes (۳) Moreau

(۴) در آن موقع بجای وزیر امور خارجه و وزیر روابط خارجی می گفتند.

(۵) در آسیا بدو بار عثمانی باب عالی و بزبان فرانسه Sublime Porte یا Sublime می گفتند

داشته باشد چه برای وزیر روابط خارجی و چه برای ژنرال سباستیان (۱) بر مبنای نوشته خواهد شد.

نخستین مکاتیب فوری مخصوصا باید طوری باشد که برای شناساندن کشوری که درباره آن هیچ اطلاع مسلمی در دست نیست مناسب باشد. جغرافیا و نقشه برداری آن کشور، سواحل، جمعیت، مالیه، وضع نظامی و جزئیات مختلف آن باید نخستین منظور جستجوهای ژنرال گاردان باشد و محتویات نامه‌های فوری او را تشکیل دهد و مجلداتی فراهم کند. ایران باید روسها را دشمنان طبیعی خود بداند (۲)؛ گرجستان را از دستشان بدر برده اند، زیباترین ولایاتشان را تهدید می کنند؛ هنوز سلسله پادشاهان کنونی را نشناخته اند و از روزی که بر سر کار آمده همواره با آن در جنگ بوده اند. آقای ژنرال گاردان همه این دلایل را یادآوری خواهد کرد؛ بعضی ایرانیان را بر روسها خواهد انگیزخت، آنها را بکوششهای دیگر و بلشکر کشیهای بیشتر تحریک خواهد کرد. برای ادامه عملیات نظامیشان از همه راهنمایی‌هایی که آزمود گیش باو تلقین خواهد کرد دریغ نخواهد داشت و برای این مقصود وسیله خواهد جست با شاهزاده عباس میرزا که فرمانده سپاه و چنان که می نماید مورد اعتماد آنست رابطه بهم زنند. باید ایران در مرزهای روسیه پراکنندگی بسیار فراهم کند و این موقع را که روسها سپاه خود را در قفقاز ضعیف کرده و قسمتی از آنرا با اروپا فرستاده اند غنیمت بشمارد و با ایالاتی که بزور اسلحه یا بدسیسه از دستشان گرفته اند برگرداند. گرجستان که آخرین شاه آنجا را وادار کرده اند کشور خود را با آنها واگذار کند کاملا تسلیم آنها نشده و مردم آنجا چنین می نمایند که افسوس صاحبان قدیم خود را میخوردند. وانگهی سلسله کوهی که مداخل ایران را حفظ میکند در شمال گرجستان واقعست؛ اهمیت دارد که روسیه همه این گذرگاهها را در دست نداشته باشد.

آقای ژنرال گاردان همه دقتها را خواهد کرد تا ایران و با بعالی عثمانی تامیثوانند درباره عملیات خود در میان دریای سیاه و دریای خزر با هم اتفاق کنند. نفع این هر دو امپراطوری یکست؛ همه کشورهای جنوب روسیه بکسان در خطرند زیرا که زمین حاصلخیزتر و آسمان ملایم تر را بیابانهای خود و یخهای خود ترجیح میدهد. اما ایران نفع دیگری هم دارد که مخصوص با آنست و آن اینست که مانع از پیشرفت انگلستان در هندوستان شود. ایران امروز در میان روسیه و مستملکات انگلیس در فشارست. هر چه بیشتر این مستملکات بسوی مرزهای ایران منبسط شوند باید بیشتر از توسعه آینده آن ترسان باشد؛

(۱) ژنرال سباستیان Sebastiani از سرداران معروف ناپلئون و سفیر کبیر فرانسه در ترکیه آنروز

(۲) البته این عبارت نقل قول و مقصود ناپلئون روسهای نزار است.



اگر از همین امروز در اندیشه دفع این خطر نباشد و بزبان انگلستان از همه عملیات فرانسه در برابر آن پشتیبانی نکند در معرض این خطر خواهد بود که روزی مانند شمال هندوستان یکی از ایالات انگلستان شود.

فرانسه ایران را از دو نظر جالب میدانند: بعنوان دشمن طبیعی روسیه و بعنوان وسیله عبور برای لشکر کشی به هندوستان.

بواسطه همین دو منظور است که عده‌ای کثیر صاحب‌منصبان مهندسی و توپخانه و ابسته سفارت ژنرال گاردان شده‌اند. باید آنها را گماشت که نیروهای نظامی ایران را نسبت به روسیه وحشت‌انگیزتر کنند و جستجوها و استخباراتی بکنند و گزارشهایی ترتیب دهند که معلوم کنند موافقی که لشکر کشی در عبور از آنجا بدان بر می‌خورد کدام است و برای رفتن به هندوستان چه از راه حلب و چه از راه یکی از بندرهای خلیج فارس کدام راه را باید پیش بگیرد. فرض کنیم در شق اول سپاهیان فرانسه با رضایت باعالی در اسکندرون پیاده شوند؛ در شق دوم اردماعة نیک عبور کنند و در مدخل خلیج فارس از کشتی پیاده شوند. در شق اول و شق دوم باید اطلاع داد از محل فرود آمدن تا هندوستان راه کدام است و اشکالات آن چیست؛ آیا سپاهیان و سایل نقلیه کافی خواهند یافت، آیا راهها اجازه خواهد داد که توپخانه را با خود ببرند، و در صورتیکه موافقی باشد چه وسایلی خواهند داشت که از آن حذر کنند یا بر آنها غالب شوند و آیا بعد و فور آذوقه و مخصوصاً آب خواهند یافت؟

در شق دوم بندرهایی که مناسب برای پیاده کردن باشد کدام است، بندرهایی که کشتی‌های دارای سه عرشه و کشتی‌های هشتاد توپ و کشتی‌های هفتاد و چهار توپ بتوانند در آن وارد شوند کدام است؛ بندرهایی که بتوان در آنها آتشبارهایی جا داد کدام است تا اینکه کشتی‌ها در برابر حملات باوگان دشمن در پناه باشند؛ کدام است بندرهایی که ناوگان بتواند در آنجا پول بدهد و آب و خوراک بدست بیاورد؟

اگر آقای ژنرال گاردان تنها بود نمیتوانست بهیچ یک ازین پرسشها پاسخ بدهد، زیرا که مادر اروپای خود و حتی در مرکز آلمان میبینیم اطلاعاتی که مردم کشور می‌دهند همیشه نادرست و نامفهوم است. اما ژنرال گاردان مهندسین نظامی و دریا داری و افسران توپخانه در زیر فرمان خواهد داشت که راهها را خواهند پیسود، محل را معاینه خواهند کرد، بندرهای امپراطوری ایران را نه تنها در خلیج فارس بلکه در دریای خزر خواهند دید، نقشهایی خواهند کشید و برای او وسیله فراهم خواهند ساخت که پس از چهار ماه توقف در ایران گزارشهای مفصل و شایان اعتماد در باره موضوعهای مختلف این استخبارات بفرستد. همیشه مراقب خواهد بود که هر چه میفرستد در نسخه باشد، تا اینکه

اطلاعات باین مهمی اگر اتفاقی برای چاپاریعتد کم نشود .

این افسران نیز این فایده را خواهند داشت که اطلاعاتی دربارهٔ فن نظام در روسیه  
بایرانیان خواهند داد و با آنها یاری خواهند کرد استحکامات تازه ای برای دفاع قلاع  
خود بسازند .

دو منظور عمده ای که در پیشست بدین گونه تامین خواهد شد زیرا که ایران برای  
روسها وحشت انگیزتر خواهد گشت و وسایل عبور و هرچه مربوط باین کشور است کاملا  
معروف ما خواهد شد . اینست قسمت نظامی .

اما قسمت سیاسی، ژنرال گاردان مجازست قراردادهایی ببندد تا از فرانسه تفنگ، با  
سرنیزه و توپ و یک عده افسر و افسر جزء کافی برای تشکیل کادر یکمده ۱۲۰۰۰ نفری  
که ایران تجهیز خواهد کرد فرستاده شود . بهای اسلحه را افسران توپخانه از روی  
ارزش آن در اروپا معین خواهند کرد . پرداخت آن در قرارداد قید خواهد شد . مقصود  
اعلیحضرت از دریافت بهای این اسلحه این نیست که از پانصد تا ششصد هزار فرانک خرج  
خود داری کند بلکه برای اطمینان ازین نکته است که دولت ایران چون پول آنها را  
داده باشد بیشتر بآن اعتنا خواهد کرد تا اینکه باور داده باشند . وانگهی مطمئن خواهد  
شد که چون آنها را میخرد در حقیقت اراده دارد آنها را بکار ببرد . این اسلحه و افسران  
و افسران جزء را ناوگان اعلیحضرت حمل خواهند کرد . در قرارداد محل پیاده کردن و  
طریقه پرداخت بهای این اسلحه را معین خواهند کرد و مسکنست قسمت عمده آن ازوغه مانند  
نان خشک و برنج و گاو و غیره برای ناوگان باشد که پس از پیاده کردن آنچه آورده اند  
درین دریاها بهم خواهند پیوست . مقدار اسلحه ای که تهیه آنرا بعهده خواهند گرفت میتواند  
بالغ برده هزار تفنگ و تاسی توپ صحرائی باشد .

سرنوشت افسران و افسران جزء هم چه آنهایی که همراه ژنرال گاردان هستند و چه  
آنهایی که فرستاده خواهند شد باید درین قرارداد معین باشد . اعلیحضرت حقوقی را که  
در فرانسه دریافت میکنند برای آنها باقی خواهد گذاشت ؛ امامنا سبست از ایران حقوق  
و فوق العاده ای که همیشه برای اروپاییانی که از وطن دور میشوند لازمست بگیرند .

اگر جنگ با روسیه دنباله داشته باشد و ایران میل داشته باشد و ژنرال گاردان  
هم پس از آنکه کشور را خوب بشناسد فرستادن ۴ یا ۵ گردان و دو یا سه آتشبار توپخانه  
را برای تشکیل ذخیره سپاه ایران لازم بداند ژنرال گاردان میتواند این قرار را بگذارد  
و امپراطور آنرا تصویب خواهد کرد .

این وزیر مختار البته تا اندازه از اوضاع کارها باخبرست که بداند تنها بوسیله  
اختفای کامل و اطلاعات درست دربارهٔ محل پیاده کردن نیرو میتواند ناوگانی یاری

ایران فرستاد .

در صورتیکه يك عده ۲۰/۰۰۰ نفری فرانسوی به هندوستان فرستاده شود لازمست بدانند چه عده کمکی ایران باین سپاه خواهد افزود و مخصوصاً چنانکه پیش ازین گفته شد آنچه در باب محل پیاده کردن و راه‌هایایی که در پیشست و آذوغه و آب لازم برای لشکر کشی را باید دانست. نیز باید دانست کدام فصل برای عبور از خشکی مناسبست .

ماموریت ژنرال گاردان بهمین منتهی نمیشود : باید با ماهرانها (۱) مربوط شود و هر چه قطعی تر از پشتیبانیی که ممکنست سپاهیان در هندوستان بیا بندمطمئن گردد. این شبه جزیره از ده سال پیش چنان تغییر کرده است که آنچه درباره آنست بزحمت در اروپا معروفست . هیچ چیز از اطلاعاتی که ممکنست کسب کند و روابطی که ممکنست برقرار سازد مفیدتر نیست .

سرانجام ژنرال گاردان نباید از نظر دور کند که منظور عمده ما استقرار اتحاد سه گانه در میان فرانسه و با بعالی و ایرانست و نیز اینست که راهی به هندوستان باز کنیم و معاونینی در برابر روسها بدست آوریم . اگر اجرای این منظور آخر را بتوان از راه تاتارستان (۲) توسعه داد جالب دقت خواهد بود . چون روسیه تکران مرزهای خودست دیر باز و نتیجه و سالی را که ما برای خود تهیه کرده ایم که مزاحم مرزهای آن بشویم خواهیم دید .

آقای ژنرال گاردان رسیدگی خواهد کرد چه باوری ایران می تواند با تجارت ما بکند ، کدام يك از مواد کارخانه های مادر آنجا جالب خواهد بود و در عرض چه میتوانیم از آنجا بگیریم . سپس او مجازست درباره يك عهدنامه تجارتنی بر اساس عهدنامه های ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵ (۳) گفتگو کند . با جزیره فرانسه (۴) مربوط خواهد شد و بیشتر با این توجه بتجارت آنجا مساعدت خواهد کرد که جزیره فرانسه باید نخستین بار انداز تجارت کشور ما با خلیج فارس باشد .

#### امضای ناپلئون

این دستور مشروحی که ناپلئون بز نرال گاردان داده همه اهمیتی را که در آن زمان برای رقابت با انگلستان و روسیه بایران میداده است می رساند و در ضمن نمونه ای از صراحت گفتار او و توجه خاصیت که بجزئیات مسایل نظامی داشته و یکی از خواص عمده اوست.

(۱) راجه های جنوب هندوستان

(۲) مقصود ترکستانست

(۳) مقصود عهد نامه های فرانسه با شاه سلطان حسین صفویست

(۴) جزیره موریس

هیئت سفارت باژنرال گاردان مرکب از پانزده تن اعضای سیاسی بوده است بدین گونه: گاردان برادر ژنرال دبیر نخست روسو (۱) دبیر دوم که در بغداد بوده و در آن زمان رهسپار ایران شده بود، لاژار (۲) دبیر سوم، ژوانسن (۳) مترجم اول که پیش از وقت بظهران آمده بود، آندراس فرسیا (۴) معاون مترجم که ژنرال سیاستیانی بعنوان مترجم دوم موقتی بایران فرستاده و با سروان بوتتان (۵) در اردوی شاهزاده عباس میرزا بوده است، ژوانوار (۶) معاون مترجم، تانکوئی (۷) معاون مترجم که ژنرال سیاستیانی موقتاً فرستاده است، بواسون (۸) آتاشه سفارت، اسکالون (۹) مترجم، دوپره (۱۰) که با مهندس ترزل (۱۱) بغداد فرستاده شد، دکتر سالواتوری (۱۲) پزشک و جراح نخست موقتی سفارت، داماد (۱۳) مبلغ مذهبی کشیش سفارت که از صومعه سن بنوا (۱۴) در محله برای استانیول مامور باین کار شده بود، فرانکو پونو (۱۵) کشیش از همان صومعه. گذشته ازین عده غیر نظامی ۱۴ تن افسر و افسر جزء از صنوف مختلف نیز همراه ژنرال گاردان بایران آمده اند و هیئت نظامی را که برای تقویت سپاه ایران در نظر گرفته بود تشکیل میدادند. بدین گونه :

کامیل ترزل (۱۶) ستوان مهندس جغرافیا و آجدان ژنرال گاردان که بماموریت بغداد فرستاده شد. کامیل ترزل در ۱۷۸۰ در پاریس ولادت یافته و در ۱۸۶۰ در گذشت. وی از افسران معروف نیمه اول قرن نوزدهم در فرانسه شد و برتبه ژنرالی رسید و مخصوصاً در جنگهای الجزایر کارهای مهم کرد. برنار (۱۷) ستوان مهندس که هنگام ورود بپاک ایران در زور آباد در بیرون شهر خوی از طاعون مرد، ترویلیه (۱۸) سروان مهندس که بماموریت بحلب فرستاده شد، لامی (۱۹) سروان مهندس، بوتتان سروان مامور اردوی عباس میرزا، بیانکی (۲۰) سروان مهندس ایتالیایی. وی از خاورشناسان معروف زمان خود شده و زبان ترکی را بسیار خوب فرا گرفته بود و باز. د. کیفر (۲۱) فرهنگی برای زبان ترکی فرانسه نوشته که معروفست. شارل نیکولا بارون فابویه (۲۲) ستوان پونخانه، فابویه در پونت موسون (۲۳) در ۱۷۸۲ ولادت یافت و در ۱۸۵۵

- (۱) Rousseau (۲) Lajard (۳) Jouannin  
 (۴) Andréas Nerciat (۵) Bontemps (۶) Joinnard  
 (۷) Tancoigne (۸) Boisson (۹) Escalon (۱۰) Dupré  
 (۱۱) Trézel (۱۲) Salvatori (۱۳) Damade  
 (۱۴) Saint-Benoit (۱۵) Frangopoulo (۱۶) Camille-Trézel  
 (۱۷) Bernard (۱۸) Truilhier (۱۹) Lamy  
 (۲۰) Bianchi (۲۱) J. D. Kieffer  
 (۲۲) Charles - Nicolas Baron Fabvier (۲۳) Pont - à - Mousson

در گذشت و او نیز از افسران بسیار معروف فرانسه در نیمه اول قرن نوزدهم شد و بر تبه ژنرالی رسید و در جنگ استقلال یونان که از برخی از کشورهای اروپا لشکریانی بیاری یونانیان فرستاده بودند وی از فرانسه مامور شد و در آن جنگ کارهای مهم کرده است، ربول (۱) ستوان توپخانه، پین (۲) سروان سوار، پرئو (۳) نقشه بردار، وردیه (۴) سروان تیپ ۶۱ پیاده، فینو (۵) گروه بان همان تیپ، مارشال (۶) گروه بان همان تیپ، دامرون (۷) گروه بان همان تیپ. این هیئت چهارده نفری افسران و درجه داران فرانسوی یادگارهایی چند در نظام ایران گذاشته اند، از آن جمله دو کارخانه توپریزی در تهران و اصفهان دایر کرده اند، جنگ یا سر نیزه را که سابقاً در ایران معمول نبود رواج داده اند، لباس يك شكل (اونیفورم) و تشکیل صنفهای مختلف و مجزای پیاده نظام و سوار نظام و توپخانه و مهندس و حتی ایجاد توپخانه کوهستانی بجای زنبورکهایی که پیش از آن در سپاه ایران معمول بود کارهای آنهاست. حتی اصطلاح سرباز یادگار آن دوره است. پیش از آن بتقلید روسها در ایران سالدات می گفتند و هنگامیکه گاردان با اصطلاح آنروز «نظام جدید» را تشکیل داد چون نخستین دسته های آن در آذربایجان مشغول کار شدند از میرزا ابوالقاسم فراهانی نویسنده و شاعر معروف که بعدها قایم مقام لقب گرفت و صدراعظم ایران شد خواستند که اصطلاح جدیدی برای افراد تاپین بسازند وی کلمه «سرباز» را که از اصطلاح «سرباختن» فارسی گرفته بود وضع کرد.

## مقدمات مأموریت گاردان و نتایج آن

دشواری جان فرسایی که ژنرال گاردان برای پیش بردن مأموریت خود در ایران و جلب توجه فتحعلی شاه داشت تردید رأی عجیب پادشاه ایران بود که ممکن بود ازین ساعت بآن ساعت تغییر عقیده بدهد نمی توان فتحعلی شاه را درین کار مقصر دانست زیرا که با ارتباط کندی که در آن زمان در میان ایران و فرانسه وجود داشت و یگانه راهی که داشتند راه ترکیه بود بعد وسط دوماه ازین کشور بآن کشور راه بود و انگهی تفاوت در میان تمدن دو کشور با اندازه ای بود که هنوز برای ایرانیان و مخصوصاً برای مردان کامل و معمری که دربار فتحعلی شاه ازیشان تشکیل می شد فهم و درک اوضاع فرانسه بسیار دشوار بود.

هنگامی که رومیو سفیر اول ناپلئون نزد فتحعلی شاه رفت چون انگلیسها بقصد کارشکنی اطلاعاتی درباره انقلاب فرانسه و کشتن لوی شانزدهم و برچیدن خاندان

(۱) Reboul (۲) Pépin (۳) Préaux (۴) Verdier (۵) Finot

(۶) Marchal (۷) Damron

سلطنتی قدیم باوداده بودند و قهرآبرای پادشاهی در آسیا شنیدن این واقعه و اهمیت مخصوص فراهم میکرد تا مدتی رومیو مجبور بود در پاسخ فتحعلی شاه علت این وقایع و جرایم و خطاهای لوی شانزدهم را توضیح دهد و نتیجه انقلاب و عظمت فرانسه را در دوره ناپلئون بگوید، تا ذهن این پادشاه بی خبر را از شایبه‌ای که در آن وارد کرده بودند تهی کند و دل او را برای ناپلئون و اتحاد با او بدست بیاورد.

رومیو نخستین کسی بود که از جانب ناپلئون بفتحعلی شاه پیشنهاد کرد با فرانسه متحد شود و روابط خود را با انگلستان قطع کند و در برابر این کار وعده کرد سیاهی بگرجستان بفرستد و در ضمن کمک‌هایی هم بکند. این پیشنهاد فتحعلی شاه را نرم‌تر کرد. اما بواسطه همان تردید و دودلی مخصوصی که داشت باز در نظر گرفت بپند انگلیسها چه وعده باو میدهند. درین زمان انگلستان هنوز نماینده دائمی و مخصوص در دربار طهران نداشت و نزدیک‌ترین مأمور انگلیسی مستر جونز (۱) نام کنسول انگلستان در بغداد بود.

پیش ازین وقایع سر جان ملکلم سفیر شرکت هندوستان با ایران آمده و وعده‌هایی داده بود، اما فتحعلی شاه سندی در دست نداشت و جواب صریحی هم باو نداده و همان شك و تردید را در کار او هم نشان داده بود. این بار بوسیله محمد نبی خان قزوینی که پس از کشته شدن حاج خلیل خان اولین سفیر ایران در هند انگلیسی بود و نماینده گی ایران را از اکتبر ۱۸۰۵ (رجب ۱۲۲۰) بعد در آن مستعمرة جدید داشت بجوان کنسول بغداد رجوع کردند و برای رعایت احتیاط که ببینند جواب انگلستان چه خواهد شد چندان اعتنایی بسرومیو و پیغامهای ناپلئون نمیگرداند. اما چندی نگذشت که رومیو چنانکه پیش ازین گفتم بی مقدمه در طهران تلف شد. پیداست که مانع عمده برای سیاست انگلستان حضور رومیو در طهران بود و چون او مرد دیگر دلیلی نداشت در جواب دادن عجله کنند و همین کار را کردند. سرانجام جونز از بغداد باستانبول رفت که با سفیر انگلستان در آنجا درین زمینه سخن بگوید. درین میان در بهار سال ۱۲۲۱ (۱۸۰۶) محمد نبی خان از هند خبر داد که فرمانفرمای آن سرزمین موضوع را بلندن نوشته است و دو سانس است که وزیرای انگلستان درین باره گفتگو میکنند و هنوز تصمیم نگرفته اند.

پیداست که این بهانه جوی و دفع الوقت دولت انگلستان تا چه اندازه مانع بود که فتحعلی شاه يك طرف را اختیار کند. رومیو در سفر ایران يك منشی هم که او تره (۲) نام داشت با خود آورده بود و وی را هم مانند رومیو مسموم کرده بودند اما جان در برده و پس از مرگ نساگهانی رومیو سرگردان در طهران مانده بود و شاید بیم داشت که بی نتیجه بفرانسه باز گردد. ناچار فتحعلی شاه باو متوسل شد و وی از راه بغداد بفرانسه

رفت. چندی پس از آن واقعه که ژوبر بطهران رسید و مواعید سابق را مکرر کرد چون هنوز خبری در رد و قبول از انگلستان و هند نرسیده بود فتحعلی شاه دیگر از تردید بیرون آمد و میرزا رضای قزوینی را بسفارت بدربار ناپلئون فرستاد.

ژوبر بواسطه رنجهای فراوانی که در راه برده بود نمیتوانست در طهران بسیار بماند و انگهی ناتوانی که در راه بروچیره شده بود فتحعلی شاه را نیز نگران کرد و میترسید او هم بمیرد و مرگ دوسفیر ناپلئون در طهران عواقب وخیمی داشته باشد. این بود که ژوبر روز ۵ ژوئن ۱۸۰۶ (۱۷ ربیع الاول ۱۲۲۱) بطهران رسید و فتحعلی شاه عجله کرد زودتر کار را با او تمام کند و ویرا بفرانسه برگرداند. این بود که او را پیش از ۱۹ روز در طهران نگاه نداشت و روز ۲۴ ژون (۷ ربیع الثانی آن سال) که بعادت هر سال برای بیلاق سلطانیة زنجان میرفت او را باخود برد و روز ۵ ژویه (۱۷ ربیع الثانی) وارد سلطانیة شدند و روز ۱۴ ژویه (۲۶ ربیع الثانی) ویرا روانه فرانسه کرد. در دربار فتحعلی شاه کسی که پیش از همه برفع فرانسه کار میکرد و معتقد باتحاد با ناپلئون بود میرزا شفیع مازندرانی صدراعظم آن روز بود و او منتهای مهربانی را در باره ژوبر میکرد و حتی برای پرستاری او میرزا شفیع طبیب حرمخانه را گماشته بود که شب و روز مراقب باشد و چون رهسپار فرانسه شد این پزشک راهمراه کرد و حتی محمدخان افشار که مهماندار ژوبر بود و با او بمرز ایران میرفت مامور بود که اگر میرزا شفیع در کار کوتاهی کند و ژوبر در راه بمیرد او هم طبیب رادر همانجا بسزای خود برساند.

یکی از مظاهر روحی فتحعلی شاه این بود که بعادت پادشاهان قدیم هرگز نمیخواست کسی از کارش سر بدر برد و از ضعف او خبر شود و چاره جویی از کسی نمیکرد، بلکه بیشتر میکوشید کسی را که باو احتیاج داشت مریب بدهد و در هر موردی می کوشید نیروی خود را بطرف بنماید و وانمود کند که اگر از و بیاری می خواهد از ناتوانی نیست. چنانکه برای جلب توجه و ارباب ژوبر روزی همه جواهری را که داشت باو نشان داد و باز برای همین مقصود بمیرزا رضای قزوینی سفیر خود دستور داده بود حقیقت را بناپلئون بگوید و بروز ندهد که وی از جانب روسیه بسیار نگرانست و بالعکس بگوید که وی بتنهایی از عهده روسیه برمیآید، اما در ضمن وظیفه و تکلیف ناپلئون هم ایست که با او درین کار شرکت کند و سهم مساوی درین کار داشته باشد؛ حتی بناپلئون بگوید که ایران میتواند در لشکر کشی بهندبازی کند و نه تنها از راه کابل و قندهار بدانجا بتازد بلکه کشتی های فرانسوی که یکی از بندرهای خلیج فارس برسند سر بازان ایرانی هم در آنجا بایشان خواهند پیوست و باهم بسوی هندوستان رهسپار خواهند شد.

ازین جایه است که در آن روزها بهمان اندازه که ناپلئون باتحاد با ایران برای

استیصال روسیه و انگلستان معتقد بوده بهمان اندازه هم شخص فتعلی شاه با اتحاد با فرانسه عقیده داشته است. ژوبر حامل پیشنهاد هایی هم از جانب فتعلی شاه بوده اما همان چونز کنسول انگلستان در بغداد که درین کارها دست داشته و نه تنها در سفری که رومیو با ایران می آمده نوکر محرم و امینی را که داشته است در بغداد از میان برده بلکه با قرب احتمالی باعث گرفتاری ژوبر در بایزید نیز شده این بار هم توانسته است پیشنهاد های فتعلی شاه را که با ژوبر بوده است بر باید و بلندن بفرستد.

در مدتی که در میان مأموریت ژوبر و گاردان فاصله شده باز ناپلئون پی در پی چهار نماینده دیگر با نامهایی با ایران فرستاده است. نخست ژوانن (۱) نام که چندی بعد در جزو اعضای سفارت ژنرال گاردان بسمت ترجمان اول معرفی شده و ازین قرار وی پیش از گاران بتهران آمده و درین جا مانده و زمانی که گاردان بتهران رسیده او را بعضویت سفارت خود معرفی کرده است. پس از ولابلانش (۲) نام مأمور تهران شده است و پس از بوتان (۳) سروان مهندس را با نامهایی با ایران فرستاده و خواستار شده است که دولت ایران بمواهد خود زود تر وفا کند. سروان بوتان بفرمان ناپلئون پس از چندی توقف در طهران باردوی عباس میرزا بایب السلطنه رفته که در آن موقع مشغول جنگ با روسها بود و وی نیز تا آمدن ژنرال گاردان در ایران مابد و گاردان او را جزو افسران هیئت نظامی خود معرفی کرد.

لابلاننش خواهرزاده وزیر امور خارجه فرانسه بود و تا ۱۵ اکتبر ۱۸۰۷ (۱۲ شعبان ۱۲۲۲) در طهران ماند و چون درین تاریخ رومان (۴) نام بتهران رسید جای او را گرفت و وی در طهران بود تا گاردان وارد طهران شد.

پیش از آنکه گاردان بتهران برسد دربار لندن گویا از عهد نامه فین کنشتاین بو برده و از عواقب آن هراسان شده زیرا که چهار ماه و یک روز کم پیش از امضای آن عهد نامه و پیش از آن که رومان با نامه ناپلئون بتهران برسد این خبر پیچید که در ۵ ژانویه ۱۸۰۷ (۲۵ شوال ۱۲۲۱) دولت ایران وارد اتحادی بزیران فرانسه میسود. اما در ۱۳ فوریه (۳ ذی الحجه) خبر جنگ معروف اینا (۵) و فتح بسیار مہی که ناپلئون در جنگ با پروسیها در چند ماه پیش کرده بود رسید و دو باره اتحاد با انگلستان نقش بر آب شد.

سه روز پس از وصول این خبر یعنی در ۶ ذی الحجه و ۱۶ فوریه همان سال ایستیفانف (۶) سیر فوق العاده ای از روسیه وارد طهران شد که حامل پیشنهاد هایی برای صلح بود و پیدا بود که خبر اتحاد با ناپلئون بدربار روسیه هم رسیده و آنها را هم نگران کرده است

(۱) Jouannin (۲) Lablanche (۳) Bontemps (۴) Rouman

(۵) Iena (۶) Istifanof



فتحعلی شاه بهمان عادت معمول درین زمینه هم دولت بود و پیشنهاد صلح روسیه را نه پذیرفت و نه رد کرد و ایستیفانف هرچه منتظر ماند نتیجه نگرفت. این بود که روز ۱۶ آوریل ۱۸۰۷ (۵ محرم ۱۲۲۲) ناچار از طهران رفت ولی وعده کرد که اگر ایرانیان دست از جنگ بکشند دولت تساری هم جنگ را دنبال نخواهد کرد. در همین موقع بود که فتحعلی شاه میرزا رضای قزوینی را بدربار ناپلئون فرستاد و رسیدن او باردوی فین کشتاین باعث عهدنامه میان ایران و فرانسه و ماموریت گاردان و هیئت نظامی فرانسه بایران شد.

میرزا رضا قزوینی که هنگام عزیمت باین سفر برای اینکه محترم تر شود فتحعلی شاه عنوان و لقب خانی باو داده بود بنام میرزا رضا خان وارد بلشکر گاه ناپلئون شد و پس از ادای مراسم و دادن نامه های فتحعلی شاه بوردشو رفت و دولت فرانسه در آنجا از او پذیرایی کرد زیرا که لهستان را ناپلئون گرفته بود و بار دیگر بفرین کشتاین برگشت و عهد نامه را امضاء کرد.

گذشته از اجرای مواد عهدنامه گاردان ماموریت معرمانه ای هم داشت بدین گونه که زمینه عبور دوازده یا پانزده هزار سرباز فرانسوی را از ایران برای حمله به هندوستان آماده کند و از دولت ایران بخواهد جزیره خارک را در خلیج فارس برای اینکه ناوگان فرانسه از آن بهره مند شود بدولت فرانسه واگذار کند. در آن زمان هنوز ناوگان سریع السیر پیدا نشده بود و کشتی هایی که از اروپا به هند میرفتند ناچار بودند دریکی از جزایر خلیج فارس اندکی بمانند و سپس دنباله سفر خود را در اوقیانوس هند بگیرند و برای اینکه از جزیره خارک و مناسب تر از همه میدا ناستند و به همین جهت انگلیسها نیز کراراً خواستار این جزیره شده اند.

زوال گاردان با همرا هانش روز ۱۲ رمضان ۱۲۲۲ (۴ دسامبر ۱۸۰۷) وارد طهران شد و از همان آغاز شروع بکار کرد. یکی از نخستین کارها این بود که در دردی الحیجه ۱۲۲۲ (فوریه ۱۸۰۸) سروان فابویه افسر توپخانه این هیئت را باصفهان فرستادند و وی با وسایلی که همراه آورده بود بیک کارخانه توپ ریزی و اسلحه سازی در آن شهر دایر کرد و از جمله چیزهایی که این کارخانه ساخت بیست توپ سنگین بود. در آن زمان تقصیر ارتش ایران و ناتوانی همیشگی در برابر ارتش روسیه نداشتن توپخانه کامل بود، مخصوصاً توپهای سنگین که در آن زمان «قلعه کوب» میگفتند. در سراسر جنگ های ایران و روسیه همواره شاهکار ارتش ایران حمله سوار نظام بوده و ضعف عمده آنها در گرفتن و پس گرفتن قلاع چگنی بوده و هرچه عباس میرزا شکست خورده درین زمینه بوده است.

بهین جهت در دوره فتحعلی شاه و محمد شاه بریختن توپهای سنگین اهمیت بسیار می داده اند و حتی حاج میرزا آقاسی صدراعظم معروف محمد شاه اینکار را از بزرگترین خدمات خود بایران میدانسته و همه هم خود را صرف ریختن توپ و کندن قنات میکرده است. فتحعلی شاه باین کار باندازه ای اهمیت میداد که بیشتر توپهایی که در زمان وی ساخته شد روی لوله آنها کتیبه ای بود که تاریخ ریختن آن توپ را بیشتر بشعر نوشته بودند و چند نمونه از توپهای تاریخ دار اینک در خیابان فروغی (خیابان حافظ سابق) در حریم دیوار ساختمان سابق قزاق خانه هست و از همه معروف تر توپ مرواریدست که معروف ترین این توپها بود و مردم خرافاتی برای آن و اثر مخصوصی در دفع حواجج و بر آوردن نذرها و آرزوها قایل بودند و مدتها در میدان روبروی وزارت کشور در طهران بود و اینک در باغ باشگاه افسرانست و روی آن اشعاری از فتحعلی خان صبا کاشانی ملك الشعراء معروف فتحعلی شاه هست که می رساند در ۱۲۳۳ ساخته شده. در دیوان صبا چندین قطعه دیگر در تاریخ توپ هست که آنها را برای توپهای دیگری که در همان دوره ساخته اند سروده است و چون یکی ازین توپها «توپ مروارید» گفته اند پیداست که برخی ازین توپها مانند شمشیرها و اسبها در زمانهای قدیم اسم و لقب داشته اند.

گذشته ازین کارخانه اصفهان که قسمتی از حواجج ارتش ایران را تامین می کرد فتحعلی شاه قرار گذاشته بود در موقعی که جنگ هندوستان و لشکر کشی با انگلستان پیش بیاید بیست هزار تفنگ از قرار هر تفنگی سی فرانک از فرانسه بخرد.

افسران دیگری که با گاردان بایران آمدند هر يك بخدمات دیگری که مامور آن بودند مشغول شدند و سه مرکز تعلیمات در طهران و تبریز و اصفهان تشکیل دادند و مدت یکسال و دو ماه و نه روز که در ایران ماندند بتعلیم و تربیت چهار هزار سرباز ایرانی اشتغال داشتند. در آن زمان حتی لباسهای پیاده و سوار و توپخانه ایران را از روی لباسهای ارتش ناپلئون تقلید کردند و صنوف مختلف نظام را از روی همان سازمان ناپلئونی ترتیب دادند و این را در آن زمان «نظام جدید» نام گذاشتند.

میرزا محمد تقی سپهر در تاریخ التواریخ در حوادث سال ۱۲۲۲ در باره آمدن گاردان چنین مینویسد: «... شاهنشاه ایران از چمن سلطانیه کوچ داده روز دوشنبه هفتم ربیع وارد تهران گشت... و در هشتم شهر رمضان میرزا رضای قزوینی که سفیر مملکت فرانسه بود، چنانکه مذکور گشته، از نزد ناپلئون مراجعت کرد و جنرال غاردان، که حکمران دوازده هزار تن لشکر بود، نیز به حکم امپراطور فرانسه با بیست و چهار تن از مردم مجرب و هنروران آن اراضی را (!) باتفاق او بر سید نخستین جنرال غاردان بحضورت نایب السلطنه آمد و نامه نیز که از بهر او داشت بداد و مورد اشفاق گشت. آنگاه نایب السلطنه فتحعلی

خان نوری قوریساول باشی را بمهمانداری او گماشته ، ایشانرا روانه دربار شهریار داشت. روز دوازدهم شهر رمضان در دارالخلافه طهران جنرال غاردان تقبیل در گاه شهریار را دست یافت . مکتوب ناپلیون را برسانید و اشیایی که بارمغان آورده بود پیش داشت و در تشیید مبانی اتحاد پیمانی که نهاده بود بنمود و صورت عهدنامه را بعرض رسانید ، خلاصه آن بدین شرح که: ناپلیون برخویشتن نهاده است که روسیانرا، خواه از در مصالحت و مداخلت و خواه بطریق مناجرت و مبارزت ، از اراضی گرجستان و دیگر حدود ، که بتحت فرمان آورده اند ، بیرون کند و قبل از فیصل این امر هرگز با روسیان سازموالات و مصافحت طراز نکند و شاهنشاه ایرانرا ، چندان که آلات جنگ در بایست افتد، از انفاذ مضایقت فرماید و دازای آن سلطان ایران از مهربانی و صفاوت با جماعت انگریز پرهیز فرماید و آنگاه که کار روسیان بکسره شود و ناپلیون سپاهی بتسخیر هندوستان مامور دارد عبور ایشانرا از خاک ایران مضایقت نرود مع القصه بعد از آنکه جنرال غاردان رسالت خویش بگذاشت و خبر عهدنامه بیای برد شهریار نامدار فتحعلی شاه پذیرای آن پیمان گشت و جنرال غاردان را نوازش و نواخت فرمود و او را بلقب خانی مخاطب ساخت و عسکرخان افشار ارومی را، که یک تن از سرکردگان سپاه بود ، با جواب مکتوب و بعضی اشیاء نفیسه بر رسم ارمغان بسدر گاه ناپلیون رسول فرمود...

همین مورخ در صحیفه بعد در باره «نظام جدید» چنین مینویسد : «هم درین سال بآموزگاری فرستادگان ناپلیون ، چنانکه مذکور شد ، در ممالک ایران سپاهیانرا نظمی جدید برای جدال نهادند و حکم دادند که یک نیمه لشکر بقانون مردم فرنک پیاده آهنک جنگ کنند و بیشتر در کار حرب توپ و تفنگ بکار برند. نخستین در آذربایجان نایب السلطنه عباس میرزا بدین طلب رنج و تعب فراوان برد و بنیروی بازوی سلطنت و حسن تدبیر میرزا بزرگ قایم مقام این مقصود بر وفق مرام آورد و هم بفرمان پادشاه در دیگر بلدان و امصار و ولات و حکام کار بدینگونه کردند ، نظام آذربایجانرا سر باز خواندند و نظام عراق و مازندرانرا جانباز لقب دادند و یوسف خان گرجی، که از عهد صبی و ایام کودکی در حجر تربیت شهریار پرورش یافته و نیک و بدروزگار را بآموزگاری پادشاه دانسته بود، سه سالار سپاه گشت و بلقب سپهداری بلند آوازه شد و فرمان گذاری (ا) عراق از اراضی فراهان و کزاز و کمره و سر بند و وفس و بزچلو و شراب و تفرش و آشتیان بدو تفویض گشت و دوازده هزار تن پیاده نظام ازین اراضی اختیار نموده ، قانون جنگ با تفنگ و توپ ، بر قانون اهالی یورپ بدیشان آموخت.»

## کارهای ژنرال گاردان در ایران

چنان مینماید که مانع بزرگ پیشرفت سیاست فرانسه در ایران حاج محمد ابراهیم

خان شیرازی صدر اعظم آقا محمد خان و فتحعلی شاه بوده است زیرا که مورخ معروف زمان فتحعلی شاه عبدالرزاق بیک مفتون دنبلی در کتاب «مآثر سلطانیه» که در زمان فتحعلی شاه در ۱۲۴۱ در تبریز چاپ کرده است دربارهٔ ماموریت ژوبر در ایران چنین می نویسد :

« بیان آمدن موسی ژوبر ایلچی دولت فرانسه : در سال شهادت خاقان شهید دو نفر فرستادگان دولت فرانسه با سواد عهدنامه که میان دولتین فرانسه و ایران در سوابق ازمان مرقوم شده بود وارد طهران گردیده بود و بوضوح پیوست که دولت فرانسه در صد افتتاح ابواب دوستی و تجدید عهد یک جهتی بر آمده اند . اما حاجی ابراهیم خان که در آن اوان وزیر ایران بود نظر بکثرت مهمات داخلی مملکت باین مطلب خارج پرداخته بدون آنکه گزارش (۱) را بعرض واقفان عتبه اقبال رساند جوابی بآنها داده دو نفر مر بور را پس فرستاد . بعد از آن در هنگامی که اسمعیل بیک بیات بنحویکه سابقاً ذکر شد برای چاره کارطایفه وهابی مامور بیغداد گردید احدی نزد او آمده شرحی مبسوط بخط فرانسه اظهار و ادعای رسالت از جانب آن دولت نموده بساتفاق او وارد طهران و چون مقصود معلوم نبود اولیای دولت ایران ادعای او را محض دروغ پنداشته التفاتی بحال او ننمودند . اما بعد از آنکه ناپلیون با روسیه بنای ستیز را گذاشت موسی ژوبر (۲) نام را بسفارت تعیین و روانهٔ دولت ایران ساخته اعلام و پیغام نمود که این قاعده مسلمست دوست دشمن دشمن خواهد بود و دشمن دشمن دوست . الحال من بادولت روس که دشمن دولت ایرانست نهایت دشمنی دارم پس اولی آنست که با دولت ایران میانۀ ایران و فرانسه عهد دوستی دیرینه تازه شده استحکام بنیان میثاق دولت فرانسه بر عالمیان ظاهر و فایدهٔ این دوستی که اخراج روسیه از گرجستان و حواشی ایرانست بر جهان نیان روشن و باهر گردد . اما بعد از آنکه موسی ژوبر وارد پایتخت گردید محمود پاشا حاکم آنجا برعایت دوستی دولت عثمانیه با روسیه ایلچی و همراهان او را گرفته مجبوس ساخت و اموال او را ضبط نموده بقتل دو نفر از همراهان او پرداخت . نواب نایب السلطنه برای استخلاص او شرحی بحاجی یوسف پاشا ارسال و آنجناب از راه مال بینی و عاقبت اندیشی ایلچی را مستخلص ساخته بانوازش بسیار روانهٔ دربار شوکت مدار ساخت و ایلچی مزبور بعد از دریافت حضور باهرالنور در اردبیل پیغام را بعرض نایب السلطنه رسانیده روانهٔ درگاه خاقان جم نشان گردید و در چمن سلطانیه شرف تلشیم بارگاه سدره مرتبه دریافت و بعد

(۱) در اصل چنینست و باید « گزارش » باشد

(۲) در اصل چنینست و باید « ژوبر » باشد .

از ابلاغ نگارش و سفارش مورد نوازش گشته رخصت معاودت یافت. میرزا محمد رضای قزوینی را هم که از نجبا و معارف قزوین و وزیر نواب شاهزاده محمد علی میرزا بود بموافقیت او از راه اسلامبول برسالت فرانسه مامور فرمودند. اما خدیو چم مرتبت را سوای ذات پاک خدا از هیچ کس چشم یاری نبود و مقصود از فرستادن سفیر رعایت قانون تعارف روزگار بود.

ازین شرحی که در همان زمان یعنی درست بیست سال پس از حدوث این وقایع (در ۱۲۲۱) در سال ۱۲۴۱ در تبریز چاپ شده و حکم بیان رسمی از جانب عباس میرزا نایب السلطنه و لیمهد ایران را دارد خوب پیدا است که لااقل برخی از مردم مطلع و بیدار در ایران از کنه وقایع کاملاً آگاه بوده اند و از دسیسه های دولت های بیگانه درین کارها خبر داشته اند.

در مدتی که ژنرال گاردان در طهران بوده دو اشکال عمده در پیش داشته است یکی رقابت سخت انگلستان که گاهی آشکار و زمانی زیر پرده مانع از پیشرفت کارهای او میشده و البته برخی از درباریان متغذ آن زمان هم پشتیبان آن بوده اند. دیگر تغییر روابط فرانسه با روسیه بوده است که ناچار در روابط ایران با فرانسه هم مؤثر میشده و کار سفیر کبیر ناپلئون را در ایران دشوار میکرده است.

چنانکه پیش ازین گذشت در موقع انعقاد عهدنامه فینکن شتاین در ۴ مه ۱۸۰۷ و ۲۵ صفر ۱۲۲۲ فرانسه با روسیه روابط خصمانه داشت و بهمین جهت در ماده سوم آن عهدنامه گرجستان را از آن ایران دانسته و در ماده چهارم وعده کرده اند کوشش خود را بکار برند تا روسها گرجستان را رها کنند.

دستوری که ناپلئون برای ماموریت ایران بگاردان داده تاریخ ۱۰ مه ۱۸۰۷ و اول ربیع الاول ۱۲۲۲ را دارد. ظاهراً چند روز پس از صدور این دستور گاردان از راه استانبول بایران حرکت کرده و پس از آنکه چند روزی در استانبول مانده در ۹ سپتامبر ۱۸۰۷ و ۲ رجب ۱۲۲۲ با میرزا محمد رضا سفیر ایران بسوی ایران رهسپار شده است و در مرز آذربایجان وارد خاک ایران شده و چنانکه پس ازین خواهد آمد روز هشتم رمضان ۱۲۲۲ مطابق با ۱۷ نوامبر ۱۸۰۷ وارد تبریز و سپس در ۲۵ رمضان ۱۲۲۲ مطابق با ۴ دسامبر ۱۸۰۷ وارد طهران شده اند و در تاریخ ۲۰ دسامبر مطابق ۱۰ شوال عهدنامه فینکن شتاین بامضای ایران رسیده است.

ازین قرار گاردان تقریباً شش ماه در راه بوده است تا بطهران برسد. درین میان سیاست فرانسه نسبت بروسیه بکلی دگرگون شده و در ۲ ژوئیه ۱۸۰۷ و ۲۶ ربیع الثانی ۱۲۲۲ در موقعی که گاردان در راه میان فرانسه و استانبول بوده ناپلئون برای اینکه در

مخالفت با انگلستان تسارهای روسیه مانعش نباشند در تیلسیت (۱) در خاک پروس با روسیه صلح کرد و ناچار آنچه در عهدنامه فینکن شتاین بایران وعده کرده بود اعتباری نداشت. وقتی که گاردان بایران رسید هنوز خبر این عهد نامه تیلسیت بایرانیان نرسیده بود و از تغییر سیاست ناپلئون خبر نداشتند، بهین جهت در ورود گاردان بایران آرزوهای دیگر داشته اند.

مؤلف مآثر سلطانیه درباره ورود میرزا محمد رضا و گاردان تبریز در حوادث سال ۱۲۲۲ چنین مینویسد: «... در هشتم شهر رمضان المبارک سفیر نیکو و تهریر سخنهان میرزا رضای قزوینی که بسفارت دولت فرانسه مامور بود مراجعت، ناپلیون او را قرین اعزاز و اکرام ساخته و در مضار دوستی ظاهری رایت مصادقت و موافقت افراخته بود. پس جنرال غاردان را که در سلك مقربان و محرمان درگاه او منسلک و سردار دوازده هزار لشکر بود با بیست و چهار نفر دیگر از نام آوران تیرت پیشه و هنر پیشگان فراست اندیشه نامه دوستی ختامه و عهد نامه محبت انگیز مصحوب میرزا محمد رضای قزوینی بخدمت خاقان کامگار و شاهزاده نایب السلطنه پسر ستاد خلاصه مضمون عهد نامه آنکه ناپلیون تعهد کرده بود که روسیه را خواه بجنک و خواه بصلح از گرجستان و ولایت تصرفی ایشان بیرون نماید و تا این کار فیصل نیابد پیرامون سازش با دولت روس نرود و دولت ایران هم درین صورت مقید بقید دوستی دولت انگریز نبوده مشغول او را در باب تداخل بهندوستان مقرون بحصول سازند و میرزا محمد رضا و جنرال غاردان ایلچی در دار السلطنه تبریز بخدمت نایب السلطنه هنگام با رهام تشریف جسته نامه ناپلیون را گذرانیدند و انواع التفات و احسان قرین حال خود دیدند. نواب نایب السلطنه فتحعلی خان نوری قوریساول باشی را که از اعظام درگاه و مردی بارتبه و کار آگاه بود بهمانداری ایلچیان تعیین و ایشان در دوازدهم شهر رمضان روانه درگاه خاقان جم نگین شدند و بعد از ورود ایشان بدار السلطنه طهران خسرو کامران انواع العطف و اشفاق در باره ایشان مبدول داشته جنرال غاردان را بخطاب خانی سر افراز و همسر هسان او را بنوازش بی پایان مفتخر و ممتاز فرمودند و از تختگاه سلطنت عسکرخان افشار ارومی که از سرکردگان بود با تدارک و سامان تمام بسفارت فرانسه مامور و از اجناس نفیسه و تحف مرغوبه برسم یار و بود (۲) با نامه محبت آغاز موافقت طرازا از طرف قرین الشرف اعلی حضرت گردون رتبت و نواب نایب السلطنه و الخلافه مصحوب او روان گردید.»

گاردان خود در نامه ای که در ۲۴ دسامبر ۱۸۰۷ مطابق با ۱۴ شوال ۱۲۲۲ از

(۱) Tilsit

(۲) در اصل چنینست و البته باید «یاد بود» باشد.

طهران بوزیر امور خارجه فرانسه نوشته می گویند: «در تاریخ بیستم عهد نامه ای را که حامل آن بودم بامضا رسانیدم. يك عهد نامه تجارتي شبیه بعهد نامه های ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵ برقرار کرده ام که پس از اجرای ماده چهارم عهد نامه اتحاد گذشته از جزیره خارک آزادی مذهب را در همه شهرهایی که کنسولهای فرانسه در آن خواهند بود می دهد. این اسناد اصلی را ببردیم تسلیم می کنم که برای شما ببرد. باید همین زودی رهسپار شود زیرا قوطی طلا که می بایست شامل عهد نامه باشد هنوز تمام نشده است.»

در ۲۱ ژانویه ۱۸۰۸ مطابق با ۱۲ ذی القعدة ۱۲۲۲ یعنی یکماه و ۱۷ روز پس از ورود گاردان بطهران قراردادی در میان وی و میرزا شمع مازندرانی صدراعظم ایران بامضا رسیده که آقای احمد توکلی در ضمن معالنه خود بعنوان «يك فصل مهیج از تاریخ روابط سیاسی ایران و فرانسه» در شماره ۷ (۳۱) سال سوم اطلاعات ماهانه در مهرماه ۱۳۲۹ آنرا چاپ کرده و متن آن بدین گونه است:

«بسم الله تعالی شاه - چون قبل ازین پادشاه جم جاه کیوان بارگاه ایران خواهان این مطلب گردیده بود که موازی بیست هزار تنگ سر بیزه دار بجهت ساندات از جبهه خانه حضرت امپراطور اعظم پادشاه ایتالیه بایران آورده شود امپراطور خواهش پادشاه و الا جاه ایران را قبول نموده درین وقت عالی جاه رفیع جایگاه عظمت و حسمت و اجلال دسنگاه آصف جاهی میرزا شمع دستور معظم مکرم پادشاه سلیمان جایگاه دولت علیه ایرانیه و عالیجاه معالی جایگاه جنرال غاردان خان ایلیچی حضرت امپراطور از جانب دولت بیه فرانسه با هم شسته این مطالب را قرارداد نمودند و از دو طرف قبول کردند که اشاء الله بنا بر خیر خواهی فیما بین دولتین علیتین باشد

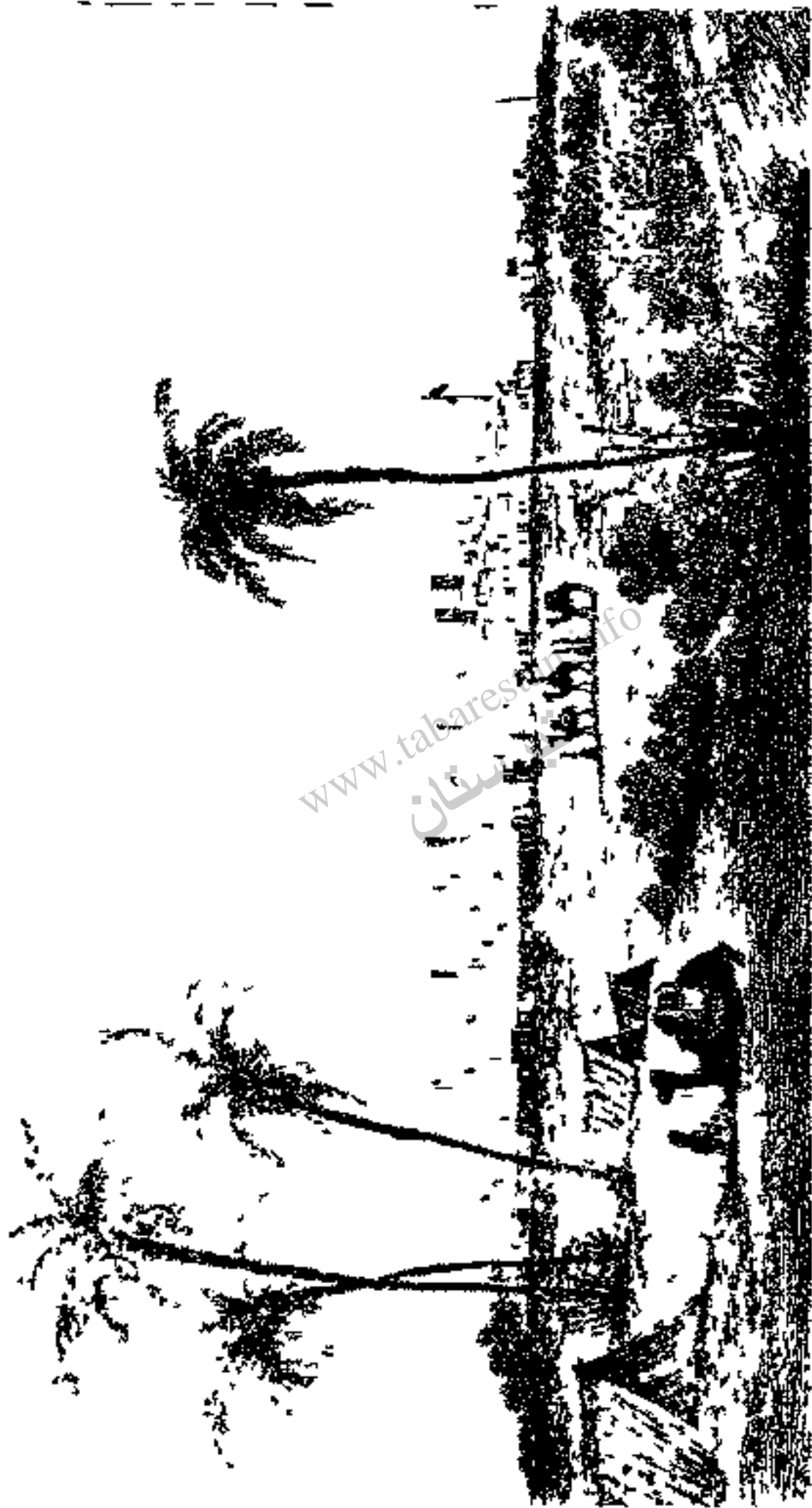
**مطلب اول -** موازی بیست هزار تنگ بجهت ساندات که وجه قیمت هر يك از آنها يك تومان و پنجهزار دینار تبریزی بوده باشد با نضمام سر بیزه علاحدار سورن ماشه کار و پنجهزار قالب گلوله (۱) و دو هزار و پانصد گلوله کش و صد هزار سنک از حساب دولت فرانسه بولت علیه عالیة ایران تسلیم شود و بنا بر خواهش سلطان ایران.

**مطلب دوم -** این بیست هزار تنگ را در کشتی های دولت فرانسه جا داده و از بحر عمان روانه مملکت ایران نموده در بندر بوشهر هر گاه چنانچه مانعی بمرسد در بندرات دیگر لنگر اندازی کنند.

**مطلب سوم -** در وقت ورود کشتیهای فرانسیس از جانب دولت علیه ایران و از جانب سرکردگان کشتیها مباشرت تعیین شود که بحامل تفنگها رسیده بحویل نمایند.

**مطلب چهارم -** در باب اداء قیمت تفنگها که مبلغ سیهزار تومان بحساب ایران

(۱) بجای «گلوله» املائی معمول امروز.



شهر یوشهر در زمان محمدرضا شاه  
از کتاب رونیو



و بحساب فرانسه موازی ششصد هزار فرانك میشود شرط و تعهد اینست که در وقت تسلیم تفنگ ها وجه قیمت را سرداران کشتیهای فرانسیس بپردازند و هر گاه سرداران کشتیها در عوض قدری از آن تنخواه اجناس ما کولی مثل آرد یا برنج یا گاو و یا گوسفند بخواهند بایشان بدهند و هر گاه نخواهند وجه بگیرند .

**مطلب پنجم** - با اعلام شرعی تحریر شد بزبان ایرانی و زبان فرانسیس که سواد آن اعلام در نزد مباشران هر دو طرف سپرده و سواد علیحدہ ہم بدفتر سفارت فرانسیس که دریای تخت ایران میباشد سپرده شود که آنها حفظ نمایند .

**مطلب ششم** - پادشاه و الاجاه کیوان بارگاہ ایران خواهش کرده است که چند نفر اهل حرفه از قرار تفصیل از جانب دولت فرانسه روانه ایران گردند ؛ سازنده مکاری و ماهوت ، نقاش ، باسه چی کتاب ، بلور ساز و بلور تراش ، مینا ساز و سازنده پرپوره و مینای الوان ، ساعت ساز که ساعت اندک بزرگ بتواند بسازد ، زرگر و کندن کار و جواهر تراش و نقاش زرگر ، فتر ساز و چمنخماق ساز و سایر اسباب آهن ، چیت ساز ، چینی ساز ، نجار ، سنک تراش ، توپچی و عرادہ ساز ، معدن جوی و کارکن معدن ، عکس ساز و باروت ساز و مواجب آنها را هر یک بفرخور صنعت و حرفه ایشان از سر کار گردون اقتدار پادشاهی بنا گذاری خواهد شد .  
تحریر فی شهر ذی قعدة الحرام ۱۲۲۲ مطابق یکم هزار و دویست و بیست و دو هجری مهر میرزا شفیع و امضای ژنرال گاردان .

چنان مینماید که این قرارداد خرید بیست و پنج هزار تفنگ و پنج هزار فشنگ و دو هزار و پانصد جای فشنگ و صد هزار سنگ که در ضمن میباشد دولت فرانسه پانزده تن کارگر متخصص در رشتههای مختلف فنی بایران روانه کند هرگز عملی نشده است و گویا سبب عملی نشدن این قرارداد نخست رفتن هیئت نظامی فرانسه از ایران و در درجه دوم بیپولی دولت ایران در آن زمان باشد . دلیل مسلم بر اینست که این قرارداد عملی نشده و این بیست هزار تفنگ فرانسیس بایران نیامده اینست که عباس میرزا نایب السلطنه و تبعیه ایران وقتی بیرنس مترنیخ (۱) صدر اعظم معروف اتریش رجوع کرده و از او خواسته است نمونه هایی از اسلحه معمول اروپا بایران بفرستد ، تا دستور دهد از روی آنها در ایران بسازند و در زمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی را بسفارت اروپا میفرستاده نامه ای درین زمینه بیرنس مترنیخ نوشته و وی در تاریخ ۷ مارس ۱۸۱۹ مطابق با ۱۷ جمادی الاولی ۱۲۳۴ پاسخی بعباس میرزا نوشته و برخی نمونههای اسلحه جدید ارتش اتریش را با آن نامه نزد وی فرستاده است و اصل این نامه در دست مرحوم سرهنگ شرف الدین قهرمانی بود و نزد او دیده ام . البته اگر تفنگهای فرانسیس بایران آمده بود تا چندی سر بازان ایرانی

را از اسلحه اروپایی بی نیاز میکرد و چهارده سال پس از آن واقعه وایمهید ایران محتاج نمیشد از صدر اعظم اتریش نمونه اسلحه آن کشور را بخواهد و اینکه عباس میرزا این درخواست را از صدر اعظم اتریش کرده دلیلت برین که این قرارداد در میان میرزا شفیق صدر اعظم و ژنرال گاردان برای خرید بیست هزار تفنگ از فرانسه عملی نشده، چنانکه اثری هم از آمدن کارگران فرانسوی با پران در آن زمان دیده نشده است.

ترددی نیست که امضای عهد نامه تیلسیت برای ایران شوم بود، زیرا که روسها که سالها بود از ناپلئون در هراس بودند و نیروهای خود را بیشتر برای دفاع از خود در مرزهای اروپا آماده میساختند. بعضی اینکه خیالشان از آنسوی آسوده شد در مرزهای قفقاز تجهیزاتی کردند و در اندیشه آن شدند که دنباله فتوحات و لشکرکشی های خود را درین سو بگیرند.

جنگهای اول ایران و روسیه در ۱۲۱۹ آغاز شد و بعد ننامه گلستان در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ مطابق با ۱۲ اکتبر ۱۸۱۳ انجامید. جنگ دوم در آغاز سال ۱۲۴۲ و ماه اوت ۱۸۲۶ در گرفت و بعد ننامه ترکمان چای در ۵ شعبان ۱۲۴۳ مطابق با ۱۰ فوریه ۱۸۲۷ منتهی شد. ازین قرار جنگ اول بیش از نه سال و جنگ دوم نزدیک شش ماه کشید. در ۲۵ رمضان ۱۲۲۲ و ۴ دسامبر ۱۸۰۷ که گاردان وارد طهران شد دنباله جنگهای اول ایران و روسیه ادامه داشت، منتهی این جنگها پس در پی نبود و گاهی در میان برخی از نبردها متار کهایی پیش می آمد که بیش و کم دوام داشت. از آنجمله در آغاز مدتی که گاردان در ایران بود متار که دنباله داشت ولی هنوز گاردان از ایران نرفته بود که دوباره جنگ آغاز کرد و پیدا است این در موقعیست که عهد نامه تیلسیت امضا شده و در بار روسیه دیگر نگرانی در اروپا ندارد و می تواند بقراغ بال و آسودگی کامل دنباله جنگهای قفقاز را بگیرد.

همینکه جنگ دوباره شروع شد از یک سو عسکرخان افشار ارومی سفیر ایران در پاریس از دولت فرانسه خواستار شد با کنت تالستوی (۱) سفیر کبیر روسیه در پاریس بتفصیح ایران وارد گفتگو شود ولی دولت فرانسه با وعده هایی که در مواد سوم و چهارم عهد نامه فینکن شتاین کرده بود درین زمینه کاری نکرد و حتی از گفتگو با دولت روسیه سرباز زد. از سوی دیگر در طهران که شنیدند عهد نامه تیلسیت امضا شده و دولت فرانسه با روسیه روابط دوستانه بهم زده است از ژنرال گاردان خواستار شدند بعنوان سفیر فرانسه در دربار ایران با مارشال گوداویچ (۲) فرمانده ارتش روسیه و فرمانفرمای گرجستان وارد گفتگو شود و او را از جنگ منصرف کند. گاردان هم کوشش درین راه کرد اما بجایی

فرسید و بدین گونه عهد نامه فینکن شتاین و مساموریت گاردان در ایران نتیجه سیاسی سودمندی نبخشید بلکه زیانهای سیاسی آن بیشتر بود و یگانه نتیجه آن همان کارهاییست که گاردان در تربیت سربازان ایرانی و ساختن توپ و تفنگ در ایران کرده است.

## وساطت گاردان در میان ایران و روسیه

پیش ازین گذشت که دولت تساری روسیه در ۲۵ ذی القعدة ۱۲۲۰ مطابق با ۱۴ فوریه ۱۸۰۶ یعنی تقریباً بیست و یک ماه و نیم پیش از ورود گاردان بسایران ایستیفانف را برای تقاضای صلح بطهران فرستاده بود و این تقریباً شانزده ماه و نیم پیش از امضای عهد نامه تیلسیت و صلح با فرانسه بوده است و پیداست که درین موقع دولت روسیه حاجت بدان داشت که همه نیروهای خود را در اروپا گرد آورد و ناگزیر نباشد در مرزهای قفقاز نیرویی نگاه بدارد و ناچار حاضر بود با ایران بکنارییابد.

دولت ایران هم که گویا هنوز از عهد نامه تیلسیت خبر نداشت درین موقع باتحاد خود با ناپلئون مغرور شده بود و امیدوار بود بزودی بتواند نواحی از دست رفته را پس بگیرد و مصلحت خود را درین می دید که عجله جواب صریحی بفرستاده دربارتسار ندهد و بدفع الوقت بگذرانند. ایستیفانف یک ماه و یکروز در ایران ماند و چون نتیجه ای از اقامت خود نگرفت و دولت ایران انتظار ورود سفیر ناپلئون را داشت که میبایست درست هشت ماه پس از آن واقعه وارد طهران شود سرانجام در ۲۶ محرم ۱۲۲۱ (۱۶ آوریل ۱۸۰۶) از ایران رفت و یگانه نتیجه ای که گرفت این بود که فتحعلی شاه وعده کرده بود اگر روسها حمله نکنند وی هم متبادر بجنگ نشود و فقط دفاع کند. درست دو ماه پس از رفتن ایستیفانف زویر وارد طهران شد و اندک زمانی پس از رفتن ایستیفانف دوباره جنگ در میان ایران و روسیه در گرفت.

دولت ایران ورود ژنرال گاردانرا فرج آسمانی میدانست و از پذیرایی که هنگام ورودش در طهران کرده اند پیداست که تا چه اندازه برورد او اهمیت داده اند و چگونه هرچه او خواسته است اجابت کرده اند. در چند روز اول ورود هیئت نظامی فرانسوی پذیرایی بسیار گرمی ازیشان کرده و تقریباً ورودشانرا جشن گرفته اند و در همین گیرودار فتحعلی شاه عهد نامه فینکن شتاین را امضاء کرده و انگلیسهای را که در ایران بوده اند بیرون کرده است و سفیر ایرانرا که در بستی بوده است احضار کرده اند.

چند روز پس ازین واقعه است که قرارداد راجع بخرید فشنک با فرانسه نیز امضاء شد و نیز سخن از امضای قرارداد تجارتی بوده که گویا آنرا نیز امضاء کرده و جزیره خارک

راهم بفرانسویان واگذار کرده اند .

با آنکه ظاهراً دولت ایران با انگلستان ترك رابطه کرده بود در بار فتحعلی شاه هم چنان کسانی هواخواه منافع انگلستان بودند و این هواخواهی هم تا اندازه ای طبیعی و منطقی بود . اولاً بواسطه آنکه در آن زمان تقریباً همه تجارت ایران با هندوستان بود و با ترکیه (دولت عثمانی آنروز) و روسیه تجارتی نداشت . دوم آنکه روز بروز انگلیسها در هند بیشتر پیش میرفتند و مرتباً خبر عزل فلان راجه و مهاراجه و نواب بایران میرسید و در عین حال انگلستان در دردلها بیشتر می کرد . سوم آنکه بسیاری از درباریان را از سال ۱۲۱۵ (۱۸۰۰ م) که نخستین سفیر شرکت هندوستان بایران آمده بود بواسطه هدایای گرانبها بخود جلب کرده بودند و برعکس پشتیبانی از سیاست روسیه با فرانسه در آن زمان نفع کسی را بر نمی انگیزت . نوشته اند که سفیر شرکت هندوستان در آن زمان برای جلب توجه این و آن نزدیک دو میلیون روپیه که در آن زمان مبلغ هنگفتی بوده خرج کرده است و حتی در دم رفتن وعده هایی هم برای آینده داده بود . شکی نیست که اگر دولت انگلستان در روابط سیاسی خود در آن زمان بیشتر از آنچه کرد صداقت بکار برده بود با ترسی جانکاه که ایرانیان از پیشرفت روسها داشتند وقتی که هنوز متمایل بفرانسویان نشده بودند کارشان بمراتب بهتر پیش میرفت ، اما در آن زمان سیاست انگلستان بیشتر بفریب و اغفال متمایل بوده است تا بدوستی صمیمانه و صداقت در روابط سیاسی .

اما ایرانیان در روابط خود صدیق تر بودند و در دربار فتحعلی شاه جمعی کثیر حتی از پسران وی هنوز طرفداری از سیاست انگلستان می کردند و چنان می نمایند که موثرترین عوامل برای اتحاد با فرانسه در برابر روسیه شخصی عباس میرزا نایب السلطنه و مشاورین او بوده اند و فتحعلی شاه بسبب طبیعتی و فطری باین پسر رشید و مدبر و کاردان خود بیشتر می گرویده و عقل و تدبیر او را از دیگران برتر میدانسته است و وی میکوشیده که برای دفع مضار سیاست های روس و انگلیس دول دورتر او یارا در ایران جلب کند ، چنانکه چون از فرانسه طرفی نسبتند عباس میرزا کوشیده است دولت اتریش و صدراعظم متفلسف آن پرنس مترنیخ را که پس از ناپلئون موثرترین مرد در سیاست اروپا بوده است بشفای ایران جلب کند .

ورود هیئت نظامی فرانسه در ایران زودتر از آنچه انتظار میرفت نتیجه داد ، چنانکه اندک زمانی پس از ورود و ردیه افسر پیاده نظام این هیئت چهار هزار سرباز ایرانی را تربیت کرده و قابویه افسر توپخانه بیست توپ بزرگ قلعہ کوب در کارخانه توپ ریزی اصفهان ساخته بود . گاردان هم گزارش های بسیار جامع و سودمند برای لشکر کشی به هندوستان از راه ایران بفرانسه فرستاده بود و منظمأ گزارشهای او بوسیله سفرای فرانسه

در سن پترزبورگ و استانبول پیاریس میرسید .

ناپلئون نخست از نتیجه کارگاردان باندازه‌ای خشنود شد که ۵۰ هزار فرانک مستمری از عایدات هانور (۱) و وستفالی (۲) درباره ژنرال گاردان حواله کرد و بیشتر افسرانی را که با او بودند ترفیع درجه داد .

چنان می نماید که در ضمن مذاکرات صلح در تیلسیت امپراطور روسیه از ناپلئون خواسته است که در ایران اقدامی بضرر روسیه نکند و بلکه ایران و روسیه را بیکدیگر نزدیک کند، زیرا که بلافاصله پس از امضای عهدنامه تیلسیت ناپلئون ژنرال گاردان دستور داده است بکوشد میانه ایران و روسیه را بگیرد و بجای دستور سابق که دفاع از حق ایران در برابر روسیه باشد دستور میانجی گری باو داده شده است .

درین زمان جنگ پس از بازگشت ایستیانف ادامه داشت و مارشال گوداویچ نایب السلطنه گرجستان و فرمانده لشکریان آنسرزمین مامور این کار بود . پیداست که آزاد شدن روسیه زمیانه پای جنگ اروپا پس از صلح تیلسیت بر نیروی آن درجهه ایران بسیار افزوده بود . گاردان دستور ناپلئون با مارشال گوداویچ وارد گفتگو شد . پیش بردن وظیفه ای که بگاردان سپرده شده بود بسیار دشوار بود زیرا که دو طرف مایل بسازش نبودند: روسها می خواستند آنچه را که گرفته اند نگه بدارند و ایرانیان میخواستند آن را پس بگیرند .

چهار ماه و دو روز پس از صلح تیلسیت شامپانی (۳) و زبرووا بطخارجی (امور خارجه) ناپلئون از فونتنبلو (۴) قصر مسکونی ناپلئون در تاریخ ۱۰ نوامبر ۱۸۰۷ (۹ رمضان ۱۲۲۲) یعنی ۱۶ روز پیش از ورود گاردان بطهران نامه ای نوشته که قهرا چند ماه بعد در طهران باورسیده است و ترجمه این نامه بدین گونه است :

«فونتنبلو ۱۰ نوامبر ۱۸۰۷»

آقا

نامه ای که بمن افتخار داده اید در ۲۳ اوت و ۹ سپتامبر بعمرستید رسید؛ نامه ای آخر حرکت فوری شما را از استانبول بمن خبر می داد . امیدوارم که سفر خود را بخوشی کرده باشید و سفیر ایران که شما با او بودید یاری کرده باشد تا سفر آسیای صغیر آسانتر شده باشد .

ادامه جنگ در میان ایران و روسیه امروز سودی نخواهد داشت . اعلی حضرت امپراطور میل دارد صلح در میان این دو دولت برقرار شود و با کمال میل درین کاریاری خواهد

Westphalie (۲) Hanovre (۱)

Fontainebleau (۴) Champagne (۳)

کرد . این صلح ممکن نشد در تلبلیس برقرار شود، زیرا فتحعلی شاه در آنجا نماینده نداشت ولی امپراطور در صدد برآمده است در گفتگوهایی که با امپراطور روسیه داشته آنرا تهیه بیند و هیچ دلیلی نمی تواند مانع از تصمیم در آن باشد. ایران نیز باید خواستار آن بشود نه اینکه با آزادی بیشتر نظر خود را متوجه انگلستان بکند، زیرا که امروز بگانه دشمنست و باید درست همه درهای خود را هم چنان بر روی آن بسته نگاه بدارد .

انگلستان را از حالا تقریباً از همه بندرهای اروپا را ندهاند؛ میخواست تجارت اروپا را بخود انحصار دهد ولی کالاهای آن دیگر در جای پذیرفته نیست؛ میخواست در کشتی رانی آزاد تنها باشد ولی کشتی هایش دیگر نمی توانند بساحل اروپا بیایند . با تجارت خود جنک را دامن میزد؛ اینراه برویش بسته میشود .

کاری بکنید که همین اقدامات منع ورود را در ایران اجری کنند . چنان مینماید که در ماه مه سال گذشته چند کارگزار انگلیسی را در آنجا پذیرفته اند . فتحعلی شاه باید از همه این گونه هیئت ها حذر کند و پیشرفت انگلیسها در هند باید دایماً مراقبت او را برانگیزد . هرچه بیشتر درین شبه جزیره پیش بروند بهمان اندازه افغانها و خراج گزاران ایران بیشتر تهدید میشوند .

یوسف (۱) را اعلی حضرت خوب پذیرفت . از دیدن کسی که مسی توانست با او از فتحعلی شاه سخن بگوید و مورد احترام و اعتماد این شاه بوده است لذت برد . هرچه بتواند در ادامه روابط دوستانه که در میان دو کشور روی داده است باری کند جزء نظریات اعلی حضرت خواهد بود .

تاریخ آخرین نامهایی که از ایران به ما رسیده ۲۴ ژوئن است . نامهایی که بمن خواهید نوشت معمولاً همان قدمت تاریخ را خواهد داشت و از آن پس باید منتظر فاصله هفت ماهه در میان نامه های خود و پاسخهای من باشید . درین مدت حوادثی پیش می آید و برخی مواردی که در موقع نوشتن نامه عملیست ممکنست در موقعی که پاسخ آن میرسد دیگر این حال را نداشته باشد؛ برخی دستورها هست که جزو اساس ماموریت شماست و جزو حالتیست که باید معمولاً باقی باشد . این دستورها ممکنست همیشه در موقعی که شما میرسند سودمند باشد؛ اغلب آنها را بیان خواهم کرد؛ اما درباره کارهایی که نوع آنها موقتیست و نمی توان مدت مدید منتظر تصمیم درباره آنها شد باید بقیه تمیز و فرزانهگی شما اعتماد بکنم . وانگهی در موارد خاصی که دستورها ی شما چیزی پیش بینی نکرده راهنمای شما روح آنها خواهد بود .

با احترامات کامل من اعتماد کنید

«شامیانی»

این دستور که بژنرال گاردان رسید وی را واداشت بوساطت درمیان ایران و روسیه بپردازد. اما این کار هم چنان دشوار بود و بهمین جهت در نامه‌ای که در ۲ ژون ۱۸۰۸ (۲ ربیع الاول ۱۲۲۳) یعنی تقریباً شش ماه پس از صدور نامه شامپانیی با و نوشته و مسکنست که دستور ناپلئون پیش از وقت با و رسیده باشد، مشکلات خود را در بن‌زمینه شرح داده و ترجمه آن بدین گونه است :

« طهران ۲ ژون ۱۸۰۸ »

آقای من ،

آقای بارن دوورده (۱) نایب‌سرهنگ توپخانه را آقای فلد مارشال کنت دو گوداویچ فرمانده لشکریان روسیه در گرجستان بدر بار ایران فرستاده است . همچنانکه در نامه مورخ ۶ مه شماره ۱۱ افتخار داشتم بجناب شما اطلاع دهم من از ورودش بتبریز خبر داشتم . در مه ۲۱ نامه بسیار دوستانه آقای کنت دو گوداویچ را بمن داد . جناب وی در همان زمان نامه‌ای بنحسبت وزیر میرزا شفیح نوشته و در آن پیشنهادهایی را که بوسیله آنها روسیه میل دارد با ایران صلح کند بیان کرده است . این سند با اطلاع من نیز رسیده و مستخرجی از آن ضمیمه این نامه است . کاملاً مطابق نامه‌ایست که خطاب بوالاحضرت شاهنشاهی شاهزاده عباس میرزا است و از آن نیز من مطلع کرده‌اند .

آشکار میشود که دعاوی روسیه با دعاوی ایران سازگار نیست و گفتگو ممکن نیست بی‌وساطت دولت سومی خاتمه بپذیرد . حتی عالی حضرت (۲) در باره مخصوصی که بمن داد گفت نخواستہ است از نامه‌های آقای مارشال گوداویچ مطلع شود و تنها باین شرط صریح وارد گفتگو خواهد شد که روسها ایالات ایرانرا کاملاً تخلیه کنند . آنوقت من بعالیحضرت عرض کردم که منافع خود را بدست پادشاه عالی مقام من وا گذاشته و همچنانکه مورد آن پیش آمده است چندین بار پیشنهاد کنم ممکنست گفتگو در پاریس در میان عسکرخان (۳) و آقای کنت تالستوی (۴) با وساطت اعلیحضرت روبندد . من عالی حضرت را معمم کردم اختیار های کامل برای سفیرش بفرستد و تمام اندیشه خود را با اطلاع اعلیحضرت امپراطور و شاه برساند .

افتخار دارم این دو سند را با ترجمه آنها برای جناب شما بفرستم . خواهید دید که بعسکرخان فرمان داده‌اند وارد گفتگوی صلح با روسیه بشود و همه شرایطی را که اعلیحضرت تصویب کند امضا کند . در همان ضمن شاهزاده عباس میرزا با امپراطور لکساندر

Baron de Wrede (۱)

(۲) گاردان درباره فتحملی شاه لقب Sa Hautesse بکار برده که عالی حضرت ترجمه میکنند

(۳) سفیر ایران (۴) Tolstoy سفیر کبیر روسیه در پاریس

خواهد نوشت تا نیت فتحعلی شاه را بتجدید روابط دوستی سابق با روسیه بیان کند و روش گفتگویی را که عالی حضرت پذیرفته است با اطلاع دهد و میرزا شفیع از آقاسی کنت رومانزوف (۱) خواسته است که عالی حضرت امیراطور همه روسیه اختیارات کامل برای سفیر کبیرش پیاریس بفرستد. این رفتار بنظر من بسیاری از دشواریها را از میان خواهد برد و دو پادشاه بزرگ پس از آنکه اندیشهای خود را درباره ایران با اطلاع یکدیگر رسانند می توانند گفتگویی را که قطعاً نتیجه آن کاملاً بسته بار داده آنهاست پیاپی برسانند.

باید درباره عالی حضرت انصاف بدهم که میل مفراط نشان میدهد با دو دولت درجه اول اروپا اتحاد کند و عزم جزم کرده است در برابر انگلستان هر تصمیمی را که نفع مشترک ایجاد کند بگیرد. میرزا شفیع که اغلب باو فرمان رسیده است این احساسات را برای من بیان کند صادقانه با آنها شریکست و افتخار دارم نامه ای را که بجناب شما نوشته است باین نامه متضمّن کنم.

این وزیر دیروز بهمن خبر داد که کاپیتن ملکلم با چهار کشتی جنگی وارد خلیج فارس شده و بشش کشتی دیگر و چهار کشتی بارکش که پیش از وقت در آنجا بوده و من افتخار داشته ام جناب شما را از آن خبر کنم ملحق شده است. عالی حضرت چهار هزار سپاهی و ارسبار کرده است که سواحل خلیج را مستعد دفاع کنند و مانع از اقدامات انگلیسها باشند. آقای بارون ورده در شرف رفتنست که بتفلیس برگردد و بزودی متار که ای در آنجا برقرار خواهد شد. در تمام مدت گفتگو جنگ قطع خواهد شد. در اینجا پذیرایی ازو کرده اند که تا کنون از هیچ يك از افسرانی که پیش ازین آقای مارشال گوداویچ فرستاده است نکرده بودند. عالی حضرت باو دو بار داده و خعلت فاخری برای او فرستاده است. وزیر اسپها و پارچه هایی باو داده است. جناب شما بخوبی مطمئن باشد که من وظیفه خود دانسته ام با این افسر با همان احترامی که درخور او بوده است رفتار کنم.

عالی حضرت فردا تا مدت بیست روز بکمال آباد که دهیست دارای دوروز مسافت تا طهران میرود چادر بزنند. ما روز چهارم با وزیر راهی خواهیم شد تا بدر بار ملحق شویم. از کمال آباد با منازل سبک و با چند توقف بار دو گاه سلطانیه خواهند رفت. اگر درین سفر که پنج تا شش هفته خواهد کشید چیز جانبی رخ ندهد جناب شما از راه لطف اجازت دهند چیزی باو ننویسم. گمان دارم که درنگ ما در سلطانیه تا ماه سپتامبر ادامه یابد. لطف کنید...»

در پایان نامه دیگری که گاردان درباره سیاست فرانسه و ایران از اردو گاه سلطانیه بهمان وزیر امور خارجه در تاریخ ۲۶ اوت ۱۸۰۸ ( ۴ رجب ۱۲۲۳ ) یعنی تقریباً سه ماه



پس از آن نامه سابق الذکر نوشته می گوید :

« . . . عالی حضرت بی صبری بسیار نشان میدهد زیرا که هنوز اطمینان تازه ای از اعلی حضرت درباره تخلیه گرجستان از روسیان باو نرسیده است واضطرایی را که ازین حیث دارد آشکار می کند ».

شامپانی وزیر امور خارجه ناپلئون درباره کارهایی که گاردان در طهران برای وساطت در میان ایران و روسیه کرده است از شهر تولوز (۱) در تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۸۰۸ (۳ جمادی الاخره ۱۲۲۳) یعنی تقریباً یک ماه پیش از نامه دوم گاردان باو چنین مینویسد :

« تولوز ۲۷ ژوئیه ۱۸۰۸ »

آقا

نامهایی که تا ۶ ماه افتخار نوشتن آنها را بمن داده اید بی دری رسید ، شما بمحض ورود توانسته اید جنگ در میان روسیه و ایران را قطع کنید . این نخستین واقعه مرا باین فکر مینداخت که گفتگوی صلح در میان دو دولت آغاز شده و ایران در صدد آن نیست که موقع را عقب بیندازد ، چنان می نمود که خواستار آنست مخصوصاً بدین جهت که باید با افغانها جنگ کند و شاید در اندیشه لشکرکشی بجایهای دورتر باشد ، در برابر آینده ای چنین مشکوک احتیاط درینست که در پشت سر نگرانی نداشته باشند و چون جزو دستورشما بود که این سازش را آسان کنید ممکن بود شما بفهمانید که طبیعت درین زمینه در طهران گفتگو کنند . اما عسکر خان تازه باریس آمده و می توان فرض کرد که بتواند در باره جبهات این تعویق توضیحات تازه بدهد . وقتی که بتوانم با او گفتگو کنم دوباره بشما شرحی خواهم نوشت . برای اینکه عهد نامه تجارتنی را که شما امضاء کرده اید و قرارداد مربوط بتبیه بعضی اسلحه و ذخایر را بنظر اعلی حضرت برسانم باید نیز منتظر ورود او باشم .

آقای روبر را سیشباز عسکر خان فرستاده اند ، او را با همراهایش در چند فرسنگی مرز ملاقات کرده و این سفیر را همه جا باملاحظات خاص بشیرفته اند ؛ در باریس منتظر بازگشت امپراطور خواهند شد . اعلی حضرت از دیدن فرستاده دوستش شاد خواهد گشت . هر چند که سرگرم کارهای مغرب اروپاست روابط خود را با ایران از نظر دور نمی کند و می خواهد هر فرصتی را غنیمت شمارد و برای منافع نوامپراطوری مساعد کند .

موقع هنوز مساعد نیست تا از روابط تجارتنی که شما بسوسيله عهد نامه ای باز کرده اید برای لشکرکشی از راه خلیج فارس و اسلحه فرستادن با آنجا بهره مند شویم . بهمین جهت افسوس نخورده اند که امضای این قراردادها اندکی عقب افتاده باشد ؛ اما

آنچه ممکن نیست عقب بیفتد و بهیچ عنوان قطع شود اقداماتیست که برای طرد انگلیسها و تاجارتشان باید کرد. فتحعلی شاه بعهده گرفته است آنها را در کشور خود راه ندهد؛ امپراطور باین وعده اعتماد دارد. انگلیسها درصدد بر نیامده اند ماموری نزد فتحعلی شاه فرستند مگر برای آنکه از همسایگی و نیروی اومی ترسند. این تعارف از ترسست ولی درنهایت با او بداند زیرا که وی را دوست امپراطور می دانند.

شما می توانید با آنها بفهمانید که اگر ماموری بایران می فرستند که در آنجا اطلاعاتی بدست آورند و از راه این کشور رابطه ای در میان هندوستان و اروپا برقرار کنند و مخصوصاً بدخواهی فتحعلی شاه را مانع شوند درصدد آنند که گرفتاری برای او پیش آورند و نیروهای وی را در جاهای دیگر گرفتار کنند. شك نیست که چنگ افغانها بایران نتیجه تعریکهای آنهاست.

آقا، یادداشت های مختلفی را که برای من فرستاده بودید با توجه خواندم نتیجه آنها اینست که در بسیاری از موارد مهم کشوری را که در آن اقامت دارید و کشورهای را که از آنها عبور کرده اید معرفی می کند. مخصوصاً متوجه شده ام که شما از توجه کسانی که وابسته به هیئت ماموریت شما هستند خوشنودید و خدمات آقایان اسرانی از حالا نتایج سودمند بسیار در ایران داشته است. این کار بسته بوزیر جنگست ولی می توانم بشما بگویم هر چه را که ممکنست با افتخار هیئت ماموریت شما باشد تا چه اندازه باشادی تلقی میکنم. آقا با احترامات بسیار من اعتماد داشته باشید. شامپانی»

بعد از تحریر آقا، کما فی السابق ماموریت خود را با همان توجه ادامه دهید: این ماموریت برای شما وسیله جلب اعتماد امپراطورست و باید بمقام خود دل بسته باشید و تا میتوانید آنرا از دست ندهید.

شامپانی»

ژنرال گاردان در نامه دیگری که در ۱۸ رون ۱۸۰۸ (۲۴ ربیع الثانی ۱۲۲۳) یعنی ۱۶ دوزیس از نامه ای که از طهران پیش از سفر کمال آباد و زنجان نوشته بود از کمال آباد بشامپانی وزیر امور خارجه نوشته سیاست انگلیسها را در مقابل سیاست ناپلئون بدین گونه شرح داده است:

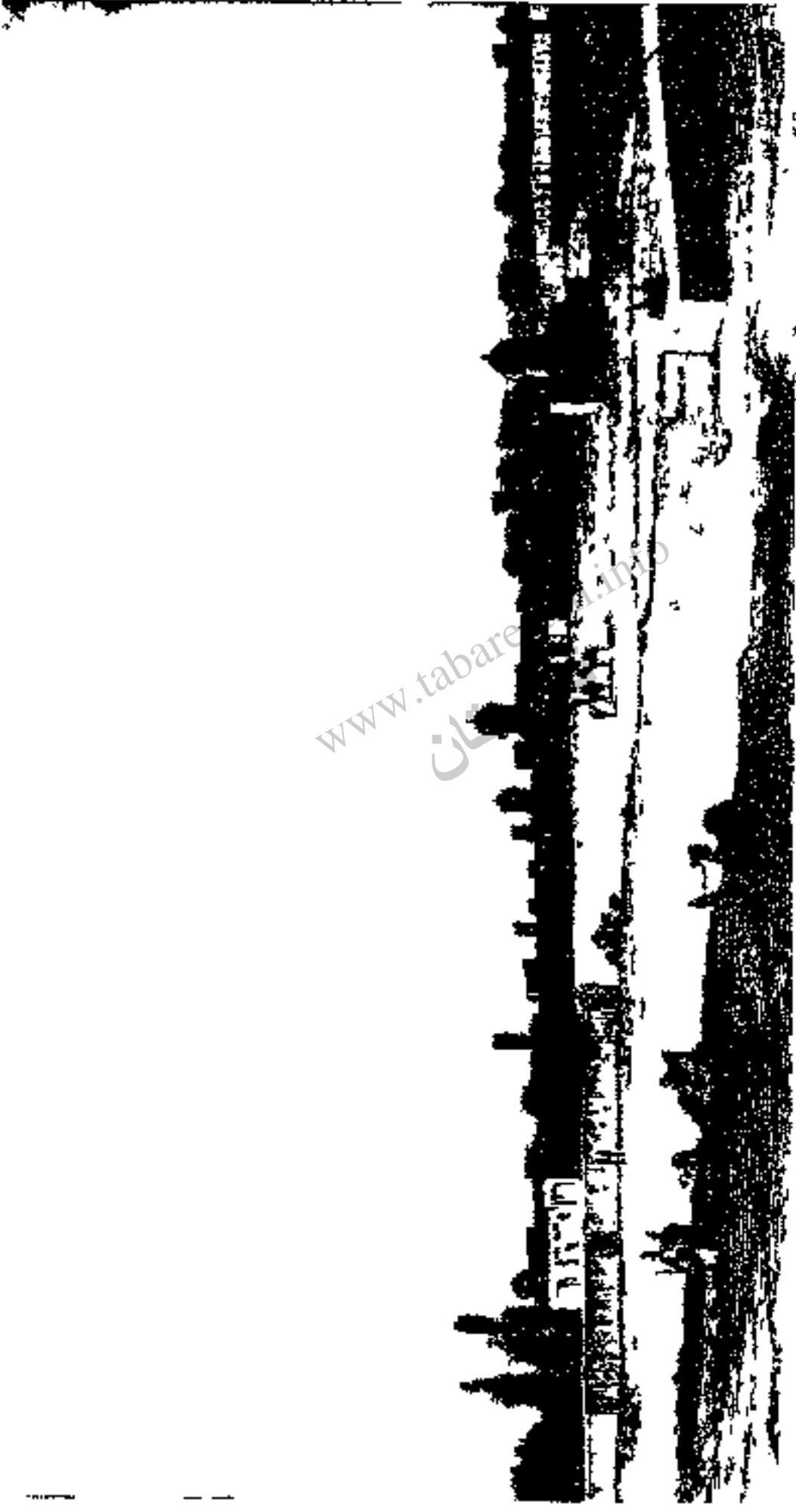
«در اردوگاه کمال آباد ۱۸ رون ۱۸۰۸

آقای من

میرزا شفیع دیروز مرا برای مذاکره احضار کرده است. با تأسف دیدم که بیگلربیگی اصفهان مامور بوده است در آن حاضر باشد. مردیست که برای پیش بردن هر کاری بجز کارهای مالیه شایسته نیست (۱). چنانکه سابقاً افتخار داشته ام بجناب شما

(۱) مقصود گاردان حاج محمد حسین خان اصفهانی امن الدوله است که پس از میرزا

شفیع صدر اعظم فتحعلی شاه شد و درین موقع حکمران اصفهان و مستوفی کل یعنی وزیر مالیه بود.



شهر شراد در زمان محمدي شاه

ارکتاب دودو

www.tabarestan.info

اطلاع دهم وی در رأس دستة انگلیسهاست . عالی حضرت يك قسم توجهی باوداود، زیرا که در موقع می داند چه هدایای جالب توجهی تقدیم کند . اما چنان می نماید که این توجه نفوذ بسیاری در کارهای عمومی برای او فراهم کند . شاید خواسته بودند او را اطمینان دهند که اگر يك انگلیسی در دربار ایران دیده شود تصمیم گرفته ام بروم . در هر حال مقصود ازین مذاکره این بود بمن خبر دهند که تاوگان انگلیس را در خارج فارس بسی کشتی رسانده اند ؛ ملکلم اجازه خواسته است يك نفر چاپار معمولی بطهران بفرستد ؛ شاهزاده شیراز (۱) درین زمینه از عالی حضرت دستور خواسته است ؛ می خواستند بدانند من بآمدن این چاپار رضایت میدهم یا نه . من صریحاً مخالفت کردم ، من مکرر بوزیران گفتم که هر رابطه ای با انگلیسها با تعهداتی که فتحعلی شاه نسبت بفرانسه دارد و با منافع خود ایران منافات دارد و اگر عالی حضرت يك انگلیسی را هم بپذیرد من خواهم رفت . چنان می نمود که ایشان از عواقب امتناع در برابر ملکلم نگرانند . بمن میگفتند که گرانهای خلیج فارس و ایالت فارس (۲) را با آتش و خون خواهند کشید . من از آنها پرسیدم چهار هزار تنی که وزیر بمن گفته بود يك ماه پیش بسوی شیراز و بندر بوشهر فرستاده است چه شده اند . بمن اقرار کردند که این عده بهزار تنزل کسره بود و اینك شاهزاده شیراز ناتوانست که در برابر کارهای انگلیسها مقاومت کند . بیگلربیگی میخواست مرا معظمن کند که از پذیرفتن چاپار ملکلم مقصود جزین نیست که عالی حضرت مجال کند فارس را برای دفاع آماده کند . چندین بار باین مقصود برگشت که رضای مرا جلب کند ؛ اما من هیچ از پاسخ اول خود فروگذار نکردم و اکیداً اصرار کردم که لازمست بیدرنگ لشکریان شاهزاده شیراز را نیرو دهند . وزیران بشورای عالی حضرت رفتند تا گفته های من و ابرادات مرا باو اطلاع دهند .

امروز بامداد وزیران من خواهش کرد بچادراو بروم . تنها بود . گفت عالی حضرت تصمیمی گرفته است که پسندیده من خواهد بود . الان با اسمعیل بيك پیشخدمت باشی و از نظامیان برجسته دستور داده است بشیراز برود و تهیه دفاع را ببیند و اگر انگلیسها نیرو پیاده کنند با آنها بجنگد . من بمرزا شفیع باردیگر تاکید کردم که هیچ رابطه ای در میان ایرانیان و انگلیسها نباشد . همچنانکه نخست تصمیم گرفته بودند سه هزار تن را بشیراز بفرستند و اگر ضرور باشد با افراد دیگر بایشان نیرو دهند . وزیر پاسخ داد اطمینان میدهد که این لشکریان بزودی رهسپار خواهند شد و با اسمعیل بيك فرمان داده خواهد شد بمحص اینك انگلیسها بخواهند پیاده شوند بچنگ آغاز کند . بمن خیرداد که این سرتیب

(۱) مقصود حسینعلی میرزا فرمانفرما پسر فتحعلی شاه حکمران فارس است .

(۲) در اصل مطابق معمول زبان فرانسه « فارسستان » نوشته شده است .

بعد از ظهر بدیدن من خواهد آمد .

فی الحقیقه در حدود ساعت دو اسمعیل بیک پیش من آمد . چنان می نمود که باموریت خود کم اهمیت میدهد . همچنانکه بوزیر و یگلبیک اصفهان فهمانده بودم باو هم فهماندم که اگر انگلیسها در جنوب گامی بردارند و تنبیه نشوند از شمال هم روسها داخل خواهند شد . او پاسخ داد که انگلیسها هنوز پیاده نشده اند و حتما این هوس را نخواهند کرد و وی را برای جنگ با روسها بشمال فرستاده بودند و اینک می بیند که برای جنگ با انگلیسها بجنوب می فرستند . من با واطمینان دادم که آبروی وی وابسته ب نتیجه ماموریت اوست و اگر با پایداری رفتار کند و با دشمنان دوستی نکند باید بتوجه دو دربار عالی متکی باشد و بنا بر احساساتی که همواره نسبت بحرانسه آشکار کرده و دوستی که درباره همه فرانسویان در طهران نشان داده است حق دارم منتظر آن باشم . ما از هم جدا شدیم . رفت از عالی حضرت اجازه بگیرد و آخرین دستور را دریافت کند تا همان شب رهسپار شود . میرزا شفیع هم ایدم بن پیغام داد که امپراطور بشیروهای امدادی که بفارس میفرستند یکدسته شصده سوار از پاسبانان خود را افزوده و با اسمعیل بیک بشیرا خواهند رفت . از ترس این که مبادا در مذاکره با این وزیر مطالب درست روشن نشده باشد موارد مهم آنرا در نامه ای که باو نوشتم ضبط کردم .

یگلبیک اصفهان فردا میرود مدتی در قلمرو حکومت خود باشد . در سلطانیه دوباره بدربار عالی حضرت ملحق خواهد شد .

مائیز فردا برای اردوی صابین قلعه (۱) حرکت میکنیم . امپراطور از راه قزوین (۲) با آنجا میرود .

افتخار دارم ...

## نتیجه وساطت فرانسه در میان ایران و روسیه

هم چنانکه دولت فرانسه بزیرال گاردان دستور داده است که بکوشد صلح در میان روسیه و ایران را برقرار کند از دربار سن پترزبورگ نیز دستورهایی درین زمینه فلد مارشال گراف گوداویچ فرمانده لشکریان روسیه در قفقاز داده شده که با ژنرال گاردان درین زمینه باری کند و وی نیز نامههایی بگاردان نوشته . از آنجمله نامه ایست که در ۲۵ مارس (۵ آوریل) (۳) ۱۸۰۸ (۲۷ محرم ۱۲۲۳) بگاردان نوشته و ترجمه آن

(۱) در اصل : San Kala (۲) در اصل : Kazwina

(۳) تاریخ اول روسی و تاریخ دوم اروپاییست



رکبی از ۱۶۰۰، آن در زمان فتحعلی شاه

رنگار - روو

بدین گونه است :

«سرتیپ من»

چون اکنون موافقت کامل و دوستی نزدیک در میان دو امپراطوری بزرگ هست و چون اطلاع یافتیم که جناب شما را از سوی اعلی حضرت امپراطور فرانسویان و پادشاه ایتالیا بدولت ایران فرستاده اند موقع را غنیمت می شمارم آشنایی پیدا کنم و با شما وارد مکاتبه بشوم. افتخار دارم در ضمن شما را آگاه کنم که انگلستان دشمن مشترک ما هر فرد چون (۱) نماینده خود را بطهران فرستاده است تا اغوای بجهل کند و صاحب ایالات ایرانرا برانگیزد که در جنگ با روسیه بکوشد، بمان آنکه از نیروهای روسیه بکاهد. هر چند که انگلستان کاملاً اشتباه می کند زیرا که عده لشکریان اعلی حضرت امپراطور پادشاه و الا مقام من که افتخار فرمائیدمی آنرا دارم اینک باندازه ایست که بهیچ وجه از نیروهای هراس انگیز روسیه در اروپا چیزی نمی کاهد. ایران خود ناتوانی خود را در کشمکش با روسیه حس کرده و مدت است پیشنهاد صلح کرده است، اما چون همواره امیدوار بود و عده هایی که فرانسه در ضمن جنگ در میان دو امپراطوری بزرگ که خوش بختانه بی پایان رسیده بآن داده بود اجابت یابد درباره مواد عمده و بسیار معتدلی که من بآن پیشنهاد کرده ام و اینک نیز بفرمان عالی اعلی حضرت امپراطور پادشاه بلند مقام پیشنهاد میکنم تصمیم نمی گیرد. آقای سرتیپ من افتخار دارم گمان کنم که چون شما سفیر کبیر امپراطوری سی هستید که اینک اتحاد نزدیک با امپراطوری روسیه دارد ایرانرا از اشتباه بیرون بیاورید، زیرا من مطمئنم قطعاً شما دستورهایی رسیده است که در برابر منافع روسیه وارد نظریات ایران نشوید. بیانی را که اعلی حضرت امپراطور پادشاه و الامقام من پادشاه سوئد کرده است باین ضمیمه می کنم و در ضمن شما اطلاع میدهم که لشکریان ما از حالا وارد فتلاند سوئد شده اند. برای اظهار موافقت امپراطور پادشاه شما پرنس دو پونت کورو (۲) را با دسته کثیری برای الحاق بشکریان دانمارکی که با ما متحدند فرستاده است. حامل را فرستادم که کاغذی هم برای وزیر ایران دارد و در ضمن از شما خواهش میکنم هر چه زودتر او را با جواب دوستانه ای از سوی خودتان بفرستید.

افتخار دارم بالاترین احترامات را بشما تقدیم دارم

کنت ژنرال ژان گوداویچ

ژنرال فلد مارشال

۲۵ مارس (۵ آوریل) ۱۸۰۸

ازین نامه ای که گوداویچ بگاردان نوشته خوب پیدا است که پس از عهد نامه تیلسیت

نه تنها ناپلئون بهیچ وجه در اندیشه آن نبوده است که بایران یاری کند و دستمال مواعید خود را بگیرد بلکه بروسها وعده کرده است که منافع آنها را در برابر ایران حفظ کند و بسفیر خود در طهران دستور دهد که از نظریات روسها پشتیبانی کند نه از نظریات ایرانیان و درین موقع که روسها با سوئدیها جنگ می کرده اند ناپلئون نیز با آنها یاری میکرده و درین صورت بهیچوجه ممکن نبوده است بسود ایران و بزیان روسیه کاری بکند . عجیب تر از همه اینست که باز بسا این عهد شکنی ها فرانسویان متوقع بوده اند که ایرات برای خاطر آنها با انگلستان رابطه ای بهم نزنند تقریباً سه ماه پس از نامه ای که گوداویچ بگاردان نوشته است و پیش ازین نقل کردم گاردان در ۲ ژویه ۱۸۰۸ (۸ جمادی الاولی ۱۲۲۳) از لشکرگاه سلطانیه این نامه را بشامانی وزیر امور خارجه فرانسه نوشته است :

«از لشکرگاه سلطانیه ۲ ژویه ۱۸۰۸

آقای من

عالی حضرت امروز صبح میل کرده است مرا ببیند . ساعت یازده با جناب میرزا شفیع بحضور رفتم . فتحعلی شاه میخواست خود مرا مطمئن کند که هر گه تگویی در میان ایران و انگلستان قطع شده و از دوسوی تهیه جنگ می بینند . عالی حضرت امیدوار است که برادر والا مقامش این وضع را مطابق با نیاتی که اعلی حضرت اغلب باو اظهار کرده است بداند .

بنا بر آخرین خبرهایی که از خلیج فارس رسیده چنان می نماید تاوگان انگلیس که دو آن جاست مرکب از ۱۸ کشتی بزرگ و کوچکست . سروان ملکم میکوشد ایرانیان را بخدمت شرکت هند جلب کند . می گویند بهر کسی که بخواهد در کشتی خدمت کند ماهی چند غروش میدهد . خبر میدهند که انگلیسها چون دانسته اند جزیره خارک را باعلی حضرت واگذار کرده اند تهیه می بینند که آنرا بملکیت تصرف کنند .

اغتشاشات قندهار دنباله دارد . دو برادر شجاع الملک و محمود دوباره تهیه جنگ با يك دیگر را در قندهار و پشاور می بینند .

آقای سروان مهندس تر و بلیه (۱) از طهران بسوی مشهد در خراسان رفته است . بواسطه وضع کتونی باو دستور داده ام در آنسوی مرز ایران تفتیش نکند . شرح مسیر از اسکندرون تا طهران لورا بنخستین افسری که افتخار داشته باشم بحضور جناب شما بفرستم خواهام سرد .

لطف کنید . . .



در همین گیر و دار گراف نیکالا رامانزف (۱) وزیر امور خارجه روسیه در ۸ اوت ۱۸۰۸ (۱۵ جمادی الاخره ۱۲۲۳) دستوری در همین زمینه ها برای گراف گوداو بیچ فرستاده و وی هم رونوشتی از آن برای گاردان پطهران فرستاده است و ترجمه آن بدین گونه است :

« سن پترزبورگ ۸ اوت ۱۸۰۸

آقای کنت ،

آقای مارشال گزارش شما را بنظر امپراطور رساندم و بدان وسیله شما اطلاع از پیشنهاد وزرای ایران می دهید که يك سال منار که را امضا کنند و گفتگوی در باره صلح را در پاریس طرح کنند، تا در آنجا بوساطت امپراطور ناپلئون و با منادا کرده در میان کنت تالستوی و عسکرخان منعقد شود .

اعلی حضرت امپراطور این اقدام را که شما فوراً پیشنهاد چنین منار که طولانی را رد کرده اید تصویب کرده است . نفع خود و مصالح خود را در آن نمی بیند . آقای مارشال وی حق انتخاب موقعی را که برای ادامه جنگ لازم یا مفید باشد بشما واگذار میکند و در موقعی که باید بلشکریان متوسل شد درباره اداره کردن عملیات نظامی بهتر نمایی شما اعتماد دارد .

استراحتی که باین لشکریان داده شده بود در نتیجه تمهیدی نبود ، جناب شاخوب میدانید بواسطه اهتمامهای دایمی بود که ممکن بود ایرانیان بزودی خواستار صلح بشوند و خودشان از مادر خواست انعقاد آنرا میگردند، بی آنکه پیش از آن منار که ای برقرار شود و اینقدر درخواستن آن شتاب داشتند .

آقای مارشال ، لطف کنید بوزیر ایران بگویند که عقیده اعلی حضرت درباره منار که و اعاده جنگ چنینست .

اما درباره پیشنهادی که بشما کرده اند که مذاکرات در پاریس شود امپراطور عقیده دارد هر چند بسیار راستست که ممکن نیست منابع خود را بکسی که بهتر از او باشد واگذار کند زیرا که امپراطور ناپلئون ترا دوست خود میدانند و از میان همه شاهانی که امروز سلطنت می کنند کسی نیست که بیشتر با اطمینان با او سخن بگویند و این پادشاه هم بنوبه خود از میان همه پادشاهان کسیست که بیشتر دوستی با او میکند و با این همه برتری هایی که وساطت فرانسه ممکن بود برای امپراطوری روسیه داشته باشد اعلی حضرت

(۱) در اصل : Nicolas Romanzof ولی گویا درست نیست و مقصود Nicolas

Petrowitch Roumiantsef است که درین موقع وزیر امور خارجه بوده و سال بعد نخست

وزیر روسیه شده است .

نی تواند بدان متوسل شود. وضع جغرافیایی سه دولت مانع آنست. فواصل بسیاری که در میان ما و فرانسه است همه فواید وساطت آنرا از میان می برد و ناچار برخلاف میل سه پادشاه گفتگوی صلح را بجای آنکه تسریع بکنند مانع می شود.

اعلیحضرت خود درین زمینه با آقای سفیر کبیر فرانسه که درین جاماموریت دارد سخن وانده است و میل دارد شامهم از سوی خود این علل را با اطلاع آقای ژنرال گاردان برسانید و باو بگویید تا چه اندازه اعلی حضرت خشنودست از اینکه وی میل دارد ایرانیان را بسا نزدیک کند و در هر موردی که بتواند بیا حسن خدمت خود را نشان بدهد. باتوجهی که اعلی حضرت درباره کارهای ایران دارد غافل ازین نیست که هر وقت وزرای ایران بشما پیشنهاد میکنند درباره صلح بسا ایشان گفتگو کنید بجناب شما میگویند که میل دارند مرز کشور ما مسدود (۱) باشد و در ضمن مذاکره در هر موقع از اتحادی که نتیجه صلح در میان دو امپراطور و پادشاهشان برقرار خواهد شد سخن میرانند، گرجستان را هم لازمه این اتحاد می دانند. اگر گرجستان مستقل میبود اختلاط عجیبی دوست میشد و اینک که متعلق بهاست طعمه غریبست که ما را بصلح وادار کند!

تنها بواسطه همین اغفال امپراطور حقیق دارد این عقیده را داشته باشد که مقصود ایران اینست که جنگ را دنبال بکند، مشارکه يك سال را برای این میخواهد که نیروهایی در برابر لشکریان اعلی حضرت تهیه ببینند و فراهم کند و قطعاً ما امروز برای جنگ با این نیرو را ندارد. آقای مارشال بدیهیست که سود امپراطور اینست که تحمل نکند. در حقیقت بهتر میداند بشما اجازه دهد جنگ را دنبال کنید تا اینکه يك سال آنرا معیار که کنید و مجبور شوید آن وقت جنگ را با زیان بیشتری از سر بگیرید.

پس از آنکه او امر اعلی حضرت را بجناب شما ابلاغ کردم چیزی که میباید اینست که احترامات بسیار خود را مکرر کنم و افتخار دارم خدمتگزار بسیار حقیر و بسیار مطیع جناب شما باشم.

کنت نیکالادورا ماتروف

رو نوشت مطابقت

کنت گوداویچ»

در تاریخ ۲۶ اوت ۱۸۰۸ ( ۴ رجب ۱۲۲۳ ) گاردان گزارش مفصلی در باره اوضاع ایران و سیاست ایران در آن زمان از لشکرگاه سلطانه برای شامپانی وزیر امور خارجه ناپلئون فرستاده که سند بسیار جالبی برای تاریخ آن زمانست و بدین گونه است :

« از لشکرگاه سلطانیه ۲۶ اوت ۱۸۰۸  
آقای من ،

میرا شفیع پریشپ پیش نویس اصلی اظهارات شفاهی را که عالی حضرت میبایست در حضور آقای بیاتکی دادا (۱) سروان مهندس بکند بن داده است . افتخار دارم ترجمه آنرا لفا برای جناب شما بفرستم .

این سند بسیار چالبتست ؛ شامل جزئیات سیاست ایران و اساسهایست که فتحعلی شاه اتعداد خود را با اعلی حضرت بدان متکی کرده است . مواردی را که بیشتر طرف توجه اوست در آن معین کرده است ؛ و نتیجه ای که عالی حضرت از آن میگیرد میرساند که اگر امیدهای او روانشود در رفتارش نسبت بفرانسه تغییر پیش خواهد آمد .

وقایعی که او اظهار میکند همیشه حقیقت ندارد . چند بند آن نیز شامل جزئیات است که وظیفه دارم آنچه میدانم بخلاف آن اظهار بکنم . جناب شما میتواند آنها را با ملاحظاتی که باو تقدیم میکنم بسنجد .

بند اول و دوم تنها شامل تکرار شرح سفارتها نیست که دو دربار عالی از جانب خود فرستاده اند و تعهداتیست که درباره یک دیگر کرده اند . در بند سوم عالی حضرت بیان وقایع آغاز میکند از تدارک های خود در برابر افغانستان و هندوستان خبر می دهد . من باید معتقد باشم که هیچ دستوری برای این لشکر کشی ها بشاهزاده حکمران خراسان نداده است . تنها پیدا است که وی بایک عده لشکریانی که چندان قابل ملاحظه نیستند بسوی مرو رهسپار شده است . قطعاً ایران تا وقتی که قلمروش بروی روسها باز باشد کاری در برابر هندوستان نخواهد کرد . صفت مبالغه که طبیعی ایرانیاست در اطمینانی که عالی حضرت در گفتگوازین لشکر کشی دارد دیده میشود . حتی گاهی هم بسمع ما رسانده است که میل دارد تنها عده کمی از ساهیان فرانسه با او یاری بکنند و آنها را برای معاونت خود نگاه میدارد . ولی نتوانسته است کتمان کند که تا روسها گرجستان را در دست ندارند نمی تواند فکر این کار را بکند .

میتوان از آن نتیجه گرفت که گفتگوی با نمایندگان سند و سفارت نصرالله خان در تته منحصر بتاکید دوستی و وعده های بسیار احتمالی بوده است .

بند ۵ مربوط بوهاییان و انگلیسهاست . راستست که فتحعلی شاه در صدد برآمده است رابطه دوستانه با سمود بهم بزند . ولی جناب شما از گزارش های من توانسته است متوجه شود که هیچ تهبه ای دیده نشده تا در موقع ورود ناوگان انگلیس کرانه شرقی خلیج فارس را حال دفاع بدهند . گفتگوهای من جزین نتیجه ای نداشته است که وعده های

داده‌اند و در موقع عزیمت اسمعیل بیگ هنوز بآنها وفانکرده بودند . چنانکه عالی حضرت تاکید میکنند باید باور کنم که ملکم رفته است تا نتیجهٔ ماموریت خود را بحکمران کل هندوستان اطلاع دهد ؛ اما گمان ندارم که ناوگان انگلیسی از خلیج فارس رفته باشد و برخی اخبار گواهی میدهد که هنوز در آنجاست .

اطمینانیرا که در بند ششم هست میتوان تا اندازه‌ای تابع نتیجهٔ اقداماتی دانست که عالی حضرت ثمنی دارد اعلیٰ حضرت بفتح ایران در برابر امپراطور روسیه بکند . با این همه تصور میکنم فتحعلی شاه کاری نکند که فرانسه را بر نچاند و اتحاد با آن بالمره بگانه سد در برابر روسیه است .

عالی حضرت روابط دوستانه با باباعالی را دنبال میکند تا اینکه روابط خود را با فرانسه از راه استانبول آسان کند . ولی رفتاری را که دربارهٔ ایالات ترک همسایهٔ ایران داشته بیچ وجه تغییر نداده است . چنانکه کمافی السابق در اختلافاتی که در میان پاشای بغداد و پاشای سلیمانیه هست دخالت میکند . لشکریان ایران سوی کردستان در حرکتند و میتوان پیش بینی کرد که با وجود اطمینانهای قطعی که وزیر داده است از ورود بقلعه عثمانی خود داری نخواهند کرد .

عالی حضرت از دعاوی خود نسبت بعراق عرب و قلعه بغداد و بصره هم دست نکشیده است . مکرر هم اقرار کرده که تنها منتظر موقع مناسبست که آنجا را بگیرد . ولی البته لازمست که سلیمان پاشا کاملاً پیرو ایران باشد ؛ باز مسلم نیست که عالی حضرت در تعیین او بحکمرانی بغداد نفوذی داشته باشد . تصور میکنم درین کاریاری کرده است زیرا موافقت داشته سلیمانرا که در جنگ علی پاشا با عبدالرحمن اسیر او شده بود آزاد کنند . پاشای بغداد رعایت انگلستان و ایرانرا میکند ؛ رعایت انگلستانرا بسواسطهٔ بصره و تجارت آن با هند میکند ؛ رعایت ایرانرا بسبب اطلاع از مقاصد فتحعلی شاه میکند و این که همیشه از دخالت او بفتح عبدالرحمن یاغی ترسیده است . اما نفرت شدید نسبت بهرچه نام ایرانی دارد در وهست .

دربارهٔ بند ۹ جناب شما خوب میدانند که در موقع ورود سفارت اعلیٰ حضرت بطهران با وجود نمایندگیهای مکرر فرانسه بیش از یک سال بود که ایرانیان دیگر هیچ حرکتی در برابر روسها نکرده بودند . فتحعلی شاه پاشای ارزروم وعده کرده بود عملیات لشکریان خود را با عملیات لشکر عثمانی توأم کند . اما چون یوسف پاشا وارد جنگ شد دید عالی حضرت که دایم مانع بود شاهزادهٔ عباس میرزا وارد جنگ شود او را رها کرده است . بدیهست که ایران میخواست بانتظار پایان جنگ در میان فرانسه و روسیه کاری نکند و امیدوار بود که یا روسها اگر جستانرا ترک کنند یا اینکه دلشانرا بدست بیاورد که در موقعی

که ضعیف بودند بآنها حمله نکرده است. البته میل ندارد کشمکش‌هایی که پستی خود را در آن حس کرده است از سر بگیرد. وضع نظامی شاهزاده عباس میرزا خیلی مانده است که استحکام جالبی پیدا کند و همه کوشش‌های عالی حضرت تنها آنست که خواستار حمایت اعلی حضرت باشد، برای اینکه ایالات ایران را که در دست روسیه است فوراً تخلیه کنند. درباره تمایلات همه مردم این ولایات در حق ایران اشتباه میکنند. البته از استیلا روسها شکایت دارند؛ ولی باز آنرا بر استیلا مستبدانه ایران ترجیح می دهند و تنها در اندیشه استقلال خود هستند، زیرا که حال مضطرب و شرارت آمیزشان سبب میشود که بای حوصلگی هر تسلط بیگانه را تحمل کنند. اما فداکاریهایی که عالی حضرت مدعیست برای سازمان نوین نظام کرده است بسیار مبالغه آمیزست. مخصوصاً کارهای ساختن توپ و تفنگ هر روز دوچار وقفه است زیرا که آن کارها را بطویل حکمران اصفهان و شیراز میکنند. بند ۱۰ شامل چند ملاحظه درستست. تنها این ایراد را دارم که تردیدست انگلیسها توانسته باشند بر افغانها هم نفوذ پیدا کنند. اینها که از سر نوشت هندوان آگاه شده اند طبعاً از استیلا جویان بیزارند. مخصوصاً از وقتی که بی اعتمادند که چند سال پیش شرکت هند اقداماتی کرده است تا دربار ایران را وادار بخرجه بر زمان شاه بکند، زیرا که اندیشه او این بود با سبکپا و مهراتپا هندست بشود و بر انگلیسها بتازد، اما از یک سو شرکت هند متغولت روابطی با مللی که در اطراف رود سندند برقرار کند، تا اینکه اگر فرانسویان بر متصرفات انگلیس در هند لشکر بکشند خط دفاعی در کنار این رود داشته باشد. از سوی دیگر خودداری نخواهد کرد و در صدد خواهد بود دشمنانی را بر ایران برانگیزد، زیرا می بیند رابطه را با انگلستان قطع کرده است. بدین گونه می توان پیش پیشی کرد که عمال انگلیس که با افغانها مربوطند طرفداری در میان این مردم بدست بیاورند، خواه بوسیله پول دادن یکی از سران یاغی و خواه بوسیله دادن توپخانه و یاوری بشجاع الملک پادشاه در برابر ایران که آشکار دشمن اوست.

در بندهای ۱۱ و ۱۲ عالی حضرت دوباره بموضوع تخلیه ایالات ایران از تصرف روسها بر می گردد. پیدا است که این موضوع عمده ایست که خاطرش را مشغول کرده و مخصوصاً مربوط با بروی اوست. نمی تواند باین اندیشه تن در دهد که مجبور شود برای بیرون کردن روسها نیرو بکار ببرد؛ و می توان پیش بینی کرد که اگر بواسطه مساعدت اعلی حضرت با سرداد ایالاتی که از دستش رفته است کامیاب نشود روی خوشی بتقاضاهایی که ممکنست فرانسه در آینده از او بکشد نشان ندهد.

بند ۱۳ تکرار آن چیز است که فتحعلی شاه درباری که در هفتم این ماه بن داده بود گفته است. ولی عالی حضرت بی حوصلگی بسیار آشکار می کند که هنوز اطمینانی از سوی

اعلی حضرت درباره تغلیه گرجستان از روسها باو نرسیده است؛ اضطرابی را که ازین حیث دارد نشان میدهد.

سرانجام در بند آخر اظهار میل می کند که اعلی حضرت مرحمت کند و هر چه زودتر تصمیمی را که لطف خواهد کرد درباره موضوعهایی که درین اظهارات شغاهی بدان اشاره شده است خواهد گرفت با اطلاع او برساند.

از جناب شما خواهشمندست لطف کنید . . .

در ضمن اینکه گاردان ازین گونه گزارشها برای وزارت امور خارجه فرانسه مینوشته با مارشال گوداویچ فرمانده اردوی روسیه هم برای اجرای دستوری که از باریس باومیدانده اند مکاتبه داشته است و از آنجمله پاسخ نامه ای را که گوداویچ در ۲۵ مارس (۵ آوریل) ۱۸۰۸ مطابق با ۲۷ محرم ۱۲۲۳ باو نوشته بود و پیش ازین در صحیفه ۱۳۱ چاپ شده داده است و بار دیگر مارشال گراف گوداویچ در تاریخ ۴ سپتامبر ۱۸۰۸ (۱۳ رجب ۱۲۲۳) نامه ای باو نوشته که ترجمه آن بدین گونه است:

« آقای سفیر کبیر،

افتخار دارم که نامه دوستانه شما از راه ایروان بمن رسیده است. از آن آشکارست که تا چه اندازه جناب شما دقت کرده است ما را بایران نزدیک کند و دریغ نخواهم داشت گزارش بسیار عبیدانه خود را درین باب با اعلی حضرت امپراطور و در بندهم و پیش از وقت نامه شما را برای آقای دوک دوویسانس (۱) با چاپار فرستاده ام. ولی چنانکه پیش ازین افتخار داشته ام وسیله چاپار مخصوص از جانب خود در تاریخ دوم این ماه تصمیم آخری و قطعی اعلی حضرت امپراطور پادشاه عالی مقام خود را با اطلاع جناب شما برسانم گمان نمی کنم بهیچ وجه وارد تعهد دیگری با ایران بشوم، مگر اعتقاد صلح رسمی و بی درنگ بر همان اساسی که بایران گفته ام و در مدت مدید گفتگوها هرگز آنرا تغییر نداده ام. برای این کار و کالت تام رسمی دارم و ولیعهد ایران هم اگر رضایت بدهد صلح رسمی را بی درنگ منعقد کند باید از سوی صاحب اختیار توانای ایران پدرش همان و کالت را داشته باشد.

آقای سرتیب، لطف کنید و با احترامات صادقانه درباره خود و بالاترین تعارفات من اضمینان داشته باشید.

کنت ژان دو گوداویچ

از لشکر گاه نزدیک نزوی (۲) ۴ سپتامبر ۱۸۰۸

( ) ۱۰۰ ۲ ۰۰ ۰

Tzopi (۲)

## مذاکرات صلح ایران و روسیه بهیمنجی گری فرانسه

از اسنادی که پیش ازین نقل کردم پیداست که از یک طرف ناپلئون بوعده‌هایی که بایران کرده بود که منافع آنرا در برابر روسیه حفظ کند پس از عهد نامه تیلسیت دیگر پابست نبوده و هیچ حمایت جدی از ایران نمی کرده است. از سوی دیگر روسیه تقاضای متارکه یک ساله ایرانرا نمی پذیرفته و جداً مصر بوده است که هر چه زودتر باید صلح برقرار شود، بالعکس می کوشیده است جنگ را یک ساله ترك کند، شاید درین مدت فرجی برسد یا اینکه بتواند نیرویی فراهم کند. درین گیرودار ایران برای رضای ناپلئون با انگلستان قطع رابطه کرده بود و انگلیسها سخت ازین کار ناراضی بودند و می کوشیدند ایرانرا از خود بترسانند و وادارش کنند که با ناپلئون رابطه نداشته باشد. درین موقع روسها هم که با ناپلئون اتحاد کرده بودند وارد مخالفت با انگلستان شده و مانع بودند که ایران رابطه خود را با انگلیس دوباره برقرار کند. گاردان ماموریت داشت میانه ایران و روسیه را التیام دهد ولی اینکار ممکن نبود، زیرا که هیچ یک از دو طرف شرایط طرف دیگر را نمی پذیرفت. درین میان روسها هم چنانکه سابقاً الکساندر امپراطور روسیه بمارشال گوداویچ دستور داده بود و وی هم در نامه‌ای که بگاردان نوشته بود اطلاع داده بود درصدد بوده‌اند جنگ را از سر بگیرند. گاردان درین زمینه در تاریخ ۳ اکتبر ۱۸۰۸ (۱۳ شعبان ۱۲۲۳) نامه‌ای بشامپانی و ذیر امور خارجه ناپلئون نوشته که ترجمه آن بدین گونه است:

«طهران ۱۳ اکتبر ۱۸۰۸»

آقای من،

دربار ایران با اطمینان بمواعیندی که ممکن بود من بآن بدهم آرام بود و آنهم بنا بر نامه آقای مارشال گوداویچ بود که تا لشکریان فتحعلی شاه هیچ دشمنی نکنند و ایران هم در تصمیمات خود در برابر دشمن مشترك که انگلستان باشد پایدار بماند ارتش روسیه هم از هر حمله‌ای بخاک ایران خود داری خسواهد کرد. عالی حضرت از اتحاد صمیمانه اعلی حضرتان امپراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا و امپراطور روسیه آگاه بود و امیدوار بود که امپراطور انگلستان در وساطت مخدموم عالی مقام مرا خواهد پذیرفت و در عهد نامه صلح ایران با دربار سن پترزبورگ ممکنست در پاریس گفتگو کنند. چا پاری که آقای مارشال گوداویچ فرستاده وارد تبریز شده است. نامه‌ایی که وی حامل آنها بوده و فوراً آنها را بتوسط یکی از سوارهای شاهزاده عباس میرزا بطهران فرستاده‌اند همه تصوراتی را که دربار حق داشت بکند باطل کرده و عالی حضرت و وزرایش را در منتهای اضطراب انداخته

است. وزیر مرا فوراً خواست و دو نامه آقای مارشال گوداویچ را بمن نشان داد یکی بشاهزاده عباس میرزا و دیگری بوزیرش میرزا بزرگ. افتخار دارم ترجمه این دو سند را که بروسی و فارسی نوشته اند ضمیمه کنم. میرزا شفیق توجه مرا بدین جلب کرد: « که آقای کنت گوداویچ در آن آشکارا خبر داده است که امپراطور الکساندر نهم خواسته است توسط فرانسه را بپذیرد؛ وی اجازه داشته است آخرین بار ایران را دعوت کند بر اساس هایی که سابقاً روسیه پیشنهاد کرده است مستقیماً با وی گفتگو کنند و اگر عالی حضرت یا شاهزاده عباس میرزا تصمیم بگیرند که فوراً نمایندگانی برای امضای عهدنامه بفرستند با و فرمان داده اند بخاک ایران حمله ببرد. وزیر مضایقه نداشته است درباره لحن نامناسب نامه ای که خطاب بشاهزاده تبریزست و اظهارات اشتباه آمیزی که درباره وضع کنونی نیروهای امپراطوری ایران در آن هست تا کید کند؛ مرا باین توجه داد که اساس پیشنهاد آقای مارشال این است که سرحد امپراطوری روس را تا سواحل آذربایجان و کور و ارس پیش بیاورند و این ایران را مجبور خواهد کرد که ناحیه ایروان و اچمیاتزین یا اوچ کلیسیا را واگذار کند. وزیر می گفت بدین گونه روسیه بتسامی قلمرو کنونی ما هم آسیب میزند و این تمامی را اعلیحضرت امپراطور و شاه در ماده ۲ عهد نامه با فتحعلی شاه تضمین کرده است. عالی حضرت حق دارد متوقع باشد که بنا بر همین ماده و مواد ۳ و ۴ همان عهد نامه شما با آقای مارشال گوداویچ مطالبی بگویید که او را وادارد تصمیمات خود را در باره ایران تغییر دهد و کاری بکنید که مناسب سفیر پادشاهی باشد که وفاداری وی در رعایت تعهداتش بحق تا اندازه ای معروفست. عالی حضرت زودتر موادی را که در عهد نامه اتحاد بعهده او بوده اجری کرده و راه کشور خود را بر انگلیسها بسته و نفوخته است هیچ يك از افراد هیئت سفارتی را که ژنرال ملکوم رئیس آن بوده است بپذیرد. شك ندارد شما که نماینده فرانسه در دربار او هستید با عجله این موقع را غنیمت میشمارید و صدق اظهارات دوستی و اتحاد را که آن همه بنام مخدوم عالی مقام خود مکرر کرده اید نشان میدهند. وانگهی ما شما فشار نمیآوریم تصمیمی بگیریید مگر وقتی که چا پار روس که وارد تبریز شده بطهران بیاید و نامهایی را که از جانب آقای مارشال گوداویچ برای شما آورده است تسلیم کند. »

من بوزیر جواب دادم که ایرادات او درستست؛ راستی هم لازمست که پیش از اتخاذ هر تصمیمی از اطلاعاتی که ممکن است آقای مارشال گوداویچ بمن بدهد آگاه شده باشم، ولی میتواند مطمئن باشد که همه دقتها را خواهم کرد تا مانع شوم کنت گوداویچ قطع رابطه کند و این فوق العاده برای دربار من ناگوار خواهد بود زیرا که جناب شما در نامه آخر مورخ ۲۴ ماه مه که از بایون (۱) نوشته بودید دوباره تا کید کرده اید که تا میتوانم



بکوشم نزدیک شدن ایران و روسیه را آسان کنم.

میرزا شفیع حاجت داشت که اظهارات من وی را اطمینان دهد و حق شناسی بسیاری آشکار کرد. رسیدن دو نامه آقای مارشال برخی تساراحتی های شخصی برای او فراهم کرده بود. عالی حضرت در موقع دریافت این دو سند بدخلفی را که معمولش نبود با وزیرش کرده بود و ناگهان از پیش او رفته و بار گفته بود که تا آنوقت او را فریب داده اند. دشمنان میرزا شفیع فیروز بودند و از حالا در صدد بودند این موقع را غنیمت بشمارند و نفوذ او را در حضور فتحعلی شاه بهم بزنند؛ اما عالی حضرت چون با آوامش بیشتر در کارها اندیشیده است فردای آنروز وزیر را خواسته و بیش از پیش با او اعتماد نشان داده و حتی توجه را باینجا رسانیده که بکوشد با سخنان منون کننده خشونت روز پیش را از یاد او برد. وی نیز از سوی خود از گفتگویی که من با میرزا شفیع کرده ام خوشنود بنظر آمده است.

شاهزاده عباس میرزا پس از دریافت نامه های مارشال گوداویچ فران داده است که همه نیروهای حاضر در لشکر گاه او در خوی جمع شوند. فرج الله خانرا با دسته سوار نظامش احضار کرده است. این سرتیپ هم چنانکه افتخار داشته ام بجناب شما اطلاع دهم پس از آنکه بسرحد کردستان رفته است نتوانسته است در آنجا بماند و اختلافاتی را که از قدیم در میان سلیمان پاشا و عبدالرحمن پاشا بوده است رفع کند و از کالا شولان نزد شاهزاده عباس میرزا رفته است. سوار نظامی که پسرش امان الله خان نایب الحکومه زنجان فرمانده آنهاست نیز در پی آنها رفته است.

من بوزیر خاطر نشان کردم که فرمانهای والا حضرت امپراطوری شاید بسیار عجولانه و بسیار آشکار بوده و بنظر من لازم بود که شاهزاده اطمینان کاملی و انمود کند تا اینکه مذاکرات مناسب با آقای مارشال گوداویچ بعمل آید. میرزا شفیع بمن پاسخ داد که اندیشه شاهزاده اینست تا وقتی که روسها اولین خصومت را بکنند کاملاً آوام باشد. از جناب شما تمنی دارم بتعارفات احترام آمیز من که بوسیله آن افتخار دارم... باشم اعتماد کنید.

گاردان قسمتی از پایان نامه ای را که مارشال گوداویچ در ۲ سپتامبر (۱۴ سپتامبر) ۱۸۰۸ (۲۳ رجب ۱۲۲۳) بشاهزاده عباس میرزا نوشته و در ۱۱ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۱ شعبان ۱۲۲۳) بطهران رسیده ضمیمه این نامه خود کرده و در آغاز آن چنین نوشته شده است: «توانسته اند نسخه اصل این نامه را بدست آورند زیرا که والا حضرت امپراطوری بواسطه نفرت فوق العاده ای که از آن روی داده باره کرده است. نیز ممکن نشده است رونوشتی را که از آن در طهران برداشته اند فراهم کنند. این رونوشت تنها در مدتی که

برای ترجمه مواد این سند لازم بوده دو دست امضاء کننده بوده است و این مواد در نامهایی که آقای کنت گوداویچ بجانبان میرزا شفیح و میرزا بزرگ نوشته است نیست. « سپس مدلول آن نامه بدین گونه است :

۱۲۴۶ کتبر ۸۰۸ (۵ رمضان ۱۲۲۳)

آغاز این نامه کاملاً مطابقت با سه بند اول نامه ای که خطاب بمیرزا بزرگست و تفاوتی که در میان آن دو هست اینست که بجای این کلمات: «مخصوصاً اعلی حضرت خیلی دور از آنست که بخواهد هیچ يك از شرایط را تغییر دهد...» شرح زیر آمده است: « آخرین بار بوالاحضرت امپراطوری شما عرض می کنم که دولت علیه روسیه نمی تواند انعقاد قطعی صلح را بپذیرد مگر بر اساسی که پیش از وقت با بران اطلاع داده ام یعنی که خط سرحدی از مجرای رودهای کور وارس و ارباچای معین خواهد شد و از دو طرف عهدنامه را بی هیچ نوع مهلتی امضاء خواهند کرد. چون محرك من عشق بنیکی است و بیش از يك برهان درین زمینه بوالاحضرت امپراطوری شما نشان داده ام عقیده خود را درین زمینه از تو پنهان نمی کنم و بواسطه رعایت کامل که نسبت بوی دارم اینک هم با همه صداقتی که ممکن باشد آنرا آشکار خواهم کرد. نامه و الاحضرت امپراطوری شما که فتحعلی خان نوری آنرا بماداد جنودی را که سابقاً سرحد امپراطوری شما را تشکیل می داده است یادآوری میکرد و دعاوی ایران را درین زمینه با اطلاع می رساند. از تمام نواحی که شما ادعا می کنید و امروز در زیر استیلای اعلی حضرت امپراطور روسیه مخدوم عالی مقام من هستند قسمت عمده را لشکریان فیروزمند ما فرمان بردار کرده اند و بقیه آن کاملاً بمیل خود فرمان ما را پذیرفته است. اگر از يك سو این ایالات هرگز اصلاً و کلاً تابع ایران نبوده اند از سوی دیگر منتهای عظمت و قدرتی که دولت روسیه بیروی لشکریان خود و فتوحات و مسیح خود بدست آورده است باو حق میدهند در باره سرحداتی که میل بکنند فراهم سازد باز دعاوی بیشتری داشته باشد. بهر حال اعلی حضرت امپراطور مخدوم من چون میل شاهانه اش متوجه خوش رفتاریست که میل دارد با همسایگان بکنند و دربار ایران را هم مشمول آن دارد و تنها از احساسات انصاف و بزرگواری خود پیروی میکند لطفاً صلاحی را که در بار ایران خواستار است منعقد میکند و کاملاً خاطر آن را آرامش میدهد. در باره مطالبی که و الاحضرت امپراطوری شما در باب سرحدات گفته است میتوانم جواب بدهم که همه ایالت گیلان را مرحوم اعلی حضرت پتر کبیر گرفته بود؛ اما مخدوم بنده مقام من بواسطه وضع کنونی ایران و مخصوصاً برای رعایت انصاف تنها پیشنهادهایی که امروز میدهد قناعت میکند و آنها را من برای و الاحضرت امپراطوری شما بیان کرده ام و باید حتماً اساس عهدنامه باشد. پس از آن دعاوی ایران در باره نواحی

مجاور که امروز در اختیار اعلیحضرت امپراطور روسیه است بکلی بی موردست، مخصوصاً با وضع و خیمی که اکنون دارد و من نمی توانم از اظهار تعجب خودداری کنم؛ زیرا که از مقتضیات دوستی دورست و حتی میتوانم گفت که میتوان آنها را اعلان جنگ آشکاری دانست. در آن موقع میبایست دربار ایران در توانایی از لشکریان فیروزمیند روسیه برتری داشته باشد و پیروزیهای بیشتری نصیبش شده باشد. اگر درباره گذشته و از فوایدی که دولت روسیه از ادامه جنگ برده است بیندیشیم باز بوالاحضرت امپراطوری شما اعلام میکنم که مخصوصاً در حال کنونی تهی دستی که ایران دارد این برتریها خیلی بیشتر خواهد بود. ماخیر داریم که بسیاری از ولایات نیرومند صاحب اختیار کشور شما در حال طغیانند؛ انگلیسها بر سواحل خلیج فارس حمله میبرند و پاشای بغداد که او نیز متوجه انگلیسها شده است خود را دشمن ایرانیان اعلان کرده است. در صورتیکه دربار ایران در چنین وضع و خیمیت آیا موقع هست که در صدد بر شماره دشمنان خود بیفزاید و بخواهد بوسیله دعاوی مغرورانه کینه دوتی را که مانند دولت روسیه هر اس انگیزست جلب کند؟ اما بالعکس چون منافع حقیقی و الاحضرت امپراطوری شما را از نظر دور نیکنم بوی اطلاع میدهم که امپراطور عالی مقام من بواسطه احساسات منصفانه و مردم داری نمیخواهد بهیچ وجه از وضع شوم دربار شما بهره مند شود. هر چند قدرتی دارد که هیچ چیر نمیتواند با آن برابری کند پیشنهادهایی را که من بشما داده ام مکرر میکند و الاحضرت امپراطوری شما هم میداند که کاملاً بسود ایرانست؛ این پیشنهاد تنها عبارت از امضای عهدنامه است بسی هیچ مهلت و درنگی. و انگهی چون من از وسعت فرزاندگی و کثرت نبوغ و الاحضرت امپراطوری شما اطلاع دارم کاملاً این موضوع را بفکر صایب شما واگذار میکنم و گمان می کنم دربار روسیه چون بقوت و عظمتی که اکنون دارد رسیده است باید برای حفظ آبروی خود کشورهای را که پیشرفت لشکریانش از چند سال پیش بدست آورده نگاه بدارد و دعاوی را که ایران درباره تصرفاتی که اکنون در دست آنست دارد بهیچ وجه معتبر نمیدانم. پس از آنکه این اظهارات صادقانه را بوالاحضرت امپراطوری شما کردم گمان میکنم باید باردیگر نظر او را بمنافع حقیقی وی جلب کنم و با وسفارش میکنم آنچه را که بسیار بنفع ایرانست رد نکنند و اگر پیشنهادهای عادلانه و مساعد دولت ما را دربار ایران بپذیرد و بی آنکه وقت تلف شود عهدنامه صلح قطعی را امضاء کند اقبالست که وارث تاج خود از آن بهره مند خواهد شد. تنها ستایشی که من نسبت بوالاحضرت امپراطوری شما دارم و عقیده عالی که نسبت باو پیدا کرده ام مرا وامیدارد که باین لحن باونامه بنویسم و اگر درین کار نیت صادقانه من آسایش امپراطوری ایران نبود که میبایست روزی شما در آن پادشاهی کنید) و این آسایش تنها نتیجه صلح با دولت

نیرومندی مثل روسیه خواهد بود) من البته این بیانات سابق و بیاناتی را که باز امروز میکنم نمیکردم».

در ذیل این ترجمه فرانسه مترجم ژنرال گاردان مینویسد: «پایان این سند عیناً مانند پایان سند سابق الذکرست و سپس این کلمات هست: «سرانجام والا حضرت شما باید در نظر داشته باشد که اگر ایران بارفتاری که مخالف منافع آنست...» در طهران (در ۱۱ اکتبر ۱۸۰۸) بوسیله مترجم دوم موقتی سفارت ترجمه شد.

اگوست دورسیا (۱)

فردای آن روزیکه این نامه‌های تهدیدآمیز مارشال گوداویچ بطهران رسیده یعنی در ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۲ شعبان ۱۲۲۳) ژنرال گاردان در پاسخ نامه‌ای که گوداویچ در ۲ سپتامبر (۱۱ رجب) باو نوشته بود مکتوبی باو نوشته و بتوسط لاژار (۲) از اعضای سفارت خود برای او فرستاده که ترجمه آن بدین گونه است:

«نامه خطاب جناب آقای فلد مارشال کنت گوداویچ فرمانفرمای نظامی و غیر نظامی همه ایالات روسیه واقع در میان دریای خزر و دریای سیاه و غیره.

طهران ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸

آقای مارشال،

آقای لاژار منشی سفارت خود را مامور کرده‌ام مطالب معرمانه‌ای درباره مدلول نامه‌ای که بن افتخار داده در ۲ سپتامبر گذشته نوشته است بگویند. جناب شما اطلاع می‌داد اندیشه دارد اگر ایران فوراً مصمم نشود در باره صلح باجناب شما مستقیماً و بی‌توسط فرانسه که خواستار آن شده بود گفتگو بکنند بر آن حمله ببرد. اگر برخلاف انتظار من بیانات وی تصمیمات شما را تغییر ندهد وظیفه منست رسماً بشما اظهار کنم که چون ایران متحد اعلی حضرت امپراطور و شاه مخدوم و الامقام منست و تمامی خاکش را که اشکریانش اکنون آنرا در تصرف دارند اعلی حضرت امپراطور و شاه ضمانت کرده است من هر حمله باین خاک را تحریک در برابر دربار عالی خود تلقی می‌کنم. و من حق دارم از فرزاندگی معروف جناب شما متوقع باشم پیش از آنکه دست به بیج اقدامی در برابر ایران بزنند منتظر شود از تصمیماتی که اعلی حضرت مخدوم و الاجاه من باعلی حضرت امپراطور تمام روسیه اطلاع خواهد داد مسبوق بشود و مسئولیت واقعه‌ای را که ناچار سبب مشاجرات ناگواری در میان دودربار عالی فرانسه و روسیه خواهد بود بعهده خود نخواهد گرفت.

همه احترامی که می‌دانم باید نسبت بشما داشته باشم دارم. ژنرال گاردان»

پیدا است که این اقدام سخت را گاردان از پیش خود کرده و این نامه تند را هم میبایست بتحریرك احساسات شخصی خویش و برای حفظ آبروی نظامی و سیاسی خود در برابر دولت ایران نوشته باشد و ناچار بروگران بوده است که با آن عهدنامه معروف فینکن شتاین و بادستورهایی که ناپلئون باو داده و با اینکه دولت ایران ضرر اتحاد با فرانسه را کاملاً چشیده و گرفتار خشم و دسیسه بازی انگلستان شده است باز هم روسها در موقعی که با ناپلئون اتحاد دارند و حتی از پشتیبانی او در اروپا و در مقابل سوئد و فنلاند بهره مند می شوند و در موقعی که فرانسه وعده کرده است در پاریس شفاعت دو میان روسیه و ایران را بعهده بگیرد بر ایران حمله ببرند .

اینجا کاملاً شخصیت گاردان و پاپست بودن بشرف و آبرودر ظاهر می شود و پیدا است که مرد شریفی بوده و هر جا که وسایل شخصی او بوی اجازه می داده است دریغ نداشته در ضمن اینکه منافع فرانسه را در ایران حفظ کند از منافع ایران هم پشتیبانی کند و گویا همین نیز سبب شده است که ناپلئون از مأموریت وی در ایران راضی نبوده و وقتی که از ایران رفته است مضروب شده و مدتی از کار بیرون مانده است . چنانکه پس از این بحث خواهم کرد ناپلئون هم از گاردان توقع عجیبی داشته و متوقع بوده است که با همه پیمان شکنی های او با ایران باز هم گاردان بتواند ایران را از انگلیسها دور نگاه بدارد و نگذارد رابطه خود را با انگلیس برقرار کند و بشاره دیگر در موقعی که فرانسه دیگر در برابر روسیه از ایران حمایت نمی کند ایران را در برابر روسیه تنها بگذارد و از نزدیک شدن بانگلستان بامید آنکه شاید از آن سوی بهره مند شوند باز دارد .

## مقدمات جنگ دوم ایران و روسیه

نامه توهین آمیزی که مارشال گوداویچ فرمانده ارتش روسیه در قفقاز بعباس میرزا نایب السلطنه نوشته بود اوضاع خاص و آشفته ای در ایران فراهم ساخت و روابط میان ایران و روسیه را تیره کرد . چون دولت تساری از پذیرفتن وساطت ناپلئون در میان روسیه و ایران سر باز می زد و ایران هم شرایط روسیه را نمی پذیرفت و روسیه نیز از قبول متاز که خودداری میکرد چاره جزین نبود که جنگ دوباره در بگیرد . کوشش های گاردان برای اقناع روسیه و جلوگیری از جنگ قهراً بجایی نمی رسید . گاردان درین زمینه نامه ای در ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸ ( ۶ رمضان ۱۲۲۳ ) بشامیانی وزیر امور خارجه فرانسه نوشته که ترجمه آن بدین گونه است :

« طهران ۲۵ اکتبر ۱۸۰۸ »

آقای من،

افتخار دارم جناب شما را آگاه کنم که آقای لاژار (۱) در ۱۷ این ماه عزیمت کرده است و مجبور خواهد بود از راه لشکر گاه شاهزاده عباس میرزا برود زیرا که جناب صدراعظم فرمانی باوداده بود و در آن فرمان عالی حضرت بوالاحضرت امپراطوری دستور می داد درباره همه مسایل مربوط به اموریت وی با او موافقت کند و در موردی که بتواند رضایت آقای مارشال گوداویچ را برای امضای متار که جلب کند و کالت تام باو بدهد. من نیز با آقای لاژار و کالت تام داده ام که در همان مورد بکار بیرد.

شاهزاده عباس میرزا از نامه ای که از آقای کنت گوداویچ باو رسیده رنجیده و بدربار اطلاع داده است که قصد جواب ندارد. من صدراعظم گه تم بنظرم مناسب تر اینست که بوالاحضرت امپراطوری نامه ای با آقای مارشال بنویسد و باو بفهماند که بیانات وی در باوه وضع کنونی ایران متکی بر اطلاعات نادرستست. جناب میرزا شفیق ایراد مرا درست دانسته و از آقای لاژار خواهش کرده است همه کوشش خود را بکند که شاهزاده آنرا بپذیرد. بنا بر آنچه جناب صدراعظم بمن گفته است چنان می نماید نامهایی که خود با آقای کنت رومانوف (۲) و آقای مارشال گوداویچ نوشته نیز همین لحن را دارد و شامل دلایل عاقلانه و متقنست. آنها را بچاپاروسی که آقای لاژار با خود آورده بود داده اند و وی از صفوف مقدم روسها خواهد فرستاد تا ورود خود را با آقای مارشال خبر بدهد. باید اینجا دوباره برای جناب شما مکرر کنم که وساطت اعلی حضرت برای انعقاد یک عهد نامه صلح در میان دربارهای روسیه و ایران لازمست.

پیشنادهایی که از دوسوی می کنند ناسازگارست و اندیشه صلح در آنها نیست؛ بدین گونه هر گفتگویی که در محل بشود بدوینا خواهد کشید و هرگز آنها را بهم نزدیک نخواهد کرد.

آخرین نامهای جناب شما تاریخ ۲۴ مه (۳) را دارد و نامهای استانبول تاریخ ۲۹ ژون (۴) را. درین عدم اطلاع از اخبار سیاسی نمی دانم درباره آنچه روسها را بحمله بایران و ادار می کند چه تصور کنم، مگر اینکه می خواهند زودتر کار آنها را بسازند تا ازین سوی آسوده باشند و شاید هم بعدها آنها را بچنگ ترکان بیندازند. در صورتی که چنین پیش آید که لشکریانی باین مملکت بیایند و ذخیره ایرانیان باشند مناسب خواهد بود مرکب از پیاده نظام و توپخانه و سواران نیزه دار (۵) باتفنگ باشند. سوار نظام این کشور که در برابر افغانها و هندوها و دیگران خوبست چون وحدتی ندارد هرگز در

(۱) Lajard (۲) Romanzoff (۳) ۲۸ ربیع الاول ۱۲۲۳

(۴) ۵ جمادی الاولی ۱۲۲۳ (۵) Dragons

برابر توده‌ها کاری نخواهد کرد.

در ۱۲ اکتبر (۱) باسراان فرانسوی که مأمور خدمت و الاحضرت امپراطوری عباس میرزا بودند فرمان داده‌ام که اگر چنگ در میان ایرانیان و روسها در بگیرد بظهران برگردند. از آقای لاژار خواهش کرده‌ام بکوشد. شاهزاده عباس میرزا را قانع کند که لازمست با اوضاع کنونی بی طرفی را از دست ندهد.

دو ناحیهٔ فراهان در شمال غربی اصفهان بستانست مالیاتهای معوق اغتشاشی روی داده زیرا که نایبست سال پیش تنها ۱۵۰۰ تومان (۳۰۰۰۰ فرانک) از آنجا وصول میشد و اینک ۵۰۰۰۰ تومان (۱/۰۰۰/۰۰۰ فرانک) مالیات بسته‌اند. در نتیجه عالی حضرت میرزا ابوالقاسم پسر دوم میرزا بزرگ را مقصر و سبب این اغتشاش دانسته‌اند. این تهمت افترا آمیز که بی‌کالر بیکی اصفهان (۲) و کسان دیگری که از دستهٔ مخالف فرانسویان هستند وارد کرده‌اند ضربتی بجناب میرزا شفیقت، زیرا که میرزا ابوالقاسم وابستهٔ باوست. نیاید از جناب شما پنهان کنم که این جوان که تنها بیست و چهار سال دارد و از خدمت گزاران محترم عالی حضرتست بواسطهٔ هنرها و صفات خاص وی شایستهٔ احترام همهٔ فرانسویان و اعتمادیست که وزیر بوی دارد و شک ندارم که روزی مرد مهمی خواهد شد (۳). در نامهٔ شمارهٔ ۲۴ بتاریخ ۲۱ ژوئیه (۴) خود که از لشکر گاه سلطانیه نوشته‌ام افتخار داشته‌ام باجناب شما دربارهٔ اسمعیل بیک سخن بگویم (۵) که در ماه ژون گذشته (۶) مأمور شده بود بشیراز برود و سفیر انگلیسی ملکلم را برگرداند؛ از ۲۰ سپتامبر (۷) باین جا برگشته است. فرصتی یافتم چندروز بعد او را ببینم، اما پذیرایی وی بر من ثابت کرد که وی را بر فرانسویان تحریک کرده‌اند.

چندیست که میرزا محمد رضا بستانست مستوفی (بازرسی دارایی) بواسطهٔ حمایت بی‌کالر بیکی که دست نشاندهٔ اوست منصوب شده است. وی اندکی بعد بدیدن من آمد، و می‌توان مطمئن بود هرچه میتواند بمتافع فرانسه درین کشور زیان خواهد زد. اخیراً تاکید این خبر بمن رسیده است که عبدالرحمن پاشا را خلعت پاشایی شهرزور (۸) داده‌اند. با این همه چنان می‌نماید که این آشتی در میان سلیمان پاشا و

(۱) ۲۲ شعبان ۱۲۲۳ (۲) مقصود حاج محمد حسین خان امین الدولهٔ اصفهانی صدراعظم آینده است که در آن موقع حکمران اصفهان و دست نشاندهٔ انگلیسها بوده است. (۳) پیدا است که مقصود میرزا ابوالقاسم قائم مقام وزیر معروفت (۴) - ۲۷ جمادی الاولی ۱۲۲۳ (۵) رجوع کنید بصحایف ۱۲۹ و ۱۳۰ (۶) ربیع الثانی ۱۲۲۳ (۷) ۲۹ رجب

۱۲۲۳ (۸) دراصل بخطا Chéve zour

این سر کرده کردها بازهم طاهر است .

لذا گزارشی از آقای لامی (۱) سروان دسته عالی مهندس تقدیم جناب شما خواهد شد؛ منتظر موقع مناسبی بودم که درباره این افسر ممتاز باجناب شما سخن بگویم، وی عاقل و پراز حرارت و تدبیر است؛ اجازه بدهید سفارش او را بهجناب شما بکنم، تا از راه لطف از اعلی حضرت نشان لژین دونور (۲) را برای این افسر تقاضا کنید .

آخرین اخبار خوی لشکر گاه والا حضرت امپراطوری عباس میرزا بتاريخ ۱۳ اکتبر (۳) گواهد است که سردار ایروان در ضمن تفتیشی بیک دسته از سوار نظام روسی در خاک ایران بر خورده است و آنها نخست برو حمله برده اند . درین زد و خورد چند تن کشته شده اند . ژنرال گوداویچ در ۱۰ همین ماه ( ۴ ) لشکر گاه خود را نزدیک اوج کلیسیا ( اچمیادزین ) در سه فرسنگی ایروان قرار داده است .

دیروز بیست و چهارم (۵) دربار چاپار مخصوصی نزد والا حضرت امپراطوری فرستاده است تا دستورهای عالی حضرت را باو برساند . شاهزاده نباید از خوی جایی برود تا اینکه در دسترس و مراقب تمام نقاط خط جنگ باشد . جنگ از سوی ایرانیان باید بکلی دفاعی باشد و منحصر باین باشد که دشمن را خسته کنند .

افتخار دارم نامه ای را منضم کنم که عالی حضرت درباره وضع کنونی کارها باعلی حضرت نوشته و نامه دیگر را که جناب صدراعظم میرزا شفیع بهجناب شما در همین زمینه نوشته است . تنها پس از حرکت آقای لاژار نوشته اند آنها را بمن برسانند و چاپار من در راه تبریز باو ملحق خواهد شد .

سرانجام پس ازین همه اصرارهایی که گاردان کرده و خواستار شده است که ناپلئون در میان ایران و روسیه وساطت کند شامپانی وزیر امور خارجه او در ۲ نوامبر ۱۸۰۸ ( ۱۴ رمضان ۱۲۲۳ ) از پاریس بگاردان چنین نوشته است :

» پاریس ۲ نوامبر ۱۸۰۸

آق،

در آخرین نامه های خود بمن نوشته اید که دولت ایران میل دارد گفتگوی صلح با روسیه را در پاریس دنبال کند . آقای سفیر کبیر ایران در همین زمینه با من گفتگو کرده و خواسته است فوراً با آقای کنت دو تالستوی وارد مذاکره شود؛ ولی این سفیر کبیر از دربار خود هیچ اجازه ای درین زمینه دریافت نکرده بود .

(۱) Lamy (۲) Légion d'honneur

(۳) ۲۳ شعبان ۱۲۲۳ (۴) ۲۰ شعبان ۱۲۲۳ (۵) ۵ رمضان ۱۲۲۳



گفتگو درین زمینه ازین فاصله دور طبیعی نیست و سبب تعویقهای دیگر خواهد شد. بکوشید این دو دولت را بیکدیگر نزدیک کنید ولی دشواری مباحثه‌ای را که نمیتوانند شخصاً فرانسه را ذی نفع کند بگردن فرانسه نیندازید و ازمسوی دیگر اگر بییل دربار ایران تمام نشود چیزی که روابط دوستی فرانسه را با ایران ضعیف کند کاری نخواهد کرد. قراردادی را که درباره فرستادن اسلحه مورد تمایل شاه ایران امضاء کرده‌اید باعلی حضرت نشان دادم. پیش از آنکه اعلی حضرت امضاء کند خواسته است عقیده وزیر جنگ را بداند. وقتی که تصمیم قطعی گرفت افتخار خواهم داشت شما را مطلع کنم. پیش از آنکه عهدنامه تجارتی را امضاء کنید مناسب بود پیشنهاد آنرا برای من بفرستید، زیرا درباره مواد مختلفی که میبایست در آن وارد کنید هیچ دستوری بشما داده نشده بود. وانگهی چون اجرای این عهدنامه در وضع حاضر ممکن نیست شما فرصت داشتید منتظر جوابهای من باشید.

این عهدنامه کمتر از عهدنامه‌های ۱۷۰۸ و ۱۷۱۵ (۱) مساعدست، زیرا که واردات و صادرات ما را مقید به هیچ حق گمرکی نکرده بود؛ اما بی آنکه درین زمینه بحث کنم باز دقت خواهم کرد که آیا تغییر مقتضیات ممکن بوده است و ادار کند که درین زمینه عهدنامه اول را تغییر بدهند یا نه و آیا در عهدنامه‌ای که مرا مفتخر کرده برای من فرستاده‌اید برخی مواد هست که محتاج بتغییراتی باشد یا نه. این تاخیر بهیچ وجه ضرری در روابط تجارتی که هنوز وقت اجازه نداده است برقرار شود نمی‌زند.

آقا با کمال اطمینان احترامات فراوان مرا پذیرید.

شامپانی <

سروژ پس از فرستادن نامه سابق‌الذکر یعنی در ۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۱۷ رمضان ۱۲۲۳) شامپانی این نامه مختصر دیگر را بگاردان نوشته است و دیگر بس از آن سندی درین زمینه بامضای او در دست نیست:

> پاریس ۵ نوامبر ۱۸۰۸

آقا،

نامه‌هایی که بافتخار من از ۲۹ ژوئیه تا ۲ دسامبر (۲) نوشته‌اید با المثنای نامه‌های سابقتان رسید. اعلی حضرت امپراطور بلشکر گاه خود باسپانیا رفته و قسمت‌های نامه‌های شما را که ممکنست جالب توجه وی باشد بااطلاعی خواهم رساند.

آقای سفیر کبیر ایران امروز چاپاری می‌فرستد. چون نمی‌توانم هنوز جواب بدهم

(۱) سالهای ۱۱۲۰ و ۱۱۲۷ قمری (۲) از ۵ جمادی الاولی تا ۱۱ رجب ۱۲۲۳

خواستم لااقل وصول گزارشهای شما را خبر بدهم.  
آقا با احترامات بسیار من اطمینان داده باشید.

شامپانیی»

چون دیگر پس ازین نامه‌ای و دستوری از شامپانیی خطاب بگاردان نیست پیدا است که ناپلئون یا نخواست و یا نتوانسته است میانه ایران و روسیه را که در آن موقع هر دو متحد او بوده‌اند سازش بدهد و شامپانیی هم بهمان دستور سابق خود بگاردان که بکوشد در ایران میانه دو دولت را التیام دهد قناعت کرده است.

اما مارشال گوداویچ در پاسخ نامه‌ای که گاردان در ۱۲ اکتبر ۱۸۰۸ (۲۲ شعبان ۱۲۲۳) باو نوشته و پیش ازین چاپ شده است (۱) و آنرا بتوسط لاژار نوردوی فرستاده بود در ۱۲ نوامبر (۲۳ رمضان) یعنی يك ماه بعد نامه‌ای باو نوشته که ترجمه آن بدین گونه است:

« آقای سفیر کبیر،

افتخار داشته‌ام نامه جناب شما را بتوسط آقای لاژار منشی سفارتتان که مردی محترم و درخور اعتماد شماست دریافت کنم. از همه اظهارات دوستانه که جناب شما لطف کرده و در نامه خود بیان کرده‌اید بسیار ممنونم.

جناب شما مرا متوجه می‌کنند که در نیات خود توجهی نسبت بروابطی که در میان فرانسه و ایرانست ندارم. درین زمینه افتخار دارم نخست باو توضیح بدهم که من تنها از فرمان اعلی حضرت امپراطور مخدوم بلند مقام خود پیروی می‌کنم و آنرا در رونوشت محرمانه نامه وزیر کنت روما نزوف با اطلاع شما رساندم. دوم آنکه افتخار داشته‌ام در نامه اول خود در سال گذشته بشما بنویسم که گمان می‌کنم و باید گمان بکنم دستورهایی که بزیان روسیه بجناب شما در ضمن جنگ روسیه با فرانسه که خوش بختانه تمام شده است داده شده بود پس از صلح بواسطه دوستی نزدیک دو پادشاه بزرگ ما دیگر مورد ندارد.

با این توضیح آقای ژنرال نمی‌تواند شك داشته باشد که من از فرمان مطاعی که بن داده شده است پیروی می‌کنم و نه از هوس خود. آقای دو لاژار که در نامه خود همه اطمینان خود را در باره اش اظهار می‌کنید روابطی را که در مدت جنگ میان روسیه و فرانسه دولت فرانسه با ایران بهم زده بیان کرده است. در برابر این ابرادی ندارم مگر روابط نزدیک که اکنون پس از جنگ در میان پادشاهان بزرگ مابست. و پس از همه این توضیحات افتخار دارم تکرار کنم که نمی‌توانم اقداماتی را که بفرمان اعلی حضرت

امپراطور مخدوم بلند مقام خود کرده ام دنبال نکتم و بهیچ وجه نمی توانم ایالاتی را که بواسطه پیشرفت لشکریان پادشاهم گرفته ام تخلیه کنم .

جناب شما کاملاً مطمئن باشید که من با کمال صداقت و مانند کسی باو نامه می نویسم که از کشوریست که اتحاد نزدیک با روسیه دارد. آقای ژنرال منتهای احترام و توقیرهای فراوان مرا پذیرید .

از لشکر گاه نزدیک ایروان ۱۲ نوامبر ۱۸۰۸ <

درین موقع که گاردان می کوشیده است میانه ایران و روسیه را بوسیله ناپلئون صالح دهد و ایران هم آخرین علاج را درین کار می دانسته روسیه بامکس مطلقاً باین کار تن در نمی داده است و این تحاشی و زیر بار نرفتن دربار تسار دودلیل اصلی و اساسی داشته است: یکی اینکه بهیچ وجه حاضر نیوده اند آنچه را که در قفقاز گرفته بودند پس بدهند و از قدم مهمی که بسوی هندوستان برداشته بودند برگردند. دیگر اینکه از جانب ناپلئون نیز مطمئن<sup>۵</sup> نبوده و یقین داشته اند که اتحاد باوی پایدار نخواهد بود، چنانکه بزودی هم این پیش بینی محقق شد و برای اینکه از نفوذ او در ایران بکاهند و ایران را از پشتیبانی وی مأیوس و از اتحاد با او منصرف بکنند بهترین وسیله را درین می دانستند که اولاً او را در مصالحه خود با ایران دخالت ندهند و تا این هر چه زودتر ایران را ازین در آورند و خیال خود را ازین سوی آسوده کنند که اگر باز دیگر در اروپا با ناپلئون روبرو می شوند از جانب ایران آسوده خاطر باشند و ناچار نباشند که عده بسیار لشکریان خود را در مرزهای ایران معطل نگاه بدارند و از وجود آنها در میدان های جنگ اروپا محروم بمانند. این بود که صریحاً بمارشال گوداویچ دستور داده بودند که بهیچ وجه بمصالحه با ایران حتی باشغافت گاردان هم تن در ندهد و جداً خواستار باشد که کار را بیک طرفه بکنند.

## مکاتبات دربار ایران با دربار فرانسه

در مدتی که ناپلئون اول با ایران روابطی داشته گاه گاهی در میان دربار ایران و دربار فرانسه نامه هایی رد و بدل شده است. آنچه باقی مانده دو نامه از ناپلئون بفتحعلی شاه و چند نامه از فتحعلی شاه باو و چند نامه از عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون و چند نامه از میرزا شفیع صدراعظم بوذیران فرانسه است. دو نامه ای را که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته ژرژ بارال (۱) در کتاب « ناپلئون اول - پیامها و خطابه های سیاسی » (۲) چاپ کرده است. ترجمه نامه نخستین بدین گونه است :

(۱) Georges Barral (۲) Napoléon Ier-Messages et discours politiques

«پاریس ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱)»

بناپارت (۲) امپراتور فرانسویان بفتحعلی شاه ایرانیان ، سلام بر تو ،  
من همه جا مامورانی دارم که از آنچه آگاهی از آن برای من اهمیت دارد بمن  
اطلاع میدهند ، بوسیله ایشان میدانم بکجا و در چه موقع می توانم بیادشاهان و مللی که  
دوستدار شایم آرای دوستانه اظهار دارم و یاوریهای خود را بفرستم آوازه شهرت  
که همه چیز را آشکار می کند بر تو معلوم کرده است که من که ام و چه کرده ام ، چگونه فرانسه  
را بالاترازمه ملل غرب جای داده ام ، بکدام دلایل آشکار بیادشاهان مشرق دلبستگی  
خویش را درباره شان ظاهر کرده ام و کدام سبب پنج سال پیش مرا واداشت از اندیشهایی  
که برای فخرشان و سعادت ملتشان داشتم منصرف شوم .

میل دارم خود بمن بگویی که چه کرده ای و برای تامین عظمت و بقای سلطنت خود  
چه در نظر داری . ایران سرزمین شریفیست که خداوند عطایای خود را از آن دریغ نکرده  
است . ساکنینش مردمی هوشیار و بی باکند و شایسته آنند که حکومت خوب داشته باشند و  
می بایست از یک قرن پیش تا کنون بیشتر از اسلاف تودرخور حکمرانی برین ملت نبوده  
باشند زیرا که این ملت را گذاشته اند از مصایب نفاق خانگی آزار ببینند و از میان برود  
نادر شاه جنگجوی بزرگی بوده توانست توانایی بسیار بدست آورد ، در امر ابرفته  
جویان هراس انگیز و در برابر همسایگان خویش دهشت افزای بود ، در دشمنان خود چیره شد  
و با مغزرت پادشاهی کرد ، ولی این فرزاندکی را نداشت که هم در فکر حال وهم در اندیشه  
آینده باشد . احفادش جانشین او نشدند . تنها محمد شاه (۳) عم تو در نظر من شاهانه  
زندگی کرده و خسروانه اندیشیده است ، قسمت اعظم ایرانرا بتصرف خویش در آورده  
و سپس آن توانایی شاهانه را که از فتوح خویش بدست آورده بود برای تو گذاشته است .  
از سر مشقهایی که وی بنموده است پیروی خواهی کرد و فراتر از آن خواهی رفت ،  
تو هم مانند وی از آرای ملتی از سوداگران که در هندوستان با جان و تاج شاهان بازرگانی  
می کنند حذر خواهی کرد و ارزش ملت خویش را وسیله جلوگیری از تجاوزهایی که روسیه  
در قسمتی از کشور تو که همسایه خاک اوست بدان کوشش دارد قرار خواهی داد .

یک تن از خدمت گزاران خویش را نزد تومی فرستم که در بر من مقامی مهم و اعتمادی  
کامل دارد . مامورش می کنم که احساسات مرا بتو بگوید و هر چه باو بگویی برای من  
ادا کند . باو فرمان میدهم که از امتانبول عبور بکند و میدانم که یکی از اتباع تو اوسف

(۱) ۱۷ ذی القعدة ۱۲۱۹ (۲) Bonaparte اسم خانوادگی ناپلئون

(۳) مقصود آقا محمد خانت

و از سوویچ (۱) با آنجا رسیده و خود را فرستادهٔ توقلمدان کرده است، تا بنام تو بمن پیشنهادهای دوستی بکند، خدمت گزار من ژوبر (۲) در مأموریت این ایرانی تحقیق خواهد کرد. از آنجا ببنگداد خواهد رفت و آنجا روسو (۳) یکی از مأمورین با وفای من راهنمایش خواهد شد و سفارشهای لازم را با او خواهد کرد تا بدربارتو برسد. بمحض اینکه پیشرفت این روابط مسلم شد هیچ مانعی نیست که باقی و برقرار بماند.

همهٔ ملل نیازمند یک دیگرند. مردم مشرق زمین جرات و هوش دارند، ولی نادانی از برخی صنایع و افعال از نظامات که باعث افزونی نیرو و فعالیت لشکرست ایشانرا در جنگ با مردم شمال و مغرب نقصان میدهد. دولت توانای چین سه بار در تصرف آمده است و امروز حکمران آن یک ملت جنوبیست، و خود بچشم خویش می بینی چگونه انگلستان که یک ملت غربیست و در میان مادر شمارهٔ آن ملیتست که جمعیت آن کمتر و قلمرو آن تنگ ترست همهٔ دول هندوستان را می لرزاند.

بمن آگاهی خواهی داد که چه می خواهی و ما روابط دوستی و تجارت را که پیش ازین در میان کشورتو و کشور من بوده است تجدید خواهیم کرد. ما با یک دیگر همدست خواهیم شد، تا ملل خویش را توانا تر و متمول تر و نیک بخت تر کنیم. از تو خواهش دارم خدمت گزار با وفایی را که نزد تو می فرستم خوب بپذیری و باری خدای و سلطنت طولانی و مفتخر و سرانجام نیک را برای تو آرزو مندم.

در قصر امپراطوری تو یلری (۴) در تاریخ ۱۷ پلوویوز (۵) سال ۱۲ (۶) و سال اول سلطنت من نوشته شد (۷) «.

پیدا است که حامل این نامه ژوبر نخستین سفیر ناپلئون در ایران بوده است و از لحن نامه و فتوای آن پیدا است که نخستین نامه است که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته و نیز از مدلول آن برمی آید که ناپلئون درین کار مقدم شده و نخست وی بفتحعلی شاه نوشته و راه مکاتبه را باز کرده است. رو نوشت برخی از نامههایی که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته نیز در دست است. در دربار وی دو تن منشی بوده اند که از جانب وی احکام و فرامانها صادر می کرده

(۱) Osseph-Vasissowitch (۲) Jaubert سفیر فرانسه

(۳) Rousseau کار گزار فرانسه در بنگداد

(۴) Tuileries از کاخهای سلطنتی پاریس

(۵) Pluviöse ماه پنجم از تقویم جمهوری فرانسه

(۶) از تقویم جمهوری فرانسه که مبدأ آن سال اول جمهوری بوده است

(۷) کتاب سابق الذکر ص ۹۹-۱۰۳

و پادشاهان نامه می نوشته اند نخست میرزا عبدالوهاب اصفهانی ملقب بعمادالدوله و متخلص بنشاط بوده که از رجال محتشم دربار فتحعلی شاه و یکی از بزرگترین شاعران زمان بود و در ۱۲۴۴ درگذشت و پس از او میرزا تقی علی آبادی پسر میرزا زکی مستوفی الممالک مامور این کار شد که او هم شاعری زبردست بود و در تصیده «صاحب» و در غزل «ملانی» تخلص می کرد و نخست منشی الممالک لقب داشت و سپس لقب صاحب دیوان باو دادند و در ۱۲۵۶ درگذشت. مجموعه نامهایی که این دو نوشته اند و بنام منشآت ایشان معروفست در دست است.

نامهایی که از فتحعلی شاه خطاب بنا پاپیون در دست است جز یکی از آنها هیچ يك ديگر تاریخ ندارند و معلوم نیست کدام يك از این نامها در پاسخ کدام نامه ناپلئون نوشته شده است و رابطه در میان آنها برقرار کردن دشوار است. در منشآت نشاط برخی نامهاست که تنها قسمتی از آغاز مطلب را نقل کرده و دنباله را حذف کرده اند و بهین جهت نمی توان دریافت در کدام مورد نوشته شده. نامه دومی که از ناپلئون در دست است تاریخ ۳۰ مارس (سلخ ذی الحجه ۱۲۱۹) را دارد و ازین قرار يك ماه و سیزده روز پس از نامه اول نوشته شده و این نامه را بوسیله رومیو بایران فرستاده است. ازین جا معلوم می شود که ناپلئون از پس شتاب داشته است و رابطه خود را با ایران برقرار کند نخست در ۱۶ فوریه ۱۸۰۵ (۱۷ ذی القعدة ۱۲۱۹) نامه ای بفتحعلی شاه نوشته و ژوهر را مامور کرده است بایران بیاورد و سپس يك ماه و سیزده روز پس از آن همین ماموریت را برومیو داده و نامه دومی نوشته و باو سپرده است که برساند. ترجمه این نامه بدین گونه است (۱):

پاریس ۳۰ مارس ۱۸۰۵

من باید باور کنم فرشتگانی که پاسبان سعادت دولند خواستارند که من با کوششهایی که تو در تامین نیروی کشور خویش می کنی باوری کنم، زیرا که يك اندیشه در يك زمان در اذهانمان خطور کرده است. مسامورینی که حامل نامهای ما بوده اند در استانبول بهم برخوردند و در ضمن اینکه حکمران تبریز از جانب تو با فرستاده من در حلب رابطه مکاتبه رومی گشوده است بآن مامور از جانب من فرمان رسیده بود و رابطه با وزیران تو در مرزهای عثمانی افتتاح کند.

باید تن بقضای آسمان در داد، زیرا پادشاهان را برای آن قرار داده است که ملل را نيك بخت کنند و چون قرن بقرن مردان بزرگ را پدید می آورد این قاعده را بریشان هموار می کند که با يك ديگر همداستان شوند، تا اینکه موافقت در میان مقاصدشان

مفاخرشان را بیشتر رونق بدهد و اراده‌ای را که در نیکوکاری دارند نیرو بخشد. جزئیات نظر دیگری هم توانیم داشت؟ ایران شریفترین کشور آسیاست. فرانسه نخستین کشور غربست، بر ملل و ممالکی حکمرانند که طبیعت بزیبایشان مایلست و خواستار آنست که ایشان را از محصول فراوان توانگر بکند، فرمانروایی بر مردم صنعتگر و هوشیار و دلیری که درین دو کشور سکنی دارند آیا از هر سرنوشتی پسندیده تر نیست؟ ولی در روی زمین کشورهای هست که طبیعت آنها حق ناشناس و عقیمست و از تولید آنچه برای معاش لازمست در بیخ می‌ورزد درین کشورها مردم مضطرب و حریص و حسود بجهان می‌آیند و بدایع حال اقطاری که آسمان با آنها مساعدست ولی در زمین آنکه نیکی خود را در باره‌شان دریغ نمی‌کند پادشاهان کاری و بی‌باک بایشان نمی‌دهد، تا بتوانند از نتایج جاه طلبی و حرص و هلاکت ایشان را حفظ کنند.

روسها از بیابانهای خود کسلی شده‌اند و بزیباترین قسمت های کشور عثمانی تجاوز می‌کنند، انگلیسها که بجزیره‌ای تبعید شده بودند که ارزش کوچکترین ایالت دیار ترا هم ندارد و لاجرم نسبت بتروت ایشانرا بر انگلیخت و در هندوستان قدرتی فراهم کردند که هر روز هراس انگیز ترست. این دولت را باید مراقب بود و باید از ایشان ترسید، نه از آن جهة که نیرومندند بلکه از آن جهة که حاجت دارند و شهوت دارند که نیرومند شوند.

یکی از خدمت گزاران من می‌بایست علایم دوستی مرا بتو رسانده باشد، آجودان ژنرال رومیو که امروز نزد تومی فرستم مخصوصاً مامورست از آنچه مربوط بمفاخر تو و قدرت تو و حوائج و منافع و مخاطرات تست تحقیق کند. مردیست که جرأت و فرزاندگی دارد، خواهد دید که رعایای تو چه کم دارند تا آنکه دلآوری طبیعی ایشانرا بوسیله این صنایعی که چندان در مشرق زمین معروف نیست یاری کند، زیرا که وضع ملل شمالی و غربی معرفت آنرا برای همه ملل جهان واجب کرده است.

من از اخلاق ایرانیان آگاهم و میدانم آنچه را که لازمست برای افتخار و امنیت خود فرا بگیرند بشادی و آسانی می‌آموزند. امروز ممکنست سپاهی مرکب از ۲۵۰۰۰ پیگانه ایرانرا قتل و غارت کند و شاید آنرا منقاد خود کند، ولی وقتی که رعایای تو ساختن اسلحه‌ها بدانند و سربازان تو تربیت شوند که بمجموع حرکات سریع و منظم جمع بشوند و متفرق گردند، وقتی که بتوانند سواحق تو پهنانه متحرکی را با خود یار کنند و سرانجام وقتی که مرزهای تو بوسیله قلاع عظیمه مامون باشد و دریای خزر در وجهای خود بیرقهای بحر به ایران را ببیند تو کشوری خواهی داشت که کسی حمله بآن نتواند و رعایای تو خواهی داشت که کسی ایشانرا مغلوب نکند.

میل دارم همواره باتو روابط مفیدی داشته باشم . از تو خواهشمندم از خدمتگذار باوفایی که نزد تو می فرستم خوب پذیرایی کنی . کسانی را که به دربار امپراطوری من خواهی فرستاد با ملاحظت خواهی پذیرفت و دوباره باری آسان و سلطنت دراز و سعادت مند و سرانجام نیک را برای تو آرزو مندم .

در قصر امپراطوری تو یاری در پاریس بتاريخ روز نوزدهم ژوئیه سال ۱۳ و سال اول سلطنت من نوشته شد .

نخستین نامه ای که از فتحعلی شاه خطاب بناپلئون در دست است مکتوبیست که اصل آن در بایگانی وزارت امور خارجه فرانسه است و چون رونوشت آن در منشآت نشاط نیست یا از انشای او نیست و یا اینکه از آن کتاب فوت شده است و این نامه تاریخ اواسط ربیع الثانی ۱۲۲۲ مطابق ۱۸۰۷ میلادی را دارد . ژوئیه در ۱۴ شوال ۱۲۲۰ ( ۵ ژوئیه ۱۸۰۶ ) بدربار فتحعلی شاه رسیده و در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ ( ۴ مه ۱۸۰۷ ) با محمد رضا خان قزوینی سفیر ایران در قیصرن شتاین بحضور ناپلئون رفته است و چون این نامه نزدیک دو ماه پس از بازگشت او با اروپا نوشته شده پیداست که وی بسا خود نبرده و بهمین جهت نبایست نخستین نامه ای باشد که فتحعلی شاه بناپلئون نوشته است و احتمال میرود که پیش از آنهم مکاتیب دیگری نوشته باشد که نسخهای آنها بنام رسیده است . متنهای این نامهها که اصل آنها یا رونوشت آنها در دست نه تنها از حیث اینکه سند تاریخیست اهمیت دارد بلکه از نظر ادبی و نمایاندن روش نامه نویسی آن زمان نیز جالب توجه است . بهمین جهت عیناً آنها را نقل می کنم :

« آغاز نامه نام خداوندیست که نیستی را بساحت هستیش راه نیست و در نیستی هیچ هستیش حاجت لشکر و سپاه . هر که بی باد اوست بر بادست و هر چه بی داد اوست بیداد . پیغمبران پیش را بگونه گونه کیش برای آزمایش فرستاد و خسروان معدلت اندیش را بجهت آسایش یافتن خلق خویش توانایی و گشایش . بروای مهرضیای شهریار بختیار کامگار تاجدار خدیو ملک آرای کشور گشای ، فیلفوس ( ۱ ) عزم ، اسکندر رزم ، حقیوق ( ۲ ) حقیوق ، عیوق منجوق ، دانیال دانش ، مسیح پیش ، ظفر مند ، عدو بند ، برق

( ۱ ) در اصل: فیلقوس اما پیداست که باید فیلفوس باشد زیرا که این کلمه معرب Philippos نام پویانی پلر اسکندر است .

( ۲ ) در اصل کتاب « سیاست ناپلئون در ایران در زمان فتحعلی شاه تألیف دکتر خانیبا بیانی چاپ طهران ص ۹۷ کسه این نامه در آنجا نقل شده این کلمه بهمین صورت آمده و قطعاً درست خوانده نشده است .



سمنند ، مجره کمند ، اثیر خاصیت ، صبا نهضت ، آب آهنگ ، زمین درنگ ، مؤسس اساس دشمن شکنی و جهان ستانی ، مهندس بنای مردانگی و مرزبانی ، شیرازه بندتوریت الفت ، زینت بخش صلیب مواحدت ، پادشاه سپهر گاه بلند بجاه قوی دستگام ، برادر محبت پرور مودت شیم ، ایپراطور اعظم ، ملک ملک ایطالیه ، مالک ممالک فرانسه عالیه که پیوسته دوستانش را نصرة و فیروزی روزی باد محبوب و پوشیده نماید که اکنون بخواسته خداوند بیچون پایه اتحاد و یگانگی این دودولت روز افزون بعدی استحکام یافته که تا زمین را قرارست از نصاریف روزگار بهیچ گونه خلل نپذیرد و پرتو مهربانی و وداد از دو جانب بر نهان خانه فواد چنان تافته که [تا] آسمان را مدارست از تراکم غمام فتنه و فساد و اغیار غبار نگیرد ، بساط نشاط انگیز بزم وفا بلندتر از آنست که شود انگیزان را بدان دستی رسد و ساغر نشاط انگیز صهای صدق [وصفا محکم تر از آنست که دست] اختران را از سبکسری بر آن شکستی رود و ازین روی پیوسته خاطر بهانه جوی در انتظار وصول اخبار فتوحات آن برادر کامگار و بهنگام رسیدن سفرای پیام گزاران ، ژدهای نوخیز منهای تازه در دل پدید آید . تا درین اوقات دلگشا تر از بهار نخستین نامه موافقت نگار و مصحوب فرستاده فرزانه موسی لابلانش (۱) زین محفل دوستی گردیده و از سفارشات دوستانه و نوید فتوحات آن یگانه زمان پیمان محبت را مشید بنیانی و پیمانه الفت را مالامال باده شادمانی گردانیده و مقارن این حالات که عقاب شکار انداز و آیات ظفر آیات را در فضای دلگشای چمن سلطانیه هنگام پرواز و قباب آفتاب تاب خیا م فیروزی فرجام با قبه مهر و ماه انباز بود سفیر نیکو تقریر دوم داشتند سخندان موسی اوغوست بنطان (۲) برسید و نامه فامی ثانی را که رشک نگارمانی بود برسانید و بدست آمدن غنائیم بی اندازه و عرادهای توپ و شکت سپاه روس و اصناف سلکت روسیه و غیر آن از ولایات روسیه بر ملک محروس و رسیدن فرستاده داشور موسی ژوبر (۳) و رسانیدن پیغام و خبر وصول عالیجاه رفیع جایگاه عمده الاعاظم میرزا محمد رضا بسرحده حضور آن برادر دوستی دستور و شمول نوازم احترام و مهربانی از جانب خیر جوانب بسفیر مزبور بوستان خاطر خلت سرایر چندان شکفته و خندان گشت که بتوالی خزان و برد افسردگی در آن راه نیابد و ارکان مصادقت مجدداً چنان موکد شد که بتغییرات زمان و رخه در آن پدید نگردد و چون از نهایت یکدلی و اتحاد همیشه مکنون فواد آنست که با دوستان آن برادر کامران متحد و متعالف و بادشمنان ایشان متضاد و متخالف باشیم هم چنانکه آن شهریار نیکو کار را با پادشاه سپهر بار گاه خورشید گاه

M. Auguste Bontemps (۲) Monsieur Lablanche (۱)

Mr. Jaubert (۳)

جمشید جاه آل عثمان را بطنه موالات قرین است حکامست مارا نیز با آن دولت علیه موافقت و مطابقت تمام و در مخاصمت و مدافعت روس کمال جد و اهتمامست و بیاری آورینده مهر و ماه درین اوقات فرخنده آیات که با سپاه افزون ترازاختر و سوزنده ترازاخگر و توپخانه قیامت اثر از تختگاه خلافت نهضت روی داده ، فرزند ارجمند آزاده ، فروزنده اختر برج سعادت ، تابنده گوهر درج جلالت ، نسایب السلطنة العلیة السنیة عباس میرزا [را] که به مرزبانی ممالک آذربایجان و ارمن موسومست ، مأمور داشته ایم که از سه جانب تفلیس و دربند و داغستان همت بردن روس گماشته از هر طرف بیست هزار لشکر دستنیز آشوب و عرادهای توپ کوه کوب عنان بتخلیص گرجستان و دربند و غیره گشاده و بعزم ثابت روی بحدود حاجی ترخان و قیزلار (۱) نهاده و سپاه فیروز را اجازت تخریب و غارت آن دیار داده باشد و از بس شوق خاطر و رغبت ضمیر بمزدهای دلپذیر فتح و نصرت آن برادر کامگار و غلبه بردشمن زشت کردار دزین اوان که جواب نامهای آن شهریار مودت آداب نگاشته خامه معبت ترجمان گردیده فرستاده کار آگاه موسی لابلان را بار دوی فلک پوی همراه و سفیر سخندان موسی اوغوس بتطمان را روانه [نزد] فرزند ارجمند کامران نمودیم که از آنجا پیشگاه حضور شتابد و گمان آن بود که دیر تر بار حضور آن برادر مهر گستر یابد و اخبار مسرت بار ظفر و فیروزی ایشان بجانب دوستان بجلت دوزی دیار دیر آید ، عجالة این نامه رقم زد خامه راستی خنامه شده نزد فرزند مشارالیه ارسال گردید ، که مصحوب مسرعان تند رو ترازیك ماه نود در دارالخلافة اسلامبول بدست کیاست و فراست مصلحت گزار آن پادشاه [سپهر] گاه سیارد و او نیز رسانیدن را بیزم حضور لازم شمارد ، تا در هر دوسه ماه بلکه زود تر خبرهای غلبه و ظفر آن برادر نامور بجانب ما رسد و موجب خشنودی و شادمانی شود و معلومست که نظر با اتحاد و یگانگی و موافقت دل و زبان هر چه از آن جانب خبرهای دلپذیر و مزدهای فرح فزا زود تر و بیشتر متواتر آید سرور خاطر دوستان منتظر افزون تر خواهد بود . از نهایت عنایت کردگار امیدوارست که تا هنگام استیلا بر ممالک روس و تختگاه آن گروه و معاودت عالی جاه عزت پناه سفیر کار آگاه میرزا محمد رضا و ابلاغ اخبار فتح و ظفر آن برادر تا جور سپاه فیروز مندا نیز ولایات گرجستان و دوشنبه و ارمن و ممالک دیگر را مستخلص و مسخر و حدود حاجی ترخان و قیزلار را با خاک برابر کرده از هر دو طرف بشارت فیروزی و نصرت با بشارت پیک و نامه بیک دیگر رسیده باشد . از آنجا که خاطر شوقمند راغب بزود رسیدن سفر او مکتوبانست بعد ازین بترادف و توالی دوستان را از چگونگی وقایع مطلع سازند که بوسیله آگاهی از قصد و عزیمت بکدیگر

(۱) شهری در شمال دربند و در جنوب حاج ترخان که نام آنرا «قزلار» هم نوشته اند .

موافق مصلحت ریشه درخت بد ثمر دشمنان باسانی منقطع گردد و بندگان دادار دادور از ثمر این کار نیکو متمتع شوند و نام نیک ازین دو دولت پایدار در جهان یادگار ماند و پیوسته مرجوعات این حدود را بمقام نگارش در آورند و یگانگی و مغایرت بهیچوجه روا ندارند و دو مملکت را یکی شمارند . همواره کوکب بخت بلند روشن باد و آفت افولش مرسد .

بتاریخ اواسط ماه ربیع الاخر سنه ۱۲۲۲ هجرت مطابق سنه ۱۸۰۷ میلاد عیسوی سال فرخنده فال یازدهم جنوس میمنت مقرون در دارالاشای دیوان سمت نگارش یافت، والسلام (۱) .

این نامه پس از امضای عهد نامه معروف قینکن شتاین نوشته شده است که در ۲۵ صفر ۱۲۲۲ ( ۴ مه ۱۸۰۷ ) با امضا رسیده اما در آن زمان مسافت از اروپا بایران از راه ترکیه بیش از دو ماه راه بر می داشته است و گمان نمی رود که در موقع نوشتن این نامه خبر امضای عهد نامه بدریبار فتحعلی شاه رسیده باشد و اگر اشارتی باتعداد بسا او هست بواسطه وعده ایست که طرفین نیک دیگر داده بودند . از فعوای این نامه پیداست که فتحعلی شاه را ناپلئون واداشته بود با دولت عثمانی اتحاد بکند و بالعکس با روسیه وارد جنگ شود و وی هم بهمین پشتیبانی او در آغاز سال ۱۲۲۲ قمری وارد دیگر متصرفات روسیه حمله برده و چنانکه از لحن این نامه پیداست امیدوار بوده است در موقعی که ناپلئون از سوی اروپا بر روسیه می تاخت وی هم روسها را در موقع ضعف شکست بدهد و گرجستان و داغستان را تادربند پس بگیرد .

درین نامه نیز اشارتی بسفارت لابلاش هست که خواهر زاده وزیر امور خارجه فرانسه بود و تا ۱۵ اکتبر ۱۸۰۷ ( ۱۲ شبان ۱۲۲۲ ) یعنی تا سه ماه و اندی پس از نوشته شدن این نامه در طهران مانده است . درین نامه اشارتی هم باو گوست بوتان سروان مهندس هست که او را نیز ناپلئون به نمایندگی بایران فرستاده بود و ازین نامه پیداست که در موقع نوشتن این مکتوب لابلاش و بوتان هر دو در طهران بوده اند و فتحعلی شاه این نامه را بلا بلاش داده که بلشکر گاه ناپلئون ببرد و بوتان را نزد پسرش عباس میرزا نایب السلطنه بآذربایجان فرستاده که از آنجا با اروپا برود . اما بوتان در لشکر گاه عباس میرزا مانده و در جنگهای وی با روسیه شرکت کرده و زمانی که گاردان بایران آمده او

(۱) مولف کتاب « سیاست ناپلئون در ایران در زمان فتحعلی شاه » این نامه را با غلطهای فراوان چاپ کرده که درین جا اصلاح شده و ذکر غلطهایی که در اصل بود درین جا زاید می نمود.

را جزو افسران هیئت نظامی خود معرفی کرده است .

نامه دومی که فتحعلی شاه بنا پلئون نوشته و نسخه اصل آن در بایگانی پاریس موجودست تاریخ ندارد و نسخه آن در منشآت نشاط هم نیست و ازین جا پیداست که او انشا نکرده است و متن آن از روی نسخه اصل بدین گونه است :

«خدایو فلک چاه معظم دارای خورشید رای مکرم خسرو قضا عزم قدرهم دوست بلند اختر معالی شیم امپراطور معظم مفعلم پادشاه مملکت فسیحة المسالك فرانسیس که گوهر وجود معدلت نمود زیب افزای دیهیم سلطنت و تاجداری و اختر نخت فیروز ضیا بخشای فلک دولت و شهر یاری باد . میار کنامه آن دوست نجسته در زمانی بصنوف سرور و بهجت پیوسته رسید ، شمع آسا روشنی بخش انجمن محبت و گلین صفت زیب افزای چمن یک جهتی کشت بتازگی جلوس .. (۱) و عقد و عهد دوستی این دو دولت پرداخته و الفت قدیم این دوشوکت قویم را شرحی تازه ساخته تقاضای خاطر دوستی ذخایر و خیایای ضمیر عظمت مظاهر را بترسیم مراسم یک جهتی و تبیین مبانی یگانگی در طی آنست ظاهر گردانیده ، دل محبت مایل را از تنظیم مهمات آن دولت ابد آیت ابتهاجی کامل حاصل شد . بی نهایت خرسند و خوشوقت شدیم ، سر اودت و مرابطت و موافقت دولتین علیتین ایران و فرانسه امر روزی نیست قواعد الفت و ضوابط محبت از سوائف اعصار قیما بین این دوشوکت پایدار برقرار بوده و تجدید عهد عهداً بعد عهد بر مراسم یک جهتی و دوستی افزوده ، آری مسافت مابین را تدارک از نزدیک دلیها کرده اند . اکنون نیز از هر جانب شایسته است که ابواب مرادت باز و اسباب مراقبت بر ساز آغاز باشد و ثمر این یک جهتی و مهر بر اولیای آن دولت ظاهر و مقصود خاطر ها حاصل گردد . سزاوار رسم دوستداری چنین است که گاه و بیگاه خاطر دوستان را از وصول نامه های دوستانه مشغوف سازند . ایام شوکت و کام گذاری مستدام باد .»

پس از آن نامه دیگری در بایگانی فرانسه هست که آنهم تاریخ ندارد و در منشآت نشاط نیست و متن آن بدین گونه است :

«چندما که سفینه گردان لنگر افکن و سواحل مستقیمه المراحل دوران دارالقرار کشتی نشینان جهان کون و مکانست سفاین وجود معر که آرای عرصه شہامت و هنگامه سرای مضمون رسالت ، اطمینان مملکت و ملت ، متمم امور شوکت و دولت ، جوهر شمشیر جلادت و خصم دگنی ، عنوان جریده نانشمندی و هرزانگی لنگر کشتی عزت و اقبال ، ناخدای دریای حشمت و جلالت ، زبده نش بروهان عدالت گستر عمده خردمندان ملک پرور ، مقوم قوایم

(۱) در اصل سه کلمه هست که بواسطه ساییده شدن کافله خواننده نمی شود

محبت ابد تاسیس بونی فارت (۱) و سرهنگان جلیل الشان ممالک فسیح المسالك فرانسیس شیدائیه ارکان جلالهم از امتعه کامیابی و حصول مرام گران بارواژنرا کم تهاجم امواج حادثات بر کنار باد. بعد از تأکید میانی ایتلاف و استیناس بر هر آن خاطر مہمراقبتاس عکس پیرامی سازد کہ چون فرمانفرمای ملک روس رسم تودد مصافات را کہ در صحیفه عوام امکان نقشی شریفتر از آن مندرج نیست نسبت بسلاطین اکثری از ممالک متروک و بدم صواب اندیشی و ملاحظه و خامت عاقبت طریق معاندت و مشاجرت را باہر یک از فرمانروایان ولایات قرب جوار مسلوک داشته و درین سال یا ندیشہ آنکہ ابدی تطاول بسرحداث ممالک ایران دراز و ابواب استیلا درین حدود بر چہرہ خود باز دارد غافل از اینکہ صعوہ را در آشیانہ شاہباز آغاز تمکن ممنوع الوقوع و آسایش غزال در کنار شیر ژیان مستغرب و ممنوع است سپہبدی را با معادل چہل ہزار لشکر و دو بیست ارادہ (۲) توپ و آلات حرب بتملیک ولایات ایروان کہ از منعت مملکت آذربایجان و از ولایات مضبوطہ سرکار خلافت بنیان است مأمور و لوای عزیزت بجانب این تہور افراختہ اند. چون صورت این وقایع در آیینہ ظہور انضمام پذیر و مسوع سمع کار پردازان دولت عدالت سیر گردید کہ سپہبد مذکور با جنود خویش آغاز مداخلت درین حدود نموده و ابواب تطاول و دراز دستی بر چہرہ حال اہالی آنجا گشودہ است مواکب قیامت آشوب والویہ نصرت اسلوب بدون اینکہ با اجتماع مجامع لشکر ممالک پادشاهی پردازد و با سرہنگان و جنک جویان ولایات معروفہ خسروانی را برین آگاہ سازد با اجتماع فتح اعتیاد کہ در رکاب مستعد و موجود بودند بدافعہ و منازعہ آن طایفہ ضالہ عزیزت پیرا گشتند. در زمان تقارب ہئین و تقابل جانہین نوایر جدال اشتعال پذیرفته عسا کر بہرام کین و جنود خضر آیین با تیغ و صمصام جانستان و سنان و خنجر خون فشان بر لشکر روس متہاجم و حملہ ور و از زمان طلوع تیر جهان افروز تا هنگام افول و غروب در آنروز بسفک دماء و قطع اعضاء و بریدن رؤس و درین صندور وقع ہستی آن گروہ ضلالت دستور قیام و اقدام نموده مساوی دوازده ہزار نفر از معاندین مزبورین را روانہ عدم و خاک معرکہ را با خون ایشان آغشته و توام ساخته اکثری از توپخانہ و ادوات طمن و ضرب ایشان متصرف فیہ لشکر نصرتہ توامان گردید. سپہبد مذکور بقیہ السیف عسکر خویش را چون مستغرق بحر بلا و فنا مشاہدہ و نہایرہ سطوت و صلابت غازیان فیروز چہانسوز را ملاحظہ نمودند از معرکہ گپرو دار قرار و گریزان روی بجانب دیاراد بار خود نہادند و عسا کر نصرت متظاہر تا حدود گرجستان علی التماقب بقتل آن گروہ

(۱) پیدا است کہ مراد بنا پارت نام خانوادگی ناپلئونست

(۲) دراصل : عرادہ

برداخته و مساحات این سرحدات را از لوث و چود ایشان پاك و مصفى ساختند و مواكب جهان گشا از فضل ایزد بی همتا ظفر مند و نصرة اندوز بمستقر خلافت کبری منصرف گردیدند. از اینک عسکر روس در حدود مملکت محرومة سلطانی دست هدم و ویرانی گشوده اند. پیشنهاد همت آسمان نهمت آنست که درسته آتیه بالشکری انجم احتشام و معشری مالا کلام مزیم تلافی و انتقام بجانب ملك روس انتهاز و ولایات قزلب و آن نواحی را عرصه قتل و تاراج ساخته الویه استیلا و استیلا در آن حدود بر افرازیم و فرمانفرمای ملك مزبور از قراری که از مطلعین و مترددین استماع می افتد با اهالی مملکت فرانسیس در مقام ستیزه جویی و عناد و منازع و جدال انگیز با آن دولت قوی بنیاد می باشد و مکتون خاطر اشرف آنست که بنیان اتحاد و موافقت بین الدولتین قرین استقامت و استقرار و این رسم الفت و موافقت مسوبدا و مخلد این الجانین مستحکم و برقرار باشد. بناء علی هذه المراتب رقم نگار خامه التغات ختامه می گردد که در فصل بهار که مواكب جهان گشا و اعلام آسمان فرما بجانب مملکت روس نهضت پیرامی گردد آن مومس اساس دولت و حکمرانی نیز از طرفی که معبر و مسلک عسکر مملکت فرانسیس است لشکری گران و سپاهی بی گران تعیین و اعزام آن سرزمین سازند که ازین جانب جنود انجم حشر پادشاهی و از آن طرف اجناد ظفر پرور آن مملکت پناهی آغاز مداخلت بملك روس نموده کوس و نای رعد آوای کینه خواهی و انتقام را در مساحات آن صفحات بلند آوا و فتنه جویان آن دیسار را قرین انواع استهلاك و فنا سازیم و بطریقی که باید و شاید بانهدام و انعدام آن مملکت پردازیم که بعد ازین در اعوام عبیده فرمانفرمای آنجا باین گونه اعمال ناپسندیده جسارت پیرانگردد و قدم از مراحل که پایه و مراتب اوست خارج نگذارد. شرایط و مراسم این تلافی و موافقت و ضوابط قواعد استیناس مقتضی و مستلزم آنست که همه اوقات بمقابلت دوستانه ابواب مصافحات و موالات در میان باز و تقدیم رسوم موافقت و مطابقت را آغاز نموده بدستباری خامه مؤالفت نگار مطالب و مهمات را بر صفایح ابراز و اظهار رفوع و مشروح سازند. باقی روزگار حکمرانی بر وفق آمال و امانی باد.

پیدا است این نامه را فتحعلی شاه در همان سال ۱۲۱۸ که روسها بسایران حمله کرده اند و جنگ اول ایران با روسیه در گرفته بنا پلئون نوشته است و ازین قرار پیش از نامه ای که قبلاً ازین تالی کرده ام نوشته شده است. از لحن این نامه پیدا است که شاید فتحعلی شاه نامه نویسی شده و همینکه خود را در خطر جنگ با روسیه دیده و شنیده بوده است که در مکران هم با روسها رقابت و دشمنی دارد پیشنهاد اتفاق و اتحاد با او کرده است و شاید همیشه تجدید مخامی در میان ایران و فرانسه بوسیله این نامه نخست از فتحعلی

شاه برخاسته و سپس ناپلئون آنرا دنبال کرده باشد.

نامه دیگری که در بایگانی دولت فرانسه از قلم عملی شاه ناپلئون هست باز تاریخ ندارد اما آغاز آن در منشآت نشاط (۱) هست و در صدر آن نوشته شده « یکی از سلاطین نوشته ». در میان نسخه اصل که در بایگانی فرانسه است و آنچه در منشآت نشاط چاپ شده اندک اختلافی هست، نسخه اصل موجود در بایگانی فرانسه را اساس و متن قرار می دهیم و اختلاف نسخه را که در منشآت نشاط چاپ شده است در هلالین ثبت میکنیم:

« خداوندی را بنده ایم و کردگاری را پرستنده که بی سزا نبخشند و سزایس هم او بخشند، گل از گل آورد و مهر از دل، آرایش بوستان از چهر گلها دهد و آسایش دوستان از مهر دلها، بلبلان را با هزار دستان در پیشگاه دستان شاخ کاشف اسرار باغ سازد و بریدان را بی هیچ دستان و لاغ از بی داستان همدستی دوستان واسطه ابلاغ و پس از نیایش (ستایش) یزدان پاک درود ما بر پیام آوران نیکو نهاد و رهبران مبدء و معاد و از آن پس سلامی دوستانه و تحیتی بی کراهت از انجمن [حضور آفتاب ظهور آن (۲)] مهین خسرویگانه شهریار کامگار نامدار خدیو جودگستر عدل شعار کرم پرور بی دریغ خداوند نکین و تیغ نیروی دست جهانبگیری قوت بازوی دلیری همایون نوای نای [ملک ستانی و] کشور گشایی برتر آوازه صیت گیتی خدایی، پادشاه ذیجاء سپهر بنگاه [ملک دستگاه] بر در معظه مکره امیر اطوار اعظم اکرم شهریار عمالک فرانسه و ایتالیا (فرانسه و ملک ایتالیا) لازالت رایت اقباله مغفوة بالهز و النصر و قصور اجلاله مصروفة عن الکسر و النصر ساخته، مکشوف رای ملک مهر (رای مهر) ضیای گرامی میدارد (می داریم) (۳) که نامه های دوستانه آن برادر نامدار یگانه در فرخ ترین اوان و نیکوترین زمان بدیده یک جهتی و دوستی ملحوظ و از شهود و مضامین محبت آیینش که حاکی فتوحات عظیمه برای اولیای خجسته دولت تویم بوده، نهایت مستوح و محفوظ گشته و وضوح مراتب یک جهتی و هواخواهی ما از آن گذشته است که اکنون حاجت شرح و بیان و ذکر و اعلان باشد، بر آن برادر معظم این معنی پیدا و معلوم شده است و مکرر نامه های دوستانه به راهی سفرای فرزانه فرستاده مکنون خاطر خود را در مجاری مهمات یک جهتی و دوستی بر زای مودت آرای آن برادر مکرر شرح داده ایم و از قراری که این نوبت نامه مکرر آن برادر معظم رسیده و از مقصد مدعای دوستانه حاوی اشعار و اظهار نبوده چنین نمود که مقاصد و مضامین بر ما بر

(۱) گنجینه نشاط چاپ طهران ۱۲۸۲ ص ۹۶

(۲) آنچه در میان دو قلابست در نسخه چاپی منشآت نشاط نیست

(۳) در منشآت نشاط با زمانده مکتوب ازین بعد دیگر ضبط نشده است

آن خجسته برادر چنانکه (۱) مقصود و مراد خاطر دوستی اثرست هنوز آشکار و ظاهر نگردیده است. بنا برین عالی جاه رفیع جایگاه قطانت و درایت اکتناه صداقت و راستی انتباه عمده الاشیاء موسی ژوآنین (۲) را که در اوقات توقف درین حدود در خدمات دوستی و یک جبهتی این دودولت مسمود لازمه کوشش و جهد کرده بود از تفصیل ضمایر و مکنونات خاطر ما آگاهی بهم رسانده روانه خدمت حضرت سپهر بسطت ایامپراطوری نموده بدین نامه دوستی ختامه نیز محرک سلسله یک جبهتی و یگانگی گردیدیم. مشارالیه بعد از شرفیابی دریافت حضور ساطع النور آن فرخنده برادر کامگار نظر بکمال اطلاع و استحضاری که دارد تمامی مهام و امور و جمله مقاصد و مطالب نزدیک و دور را چنانکه (۱) باید و شاید عالی و معلوم رای یک جبهتی اقتضای آن طرازی بخش آوردنک ایامپراطوری نماید و چنانکه (۱) خاطر دوستی ذخایر ما خواهران و طالب مقتضیات یک جبهتی و دوستی آن برادر والا گهر می باشد از آن جانب نیز آن همایون برادر در مقام اقدام بر شروط و ایفای عهد و یگانگی بوده رسوم معاهدات دوستانه را مهمل نگذاشته حال که برادر هواخواهان عاقبتی و مانعی برای آن برادر گرامی نیست در انعام مقصود و مهور و اهدای داشته باشند. همسر و زه منتظر وصول نامه های دوستانه از آن برادر یگانه می باشم. باقی ایام سلطنت و ایامپراطوری مستدام و بردوام باد.

ژوانن که حامل این نامه فتحعلی شاه بناپلئون بوده نخست پس از ژو بر از جانب وی سفارت بایران آمده و پس از آنکه گاردان مامور طهران شده از اعضای سفارت او بوده است. ازین نامه معلوم میشود که ژوانن یک بار بایران آمده و در بازگشت این نامه فتحعلی شاه را با خود برده است و بار دوم با گاردان بسمت عضویت سفارت او بایران آمده است.

نامه دیگری از فتحعلی شاه بناپلئون که نسخه اصل آن در بایگانی فرانسه هست باز در منشآت نشاط (۳) قسمتی از آن ضبط شده و آنرا نیز بهمان سیاق سابق نقل میکنم:

«نخستین ذکری که ما یکدلان را سزاوارست سپاس خداوندیست یگانه (خداوند یگانه ایست) جل و تعالی شانه (جل شاه) که ما را توفیق یک جبهتی (الفت) از دیوان قدرت دوست و شخص یگانگی در ظل وحدت او، همه را کفیل است و (کفیل و) هونعم او کفیل و ژان پس درود پیام آوران و رهبران (راهبران) که از کثرت خویش بر وحدت

(۱) - داس : چندجده

(۲) Jochannin سمیرا - پسون پس از ژو برویش از گاردان

(۳) ص ۹۰ و ۹۱



حضرت اودیلند و با اختلاف شرع و کتب (شرع و افتراق کتاب) راهنمای يك سبیل و بعد [ (۱) سلامی که مخزن دوستی را رخشان گوهرست و سپهریک جهتی را تابان اختر و دعایی که کلفونه چهره خلوتیان تمناست و غازه گونه هراگیان مدعا نثار انجمن خلد اثر شهریار مهر نظر سپهر منظر گردون مکتب زمین تمکین مایه عقل و پیرایه تاج و تخت موج بحر اجلال و اوج چرخ اقبال خدیوا کرم افخم ایبراطور اعظم پادشاه مسالک فرانسه و ملک ایتالیا که تاملک را ممدارست و زمین را قرار تختش پاینده و بختش فزاینده با ساختن] مکشوف رای مهر ضیا و مشهود ضمیر موافقت پیشه میسازد (مهر ضیا میدارد) که چون نصارت اشجار دوستی (طراوت اشجار) از اوراق (تواتر) نامه و کتابت و در گزار (گدشن) يك جهتی خامه را منزلت سحاب ، نشید رسولان در محفل دوستان تفرید بلبلان و ساحت بوستانست و سزاوار ما یکدلان چنانکه گاه و بیگاه از مجاری احوال خود یکدیگر را آگاه سازیم (احوال یکدیگر آگاه باشیم) [ (۱) و بتحریر مکتوبات ضمیر و ارسال سفیری خبیر بردازیم] تا کارها بر کارگاه حصول با نقش یک رنگی صورت بندد و آرزوها از هر جانب بسلك يك جهتی پیوندد (کارگاه مقصود نقش يك رنگی بندد و مراد خاطرها از دو جانب بهم پیوندد) [ (۱) و ازین راه بعد از مستادن عالی جاه عمده الخوانین الکبار مسکر خان افشار و عالی شان میرزا علی بیگ را بهمراهی زبده الاکابر موسی غاردان (۲) روانه صوب حضور آن یگانه و اکنون که عالی شان زبده الاعیان موسی و تندن (۳) عازم ادراک سعادت حضور بوده از تحریر این يك جهتی نامه مطلب نگار گزارش امور می گردید . بعون الله تعالی سبحانه مجاری مهمات این حدود بروفق مراد حاضر مهرا سگیز و ساغر تمنای دوستان از باده حصول تبریزست . عالی جاه مفضل الاشیاء جنرال غاردان خان را در حضرت يك جهتی دولتین قاهره تقدیم مهام را با قدمی ثابت و عزمی استوارست و دیگران هر يك در رکاب یگانگی شوکتین باهره بانجام کاری سزاوار پی سپار [ درین وقت یک نفر ایلچی از جانب ینارال کدویج (۴) سبه سالار روس باشن و اطلاع پادشاه روسیه (درین وقت سفیری از جانب دولت روسیه وارد این حدود و کار گزاران ما را ] باستحضار و صواب دید جنرال غاردان] با او مقالات و مکالمات اتفاق افتاده ( مکالمات چند رفته بود ) جوابی که بدو دادیم (گفتیم) همین بوده که کفیل هر يك از امور ما آن برادر جلیل است ( که آن برادر جلیل در هر يك از امور ما کفیل است ) بهر چه نشان قبول نهد (بهنند) ما را در رضاست و بهر چه رضا دهد [ از جانب ما ] ماضی بهر که صلح آرد چنک نجویم و هر کجا

(۱) این قسمت که در میان دو چنگست در منشات نشاء نیست

Mr. Gardane (۲)

Général Goudovitch (۴) Mr. Bontemps (۳)

(بهرجا) شتاب آورد (جوید) درنگ؛ مارادل بر هوای اوست و مراد ما رضای او، تفصیل مقالات و جملة مهمات را جنرال مشارالیه علی ماجری لدیه با ولیای آن دولت علیه اعلام و اعلان داشت (مقالات را فلان خیرو آگاه است) (۱) گزارش خطاب و جواب کما کن نوشته است، مجلا با دوست و دشمن قول و پیمانه ما همین است و همیشه اندیشه ما چنین، در نیک و بد هر کار آن برادر نیکو سیر مغتارست و ما را در مطاوی این مهم چشم بر راه اعلام و اشعار و این معنی محتاج بند کار و تکرار نیست، پیوند عهد و شرط همانست که بدست یک چپتی و اتحاد بستایم و در انتظار نتایج و آثار آن نشسته. هر چه پسند رای صواب آرای آن پادشاه آگاه است مراد و دلخواه ماست، شایسته رسم محبت و دوستی آنست که اغلب اوقات از ارسال مراسلات یکا نگی آیات و ارجال و انواع مهمات خاطر دوستان را قرین بجهت و شادمانی سازند. باقی ایام سلطنت و فرمانروایی مستدام باد.»

پیدا است که این نامه را فتحعلی شاه بوسیله بوتان برای ناپلئون فرستاده و پس از مأموریت عسکر خان و میرزا علی بیگ بدر بار ناپلئون بوده است و پیش ازین نامه که فتحعلی شاه عسکر خان و میرزا علی بیگ را بسفارت فرانسه فرستاده نامه دیگری پس ایشان روانه کرده است و گاردان نامی که با ایشان رفته قطماً آن فرد دو گاردان (۲) پسر ژنرال گاردانست که با بدر بایران آمده و پس از چندی بفرانسه بازگشته است. درین نامه اشاره ای بفرستاده ژنرال گوداویج فرمانده اردوی روسیه بایرانست و درین زمینه پیش ازین در قسمت های دیگر این کتاب که در صحنایف ۱۲۵ - ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴، ۱۳۹ - ۱۴۱، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰ - ۱۵۱ چاپ شده است اسناد دیگری انتشار یافته است. این نامه فتحعلی شاه مقدمه و سادات و میانجی گریست که در اخلاف میان روسیه و ایران فتحعلی شاه از ناپلئون انتظار داشته است و چنانکه پیش ازین گذشت بجایی نرسیده و حتی بزبان ایران تمام شده است.

آخرین نامه فتحعلی شاه خطاب بناپلئون که نسخه اصل آن در بایگانی دولت فرانسه در پاریس باقیست اینست که پس از این ثبت می شود نسخه این نامه در منشآت نشاطیست و این میرساند که این نامه را دیگری بجز او نوشته است. متن این نامه از روی نسخه اصل بدین گونه است:

«شهر ذکر می که بر زبان اصفه آید و انجام هر فکری که مشاطة خیال چهره حسن مقول بدان آید - پس خداوندیست یکا و حکیمی است بی همتا که امتزاج کیفیات و ازدواج

(۱) ازین جا به دیگر در منشآت نشاط ضبط نشده است

(۲) Gardane

عنصریات را با همه تباین ترکیب و تضاد طبیعت چندان خاصیت اتحاد و رابطه انسداد داد که پیکر لطیفی چون خلقت شریف انسانی چنان آراسته عرصه وجود آمد که مسجود ملک و مقصود ملک گردید، سبحانه و تعالی شانه و عظم سلطانه و درود ناممکن و پیر پیام آوران و فرستادگان پیش و رهبران پاکزاد و پاکیزه کیش که بتوانند رسالت و توارد بلاغت مخبر ربط اول و آخرت و شارع مسلک باطن و ظاهر، برهان دلیلند و مفسر آیات فرقان و انجیل، علیهم صلوات الله الملك الحبيب. از آن پس هدایای بهیه محبت و اخلاص، که از بسط مرکز دل بحمل مضایای وهم مرحله پیمای بمنزل قبول و موقف شهود تواند رسید و مروض پیشگاه حضور همایون پادشاه ذیجاء ملک خردگاه انجم سپاه خورشید سایه جیشید پایه دوست نواز دشمن گداز ظلم سوز عدل آبدوز فیض شمشیر سطوت و دلبری پنجه ساعد کشور گشایی و ملک گیری نظام بخش اقطار ممالک امن ساز شوارع و مسالک خوف برد از مهالک طراز دانش و فرهنگ زیباکلیل دیار فرنگ بر جیس هتای بهرام جنگ فلک شتاب زمین دو ننگ محسود دشمنان مقصود دوستان شاهنشاه سپهر گاه بلند بارگاه سترک ایام پراطور بزرگ حکمران ممالک فرانسه و ناوار (۱)، تادریزین مسدس جهان راهبان چرخ طیلسان پوش ظلام و زنار بند مجره و ناقوس نواز عقده تریاست دیر بخت و جاهش از ترانه اذکر ذبور دولتیاری بنعمات داودی بر آواز و شاهه مسلسل موی غنبرین بوی قه لدر صوامع تخت گاهش غالیه سوز و سجدله طراز باد نظهار داشته و بخامه راست نگار بر اوراق خلوص نگاشته میشود؛ هر چند درین مدت نه از جانب این مهرجوی ذریعه الخصوص که دستور قواعد مصلحت و ترجمان اسرار محبت و مخالفت مصحوب سفیری خجسته تقریر مرسل پایگه سریر عدن نظیر گشته و نه از طرف با هر الشرف آن آفتاب سپهر سروری و سرور ملک عدل پروری در تصدیر التفات نامجات همایون از رشحات خامه گوهر ریز رشحه ای که شارح حالات خجسته آیات و حاکم بر رجوع خدمات و فرمایشات باشد نضارت بخش حدیقه مر م و مخاض صامی ضمیر گردید و اما از آنجا که بدستیاری خواست خداوندی چون آمیزش و رلبستگی و مهرجویی و پیوستگی میان دو پادشاه خورشید گاه و دوشهر یار جهاندار کامگار که برگزیده کرد گردید رخ داده و درهای اتحاد و یکجہتی بروفق مرام بر چهره تنای هواخواهان گشاده بر آمدن این دوستان گاه و بیگانه لازم می دارد که سپاس بخشایش خدای بجای آوردن و از جدایی و بیگانگی دوری کردن و راه مراودت گشادن مهتر و بسندیده تر دارد و پایه آرامش لشکر و کشور خواهد بود. المنته بالله الودود که مجاری اوقات و مهمات این حدود بروفق مرام و ساخر تمنا لبریز

(۱) Navarre نام قدیم ناحیه جنوب غربی فرانسه در دامنه کوهپای پیرنه.

باده کام، چندی پیشتر که چند تن از خدمتگزاران دانشوران سرکار که از فیض خدمت آن پادشاه نیک اختر حرمان گزین گشته، وارد ایران زمین و برین بوم و بر رسیدند بمقتضای ارشاد رای ارادت نمای ایشانرا نزد خود نگه داری و در هر باب لازمه مهربانی و پرستاری بعمل آورده بدین جهات اظهار عهد و خلوص را وسیله دست داده که بار سال فتح الباب سیبلی در پیشگاه حضور با هرالنور نموده آمد، بناء علیه فرزانه کار آگاه عارف پر شیوه و راه دانای مراسم موسمی برایش (۱) که از جمله چاکران آن دولت سپهر بنیانست برای ابلاغ خلوص نامه بیار گاه گردون خر گاه روانه، تا برخی پیغامها یکایک ابلاغ سازد و سپارشهای خلوصانه را هر یک در بزم همایون باز گوید و از زبان آن یگانه دوران پاسخ باز آورد. ازین پس این محبت پشه نیز پیروی خداوند خویش ز نار محبت بر میان جان بسته داریم و با پیوندهای ارتباط از قیود دوری رسته مترصد از توجهات ملوکسانه چنانست که هر روزه از داستان کارهای آن سامان و رجاع خدمات بفرستادن فرستادگان کار آگاه آگاه فرمایند و راه را بسیار نخوانند، که با نزدیک بودن دل پیمودن راه دور آسان نماید. همواره مخالفان مقهور و خواهان مسرور، کارها از هر سو بروفق مرام و مقاصد و مهام پذیرای صورت انجام باد.

ظاهراً این نامه را فتحعلی شاه پس از رسیدن هیئت نظامی فرانسوی بریاست گاردان بطهران نوشته است. برایش نامی که درین نامه ذکر اورفته و حامل آن بوده است معلوم نیست کیست و در اسنادی که در دست داشتم نتوانستم این کس را پیدا کنم. ممکنست از همراهان گاردان بوده باشد که یا وی بایران آمده اما در ایران نمانده و بزودی بفرانسه باز گشته است و ممکنست مراد بواسون آتاشه سغات باشد که نام او را تعریف کرده باشند. گذشته ازین نامها که نسخه اصل آن در بایگانی دولت فرانسه در پاریس سابقست در منشآت نشاط اصفهانی چند نامه دیگر هست که تنها قسمتی از آغاز آنها را ضبط کرده اند و نه تنها از عناوینی که در آن نسخه برین نامها گذاشته اند بلکه از فتحوای آنها نیز پیدا است که از جانب فتحعلی شاه بنا بلیون نوشته شده و نسخهای آنها را بهمان ترتیب که در منشآت نشاط ثبت شده و با همان عناوینی که در آن کتاب گذاشته اند عیناً نقل می کنم:

«ایضاً (۲) بنا بلیون پادشاه فرانسه نوشته شده (۳): شکر و منت خداوندی را که شکرش نعمتست و اقرار بر منتش خود منتمی، در بیکر آدم اردمی صفوت روح نهاده و نوح

(۱) ظاهراً مراد Mr. Brachon نامی فرانسویست.

(۲) در اصل پس از نامه ای که در صحایف ۱۶۴-۱۶۶ چاپ شده آمده است.

(۳) ص ۹۱-۹۲ از چاپ سابق الذکر

را بچودی خلعت نجات داده ، پورآذرا از گلزار حلتش گلی آتشینست و نورطور بر اطوار نوربتش آبتی مبین ، عهد خضر را اگر با ابد عهدست بین پدیه و کلمه طیبه را اگر تکلم درمهد یصمد الیه ، دست رسالت را خاتم از نقش مهجبت اودر انگشتست و ختام نبوت را از مهر اومهر در پشت و درود فراوان برایشان و نزدیکان و خویشان بادوبعد گوهر دعایی که پرورده دریای ضمیرست و اختر تنایی که بر منطقه مهرش مسیر شایسته نثار انجمن انجم خدم شهریار کشور گشا جهانگیر جهان آرا فرمانده فرمان روا عدل نگار ظلم زدا طراز نعت و گاه زیور بخت و جواهر صبح بزم را مهری تابان و واح عزم را ماهی شتابان پادشاه مکرم خسرو معظم خدیو اکرم امپراطور اعظم مالک ممالک فرانسه و ایتالیا که روانش شاد و جهانش بر مراد باد ، شهر بار کامگارا ، از روزی که ما بین این دو دولت جاوید مدت عهد یگانگی بسته و شاخهای گلبن یک رنگی بهم پیوسته است تا کنون بیامن بختهای فیروز روزی نرفت که رشته دوستی در دست الفت تایی نبیند و گلشن یک جهتی از مشرب صفوت آبی ، حضور صدرین اوان که عالیجاه فلان (۱) از حضرت سپهر بسطت مرحله پیمای طریق مراجعت گشته و از عرض مهربانیهای کار گزاران آن در گاه شرح الطاف آن فروغ بخش مصاییح دولت و جواهر ضیا افزای انجمن محبت گردید و الحمدلله از هر دو جانب دقیقه ای از رسوم یک جهتی متروک نیست و گامی جز بیروی عهد یگانگی مسلوک نه ، کار گزاران دولت ازین سوا اگر بر الواح ضمیر نقش بندند صفحات خاطرها از آن جانب مرآت صافیست و هواخواهان شوکت از آن صوب اگر در بیان مهمی سخن رانند مصداق زبانها ازین جانب ترجمانی کافی و ازین رو آینه اقبال دوستان پاکست و منطق آمال دشمنان پر خاک ، بریدان و معتمدان این دولت در آن حضرت سر آسا و بخت سان ساپروعا گفتند و ایلچیان آن حضرت درین دولت فلک نشان اقبال مثال دایر و واقف و در خدمات حضرتین فلک بسطت ثابت و مستقیمند و در عین استقامت گاه راجع و گاه مقیم در نبوت و السلام .

پیدا است که این نامه مفصل تر ازین بوده و در نسخه برداشتن پایان آنرا حذف کرده اند . پس از آن این نامه است (۲) که پیدا است آنرا هم بنا پلئون نوشته اند :

« کذلک یکی از سلاطین اوشته شده : شایسته هر آغاز سپاس شهریار بی انباز است که همه را بدو نیازست و از همه او بی نیاز در همه هستی جزو یکی نیست و در یگانگی اوشکی نه و درود وافر مر پیغمبران و رهبران و رسولان و پیروان را که بدست

(۱) پیدا است که نام این کس را در نسخه برداری حذف کرده اند و چون مقصود از آن سفیر ایران در دربار ناپلئونست باید میرزا محمد رضای قزوینی یا عسکر خان یکی از دو سفیری باشد که فتعلی شاه بدربار ناپلئون فرستاده است .

(۲) ص ۹۲ همان چاپ

سعی ایشان درهای معرفت و شناخت بازست و کار ملک و ملت بساز و از آن پس گلهای دعایی که از انقاس مسیح برگشاید ته از باد بهار و ساغر تنایی که از لب خضر باز آید نه از کف پاده گسار هدیه و تشار انجمن مهر آثار شهر یار فلک بزم قضا عزم قدر و زم خدیو مهر افسر چون پرورداد گستر خسرو ماه طیش بهرام جیش ناهید عیش دارای انجم حشم اهر کرم بحر شیم برادر مکرم معظم مقدم امپراطور اعظم که حضرت دشمنانش چون بهجت دوستان زیاده و اعمال نیک خراهاننش چون آجال بدانند ایشان آماده باد ساخته مکشوف رای جنت آرای می داریم که هنگامی که بر چهار مهر و روزان این دو دولت ابواب سعادت باز و سفیر تقدیر با کار گزاران این دو حضرت همراه بود فلان (۱) سفیر با نامه ای که فلانست وارد شد .

پایان این نامه را هم درین نسخه حذف کرده اند و پیداست که این نامه پس از وصول سفیر بدر بار ایران نوشته شده ، هر چند که کلمه امپراطور که درین نامه بکار رفته دلالت قطعی برین نمی کند که بنا پلئون نوشته شده باشد و ممکنست تصور کرد که شاید با امپراطور روسیه نوشته باشند اما چون این نامه در منشآت نشاط آمده و تا نشاط زنده بوده و وابط ایران با روسیه تیره بوده است می توان بیشتر این عقیده را پیروی کرد که بنا پلئون نوشته شده است .

پس از آن باز نامه دیگریست (۲) که بدین گونه است :

« اَيْضاً كَذَلِكَ : لالی ستایش و سیاسی که در رشته تهلبل و توحید بتالیف اذکار بتانی و تصریف ادوار لسانی منعقد و منسلک آید و جوواهر حمد و ثنایی که در سلک تسبیح و تمجید بتدویر اطباق فلکی و تصحیر اشواق ملکی مولف و مرتبط باشد سزاوار پیشگاه کبریای خداوند بنده نواز بیگانه راتبه ساز آشنا و بیگانه موجود کعبه و دیر موجود اقامت و سیرست ، مقدری که دست قدرت بی مثالش در مواد اضداد صوری با همه تباین و دوری چندان خاصیت انعداد نهاده که آز آمیزش آتش و آب و امتزاج باد و خاک خلقتی لطیف چون بیکر شریف انسانی صفت قوام پذیرد و از تفاعل کیفیات متخالفه و تقابل افعالات مترادفه با حسن الوجوه سمت التیام گیرد و بتعلق نفس و بدن با غایت اختلاف از اثر ایلاف مسجود ملک و مقصود فلک گردد ، مدبری که از اثر حکمت بی همالش چنانکه در اجتماع و اتفاق اضداد آثار نیک و نتایج نزدیک نهاده تباعد و افتراق انداد رانیز اثر حصول مقصود و مراد نیز داده است تیرین اعضمین آفتاب و ماه رونق بخش این بلند خرگه و ظهور نور و کمال ظهور در حالت جدایی و دوری این و آن و تباعد و تقابل مقام و مکانست تعالی شانه و تبارک سلطانه و درود مسبحان افلاک بر روان پاک رسل و انبیا و خلفا و اوصیا که بشواتر ابلاغ و اخبار و توارد کتب و آثار کاشف پیوند اول و آخر و شارع

(۱) باز نامه سفیر را در نسخه حذف کرده اند

(۲) ص ۹۲-۹۳

مسلك باطن و ظاهر و مغیر ربط قدیم و جدید و مظهر شقی و سعیدند ، علیهم الصلوات جمیعاً  
 مخالف الانداد و مخالف الاضداد و بعد هدایای دعایی که از بسط خاک بعمل مطایای افلاک  
 بمنزل استیجاب و موقف اجابت شتابند و اذکار ثنایی که در ادوار آنجهن سرش موقع تذکار  
 و مورد قبول یابد نثار پیشگاه حضور پادشاه فلک دستگام انجم سپاه خورشید سایه جمشید  
 پایه دوست نواز دشمن گداز عدل اندوز ظلم سوز قائمه سیف دلیری پنجه ساعد ملک گیری  
 نظام بخش مالک امن ساز مسالک خوف پرداز مهالک سلطان معظم برادر مکرم ایسیر اطور  
 اعظم که تادیر مسدس جهان راهبان ملک هر شام طیلان ساز ظلام و ز نار بند مچره و صلیب  
 آویز جوزا و ناقوس نواز ثریاست معا بد تخت و گاه و صوامع بخت و چاهش در اذکار زیور  
 خلاصت از نعمات داودی پر آواز و مرغان خوش الحان اقبالش در اوج هوای آمال با انفاس  
 عیسوی دم ساز باد ساخته مکشوف رای ملک آرا که گنجور عقود موافقت و دستور قواعد  
 مصادقت و ترجمان سرایردوستی و مفسر آیات یک جهتت می داریم (۱) ...»

پیدا است که پایان این نامه شباهت بسیار با قسمت مربوطه نامه اولی که در صحیفه ۱۶۷  
 آورده ام دارد و چون نویسنده مردونه نامه بکپیست البته مجاز بوده است عباراتی را که خود  
 پیش ازین نوشته است بار دیگر مکرر کند. پس ازین باز نامه دیگریست (۲) که تنها قسمتی  
 از آغاز آن را ضبط کرده اند بدین گونه :  
**یه کی از سلاطین فرنگ نوشته:** طر از آغاز نامه نام بی نشانیت چن شاه که اورانه  
 آغازست و نه انجام و همه راهم آغازست و هم انجام خداوندی که ترشح سحر بقدرتش در  
 چمن دلهای بیگانه خضرای یک چپتی برویاند و جنبش نسیم مشیتش در گنبن جهانهای  
 فرزانه گنهای رنگارنگ بست رنگی بشکافتد ، شمیم این کسوخ دوات را معطر دارد و  
 نسیم آن غباری بر شاخ شوکت سگدار دوپس از ستایش آدریننده جهان بیننده آشکار و نهان  
 و تحیت و سلام بی کران سروان انبیا و راهبران و رهروان و بیروان ایشان باد ...»  
 پس از آن بز آغاز نامه دیگریست (۳) بدین گونه :

«ایضاً كذلك : لالی بی قیاس شکر و سیاسی که از معجزن انفاس من تکلم فی المهد  
 صیبا و منطق گوهر اساس آدم و کنت نبیادر رشته اذکر سبوحوا بکرة و عشیا منتظم آید  
 سزاوار نثار در بار خدا بی که بنا خدایی انبیا و رسل و انبیا و اقای کتب و اوصیاء کشتی  
 نشینان دریای ژرف عبودیت را با شراع شرایع و بادبان ادیان از غرفات کفر و ضعیفان  
 ساحل ایمان و ایقان رسانند و از معبر درایت و ارادت بیار گاه هدایت و سعادت کشاند ، تقدس و

(۱) پیدا است که باز پایان این نامه را حذف کرده اند

(۲) ص ۹۵

(۳) همان ص ۹۵

تعالی شانه العزیز ...»

باز پس ازین (۱) قسمت دیگر است از نامه‌ای که پیدا است بنا پلئون نوشته شده و هم ممکنست دنباله همان قسمت پیشین باشد و بدین گونه است :

«ایضاً كذلك: سلامی چون آفتاب رایش تابنده و دعایی چون سهم عزمش شتابنده تنایی چون ارکان تحنش پاینده و تحیتی چون آثار بختش فرازنده نثار انجمن خدیو فلک یاور بلند اختر خرو اعظم اکرم برادر معظم امپراطور افخم پادشاه ممالک فرانسه و ایتالیای ساخته لوح ضمیر الفت پذیر را از تقوش جدایی و تغییر پرداخته بر صفایح یک جهتی و یگرایی مرتسم می‌داریم که فلان ... والسلام والا کرام ...»

اینکه نسخهای اصل این چند نامه که در منشآت نشاط هست در بایگانی دولت فرانسه نیست قهراً این فکر پیش می‌آید که شاید این نامها با دشواری کامل که در آن زمان در روابط ایران با فرانسه بوده است بیاریس و بدر بار تا پلئون فرسیده باشد و حدس ضعیف تر اینست که شاید این نامها اصلاً صادر نشده باشد و میرزا عبدالوهاب نشاط که مامور نامه نویسی بوده است پیش از وقت نامهایی را مسوده می‌کرده و حاضر داشته است که در موقع لزوم یا کنویس کند و بفرستد و بهین جهتست که نسخه‌ای از آنها در بایگانی دولت فرانسه نیست. اما این حدس دوم ضعیف تر است و بیشتر بدان می‌ماند که این نامها صادر شده ولی بمقصد نرسیده است.

در میان آثار نشاط نسخه فرمانی هم هست (۲) که سند بسیار جالبیست و پیدا است که فتحعلی شاه برای قنردانی از خدمات ژرف ماری ژوانسن (۳) که سفیر دوم ناپلئون در دربار وی بوده و پس از آمدن گاردان هم در ایران مانده و جزو سفارت او شده است لقب «میرزایی» باو داده است.

در آن زمان این لقب از مهم‌ترین امتیازات دولتی بود که بحال درجه اول کشوری می‌دادند و بحال لشکری لقب «بیک» داده می‌شد و برای اعطای همین امتیاز مهم این فرمان را میرزا عبدالوهاب نشاط معتمد الدوله منشی و ادیب معروف آن زمان نوشته است و صادر کرده اند:

«فرمان لقب میرزایی یوسف ژوانن فرانسه: آنکه چون عالیجاه مقدر الاشباه عمده الاکابر العیسویه موسی یوسف مریم ژوانن که در تقریر ارضاد بطلیبوس رابد و حرف بطالی مایوس سازد و در تحریر اصول عجز اقلیدس را در شکل اول بوجهی

(۲) ص ۹۵-۹۶

(۲) ص ۱۱۹

(۳) Joseph-Marie Jouannin



دیگر محسوس ، کلك تحریرش بر الواح پیضا که نمودار دست موسیست از زنجیر داودی مثالی مسلسل نگارد و سلک تحریرش که از عقد لالی الفاظ مریم را خجالت بخشاست گویی از پی ارتباط کلام پیوندی از رشته مریم دارد دیربست که در دیر بندگی ما کسه در سلک پیشکارانش فلک با نطق مجرم چاکری مزین نماید زنا را رادت او را بر میانست و در صحف لیل و نهار از قرآن فچرتا توریة غشا انجیل اطاعت زبور خامه و زیور زبان در معبد صدق با بندگان ما شرط چاکری و فرمان بری را صلیب بسته و در تسلیم هوای خود برضایی که آمیخته با قضای خداست از قید تثلیث رسته بود طایر قدرش را از توجه هایون ظل الهی که از فیض روح القدس با نفاس مسیح دمسازست در هوای عزت قوت پرواز بخشیدیم و از آنجا که قامت راستیش عاری از لباس التباس و از ملبوسات ایرانی متبوع طرز لباس و از فحوای الظاهر عنوان الباطن بر صدق یکدلی خود قیاس آورده بود باقتضای من تشبه بقوم فهمونهم او را در شمار چاکران ایرانی معدود و بلقب میرزایی که از القاب دیران ایرانیست سرافراز و باسم میرزا یوسف بین الاقران عزیز و از اخوان ممتاز فرمودیم که در خدمت هر دو دولت خورشید آبت ایران و فرانسه مابین المشرقین یکجتهی را قبله عبادت خود ساخته بیت المقدس و داد این دو حضرت را که کعبه مرادست از اذکار باقصی النهایه معمور و خود را مظهر عنایات خاطر مهر آیات که اظلال انوار طورست سازد .

از فحوای این فرمان پیداست که ژرف ژاوان مرد دانشمندی بوده و مخصوصاً در ریاضیات دست داشته و در ایران جامعه ایرانی می پوشیده و شاید هم لباس نضامیان آن زمان ایران را در بر می کرده است و از اینک او را میرزا یوسف نامیده اند بر می آید که شاید زبان فارسی را هم فرا گرفته باشد .

در منشات نشاط (۱) این نامه نیز هست :

«فرمان همایون خطاب بوکیل دولت فرانسه - آنکه عمدة الاکابر العیسویه فلان بالقابه از وصول یرلیخ بلیخ عطوفت تبلیغ بادشاهی عز آگاهی اعطاف حاصل نماید که : چون درین اوان از اهتر از العطف یزدان قدیم و تابش اعطاف خداوند کریم گلزار یکجتهی دولتین بهیتین را آغاز بیعت و گلبن و داد و چمن اتحاد را برگ و ساز بدیع ، اقلان نورسته الفت از دو سو پیوند یکرنگی بسته و شاخسار محبت از دو جانب بهم پیوسته است مکنون خاطر مهر ما اثر داشته ایم که روضه روح بخش بگاتگی را بی سفیر سفیر دمساز نگذاریم و با نشید بریدی نکته پرداز گلشن یکجتهی را از آهنگ راز پر آواز داریم ، اگر بیگانه بدین گلشن پای رساند خامه باشد و اگر دست صبا برگ گلی برفشاند نامه ، درین زمان بهجت علامه بجهت ابلاغ نامه مودت ختامه هایون به حضرت گردون بسطت امپراطوری لازالت احبایه

منصورین و اعدائیه مقهورین ، عالیجاه عسکرخان افشار را که از جویدار اادت ما نهال  
وجودش برآستی رسته و هزارستان صداقتش از آمیزش غراب دستمان رسته ، معتمدی  
خیبر و سفیری بی نظیرست ، از رکاب نصرت مآب پادشاهی روانه و بآن عالی جناب فرزانه  
اعلام می نمایم که فلان ...»

پیدا است که این نامه در موقع فرستادن عسکر خان سفارت پاریس در ۱۲۲۲ نوشته  
شده و حکم اعتبار نامه او را داشته است و پایان آن را در نسخه چاپی منشآت نشاط حذف  
کرده اند .

## نامه فتحعلی شاه بوزیر امور خارجه فرانسه

در میان اسنادی که در پایگانی دولت فرانسه در پاریس هست نامه ای نیز از فتحعلی  
شاه بوزیر امور خارجه فرانسه است. در روابط میان دول معمولست که تنها پادشاهان  
پادشاهان نامه می نویسند و معمول نیست پادشاهی بوزیر کشور دیگری نامه نویسد و این  
نامه فتحعلی شاه خطاب بوزیر امور خارجه فرانسه میرساند که در آسوق در ایران ازین  
عادات و رسوم خبر نداشته اند و نامه نوشته فتحعلی شاه را یکی از وزیران فرانسه کسرشان او  
نمی دانسته اند . متن این نامه از روی نسخه اصل که در پاریس باقیست بدین گونه است :

«جناب وزارت و امارت مآب دولت و سماحت و بدالت اکسباب دیباچه صفوت و  
کیاست عنوان فضلت و فراست زیب و ساده معاسن خصایل زینت ازایک معامد و مضابل  
مرصص بنیان الدوله بالعکراتاقب موسس ارکان الشوکه بالرای الصائب مهتم مهم الامم  
قوام السیف والقلم دیر روشن رای مشیر ملک آرای سنور مارکی ده سل وزیر بی نظیر  
مسالك مجروسه فرانسه بعواطب مترادف مشفقانه و مسکرم کرایم چاودانه معزز و مؤید بوده  
از هر گونه سوانح کراهه ، همواره مشمول توجهات خاصه شهریارانه . بعد از تندرک مراسم  
محبت و وفای و اظهار شرط ملاطقت و اشفاق مکنوف و مشهود می داریم که چون از روزی  
که بنیروی اعطاف حضرت خداوند و الطاف یزدان بیخون و چو آمیزس و دل بستگی و  
مهر جویر و پیوستگی میان دو پادشاه خورشید گاه و دوشهر یار تا چندار جها ساز که برگزیده  
کردگار رسیده و نوب انعقاد و یکریگی بدستبازی مقولید تا باید آفریدگار درین  
اندویش ... و گنده کشته ، تصم نظر از مراد و مت میامن بحسبایش خدایی ، بر تو  
مهرورزی ... در هر یک ضمه بر سیاره خدم ستاره جسم خورشید ساز نموشید  
پایه دوستی ... که در گداز گسایبی و ملک گیری قبضه شمیر سلطوت و  
دیر شدت بر ... شاهنشاه بلند بارگاه سترک امپراطور

بزرگ حکمران ممالک محروسه فرانسه و ناوار (۱) که تا فلک را مدارست و زمین را قرار  
 پیشگاه آمالش موقوف مامول باد بنوعی فروغ افروز کاشایه دل مهر منزل گشته که تا  
 مرالدهور و الا عصا ناز محبت در میان جان برقرار خواهد بود و شاهد ربط و الفت پسرایه آغوش  
 برو کنار، امید از خداوند لم بزل داریم که این گونه پیوندوار تباط هر دو دولت روز بروز  
 موجب گسستن امید بند خواهان و شکستن شیشه دشمنان گردد. در چند وقت که چند تن از  
 خدمتگزاران آن سرکار که از درگاه گردون خرگاه آن دولت حرمان پذیرفته وارد این  
 سرزمین شدند بروفق ارادات درون مهر مشحون نواب ما ایشان را در نزد خود سگه داشته  
 و هریک را بهر جهت مشمول هر گونه مهربانی و محبت فرمودیم؛ بدین تقریبات انفاقیه و  
 تدبیرات حسنه بحمد الله اسباب مرادوات فراهم آمده مسببات اطهار عهد محبت را وسیله خیری  
 دست داده بود که با رسالت سفیری فتح الباب صیقلی بدان دولت سنیه نماید و نامه مهر  
 ختامه پیشگاه حضور خورشید ظهور پادشاه گردون جهان مرسول آید. بناء علیه فرزانه  
 کار آگاه دانسی پر شیوه و راه موسی بر اشن (۲) که از مراسم سفارت و راه  
 و رسم رسالت خبیر بوده رواه داشته و بنگاشتن نامه مهر ختامه و رقم این پروانه  
 ملاطمت نشانه پرداخته گشت، تا بحواست خبای یگانه سعیر مشار الیه بعد از رسانیدن  
 خلوص نامه سرکار پادشاهی و ملاقات او با آن مهر سپهرش و فرهنگ بشرح  
 برخی از رازهای یک چپتی و ایتلاف پردازد و آن دستور فقط بت گنجشور را از مکنونات  
 ضمیر انور نواب ما آگاه سازد و بران جناب این معنی پوشیده نماید که درین یک دو سه  
 سال اشکری از اهالی هر کشوری که در قلمرو نواب ما هستند قدری تفنگ و چند اراده (۳)  
 توپ بجهت لشکر مزبور درین جا ضرورت یافته چنانچه باهتمامات آن جناب مساوی دوازده  
 هزار تفنگ باده اراده (۳) توپ و یک نفر معلم که پیادگان لشکر را آداب حرب و قانون  
 جنگ را تعلیم دهد برای لشکریان ما بقیمت و بها که از آن سوم شخص می نماید مساعدت  
 نمایند و از آنجا بحمل چهار سدان بصره مرستاده آید و قیمت او درین جا کارگر این نواب  
 ما بمامورین آن سرکار که در تعداد اقامت دارند کار سازی خواهد نمود و حضور این محبت  
 از آن سو نیز وفور مهربانی و محبت نواب ما بچندین مراتب خواهد افزود و کماهی این مطلب  
 را نیز سفیر مشار الیه خواهد گمت. اکنون که بمقدورات کردگار روابط الفت و دایستگی  
 نواب ما با آن دولت سپهر بسطت مربوطست باین آن جناب صفوت آداب گاهی منجمل  
 برخی زحمات این طرف باشد، انجام مرام را بر ذمت همت خود لازم شمارد و این

Navarre (۱)

Mr. Brachon (۲)

(۳) در اصل: عراده

زحمات و تصدعات را بمتقاضی همت با فطرت خود زودتر صورت انجام و تمشیت اختتام داده و مساعی جمیله را مضایقه و دریغ نداشته در معانی ارتباط و اینتلاف بین‌الجانین و استحکام مبانی اتحاد بین دولتین مساعی و اهتمام تمام و کوشش مالا کلام مرعی نمایند، در ادای شرط دولت خواهی و حسن خدمت فکرت خود را از کار درنگیرند و هر گونه مدعیات را بقلم عقیدت شیم بی ملاحظه مغایرت بر لوحه عرض نگارند. باقی ایام خدمت انجام وزارت و صفوت و کامرانی جاودانی باد.

پیداست این نامه را فتحعلی شاه پیش از آمدن هیئت نظامی ژنرال گاردان بدربار فرانسه فرستاده است و با همان برایش نام که پیش ازین ذکر آورفت روانه کرده است. درین نامه از دولت فرانسه در خواست کرده است که دوازده هزار تفنگ با ده توپ بایران بفروشند و با کشتی بیصره بفرستند و پول آنرا در بغداد دریافت کنند. ظاهر ادربار ناپلئون باین درخواست فتحعلی شاه وقتی نگذاشته است زیرا که در اسناد دلیلی و اشاره‌ای نیست که این دوازده هزار تفنگ و ده توپ را بایران فرستاده باشند.

ممکنست که این نامه را عباس میرزا نایب‌السلطنه بوزیر امور خارجه نوشته باشد و مولف کتاب «سیاست ناپلئون در ایران در زمان فتحعلی شاه» بخطا آنرا بفتحعلی شاه نسبت داده باشد، چنانکه نویسنده نامه همه جا درباره خود «نواب ما» می نویسد و در انشای آن زمان این اصطلاح درباره شاهزادگان رایج بوده نه درباره شاه.

## مکتبه عباس میرزا نایب السلطنه بنایپلئون

گذشته از نامهایی که در میان ناپلئون و فتحعلی شاه رد و بدل شده و نامه سابق الذکر که فتحعلی شاه یا عباس میرزا بوزیر امور خارجه فرانسه نوشته‌اند در بایگانی دولت فرانسه دربارس نسخهای اصل نامهایی هم هست که عباس میرزا نایب السلطنه و ایام پیدایران و حکمران آذربایجان بنایپلئون نوشته است. عباس میرزا در دربار فتحعلی شاه اختیار و نفوذ بسیار داشته و مخصوصاً در روابط ایران با کشورهای بیگانه مانند روسیه و عثمانی و فرانسه و انگلستان بسیار وارد بوده و بهمین جهت گاهی مستقیماً و بی مشورت با پدرش پیداشاهان بیگانه نامه می نوشته است و از آن جمله است نامهایی که بنایپلئون نوشته و یکی از آنها بدین گونه است:

«متهمی از اذکار العتول و منزله از دریافت اندیشه و اوهام ذات مقدس مالک الملکیست یگانه جل شانه و بهر برهانه که... قضاای حکمت بالغه و استدعای عنایت سابقه گوهر گرانمایه وجود شهریاران بنده بنایه را از بحر ابداع و لجه اختراع بساحل شهود آورده و اسطه عقد جمعیت امم و رابطه نضد فرایند افراد بنی آدم نمود و آفتاب ذات سایه گستر ایشان را در



عاس میرزا نایب الملطه

ارکتاب دودو

سایه ذات آفتاب پرور خویش چون گوهر در صدف و اختر در شرف پرورده و از موافقت ایشان ابواب امن و امان بر چهره جهان و جهانیان گشوده غبار فتنه و آشوب از روی عالم سفلی که مبیع تباین و اضداد است بآب تیغ صولتشان فرو نشانیده و گل‌های خیر و صلاح از شوره زار جهان که منبت شرفناست باهتر از صهای معدلشان برویا پنده نهان خانه اسماء و صفاتش راه خیال بسته و بردامن چهره جلالتش گردد زوال نشسته ، مبدع مبدای جود و مخترع ذات وجود :

خداوند گیهان و گردان سپهر      فروزنده ماه و ناهید و مهر  
نیاز بزوگان کردن فراز      ز گردن فرازان همه بی نیاز

و درود و آفرین فراوان بر روان پاک و گوهر تابناک تاجداران اقلیم پیش و شهریاران کشور آفرینش پیغمبران راهنما و راهنمایان گره گشا تا ماه و خورشید بر فلک تابان و تیر و کیوان فروزانست باد و بعد لالی متلالی دعوات صافیه که گوش شاهد و داد را بنیکوترین و حقیقی تر از بیج تعیبات و ادبیه که مفرح دماغ موافقت و صفا آید تحفه بزم ارم نظم پادشاه کیوان که فرقد قدر گردین صدر بهرام رزم ناهید بزم خورشید افسر ستاره لشکر دشمن مال فرخنده مان فرازان بند رسمای سماحت و شهر یاری درخشان گوهر بحر جلالت و تاجداری فرازنده رایت شہامت و دلیری بر ازنده اورنگ سلطنت و جهانگیری پایه ده دست جلالت پای نه مسند اقبال زینت بخش تاج و تخت فرخنده بخت مظهر قدرت بزدانی و کن مشید جهانیانی لازالت رایات عزایمه بر یابح الظفر منشوره و رباض ممالک بسجال الافضال معبوره ساخته صورت دعا را بر آئینه رای ملک آرای منطبع و مرتسم می دارد که از دیر باز تا کنون روزگاری درازست که هیچ گاه میانه فرمان روایان ممالک ایران و فرنیس امری مغالبت رسوم و دادروی ننموده و درین عهد فیروز مهسا که خاتم داری بر کف ... شاه بابا نام ، اعلی الله اواء دولت ، مفوض و زمام مهسا فرمانروایی فرنیس بان بر ازنده تاج و سگین مسلم گردیده روز بروز بر موافقت جانین افزوده است و با ایسکه درین سنوات کار گزاران دولت انگلیس از آمد و شد ایلچیان با اولیای این حضرت اساس الفتی تأسیس کردند که شاید باین تلبیس رخنه در ارکان موافقت دولتین ایران و فرنیس حاصل آید باز از طرف مستنزم الشرف اولیای دولت علیه رعایت شرایط موافقت با آن شوکت بهیه مرعی و مرجح افتاده بلکه درین اوان که خصومت میانه کار گزاران دولت روس و کار فرمایان این شوکت ابد مانوس بوقوع پیوست بحکم آنکه دوست دشمن دشمن و دشمن دشمن دوستست دشمنی امنای این دولت با روس و دوستی کار گزاران انگلیس با آن گروه منحوس باعث مزید اعتماد امنای این شوکت پیوستی و داد کار پردازان آن دولت گردید و انشاء الله الرحمن فواید این بکرنگی و

مواجعت روز بروز بر مسلکتین عاید خواهد شد و چون درین اوقات فیروزی علامات بمسامع  
 اولیای حضرت بهیه رسید که امنای آن دولت لشکرهای جرار بممالک روس کشیده و برخی  
 از ولایات آنجا را بقره و غلبه متصرف گردیده اند از استماع این خبر بهجت اثر خاطر مهر پرور  
 باقصی الغایه مسرور و مستبشر شد و بمقتضای مودت جانین صورت این معنی بر صحیفه ضمیر  
 نقش پذیر آمد که غرض کار فرمایان آن دولت ازین لشکر کشی و دشمن کشی ادای شرایط دوستی  
 این صرف بوده است و اگر چه از طرف کار گزاران آن دولت نوید این فتح نامدار باولیای  
 دولت رسید اقرار و اظهار نشده بود لیکن تقدیم مراسم تهنیت را بترسیم این صحیفه  
 لودا، پرداخت و روانه در بار شوکت منار ساخت بحمد الله و الهی چنانکه از آن طرف لازمه  
 قتل و غارت در باره دشمنان دولتین بعمل آمد درین ایام ظفر فرجام که اشیخ و سردار لشکر  
 روس غافل از آنکه سر خود را بر سودای تعرض خواهد نهاد با گروهی انبوه از طرف خشکی  
 و جهمی بی نهایت نیز با کشتیها از روی آب آهنگ ستیز و از جانب بحر و بر آتش شور و شر  
 تیز کردند ازین طرف نیز دلاوران ضرام صولت بسان سیل دمان و قضای ناگهان بجانب ایشان  
 روان گردید و از حصول تلاقی که رایت جدال افراخته و آتش قتال افروخته بر ساحل بحر  
 نهری از خون روان و بر روی هامون از کشتیها پشته نمایان اشیخ در با گروه بی حد و مر  
 عرض تیغ آبدار مبارزان شیر شکار و جمعی کسیر نیز گرفتار قید اسار و بقیه السیف قریب  
 خندان و خسار از روی بحر بی سیر طریق فرار گشتند و بغیر محدودی از ایشان که راه  
 گریز برایشان بسته و محافظت جان را در حصار گنجه و قفلیس نهسته اند دیگر نشانی از  
 ایشان درین حدود و سامان نیست و نظر باینکه عساکر منصوره آن دولت حال نیز در ولایات  
 روس متوقف و مترجم سیز و آویزند و مبارزان خصم انداز ازین طرف نیز درین سرحدات  
 باتیغهای آخته رایت کینه جویی افراخته اند سزاوار آنست که اولیای آن دولت در تصمیم  
 عزیمتی که تصمیم خاطر کرده اند کوشیده کار دشمنان را ساخته و خاطر از مهم ایشان پرداخته  
 دارند و هر گونه امری که انجام آفرای در عهده اهتمام کار پردازان این دولت جاوید فرجام  
 مناسب دانند رجوع فرمایند که ازین طرف بهیچ وجه مانع و عایقی در شروع بکار بیکار  
 نیست و چون این معنی نیز سامعه افروز اولیای این حضرت گردید که درین اوقات که کار گزاران  
 آن شوکت رایت عزیمت بولایات روس افراشته و ایشان را از تعرض سرحدات ممالک  
 ایران ممنوع داشته بودند جواب ایشان بوده است که ممالک گنجه و گرجستان را از اولاد  
 ارکلی خن وانی گرجستان و جواد خان حاکم گنجه خریدند و بدان جهت متعرض  
 گردیده اند اولاً اینکه معامله طایفه مزبوره خلاف واقع و محض تهمت و مخالف رای  
 و رویست و بر عرض وقوع بر هر صاحب بصیرت بیدیه عقل روشن و مبسر همت که  
 سابقه مدک با مالکست نه با زارع و دشتیان و اختیار گله با صاحبست نه با شبان و

قطع نظر از این مراتب هر مبعی را بهایی لازم و سزاوار بر همه دور و نزدیک ظاهر و هویدا است که بهایی که در ازای این معامله ادعایی با اولاد ارکلی خان و جواد خان رسیده همینست که گرگین خان پسر بزرگتر ارکلی خان از جام قهرایشان شربت زهر چشیده و جواد خان حاکم گجه از تیغ بیدادشان ساغر مرگ کشیده و بقیه اولاد ایشان برخی در ولایات روس محبوس و بعضی دیگر از خانه و وطن و محل و مسکن نومید و مایوس متکف این آستان شوکت مانوس اند اگر چه بعنایت الله و تاییده تیغ ستم سوز و خنجر برق افروز دلاوران فیروز در طی این دعوی برهانی قاطع و آیتی ساطعست و عنقریب جواب ادعای باطل و افترای بی حاصل ایشان را خواهد داد اما تمنی آنست که کار فرمایان آن دولت به ملاحظه موانست جانپین کیفیت این افترا و بطلان این ادعا را بر پیشکاران هر یک از سلاطین سکندر تمکین ممالک فرنگ که با امنای آن دولت رابطه دوستی و الفت داشته باشند مکشوف دارند تا اولیای این حضرت در تلافی اعمال ایشان نزد فرمانفرمایان آفاق بجهت ستیزه جویی و نفاق و شکستن عهد ایتلاف و تجاوز از سنن اسلاف که مخالف سیر و سلوک دادگستری و منافی رسم و آیین شهریاران عدل پرورست منسوب نگردیده معلوم همگمان آید که مبادرت بخلاف از طرف ایشان بوده است و هر گاه امنای آن دولت را ممکن شود که درین باب از کارگزاران شهریاران با فرهنگ ممالک فرنگ که با ایشان الفتی دارند حجتی مسجل مهور مبینی بر بطلان حجت ایشان صادر نموده ارسال نمایند نهایت محبت و وداد و غایت یکرنگی و اتحاد خواهد بود. ترقب از مخایل صفات و حامد اخلاق خسروانه چنانست که همه اوقات از بهارستان مودت و موالات رایحه بخش موافقت و مصافحات بوده از رشحه فشانی نیسان خامه دوستی ختامه تراوت افزای بوستان مطابقت و ولا گردند و بترسیل رسل و رسایل دوستانه مشید میانی یگانگی و وداد و مشده ارکان یکرنگی و اتحاد گردیده بنای موانست را محکم فرمایند. باقی پیوسته اعزای دولت جاوید مدت مقهور و رایت فیروزی آیت در معارک دشمن کشی مضر و منصور باد.

این نامه که سند بسیار جالبی از اوضاع آن زمانست پیدا است که در سال ۱۲۱۹ قمری مطابق با ۱۸۰۴ میلادی یعنی همان سال اول نخستین جنگ ایران و روسیه نوشته شده است. درین جنگ فرمانده سپاه روسیه ژنرال تسیتسیانوف (۱) نام داشته که بازرس کل ارتش روسیه بوده است. کلمه انسپکتور (۲) فرانسه در زبان روسی «اینسپکتور» خوانده می شود و ممکنست که در آن زمان عوام روسیه «اینسپکتور» تلفظ می کرده باشند و این کلمه در زبان عوام ایران «اشپختر» و حتی «اشپخدر» شده است و در



آن زمان همه او را اشپختر و اشپخدر نامیده‌اند. ژنرال تسیتسیانوف با لشکری انبوه وارد ناحیه باکوشده و در دریای خزر نیز ناوگانی ازو پشتیبانی می‌کرده است و قسمت عمده آن ناحیه را بهمین وسیله تصرف کرده بود. در ماه ذی‌الحجه آن سال که زمستان بسیار سختی بود هنگامی که شهر باکو نزدیک میشد در میان برف و باران بسیار سخت عمده بسیار از چهاربایانی که توپخانه او را می‌بردند در راه تلف شدند و چون راهها بسته بود و خوراک کم شده بود لشکریانش در مضیقه بودند و وضع بسیار بدی پیش آمد. ژنرال تسیتسیانوف سخت نگران بود چه بکند. درین موقع مصطفی قلی خان شروانی که از جانب ایران حکمرانی باکو را داشت و حسینقلی خان قاجار که از تبریز با لشکریانسی بیاری او آمده بود و ایشان هم گرفتار همان دشواریها و سرما شده بودند قرار گذاشتند در بیرون شهر ملاقات کنند و قراری درمبارکه جنگ بگذارند. حسینقلی خان تقی‌خانانه‌ای کشید و چون قرار گذاشته بودند که تنها و با دوسه تن از همراهان خود بروند وی ابراهیم خان عم زاده خود را همراه برداشت و چون از شهر بیرون آمدند و ژنرال تسیتسیانوف رسید و بسای گفتگورا گذاشتند ژنرال روسی با اطمینان تمام گرم گمتگو بود و متوجه خطری نبود و همینکه حسینقلی خان اشاره کرد ابراهیم خان با تفنگی که در دست داشت تیری از پشت سر باوزد و گلوله از سینه‌اش بیرون رفت و پروی در افتاد و سراورا فوراً بر پدند و با کمال عجله بطهران بدر بار فتحعلی شاه فرستادند و با کمال شتاب بطهران آوردند و فتحعلی شاه در موقع ورود آن سر بریده بسلام نشست و شهر طهران را چراغان کردند و چون بمنتهای شتاب آنرا بطهران آوردند از آن روز در زبان فارسی مثل شد که «مگر سراشپختر می‌آوری؟».

پیداست که این نامه را عباس میرزا پس ازین واقعه در آغاز سال ۱۲۲۰ قمری بناپلئون نوشته است نیز پیداست اشاره‌ای که درین نامه بشکست روسها در برابر بناپلئون هست مقصود جنگ معروف اوسترلیتز (۱) است.

بجز نامه‌ای که پیش ازین انتشار یافت عباس میرزا نامه‌های دیگر بناپلئون نوشته و نسخه اصل سه نامه دیگر اودر بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست، یکی از آنها بدینگونه است:

«داوردانا زورمندتوانا پادشاهیست که بقدرت بالغه ازل هست از نیست آفریده و هوت کامله نام بزل سبط اطلاق برگردد که خاک کشیده، بهر کیشی پیغمبری درست اندیش فرستاده و بهر مسکی ملکی را تاج و افسرداده، بر همگان قادر و فایق، بر همه سابق و از همه لاحق، حمدش و عیب بر همه کس، شکرش لازم در هر نفس، مقصود از کعبه و کلیسیا

معبود عابد و ترسا ، از همگان بی نیاز و بر همه مشفق ، از همه عالم نهان و بر همه پیداست ،  
 لاتعد کرامت افضاله ولا تحصی متعایل جلاله . از آن پس که نسیم دلاویز کلك گوهر بیز  
 غنچه‌های دلارای شکر و ثنارا برگین بیان حقیقت نما شکفتگی و سا بخشید عندهای جان  
 فریب زبان بمنطقی فریبنده ترا تا ب سنبل شاداب و تر گیس نیم خواب در گلزار نای خدیو  
 کشور گشا ملك ملك ستا جهانجوی جهاندار مظهر صنع کردگار اسکندر حاصل بلفوس  
 بادانش و هوش افراسیاب سخت کوش لنگر سفینه جلال گوهر محیط اقبال بدر فلک شهر یاری  
 صبح افق تاجداری شمع بزم افروز انجمن سروری سروسرافراز بسوستان دآوری قوی  
 بخت عدو بند خدیو آسمان تخت زورمند صدر نشین ایوان وفا حرعه نوش زم صفاخرو  
 نصره یاب دولتیار سایه مبسوط آفریدگار امیر اطوار افتخیم هم کیوان قدرا بجم چشم دام اقبایه ،  
 نغمه سنج و زهره ساز و پندله گوی و ترانه پرداز میگردد که : چون صفای خاطر و فواد و  
 وفاق دوشوکت ابد بنیاد مقتضی آنست که هواره از دو جانب های عزم سفرای سخن  
 پرداز و درهای مراسلات مطابقت طراز باز بوده ، امنای حضرتین و مشیران شوکتین از  
 کار و کردار یک دیگر قرین آگاهی و استحضار باشند و بملاحظه این حسن دوستی و ولا  
 هر گاه بریدی عازم آستانه علیا شده طایر دل بشوق استکشاف اخبار بهجت آثار آن دولت  
 پایدار بال افشان گردیده و ضمیر هوش ربای بلبل شوق از شاخسار ضمیر بگوش زمزمه  
 نیوش رسیده ، لهذا درین اوقات مشعون بسرت که حامل نامه موافقت حتامه میان بیندگی  
 حضرت بسته و طریق مسارعت گشاده داشت غایه اشتیاق نیز بامداد مداد و داد بر اوراق  
 این مراسله الوفاق مختصر مراسم شوقمندی را باطییب عبارات و احسن اشارات و اتم معانی  
 و احسن الفاظ نگاشت و نقاب احتجاب از رخسار حسناى مدعا فرو گذاشت ، میان تأییدات  
 آفریننده خورشید و ماه بخواست دل مهر پرور آن خسرو کیوان پایگاه روزگار فرخنده  
 آثار این دولت پایدار بکام و همه مهمام ملکی و ملکی بروفق مراد و مراد میباشد و گرچه  
 آلات و ادوات قهر و نکال عساکر روس بروج ، دلهواه میسر و مقدور گشته و سواران بهرام  
 سوز و پیادگان آتش افروز سپاه ظفر همراه نیز بمقتضای غیرت و مبتغای حمیت چون شیران  
 تر و پلنگان کینه و ودامن همت بر کمر زده مترصد و منتظر می باشند که بسپرد آنگاه اشاراتی  
 اظهار شود اقدام بکار بیکار نمایند و با دم تیغهای تیز و خنجرهای خونریز و توپهای الیرز  
 کوب آیت رستاخیز ظاهر و آشکار دارند ، لیکن چون میان دولت دائمة القراز فرانسه  
 و روس سازش و التیامی استقرار یافته و میان این دولت غلبه و دولت انگریز بنا بر دوستی  
 دولین فرانسه و ایران آتش دشمنی بالا کشیده و باین مراتب اکنون کاوش با آنها اولی  
 می نماید اولیای آن دولت جاوید بنا حالی در مجادله با روسیه تأملی دارند ، تا بدها  
 که از طرف مستلزم الشرف آن خسرو انجم سپاه نظر به پند نامه مهوره میانه

دولتین خبری محقق رسد بآنچه آن خدیو نیکونهاد بنا و بنیاد گذاشته باشند از آن قرار معمول دارند . بالجمله اکنون بمیان اهتمام آن خسرو گردون احتشام رزم پیادگان مریخ انتقام فرانسه در عساکر ظفر شمار ایران انتشار یافته و از عالیجنابان صداقت آگاهان موسی لامی (۱) و موسی وردیه (۲) در اشاعه و تنظیم نظام مزبور جهد موفور بظهور رسیده و یقین کامل حاصلست که اگر بازمیان عساکر این دولت و سپاه روس درهای جنگ و چیدال باز شده کار بیسکار انجامد در همان حمله اول از صدمت شیران حمله ور و هژبران پسر خاشختر روسیه پریشان و مستأصل و گرفتار دام اجل گردند و اگر بنا بر شرط و عهد آن خسرو همایون مهتد دشمنی ایران و روس بدوستی مبدل و کاوش با آنها بسازش معقول گردیده مبارزان فیروزمنده ایران را از کار جنگ یا روسیه فراغی حاصل باشد باز آثار مهابت و مردانگی و شجاعت این لشکر در جنگ دیگر دشمنان دولتین ظاهر و جلوه گر خواهد شد و در هر حال خاطر آفتاب مظاهر آن عم فرخنده متأثر از حسن تجدد و دلاوری ایشان بانم و چوه خشنود خواهد گشت و صداقت آگاهان زیدتی الامران موسی لامی و موسی وردیه و سه نفر دیگر که همه کردار ایشان درین مدت مقرون بصواب و موافق رضای خاطر اولیای این دولت ابد انتساب بوده مورد نوازش آن خسرو کامیاب و منصبی تازه مخصوص خواهند شد . تمنا از رشحات سعاب قلم عطوفت رقم که بوستان آمال دوستان را تازه و خرم سازند . تا تیر و ناهید و ماه و خورشید در خشانست اختر دولت از مطلع کامرانی در خشان باد .

پیدا است که این نامه را عباس میرزا نایب السلطنه پس از صلح ناپلئون با روسیه در تیلسیت (۳) که در ۹ سپتامبر ۱۸۰۷ مطابق با ۲ رجب ۱۲۲۲ امضا شده و دیگر از ایران در برابر روسیه حمایت نمی کرده نوشته است . درین موقع هنوز ژنرال گاردان در ایران بوده و دوتن از افسرانی که با وی بایران آمده بودند لامی سروان مهندس و وردیه سروان پیاده نظام که با سه تن دیگر مامور خدمت عباس میرزا شده بودند در لشکرگاه وی در آذربایجان بوده اند . نیز پیدا است عباس میرزا ایم آن داشته است اینک که ناپلئون با روسیه صلح کرده اجازه ندهد که افسران فرانسوی در اردوی وی با روسیه جنگ کنند و این نامه را بهمین اندیشه بناپلئون نوشته و از او اجازه خواسته است که این افسران در لشکرگاه وی بمانند و در ضمن برای ایشان ترفیع درجه خواسته است .

تانسکووانی (۴) مترجم سفارت فرانسه و هیئت نظامی گاردان که پیش از آن هیئت بفرانسه باز گشته است در سراسر سفری که بایران کرده یکی از آشنایان خود خانم ت. ب. (۵)

Tilsit (۳) Verdier (۲) Lamy (۱)

C. B. (۵) Tancoigne (۴)

یک سلسله نامهایی نوشته که در دومجلد بدین عنوان: «نامهایی درباره ایران و آسیای  
آسیا از ژ. م. تانکووانی - چاپ پاریس در دومجلد ۱۸۱۹ (۱)» انتشار یافته است در  
مجلد دوم این کتاب در صحیفه ۱۶۳ در نامه‌ای که از لشکر گاه عباس میرزا در تبریز در بهمن  
زون ۱۸۰۸ (۱۵ ربیع الثانی ۱۲۲۳) نوشته می‌گوید: «افسران فرانسوی وابسته به خدمت  
شاهزاده عباس میرزا دوتن‌اند، آقای وردیه سروان پیاده نظام و آقای لامی سروان مهندس  
سه افسر جزء پیاده نظام در عملیات مهم معاونت آقای وردیه را دارند. یکی از همکاران  
من آقای ژوانار (۲) بعنوان مترجم دولت ساکن تبریز است.»

سپس در پای صحیفه علاوه کرده است: «آقای وردیه چنانکه سابقاً گفته‌ام امروز  
نایب سرهنگ در فوج اندر ولوار (۳) و آقای لامی نیز نایب سرهنگ فرمانده دسته مهندس  
لیل (۴) در ایالت شما لیست سه افسر جزء پیاده نظام در بازگشت از ایران افسر شده‌اند.»  
نامه دیگر عباس میرزا نایب السلطنه بنابلئون که نسخه اصل آن در بایگانی دولت  
فرانسه در پاریس هست بدین گونه است:

بر آینه‌رای جهان آرای خسرو و مملکت قزا خدیو کشور گشایلیفوس پادانش و داد اسکندر  
بر ترمنش زمین قرار آسمان مدار کیوان فرمشتی سیر مریمخ مخبر آفتاب موهبت ناهید مشورت  
عطار در رقم ماه علم انجم حشر ثریا افسر لشکر سفینه جلان موجی لجه اقبال روزگار نامه  
تاب داور کامیاب یگانه دهر و دور ایبراطور نیک و احوار همه تاجور همایون اختر دام اقباله  
منطبع و مرتسم می‌دارد که چون باراده داور بیچون از بندر دوستی این دولت روز افزون  
تا کنون همواره بر مراتب مطابقت افزوده بینهما مودت باطنی بی اختیار ظاهر میگردد  
درین اوقات بهجت نشان و زمان سعادت اقتران که فضانت بناه کیاست همراه زبده الا کفاه  
والاشباه موسی وردیه روانه آستانه شوکت عظمی بود اظهار مؤالفت را بهانه نمود و  
بتحریر این موافقت نامه پرداخت و چون مشارالیه در اوقات توقف این نمود مجاهد موفور  
در تعلیم و تنظیم سربازان این دولت بظهور رسانید و تلافی خدمات او موقوف بشمول  
عواطف بی نهایت اعلیحضرت ایمبراطور است لهذا توقع از گرایسه احوار شاهانه  
چنانست که مومی الیه را بعنایتی خاص مخصوص دارند و این نیازمند نیز مقتضای  
ملکات شاهانه از ارسال نامهای همایون و مزده فتوحات لشکر نصرت نمون سرور و  
خرسند دارند. تا انچه سپهر آراسته بهاه و مهرست همواره مراد خاطر حضرت بخارم. در  
دور سپهر باد.»

(۱) *lettres sur la Perse et la Turquie d'Asie par J. M. Tancoigne.*

Paris 1819. 2 vol.

(۲) Joinnard (۳) Indre et Loire (۴) Lille

پیدا است که این نامه را عباس میرزا پس از نامه سابق و در زمانی که وردیه میخواست  
است از لشکر گاه وی بفرانسه بازگردد در توصیه او بناپلئون نوشته است. ازین نامه  
برمی آید که وردیه پیش از آنکه ماموریت گردان بیابان برسد و پیش از آنکه گاردان  
در ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ مطابق با ۸ ربیع الاول ۱۲۲۴ از ایران بیرون برود از لشکر گاه  
عباس میرزا بفرانسه برگشته است.

پیش ازین اشاره رفت دودهم ژون ۱۸۰۸ مطابق با ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۲۳ که  
تاتکوانی از راه تبریز بفرانسه باز می گشته وردیه هنوز در تبریز بوده است پس وردیه  
در میان این دو تاریخ یعنی ۱۰ ژون ۱۸۰۸ یا ۱۵ ربیع الثانی ۱۲۲۳ و ۲۳ آوریل ۱۸۰۹  
یا ۸ ربیع الاول ۱۲۲۴ از تبریز رفته است و این نامه را هم عباس میرزا در همین زمان  
بناپلئون نوشته است.

آخرین نامه ای که نسخه اصل آن از عباس میرزا بناپلئون در بایگانی دولت فرانسه  
باقیست بدین گونه است :

« منت خدای را عز و علا که هر چه هست از گاه الست دست اطاعت بعهده عبادتش داده  
و ذوات ذرات از بالا و پست کردن طوع بطریق عبودیتش نهاده ، دارندگان عهدش را از  
درستی و عهدش عیشها مهنا آماده و مہیاست و پذیرندگان پیمانش را از ترادف احسانش  
تزیید دولت و نعم بی منتها ، بهر دینی پیغمبری امین فرستاده و بهر ملکی ملکی با تاج و  
نکین ، دلها را ازو علاقه الفتست و چهارا را ازو پیوند محبت ، رستگاری ده راستکاران ،  
فزونئی بخش درست گفتاران ، دانای هر پنهان و پیدا ، آرندۀ ارض و سما ،

اول او اول بی ابتدا      آخر او آخر بی انتها

نیست خدایی بجزو بی نیاز      زوست خداوند خداوند ساز

بر مرآت پاک و صفحه تابناک ضمیر منیر پادشاه کشور گیر ، ماه افسر کیوان سریر ،  
مجرب کند ثریا علم ، آسمان موکب انجم حشم ، بنیان بسا احسان مجدد و اجلال ، دریای  
طوفان زای نهب و اقبال ، برنس افراز دیر نبالت و برتری ، صلیب آویز جیب جلالت  
و سروری ، آفتاب مشرق دولت و تاجداری ، سایه خورشید شہامت و شهر باری ، خسرو خصم  
انداز ، خدیو گردن فراز ، اسکندر جهان گرد ، دارای بسندیده عهد ، ایپراطور اعظم  
نامدار عم اکرم کامگار که همواره مظفر و دولتیار باد منطبق و مرتسم میدارد که امروز  
بر همه جهان روشن و عیان و بر هر صاحب بصیرتی واضح و نمایانست که دوستی و التیامی  
که میان دولت فرانسه و ایران است حکام یافته اساسیست با برجا که بنیانش از صدق و  
صفاست و از کانش از وفای و وفا ، شرایست صاف که مذاق جان از آن در دخلاف نچشیده  
ورشته ایست محکم که دیده امتحان در آن نفس بیوند ندیده ، دلهای جانین ساغر یست از

باده محبت لبریز و محبت طرفین باده ایست در بزم و فانشانه ریز ، اراده ازل این دولت پایدار را بیکدیگر پیوسته و علاقه لم یزل میانه این دو عقد مطابقت بسته ، بنای این الفت مصون از رخه کثفت آن و اینست و گنزار این مودت آسوده از دستبرد هر گنجین و چنانکه از اوضاع این حدود و تعریرات مجدت و نجدت پناه نبالت و جلالت انتباه اختیار الابرار و الامراء جنرال غاردان خان (۱) و تقریرات کیاست و فراست اکتناه مهندس هوشمند آگاه موسیولامی بر رای ملک آرای او معلوم و هویدا خواهد شد ، اگر روزی بنا بر مصلحتی تأسیس اساس مواساتی با انگریز شده باز بملاحظه اینست که درین مدت از آن طرف همت بلند آن خسرو ارجمند بانتظام مناطم اسپانیا و دیگر امور مقصود بوده و فرصتی نشودند که بمقتضای عهد مودت میان دولت ایران و روس دفع مواد خصومت فرمایند و ازین طرف نیز الی الان فراغتی از مجادله و ستیز دوسیه دست نداده که بفراغ خاطر و وسع بال ابواب باس و نکال بر چهره فتنه انگیزان انگریز گشایند و اگر چه اطمینانی تمام بر راستی گمنار و درستی کردار آن خسرو اسکندر احتشام حاصل و یقینی کاملست که خلاف عهد مودت و ایتلاف از طرف زاهر الشرف ایمبراطوری نسبت بسایر دولت ظاهر نخواهد شد لیکن چون مشاغل چند که شاغل همت بلند آن شهریار نیکوکار بوده هنوز اثری از عهد دوستی ظاهر نگردیده سواران جرار و سربازان آتشبار این دولت پایدار نیز که نمودار آتش و آبدیادانهای قوی همض سرحدات مملکت را از تعرض روس و انگریز مهیا و آماده اند که از هر طرف آتش بلایی شعله ور گردد بآب تبخ آتشیارش فرو نشانند و از هر سومیل بلایی منعقد و آید با سد آهنیت حاش منصرف سازند و مترصدست که عنقریب آثار مودت از طرف اشرف ایمبراطوری ظاهر گردیده فوایدی که برای دولتین فرانسه و ایران در ضمن این مطابقت متصورست جلوه گرو آثار آن فایض و منتشر شود و چون فطانت همراه زبده الاشباء مهندس کار آگاه موسیولامی درین مدت بمقتضای اتحاد دو دولت فرانسه و ایران رنج و مشقت بی نهایت در خدمت محوله بنمود کشیده مترقبست که محض بگمانگی دولتین او را بزیادی جاه و منصب مخصوص فرمایند که نشانی از غایت مواجدهت دو دولت خواهد بود و همه اوقات نیز مترصدست که از مزده فتوحات لشکر منصور خاطر هواداران را خرم و مسرور سازند ، تا آسمان محیط زمین را آرایش ازاردی بهشت و فروردینست تخت فیروز بخت دولت از وجود همایون پاتزین باد .»

پیداست که این نامه را هم عباس میرزا نایب السلطنه در توصیه لامی سروان مهندس که از طرف هیئت نظامی ژنرال گاردان مامور لشکر گاه او در آذربایجان بوده است در موقعی که وی از نزد او بفرانسه بازمی گشته نوشته است . چون درین نامه عباس میرزا می گوید از نزدیک شدن ایران با انگلستان و تجدید روابط که برای رضای ناپلئون قطع

(۱) پیداست که مراد ژنرال گاردانست

کرده بودند عنبرخواهی کند و این کار را توجیه کند بیداست که این نامه را پس ازین واقعه نزدیکی با انگلستان نوشته است. همین نزدیک شدن با انگلستان و تجدیدن روابط سیاسی با آن کشور موجب شده است که ژنرال گاردان ظاهراً منتظر احضار خود از پاریس نشده و بمیل خود از ایران بیرون رفته و همین کار او بر ناپلئون گران آمده و در زمانی که بفرانسه رسیده مغضوب شده است. ناچار لابی هم که جزو هیئت نظامی وی بوده و پس از بازگشت او نمی توانسته است در ایران بماند با گاردان بفرانسه برگشته است. گاردان در روز ۲۳ آوریل ۱۸۰۹ مطابق با ۸ ربیع الاول ۱۲۲۴ از خوی که آخرین شهر سرحدی ایران بوده است از راه ترکیه بفرانسه بازگشته و قهراً لابی هم در همان روز با وی ایران را ترک کرده است. پس این نامه عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون ناچار می بایست در همان زمانها نوشته شده باشد و در موقعی که لابی خدمت وی را ترک کرده این نامه را نوشته و از وی بناپلئون سفارش کرده و حتی ترفیع درجه برای او خواسته است.

از آن پس دیگر روابطی در میان فرانسه و ایران نبوده و تا زمان محمد شاه آمدن شد در میان ایران و فرانسه قطع شده بود و ناچار نامه نویسی از دو طرف هم متروک مانده است و ممکنست که این نامه آخرین نامه عباس میرزا نایب السلطنه بناپلئون باشد.

## مکاتبه صدر اعظم ایران با دربار فرانسه

روابط ایران با فرانسه تنها چهار سال و چند ماه از اواخر سال ۱۲۱۹ مطابق با ۱۸۰۵ تا اوایل سال ۱۲۲۴ مطابق با ۱۸۰۹ ادامه داشته است. دوسر اسر این مدت میرزا محمد شفیع مازندرانی صدراعظم ایران بوده است زیرا که وی در ۱۲۱۵ پس از عزل و مجازات دیدن حاج محمد ابراهیم اعتمادالدوله شیرازی بدین سمت برگزیده شد و تا ۱۲۳۴ که درگذشت درین سمت باقی بود.

میرزا شفیع هم مانند فتحعلی شاه و عباس میرزا با دربار فرانسه مکاتبه داشته و نامه‌هایی بوزیران دربار ناپلئون نوشته است. در منشآت نشاط (۱) نسخه‌ای از نامه‌ای هست که نشاط از جانب وی بوزیر اعظم فرانسه نوشته و بدین گونه است:

«از جانب صدر اعظم میرزا محمد شفیع بوزیر اعظم فرانسه نوشته: لالی مدح و ثنایی که از بهار صدق و صفا خواص و دادش بر کنار گذارد و شکوه شکفته مهر و ولایی که در اشجار عهد و وفا نسیم بهار اتحادش بهار آرد تشاربزم حضور آن صدر آرای محفل صدارت قدر افزای مسند وزارت ناظم مناظم جهان واقف مصالح پیدا و نهان فرخنده وزیر بی نظیر

فلاطون فطانت ارسطو ضمیر مشیر مشتری رای مهر اندیش هارون موسوی دست عیسوی کیش وزیر معظم مکرم و دستور اعظم اکرم افتخام که تا فلك را مدارست و زمین را قرار پیشگاه آمالش موقوف مامول و مسیر حصول باد ساخته، مکشوف رای دقیقه آرای گرامی میدارد که چون بنیروی لطف خداوند بیچون و چند و پرتو مهر داور یکتای بی مانند خداوندان دودولت ابد پیوند چندان که باید بساط یکدلی و یگانگی امکانده و گسترده و شاهد يك جهتی و دوستی را بی پرده بمحفل شهود آشنا و بیگانه آورده اند ما که پندگان بنعمت پرورده ایم و زنا رچا کری را زیور میان و جان کرده همان به که بنیروی خداوندان خویش با يك دیگر دمساز و در هر کار همدستان و همراز باشیم و از هر دو جانب پیوند اندیشهای مودت و رشته يك جهتی را محکم بسته و این رشته را تا ابد پیوسته داریم تا پیوند امید بدخواهان از هم گسسته گردد و شیشه اندیشه دشمنان درهم شکسته . لهذا درین اوان خجسته که عالیجاه عسکرخان بجهة رساندن نامه هایون اعلی حضرت قدر قدرت قضا سطوت فلك سریر منک ضمیر سیاره خدم ستاره چشم مهر هم ماه علم ابر کرم بحر شمیم پادشاه ضلالت جهان پناه روحی فدا راه سار آن سو بود لازم اقتاد که این هواخواه نیز بدستیاری خامه آهنگ نامه سازد و بشرح برخی اذراهای يك جهتی پردازد . بران فروزنده مهر سپهر فطانت این نکته پوشیده نماند که درین سان اولیای دولت روس در بساط مرادوت با کار گزاران این دولت معروس بر ساز جنگ و جدال از آهنگ مدارا و امهال پرده بسته و بیای تردد برید و سفیر رشته دستان و فریب را بهم پیوسته ، در بستن میثاق و عهد دست سعی و جهد گشاده و شکستن ساغر لبریز جنگ را بسنگ مدارا و درنگ آماده بودند و از کار گزاران این دولت جزین خطابی و جوابی نشنودند که ما را با اولیای دولت جاوید مهد فرانسه عهدیست که تا در انجمن سپهر مهر گردانست کرد خلاف آن نکرديم و اگر بر خلاف عهد همه شهادت ننوشیم و اگر با رضای ایشان همه زهرست بجهت در طلب آن کوشیم، اگر از ما رسم مواسات جوید نخست در طریق متابعت آن دولت پوید، اگر نه ما را در بساط الفت با شما جز ساز جنگ نیست و سوزن پیوند ما جز ستان و خدنگ . میچلا خطاب ایشان را از ما جواب صواب جزین نیست ، سخن هینست که گفته ایم: با دوستان آن دولت دوستیم و با دشمنان دشمن و این معنی بر مسار و شنست که اولیای آن دولت که صدر نشینان بزم دانش و هوش و در سپهر فرزانی هر یکی را روانی آگاه تراز سروشت نیز در معامله دوستان و دشمنان پیشنهاد خاطر جزین نخواهد بود که هر يك ازین سه دولت علیه ایران و روم و فرانسه در صلح و جنگ و شتاب و درنگ يك جهت و يك رنگ باشند ، زیرا که اگر با خصم راه جنگ جویم اجتماع و اتفاق مایه سستی و فتورد شمنانست و اگر احياناً طریق صلح جویم نیز موافقت ما یکدلان باعث سختی و درستی پیمان و ایمان، باید



اساس کار را ازین نکته قیاس گیریم که آب و خاک و باد که سه رکن از ارکان چهار گانه جهانند با یک دیگر اتفاق دو گانه و سه گانه توانند و در کنار رکنی دیگر که آتش است اگر باجتماع نشینند زیانی نبینند چون در مزاج انسان که حاصل از امتزاج هر چهار است و منتج فواید و زواید آثار ولی آب اگر بی همراهی اصحاب با آتش پیوندد یا خاک نقش این هوا بندد یکن و دو گانه راه این سودا پیوندد بجز نقص و زیان سودی نجویند ، اگر مصلحت از مصلحت کار هم نگذریم و اگر چنگ آریم طریق ستیزه نیز بموافقت هم بسپریم. امید که تا وهبان فلك هر صباح در مسدس جهات مفتوح با بست ابواب فتح و فیروزی از شش جهة بر چهره اولیای دولتین علیتین بازو دشمنان را بر پیشگاه این دو حضرت آسمان طراز روی تضرع و نیاز باد .»

پیدا است که این نامه را میرزا محمد شفیع بوسیله عسکرخان سفیر دوم فتحعلی شاه در دربار ناپلئون برای وزیر اعظم فرانسه فرستاده است. این نامه در زمانی نوشته شده است که دربار روسیه مایل بوده است با ایران صلح کند تا از سوی ایران دیگر گرفتاری نداشته باشد و در اروپا دستش باز شود. منتهی ایرانیان شرایط صلح روسیه را که نگاه داشتن نواحی تصرف شده بود نمی پذیرفتند و امیدوار بودند با عهدی که با ناپلئون دارند وی روسها را مجبور کند که مطابق میل ایران صلح کنند.

در منشآت نشاط (۱) باز نامه دیگری هست که پیدا است از جانب شاه یا صدر اعظم بیکی از وزیران فرانسه نوشته و در آن نسخه تنها آغاز نامه واضبط کرده و بقیه آنرا حذف کرده اند و بدین گونه است :

«عنوان مراسله یکی از وزیرای فرنگست: لمعات ثنایی که شعله انوارش ضیاء بخشی انجمن مراد و موافقت را شایسته آید و نفعات دعایی که اهتزاز آثارش از صفعات خاطرها یکباره غبار خلف دوستی زداید نثار منزل سرور یعنی محفل حضور نور افزای دیده بصیرت و اختیاز ، لخلخه سای دماغ سلطنت و اختیار قطب و مدار سپهر حزم و عزم باد ...»

بجزین دو نامه که در منشآت نشاط هست نسخه اصل چهار نامه دیگر از میرزا شفیع خطاب بوزیران فرانسه در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست از آن جمله این نامه است که میرزا محمد شفیع بدوک آرمان امانول دوریشلیو (۲) از وزیر ناپلئون که بعدها وزیر لویی هجدهم شد نوشته است :

«وزارت و جلالت مآب فخامت و مناعت اکتساب محبت و نیالت انساب و موافقت

(۱) ص ۱۵۲

(۲) Duc Armand - Emmanuel de Richelieu

آداب زبدة الوزراء العیسویه دوست مکرم مهربان وزیر اعظم دولت بهیه فرانسه و همواره  
 رای وزین در نظم مهمات دولت ملک آرا و سرانگشت عقل دور بین در ضبط امور  
 ملک عقده گشا باد . بعد از چهره آرای عذار عذرای صفحه بزبور دعوات و اقیان مکشوف  
 رای دوستی آیات و مشهود ضمیر بک جهتی سمات می دارد که چون از قدیم الایام مراتب  
 محبت و موالات فیما بین دو لاتین جاوید علامات ایران و فرانسه منظور و همواره رسوم  
 مراودات ملحوظ خاطر الفت دستور و مدتی بود که این شیوه مرضیه بالمره متروک و امنای  
 آن دولت بهیه را از خاطر مهجور بود لهذا درین اوقات که عالیجاه رفیع جایگاه فخرامت و  
 مناعت اکتناه مجتهد و نجات همراه عزت و سمادت پناه زبدة الامراء العظام مقرب الخاقان  
 میرزا ابوالحسن ایلچی بزرگ دولت علیه ایران از طرف قرین الشرف اعلی حضرت قدر  
 قدرت دارا درایت شاهنشاه ظل الله عالمیان پناه روحی فداه مامور سفارت دولت سنی فرانسه  
 می بود و ملاقات آن جناب کفالت و وزارت مسأب را ادراک می نمود میل خاطر مودت  
 مظاهر بتجدید رسوم مراوده و مخاطات قرار یافته بتحریر این صحیفه الموالات مبادرت ورزید  
 و در سوآن زبانزد کدک اظهار می شود که هر گاه اولیای آن دولت بهیه را اضلاعی از میل  
 باطنی این دولت جاوید آیت برسوم مسالمت و مواعدت لازم باشد بهد از ورود عالیجاه  
 مشارالیه معلوم و مشخص خواهد شد . چون بجز اظهار محبت حاضر و درستی باطن و ظاهر  
 مطلبی نبود زیاده برین اطناپ نورزیده طریقه موالات مقتضی آنست که همواره بقاعده  
 قدیمه ابواب مراودات را زیاده مفتوح و رموز و دقایق دوستی و موافقت را مشروح سازند .  
 میرزا ابوالحسن خان ایلچی که مامور رساندن این نامه شده است میرزا ابوالحسن  
 شیرازی خواهر زاده حاج ابراهیم اعتماد الدوله صدر اعظم سابق بوده و نخستین بار که  
 سفارت باوویا رفته در ربیع الثانی ۱۲۲۴ مطابق با ماه ژون ۱۸۰۹ بوده است . درین  
 موقع دولت ایران روابط خود را که برای خاطر ناپلئون با انگلستان قطع کرده بود  
 هنگامی که از پشتیبانی ناپلئون مأیوس شد دوباره از سر گرفت . دولت انگلستان هم سر هر فرد  
 جونز (۱) نام را سفارت بطهران فرستاد و چنانکه پس ازین در جای خود خواهد آمد  
 عهد نامه ای پیش از آمدن وی بسته شده بود که در جنگ با روسیه دولت انگلستان بک  
 عده افسر برای فرماندهی سپاه ایران بنهد و سالی یکصد و بیست هزار تومان نقد بدولت  
 ایران کمک بکند . هنگامی که سر هر فرد جونز با ایران می آمد دولت انگلستان حواله  
 کرده بود این پول را از دولت هند بگیرد و بدولت ایران بدهد . اما دولت هند ترجیح داد  
 این پول را بتوسط وی نفرستد و همان سر جان ملکم سفیر سابق خود را با آن پول روانه  
 ایران بکند .

این رقابت در میان سفیر انگلستان و مأمورین انگلیسی هند که بسیار خرابت داشت سبب شد که هر فرد جونز اصرار کرد دولت ایران سفیری بلندن بفرستد و دربار فتحعلی شاه هم میرزا ابوالحسن شیرازی را که چندان مقام رفیعی در دربار نداشت باین کار انتخاب کرد و پیش از روانه کردن لقب خانی باو داد و چند رشته مروارید گران بها و چند طاقه شان کشمیری فاخر و دو پارچه مروارید دوزی و مرصع باهدایای دیگر باو سپرد که بدربار انگلستان ببرد و عهدنامه جدیدی را که مطرح بود امضاء کند. ازین نامه پیداست که در آن موقع هنوز دولت ایران رابطه دوستانه با ناپلئون داشته و با آنکه ژنرال گاردان چندی پیش بتعرض از ایران رفته بود در اوایل ربیع الثانی ۱۲۲۴ که میرزا ابوالحسن را بسفارت بلندن می فرستاده اند بوی دستور داده اند بدربار فرانسه هم برود و این نامه را میرزا محمد شفیع صدر اعظم بنحیت وزیر آن زمان ذک دوریشلیو نوشته است که در عبور از پاریس میرزا ابوالحسن باو بدهد.

نامه دیگری که با از میرزا محمد شفیع در دست است و اصل آن در بایگانی دولت فرانسه در پاریس است نامه ایست که وزیر امور خارجه فرانسه نوشته است که همان شامپانی (۱) سابق الذکر باشد و نسخه آن بدین گونه است :

« عالیچها بلند جایگاه جلال و نبالت انتباهها موجدت و نجت اکتها عمدة الکبراء الفخاما ؛ چون بنای دوستی و سازش فیما بین دولتین عالیبتین استقرار پذیرفته و امر اتحاد و یگانگی بین الجانیین بنوعی که تصور سرمویی مغایرت نتوان نمود صورت انتظام گرفته برهواخواهان هر دو حضرت لازمست که یک دیگر را از اوضاع و اخبار ملکین اخبار و مطالب و مهماتی که دارند از روی کمال یک جهتی نگاشته خامه اظهار دارند ، بنا بر آن درین وقت که حامل مراسله روانه بود اظهار می شود که از قراری که معلوم گردیده و نوشته ای نیز ازینارال فلد مارشال گراف گداویچ (۲) رسیده فکر و خیال جماعت روسیه آنست که حدود و ثغور ولایات روس و ایران بعد از مصالحه ازین طرف گرجستان و داغستان معین شود و حال آنکه برهه خلاق عالم ظاهرست که از قدیم الایام ولایات مزبور داخل خاک ایران و راس الحد ممالک ایران و روس از آن طرف مزدک بوده ، دوستانه جواب نوشته عالیچها گراف گداویچ را بمشورت عالیچها رفیع جایگاه عزت و مجدت دستگاه عمدة الکبراء المسیحیه جنرال گاردان (۳) خان مرقوم و این مطالب را بروضاهر و معلوم ساخت که آنحضرت قدر قدرت قضا مهابت پادشاه ذیجاء افخم شهریار با اقتدار اعظم ایسراطور نیکو احوار فرانسه از جانب مرحمت جوانب اعلی حضرت ظل الله پادشاه جهان

Général Feld - Maréchal Graf Goudowitch (۲) Champagniy (۱)

Général Gardane (۳)

شاه روحی فداء و کیل قرار داد ام-ور این تغور و حدود را کفیلست، مادام که از حضرت امپراطوری قرار داد امر ایران نشود مصالحه این دولت علیه با سردار جماعت روسیه امکان نخواهد یافت و بهر چه حضرت امپراطور معظم الیه مصلحت داند بنا گذاری نماید اولیای این شوکت بهیه راضی خواهند بود و قبول خواهند نمود. طریقه آنست که درین وقت که عالیجاه رفیع جایگاه عزت و سعادت همراه فخامت و مناعت اکتناه عمده الخواقین عظام عسکرخان از جانب دولت ایران و عالیجاه رفیع جایگاه مناسبت و فطانت اکتناه نجدت و نبالت انتباه عمده الاکابر المسیحیه موسی کنت تالستای (۱) از جانب روس در دارالملک پاریس هستند در حضور حضرت سمپهر مرتبش امپراطور نیکو اطوار اعظم گفت و شنید نموده قرار مصالحه اصلیه برای و اراده حضرت معظم الیه داده شود که هر یک از دولتین ایران و روس ملک قدیم خویش را مالک بوده، تداخل در ممالک یک دیگر نمایند و چون وقوع این مصالحت و وصول خبر آن نظر ببعده مسافت طول خواهد داشت و رای و اراده اعلی جاه بلند جایگاه شهریار با اقتدار نیکو اطوار امپراطور اعظم بر آنست که نزاع و جدال فیما بین روس و ایران که هر دو دوست دولت علیه فرانسه می باشند موقوف باشد عالیجاه مجددت و نجدت انتباه فطانت و کیاست اکتناه شہامت و بسالت انتباه خلاصه الاکابر المسیحیه عمده الاعظم المسیحیه جنرال غاردان خان بوکالت این دولت با عالیجاه فریاست و کیاست اکتناه موسی بیرون وردیه (۲) با پولکونیک (۳) سفیر سردار روس قرارداد نمود که از تاریخ حال الی مدت یک سال جنگ و دعوی و نبرد و قتال فیما بین منتسبان این دولت فیروز آیت با جماعت روسیه متروک و طریق مدار مسلوک باشد، تا بعد از انقضای مدت مذکوره البته خبر مصالحه اصلیه از پاریس رسیده خواهد بود. هر وضع که اعلی جاه بلند جایگاه شهریار با اقتدار پدشاه نیکو اطوار اعظم فرانسه دام ملکه قرار داده باشند امنای دولتین ایران و روس همان قرارداد را قبول و معمول دارند. خلاصه حالا وقت نیست که حضرت امپراطور معظم الیه از عهده عهدی که با این دولت بسته بر آید و امر حدود و تغور ممالک ایران را موافق قاعده یگانگی و برادری که با اعلی حضرت پادشاه ظل الله روحی فداء دارد منتظم نماید و بهیچ وجه مغایرت و جدایی میان دولتین فرانسه و ایران نداند و لوازم اجتهاد در اخراج جماعت روسیه ازین حدود بوضعی که خود متعهد گردیده بظهور رساند و نظر بر آنست نیک ذاتی که دارد در اتمام این امر سعی باشد و همه وقت باظهار مهمات و اعلام حقایق

Mr : Baron Verdier (۲) Mr Comte Tolstoy (۱)

(۳) Polkovnik بزبان روسی بمعنی سرهنگست و مراد فرستاده ژنرال گووداویچ بر است

گفتگو در متار که است

حالات خود پردازد والباقی ایام فرخنده فرجام یکام باد .

پیداست که این نامه مدتی پیش از نامه نخست نوشته شده است . بدین معنی که چون گوداویچ فرمانده لشکر روسیه در قفقاز پیشنهاد مصالحه و متار که ای بایران کرده و سفیری بدربارتتعلی شاه فرستاده است دولت ایران کوشیده است بتوسط ناپلئون دولت روسیه را وادار کند آنچه از خاک ایران گرفته است پس بدهد . پیش ازین در صحایف ۱۲۵-۱۲۷ نامه‌ی را که گساردان از طهران در ۲ ژون ۱۸۰۸ مطابق با ۷ ربیع الاول ۱۲۲۳ در همین زمینه نوشته است انتشار داده‌ام و پیداست که این نامه در همان حین می‌بایست نوشته شده باشد و میرزا محمد شفیع هم از سوی خود تا کید کرده‌است که در پاریس ناپلئون در میان ایران و روسیه وساطت کند و عسکرخان سفیر ایران در پاریس و کنت تالستوی سفیر کبیر روسیه در پاریس عهد نامه صلحی در میان ایران و روسیه ببندند . کسی را که گوداویچ برای مذاکره بایران فرستاده و درین نامه تنها درجه او «پولکونیک» را معین کرده اند ظاهراً همان نایب سرهنگ توپخانه بارون د وورده (۱) نامست که در نامه گساردان بشامپانی وزیر امور خارجه فرانس نام او آمده است . در میان اسنادی که نسخهای اصل آنها در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست باز نامه دیگری از میرزا محمد شفیع صدر اعظم ایران خطاب بکنت دوش پاپینی وزیر امور خارجه ناپلئون هست که متن آن بدین گونه است :

«تحفه دعایی مستجاب چون رشته‌های گوهر ناب و خوشهای درخشان رخشنده و فروزنده و هدیه تنایی مستطاب مانند زلف سنبل بر تاب و چشم فر گس نیم خواب زبینه و فریبنده شایسته آنجن حضور فرخنده دستور ، واسطه نظام مناظم امور ، رابطه قوام مصالح جمهور ، که نظم سلك ملك بنوك كلك گهر بارش مربوطت و قرار کار دولت بخامه بی قرارش منوط ، تواتر تر شخصات ارقامش دوحه صدارت را طراوت بخشای [و تراکم] سحاب اقلامش روضه وزارت را نصارت افزای ، فکر دور بینش نور دیده بینش ، رای نکته آرایش [گلگونه] عذار دانش ، بحر جلال را گوهر تابان ، سپهر اقبال را اختر رخشان ، گلزار وفا را غنچه غماج ، بازار وفاق را سرمایه رواج ، وحید دهر ، فرید دور ، فراینده و زدانیده عدل و جور ، دامای معانی نکته دایی ، بانی مبانی مهربانی ، موسی شامپانی (۲) است ، که تا جهانست از نیل امانی دو جهانای قرین شادمانی و کامرانی باد بعد از شرح مراتب دعا بر اوج صحیه ، مدعا می نگارد که : دبری گذشته و عهدی منقضی گشته است که عندلیب خوش نوای خامه برگین زیبای نامه بنقارستان سرایی نگشوده و شاهسندان راز ترک شیوه شمازی نموده ، در پرده نثار آسوده‌اند ، گلشن مرادوات را دو بسته است و طایر

(۱) Baron de Wrede (۲) مراد مسیوشامپانی است

مکاتبات را پر داده، [خاطر] شوقمند که بمطالعه نگاشته کلاک [طوطی] آسای انس تمامی داشت در راه انتظار بازست و مرغ دل بهوای استعمال حالات نیکو علامات در پرواز، هروقت سفیری از سفرای آن حضرت سینه، یا بریدی از جانب سنی الجوانب این دولت بپیه هازم آن صوب بما صواب شده، دوستدار بقضای رسوم دوستی درصدد شرح حال و استخبار احوال خجسته مآل برآمده، بوسایل رسایل دوستانه ابواب مؤالفت را مفتوح داشته است و هر بار فصلی در اشواق ضمیر مودت تخمیر را با تفصیل مقاصد و مطالب بقلم يك چپتی نگاشته؛ نه جوابی از جانب آن جناب واصل گشته و نه وقوفی بر موجبات تاخیر جواب حاصل. قریب دوسالست که عالی جاه رفیع جایگاه، شہامت [و] دلالت همراه، فخامت و نبالت پناه، اہبت و مناعتا کتشاء، عمدة الخوانین الکبار عسکر خان سالار صاگر افشار از دربار سپہرمدار اشرف اعلی مامور بسفارت آن ولا گردیده. ازین رو خبری حکم منتج اتری باشد نرسیده، با آنکه بعمدالله تعالی ریاض موافقت دولتین را آغاز ریعت و شاخ مواحدت حضرتین را برگزید و سازی بدیع و خاطر مہر مایل را حیرتی کاملست کہ چرا آن همه گرمی باز در مردت ہسردی مبدل شده و درین ظرف مدت رسوم دوستی و دوستداری بکلی مہمل و معطل مانده. شہراران کہ مگوار، کہ ہر يك را داغ اطاعت زیب جبہ سپہرست و حلقہ اطاعت آویزہ گوش منہ و مہر، با يك دیگر عہدی بستند و مہری پیوستند. از آن طرف عہد نامہ ای ہمایون فرستادند و ازین طرف مہر قبول نہادند. او ای ای آن حضرت و کالات این دولت را متکمل گردیدند و امنای این دولت مطابقت با آن حضرت را متقبل. جزء اعظم این شروط و عہود بیرون شدن طایفہ روس از خاک این ملک محروس بود و اتمام عہد پادشاہان کامران در عہدہ اہتمام و ذرایی کار دانست. درین صورت ہر گاہ ازان برادر مہر پرور، کہ بساط آن حضرت را زیورست، گمہ دوستانہ شود از راه و رسم انصاف دور نخواهد بود. امروز آوازہ این عہد و فہاق در عرصہ آفاق مشہور شد، ہر قدر تاخیر در اتمام آن برود راہ سخن مردم زیادہ و از ہر سو زبانی بگفتگو گشادہ خواهد شد. پوشیدہ نیست کہ حاصل پادشاہان عادل درین دار عاجل منحصر بنامی نیکست و هیچ نامی از وفای عہود نیکوتر نخواهد بود. بدین دلیل اکنون در اتمام امر عہود موقع شتاب و تعجیلست، نہ موقف درنگ و تعطیل. عالی جاه رفیع جایگاه، فراست و کیاست انبہاء، فطانت و متانت اکتشاء، عمدة الاقران و الاشباہ، خلاصہ العیسویین، میرزا یوسف مریم ژوانین (۱)، کہ سفیری نکنہ دانست، ہازم حضور آن جنابست، درین چند سال کہ بخدمت کارگزاری و ترجمانی اشتغال داشته و در کار اعلام اسرار دولتین بودہ است و بر مکنونات ضمائر طرفین اطلاع حاصل نمودہ، پسا رہ ای امور

را که تحریر آن مقنور نیست، بتقریری دلیدر حالی ضمیر مہر نظیر خواهد ساخت. مچلا بروای مودت دستور مخفی و مستور نباشد کہ اگر از جانب کارکنان دربار دو کاروبار این دولت بی زوال فی الجملہ مسامحہ و اہمالی رفتہ باشد، ازین طرف بھیچ وجہ من الوجوہ در بنیان دوستی قدیم قصوری و درار کان یک جہتی قویم خمل و فتوری راہ نیافتہ و نخواہد یافت. عہد همان عہدست و پیمان همان پیمان. تا چرخ برین و سطح زمین را تدویر و تسکینست سیاق و فاق اولیای این دولت جاوید قرین برین وضع و ہمین آیین خواہد بود. مقتضی رسوم موادت و مستلزم شروط مؤالفت آنست کہ من بعد بر خلاف اوقات گذشتہ تارک طریقہ فراموشکاری گشتہ، گاہ و بیگاہ دوستان راسخ الوداد را بشکارش مراسلات مودت بنیاد یاد نمایند و سفارش مہمات اتفاقات شاد. الباقی ایام خجستہ فرجام یکام باد، برب العالمین .

پیدا است کہ این نامہ را میرزا محمد شفیع دوسان پس از رفتن عسکرخان بسفارت بدربار ناپلئون یعنی در سال ۱۲۲۴ نوشته و بتوسط ژوانن برای کنت دوشامپانی وزیر خارچہ فرانسہ فرستادہ است.

نامہ دیگری کہ از میرزا محمد شفیع در بایگانی دولت فرانسہ موجودست نامہ ایست کہ ظاہراً بلایلانش فرستادہ ناپلئون بدین گونه نوشته است:

« عالی شان معنی مکان، عزت و صدقات بنیان، زبده الامائل المسیحیہ، موسی لابلائش ترجمان و کاتب سر دولت بیہ، فرانسہ بعافیت مقرون بودہ معلومش باد کہ نوشتہ آداب سرشتہ آن عالی شان واصل و از مضامین آن اطلاع حاصل شدہ، اخبارات دور و نزدیک را کہ رقم زد کتک صداقت سلك نمودہ بانضمام فقراتی کہ در باب اتحاد این دو دولت بیہ قلمی داشتہ بود تمامی حالی و خاطر نشان گردید. این مطلب ظاہر و آشکارست و ضرور باظہار و تذکار نیست، آنچه نوشتہ بود اینجانب مضاعف آنرا می دانم، لکن چند آنست کہ ظاہراً بعلمت بعضی موانع ترک آمد و شد رسل و رسایل شدہ، اما در باطن همان مرادوت و یک جہتی باقیست و نقصی بہم نرسانیدہ، این کہ خواہش نمودہ بود کہ ازین طرف قرین الشرف مجدد ابواب اظهار دوستی گشادہ، بار سال رسل و ترسیل مراسلات مہادرت رود آن عالی نشان خود مضمنست کہ الی حال ازین قبیل تعارفات ظاہری بسیار اتفاق افتادہ و بھیچ وجہ فایدہ و ثمری حاصل نشدہ، می باید کاری کرد کہ مفید فایدہ ای باشد. حال دوسالست کہ این جانب زحمات بسیار و مرارت بی شمار می کشم کہ شاید رفع بعضی ملامت و ناخوشی از خود نمایم و هنوز بجایی منتهی نشدہ. آن عالی شان البتہ از چگونگی مرارت این دوسال این جانب در پاس دوستی آن دولت مطلع نشدہ است. حال کہ آن عالی شان خواہش تجدید رسوم الفت و اتحاد فی مابین دولتین بہتین را نمودہ

است اینجانب نیز زیاده از حد این مطلب را طالب می‌باشم ، چرا که در ایران و در پ  
خانۀ شاهنشاه جهان و جهانیان خیرخواه دولت فرانسه محسوب شده‌ام و باین جهت هنوز  
مورد توبیخ و ملامت اهالی ایران می‌باشم . مکرر قلمی شده است که هر گاه پادشاه ملك  
بارگاہ فرانسه و رجال آن دولت بپیه خواهند که رفع بدنامی خود کرده ، در عالم محدود  
و نيك نام باشند این معنی برای آن دولت میسر نخواهد شد ، بجز اینکه عهد و میثاقی که  
در خصوص اخراج روسیه با دولت قاهره بسته اند و فائز نمایند ، که راه عرض و استدعایی برای  
این خیرخواه بدست آید . حالا اگر از جانب شما حرفی بگویم اندیشه دارم که حملی بر  
بعضی جهات نمایند . آخر دوستی و آشنایی دو دولت بزرگ را نفعی و ثمری ضرورست ،  
خلف عهد و مست پیمانی شما که عالمگیر شده و از ایلچیان و فرستادگان آن دولت هر که  
وارد ایت ولا شده هزار گونه سخنان دوستانه مسموع گردیدند ، یکی از قوه بفعل نیامده .  
یکی مذکور ساخته که امپراطور اعظم از راه دریا هزار تفنگ فرستاد ، یکی نوبه  
داده که پنجاه عراده توپ می‌آوردند ، یکی دیگر گفته که پادشاه محض خاطر شما با  
روسیه مصالحه کرده ، ایلچی فرستاده که روسیه را بیرون نمایند . ماهم بهین هوس سوسی  
لازار را تدارك کلی نموده نزد گدویج سردار روسیه فرستادیم . بعد از ورود آنجا  
سردار و کار گزاران این دولت تکلیف و اهتمام می نمود که شمشیر قلاع و اخالی کرده روسیه  
و اگذارید ، تا من بنای متار که میان شما بگذارم ، این همه معلم و مهندس که از آن دولت  
در آنجا بودند ، با آنکه کمال محبت و نوازش درباره ایشان بعمل آمده و از مائ دنیا بهیچ  
وجه مضایقه نشده ، همینکه بنای دعوی و جنگ با روسیه شده يك چا خود را کنار کشیده ،  
تزدیک نیامدند . عسکر خان را با پنجاه هزار تومان تحفه و هدایا روانۀ پاریس فرمودند .  
سه چهار سال او را در آنجا نگاه داشته ، آخر بیاده هزار تومان قرض روانه ساختند .  
بغلاف این طرف که ایلچیان را با تدارك بهر نوع که دلخواهی ایشان بود روانه کردند .  
هر روز عسکر خان از پاریس می نوشت که چنان و چنین جوهر و تحفه درست شده می  
آورم . يك جا همه دروغ محض شده ، عسکر خان با آن همه قرض مراجعت کرد . آخر  
چه واقع شده بود و پادشاه عظیم الشان که با هم دوستی و تعارف و مهربانی مرعی میدارند  
چرا از آن طرف می نایست مبارکباد و تعارفی بعمل نیاید که در میان دولت های عالم برای  
این دولت سبکی و بدنامی حاصل شود ؟ اگر از رفتار و دوستی انگریز اظهار نمایم مجملی  
آنکه ؛ از روزی که بنای دوستی را گذاشته ، ایلچی ایشان وارد شده است ، جز بی دروغی  
نگفته و نمی گویند و سالی دو پست سیصد هزار تومان وجه نقد بسر کار افس شاهشاهی  
می دهند و تا حال سی چهل هزار تفنگ و پنجاه عراده توپ داده اند و بهین دهمه همه مسلم  
و ترپچی و آدمهای ایشان با قشون ایرانی موافقت کرده ، دعوی عظیم با روسیه واقع و



شکست فاحشی داده ، دوسه هزار روسیه را گشت و گرفته و تا حال چندین مرتبه ایلچی ایشان آمده ، برای سرکار عظمت مدار شاهنشاهی مبالغ کلی جواهر و تحفه آورده ، برجال دولت علیه کسی نمانده که لازمه تعارف بعمل نیآورده باشد و لازمه ایستادگی داشته و دارند که روسیه را بزور و بول ان شاء الله بمواقف این دولت علیه از ایران بیرون نمایند. ایلچی که از دولت علیه رفته و می رود دولت انگریز خود متحمل اخراجات آن شده و می شوند. آن عالی شان که این تکلیف را نموده راستست. این جانب همیشه بخیر خواهی دولت بهیه فرانسه معروف و مشهور بوده ام ولیکن از کم غیرتی و بی اطمینانی شما راه حرفی درین آستانه علیه ندارم. چرا باید رجال آن دولت جاوید مدت ، که بهیه صفات حسنه آراسته می باشند ، تنگ بد عهدی و سست پیمانی را که از همه عیوب بدترست بر خود پسندیده ، چشم از پاس عهد و نگاهداری پیمان بپوشند ؟ بخدا که این جانب محض خیر خواهی که به ملت آمد و رفت این دو ساله بهم رسیده است بر خود هموار نمی توانم کرد و همیشه به ملت شهرتی که بخیر خواهی آن دولت دارم نزد همه کس خجل و متغزل می باشم ، درین چند ساله که میاعدتی تقریب قطع رسل و رسائل دست داده بود همیشه خواهشمند این مطلب بودم که واسطه معقولی ، که محرمیت و صداقت داشته باشد ، بهم رسد ، تا درصدد اظهار بعضی مراتب برآمده ، مجملی از آنچه درین مدت فی مابین رخ نموده معلوم سازد. بهتر که آن عالی شان که از تمامی کارها مستحضر و آگاه و از قراری که معلوم شده بی نهایت نیک اندیش و خیرخواهست ، باز باین حدود آمده ، سبقتی در اظهار بعضی مراتب نموده ، تا تازه مطالب درصدد اظهار برآید و در پرده خفا نماند. الحمد لله رب العالمین پروردگار پاک خدمه این دولت علیه را از اعانت جمیع دول بی نیازی داده است و ابواب فتوحات بر چهره آمال این دولت جاوید مدت گشاده ، البته مسوع آن عالی شان گردیده است که درین سال فیروزی مآل تا چه حد آثار ضعف و فتور از صدمات سیاه منصور در احوال روسیه این سرحد راه یافته ، چه قدر از آنها مقتول و چه قدر دستگیر شده. آنچه اظهار و قلبی شد محض دوستی و خیر خواهی بود. چنانکه آن عالی شان صلاح داند همین نوشته را انفاذ پاریس نزد امنای دولت بهیه فرانسه نماید. پیوسته مترصد اخبارات و مرجوعات می باشد .

پیدا است که این نامه بسیار جانب را میرزا شفیع صدر اعظم بشمایندة فرانسه در ایران نوشته و در آن از ناسازگاری دولت ناپلئون نالیده و آزرشوه های سرشاری که فرستادگان انگلستان بفتحعلی شاه و درباریان وی داده اند دم زده است. از فتوحای نامه پیدا است که در ظرف جنگ اول روسیه با ایران و پس از بازگشت عسکرخان سفیر فتحعلی شاه از پاریس در سال ۱۲۲۴ نوشته شده است.

سند جالب دیگری که درین زمینه در بایگانی دولت فرانسه در پاریس هست نامه ایست که بوداق نام از ایران بدر بارناپلئون فرستاده و ازین جا پیداست که فرانسویان در آن زمان خیرگزارایی در ایران داشته اند که بزبان فارسی مطالب و ابرای ایشان نوشته اند و از آن جمله این بوداق نام که پیداست نام ترکی داشته و شاید ساکن آذربایجان بوده چنین نوشته است:

«عرضه داشت بنده دولت خواه بموقف عرض مقربان در بارانجم احتشام و الامیرساند که : اگرچه الی حال این بنده عقیدت خصال در ظاهر نسبت بامنای آن دولت قاهره در رابطه بندگی و دولت خواهی سبقت نیافته ، اما همیشه در باطن طالب این معنی می بوده که حقیقت اخلاص و دولت خواهی خود را در پیشگاه ضمیر آفتاب مظاهر و الاجلوه ظهور دهد . نظر باین معنی بر ذمه بندگی و دولت خواهی لازمست که کیفیت مجاری حالات و اخبارات ایران را بخدمت با رفعت عرض نماید . لهذا پارسال یک نفر ایلچی پادشاه انگلیس آمده ، حال در تبریزست ، راه و رسم جنگ فرنگی را تعلیم سواران ایران میدهد و امسال هم یک نفر ایلچی دیگر همین از طرف پادشاه انگلیس رسیده ، حال در دارالسلطنه طهران اقامت کرده و چنین تمهید و قرار داده کرده که او بسر کرده قشون ایران تعیین و تمامی مواجب قشون ایرانیان از خزانه پادشاه انگلیس داده ، خود متوجه دعوی و مدافعه قشون پادشاه روس بشود و درین وقت هم از طرف پادشاهان ایران و روس خواهشمند شده بود که با هم بنای مصالحه و سازش بگذارند . ازین طرف عالیجناب مقرب الخاقان میرزا بزرگ بحوالی الکای شیشه رفت از آن طرف هم «ترمه ساو» (۱) سر کرده روسیه تا آنجا آمده ، باهم ملاقات حاصل کرده ، دیگر معلوم نشد که بنای مصالحه آنها صورت سرانجام گرفت یا نه و نیز باید درین چند وقت در ایات نصرت آبات شاهی از دارالسلطنه طهران حرکت کرده ، در مملکت عراق در موضعی که موسوم بچمن ساهانیه است نزول اجلال فرموده باشند . زیاده از این خبری که قابل عرض باشد صورت و وقوع نیافته . بعدالیهوم نیز هر نحو خبری که صورت وقوع باید بخدمت بارفتمت عرض خواهد نمود . چون این بنده دولت خواه را از جمله اخلاص مندان آن دربار حساب نموده ذیلا استدعا آنکه از لوحه ضمیر منیر معون فرموده ، بارجاع خدمات بین الامثال سر بلند فرمایند . زیاده جرات نموده ، امره الاعلی» .

( دو پشت نامه مهر «عبدیه بوداق» )

پیداست که این نامه در پایان سال ۱۲۲۹ یا آغاز سال ۱۳۳۰ نوشته شده و نویسنده نخست بمأموریت سرگور او زلی و میانجی گری او برای بستن عهد نامه گستان در ۲۹ (۱) پیداست که تعریف کلمه Tormassof نام ژنرال معروف روسیست که در جنگ اول ایران و روسیه فرمانده قسمتی از سپاه روسیه بوده است .

شوال ۱۲۲۸ و سپس بعهد نامه ایران و انگلیس بوسیله مستر الیس در ۱۲ ذی الحجه ۱۲۲۹ اشاره کرده است و درین زمان دیگر در بار فرانسه مأموری در ایران نداشته است که اخبار ایران را بفرستد و این بوداق نام این وظیفه را بعهد داشته است.

✱ ✱ ✱

بجز دو نامه ای که ناپلئون بفتحعلی شاه نوشته و ترجمه آنها پیش ازین در صحایف ۱۵۲-۱۵۶ آمده است دو نامه دیگر هم ازو در دست است. نخست نامه ایست که بشماره ۲۰۸۱ در بایگانی وزارت امور خارجه ایرانست (۱) و در پشت آن ترجمه آنرا بزبان فارسی شکسته نوشته اند و پیدا است که آنرا در همان زمان یکی از خاورشناسان فرانسوی بدینگونه ترجمه کرده و عیناً آنرا نقل می کنم :

« ترجمه محبت نامه از طرف ناپولیون اعظم که با عنایت خدای تعالی و بر موجب قوانین دولت عظمی امپراطور و پادشاه فرانسه و پادشاه ایتالیه است بجانب شوکت جوان پادشاه اعظم ملث الملوك عالم مزین اریکه پادشاهی فرما نقرمای عرصه ماه تا ماهی سلطان جوان بغت سکندرشان فتحعلی شاه پادشاه ایران دامت خلافت و سلطنته السلام ، پادشاهها بلند چاهها و خدیو مرتبت پناها چون که افزایش و استحکام روابط دوستی که شکر الله متعال که مملکت فضیله مایان از قدیم الایام سبقت کرده بود هم ان اقصاب (۱) آمال ضمیر اخلاص پذیرست ، بنا برین دارنده محبت نامه جنرال غاردان که سرعسکر دیویزیون ویک که (۱) از خادمان سرای همایون و هم ضابط ایچ آقایان (۲) اندرون فرستادن (۱) بصوب شوکت اوب مصمم شد و بآنیت اینکه جنرال موعی الیه را نزد خود با القاب سفیر مرخص دولت ما قبول فرموده بدو اعتماد کلی بنماید فی الواقع آبای جنرال غاردان وقتان الاوقات الماضیه با یراث موافقت و دوستی فیما بین دولت فرانسه و دولت ایران باعث آزادی شده بودند بتوار بیخ اندر مسطورست بل در افواه فاس مذکور پس جای اشتباه نیست که بالذات آثار جمیله اجداد خود را اقتفا بنخواهد کرد. ازین قطع نظر جنرال غاردان را فتنوی ذات ملوکانه ام و در خدمات سفریه مستخدم صادقانه ام دانسته بدین سفارت کبرا (۱) لایق و شایسته دیدم و کذالك (۱) اوفیچیا لان (۳) همه که بمعیت جنرال مشارالیه مامور و معین شدند و در تصرتهای بسیار که سرعسا کر روسیه میسر گشت اصحاب و انصارم بودند و ایشان را یکایک گزیده

(۱) مقاله آقای عبد الحسین نوایی بعنوان « چند سند رسمی از فعالیت سیاسی فرانسه در ایران » در « نشریه وزارت امور خارجه » شماره پنجم (جلد دوم) اسفند ماه ۱۳۲۸ ص ۱۴-۳۰

(۲) این کلمه بمعنی آجودان آمده است

(۳) تعریف کلمه officiers فرانسه بمعنی افسران و صاحب منصبان .

اردوی همایونم باید شناخت و آن شاه‌الرحمن مبارزان مومی الیهم دزمحاربات علی تعدو  
المشترك با غیرت مشهوده مچربه در آن طرف بخواهش کوشند، مبتناً علی ذلك امر محققست  
که این گونه انتخاب و امتیاز مقبول و پسندیده آن حضرت سلطنت مآب می شود و مرجوست  
که بدین چنین ممتاز بین الاقران و مشار بالبیان منتسروی (۱) مرخص باعتقاد تام و کامل  
و بهر کلمات که از طرف ما بگوید اعتماد کلی و شامل بدهند و بالتخصیص وقتاً که در حضور  
فايض النور آن جناب شوکت نصاب تقریرات متانت و دوام دوستی ما را و دعوات صافیات  
ما را بری اقبال ذات خلافت صفات برای خوشحالی ممالک ایران و تحقیقات شوق و آرزوی  
ما را لاجل استقرار دولتین تکرار و تکرار اریاد و ذکر بکنند بدو گوش تصدیق و تیقن را  
بگشایند. باقی همیشه سیل سیال برکات آسمانی در ایام سلطنت جاودانی با نسایم مساعده  
عاقبت سعیده بر ذات محمت صفات کلاماتی جاری و ساری باد، برب العباد. نوشته بمقام  
فتنکستین (۲) در اردوی نصرة مقرو به روز فیروز بیستم نیرسان سال هفتم و هشتصد  
و هزار (۳) از میلاد عیسی ع. و سال سیم از جلاوس همایونم فی یوم الثانی عشر من  
صفر الخیر سنه ۱۲۲۲.

امضای امپراطوری ناپالیون

و تخته المینیستیر (۴) و الرزیر امپراطور و المملک

شاران موریس طالییرن پرنس دنونوت (۵)

پیدا است که این نامه اختیار نامه گاردان بعنوان سفیر در دربار طهران و برای معرفی  
هیئت افسران نظامیست که با او بایران آمده اند.

نامه دیگری که از ناپلئون خطاب بفتحعلی شاه مانده بدین گونه است (۶) :

«از جانب ناپلئون با عنایت خدای تعالی و بر حسب قوانین اساسی امپراطور فرانسیون،  
پادشاه ایتالیا، مدافع (۷) هیئت اتحادیه رن (۸)، رابط (۹) بین ممالک مودلفه سویس  
با علی حضرت قدر قدرت قوی شوکت فتحعلی شاه پادشاه ایران دوست بسیار عزیز و صدیق  
ما : اعلی حضرتنا، قدر قدرتنا، چون مدت مأموریت موقتی سفیر فوق العاده شما عسکر  
خان افشار در دربار ما بانجام رسیده است بنا بر تصمیمات اخیر آن اعلی حضرت در باب  
فرستادگان ما لازم بود که او را پیش ازین در نزد خود نگاه نداریم، اگر چه عزیمت

(۱) تعریفی از کلمه Ministre فرانسه بمعنی وزیر

(۲) مراد فینکن شتاین است (۳) مراد ۲۰ آوریل ۱۸۰۷ (۱۲ صفر ۱۲۲) است.

(۴) تعریف دیگر از کلمه Ministre فرانسه

(۵) Charles - Marie Talleyrand, Prince de Bénévent

(۶) همان مقاله ص ۳۰

(۷) Protecteur (۸) Rhin (۹) Médiateur

او بر ما ناگوار نخواهد بود و رفتار او همیشه مورد ستایش ما بوده. سفیر مزبور غالباً در مدت مأموریت خود مراتب لطف آن اعلیٰ حضرت را گوشزد می کرده ، میل قلبی ما اینست که احساسات مودتی که همیشه بین الاثنین وجود داشته پیوسته برقرار بماند و آن اعلیٰ حضرت در اختیار دوستی بین ما و دشمنان ما همیشه جانب ما را رعایت کنند و درین مشورت ما با کمال صفا بنا بر اعتمادی که آن اعلیٰ حضرت نسبت به ما ابراز داشته اند مسؤل او را اجابت خواهیم کرد . اعلیٰ حضرت تا قدر قدرتنا در خاتمه از خدای متعال خواستاریم که روز بروز بر عظمت او بیفزاید و ایام و ابا عظمت و عافیت بگذارند، تحریر آدر ۲۳ مه ۱۸۱۰ در لیل (۱).

مهر امپراطور ناپلئون

وزیر دولت دوک باسانو (۲)

وزیر روابط خارجی دوک دو کادور (۳)

پیداست که این نامه که شاید آخرین نامه ناپلئون فتحعلی شاه باشد در ۲۳ مه ۱۸۱۰ (۱۸ ربیع الثانی ۱۲۲۵) نوشته شده و از لحن نامه پیداست پس از آنکه گاردان از ایران رفته ناپلئون هم عسکرخان سبیر ایران را اردر بار خود روانه کرده است .

## کارهای افسران هیئت نظامی گاردان در ایران

رضاقلی خان هدایت لله باشی امیرالشعراء در تاریخ قاجاریه که در دنباله روضه الصفا چاپ کرده است درباره روابط فرانسه با ایران در زمان فتحعلی شاه در حوادث سال ۱۲۲۱ چنین نوشته است :

«در سال ۱۲۰۹ (۱۷۹۴ میلادی) که سلطان شهید آقا محمدخان قاجار غاری شهر تالیس را مستخر و قتل و غارت کرد پادشاه فرانسه ناپلیون مطلع گردیده ، بواسطه عداوت و منخاصه با دولت روسیه اظهار دوستی و مواجدهت با حاکمان شهید خواست . عهد نامهای سلاطین صفویه را با دولت فرانسه نوشته داشتند با فرستاده خود بایران فرستادولی وقتی رسید که آن شهر بار در قلعه شوشی بجز شهادت رسیده بود و خاقان کامگار فتحعلی شاه قاجار هنوز جلوس نکرده بود و اطراف بلاد پر آشوب و فساد بود . حاج ابراهیم خان جوایی سرسری نوشته بدو داده بازگشت . واقعه قتل کر بلا و طغیان وهابیه که در سال ۱۲۱۶ هجری بود اسمعیل بیگ غلام بیخداد نامه برده ، خواجه داود نامی در صورت تجار در بغداد دیده ، دعوی کرد که من از دولت فرانسه مأمور بایرانم و با اسمعیل بیگ بیات بد از سلطنه آمد ، چون خط فرانسه خواندن در ایران متداول نشده بود از نوشته وی عقده حل نگشت و در دعوی او شبهه داشتند ، هم چنان جوابی سرسری

نگاشتند و داود را لقب خانی دادند و فرستادند. الحاصل درین سال که ۱۲۲۱ هجری بود موسیو ژوبر نامی از دولت فرانسه عزیمت ایران داشت. پاشای بایزید و وان بلاحظه مصالحه عثمانیه و روسیه اورا موقوف داشت و دوچا کر اورا بکشت. چون نواب شاهزاده نایب السلطنه شنید کس فرستاده موسیو ژوبر را از پاشا بخواست، اونیز فرستاد و با عزتی تمام اورا بتبریز آوردند و بسلطانیه آمده، شرف حضور سلطان ایران را دریافته، معلوم شد که داود خان مذکور با وی همراه است. الحاصل نامه بدادند و از جانب ناپلیون امپراطور پیغامات دوستانه بگنجانید و جواب نامه اورا میرزا رضی تبریزی بفارسی مرقوم و بسفارت میرزا رضای قزوینی وزیر شاهزاده آزاده محمد علی میرزا روانه پاریس شدند.

مؤلف منتظم ناصری (۱) در وقایع سال ۱۲۱۷ هجری و ۱۸۰۲ میلادی می نویسد: «هم درین سال بتوسط خواجه داود نام ازارامنه و تاجر بغداد نامه ای از ناپلیون بتساپارت کنسول اول فرانسه بحضرت خاقانی موصول گردید. خواجه داود لقب خانی یافته، حامل جواب آن نامه گردیده، به فرانسه روان شد.»

گویا این خواجه داود ارمنی ساکن بغداد همان کسی باشد که در ۱۸۱۷ (۱۲۳۲ هـ) کتاب کوچکی در پاریس بعنوان وضع کنونی ایران (۲) بفارسی و فراسه و ارمنی چاپ کرده است درین کتاب نام خود را بفارسی «صاحب نشان شیروخورشید ایران ملک شاه نصرزاده میرداودضنادوربان» نوشته است و در پشت این کتاب دردنبال نام خود نوشته است. مامور فرانسه در ۱۸۱۶ (۳).

بنابر استادی که در دستت ناپلیون از جوانی بهشت تصرف آسیا را در ذهن خود جای داده و کرارا باین نقشه بازگشته و سالها پیش از آنکه با امپراطوری برسد این خیال را در فکر خود پرورده است. پیدا است که بیشتر مقصود وی ازین کار این بوده است که هندوستان را از دست انگلستان بیرون بیاورد. پس از آنکه بمصر لشکر کشید و ازین کار نتیجه ای نبرد باز ازین اندیشه دست برنداشت و هم چنان آنرا دنبال می کرد در آن زمان دروازه اروپا بر آسیا شهر استانبول پای تخت سلاطین عثمانی بود. در سن ۱۸۰۲ م. (۱۲۱۷ هـ) ناپلیون سیاستیانی از افسران عالی رتبه ارتش خود را بسفارت بدربار عثمانی فرستاد و امیدوار بود بدین وسیله بتواند از همه کشورهای آسیایی با خبر باشد.

سیاستیانی مامور بود که راه راه لشکر کشی به هندوستان را پیدا کنند. وی قهر

(۱) ج ۳ ص ۷۸

(۲) Etat actuel de la Perse, par Mir - Davoud - Zadour de Mélik  
Schahnazar, Paris 1817

(۳) Envoyé en France en 1816

متوجه ایران شد و نظر ناپلئون را بایران جلب کرد. اما ناوگان فرانسه در آن زمان ناتوان تر از آن بود که بتواند از راه دریا رابطه با ایران برقرار کند و لشکریانی بایران و از آنجا به هندوستان برساند. بهین جهت ناپلئون در نظر گرفت از راه خشکی با ایران مربوط شود و از راه ایران به هند بتازد.

طبیعی بود که یگانه راه جلب توجه ایران حمایت از آن در برابر روسیه بود زیرا که تازه جنگ اول ایران با روسیه که از ۱۲۱۹ تا ۱۲۲۸ (۱۸۰۴-۱۸۱۳) کشید در گرفته بود. فتحعلی شاه در آغاز سلطنت خود گرفتار جنگها و شورشهای داخلی شد و بعضی این که از آنها فراغت یافت به جنگ با روسیه گرفتار شد و در سال اول جنگ یعنی در ۱۲۱۹ چندین شکست فاحش پی در پی خورد. انگلیسها که بدین گونه استیصال وی را دیدند در صدد شدند بوعده یاری او را بنحود جلب کنند و فتحعلی شاه هم چاره دفع خطر روسیه را دو اتحاد با انگلستان می دانست. اما انگلیسها تکلیف شاق می کردند و می خواستند در برابر یاری که با ایران خواهند کرد در برابر ایران جزیره خارک و بندر بوشهر را با انگلستان واگذارند.

پیداست که فتحعلی شاه نمی توانست این شرط را بپذیرد و تا چارپس از اندکی مطالعه دیدند یگانه راه توسل بناپلئونست. بهین جهت فتحعلی شاه نامه ای بوی نوشت و او هم جواب مساعد داد. پس از آن ژوبر و رومیورا در ۱۸۰۵ (۱۲۲۰ هـ) بایران فرستاد. چنان می نماید که هر یک ازین دو سفیر را ناپلئون جداگانه از دو راه مختلف بایران فرستاده است، یعنی در ضمن اینکه ژوبر از راه کردستان رهسپار شده رومیو از راه بغداد مأمور بایران شده است و درین کار گویا مقصود ناپلئون این بوده است که احتیاط کامل بکند و اگر یکی ازین سفیران بمقصد نرسید دیگری حتماً برسد. ژوبر و رومیو بفاصله نزدیک اعزام ایران شده اند، اما چون ژوبر را در راه بزندان افکنده اند و مدتی گرفتار بوده است رومیو زودتر از وی بایران رسیده و او هم ناگهان در طهران مرده و بدین گونه چندین سال طول کشیده است تا نتیجه ای از روابط ایران با ناپلئون بدست آید.

درین ضمن جنگهای ایران با روسیه هم چنان دوام داشته است. در هر زمان که روسها در اروپا گرفتار حوادثی می شده اند از نیروهای خود در مرزهای ایران می کاسته اند و ایرانیان اندک پیشرفتی می کرده اند اما دوباره که دستشان در اروپا خالی می شده بر نیروی خود در مرزهای ایران می فرزوده اند و بار دیگر پیشرفت می کرده و ایرانیان را شکست می داده اند.

در سال ۱۸۰۶ (۱۲۲۱ هـ) ناپلئون سه سفیر دیگر که ژوانن و بوتتان (۱) و

لابلانچ (۱) باشند بایران فرستاده است. ژوزف ماری ژوانن (۲) از خاورشناسان زمان خود بود و در سن بریو (۳) در ۱۷۸۳ ولادت یافت و در پاریس در اول فوریه ۱۸۴۴ درگذشت.

درین گیرودار انگلیسها منتهای کوشش خود را کرده اند که نگذارند ناپلئون راهی بایران باز کنند و همین جهتست که گرفتاری ژوبر را در کردستان عثمانی و مراکز رومیو را در تهران نباید طبیعی دانست. وانگهی آشکارا دولت ایران را تهدید می کرده، حتی کشتی های جنگی خود را بخلیج فارس آورده اند، اما پیشرفت های حیرت انگیز ناپلئون در میدانهای جنگ اروپا چنان در جهان متمدن آن روز پیچیده بود که حتی دربار طهران با آن دشواریهایی که در روابط آن روز ایران با اروپا بود از آن خبر میشد و بهمین جهت اگر اندک تردیدی از اتحاد با ناپلئون در میان نبود پس از جنگ های معروف اوسترلیتز (۴) در ۱۸۰۵ و اینا (۵) در ۱۸۰۶ و ایلو (۶) در ۱۸۰۷ کمترین تردید در بار ایران از میان برخاست.

بهمین جهت در ماه مه ۱۸۰۷ (ربیع الاول ۱۲۲۲) نخستین سفیر ایران میرزا محمد رضا در لشکرگاه ناپلئون در فینکن شتاین بحضور او رسید و پیشنهاد اتحاد با وی کرد. چنان می نماید که دولت ایران درین کار مقدم شده و پیشنهاد اتحاد از جانب ایران بوده است. پس از امضای عهدنامه اتحاد در فینکن شتاین ناپلئون ژنرال گاردان را مسامور سفارت ایران کرد و یک هیئت نظامی با وی بایران فرستاد و گاردان اعضای سفارت ایرانرا هم با خود بایران آورد.

هنوز گاردان در راه بود که ناپلئون در ۴ ژون ۱۸۰۷ (۲۷ ربیع الاول ۱۲۲۲) در فریدلان (۷) در پروس شرقی الکساندر امپراطور روسیه را شکست داد و چند روز بعد در ژویه همان سال (ربیع الثانی ۱۲۲۲) با روسها صلح کرد و پسندین گونه بدو متعهد سابق خود یعنی دولت ایران و دولت عثمانی خیانت کرد و اتحاد با آنها را نادیده گرفت و حتی صلح با روسیه سبب شد که روسها از جانب ایران و عثمانی دستشان باز شد و توانستند بزودی کار هر دو را بسازند.

عجیب تر از همه اینست که ناپلئون ازین اتحاد تازه با روسیه نه بایران خبر داد و نه بگاردان سفیر خود و نه تنها متوقع بود که ایرانیان اعتراض نکنند و این کار را منافی با عهد نامه خود ندانند بلکه با رقیب اوی یعنی دولت انگلستان هم نزدیک نشوند. باز عجیبتر آنکه ناپلئون از گاردان هم توقع داشت که باز پس ازین صلح با روسیه در ایران پیش

(۱) Lablanche (۲) Joseph - Marie Jouannin (۳) Saint - Brieu

(۴) Austerlitz (۵) Iéna (۶) Eylau (۷) Friedland



ببرد و مانع از اتحاد و حتی نزدیکی ایران با انگلستان بشود و بهمین جهت نه تنها هنگامی که ایران از ناچاری در برابر روسیه با انگلستان عهدنامه‌ای بست و رابطه برقرار کرد ناپلئون بسیار خشمگین شد بلکه گاردان بیچاره هم که دیگر نمیتوانست در ایران بماند و چاره‌ای جز بازگشت بفرانسه نداشت چون بفرانسه برگشت ناپلئون او را غضب کرد و مدت‌ها کاری باونداد و او را خاتمه نشین کرده بود.

گاردان با اندازه‌ای ازین اتحاد ناپلئون با روسیه بی‌خبر بود که در موقع انعقاد عهدنامه تیلسیت در استانبول بود و تا دو ماه پس از آن واقعه در آن شهر بود و دو ماه پس از آن از بغاز بسفور عبور کرد و رهسپار ایران شد. چنان‌می‌نماید که ناپلئون ازدوری راه میان فرانسه و ایران مطمئن بوده و امیدوار بوده است این خبر نزدیکی باروتیه خیلی دیرتر بایران برسد و گویا این خبر را هم زودتر از همه دربار روسیه بایران داده است. شاید هم اندیشه ناپلئون این بوده است که اگر نمی‌تواند فتحعلی شاه را بر انگلیسها برانگیزد دست کم انگلیسها را از ایرانیان درهراس نگاهدارد و ایشان را وادار بصلح با فرانسه بکند و بدین گونه فتحعلی شاه هم اگر گرفتار روسها خواهد شد خود باید چاره‌ای بیندیشد و فکر کار خود را بکند.

گاردان وقتی که مأمور ایران شد از لشکرگاه فنکن شتابان تنها دو آجودان و یک افسر پیاده و دو افسر جزء با خود برداشت و بسوی استانبول رهسپار شد. افسران دیگری را که لازم داشت از میان کسانی که در استانبول بودند برگزید و با خود بسوی ایران عزیمت کرد و این افسران جزو هیئت نظامی بودند که ناپلئون با سباستیانی با استانبول فرستاده بود. گویا یگانه سببی که ناپلئون را با انتخاب ژنرال گاردان باین مأموریت برانگیخت این بود که در قرن هفدهم و هجدهم چند تن از نیاگان گاردان مأموریت کونسولی در ایران و عثمانی داشته‌اند. ازین جا پیدا است که ناپلئون در میان همراهان خود در میدان جنگ شرایط این مأموریت را در دیگری جمع ندیده و یگانه کسی که بنظرش مناسب آمده همین گاردان بوده است که می‌دانسته بدانش وقتی بایران و ترکیه رفته‌اند و شاید در خون او اطلاعاتی درباره این کشورها اندوخته شده باشد!

گاردان درین سفر دور و دراز نیازمند بعاونین دلیر و فرمان بردار و گاردان و با هوش بود و از حسن انتخاب او درباره همراهانش همین بس که بسیاری ازیشان بعدها مردان نامی فن خود شده‌اند و نامشان را در تاریخ فرانسه ضبط کرده‌اند. مهمترین اعضای هیئت وی بدینگونه بوده‌اند: آزودو گاردان (۱) برادر ژنرال که دیر اول سفارت بود. وی در ۲ مارس ۱۷۶۵ در بندر ماری و ولادت یافت و در ۸ ژانویه ۱۸۲۲ در همانجا

در گذشت و پیش از برادرش بفرانسه برگشت و مؤلف کتابیست باین عنوان : > شرح سفری بترکیه آسیا و ایران که در ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ کرده شده - چاپ مارس ۱۸۰۸ (۱) > .  
 دیگر از اعضای سفارت اوژان بانیت لوی ژاک روسو (۲) بود که در ۱۷۸۰ ولادت یافت و در ۱۸۳۱ در طرابلس غرب درگذشت . پدرش که در ۱۷۳۸ ولادت یافته و در ۱۸۰۸ در گذشته بود از جانب فرانسه مأموریت های مهم در ایران و ترکیه داشته است . وی خود سر کنسول فرانسه در طهران در ۱۸۰۶ و سپس سر کنسول حلب و بغداد و طرابلس غرب شده و آثار فراوان در باره تاریخ و جغرافیا و زبانهای شرقی انتشار داده است .  
 دیگر از همراهان اولیژار (۳) باستان شناس معروف بود که در ۳۰ مارس ۱۷۸۳ ولادت یافته و در ماه سپتامبر ۱۸۵۸ در تور (۴) در گذشته است . در ۱۸۳۳ عضو فرهنگستان تاریخ و ادبیات شد و نخستین کسیست که بوسیله انکشافات خود در باستان شناسی و زبان شناسی روابط قدیم میان تمدن یونان و تمدن شرق را معلوم کرده است .  
 دیگری از اعضای این هیئت ستوان مهندس و جغرافیادان کامیل ترزل (۵) بود که در ۵ ژانویه ۱۷۸۰ در پاریس ولادت یافت و در ۱۱ آوریل ۱۸۶۰ در همان شهر درگذشت . در ۱۸۰۷ آجودان ژنرال گاردان ، در ۱۸۰۹ آجودان ژنرال گیومینو (۶) شد و بعدها در معاصره شهر مایانس (۷) در آلمان در ۱۸۱۴ دلاوری بسیار نشان داد ، در حکومت رستوراسیون (۸) در زرادخانه فرانسه خدمات عمده کرد ، در ۱۸۲۹ سر تیب سوم و در ۱۸۳۵ سر تیب دوم شد و در تسخیر الجزایر مقام مهمی بدست آورد و در ۱۸۴۶ عضو مجلس اعیان و در ۱۸۴۷ وزیر جنگ شد .  
 دیگر سروان مهندس لامی (۹) بود که بعدها بدرجة سر تیبی رسید و آجودان لوی فیلیپ (۱۰) پادشاه فرانسه شد و از ناحیه دور دونی (۱۱) بوکالت انتخاب شد .  
 دیگر از مردان نامور این هیئت سروان توپخانه شارل نیکلا بارون فابویه (۱۲) بود که در پونتاموسون (۱۳) در ۱۷۸۲ ولادت یافت و در ۱۸۵۵ درگذشت و بر تبه سر تیبی رسید و در جنگ استقلال یونان مقام مهمی بهم زد .

- Journal d' un voyage dans la Turquie d' Asie et la Perse (۱)  
 fait en 1807 et 1808  
 Tours (۲) Lajard (۳) Jean-Baptiste-Louis-Jacques Rousseau (۴)  
 Mayence (۷) Guillominot (۶) Camille Trézel (۵)  
 Dordogne (۱۱) Louis - Philippe (۱۰) Lamy (۹) Restauration (۸)  
 Pont - à - Mousson (۱۲) Charles - Nicolas Baron Fabvier (۱۳)

## هیئت نظامی گاردان در ایران

ژنرال گاردان در راه که بسوی ایران می آمد چند تن از اعضای سفارت خود را از خود جدا کرد و از راه سوریه و حلب و بغداد روانه ایران کرد تا درین راه مطالعات نظامی و جغرافیایی بکنند ولی عده بیشتر با وی از راه آسیای صغیر رهپار شدند و در ۱۰ سپتامبر ۱۸۰۷ (۷ رجب ۱۲۲۲) از استانبول راه افتادند. گذشته از اعضای رسمی سفارت چند تن مترجم و صنعتگر و خدمتگار همراهشان بود و اعضای سفارت ایران هم با وی همراه بودند و روی هم رفته با رئیس کاروان پنجاه و سه تن می شدند و نمود اسب و استر همراه داشتند.

از میان اعضای سفارت چند تن شرح این سفر را نوشته اند از آن جمله ژنرال ترزل یاد داشت هایی دارد که ژنرال ژ. ب. دوما (۱) تدوین کرده و ترجمه آن را آقای عباس اقبال در ۱۳۰۷ در طهران انتشار داده است. ژنرال فابویه نیز درباره ایران یاد داشت های بسیار دارد و بجز ده پانزده نامه که از ایران بخوبی شاوندان و پیرادرش نوشته سفر نامه خود را نیز تدوین کرده و قدم بقدم با دقت کامل شرح سفر خود را یاد داشت کرده است و نیز گزارشهای فراوان در مسایل مختلفی که با او رجوع کرده اند و مطالعاتی که در اصفهان کرده ترتیب داده است. تانکووانی مترجم سفارت نیز یکی از آشنایان خود خانم ث. ب. (۲) يك سلسله نامهایی نوشته که در دومجله باین عنوان «نامهایی درباره ایران و ترکیه آسیا از ژ. م. تانکووانی» چاپ پاریس در دومجله ۱۸۱۹ (۳) انتشار یافته است. در میان افسران این هیئت شرح حال فابویه از همه جالب ترست زیرا که وی افسر توپخانه بود و ماموریت داشت در ایران توپ بریزد و چون وارد ایران شد دولت ایران تصمیم گرفت دو کارخانه توپریزی در طهران و اصفهان دایر کند و او را برای همین کار مدتی با اصفهان فرستادند و بهمین جهت وی از همه اعضای این هیئت در کارهای ایران آگاه تر و بینا تر شده بود. وی در خاطرات خویش می نویسد که در استانبول بتوپخانه دولت عثمانی رفته و موادی را که در توپریزی در آنجا معمول بوده است در نظر گرفته و در سبک توپریزی ترکیها مضامنه کرده و شرایط آب و هوا و عادات محلی را در نظر گرفته و کتابهایی چند که درین زمینه بوده است فراهم کرده و بدین گونه برای آمدن بایران مجهز شده است.

(۱) J.P. Dumas (۲) C.B.

(۳) Lettres sur la Perse et la Turquie d'Asie par J.M.

Tancoigne, 2 vol. Paris 1819

این هیئت تظامی که از استان بول رهسپار شده تا مرز ایران دو ماب در راه بوده و سه ماه پس از ورود با ایران وارد طهران شده است. در سراسر ترکیه بزرگت بسیار سفر می کرده است زیرا که راه وجود نداشته و بر رودخانه پل نبوده و فقر و مذلت مردم ایشانرا متأثر می کرده است. کاروان سفارت ده و دو اژده و گاهی شانزده ساعت راه را در روز طی می کرده است و هر شب در دهی نیمه ویران فرود می آمده اند.

قابویه در سراسر راه با دقت کامل در کتابچهایی که بخط او مانده همه عوارض زمین و مجاری آبها و جهت کوهها و محصولات هر ناحیه را یاد داشت می کرده است. این کارها با اندازه ای وقت او را می گرفته که فرصت تماشای طبیعت و بناهای تاریخی را نداشته است. با این همه از اوضاع اجتماعی غافل نبوده و سفرنامه او شرح بسیار جالبی از منتهای تنزل سلطنت عثمانی در آن زمان است. چیزی که در میان مشاهدات قابویه بسیار جالب توجه است اینست که در آن زمان اختلاف صنعت و کینه دامن داری در میان ترکان و ایرانیان بوده است و در ترکیه همینکه می دانستند این هیئت افسران فرانسوی با ایران میروند با آنها مخصوصاً بدرفتاری می کردند و حتی گاهی هم زد و خوردی در میان ترکان و اعضای سفارت ایران که از فرانسه بر می گشته اند در می گرفته و افسران فرانسوی ناچار از ایرانیان پشتیبانی می کرده اند. درین سفر افسران فرانسوی ناظر جنگ میان کردان و ارمنیان در خاک عثمانی نیز بوده اند.

سرانجام هیئت افسران فرانسوی در روز اول ماه نوامبر ۱۸۷۰ (رمضان ۱۲۲۲) وارد خاک ایران شده، از آنجا بتهربزرگته و از ۱۱ تا ۱۶ نوامبر (۱۰ تا ۱۵ رمضان) که در تبریز بوده اند عباس میرزای نایب السلطنه و لیهه ایران و حکمران آذربایجان پذیرایی شاهانه ازیشان کرده و سروان لاسی و چند تن دیگر از افسران فرانسوی را برای تعظیم سربازان خود نزد خویش نگاه داشته است و دیگران بسوی طهران راهی شده اند.

در زمانی که این هیئت از تبریز ب طهران می آمده فاصله میان تبریز و طهران منظره رقت انگیزی از آثار فتنه و آشوب و جنگهای داخلی ظاهر می کرده است. شهرهای زنجان و سلطانیه که پیش از آن پر جمعیت بودند درین موقع تقریباً تهی شده بودند و مردم این نواحی بمنتهی درجه پریشان و درمانده و مایوس بودند و حکمرانان نشان هرچا می توانستند بهمین مردم غارت زده ستم می کردند و در راه دستهای چادر نشین را دیده اند که پراکنده در گوشه و کنار در زیر چادرهای خود از سرما و گرسنگی جان میدادند.

هیئت افسران فرانسوی در پایان ماه نوامبر (رمضان) وارد قزوین شد و ناچار شد چهار روز در آنجا بماند. قابویه در یاد داشتهای خود سبب این درنگ را با استهزا

کامل بیان می کند و عبارات تعلق آمیز آن زمان را ترجمه کرده می گوید: « اعلیٰ حضرت شاه پادشاه قبله عالم قطب جهان و ظل الله و سی چهل نام دیگر که من فراموش کرده ام خود در حرکت کواکب دیده است که اگر اعضای سفارت فرانسه بجز روز چهارم دسامبر روز دیگری وارد طهران شوند بدبخت خواهند شد » کسانی که از اوضاع آن زمان و خرافاتی که در دربار فتحعلی شاه رواج داشته آگاهند می دانند که این تعبیرها مطلقاً باطله آمیز نیست و سراسر آن مطابق حقیقت است و قطعاً فتحعلی شاه معتقد با حکام نجوم و سعد و نحس کواکب و این گونه اباطیل بوده و خود و یا اطرافیانش بتقویم رجوع می کرده اند و در حوادث مهم تاخیر و تسریع را بهمین امر موکول می دانسته اند. سرانجام روز چهارم دسامبر (۲ شوال ۱۲۲۲) هیئت افسران فرانسوی وارد طهران شدند. عده کثیری را بیستباز آنان فرستاده بودند. در موقع ورود بطهران که عده کثیری از مردم بر سر راه پتماشا ایستاده بودند در پیشاپیش هیئت رسمی که در جلوصف حرکت می کردند حتی مستخره ها و مقلدهای دربار فتحعلی شاه هم بودند که وسیله تفریح مردم را فراهم می کردند و یک نوع « کاروان شادی » یا « کارناوال » درست کرده بودند. فابویه می نویسد که ایشان تنها شلوار کوتاهی در برداشتند و با تن برهنه می رقصیدند و کارهای مضحک می کردند. رئیس این مقلد ها چنان بسیار بزرگی داشت که با آن بازی می کرد. فتحعلی شاه فرمان داده بود میرزا شفیق صدر اعظم ژنرال گاردان را در خانه خود پذیرایی کند و برای اعضای دیگر هیئت خانه یکی از اعیان شهر را خالی کرده بودند. چند روز بعد فتحعلی شاه افسران فرانسوی را بحضور خود پذیرفت. فابویه می نویسد درین موقع سر ابا غرق جواهر بود و چنانکه نشسته بود پیدا بود مرد زور مندیست که تقریباً چهل سال دارد و میلیونها جواهر بخود بسته بود. تاجش و بازوبند چپش بسیار گرانبها بود. ریش سیاهش که زیباترین ریشهای ایران بود تا بزانو می رسید. در پای تختش پسرانش صف کشیده بودند. دیگر هیچ کس در تالار نبود. دیگران همه در ده قدم فاصله در باغ صف کشیده و دستهایشان در آستین ها پنهان شده بود. ژنرال گاردان را با دودبیر سفارت وارد تالار کردند. ما را در بیرون در صف اول وزیران نگاه داشتند. ما ازین کار پر خاش کردیم و بژنرال گفتیم و او هم بفتحعلی شاه گفت که تا پلئون کبیر افسران خود را رفقای خود می شمارد نه توکران خود. شب شاه پیغام داد اگر جای آنها خوب نبوده بواسطه بی اضلاعی بوده است. روز جمعه بعد ما را یک یک معرفی کردند و این دفعه سه قدم تا تخت او فاصله داشتیم. شاه بما گفت که ما را مانند فرزندان خود دوست می دارد و آینده این را ثابت خواهد کرد. در حقیقت هم ما در یک طرف تخت صف کشیدیم و پسرانش روبرو ایستادند. پس از آنکه محاسن هر یک از ما را باو گفتند گفت که ما جوانان زیبا



خانه سهروردی در طهران  
از کتاب دوو

در عنایه هستیم و او قدر خدمانی را که بنا پائون کرده ایم می داند زیرا که این دو کشور امروز یکیست و نیز گفتم : « بهمین جهت هر يك از شما که مورد قدر دانی خاص برادر من واقع شده اید پیش از دیگران مورد قدر دانی من خواهید بود » ما پاسخ دادیم که بازوهای ما و هر ما و همه خون ما در خدمت اعلیحضرت خواهد بود . سپس من تکلیف کرد باصفهان بروم و من گفتم گزارش باو خواهم داد و هر چه تصمیم بگیرد خواهم کرد .

پس از آن فایویه می گوید پیشهادی درباره تاسیس توپخانه ایران تهیه کردم که رونوشتی از آنرا بفرستادم . در نتیجه همین کار فتحعلی شاه درجه دوم نشان خورشید را باو داد که سه درجه داشته است .

از آن پس افسران فرانسوی جداً مشغول کار شده اند . گاردان که در مراحل سفر مراقب فایویه بودوی را مأمور کرد گزارش درباره خط سیر از استانبول بطهران تهیه کند . این گزارش فایویه در آن زمان شاهکاری از دقت و اطلاع و پشتکار شمارفته است . در آن زمان هران فرانسوی هنوز از تغییر سیاست ناپلئون خبر نداشتند و همه مطمئن بودند که چیزی نلشکر کشی او به هندوستان از راه ترکیه و ایران نمائده است ، بهمین جهت با کمال شوق و ذوق باین کار در خدمت بودند . سندی بخط فایویه از ۲۵ ژانویه ۱۸۰۸ (آغاز دی القمه ۱۲۲۲) باقیست که می رسد بآن زمان هنوز فرانسویان مقیم ایران نمی دانستند لشکر کشی هندوستان دیگر از چشم ناپلئون افتاده است . درین گزارش فایویه وسایل عبور ۱۲ تا ۱۵ هزار سرباز فرانسوی را از استانبول تا مرز هندوستان پیش بینی کرده است .

درین گزارش فایویه چنین اظهار عقیده کرده است که قوای فرانسوی فقط بسایه موقعی از فرانسه حرکت کنند که مطمئن باشند در ایران نیروی که کاملاً با اصول اروپایی تربیت شده رای پیری با آنها حاضرست و او لازم جنگی که در آن روز مضمناً در ایران وجود نداشت فراهم شده است . بهمین جهت فایویه اهتمام کامل داشت که معرب سازمان نظامی ایران را کشف کند و با صلاح آن برساند . در گزارش مخصوصی که درین زمینه داده صریحاً می گوید از میان همه همسایگان ایران تنها بایه از روسیه ترسد زیرا که همسایگان دیگر همه از نظر نظامی از ایران پست ترند و تنها وسایل نظامی ایران از روسیه کمترست .

در زمینه قیاس نیروهای نظامی ایران و روسیه مینویسد : « ازین سواستحکاماً -

مرزی ایران يك عده قلاع بازیچه و کاملاً بیپوده است . فصاعهای آنها بسیار وسیعست

هموار نیست و بیشتر آنها را از خشت ساخته اند . بعضی از آنها برودارند اما بسیار

و مانند برجیست که تیزی و پیش آمدگی ندارد و بهمین جهت بی فایده است . »

بعقیده وی می بایست هرچه زودتر این قلاع را مستحکم کرد و نیز نوشته است که در ارتش ایران تنها عنصری که متوسطت سوار نظامست، سواران ایرانی هر چند که اسلحه خوب ندارند خوب می جنگند و با دقت کامل حرکت میکنند. ولی اشکال در گرد آوردن و نگهداری آنها و خوراک دادن با سبب ایشان در زمستانست، زیرا که آنها ندارند و زنان و کودکانی که با ایشان راه میفتند تابع انتظامات نیستند و بهمین جهت کمتر میتوان ازین سوارها بهره مند شد.

اما پیاده نظام که تنها در موقع لزوم آنها را دعوت می کنند تنها یک دسته از مردم ولگردند که حتی فرماندهانشان نامهایشان را نمی دانند، مانند گله برآه میفتند و چیزی را و مواجب بآنها نمی دهند.

بعقیده فابویه اگر سربازان را منظم بخدمت دعوت کنند و مشق بدهند و با عدالت و دقت کارهایشان را اداره کنند و آنها را بدیسیاین عادت بدهند می توان سی تا چهل هزار سوار تربیت کرد که مانند سربازان فرانسوی تربیت شده باشند و اندک اندک پیاده نظام ایران از آنها سرمشق بگیرد.

درباره سربازان ترک عقیده فابویه این بوده است که با همه معایبی که دارند باز حسنی در آنها هست و می گویند نژاد ترک حس مقاومتی دارد که مفیدست. با وجود همه این معایب و با وجود ضعفی که در هوششان هست و سربازان تعلیمات کم دیده اند و عده کثیر از آنها مردم بی همت و سست اند باز میتوان گفت که هرگز کسی نمیتواند بر ملت ترک مسئولی شود. شاید بیگانهگان آنها را بسهولت از میان ببرند و بیرون بکنند ولی هرگز آنها را اطاعت نخواهند کرد و شاید روزی که مرد بزرگی در رأس آنها قرار بگیرد باعث وحشت همسایگان خود شوند.

## اصلاحات سپاه ایران بدست افسران فرانسوی

در میان افسران فرانسوی که با زنان گاردان با ایران آمده بودند فابویه افسر توپخانه مأمور تهیه توپخانه ایران شده بود. در گزارشهایی که وی داده است میگوید توپخانه ایران اصلاح پذیر نیست بلکه باید از نو آن را درست کرد. در آن زمان ایران یک توپخانه توپ ریزی داشته است و نه زرادخانه و چند توپی که در ایران بود از خارج آورده شد.

معاونی نیز در توپخانه بود که در ایران مانده و برخی از آنها را در خیابان فروغی در حریم دیوار همدان سابق فراتخانه جا داده اند معلوم می کند که یا از توپهای است



که در زمان شاه عباس از پرتغالی‌ها گرفته‌اند و یاد جنگ‌های روس و ایران از روسها گرفته شده و این خود بهترین دلیلست که تا پیش از آمدن هیئت فرانسوی بایران توپخانه ایران تا این اندازه ضعیف بوده است .

فابویه می‌گوید این توپها را بالای دیوار برخی از قلاع روی خاک گذاشته بودند و دور آنها را سنگ چینه بودند و هیچ پایه و تکیه‌گاهی نداشت . بگانه توپی که می‌توانستند حرکت بدهند در دربار شاه بود و آنرا از روسها گرفته بودند و این توپ بیچاره همه جا همراه شاه بود و شاه آنرا دوست می‌داشت زیرا روزی که آنرا زیر چادری جا دانه بودند شاه با آن نشانه کرده و آنرا در کرده بود و گلوله اش پشانه خورده بود .

فابویه در گزارشهای نظامی خود شرحی هم از زنبورک می‌دهد و آن نوعی از توپ بوده که لوله بسیار کوتاه داشته و گلوله‌های کوچک در آن می‌گذاشته‌اند که هر یک از آنها نیم ایوری یعنی تقریباً ۲۵ گرم وزن داشته است که بیست شش بار می‌گردند و بهمان اندازه که اثر گلوله آن قطعی نبود تیررس آنها کم بود . در آن زمان عدد افراد توپخانه ایران تنها ۱۵۰ تن بود که هیچ یک اصلاعات فنی نداشتند .

هنگامی که فابویه را مأمور توپخانه ایران کردند وی اختیارات تمام برای اینکار خواست و فتحعلی شاه در ماه ژانویه ۱۸۰۸ (ذی القعدة ۱۲۲۲) اختیارات را باو داد . قرار شد وی باصفهان برود و در آنجا کارخانه توپ ریزی تأسیس کند و با او لوازمی را که برای این کار لازمست در آنجا باو بدهند و کارگران و توپچانی را که لازم دارد همانجا اجیر کند و در پایان سال پنجاه اراده توپ کامل دارای همه وسایل شبیه بهمان توپ روسی که در نظر فتحعلی شاه این همه عزیز بود تحویل بدهد .

ز روزی اول فوریه ۱۸۰۸ (ذی الحججه ۱۲۲۲) فابویه در اصفهان بوده است . در آن زمان مردم اصفهان بسیار زیاده روی کرده بودند و فابویه می‌توانست که تنها سه چهار تن هستند که مال این مردم را می‌ربایند و اینها بیچارگانی هستند که نتوانسته‌اند ازین شهر بروند و گرفته هر کس توانسته جان و مال خود را ز دست اینها بدر برده است . من کاهی بسیار بزرگ آینه پوش دیده‌ام که هنوز قسمتی از نقاشی‌های آنها باقیست و چون باچکه در آنجا سیر می‌کردم چند تن دستار سر مرا امانت می‌کردند که قصص‌های شاهان را آورده می‌کنم . بازارهای بسیار بزرگ دیده‌ام که وقتی حملو از هر گونه متاع مردم صنعتگر هنرمندی بوده و امروز تنها قدری میوه در آنها هست و جز آن چیزی دیگر نیست . گرم‌تی درین جا با من حتماً چهره من از غم و حسرت چین بر خواهد داشت زیرا که گرداگرد خویشان جز مردم مسکین دیگر کسی نمی‌بینم .

با همه این دلگیریهای ناگوار که فابویه از دیدن اوضاع آن شهر مصیبت کشیده غارت زده داشته است باز پیش بردن وظیفه دشوار خود امیدوار بوده است. در نامه‌ای که در ۲۸ فوریه ۱۸۰۸ (اول محرم ۱۲۲۳) از اصفهان نوشته می‌گوید: «میدانم که خستگی‌ها و درنجه‌ها و محرومیها همه این‌ها هر روز خواهد افزود. همه اینها برای من چیزی نیست. تا وقتی که يك تکه نوار سرخ داشته باشم که روی سینه خود بگذارم شکایت نخواهم کرد... من اینجا برای کشور خود سودمندم، خیلی بیش از آنچه در فرانسه خواهم بود... روزی که حکم افسری خود را گرفتم وعده کردم بیش از پیش خود را فدای وطن کنم. من بسوگند خود وفا دارم و جزین چیزی نیست...»

فابویه در اصفهان بکلی تنها و بی کس بوده و از اطرافیان خویش همواره مینالیده است. نصاری اصفهان که ممکن بوده است با او محشور باشند بقول خود او سوداگران نا کسی بودند که از همه کشورهای آمده بودند یا ارمنیانی که اگر با نزدیک می‌شدند برای سودجویی بود و اگر با تعلق می‌گفتند از توقعی داشتند. در نامه‌ای که فابویه پدرش نوشته می‌گوید چندین بار خواسته‌اند هدایای گران بها باو بدهند ولی آورد کرده است، زیرا یا برای کارهایی بوده است که می‌باید بکنند و یا برای کارهایی که نباید بکنند. بهمین جهت همیشه مجبور بوده است کسانی را که باوجود می‌کرده‌اند بخشونت از خود براند. کشیشهای نصاری هم که در آنجا بوده‌اند بیش از دیگران مورد احترام نبوده‌اند. خلیفه ارمنیان تنها در فکر نفع خود بوده و کنیشتانی که زیر دست او بوده‌اند زندگی آنها چنان با اخلاق منافات داشته است که بهتر است از آن سخن نگویید. یگانه کشیش کاتولیک اصفهان «پرزوزف» (۱) «می‌خواره پیر حقیری» بوده است. فابویه هفته‌ای دو بار او را مهمان می‌کرده و هر روز یکشنبه برای نماز پیش او میرفته ولی در نظرش احترامی نداشته است.

فابویه در نامه‌های متعددی که از اصفهان یکسان خود نوشته از مردم این شهر بدگویی فراوان کرده و می‌گوید که اعیان شهر همواره بسا بیان پر کنایه و استعاره و مبالغه و اغراق باوسنخ می‌گفته‌اند، نزد او می‌رفته‌اند، غلیان می‌کشیده‌اند و تحفه و هدیه بسیار برای او می‌برده‌اند ولی در حقیقت او را فریب می‌داده‌اند و می‌کوشیده‌اند او را در پیشرفت کارش مانع شوند.

کسی که ناچار بیش از دیگران در اصفهان با وی معاشر بوده رئیس توپخانه آن شهر صلان خان نامی بوده است که در آغاز اوضاع پاروفاداری نسبت باومی کرده و عبدالله خان سرونازب حکمران اصفهان یعنی حاج محمد حسین خان امین‌الدوله اصفهانی که بعدها

صدر اعظم ایران شد و در آن موقع وزیر مالیه و حکمران اصفهان بوده است. فابویه خود در نامه‌ای می گوید که پرژوزف مشاور روحانی او بوده است و اصلان خان مشاور جسمانی او، گاهی او را رگ می زده و گاهی تنقیه می کرده. روزی ده هزاره بار نبضش را می گرفته و اگر سر برهنه را میفتاده باو پر خاش می کرده است.

عبدالله خان همواره با منتهای فروتنی با وی رفتار می کرده است ولی چون فتحعلی شاه وی را مجبور کرده بود همه مخارج کارهای فابویه را از مسالیان اصفهان بردارد که کم نسبت باو کینه میورزید و می کوشید او را نابود بکند.

نخست فابویه را در عمارت حکومتی اصفهان منزل دادند و برای کارهای فنی کاروانسرای را در اختیار او گذاشتند که برای این کار ساخته نبود. بسوی اختیار دادند کارگرانی را که لازم دارد خود انتخاب کند. ولی در مدت چند هفته یاوری، امورین دولتی اصفهان بهمین جا ختم شد. فابویه میبایست توپ بریزد و آنها را تراش بدهد و سوراخ کند و پایه و صندوق برای آنها بسازد. برای این کار نه تنها هیچ یک از ماشین های ساخت اروپا در اختیار او نبود بلکه ساده ترین و لازم ترین وسایل را هم نداشت و کارگرانی که با او بودند نمیتوانستند این وسایل را آماده کنند. یکی از آنها هرگز پرکار بدست نگرفته بود و هیچ کدام لایق آن نبودند که چیزی از آهن سازند.

درین موقع آن دقت هایی که در استانبول کرده بود او خورد و پیدش آمد در کودکی که در پونتاموسون (۱) ولادت گاه خود بخوده است بیرون (۲) نامی نجار همسایه شان بوده و وی برای تفریح و سرگرمی مدت ها در دکان او چوب تراشیده و این کار را یاد گرفته و اینک میتواند از آن استفاده کند.

فابویه نخست با دست خود یک گل کش و یک منه و یک چرخ تراش ساخت و کارگران را واداشت از آنها تقلید کنند. حتی در ی پیش بردن ساخته، نهایی که نقشه آنها را کشیده بود ناچار شد خود دست بکار بنایی زند. برای ساختن تکه های لازم و مخصوص برای ماشین های فلزی نه تنها مجبور شد نقشه آنها را بکشد و نمونه هایی بسازد بلکه اشیاء را خود سوهان بکشد و بان درجه از دقتی که لازم داشت و کارگران از عهده آن برنجی آمدند و حتی فایده آنها هم نمی فهمیدند دریاورد.

وقتی که با کوشش بسیار توانست چرخ دهنانه در بسازد و آنها را با یکدیگر سوار بکند دسته دسته مردم شهر می آمدند و با حیرت این اختراع مهیبا که حرکت افقی را به حرکت عمودی تبدیل می کرد تماشا می کردند. عبدالله خان حکمران نیز بتماشای آمد ولی کارگران دیگر دولت هم چنان منکر هنر او بودند و یقین داشتند که پیش نخواهند برد.

فابویه خود گزارش بسیار جالبی بعنوان « کارهای اصفهان » نوشته و در آن شرح دقیقی از کارهای فنی که در آن شهر کرده داده است.

از جزییاتی که در یادداشت های او هست پیداست که درین راه رنج بسیار برده و چیزهای ناگوار تحمل کرده است. سرانجام توانسته است بدست خود قالب گلی برای شش لوله توپی که اول ریخته است بسازد و چون خواسته است این قالب ها را امتحان بکند متوجه شده است که باز باید از نو آنها را بسازد. آن شب با حال تب سخت متوجه شده است می تواند کوره های کهنه ای را که سابقاً انگلیسها در اصفهان ساخته بودند با مختصر تغییری برای این کار آماده کند. ولی برای ساختن مفرغ محتاج بقلع و مس بوده است. عبدالله خان نایب الحکومه که می بایست قلع و مس را تهیه کند چند هفته او را معطل کرده است و برای اینکه درین راه خرجی نکنند دستور داده است هر چه دیک در اصفهان هست از مردم بگیرند. فردای آن روز مردم شهر با چشمان اشک آلود دیک های خود را آورده اند. فابویه ازین منظره متأثر شده، مردم را با دیکهاشان برگردانده و خود خشمگین نزد نایب الحکومه رفته است و در نامه ای می نویسد: « من باو گفتم که همان روز بظهران بر میگردم و مخالفت او را بشاه میگویم. »

سرانجام عبدالله خان بدین وسیله مرعوب شده و فردای آن روز چند شش مس برای این کار فرستاده و همانند آنها را وارد کوره کرده و بدین گونه بریختن توپ آغاز کرده اند. یک شب آن روز فابویه دائماً مراقب این کار بوده است. فردای آن روز وقتی که خواسته اند لوله را در قالب بریزند کارگرانی که از دیدن این فلز گداخته هراسان شده بودند ازین کار سرباز می زدند. ناچار وی اهرمی بدست گرفته و با دو ضربت سخت چکش راه را باز کرده و بدین گونه فلز گداخته بیرون ریخته است. ولی ترشح مایع سوزان وی را از پا در آورده و بعقب افتاده است. کارگران تصور کرده اند وی مرده است ولی ناگهان از جای جسته و بهین حال مختزلهای دیگر فلز گداخته را شکافته و بدین گونه همه قالبها را بر کرده است.

می نویسد فریاد بارک الله و ماشاء الله کارگران فضا را پر کرده بود و در ضمن عده دیگر از ترس فریاد میکردند. پس از آن می گوید وقتی که این لوله را ریختیم میبایست آنها را سوراخ کنیم و این کار از همه مشکلات بود. پس از سه ماه زحمت سرانجام توانسته بود متهای را که بری این کار لازمست تهیه کند. وقتی که اعلان کرد با این افراد این تکه های عظیم مفرغ را دو نیم خواهد کرد و لوله توپ خواهد ساخت همه خندیدند و خود اقرار می کنند که وی نیز درین کار شك داشته است. این شك هم بجا بود زیرا که در حرکت اول آن افراد از هم پاشید. برای اینکه کارش خراب نشود کارگران را مرخص کرده و تنها

دو تن را نگاه داشته و پس از چندی تفکر علت این عیب را بدست آورده و پس از چند روز عیب را برطرف کرده است.

اما باز در عمل موانع دیگر پیش آمده که وی با پشت کار و اسراری که داشته همه آنها را رفع کرده و متأسفانه می دیده است که برخی از کارگران عمدی داشته اند که باو خیانت کنند و مانع از پیشرفت کارش باشند و حتی بی برده است که از خارج بکارگران وی پولی می داده اند که نگذارند پیشرفت کند. چیزی که برای وی بسیار ناگوار بوده اینست که سرانجام کشف کرده محرک این خیانت های بی دریغ عبدالله خان نایب الحکومه و صلان خان رییس توپخانه بوده اند. پیداست که حال روحی و شدت تأثر وی در برابر این اوضاع چگونه ممکنست بوده باشد. ناچار می بایست با این خیانت ها به ازاد و بسوزد. در ماه ژون آن سال (ربیع الثانی ۱۲۲۳) روزی متوجه شده است که شبانه بکارخانه رفته و یکی از ابرازها را ناقص کرده اند و بهمین جهت ناچار شده است از آن پس شب و روز در کارخانه بماند و برای همین کاراژ دار الحکومه بیرون رفته و در صحن کارخانه چادر زده است و در ضمن کارگران و توپچانی را که با آنها اعتماد نداشته از آن محوطه بیرون کرده و احمد خان نام افسری را که زین دستش بوده «موربت کشیک کارخانه داده است تا کس دیگری بی اجازه وارد نشود.

## سرنوشت کارخانه توپریزی اصفهان

کارخانه توپریزی که فابویه از افسران فرانسوی هیئت نظامی ژنرال گاردان بدستور فتحعلی شاه در اصفهان دایر کرده بود در آن موقع اهمیت سیاسی و نظامی بسیار داشته و دولتی که تمیض خواسته اند ایران نیروی نظامی قابلی داشته باشد همه مساعی خود را برای زمین بردن آن بکار میزده اند. پیداست که از بک سوزوسها می ترسیده اند در جنگهای آینده این توپخانه نفع پیشرفت ایشان شود و از طرف دیگر انگلیسها که می ترسیدند با این توپخانه لشکریان ایران به تحریک ویزری ناپستون برزهای هندوستان بتزند نفع خود را در جلوگیری ازین کار میدانستند.

از گزارشهایی که فابویه درین زمینه داده صریحاً برمیآید که عبدالله خان نایب الحکومه اصفهان پس از مراجع محمد حسین خان امین الدوله اصفهان حکمران اصفهان و وزیر مالیه دربار فتحعلی شاه آلت اجرای این مقاصد ناروا و بیست بوده و نه تنها کارگران را تحریک نمیکرده است که کار نکنند و وسایل لازم را از میان ببرند و کسار شکنی و اختلال کنند بلکه بوسایل نامشروع دیگر هم دست میبرده است. از آنجمله مرتباً از بی نیافتی و بی صلاحی فابویه بفتحعلی شاه گزارش میداده و میکوشیده است کاری بکند که او را از

اصفهان احضار کند. در ماه ژون ۱۸۰۸ (ربیع الثانی ۱۲۲۳) توپهایی که وی میریخت و آنها کوشیده بودند نگذازند بیایان برسد از کارخانه بیرون آمده بود. درین موقع چند اداره توپ را سوراخ کرده و تراشیده و پایه ها و صندوقهای آنرا ساخته بودند و آماده حرکت بود و قابویه امیدوار بود در پایان سال پنجاه توپی را که بعهده گرفته بود بسازد و از کارخانه بیرون بیاورد. تنها برای این کار لازم بود که پول و وسایل منظمی باو برسد و عبدالله خان همچنان ازینکار کوتاهی داشت و قابویه هرچه درخواست می کرد چوب وزغال و مس و لوازم دیگری را که بدان حاجت بود باو بدهند نتیجه نمیگرفت. چیزی نگذشت که مزد کارگران را هم نپرداختند و کارگران از کار دست کشیدند.

درینموقع حاج محمد حسین خان امین الدوله پدر عبدالله خان که حکمرانی اصفهان اسماً با او بود با اصفهان آمده بود. قابویه امیدوار بود که وی مانند پسر رفتار نخواهد کرد. بهمین جهت بدین اوردت. او هم قابویه را با کمال خوشرویی پذیرفت و بشام دعوت کرد و وعده داد هرچه لازم دارد باو برساند و گهت از پسرش بآید بگذرد زیرا که عبدالله بچه است و از کارها سردر نمی آورد. اما این سخنان نیز برای خام کردن او بود و باز سه هفته گذشت و ازین وعده ها اثری پدید نیامد و تنها چیزی که برای او فرستاده بودند نوزده خربوزه بود که حکمران برای او تحفه فرستاده بود. حاجی محمد حسین خان تنها برای این آمده بود که پولی از مردم اصفهان در بیاورد و کاری بکار قابویه و توپریزی نداشت. اندک اندک کاروی چنان خراب شد که تنها دو کارگر در کارخانه ماند که مزد آنها را قابویه از خود میداد ولی با اینهمه و تنها بدستیاری ایشان مشغول بود شش اراده توپ دیگر بریزد. درینموقع درهای کارخانه را بروی مردم باز کرده بود که سرده بیایند و ببینند چگونه خود آستین بالا زده و کار میکنند.

این خبر که بحاج محمد حسین خان رسید پیغام فرستاد که با قابویه مانند هرزند خود رفتار خواهد کرد و عنقریب هر چه لازم دارد برای او خواهد فرستاد. قابویه هم فرستاده او را از در بیرون کرد.

سرانجام روز ۲۴ ژویه ۱۸۰۸ (۳۰ جمادی الاولی ۱۲۲۳) حاج محمد حسین خان خود بشاهشای کارخانه آمد و قابویه با لحن جدی و حتی خشن با او سخن گفت و اظهار کرد که مصممست پانزده روز دیگر بطهران برگردد و ماجری را با فتحعلی شاه در میان بگذارد و فراتسه باز گردد. وزیر مالیه فتحعلی شاه ظاهراً ازین سخنان حساب برد و بزودی اندک اثری از مواعید او ظاهر شد و از آن پس وسایل کار را منظمی باو میرساندند و کارگران بکار خود باز گشتند و قابویه بدین گونه دنباله کار خود را گرفت.

سرانجام در روز نهم ماه اوت ۱۸۰۸ (۲۲ جمادی الآخره ۱۲۲۳) بمناسبت جشن



سرای ساه در اصفهان در زمان صفوی ساه  
ارگنک دورو

www.tabarestan.info  
تبرستان

ولادت ناپلئون فابویه در اصفهان همه توپهایی را که ساخته بود بعداً در آورد و با آنها شلیک کرد بدینگونه رسماً اعلان کرد که کارخانه وی نتیجه خود را بیرون داده است. در ضمن جشنی در کارخانه گرهت وعده‌ای از اعیان شهر را دعوت کرد و پرژوزف در حضور آنها مراسم دینی را بجا آورد و در آن مجلس جشن تا نیمه شب آن روزها بویه با مردم اصفهان درباره معاصر کشور خود سخن رانده و شرحی از تمدن فرانسه و مساوات در میان مردم و عدالت مطلق و اینکه هر کس در آنجا بواسطه لیاقت بهر مقامی میتواند برسد بیان کرده است و پیدا است که این مجلس جشن بیسابقه چه اثری ممکنست در میان مردم اصفهان در آن روز کرده باشد.

فابویه چنان نسبت بزیردستان و کارگران خود معود کلام بهم رده بود که در عیبت وی هم کار معطل نیمانند، چنانکه در پایان ماه اوت ۱۸۰۸ (رجب ۱۲۲۳) که وی سخت بیمار شد در مدت بیماری وی خللی بکار وارد نیامد و بیش از یک ماه بستری بود و تب سخت می کرد و درین مدت معالجه وی پرژوزف و میرزا اسمعیل طبیب اصفهانی بودند.

در آغاز ماه اکتبر همان سال (شعبان ۱۲۲۳) فتحعلی شاه بفا بویه فرمان داد بیست اراده توپی را که تازه ساخته بود بظهران بفرستد. وی ژنرال گاردان را ازین کار خبر کرد و عجله کرد بقیه توپهایی را هم که از خواسته بودند بسازد. خرچهای این توپها را بسیار محکم و بسیار سبک ساخت و پس از آن مدتی وقت صرف کردند که اسبها را بکشیدن آنها عادت بدهد، زیرا که اسبهای اصفهان تنها بسواری دادند عادت کرده بودند. این کار دشوار و بسیار طولانی بود و تا وین سه سرگرم همین کار بود که ژنرال گاردان در پایان ماه نوامبر (رمضان ۱۲۲۳) او را بظهران احضار کرد.

چون بظهران رسید آنگاه شد که در بصره ان احساسات سوری در باره هیئت نظامی فرانسوی ندارد و از نظر شاه افتاده است و احتمالاً می رود ساچار شود بزودی از یران برود. اینکه فتحعلی شاه رفتار خود را تغییر داده بود بواسطه این بود که آگساز شده بود چگونه ناپلئون بوی خیانت کرده و در سازش با روسها دیگر با یران اهمیتی نداده است. انگلستان نیز البته در تحریک احساسات وی بی اثر نبوده است. در بهار سال ۱۸۰۸ (صفر ۱۲۲۳) نخستین سفیر انگلستان در ساحل ایران پیاده شده بود ولی تقاضای فوق العاده وی که تصرف بندرهای عمده خلیج فارس و دریای خزر بود فتحعلی شاه را بوحشت آنگه بود هنوز نفوذ گاردان باندازه ای بود که تواند شاه را وادار کند این سفیر را نپذیرد.



بهمین جهت بقابویه فرمان دادند ببینند بچه وسیله فرانسویسان ممکنست ازخلیج فارس حمایت کنند و درصورتیکه انگلیسها بایران حمله کنند پشتیبان ایران باشند . قابویه درهمین موقع گزارشی تهیه کرده است بعنوان « گزارش درباره انتخاب مرکز نظامی در خلیج فارس » . درین گزارش باین نتیجه رسیده است که دولت فرانسه هر موز و جزیره قسم را که در آن زمان وهامیان تصرف کرده بودند بخرد .

اما چند ماه بعد دولت انگلستان پیشنهاد های دیگری کرد و این بار بیشتر نتیجه گرفت . نماینده تازه ای سر هر فردجونز بریج (۱) با يك دسته مهم از کشتی های جنگی بایران نزدیک شده بود . فتحعلی شاه چون می ترسید نیروی انگلیس در خاک ایران پیاده شود و چون پیش از پیش از ناپلئون ناراضی بود با وجود مخالفت گاردان راضی شد این سفیر را بپذیربرد . بهمین جهت سفیر فرانسه که میترسید بزودی روابط قطع شود همکاران خود را که در شهرهای دیگر بودند بطهران احضار کرده بود و خود را آماده حرکت میساخت .

سر انجام در روز ۲۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۶ شوال ۱۲۲۳) قابویه با بیست اراده توپ و لوازم آنها از اصفهان عزیمت کرد . پنج هفته در راه اصفهان بطهران بوده است . در آن زمان راهی که توپ را بتوان برد هنوز ساخته نشده بود . برای بردن این توپها گاو و گاهی انسان را بکار برده است و حکمرانان عرض راه مردم را برای این کار بیسگاری گرفته اند . گاهی مجبور می شده است توپها را در گل بگذارد و خود پیشاپیش برود از روستاییان یاری بخواهد . عاقبت روز ۳۹ دسامبر (۱۳ ذی القعدة ۱۲۲۳) وارد پای تخت شده است . نخستین چیزی که متوجه شد این بود که فرانسویان دیگر آن اعتبار سابق را ندارند . پیش از آن هم فتحعلی شاه ایرادهایی از کار او گرفته بود . می گفتند وی صندوقهای سی ساخته است که برای بردن آنها دو اسب لازمست و ازو میخواستند کاری بکنند که يك اسب کافی باشد .

پیدا است که این ایراد گیریها بهانه ای بود که با بهم خوردن روابط ایران وفرانسه مجبور نباشند ازو تشکر بکنند . ایراد دیگری که ازومی گرفتند این بود که روی اسوله توپها دگه ای برای نشانه گرفتن ساخته بود و میرزا شفیع صدر اعظم شخصاً درین زمینه باو اعتراض کرده بود . در نامه ای که در ۱۵ ژانویه ۱۸۰۹ (۲۸ ذی القعدة ۱۲۲۳) از طهران برادرش نوشته می گوید : « توپهای مرا امتحان کردند ، هر چه سعی کردند آنها را بسکند ، چون نتوانستند بالاخره آنها را در انباری گذاشتند و در را بستند و وضع من مانند آنست که درین پت سال هیچ کاری نکرده باشم ... تصور میکنم که از نظر مالی

با من بهتر رفتار میکنند ، بلکه بالعکس ، چون حکمران اصفهان مزد کار گران مرانداده بود تقریباً چهار هزار فرانک برای من تمام شد برای این که این شهرت را داشته باشم و زرادخانه زیبایی برای شاه ایران تأسیس کرده باشم .

پیداست که در چنین موردی فابویه آرزوی دیگری جز بازگشت بفرانسه ندارد . همکاران وی نیز دیگر نمی بایست در ایران بمانند زیرا فتحعلی شاه تصمیم گرفته بود سفیر کبیر انگلیس را با تامل بسیار پذیرد و ژنرال گاردان هم فوراً عزیمت خود را خیر داده و برای کسب اجازه عزیمت بخدمت فتحعلی شاه رفته بود ، در ۱۳ فوریه ( ۲۵ محرم ۱۲۲۴ ) فتحعلی شاه هم با او مؤدبانه سخن گفت اما از رفتن او مانع نشد . همان روز گاردان فابویه را مأمور کرد که بقزوین و کرمانشاه برود و سپس از راه همدان یا مراغه در تبریز با و برسد . بهانه این سفر این بود که هدایا و پیغامهایی برای چند تن از شاهزادگان ببرد ولی مقصود اصلی این بود که اطلاعات خود را از آن سوی هم درباره ایران کامل بکند و گزارشی درباره راهها و ساختمان های قدیم و مخصوصاً بناهای تاریخی بیستون و کرمانشاه بدهد .

فابویه این آخرین مأموریت را هم با کمال دقت انجام داد . در ۱۴ آوریل ۱۸۰۹ ( ۲۸ صفر ۱۲۲۴ ) در تبریز بوده و از آنجا نامه ای به مادرش نوشته و خبر داده است که عنقریب بتفلیس خواهد رفت و از راه روسیه بفرانسه باز میگردد .

شرح آخرین ملاقاتی را که ژنرال گاردان با فتحعلی شاه در ۱۲ فوریه ۱۸۰۹ ( ۲۴ محرم ۱۲۲۴ ) کرده است زوانن منشی سفارت در تاریخ ۱۷ فوریه ( ۲۹ محرم ) در طهران چنین نوشته است

«جناب ژنرال گاردان چون حقا از باری که در ۱۱ فوریه باوداده بودند نا راضی بود بصدر اعظم گفت که آنرا مجلس وداع تصور نمیکند . پس مراسم دیگری برای ودای آن روز برقرار شد و با کمال دقت آنرا رعایت کردند .

عالی حضرت در اصباتی که جزو باغ معروف بگلستانست نشسته بود . جناب سفیر و امضاکننده و آقایان ترویلیه (۱) و فابویه و ترزل و ربوا (۲) و زیبون (۳) وارد شدند کردند که در آنجا صندلی هایی رو بروی شاه گذاشته بودند . عالی حضرت خطاب بژنرال ب شدت تأثر خود را از اینکه از دربار وی می رود اظهار کرد و می گفت همه در وجود وی همه فرانسویان درستکاری و جان فشانی که در خور بالاترین تحسین هاست دیده است امیدوارست بزودی برگردند و خبرهای خوشی که مدتهاست انتظار دارد پیش از ورود او برسد . ژنرال بنام خود و فرانسویان از احساساتی که عالی حضرت در چنین موردی

بروز داده است تشکر کرد. پشاه گفت در نظر دارد آقای ترویلیه را با گزارشی فوراً نزد اعلی حضرت بفرستد و بدقت شرح وقایع ناگواری را که سبب عزیمت او شده است بدهد و رعایت‌های دربار ایران را درباره خود نیز با اطلاع دولت فرانسه خواهد رساند و اعلی حضرت البته خشنود خواهد شد که ایران نمیخواهد از دوستی با امپراطوری مقتدری مانند فرانسه چشم ببوشد. عالی حضرت جواب داد که البته او هیچ مایل نیست رابطه خود را با برادری که گرامیست قطع کند اما ژنرال باید خود متوجه باشد که وضع اودشوارست و چون اعلی حضرت بنام‌های متعددی که برایش فرستاده جواب نداده است نمی‌تواند پیش ازین مانع ورود جوئز بشود گفت وی ازین اجبار و الزام متأسفست ولی امپراطور باید بدوستی حقیقی وی مطمئن باشد و یقین بداند که انگلستان هرگز نمی‌تواند این دوستی را با پول و هدایایی که بفضل خدا بد آنها احتیاجی ندارد ذایل کند. شاه ژنرال را دعوت کرد که تا خبر تازه‌ای از فرانسه برسد در تبریز بماند. گفت: شما نزد پسر من میمانید و لازم نیست سفارش شما را باو بکنم. ژنرال شما خودتان میدانید چقدر وی نسبت بهم محترمست احترام دارد و چقدر باود بسته است

جناب سفیر عالی حضرت جواب داد تا جاودان رهین مهربانی‌هایی که همواره ازو دریغ نکرده است و دوستی که همه بزرگان دربار ایران با او کرده‌اند خواهد بود، وظیفه خود میدانند میل عالی حضرت را بر آورد و چون شاه اظهار میل کرده است که آقایان ژوان و فرسیا از طهران نروند با آنها فرمان داده است در دربار طهران بمانند و آنها را بمراحم خاص عالی حضرت امپراطوری میسپارد.

این تصمیم بنظر شاه پسندیده آمد و با مودت از خدماتی که آقای ترسیا و امضاء کننده توانسته بودند بدربار بکنند یاد کرد. گفت که رفتارشان پسندیده همه بوده است و نامهربانی و مودتی که شایسته آنها رفتار خواهند کرد و از رفتاری که با آنها خواهند داشت جوئز خواهد دید تا چه اندازه ایران بفرانسه بستگی دارد.

ژنرال تشکرات خود را تکرار کرد و گفت هر چیزی که باو برسد بمجله با اعلی حضرت خواهد رساند. باز خاطر شاه را مطمئن کرد که امپراطور ناپلئون در ملاقاتهای ارفورت (۱) باز بموضوع ایران پرداخته است و باید باز چندی صبر کرد و امیدوارست که آقای دوپره (۲) پیش از ورود او بتبریز باو برسد.

عالی حضرت گفت از آنچه ژنرال باو گفته است اطمینان دارد و از و پرسید آقای ترویلیه را از کجا بیاریس خواهد فرستاد.

جناب سفیر گفت که یازهنوز کار بسیار دارد و در نظر دارد چند روز در قزوین بماند

و در آنجا منتظر نامهای دربار و ترجمهای آنها خواهد شد و پس از آنکه این نامهها برسد آقای ترویلیه عجله خواهد کرد که هرچه زودتر پاریس برود .

سپس عالی حضرت خطاب با آقای ترویلیه کرد و بالحن محترمانه با او سخن گفت و سفارش کرد از آنچه با ژنرال گفته است هیچ نکته را فرو گذار نکند و با عالی حضرت بگوید و نیز حوادثی را که بیچشم خود دیده است بیان کند . سرانجام شاه از همه افسران فرانسوی در برابر خدماتی که باو کرده بودند تشکر کرد و نشان داد تا چه اندازه از ایشان خرسند است . سپس این آقایان به عالی حضرت گفتند افسوس می خوردند نتوانسته اند پیش از آن خدمتی بکنند ولی جان فشانی آنها نتوانسته است موافقی را که پیش می آمد رفع کند .

شاه گفت امیدوارست دوباره موردی پیش بیاید که افسران فرانسوی باو خدمت کنند و باید همیشه بهودت او مضمّن باشند . آنوقت ژنرال برخاست و در حالی که بیرون میرفت به عالی حضرت سلام داد . چندین بار با تأثر و بعنوان خدا حافظی تکرار کرد: ژنرال و شما آقایان فرانسوی خوش آمدید بسیار خوش آمدید .

## نتیجه ماهوریت تانکوانی در ایران

ژ . م . تانکوانی مترجم سفارت فرانسه که با ژنرال گاردان بایران آمده بود چنان که پیش ازین گذشت کتابی در دو مجلد بعنوان « نامهای دوباره ایران و ترکیه آسیا » در ۱۹۱۸ در پاریس چاپ کرده است . آدرین دو بره عضو دیگر این هیئت نیز کتابی بعنوان « سفری در ایران که در سالهای ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹ در عبور از آناتولی و بین النهرین از استانبول تا انتهای خلیج فارس و از آنجا بایروان کرده شده ... » نوشته و در ۱۸۱۹ در دو مجلد در پاریس چاپ کرده است (۱) . کتاب تانکوانی شامل ۳۶ مضمّن مفصّلت که در مراحل مختلف این سفر بخانمی از دوستان خود در پاریس نوشته . ازین مضمّن ها خوب پیدا است که مردی راستگو و بی غرض بوده و چون درسی می دانسته است از اوضاع اطلاعات دقیق و درست داشته و کتاب او پر از اطلاعات بسیار جالب درباره اوضاع ایران در آن زمان است . بنا بر گفته تانکوانی ژنرال گاردان وقتی وارد طهران شد او را به دوسه تن از همراهانش بوسیله فرج الله خان نام که مهماندارشان بوده بخانه میرزا شفیع صدر اعظم

(۱) Adrien Dupré - Voyage en Perse. fait dans les années 1807  
1808 et 1809 en traversant l'Anatolie et la Mésopotamie depuis  
Constantinople jusqu'à l'extrémité du Golfe Persique et de  
là à Irévan ... 2 Vol Paris 1819

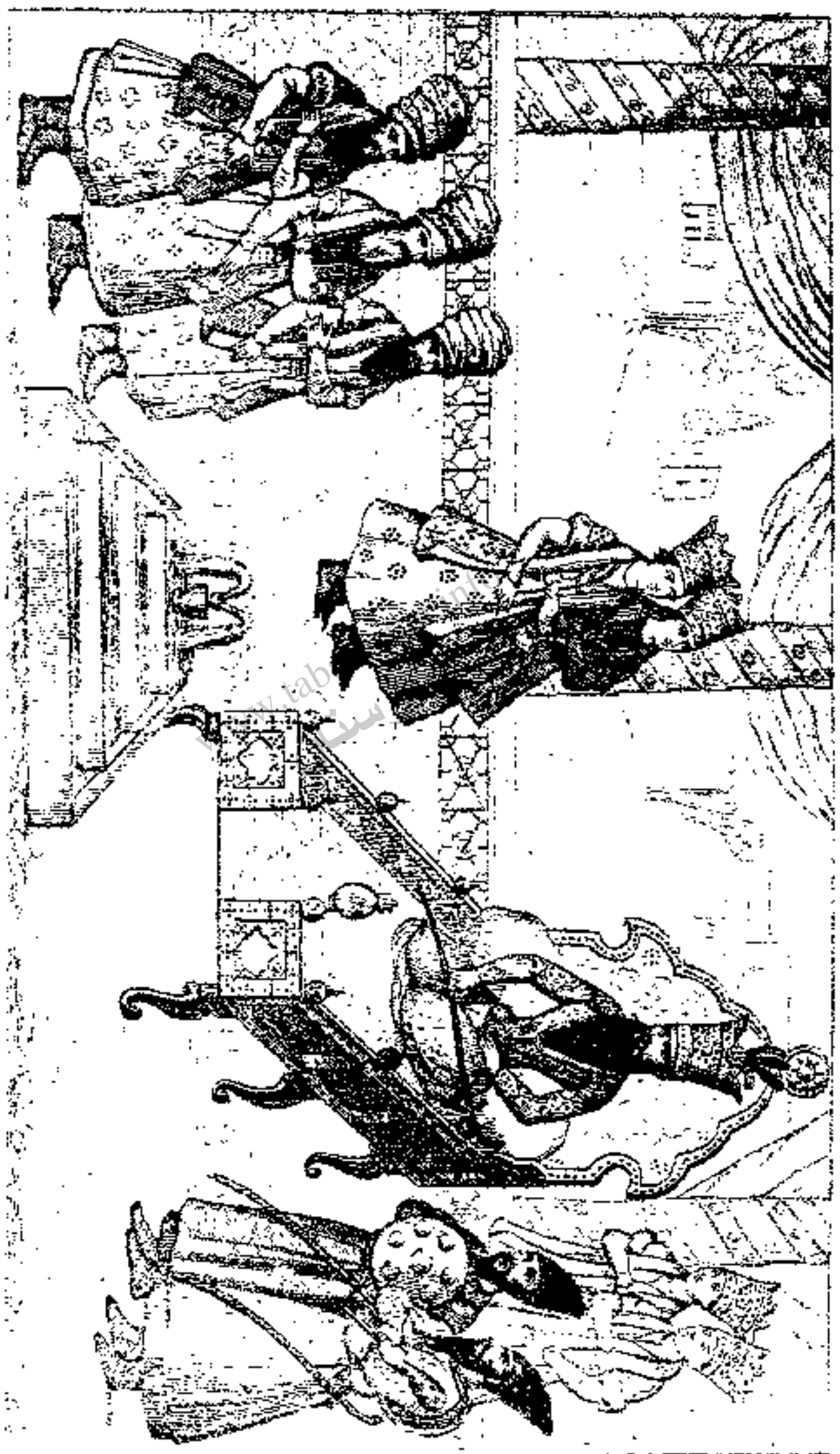
راهنمایی کرده و در آنجا منزل داده اند. افسرانی را که جزو هیئت نظامی گاردان بوده اند در خانه دیگری جای داده اند و تانکوانی را با ژوانن که عضو سفارت بوده و دو تن دیگر از اعضای سفارت در خانه میرزا ابوالقاسم پسر میرزا بزرگ و ذیر اعظم شاهزاده عباس میرزا که پیداست مراد میرزا ابوالقاسم قایم مقام صدر اعظم معروف محمد شاهست منزل داده اند.

در همان شب ورود میرزا شفیح صدر اعظم بملاقات گاردان آمده و مدتی با او گفتگو کرده است. تانکوانی میگوید که وی پیرمردیست که مدتهاست طرف توجه پادشاهست و ملایمت و ادب و فروتنی او حق شناسی و دایستگی ما را فراهم آورد.

چهار روز پس از ورود بطهران فتحعلی شاه اعضای سفارت را بحضور خود پذیرفته است. شب پیش برای همه اعضاء خلعت هایی فرستاده بودند. خلعت ژنرال گاران جبه ای از ماهوت زربفت مانند جبه های شاهزادگان و اسلحه جواهر نشان و طاق شال بوده و برای هر يك از اعضای سفارت جبه ای مانند جبه های عمال دربار و کمر بندهای زربفت و شالهای کشمیری فرستاده بودند.

ریس تشریفات سلطنتی که در آن زمان او را «مقدم السراة» یا «ایشک آقاسی باشی» می گفتند آنها را نیم ساعت در اطاقی نگاه داشته و بجای بایشان داده است. سپس ژنرال گاردان را تنها باطاق سلام برده اند و اعضای سفارت در کنار روسای دربار در باغ رو بروی تخت مرمر صاف کشیده و هر يك را باسم و رسم بشاه معرفی کرده اند. هنگامی که نوبت بمعرفی کشیشان عضو سفارت رسیده فتحعلی شاه گفته است که وی بملایسان دستور داده است فرانسه را دعا بکنند و امیدوارست که این کشیشان هم بتوبت خود برای فیروزی و نیکی بختی وی دعا بخوانند. آن روز فتحعلی شاه بر تخت مرمر نشسته بود و وزیران و شاهزادگان بترتیب سن و اهمیت مقام خود در باغ صاف کشیده بودند.

تانکوانی شاید برای اینکه از پاریس دستوری بگیرد در تاریخ ۲۳ ماه ۸ ۱۸۰۸ (۲ ربیع الثانی ۱۲۲۳) از طهران از راه قزوین و زنجان و تبریز عازم اروپا شده و چون ژنرال گاردان در ۱۳ فوریه ۱۸۰۹ (۲۷ ذی الحجه ۱۲۲۳) از طهران حرکت کرده است پیداست که تانکوانسی ۸ ماه و ۲۵ روز پیش از او از طهران رهسپار شده است. تانکوانی در ژنرال سباستیانی سفیر ناپلئون در استانبول بطهران فرستاده بود زیرا که عضو سفارت فرانسه در استانبول بود و ممکنست که دوباره بسامتانبول بکار اول خود برگشته باشد. در هر صورت ری بنا بر نامه ای که خود نوشته بایک تن از اعضای سفارت طهران در ترک کرده و ۴ روز بعد یعنی ۹۷۶ (۶ ربیع الثانی) بقزوین رسیده و پس از درنگ در زنجان در ۶ ژون (۱۶ ربیع الثانی) وارد تبریز شده است.



بر تخت نشستن فتحعلی شاه در کنار فرزندانش و وزیرانش

از کتاب مورخ

در تبریز میرزا بزرگ قایم مقام که وزیر عباس میرزا نایب السلطنه بوده است چند روزی وی را نگاه داشته تا نامهایی باو بسپارد . درین زمان دو تن از افسران فرانسوی هیئت نظامی گذاردان یعنی وردیه سروان پیاده و لامی سروان مهندس باسه تن افسران چرخ پیاده در لشکر گاه عباس میرزا بوده اند و ژوانار مترجم سفارت هم برای ترجمانی در تبریز بوده است .

تائکووانی میگوید درین موقع عباس میرزا نایب السلطنه نزدیک دوهزار و پانصد سرباز داشته که بنظام فرانسه تربیت شده بودند و فرماندهانشان افسران ایرانی بودند که وردیه آنها را تربیت کرده بود . تفنگها و فشنگهایشان را از روی نمونهایی که از فرانسه آورده بودند در تبریز ساخته بودند .

لباس این سربازان نیم تنه ای خرمایی رنگ و تقریباً مانند لباس سربازان فرانسوی بوده و یک ردیف دکمه فلزی سفید از پیش داشته است . شلووارهای متقال آبی و کفشهای ساته کوتاه پشمی کرده اند ولی همچنان کلاه سیاه از پوست گوسفند بر سر میگذاشته اند و در آن زمان این کلاه معمول همه ایرانیان بوده است . برخی بر بالای کلاه خود پیری یا باصطلاح آن زمان « تل » میزده اند .

دسته ای مأمور باسبانی شخصی نایب السلطنه بوده اند و از چادر وی باسبانی میکرده اند . هر صبح و هر شب در ساعت معین سربازان را با سم می خوانده و بدینگونه سان میدیده اند و هر روز صبح نکبانیان را عوض میکردند و ساعات روز و شب را هم چنان که در ارتش فرانسه معمول بوده با طبل خبر میداده اند .

وردیه افسر فرانسوی ایندسته از سپاهیان را عیناً مانند لشکریان فرانسه تربیت کرده بود و عباس میرزا ازین پیشرفت بسیار مغرور بوده است . لامی افسر مهندس هم در همان لشکر گاه یک مدرسه مهندسی نظامی ترتیب داده بود و ایشانرا برای ساختن توپ و تفنگ آماده کرده بود .

گذشته ازین عده سرباز و افسر فرانسوی عباس میرزا تقریباً صد و پنجاه سرباز فراری روس را که در جنگهای سابق باو پناه آورده بودند و یک تن سرگرد ازیشان در جزو لشکریان خود پذیرفته و آنها را زبردست وردیه افسر فرانسوی بکار گذاشته بود . فرمانده توپخانه مختصر او افسری از شاهزادگان گرجی بنام ظهورث ( تیمورات ) خان بوده است .

عباس میرزا تائکووانی را مأمور کرده است نامه ای از او بناینتون برساند و نامورا تشویب کرده و در کیسه زر باو سپرده اند و نیز نامهایی دیگری خطاب به سرخان سفیر نیرن در پاریس و نماینده ایران در استانبول و کاردار فرانسه در استانبول بدست او داده اند .

تائیکوانی درین نامه که از تبریز نوشته شرحی از مهارت عباس میرزا در تیراندازی با تفنگ آورده و سرانجام وی در ۱۹ ژون ۱۸۰۸ (۲۱ ربیع الثانی ۱۲۲۳) از تبریز رهسپار ترکیه و اروپا شده است.

## نتیجه مأموریت گاردان در ایران

عهدنامهٔ فینکن شتاین در ۴ مه ۱۸۰۷ (۲۵ صفر ۱۲۲۲) در میان ایران و فرانسه بسته شد. ناپلئون ژنرال گاردان را با هیئت نظامی فرانسوی برای اجرای آن بایران فرستاد. وی روز ۴ دسامبر ۱۸۰۷ (۱۲ رمضان ۱۲۲۲) وارد طهران شد تقریباً ۲۱ ماه و نیم پیش از ورود وی بطهران یعنی در ۱۴ فوریه ۱۸۰۶ (۲۵ ذی القعدة ۱۲۲۰) روسها اِستیفانف سفیر خود را برای گفتگوی صلح بطهران فرستاده بودند زیرا که روسها هنوز با ناپلئون در جنگ بودند و میخواستند از سوی ایران آسوده خاطر باشند. پیش از آمدن گاردان دولت ایران با انگلستان قطع رابطه کرده بود.

دوماه و هفت روز پس از وصول بطهران یعنی در تاریخ ۱۹ فوریه ۱۸۰۸ (۱۳ ذی القعدة ۱۲۲۲) ژنرال گاردان نامه‌ای بفتحعلی شاه نوشته و سیاست ناپلئون را در ایران بدین گونه توضیح داده است

۱۰۶ فوریه ۱۸۰۸

چاپار ایران که از استامبول رهسپار شده مامواری از دولت من برایم آورده است اعلی حضرت ناپلئون بزرگ انتظار داشت جنگ در میان ایران و روسیه قطع شود زیرا چنانکه عالی حضرت شما میدانید رضایت داده بود با آن دولت صلح کند. اعلی حضرت اظهار میدارد در عهدنامه‌ای که در تیلسیت بسته شده مدتی دربارهٔ ایران مقرر نشده است. تا آن تاریخ تنها عهدنامهٔ اتحاد در میان فرانسه و ایران را عالی حضرت شما امضا نکرده بود بلکه ممکن بود در طهران از آن اطلاع پیدا کرده باشند. پس چون اعلی حضرت هیچ اطلاع مسلمی دربارهٔ آتیۀ روابط خود با ایران نداشته نمیتوانسته است در برابر روسیه روابطی را که هنوز استوار نشده بود پیش نکشد اما اعلی حضرت بی آنکه منتظر خیر امضای عهد نامه بشود مرا مأمور کرده است عالی حضرت شما را مطمئن کند که با وضع کمونی روابطی که با روسیه دارد این دولت در صدد خواهد بود با هر دولتی که متعدد فرانسه است دوست شود. اعلی حضرت در ضمن من اجازه میدهد توسط فرانسه در میان ایران و روسیه را بشنید کند تا شاید گفتگوهایی که در طهران در میان وزیر عالی حضرت شما و سفیر روسیه روی می دهد هر چه بیشتر مساعد با منافع دولت شما باشد و آن منافع را وی ز آن خود میداند اعلی حضرت میل صریح و صادقانه خود را





لانس سردار رومی که تیراندازی می‌کند در جنگ روسیه و ایران  
ارکات ۱۹۰۰

اظهار میدارد که این گفتگوها منتهی بقصد عهد نامه ای بشود که کاملاً مطابق افتخارات دولت ایران باشد .

اعلی حضرت ناپلئون کبیر بمن اطلاع می دهد که همه اروپا برای سرگرمی میداد و خشونت انگلستان مسلح میشود . رفتار ظالمانه شان درباره دانمارک بهمان بالاترین نفرت را برانگیخته است . دانمارک با وجود ناکامیها جنگ را با آنها برای انتقام شرافت خود دنبال میکند . روسیه و پرتغال بندرهای خود را مسلح کرده اند و آنها را بروی کشتیهای انگلیسی می بندند . سوئد که متحد با آنها بود بزودی اظهار دشمنی با آنها خواهد کرد . اسپانیا تهیه مفصل می بیند تا در انتقام جویی عادلانه فرانسه شرکت بکند . دول متحد امریکا که از تجارت انگلستان توهین دیده و بستوه آمده اند بآن اعلان جنگ داده اند و از حالا کشتیهای آنرا تا دریای هندوستان دنبال کرده اند . چون چون نتوانسته است در برابر قتل که انگلیسها در یکی از بندرهای آن مرتکب شده اند عوض بگیرد مصمم شده است با اسلحه حق خود را بستاند . تمام بندرهای ترکیه را در دریاهای اروپا و در سواحل افریقا بروی کشتیهای انگلیسی بسته اند . هر چه اقدامات بزیان انگلستان شدیدتر باشد دوره صلح دریایی نزدیک تر خواهد بود . اعلی حضرت امپراطور نمیتواند قانع شود که در همه جهان تنها درهای ایران بروی انگلیسها باز باشد . اعلی حضرت با اعتماد اطمینان هایی که عالی حضرت شما چند بار باوداده است حق دارد منتظر باشد که شما هم بزودی اقدامات سخت درباره انگلستان بکنید زیرا که خیانت آن بروی سخت آشکار است .

اعلی حضرت امپراطور میخواهد که هر تجارتی در میان ایران و انگلستان قطع شود و همه عمال و همه وسایط این ملت را از شهرها و بندرهای امپراطوری طرد کنند و هر مکاتبه در میان انگلستان و هندوستان را از راه ایران منع بکنند . اعلی حضرت ناپلئون بزود انتظار دارد نخستین چابری که سفارت وی از طهران میفرستد باو این خبر را برساند که عالی حضرت شما این اقدامات را که مضائق منافع دولت امپراطوری ایران و آرزو و سر مشق همه ملل دیگرست کرده است . از عالی حضرت شما استدعا می کنم بمن اطلاع دهد که درباره این در خواستها بدربار خود چه باید بگویم . آقای بوتان که حاضرست بیساریس حرکت کند بعضی اینکه جوابی که از عالی حضرت شما انتظار دارم برسد رهپار خواهد شد .

عهد نامه تیلسیت را ناپلئون در ۷ ژوئیه ۱۸۰۷ ( ۲۶ ربیع الثانی ۱۲۲۲ ) یعنی هفت ماه و چهار روز پیش از نوشته شدن این نامه گاردان امضا کرده بود . درین موقع هنوز گاردان در راه بود و بایران نرسیده بود . عجب اینست که در عهد نامه تیلسیت مضافاً بادی از ایران نکرده و حتی دست روسیه را در ایران باز گذاشته بود و با

این همه از ایران توقع داشت که با انگلستان قطع رابطه بکند و در برابر این کار یگانه چیزی که وعده می داد این بود که سفیر وی در طهران در میان ایران و روسیه توسط بکند .

فتعلی شاه در جواب این نامه ژنرال گاردان پاسخی با نوشته است که اصل آن بدست نیست و قسمتی از مدلول آنرا ژوان مترجم سفارت فرانسه بفرانسه ترجمه کرده است. از آن ترجمه برمیآید که این پاسخ را فتعلی شاه در ۱۲ فوریه ۱۸۰۸ ( ۱۹ ذی الحجه ۱۲۲۲ ) هفت روز پس از نامه گاردان نوشته و محتویات او چنین بوده است :

« پس از تعارفات و مراسم معمول عالی حضرت همه رضایت خود را از توجهی که ژنرال گاردان کرده و نیات اعلی حضرت امپراطور و شاه را باواظهار داشته است بیان میکنند. میگوید تا چه اندازه از حق پرستی و فداکاری و صداقتی که جناب او در روابط خود با دو بار ایران بکار میبرد خشنود شده است ...

« اینکه شما نیات اعلی حضرت امپراطور و نا پلئون برادر نا ما ورو مفتخر ما را که سلطنتش جاودان باد بیان کرده اید و میل دارید که جنگ در میان لشکریان ایران و روسیه قطع شود و جناب شما بهمراهی وزیران پایتخت ما در طهران عهد نامه صلح با فرستاده امپراطور روسیه بپردازید دوستی و مهربانی نا پلئون بزرگ را درباره ما و تخت شاهانه مادر دیدگان ما کالشمس فی وسط السماء آشکار میکنند.

« شك نیست و آشکارست که این دو دولت جاوید مدت در سعادت و نکبت یسار یکدیگرند . شواهد آشکاری از حسن نیات برادر والا گهر خود داریم و توجهات دایمی او درباره دولت ما و صفا و صداقت وی بر ما آشکارست . بهمین جهت ما مطمئنیم که اتحاد و دوستی دو دولت بیش از پیش استوار میشود و تا روز رستاخیز باقی خواهد ماند .

« اما درباره قطع روابط ایران با انگلیسها جناب شما باید بدانند از همان روزی که دو دولت والا جاه ما باهم اتحاد کردند همه راههای روابط در میان ایران و انگلیسها بسته شد و سفیر ما که بهندوستان فرستاده شده بود فرمان ما احضار شد و پهای تخت ما بازگشته است . گذشته از آن همه انگلیسهایی که در قلمرو ما و بندرهای خاک ما بودند بیرون کرده و مطرود شدند .

« پس ما شك نداریم چنانکه خواسته اید آقای اگوست بونتان را بزودی روانه کنید. این پاسخ ما را بتوسط وی با اطلاع وزیران دولت فرانسه خواهید رسانند و وی پس از استعجازه ازین دولت امپراطوری باید بزودی عازم فرانسه بشود و غیره ...

بتاریخ ماه ذی الحجه الحرام سنه ۱۲۲۲ هجری ( ۱۷ فوریه ۱۸۰۸ )

ترجمه امضاء کننده ترجمان اول سفارت امپراطوری و پادشاهی در دربار ایران .

طهران ۲۰ فوریه ۱۸۰۸

امضاء : ژ . م . ژوانن

پیش ازین اشاره رفت که عهد نامه فینکن شتاین را فتحعلی شاه در ۲۰ دسامبر ۱۸۰۷ ( ۱۰ شوال ۱۲۲۲ ) یعنی پانزده روز پس از ورود گاردان بطهران امضا کرده و این تاریخ پنج ماه و سیزده روز بعد از امضای عهد نامه تیلسیت بوده است .

درین صورت مسلمست که در موقع امضای عهد نامه تیلسیت هنوز عهد نامه فینکن شتاین با امضای فتحعلی شاه نرسیده بود ، اما دلیلی هم در میان نبود که ایران از اتحاد با ناپلئون دست کشیده باشد و اگر عهد نامه فینکن شتاین هفت ماه و شانزده روز پس از آنکه با امضای ناپلئون رسیده بود با امضای فتحعلی شاه رسیده است فتحعلی شاه درین تأخیر تقصیر نداشته است ، زیرا که گاردان با آنکه چند روز پس از امضای آن از فرانسه عزیمت کرده نزدیک شش ماه در راه بوده است و درنگ او در استانبول رسیدن ویرا بطهران بتأخیر انداخته بود . از سوی دیگر مسلمست که ناپلئون عهد نامه تیلسیت را با روسها دو ماه و سه روز پس از امضای عهد نامه فینکن شتاین با فتحعلی شاه امضا کرده است ، یعنی دو ماه و سه روز پس از آنکه عقد اتحادی با ایران بسته در ضمت صلح باروسیه بکلی متعدد خود را از یاد برده و حتی در نتیجه این سکوت آرا دست بسته در اختیار روسها گذاشته است .

درین تردیدی نیست که ناپلئون در ضمن اینکه می خواسته است از ایران بزیان انگلیسها بهره مند شود کوچکترین قدم را برای پشتیبانی از ایران در برابر روسها برنداشته است .

شگفت تر اینست که شش ماه و یازده روز پس از امضای عهد نامه تیلسیت و ۲۴ روز پس از آنکه گاردان نامه یاس آمیز ۱۱ فوریه ۱۸۰۸ ( ۱۳ ذی الحجه ۱۲۲۲ ) سابق الذکر را بفتحعلی شاه بنویسد یعنی در تاریخ ۱۸ ژانویه ۱۸۰۸ ( ۱۹ ذی القعدة ۱۲۲۲ ) نامه ای مودت آمیز با همان وعده های دوستی سابق بفتحعلی شاه نوشته است بدین گونه :

« ناپلئون امپراطور فرانسویان ، پادشاه ایتالیا و سرپرست اتحادیه یون ( ۱ ) بفتحعلی شاه امپراطور ایران :

سلام بر تاجداری که بر افتخار ایران با فیروزمندی های خود میزاید و با فرزادگی و

پایداری پادشاهی میکند .

نامهایی را که اعلیٰ حضرت شما بمن نوشته است دریافت کردم : اطمینان هایی که ازدوستی خود میدهد همیشه بر من گوارا بوده است و خواهد بود .  
خدمتگزار شما یوسف آقا نامه مرا با اعلیٰ حضرت شما خواهد داد . شاد شدم ازین که دیدم چند زمانی در پای تخت من مانده است . مانند فرستاده پادشاهی که عزیزش میدارم یا او رفتار کرده اند و من از رفتار او خشنود بوده ام .

او را مأمور می کنم با اعلیٰ حضرت شما تکرار کند که صادقانه ترین دل بستگی را با او دارم ؛ میل دارم روابط یگانگی را که باین خوبی در میان برقرار شده است روز افزون ببینم . تنها یک دشمن برای ما مانده است که با آن جنگیم : انگلستانست . دولت اروپا را وادار کرده ام با من یاری کنند ، تا آنرا مجبور کنیم از دعاوی جا برانه خود پشیم پیوشد ؛ امیدست که اعلیٰ حضرت شما کوشش خود را با کوشش من توأم کند ، درین افتخار که صلح جهان را فراهم کرده است شرکت خواهد کرد .

ای پادشاه بسیار بزرگ و بسیار توانا و بسیار فیروزمند از خدا خواستارم که پیوسته نگهبان سعادت امپراطوری شما باشد و بر شماره سالهای عمر شما بیفزاید .

در کاخ سلطنتی من در توپلری (۱) در ۱۷ ژانویه ۱۸۰۸ نوشته شد .

امضاء ، ناپلئون .

بامر امپراطور :

وزیر منشی دولت

امضاء : اوگوب . ماره (۲)

وزیر امور خارجه امضاء : شامپانی (۳)

بملاحظه ما رسید ، نایب اول شخص مملکت جانشین صدراعظم دولت :

امضاء : ش . م . تالران (۴)

ازین جا پیداست که وظیفه گاردان چه بعنوان رئیس هیئت نظامی فرانسه در ایران و چه بعنوان سفیر کبیر ناپلئون در دربار فتحعلی شاه بسیار دشوار بوده و ناپلئون توقعات دشوار از او داشته است . از یک سوی گاردان نخست مأمور بوده است وسایل حمله به هندوستان را از راه ایران آماده کند و سر بازان ایرانی را بنظام جدید آشنا کند و اسلحه جدید در ایران بسازد و مصالحت سواق الجیشی و جغرافیایی در ایران و در راههای هندوستان بکند . از سوی دیگر مأمور بوده است ایران را وادار کند با انگلستان رابطه نداشته باشد و

(۱) Tuileries (۲) Hugues B. Maret (۳) Champagne

(۴) Ch. M. Talleyrand

نگذارد انگلیسها از راه ایران با هند مربوط باشند. از سوی دیگر حمایت نکردن ناپلئون از ایران را در برابر روسیه می‌بایست باین وسیله جبران کند که بکوشد صلح دو میان ایران و روسیه برقرار سازد. درین زمینه هم باز در بار ناپلئون آن چنانکه باید با او یاری نمی‌کرده، یعنی نمی‌خواست است است در اروپا بوسیله سفیر روسیه در پاریس یا سفیر فرانسه در دربار روسیه درین کار وارد شود و تنها بار را بدوش گاردان می‌گذاشتند و می‌خواستند وی در طهران در میان نماینده روسیه و دولت ایران میانجی‌گری کند و بدین وسیله سخت آشکار است که مقصود در بار ناپلئون این بود که بیشتر درین گیر و دار در میان روسیه و ایران حق را بروسیه بدهد و ایران را وادار کند از منافع و شرایط خود بکاهد و بشرايط روسیه تسلیم بشود.

درین میدان دشوار اشکال دیگری هم در پیش بود و آن این بود که از یک سو ایران با دولت عثمانی هم اختلافاتی داشت و بهمین جهت ترکان عثمانی مانع بودند که خبر و نامه بایران برسد و دولت ایران و سفیر فرانسه در طهران سریع‌ترین و نزدیک‌ترین رابطه را با دربار ناپلئون داشته باشند. از سوی دیگر در افغانستان هم که یگانه راه حمله به هندوستان بود و ناپلئون امیدوار بود از آنجا بتواند بانگلیسها حمله ببرد مخالفان و شورشیان چند در برابر ایران برخاسته بودند و نمی‌گذاشتند راه هرات و قندهار که ناپلئون امیدوار بود از آنجا به هند بتازد راه امن و در اختیار ایران بشود.

اینست که سیاست ناپلئون را در دربار فتحعلی شاه بسیار ناپخته و ناستجیده و دور از حزمه و تدبیر باید دانست که حقیقت و صداقت در آن نبوده است. نتایج این سیاست برای ایران بسیار وخیم شد، زیرا که پیروی ایران از نیات ناپلئون و شرکت در دسته بندی‌های او در برابر انگلستان خشم انگلستان را برانگیخت و با ترس دیگری که از ایران داشت توأم شد.

این ترس دیگر این بود که انگلیسها در ورود به هندوستان بنمود معنوی ایران در آن سر زمین پهناور پی برده و خطرناک‌ترین رقیب خود را در آنجا فکر ایرای و زبان فارسی و تجارت با ایران دیده بودند و در هر جای آسیا که می‌خواستند رخنه کنند همین مانع برخوردارده بودند.

از آن زمان همه کوشش انگلیسها در آسیا این بوده است که ایران را بدست همسایگان مختلفی که داشته است ناتوان کند و عوایدی در افغانستان و حکومت‌های فرعی آسیای مرکزی مانند بخارا و مرو و خیوه و متصرفات روسیه در قفقاز و دولت عثمانی حکم همسایگان آنروزی ایران بودند فراهم بکنند تا نواحی حاصل خیز و پر جمعیت ایران که در حواشی مملکت بود از آن جدا شود و بدست دیگران بیفتد و دیواری محکم در میان

ایران و هندوستان کشیده شود. دلایل فراوان هست که از آن پس آتش نفاق در میان ایران و افغانستان و حکومت های آسیای مرکزی روسیه و عثمانی را انگلیسها دامن زده اند. مهم ترین و وخیم ترین حوادثی که درین زمینه فراهم کرده اند جنگهای ایران و روسیه است که پس ازین روی داد. هیچ شکئی نیست که پس از رفتن ژنرال گاردان و هیئت نظامی فرانسوی از ایران و کوتاه شدن دست ناپلئون از دربار فتحعلی شاه انگلیسها نفاق و کدورتی را که در میان ایران و روسیه بوده است روز بروز سخت تر کرده و ایرانیان را تحریک کرده اند که دنباله جنگ با روسیه را بگیرند و بجای افسران فرانسوی چند تن افسران انگلیسی وارد سپاه ایران کرده اند که ظاهراً عنوان آموزگار و مستشار داشته اند و ای باطلأ می کوشیده اند مانع از پیشرفت ایرانیان در میدان های جنگ باشند. بهمین هم اکتفا نکرده اند و عهده نامه رسمی با فتحعلی شاه بسته اند که اگر وارد جنگ با روسیه بشود با او یاری بکنند و از جمله مبلغ معینی از بابت هزینه و لشکر کشی باو بپردازند و همینکه وی را خام کرده اند و پشت گرمی این عهد نامه شوم وارد جنگ شد از همه وعده های خود سر باز زده و با کمال صراحت عهد نامه خود را زیر پا گذاشته و وی را بدین گونه فریب داده و گرفتار آن مصایب تاریخی و سرسشکستگی های معروف کرده اند.

## اختلاف ایران و روسیه

وعده هایی که ناپلئون با ایران داده و دربار ایران را کاملاً خام کرده بود و توسلی که ایران باو داشت و درین راه آنچه ممکن بود فداکاری کرده و تهیه دیده بود مطلقاً در رفع اختلاف ایران با روسیه سودمند نشد، بلکه بر زبان افزود، زیرا که از یک طرف ایرانیان را پشت گرمی ناپلئون مغرور کرده و ایشان را از سازش با روسها مانع شده و از طرف دیگر روسها را رنجانیده بود که چرا ایرانیان بدیگری متوسل شده و مستقیماً با آنها رجوع نکرده و چرا لحن مغرورانه پیش گرفته و پیشنهادهای صلح آنها را نداشتند. ناچار این اختلاف میان ایران و روسیه می بایست حوادث ناگوار دیگری پیش بیاورد.

اساس این اختلاف بر سر گرجستان بود. پیش ازین در صحایف ۴۹-۵۰ و ۵۲ و ۵۹-۷۱ و ۸۹-۹۰ شده ای درین زمینه آمده است. گرجستان ناحیه حاصلخیز سبز خرمیست که در دامنه کوههای قفقاز و در سواحل راست دریای سیاه واقع شده است. مردمی از نژاد آریایی از دره های سیار قدیم و شاید از نخستین روزهای هجرت نژاد آریایی ایرانی بنوعی امروزه در آنجا سکنی دارند و از نخستین روزهای تاریخ ایران نامشان در اسناد تاریخی ما آمده است.

در زمانهای قدیم این کشور را سه ناحیه ممتاز تقسیم می کردند . يك قسمت از آنرا «ایبری» می گفتند و قسمت دیگر را «کوانخیدا» ، قسمت سوم سرزمین آلانیان بود که مردمی جنگ جواز نژاد آریایی ایرانی بودند و ملل مختلف نامهای گوناگون با آنها داده اند . ایرانیان بایشان «آلانی» و اروپاییان «آلبانی» و ارمنیان «اغوانیان» میگفتند . در آغاز دوره اسلامی تازیان کلمه «آلان» زبان فارسی را به «الران» تبدیل کرده اند و اندک اندک این کلمه در فارسی و عربی «اران» شده و ناحیه شمالی رود ارس را که آذربایجان هوروی امروز باشد اران گفته اند .

مردم گرجستان در جنگهای عمده ای که شاهنشاهان هخامنشی ایران کرده اند شرکت داشته اند . در زمانی که امپراطوری رم بنسای کشورستانی را در آسیای غربی گذاشت اندک اندک بگرجستان هم نزدیک شد و از دوره اشکانی بعد گرجستان نیز مانند ارمنستان در میان ایران و روم متنازع شد . در قرن پنجم میلادی یکی از پادشاهان کوانخیدا که زاتوس نام داشته زنی از نصاری گرفته و بدین مناسبت بدین نصاری گرویده و از آنروز دین مسیح وارد گرجستان شده است . کلیسای گرجستان شعبه خاصی از دین نصاریست و آیین و رسوم مخصوص بخود دارد که نزدیک بکلیسای ارتودکس یونانیست . در دوره ساسانی همچنان این نواحی گاهی در دست ایرانیان و گاهی در دست رومیان بود و خسرو نوشین روان بار دیگر آنجا را متصرف شد .

آخرین بار که امپراطوران بیزنتیه یا رومیة الصغری بگرجستان حمله بردند در سال ۶۲۷ میلادی یا سال ششم هجری بود که هراکلیوس امپراطور معروف آنجا را گرفت و جزو خاک خود کرد ، اما چندی نگذشت که اعراب وارد آنجا شدند و گرجستان جزو قلمرو خلفا درآمد . در پایان قرن دوم سلسله باگراتی های ارمنستان بر گرجستان هم مسلط شدند و استیلای آنها مدتهای مدید طول کشید تا اینکه در قرن پنجم سلجوقیان پس از استیلای بر ایران بر گرجستان هم دست انداختند و پس از برافتادن سلجوقیان ترکان عثمانی بر آنجا غلبه کردند . اما در سال ۴۹۳ هجری متحدین صلیبی پس از تصرف اورشلیم با نصاری گرجستان یاری کردند و ایشان هم ترکان را از آنجا راندند و سلسله مستقلی در گرجستان تشکیل شد که تا ۶۰۹ هجری بر سر کار بود .

پس از آن مغولها بر آن مملکت دست یافتند و تیمور از ۷۸۰ تا ۸۰۵ شش بار بگرجستان تاخت . پس از برافتادن تیموریان گرجستان بار دیگر مستقل شد و سه دولت مستقل در آنجا تشکیل یافت که در اسناد فارسی آنها را «کارتیل» و «کاخت» و «امرت» مینویسند . پیدا است که سلسلههای مختلف امرای گرجستان نمیتوانستند با هم متحد باشند و چون امپراطوری بیزنتیه را ترکان عثمانی از پا در آورده دیگر این این پادشاهان پشتیبان نیز و متحد در جهان



نداشتند و ناچار می‌بایست بدولتی که زورمندتر و نیک‌خواه‌تر بود پناه ببرند. این بود که پادشاهان گرجستان دو قرن یا زدهم هجری خود را دست‌نشانده پادشاهان صفوی کردند و شاه عباس اول مخصوصاً از آنها حمایت مؤثری میکرد و گرجستان را در برابر تجاوز ترکان عثمانی حفظ کرد.

اما آرزوی استقلال هم چنان دز سر مردم گرجستان بود و چون روسها درین زمان نه تنها بخاکشان نزدیک شده بلکه در مشرق اروپا نیز نیرو گرفته بودند و پیرو طریقه‌ای از عیسویت بودند که بکلیسای آنها نزدیک بود و رفت و آمد در میان گرجستان و روسیه آغاز شده بود پادشاهان گرجستان از روسها یاری خواستند، چنانکه در سال ۱۵۵۸ میلادی مطابق با ۹۶۵ هجری ابوان دوم پادشاه کاخ از ایوان چهارم واسیلیوویچ پادشاه روسیه یاری خواست. چندی بعد الکساندر پادشاه دیگر گرجستان از پاریس گادونف تزار روسیه در برابر شاه عباس کمک خواست. در سال ۱۶۱۹ میلادی مطابق با ۱۰۲۸ هجری تیموراز پادشاه گرجستان فرستادگانی بهمین منظور بدربار میخائیل شوووروویچ اولین تزار خانواده رومانوفها روانه کرد.

از آن پس دخالت روسها در کارهای گرجستان مردم این سرزمین را غمزه کرد و اندک‌اندک از زیر بار فرمانروایی ایران خویش را بیرون کشیدند و در قرن هیجدهم میلادی و قرن دوازدهم هجری که ایران گرفتار ضعف صفویه بود «واختاسک چهارم» پادشاه مقتدری در گرجستان بر روی کار آمد و حقوق قدیمی ایرانیان را بهیچ‌شمرد.

دوره فترتی که در پایان سلطنت صفوی و دوره حکمرانی افشارها و زندها در ایران پیش آمد ناچار مردم گرجستان را روز بروز از ایران دورتر و بر روسیه نزدیکتر میکرد. از سال ۱۰۲۴ تا سال ۱۱۱۵ قمری یعنی ۹۰ سال تمام حکمرانانی از جانب دربار صفوی عازم گرجستان شده و در آنجا فرمانروایی کرده‌اند زیرا که در ۱۰۲۴ عیسی‌خان به حکومت گرجستان رفته و در ۱۱۰۶ کلبعلی‌خان را بآنجا فرستاده‌اند و وی تا ۱۱۱۵ در گرجستان حکمرانی داشته است.

از ۱۱۱۵ بعد امرای گرجستان اندک‌اندک استقلالی یافتند و در حدود ۱۱۱۵ از دخالت‌های ایران و عثمانی در سرزمین خود مانع شوند و راهی را که پیش گرفتند همان جلب حمایت دربار تزارها بود. پریشانی اوضاع ایران نیز که از عزل شاه سلطان حسین صفوی در ۱۱۳۵ تا جلوس آقا محمد خان قاجار در ۱۱۶۳ نزدیک سی سال دوام داشت وسیلهٔ اینکار را بیشتر فراهم میکرد.

در ظرف این مدت پادشاهان گرجستان نخست سعی کرده بودند حمایت برخی از

دول مغرب اروپا و از آن جمله لویی پانزدهم پادشاه فرانسه را جلب کنند، اما از آنطرف نتیجه‌ای نبردند و راهی جز توسل به روسیه در پیش نبود. روسیه هم پس از پتر کبیر باندازه‌ای نیرومند شده بود که برای گرجستان راهی جزین که تحت الحمايه امپراطوری تزارها بشود بازنه بود.

سرانجام وقتیکه هراکلیوس یا ایراکلی دوم پادشاه کارتیل و کاخ تپادشاهی رسید گرجستان تسلیم روسیه شد. ایراکلی پسر تیموراز دوم نخست پادشاه کاخ بود و در ۱۷۴۴ میلادی مطابق با ۱۱۵۷ قمری تپادشاهی کاخ نشست. در ۱۷۶۲ مطابق با ۱۱۷۵ سلطنت کارتیل را ضمیمه کار خود کرد و تا ۱۷۹۸ مطابق ۱۲۱۳ هم زنده بود. پس از مرگ وی کشورگی دوازدهم که در اسناد ابرائی نامش را «گرگین» نوشته‌اند تا ۱۸۰۰ یا ۱۲۱۵ و پس از ویوان دوازدهم تا ۱۸۰۱ یا ۱۲۱۶ سلطنت کردند.

ایراکلی در اواخر سلطنت خود جداً متمایل به روسیه بود و سرانجام در ۲۴ ژوئیه ۱۷۸۳ مطابق با ۲۳ شعبان ۱۱۹۷ در در «گورگیوسک» در سرحد قفقاز در میان فلده مارشال پانیمکین همه کاره دربار یکاثرین دوم امپراطریس معروف روسیه و شاهزاده «باگراتیون» گرجی نماینده پادشاه گرجستان عهد نامه‌ای بامضا رسید که در تاریخ جهان اهمیت خاصی دارد، زیرا که درین عهد نامه پادشاه گرجستان کشور خود را در حمایت امپراطوری روسیه قرارداد و این اولین کشور تحت الحمايه در تاریخ جهانست و بعدها دول اروپا این راه را دنبال کردند و کشورهای تحت الحمايه دیگر در جهان پیدا شد.

این عهدنامه دارای سیزده ماده و یک مقدمه بود و در ماده اول آن تصریح شده بود که ازین بعد دیگر پادشاه گرجستان «والی» آن کشور نخواهد بود بلکه «متحد» روسیه شمرده خواهد شد. معنی این ماده صریحست، یعنی پادشاه گرجستان که از چهار صد سال پیش دست نشانده ایران بود و پادشاهان ایران رسماً عنوان «والی» گرجستان باو میدادند ازین پس دست نشانده تزارهای روسیه خواهد بود.

شش سال پس از امضای این عهد نامه یعنی در ۱۷۸۹ مطابق با ۱۲۰۳ قمری انقلاب فرانسه در گرفت و نخستین نتیجه آن وحشت فوق العاده‌ای بود که بر همه پادشاهان اروپا و از آن جمله یکاثرین دوم امپراطریس روسیه که از ۱۷۶۲ تا ۱۷۹۶ میلادی (۱۱۷۵-۱۲۱۰ هجری) پادشاهی میکرد چیره شد و ناچار یکاثرین موقع را مناسب نییافت که در قفقاز جهانگیری کند، وانگهی تازه از جنگ دوم با ترکیه در ۱۷۹۱ (۱۲۰۵ هـ) فارغ شده بود و میبایست لشکریان خود را اندکی آرام بگذارد.

در ۱۷۹۶ (۱۲۱۰ هـ) که چند ماه بمرگ یکاثرین مانده بود اختیار وی و کشورش در دست پلاتن زوبف معروف بود. وی بهمدستی برادرش والریبان زوبف نقشه بسیار

جسورانه‌ای طرح کرده بود که ناپلئون اول هم در حد خود خواست آنرا دنبال نکند .  
پیش از ژوبف اختیار امپراطوری روسیه بدست پاتیسکین افتاده بود و وی میکوشید ملل  
نصاری بالکان را بر سلاطین عثمانی بشوراند و متصرفات اروپای عثمانیها را جزو روسیه  
کند . ژوبف بلند پرواز تر از او بود و میخواست ایران را در هم نوردد و خود را پسرزهای  
هندوستان برساند و بدریاهای گرم راه بیابد .

نقشه این بود که والریان ژوبف ایران را بگیرد و پادگانهایی در شهرهای مختلف  
ایران بگمارد و از راه آسیای صغیر بخاک عثمانی حمله ببرد و ترکان عثمانی را هم از پا  
دریآورد . از طرف دیگر میبایست سواران سردار معروف از راه بالکان باستانبول حمله  
ببرد و در ضمن ناوگان روسیه از راه دریا پایتخت عثمانی را محاصره کند و قرار بود  
فرماندهی ناوگان با خود یکاترین باشد .

در پایان ماه فوریه ۱۷۹۶ ( شعبان ۱۲۱۰ ) والریان ژوبف از پترزبورگ  
رهسپار شد و امیدوار بود در ماه سپتامبر همان سال یعنی هفت ماه دیگر باصفهان برسد .  
میبایست ژنرال کارساکف هم از سوی دیگر با ده هزار سرباز از راه قفقاز رهسپار شود و  
تغلیس را بگیرد . اما ژوبف با بیست هزار سرباز در کرانه دریای خزر حرکت کند و پس  
از آنکه بلشکریان ژنرال کارساکف رسید با هم بسوی اصفهان بتازند و امیدوار بودند  
که مردم در بند و باد کوبه در راه مانع ازین لشکرکشی نشوند . ظاهراً در آن موقع  
دربار روسیه چندان اطلاعی از اوضاع داخلی ایران نداشت و میبنداشتند که هنوز اصفهان  
پای تخت ایرانست و اگر اصفهان را بگیرند دولت ایران تسلیم می شود . ماه سپتامبر  
که ژوبف وعده میداد رسید و هنوز لشکریان او از مرزهای ایران نگذشته بودند . از  
پترزبورگ « دو ولان » نام مهندس را با نقشهای جغرافیایی و دستورهایی نظامی بیاری او  
فرستادند ولی در ۱۷ نوامبر همان سال ( ۱۶ جمادی الاولی ۱۲۱۱ ) که یکاترین دوم در گذشت  
وی هنوز در باد کوبه بود . پاول جانشین یکاترین دنبال این کار را نگرفت و نقشه ژوبف  
عقیم ماند .

پیش ازین وقایع همپسکه خبر اتحاد گرجستان با روسیه باقا محمدخان قاجار روسیه  
مصمم شد بر آن نواحی بتازد . این موقع برای وی بسیار مناسب بود زیرا که یکاترین  
ملکه روسیه همچنان از انقلاب فرانسه وحشت زده و مرعوب بود و چون خبر تاختن آقامحمدخان  
بگرجستان رسید از مرز گرجستان حمایتی نکرد .

از آن زمانی که پادشاه گرجستان بهشت گرمی دربار روسیه سراز فرمانبرداری از  
ایران باز زد بهر گریه ای از امیران و فرمانروایان آن سوی ارس هم که بیشتر شار  
سکه را به موروثه شته کرده بودند کار او دلپس شده بودند و سر بطغیان برداشته و با ایراکلی

همدست شده بودند. آقا محمد خان در اواخر سال ۱۲۰۹ قمری نفیست در اطراف طهران پادگان مهمی فراهم کرد و می آنکه یکسی اندیشه خود را بگوید پنهانی تهیه کامل دید و بی خبر از طهران رهسپار شد و از راه اردبیل بیل خداآفرین رسید و چون پل را ویران کرده بودند دوباره آنرا ساخت و چون از رود ارس گذشت عده‌ای را بگرفتن سرزمین طالش فرستاد و خود بسوی ارمنستان تاخت و عده‌ای از مردم ارمنستان را کشت و اسیر کرد. سپس با ده هزار سرباز بر قلعه پناه آباد تاخت و آنرا محاصره کرد و چون نتوانست آن قلعه را از ابراهیم خلیل خان حکمران قراباغ که از ۱۱۷۷ تا ۱۲۲۱ قمری بر آن نواحی مسلط بود بگیرد بسوی تفلیس تاخت. عده‌ای از همراهان خود را با حاج ابراهیم اعتماد الدوله شیرازی صدراعظم خود گذاشت و با عده دیگر بآن شهر حمله برد.

ایراکلی با عده‌ای سپاهی بیرون آمد و در بیرون شهر بیکدیگر رسیدند و جنگ سختی در گرفت و در میان جنگ با دستخشی مغائف لشکریان ارمنی و گرجی و زید و آنها تاب نیاوردند و بشهر برگشتند. از دروازه دیگر شهر چهارصد تن از سپاهیان چرکس که با ایراکلی همدست بودند بیرون تاختند و تا پشت چادری که آقا محمد خان در آن بود رسیدند و برخی از طبایبهای چادر را هم با تیغ بریدند. اما آقا محمد خان از جای خود نجنبید و فرمان داد تفنگچیان مازندرانی که پاسباش بودند تیر انداختند و آنها را کشتند و فرار دادند.

ایراکلی که تاب برابری در خود نمی دید شتابان بشهر تفلیس رفت و همسر خود را که در اسناد ایرانی نامش را «ده فال» نوشته‌اند با خواهر و دختر خود همراه برداشت و بشتاب سرزمین کاخت و کارتیل رفت. آقا محمد خان در آخرین مرحله جنگ همتادین از سران لشکر گرجستان را کشت و سرانجام وارد شهر تفلیس شد و فرمان کشتار و غارت داد و ابن بیدادگری بجایی رسید که مورخان ایرانی نوشته‌اند پانزده هزار تن زن و دختر و مرد و پسر را اسیر کرده‌اند و کشتیشان را دست بسته برود ارس در انداختند و کلیسیاهای آنها را سوختند و خانهای مردم را ویران کردند و هر چه در شهر بود غارت بردند.

البته پیداست که تاریخ نویسان ایران در مهل این واقعه در نام رود اشتباه کرده و بجای رود کور رود ارس نوشته‌اند زیرا که رود کور از تفلیس میگذرد و نه رود ارس.

پس از نه روز که در تفلیس بود و ابن کشتار و خونریزی و غارت شگفت را کرد از تفلیس رهسپار گنجه شد و از آنجا بشروان روت و درین نواحی هم تاخت و تازهای کرد و سرانجام از راه دشت مقان بایران برگشت.

سرجان ملکلم مورخ انگلیسی از گفته یک مورخ ایرانی نقل کرده است که آقا محمد خان پنجاه و سه روز پس از جشن نوروز از طهران رهسپار شد و نزدیک شصت هزار

تن لشکری با او بود و در راه آنها را بسه دسته تقسیم کرد، دسته ای را از راه مقان و شروان و داغستان یعنی از سوی مشرق و دسته ای را از راه ایروان یعنی از راه مغرب فرستاد و دسته ای را با خود از راه شوشی و قراباغ که مرکز باشد برد. در گنجه این سه دسته بهم رسیدند و در راه بواسطه جنگهایی که کرده بودند عده آنها بچهل هزار رسیده بود و لشکریان ایراکلی چهار يك عده او بود و در پانزده میلی تغلیس با هم روبرو شدند و گرجیان منتهای دلاوری را در جنگ نشان دادند اما بواسطه افزونی لشکر آقا محمد خان شکست خوردند. نیز می گوید بگفته دیگر اسیران این واقعه را بیست و پنج هزار تن تغدین کرده اند.

درین واقعه تاخت و تاز آقا محمد خان در بار روسیه با آنکه در عهدنامه تحت الحما یگی فید شده بود حمایتی از گرجستان نکرد و چون مواد این عهد نسامه اجری نشد بخودی خود از اعتبار افتاد. چندی بعد گئورگی دوازدهم پادشاه جدید که این بار در معرض تهدید ترکان عثمانی افتاده بود در ۲۳ نوامبر ۱۷۹۹ ( ۲۴ جمادی الاخره ۱۲۱۴ ) عهدنامه دیگری با پاول امپراطور روسیه بست و مواد عهدنامه سابق را تجدید کرد و روسیه متعهد شد در موقع خطر یاوری نظامی را که آن بار نکرده بود بکند.

پس از بازگشت آقا محمد خان ازین لشکرکشی واقعه حمله والریان زوبف روی داده است. آقا محمد خان در خراسان و ماوراءالنهر مشغول زد و خورد بود که این خبر باو رسید و اندکی بعد خیر مرک یکاترین و یازگشت زوبف او را معصوم کرد بسار دیگر بگرجستان بتازد. باز بطهران آمد و لشکریان خود را درین شهر گرد آورد و در ماه ذی القعدة ۱۲۱۲ از طهران راهی شد و از همان راه اردبیل بکنار رود ارس رسید و با زبیل و اشکسته بودند، از آب گذشت و باده هزار سوار بر قلمه پناه آباد تاخت. این بار ابراهیم خلیل خان سرزمین شکلی و لگزستان گریخت و وی وارد قلمه شد و ذخایر آنجا را تصرف کرد و در پای همین قلمه بود که در شب شنبه ۲۱ ذی الحجته ۱۲۱۲ صادق خان گرجی پیشخدمت و خداداد فراش که در اذای پولی که گم شده بود دستور داده بود آنها را بکشند شبانه بر سرش تاختند و او را کشتند.

تاریخ نویسان ایرانی در ذکر این واقعه زمان یکاترین که نام وی را «یکه ترینه» ضبط کرده اند بسبب اصلی اینکه چرا دربار روسیه درین واقعه با ایراکلی یاری نکرده است پی نبرده اند.

چنانکه گذشت سرجان ملکلم نخست از قول یک تن از مردم گرجستان مینویسد درین موقع ژنرال گوداویچ که با لشکریانی مامور پشتیبانی از آن سرزمین بود درشش منزلی تغلیس اقامت داشت و ایراکلی کراراً از ویاری خواست اما او سر باز میزد و گمان نمیبرد

نتیجه این کار چنین باشد و میبنداشت آنچه درباره آقا محمد خان و لشکریانش میگویند مبالغه است. میگویند درست تر اینست که گوداویج در قلعه گورگیوسک بود و سیاهیانش در اطراف کوه سیاه (قراداغ) پراکنده بودند و نمیتوانست تاسه چهار هفته دیگر لشکریان خود را جمع کند و بتفلیس برسد. یا اینکه شاید ایراکلی نمیخواست اساساً آنها را درین کار دخالت بدهد و از استیلای آنها نیز بیم داشته و نیروی خود را برای برابری با لشکر آقا محمد خان کافی میدانسته است. در هر صورت پس ازین واقعه ناخت و تاز آقا محمد خان بر تفلیس یکتاترین در صدد برآمده است که انتقامی از و بگیرد و درین موقع مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان که در جنگ با او شکست خورده و بروسیه گریخته بود در آن سرزمین بود و یکتاترین میخواست بوسیله او آقا محمد خان را از پا در آورد و لشکر کشی والریان زوف بهین مقصود بود و آن لشکر کشی هم بی نتیجه ماند زیرا که نواحی دربند و باد کوبه و طالش و شماخی و گنجه که پیش از آن جزو خاک ایران بود در همین واقعه از دست رفت.

## آغاز جنگهای ایران و روسیه

ناخت و تازهای بیوده آقا محمد خان در گرجستان نتیجه ای جزین نداد که از یک طرف مردم آن سرزمین را رنجیده تر کرد و از سوی دیگر دولت روسیه تزاری را بکارهایی برانگیخت که زیان بسیار برای ایران داشت.

هراکلیوس دوم یا ایراکلی پادشاه گرجستان در ۱۷۹۸ م. (۱۲۱۳ ق.) اندکی پس از کشته شدن آقا محمد خان - درگذشت. فتحعلی شاه که چون نام جدش را داشت در ولیمندی بنام «باباخان» معروف بود اندک زمانی پس از آن واقعه در ۲۴ ربیع الاول ۱۲۱۲ رسماً بتخت ایران نشسته بود.

ایراکلی چند پسر داشت، مهتر آنها گئورگی نام داشت و در اسناد ایرانی نامش را «گرگین» نوشته اند و او بجای پدر نشست. اما یکی از برادرانش که الکسندر یا اسکندر نام داشت بمخالفت با او برخاست و مدعی سلطنت او بود و ظاهراً مخالف این بوده است که گرجستان دست نشانده روسیه باشد و بهین جهت امیدوار بود که ایران از حمایت کند و وی را بسلطنت گرجستان برساند و بدربار فتحعلی شاه آمد و در جنگهایی که پس از آن در میان روسیه و ایران در گرفت شرکت داشت و همچنان در ایران ماند تا اینکه در طهران درگذشت و وی را در کلیسای قدیم نصاری در بیرون دروازه شاه عبدالعظیم بخاک سپردند. سلطنت گئورگی چندی نکشید و در ۲۸ دسامبر ۱۸۰۰ (۱۰ شهبان ۱۲۱۵) در تفلیس درگذشت و پسرش داوید یا داود بجای او مدعی سلطنت بود. اما گئورگی پیش از آنکه

بمیردور ۱۷۹۹ ( ۱۲۱۴ ق. ) عهدنامه‌ای با پاول امپراطور روسیه امضاء کرده و درین عهد نامه پذیرفته بود که امپراطور روسیه رسماً پادشاه گرجستان باشد و بازماندگان او عنوان نایب السلطنه آن کشور را داشته باشند .

چندی نگذشت که پاول تزار روسیه را در باریانش کشتند و در ۲۴ مارش ۱۸۰۱ ( ۹ ذی القعدة ۱۲۱۵ ) الکساندر پسرش را که بنام الکساندر اول یکی از بزرگترین تزارهای روسیه است پادشاهی برداشتند . پاول پیش از کشته شدن در ۱۸ ژانویه ۱۸۰۱ ( ۳ رمضان ۱۲۱۵ ) فرمانی صادر و گرجستان را رسماً جزو امپراطوری خود کرده بود و در آن فرمان گفته بود که بزرگان آن کشور ازو درخواست کرده‌اند وی اینکار را بپذیرد و بهمین جهت بلشکریان خود دستور داده بود که گرجستان را تصرف کنند . درین صورت دوماه و چند روز پیش از آنکه الکساندر بتخت تزارها بنشیند گرجستان یکی از ایالات او شده بود .

از زمانهای سیار قدیم مردم مختلف کشورهای آن سوی ارس از مسلمان و ارمنی و گرجی بسیار با هم آمیخته و حتی مخلوط شده بودند و حدود بسیار منظم و دقیقی در میان گرجستان و ارمنستان و نواحی مسلمان نشین آن سوی ارس یعنی گنجه و ایروان و نخجوان و داغستان و شروان نبود . وانگهی گاهی پادشاهان گرجستان و گاهی هم پادشاهان ارمنستان و بیشتر پادشاهان مسلمان هر گاه نیرو گرفته بودند برین نواحی تاخته و قسمتی از سر زمین مجاور خود را جزو قلمرو خود کرده بودند . بهمین جهت وقتی که در آن زمان گفته میشد گرجستان معلوم نبود که حدود مسام آن تا کجاست و ارمنستان نیز همین حال را داشت . این بود که ناچار دست انداختن تزارهای روسیه بر گرجستان دست اندازی بر برخی نواحی مجاور را هم پیش می‌آورد .

مرک بکاترین و پاول و ایراکلی و گرگین و آقا محمدخان مطلقاً تغییر در اوضاع نداده بود ، هم چنان مردم گرجستان از ایران ناراضی بودند و در بار تزارها چشم طمع بدین ناحیه و نواحی مجاور آن دوخته بود و انگهی در زمانی که پاول لشکریان خود را از گرجستان خواسته و جنگ با ایران را تعطیل کرده بود عهد نامه‌ای که حدود دو طرف را معین کند بسته نشد و وضع همچنان مشکوک و مبهم ماند و هر دو طرف در دعاوی و مطامع خود باقی ماندند .

الکساندر در ۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ ( ۷ جمادی الاولی ۱۲۱۶ ) تقریباً هشت ماه پس از صدور فرمان اول فرمان دیگری صادر کرد و گرجستان را جزو روسیه دانست و حتی این بار دیگر سخنی از نایب السلطنه آن کشور هم نبود . ورود لشکریان روسیه در آن کشور ناچار آن سرزمین را یکی از ایالات روسیه تبدیل کرد و زبان و قوانین و عادات و رسوم روسی

راهم بر آن تحصیل کرد، ناچار مردمی ازین اوضاع ناراضی بودند و آنها را میگریختند و از میان می بردند و بدعاوی ایران هم پاسخ سخت دادند.

میرزا محمد صادق مروزی متخلص بهما که از ادبای معروف دربار فتحعلی شاه و داروغه دفترخانه و وقایع نگار دربار بوده یعنی سمت مورخ رسمی را داشته و چند بار از جانب او سفارت رفته است و کتابهای ادبی چند پرداخته کتابی هم در تاریخ ده سال اول سلطنت فتحعلی شاه بنام «جهان آرا» نوشته و درین کتاب میگوید در آغاز سلطنت فتحعلی شاه گرگین دعوی فرمانبرداری از او داشت و چون فتحعلی شاه خواستار شد پسر مهترش را بگروگان بظهران بفرستد از آن کار برگشت و بروسیه متوجه شد و سبب این بود که وی برای خرجهای گزافی که میکرد پولی از دولت روسیه وام گرفته و بعهده گرفته بود که اگر نتواند وام خود را بگزارد شهر تفلیس را در عوض واگذار کند. این گفته بنظر فرض آلودست و بیشتر چنان مینماید که درباریان گرجستان از یک سو بواسطه اینکه تزار - های روسیه هم نصاری بوده اند و بتعصب نصرانیت از آنها پشتیبانی خواهند کرد و از سوی دیگر بواسطه واهمه ای که از دربار قاجارها داشته اند خود را در حمایت روسیه قرار داده اند. بهمین جهت هم هست که دربار روسیه عده ای از زنان و مردان خاندان شاهی گرجستان را با احترام بیای تخت خود شهر سن پترزبورگ برده در آنجا منزل داده است.

بهر حال پس از فرمان دومی که برای الحاق گرجستان با امپراطوری روسیه صادر شد از پای تخت ژنرال تسیتسیانف (۱) را بفرمانفرمایی گرجستان روانه تفلیس کردند. این ژنرال همان کسیست که در میان ایرانیان بنام «اشپختور» یا «ایشپختور» معروفست و در ماه ذی الحجه ۱۲۱۹ در آنتای جنگ با ایران او را کشته اند و سرش را بریده بطهران آورده اند و این مثل «سراشپختور را آوردن» اشاره بآن واقعه است. وی بازرس کل ارتش روسیه تزاری بوده و باو باصطلاح آن زمان «اینسپکتور» (۲) می گفتند که همان کلمه «انسپکتور» (۳) زبان فرانسه است و این کلمه در زبان عوام مردم ایران «اشپختور» شده است.

فتحعلی شاه در پنج شش ماه آغاز سلطنت خود گرفتار شورشها و طغیانهایی در داخله ایران بود و نمی توانست در آن سوی ارس کاری بکند. تنها مانعی که در پیش لشکریان تزار بود این بود که اسکندر پسر ایراکلی که مدعی سلطنت برادر و مخالف وی بود در اطراف گرجستان میکوشید مردم را بقیام بر دولت روسیه نصرت کند و در ناحیه قراباغ حوادثی روی داد و دامنه آن بداخله گرجستان هم کشید. از دربار تزاری



ژنرال کولیسکوف ( ۱ ) و ژنرال لازارف ( ۲ ) را با دو تیپ سرباز برای دفع این طغیانها فرستادند و ایشان از تنگه داریال وارد قفقاز شدند و از آنجا بتفلیس رفتند و در کنار رود کور با توپخانه ای که همراه داشتند مدافعین را شکست فاحشی دادند .

عبدالرزاق بیگ مفتون دنبلی مورخ معروف درباره فتح ملی شاه در کتاب « مآثر سلطانیه » میگوید تسیتسیانف پس از مرگ گرگیر، زوجه وی را که « ده ده فال » نام داشت با چند تن از فرزندان اش اسیر کرد و بیای تخت روسیه فرستاد و پیش از آنکه ایشان را بفرستد ژنرال « لازارف » را که گویا مراد همان لازارف باشد نزد وی فرستاده بود که او را بدین سفر دعوت کند و چون آن زن دست بدست میگرد آن ژنرال بوی نزدیک شده بود که دستش را بگیرد و روانه اش کند؛ وی هم قمه ای را که زیر نم داشت بیرون آورده و او را گشته بود و بدین جهت او را با سارت بیای تخت فرستاده بودند . باز همان مورخ میگوید که « طهمورث میرزا » پسروی از گرجستان گریخت و بایران پناه آورد . چنان مینماید که نام این شاهزاده « تیموراز » بوده باشد که از نامهای معمول و رایج گرجیانست و تیموراز را در زبان فارسی طهمورث نوشته اند .

مقدمه فرمانی که الکساندر تزار روسیه برای الحاق گرجستان با امپراطوری خود صادر کرده چنین بود: « برای افزودن بر نیروی ما نیست ، برای تأمین منافع نیست یا برای توسعه حدود امپراطوری ما که اینک بدین اندازه از وسعت رسیده نیست که ما تحمل تخت گرجستان را بر عهده گرفته ایم ؛ احساس شرافت، افتخار ، انسانیت تنها این وظیفه مقدس را بر ما تحمیل کرده است که در برابر فریادهای دردناک که از سینه شما بیرون می آید تاب نیاوریم و دردهایی را که باعث رنج شماست از سر شما کوتاه کنیم و یک حکومت نیرومند در گرجستان فراهم سازیم که بتواند عدالت را با انصاف توسعه دهد و جان و مال همه کس را حفظ کند و سایه قانون را بر سر همه بگسترده » .

پیدا است که مدافعات شاهزادگان گرجی در نواحی مجاور گرجستان خواهی نخواهی پای لشکریان روس را بآنجا باز کرد و چون این نواحی گاهی جزو خاک گرجستان بوده است بهانه دیگری بآنها میداد . این بود که ژنرال تسیتسیانف پس از شکست گرجیان در صدد برآمد بسوی شهر ایروان بتازد .

درین زمان تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه در قفقاز بود و مرکز ستاد خود را در تفلیس برقرار کرده بود و چون خود از تزار گرجی بود از اوضاع آن نواحی اطلاع بسیار داشت و میدانست نواحی را که حکم دروازه گرجستان دارد باید متصرف شود و بجز راه داریال راه دیگری برای اینکه گرجستان را از دست ندهد لازم دارد . در آن زمان کرانه های غربی

دریای سیاه هنوز بدست پادشاهان عثمانی بود و آنها نیرومند تر از ایران بودند و مصلحت نبود با ترکان عثمانی وارد جنگ شود. بالعکس دولت ایران را ضعف ترمیدانستند و بدست آوردن کرانه‌های دریای خزر که دروازه دیگر گرجستان بود آسان‌تر می‌نمود و میبایست نخست ناحیه ایروان را متصرف شود و از آنجا بمشرق بتازد و راه دریای خزر پیدا کند.

برای تصرف ناحیه ایروان لازم بود نخست ناحیه گنجه را تصرف کنند و این ناحیه اندکی پیش ازین دوره در زمان سلطنت ایران کلی مدتی جزو گرجستان شده بود و از قدیم روابط بسیار نزدیک در میان مردم گنجه و گرجیها بوده است.

بدین جهت از جواد خان قاجار حکمران گنجه که درین زمان دست‌نشانده ایران بود مالیات يك ساله آن ناحیه را خواست. وی نیز بدربار ایران اطلاع داد و از طهران نیز لشکریانی بیاری اوره‌سپار شدند. اما پیش از آنکه سعیدبیک غلام که پیشاپیش آنها حرکت میکرد برسد و خبر نزدیک شدن سپاهیان ایران را برساند سر بازان ژنرال تسیتسیاف در ماه دسامبر ۱۸۰۳ و رمضان ۱۲۱۸ شهر را محاصره کرد.

مؤلف مآثر سلطانیه مینویسد که جواد خان چندین بار از شهر بیرون آمد و خود را بلشکریان روس زد و کاری نتوانست از پیش برود. سرانجام بواسطه مخالفتی که در میان وی و مصیب بیک شمس‌الدینلواز فرماندهان لشکریان ایران رخ داد و در نتیجه ارمنیان گنجه خیانت کردند و تسلیم روسها شدند، بامداد غره شول آنسان روسها بر قلعه هجوم آوردند و پس از سه ساعت جنگ جواد خان یکی از پسرانش کشته شدند و شهر بتصرف سر بازان روسی درآمد.

پس ازین واقعه تسیتسیانوف نزد حکمران قراباغ و حکمران ایروان که از جانب ایران بودند فرستاد و ایشان را بطاعت خواند و ایشان چندان مقاومت و پایداری دورا بر لشکریان روسیه نشان ندادند. در زمانی که این واقعه رخ داد فتحعلی شاه در خراسان مشغول جنگ بود و در همان روزی که شهر مشهد را گمروت خسرافتادن گنجه بدست لشکریان روس یاو رسید. این واقعه مقدمه یک سلسله جنگهایی در میان ایران و روسیه شد که نزدیک ده سال امتداد یافت و بعد نامه گنجانید.

اسدکی پس ازین وقایع اخلاف ناپلئون با روسیه در گرفت، هم ناپلئون در صدد برآمد ایران را بخود جلب کند و در برابر روسیه بکار بیندازد و هم فتحعلی شاه بمیدوار بود که بزور ناپلئون زعمده روسها برآید و تواجی را که از دست رفته بود پس بگیرد. روسها بواسطه سرگرمیهای بی‌که در اروپا و زمینهای جنگ با ناپلئون داشتند نمیتوانستند سکرین بیشتر بقفقار فرستند و کار را درین جا یکسره کنند. دربار ایران هم که اسدکی

اندک ناتوانی خود را احساس کرده بود مصلحت را در آن نمیدید که جنگ سخت بکند و بیشتر امیدوار بود بیانجی گری ناپلئون کار را از پیش ببرد. همین جهت این سلسله جنگهای ده ساله بیشتر جنبه زد و خوردهای کوچک محلی را داشته است، تا اینکه روسها یکباره از جانب ناپلئون و اروپا آسوده خاطر شدند و همه نیروی خود را در قفقاز گرد آوردند و این سلسله جنگها بدان گونه پایان رسید که پس ازین شرح آن خواهد آمد.

نخستین کاری که فتحعلی شاه پس از شنیدن خبر تصرف گنجه بدست روسها کرد این بود که نیرویی گرد آورد و فرماندهی کل آنرا پسرش عباس میرزا نایب السلطنه که از همه برادران خود لایق تر بود سپرد.

روسها که از مردم گنجه بسیار خشمگین بودند در موقع تصرف شهر کشتار بسیار کردند و حتی نام شهر را تغییر دادند و بمناسبت نام یلیزا بتا پتروونا (۱) دختر پتر کبیر که از ۱۷۴۱ تا ۱۷۶۲ (۱۱۵۴-۱۱۷۶ ق) سلطنت کرده بود شهری را که تازه گرفته بودند یلیزا پترونا (۲) نام گذاشتند. در آغاز انقلاب شوروی نام این شهر را دوباره گنجه گذاشتند اما بزودی بمناسبت نام کیرف (۳) از پیشوایان انقلاب نام آنرا «کیرف آباد» گذاشتند و اینک بهمان نام معروفست.

## لشکرگشی بیروان

پس از تصرف گنجه ژنرال سمیتسیانف بسوی بیروان روانه شد. حکمران بیروان درین زمینه خدعه کرده و وعده مساعمت بوی داده بود، بامید اینکه از مرکز خود دور و در اطراف بیروان گرفتار نیروی بیشتری بشود.

در برابر این حوادث دربار ایران سخت بدست و پا افتاده بود. فتحعلی شاه در ۲۸ ذی القعدة ۱۲۱۸ تهیه لشکرگشی مفصلی دید و در نظر گرفت خود نیز بآذربایجان رهسپار شود و بمیدان جنگ نزدیک باشد که در موقع لزوم مدد برساند. عباس میرزا نایب السلطنه در چهاردهم صفر ۱۲۱۹ ق. با لشکریان خود از تبریز بسوی بیروان رهسپار شد و در کنار رودخانه زنگی لشکرگاه ساخت و سنگر بندی کرد.

چون میترسید که اگر گرفتار جنگ با روسها بشود ترکان عثمانی موقع را غنیمت بشمارند و بیروان حمله بکنند مهدیقینی خان قجار دوئورا که از سرکردگان مهم لشکر او بود را شش هزار سوار بسوی قارص روانه کرد که مسانع از حمله ترکان عثمانی بشود. اما در راه ژنرال سمیتسیانف با بیست هزار پیاده و پنج شش هزار سوار روسی توب

در محلی بنام «پلنیک» نزدیک ایروان باورسید و مهدی قلی خان خود با هفتصد تن از سواران راه را بریشان گرفت و بعد از آنکه عده او از آن راه گذشتند خود هم در پی ایشان روان شد و بلاشکر گاه عباس میرزا رسید.

تسیتسیانف پس از آن که چندی در همان محل پلنیک ماند در روز یکشنبه ۱۹ ماه ربیع الاول یکروز عصر بنزدیک ایروان رسید و میخواست قلعه اوح کلیسیا یعنی کلیسای معروف اچمیاد زین را که مقر خلیفه ارمنیان و مهم ترین مرکز مذهبی ارمنستان است تصرف کند. نایب السلطنه که این خبر را شنید گروهی از لشکریان خود را بفرماندهی علیقلی خان شاهسون فرستاد که آنجا را پاسبانی کنند و ایشان با بامداد روز بعد باینداری کردند و چون بامداد شد نایب السلطنه خورد باعدهای با ایشان حمله برد و چون می ترسید که پاسبانان قلعه ایروان بر لشکریانش بتازند میرزا محمد شفیع قدیمی مازندرانی صدراعظم فتحعلی شاه را که ناوی بود و احمد خان مقدم حاکم تبریز و مراغه را باعهدهای بمحافظت سنگر های خود گماشت و خود با لشکریان عازم شد.

تسیتسیانف در اطراف اوح کلیسیا لشکریان خود را به دسته تقسیم کرد و در میان هر دسته دو یست قدم فاصله قرار داد و توپهای خود را در میان جای داد و چون لشکریان ایران نزدیک شدند سپاهیان روس شروع توپها «چن کردند». سواران شاهسون و خواجهرند و عبدالملکی از لشکریان ایران برایشان حمله بردند و سرانجام پیادگان روس تاب مقاومت نیاوردند و بتی فرار را گماشتند و لشکریان ایران لشکر گاهشان را تاراج کردند و چون شب نزدیک شد عباس میرزا فرمان داد دست از چنگ برداشتن. درین واقعه از دوسوی جمعی کشته و اسیر شدند و عدهای از اتراقان روس بدست لشکریان ایران افتادند و سه روز زد و خورد دوام نداشت و چون از هیچ طرف فتح روی نمی داد بلاشکر گاه خود باز گشتند. درین زمان حکمران ایروان با اصطلاح آن زمان بیکر بیکی آن شهر محمدخان قاچار بود که با روسها ساخته بود. در وقتی که دید درین جهت پیش نبردند خواست جانب ایران را بگیرد و پیغام داد که میرزا محمد شفیع وزیر نزد او بقعه ایروان برود و وی رفت و قرار مصالحه گذاشت و چون باز گشت محمدخان پسر خود را با هدایا نزد عباس میرزا فرستاد و تعهد کرد از فرمان او سر نیچد.

پس از آن عباس میرزا از جای بنام سنگر که در آنجا لشکر گاه کرده بود بمشزل فلرخ بلاغ رفت و در آنجا بیسی سنگرندی را گذاشت. چون خبر رفتار محمدخان قاچار حکمران ایروان بفرمان تسیتسیانف رسید بنابر ابرجمله گماشت و بی مقدمه از راه «در که» بر لشکریان ایران تاخت و بار دیگر چنگ در گرفت و آتش توپخانه شروع شد.

درین میان بعضی از سواران شمس الدین لو و قزاق که در اردوی ایران بودند

بنای طغیان را گذاشتند و از عقب بغارت مشغول شدند و لشکریان ایران چون این اوضاع را دیدند بنای فرار را گذاشتند. تسیتسیانف چون دیگر مانعی در پیش نداشت وارد ایروان شد و مسجد شهر را لشکرگاه قرار داد و از آنجا توپها را متوجه باروی شهر کرد و جنگ در میان او و محمد خان قاجار در گرفت.

عباس میرزا پس از فرار لشکریانش ناچار تا محل «صدرگ» رفت و از آنجا تفصیل را بیدرش فتحعلی شاه نوشت. فتحعلی شاه درین زمان در چمن سلطانیه بود و عادت او بود که هر وقت جنگ با روسیه در می گرفت اگر تا بستان بود با عده ای که میتواندست مجهز کند بچمن سلطانیه نزدیک زنجان میرفت و آنجا میماند که اگر در میدان جنگ محتاج بیاری باشند از لشکریانی که همراه دارد بدهد آنها بفرستد. این بار هم اسمعیل بیک دامغانی را با گروهی از لشکریان خراسان روانه کرد و خود نیز در پی ایشان رهسپار شد و از رود ارس گذشت و در سه فرسنگی ایروان بلشکرگاه عباس میرزا رسید. عباس میرزا هم آن عده را برداشت و به شهر حمله برد و در برابر مسجد ایروان جنگ دو گرفت و تا شام می جنگیدند.

فردای آن روز محمد خان قاجار حکمران شهر گفت پاسبان قلعه ارم نیانند و میترسم با همدینان خود همدست شوند و قلعه را تسلیم کنند. فتحعلی شاه عده ای را فرستاد رفتند قلعه را تصرف کردند. تسیتسیانف در نظر گرفت شبانه حمله ببرد اما حسنخان یوزباشی که طلابه لشکر را اداره میکرد از اندیشه او خبردار شد و بفتحعلی شاه خبر داد و سپه هیان ایران آماده جنگ شدند و نزدیک سپیده دم بود که روسها بایشان نزدیک شدند و جنگ سخت در گرفت، اما چون ازین شبیخون نتیجه ای بدست نیامد روسها پراکنده شدند و سپاهیان ایران مدتی آنها را دنبال میکردند و سرانجام بفرمان فتحعلی شاه آنها را محاصره کردند و راه خوراک را بریشان بستند.

درین هنگام گروهی از مردم گرجستان که به همراهی لشکریان روس بتجارت می رفتند بلشکریان علیقلی خان شاهسون و علی خان قاجار که طلابه ایران بودند بر خوردند و زد و خوردی در میانشان شد و پاسبانان روسی کشته شدند و گرجیان را اسیر کردند و باردوی فتحعلی شاه بردند و وی کسانی را که بدرد سر بازی میخوردند در لشکرگاه خود نگاهداشت.

پس از آن فتحعلی شاه خبر رسید که در منزل پاشیک گروهی از روسها اقامت دارند و آذوقه ای را که از گرجستان می آورند تعویل میگیرند و بلشکرگاه خود می فرستند و وی پیرقلی خان را که از افسران سپه او بود بدفع آنها مرستاد و چون بایشان نزدیک شد ایشان بفرار تسیتسیانف خبر دادند و او هم عده ای با چند توپ بعمارتشان فرستاد و فتحعلی شاه

هم علیقلی خان شاهسون را بیاری پیرقلی خان فرستاد و بدینگونه در میان پلنیک و ایروان جنگ در گرفت و پس از جنگ سخت روسها شکست خوردند و چهار هزار تن اسیر و کشته دادند و فتحعلی شاه دستور داد از سرهای کستگان روسی در کنار لشکرگاه منار ساختند .

تسیتسیانف پس ازین واقعه چون زمستان در پیش بود در آغاز ربیع الثانی ۱۲۱۹ از اطراف ایروان راه تغلیس را در پیش گرفت و سواران ایرانی هم چند بار لشکریان او را دنبال کردند و اسیر و غنیمت گرفتند . جنگ آنسال بدینگونه پایان یافت . سپس محمد خان قاجار و کلعلی خان کنگرلو که از محترمین آن محل بود نزد فتحعلی شاه رفتند و وی حکمرانی ایروان را هم چنان به محمدخان داد و پسرش را که گروگان داده بود مرخص کرد و حکمرانی نخجوان را به کلعلی خان داد و آن ناحیه را بایل کنگرلو سپرد و حکمرانی قراباغ را با یوانفج خان جوانشیر داد و بانکسندر میرزا والی تغلیس پسر ابراکلی دستور داد دره اباغ بماند و خود عازم طهران شد و از راه تبریز روز ۱۴ رجب ۱۲۱۹ طهران رسید و عباس میرزا را با خود به طهران آورد .

## جنگهای سال ۱۲۲۰ قهری

در زمستان ۱۲۱۹ که فتحعلی شاه بظهران بازگشت و عباس میرزا و همه با خود آورد چندی او را پیش خود نگاهداشت و در بهار سال ۱۲۲۰ میرزا عیسی قزاقی مقله فراهانی را که از مردان کاردان دربارش بود بسوزارت و پیشکری او گماشت و وی را دوباره باذربایجان روانه کرد که دنباله جنگ با روسیه را بگیرد . عباس میرزا روز شنبه ۱۴ صفر ۱۲۲۰ از طهران رهسپار شد و فتحعلی شاه خود روز ۲۴ صفر در پی او روان شد و در چمن سلطانه مائده و از آنجا اسمعیل خان دامغانی را با گروهی در پی او فرستاد و شاهزاده علی خان برادر مادری عباس میرزا را دستور داد در زینچن بسازد و اسمعیل خان قاجار حکمران خوی را مأمور کرد که بیاری عباس میرزا روانه شود و خود روز دوشنبه ۱۳ ربیع الاول از آنجا عازم چمن اوجان شد .

آنجا باو خبر رسید که ابراهیم خلیل خان حکمران مورونی قراباغ که از ۱۷۷۲ در آن نواحی فرمانروایی داشت از ایران روی برگردانده و تسلیم روسها شده است ، بهمین جهت عباس میرزا دستور داد نخست بجنگ او برود و قلعه پناه آباد را بگیرد . چون این خبر با ابراهیم خلیل خان رسید جمفر قلی بیگ پسر محمد حسین خان را که نیره اش بود با پسر فضلعلی بیگ جوانشیر نزد ژنرال تسیتسیانف بکنجه فرستاد و از ویاری خواست . وی هم عده ای سرباز روانه کرد و چون بقلعه شوشی رسیدند ابراهیم خلیل خان پسر خود محمد حسن خان را با عده ای از لشکریان قراباغ و روسها برای پاسپانی از پل خدا آورین بر روی

اوس روانه کرد. اوسوی ایران اسمعیل خان دامغانی که بدستور عباس میرزا از اهر روانه شده بود در چهار فرسنگی پل بلشکریان روس رسید و جنگ در میان نشان در گرفت و چیزی نمانده بود لشکریان ابران شکست خوردند که خیر عباس میرزا رسید و وی هم بیاری او رهپار شد و پس از جنگ سخت سرانجام سربازان روس و لشکریان قزاق رحمت بسیار از میان درختستانها توانستند بشوشی بگریزند. عباس میرزا بنا «آق اغلان» آنها را دنبال کرد و غنایم بسیار ازیشان گرفت که برای فتحعلی شاه فرستاد و نجهقلی خان گروسی را در آق اغلان گذاشت و خورد از راه «چنانچی» دوباره به محاصره پناه آباد برگشت.

اوسوی دیگر فتحعلی شاه در ۲۶ ربیع الاول از راه قراچه داغ به «تخت طاوس» رفت. درین میان عباس میرزا خبر رسید که «گرگین» سرهنگ سپاه روسیه با «کنراوسکی» افسر دیگر باده توپ برای پاسبانی از قلعه پناه آباد از گنجه بیرون آمده اند و اینک به «عسکران» رسیده اند. عباس میرزا بعزم مقابله با ایشان براه افتاد و چون بهم رسیدند اسمعیل خان دامغانی باعده خود حمله برد و پیر قلی خان قاجار و علی خان قاجار توانو و صادق خان قاجار عزالدین لو و محمد قلی خان قاجار و حاجی اللهوردی خان قاجار با تفنگچیان کراز و فراهان از اطراف حمله کردند و عباس میرزا خود در قلب لشکر بود و جنگ سخت در گرفت و صادق خان قاجار زخم برداشت و با اینچه روسها سرانجام شکست خوردند و بقبرستانی پناه بردند و در آنجا سنگر بستند و چون خبر بفتحعلی شاه رسید حسینقلی خان قاجار را با افواج دامغانی و چهار توپ بیاریشان فرستاد و پس از شش روز جنگ عاقبت ایرانیان بسنگر حمله کردند و بیاری را کشتند و اسیر کردند و سرهنگ گرگین که زخم برداشته بود با چند سرباز گریخت و نیم شب بقعه «تربادت» رفت. پیر قلی خان قاجار باعده ای او را دنبال و محاصره کرد و او مهلت خواست که تا سه روز دیگر نزد عباس میرزا برود، اما چون باو مهلت دادند و دست از محاصره کشید شب سوم فرار کرد و سگنجه رفت و ایرانیان او را دنبال کردند و چند تن از همراهانش را کشتند اما خود بکوه «چمرق» گریخت. درین میان خبر رسید که ژنرال تسیتسیانف با همه لشکر خود بیاری سرهنگ مزبور از گنجه بیرون آمده و در کنار رود «ترتر» توقف کرده است. عباس میرزا اسمعیل خان دامغانی را برای تفحص فرستاد و چون قسری پیش رفت بر وسهاس خورد و جنگ سختی در گرفت و جمعی را اسیر کرد و بلشکر گاه عباس میرزا بارگشت. خبر این فتح روز پنجشنبه ۱۳ ربیع الثانی ۱۲۲۰ در تخت طاوس بفتحعلی شاه رسید.

اوسوی دیگر اسمعیل خان شامبیاتی قاجار حکمران خوی بدستور فتحعلی شاه بایروان رفت. معنوه شد که محمدخان حکمران آن شهر باز جا بروسها را گرفته و از عهد خود برگشته است و روسها از ناحیه «شوره کن» گذشته بروستدی «تالین» آمده اند که

ایرانیان بر آنجا دست نیابند. درین هنگام مهدیقلی خان قاساجار هم پس از اسمعیل خان باردورسید و آن خیر را تأیید کرد. اسمعیل خان بیسپانه حمام رفتن بشهر و قلعه ایروان رفت و افسران خود را يك يك و دودو بقلمه خواست و چون جمعی که لازم بود گرد آمدند فرمان داد و ارد برج و قلعه شدند و اطراف قلعه را گرفتند و محمد خان هنگامی از نتیجه این کار آگاه شد که دیگر مجاز نداشت دفاع بکند. مهدیقلی خان واقعه را بفتحملی شاه خیر داد و او هم اشرف خان دماوندی را با گروهی از لشکریان برای پاسبانی قلعه ایروان فرستاد و دستور داد که محمد خان را بند کند و خود حکمرانی ایروان را بدست بگیرد.

## وقایع گیلان و دریای خزر

در ۱۲۲۰ در زمانی که لشکریان ایران در آذربایجان گرفتار جنگ با روسیه و لشکریان ررال تسیسیانف بودند خبر رسید که در گیلان نیز حوادثی روی داده است، بدین معنی که ژنرال تسیسیانف برای اینکه نگذارد همه نیروی ایران در یک جبهه بکار مشغول شود يك تن از افسران زیر دست خود سرهنگ «شفت» (۱) نام را که از بهترین فرم ندهان وی بود مأمور کرد که یاری او گیلان و دریای خزر را بگردد و در آنجا کشتی نیرویی در کرانه های دریای خزر که عیاش پیدا کرده گردند و از آنجا بتدریج انزلی (پهلوی امروز) حمله بردند. نگاهبان بندر چون یاری برای نداشتند بر پشت گریختند و لشکریان روس بی مانع انزلی را متصرف شدند و از آنجا بسوی رشت رهسپار گشتند. میرزا موسی منجم باشی لاهیجی که حکمرانی گیلان را داشت عده ای از لشکریان را بجهت آورد و در پیرامون بازار سنگر بستند و مقاومت کردند و جنگ سخت در گرفت و در نتیجه هر از آن ارسربازان روسی کشته شدند و بازمانده آن لشکر بانزلی برگشتند و بر همان کشتیها سوار شدند و راه روسیه را پیش گرفتند.

در آن موقع مرداب بونی و خمیج آن که لاهجی کشتی رانی بوده و قسمتی از خلیج را شن گرفته بود و تنها در حدود ۱۲ کیلومتر از دهانه مرداب راه رفت و آمد کشتیها را داشت و تنها کشتی های کوچک می توانستند از آن بگذرند و کشتی عده ای که روسها با خود آورده بودند رای حمل سربازها و توپهایشان که می نبود و بدین جهت در بازگشت دچار زحمت بسیار شدند. بدین گونه این لشکر کشی روسها بگیلان نتیجه ای نداد و در جبهه های دیگر مانع از عملیات سپاهیان ایران نشد.



## جنگ دوم گنجه

چون ژنرال تسیتسیانف برای یابوری لشکری که بفرماندهی سرهنگ گریگین فرستاده بود از گنجه بیرون آمد و در کنار رود ترتر لشکرگاه ساخت. ناچار شهر گنجه را تخلیه کرد و چون این خبر بفتحعلی شاه رسید دستور داد که عباس میرزا شهر گنجه را بگیرد. از سوی دیگر اسماعیل خان دامغانی را با عده‌ای دیگر برای مقابله با تسیتسیانف فرستاد و وی بدستور عباس میرزا بگنجه تاخت و آن شهر را بار دیگر گرفت و قلعه‌ای را که روسها در آن بودند محاصره کرد. چون در شهر گنجه آذوقه و علوفه کم شده بود و روسها در قلعه خود آذوقه بسیار داشتند و میتوانستند مدت مدیدی پایداری بکنند و با انعکس لشکریان ایران دوچار تنگی می شدند عباس میرزا دستور داد پنج هزار تن از زن و مرد شهر گنجه را با چهار پایان سیاه به «شمکور» که در نیم فرسنگی شهر بود ببرند، تا از مردم شهر کم بشود و دوچار سختی آذوقه نشوند. فردای آنروز از گنجه بیرون آمد و در راه بکار عده‌ای که بشکور فرستاده بود رسیدگی کرد و از آنجا به «ز کم» رفت، در سر راه عده‌ای از روسها که آذوقه برای سر بازان تسیتسیانف می بردند برخورد و فرمانده آنها را که سرهنگی بود با عده دیگر اسیر کرد و بز کم رفت. از آنجا دستور داد که پیرقلی خان و محمدعلی خان شامبیاتی آن عده از مردم گنجه را که از شهر بیرون آورده بودند بتبریز ببرند و آنها را در تبریز منزل دادند و فتحعلی شاه بتوسط ملا ملک محمد قاضی عسکر با آنها نیکی کرد.

عباس میرزا از ز کم بناحیه «آخسه» عزاق رفت و چند روز در آنجا ماند و چند تن از نزرگان سرزمین کاخ و قلعه ینگی در گرجستان نزد او آمدند و اظهار اطاعت کردند. سپس از آنجا عازم ایروان شد و از راه تنگی که از میان درختستانها میگذشت و یک تن بیشتر نمی توانست از راه بگذرد عازم ایروان شد. در راه عده‌ای از گرجیان که با روسها همدست بودند کمین کرده بودند و تیری بطرف او انداختند که چکمه او را خراش داد، اما آسیبی باو نرساند و وارد ایروان شد. از آنجا حاج محمد خان قراگوزلور برای بردن اخبار نزد فتحعلی شاه فرستاد. از سوی دیگر اسماعیل خان دامغانی که با ابوالفتح خان جوانشیر و عده‌ای از لشکریان برای مقابله با تسیتسیانف رهسپار شده بودند با او روبرو شدند و جنگ سختی در گرفت و سرانجام لشکریان روس بکوه «آق دره» پناه بردند و در راه عده کثیری از آنها گرفتار شدند و اسماعیل خان که فیروز شده بود نزد فتحعلی شاه برگشت و فتحعلی شاه بطهران بازگشت.

## تصرف قلعه شوشی

پس از بازگشت فتحعلی شاه بطهران عباس میرزا بتبریز آمد و محمد خان قاجار حکمران ابروان را با محمد علی خان شامیاتی بدربار پدرش فرستاد. چون تسبیحاتف دید که لشکریان ایران بواسطه سرما میدان را تهی گذاشته اند تخت ییپانه تماشای قلعه شوشی و مهمان شدن زدا سراهیم خلیل خان او را فریفت و وی هم باور کرد و او را بخانه خود دعوت کرد. تسبیحاتف بی مانع وارد قلعه شوشی شد و چهارصد تن از سربازان خود را در آنجا گذاشت و از آنجا بکنجه رفت و بدین گونه قلعه شوشی بدست سیاهیان روس افتاد. درین زمان شیخعلی خان حکمران قیه و در بند و سرخای خان لگزی و حسینقلی خان حکمران بادکوبه نامه ای بعباس میرزا نوشتند که سرهنگ شفت سابق الذکر در بازگشت از گیلان قهراً بیا کو خواهد تاخت و لازمست عده ای برای برابری با او بفرستند. عباس میرزا عسکر خان افشار ارومی را با عده ای سوار و پیاده روانه کرد.

از سوی دیگر سرهنگ شفت که از گیلان بازگشت با کشتی های خود در برابر شهر باکو ایستاد و جنگ در میان او و نیروهای ایرانی در گرفت و حسینقلی خان مقاومت سخت کرد و چند کشتی را باتوپ از میان برد و غرق کرد. سربازان روسی از کشتی پیاده شدند و از راه خشکی بشهر حمله بردند. درین موقع شیخعلی خان و نوح بیگ پسر سرخای خان لگزی هم با سیپهیان خود رسیدند و بقلعه رفتند و بر نیروی ایران افزود و چند روز جنگ دوام داشت تا اینکه سرهنگ شفت دید از عهده بر نمی آید سربازان خود را بکشتی نشاند و بیان بسته ساری طاش رفت.

از آن سوی هم تسبیحاتف از گنجه عازم شروان شد و مصطفی خان شروانی مرانب را با ضلع عباس میرزا رساند و وی هم پسرقلی خان قاجار را با عده ای بیاری او فرستاد و پسرقلی خان چون بکندر رود کرد که در دوازده فرسنگی شروانست رسید خبر شد که مصطفی خان از شدت ترس با تسبیحاتف وارد گفتگوی صبح شده و با هم دیدار کرده اند و تسبیحاتف با او بسوی باکو حرکت کرده است که انتقام شکست سرهنگ شفت را از حسینقلی خان بگیرد. از آن طرف هم شفت با بازمانده لشکریان خود باردوی سر تیپ تسبیحاتف پیوسته است.

چون این خبرها بعباس میرزا رسید فوراً حسینقلی خان را با عده ای روانه باکو کرد و عسکرخان افشار را هم با هزارتن بیاری او فرستاد و بازا احمد خان مقدم حکمران تبریز و مراغه را با چند توپ و سپاهی از سواره و پیاده روانه کرد و با آنکه سرمای سخت بود خود هم در ۲۲ ذی القعدة ۱۲۲۰ از تبریز بیرون رفت و از راه اردبیل روانه شد و چون باردبیل رسید خبر شد که عسکرخان افشار بشتاب بیا کورسیده و حسینقلی خان قاجار

در کنار رود کر بر سر پل ایستاده و با سبانی می‌کند و پیرقلی خان و شیخعلی خان هم در بیرون قلعه با کولشکر گاه کرده‌اند و از سوی دیگر در لشکر گاه ژنرال تسیتسیانف بواسطه شدت سرما و کم بود آذوقه مشکلات بسیار پیش آمده است.

## گشته شدن تسیتسیانف

درین موقع واقعه بسیار عجیبی در دربار طهران روی داده است بدین معنی که فتعلی شاه بخرافات و باطیل و مخصوصاً سحر و جادو بسیار معتقد بود و در ضمن این که می‌کوشید بوسیله لشکریان خود روسها را از میدان بدر کند باین گونه وسایل هم متوسل می‌شد.

در آن زمان مرد روحانی با سواد اما دیوانه وضعی در طهران بود بنام حاج میرزا محمد سبزواری که چون اعتقاد داشت در همه امور اسلام باید با خبری که از پیامبر و امامان رسیده است قناعت کرده او را میرزا محمد اخباری می‌گفتند. وی سالها در عتبات درس خوانده و مرد بسیار باسوادی بود و تسالیفات بسیار داشت اما جداً بخرافات معتقد بود و کارهای عجیب می‌کرد و معروف شده بود که ظلم او مجربست و نتیجه قطعی دارد.

حاج میرزا محمد اخباری در جزو عقاید دیگری که داشت معتقد بود که در اسلام ادعای اجتهاد کردن یعنی در احکام عقیده اظهار کردن مخالف شرعست و شریعتی که از پیامبر و امامان مانده کسی حق ندارد در آن عقیده‌ای اظهار کند و یگانه دستور مردم اخباریست که از آنها رسیده است، یعنی آنچه از گفتار و رفتار آنها روایت کرده‌اند معتبرست و چیزی بر آن نمیتوان افزود و دیگر اجتهاد معنی ندارد و جز بدعت در دین چیز دیگری نیست. وی در ضمن مرد بسیار زبان آوری بود و حافظه بسیار سرشار داشت و مخصوصاً در صنعت جدل بسیار ماهر بود یعنی بقوه بیان خود همه را محکوم میکرد و کسی نمیتوانست جوابش را بدهد. چون در علوم مختلف دست داشت و کسانی که با او طرف میشدند آن علوم را نمیدانستند هر وقت می‌دید شکست می‌خورد و مجاب میشود ازین شاخ بآن شاخ میرفت و طرف را بعلمی که نمیدانست میکشید و باین وسیله مغلوبش میکرد برای این کار در هر چیز حتی سحر و جادو و ظلم و نیرنگ و جن گیری و شعبده هم اظهار اطلاع و مهارت میکرد و با مخالفان خود باین وسایل هم متوسل میشد. پیشوایان بزرگ شیعه در آن زمان مانند سید علی طباطبایی معروف صاحب شرح کبیر و حاج سید محمد باقر حجة الاسلام اصفهانی و حاج محمد ابراهیم کیناسی و شیخ جعفر نجفی از دست او و مجادله‌های او بتک آمده بودند و در برابر او سپر انداخته بودند. حاج میرزا محمد تیغات بسیار هم بزبان فارسی و عربی گذاشته است که برخی از آنها منتهای رواج را داشته است و درین زمینه هم کسی پیای او

نمیرسیده است .

پس از آنکه مدت‌ها در عتبات و بحرین و اصفهان بود و عدهٔ بسیاری با او گرویده بودند در آن موقع که ژنرال تیتسیانف که در ایران باواشپخترا یا اشپختر می‌گفتند حسابهای پی در پی بلشکریان ایران میکرد حاج میرزا محمد در طهران بود و «تسخیر ارواح و تسخیر اجنه و تسخیر ارواح طاهره و خبیثه و هم اعداد و طلسمات» همه را خوب می‌دانند و هر کدی را که بخواهد از پیش می‌برد و چله نشستن او بی اثر نمی‌ماند. در ضمن میکوشید فتحعلی شاه را هم بخود جلب کند و باین وسیله کار خود را پیش ببرد و چون مرد بسیار متعصبی بود بعضی از آنکه وقت ملاقات از شاه خواست او را پذیرفت. مجلس را خلوت کرد و پناه پیشنهاد عجیبی کرد که حتی در آن دوره خرافات و در نظر آن شاه خرافاتی هم عجیب می‌آمد .

گفت من چله می‌نشینم و از روزی که به‌چله نشستم تا چهل روز حتماً اشپخترا را بزرگه شده می‌آورد بشرط آنکه اگر من پیش بر دم شما این مطلب را آشکار کنید و بحسابت من طریقهٔ اخباری را در ایران رواج بدهید و با کسانی که مخالف من هستند مخالفت بکنید .

فتحعلی شاه این پیشنهاد را پذیرفت و قرار شد چهل روز دیگر سلام بنشیند و در همان مجلس سلام سر اشپخترا برایش خواهد آورد . پس ازین شرط و پیمان حاج میرزا محمد یکسره بشاه عهد اعظیم رفت و در حجره‌ی او بروی خود بست و چله نشست باین معنی که صورت مردی را بردیوار کشید و او را اشپختر نام گذاشت و پای آن نشست و طاسی را پشت خود بست و دوسر آنرا بدو طرف شکلی که بردیوار کشیده بود بست و شب و روز که در پای آن نقش بسته بود چشم بر آن دوخته بود و مرتباً ورد معینی را که معنی نداشت میخواند و آنقدر بر آن قش دو رنگاه کرده بود که گرد و پیشش سرخ و برنگ خون شده بود و چنان متوجه اینکار بود که هر کس وارد آن حجره میشد منتفت نمیشد و توجهی با او نمیکرد . سرانجام روز چهارم که رتی برداشت و در سینه آن نقش که بردیوار کشیده بود هرز برد و گفت در همین موقع اشپخترا گشتند .

فتحعلی شاه همان روز صفاقی قراری که محرمانه گذاشته بود همهٔ اعیان دربار خود را بسلام دعوت کرد و روی تخت مرمرب سلام نشست . هر چه منتظر شد سر اشپخترا را نیاروندند . سرانجام حوصده‌اش سردست و کسی را نزد میرزا محمد فرستاد پرسید چه شد ؟ روز دارد تمام میشود و خبری از او نیست . وی جواب داد کسیکه سر او می‌آورد اگر بی سمش ننگ بشود و چند ساعت دیرتر برسد تقصیر از من نیست .

ت ساعت بیس از آن واقعه عقبست سواری آمد و سر اشپخترا آورد و معلوم شد که

راستی در سلیمانیه درشش فرسنگی طهران پای اسبش لنگ شده و اینکه دیر رسیده برای آنست که مدتی در آنجا مانده است .

عجیب تر ازین واقعه تفصیل کشته شدن ژنرال تسیتسیانف فرمانده ارتش روسیه است که سرش را بدین گونه بطهران آوردند . در زمانیکه ژنرال مزبور بشهر باکو نزدیک میشد زمستان بسیار سختی پیش آمده بود و برف و باران بشدت میامد و عده بسیار از چهارپایانی که در لشکر او بودند و توپخانه او را میبردند از سرما تلف شدند و خوراک افراد و چهارپایان از شدت سرما کم شد و نمیرسید و بسیار بگران بود که چه بکنند . درین موقع مصطفی قلی خان شروانی و حسینقلی خان قاجار که مامور دفاع باکو بودند گرفتار همان سرمای سخت و همان دشواریها شده بودند و سرانجام حسینقلی خان و تسیتسیانف قرار گذاشتند در بیرون شهر با یکدیگر ملاقات کنند و قراری درمبارکه جنگ بگذارند .

حسینقلی خان وقتیکه قرار این ملاقات را گذاشت نقشه خاینانه ای کشید و چون قرار بود تنها با سه تن از همراهان خود بملاقات برود ابراهیم خان عم زاده خود را هم همراه برداشت و چون از شهر بیرون آمدند و یکدیگر رسیدند و نشستند و بنای گفتگو را گذاشتند ژنرال روسی مطمئن بود که خطری متوجه او نیست . ابراهیم خان پشت سر او نشسته بود در میان گهنگوهینکه حسینقلی خان اشاره کرد با تفنگی که در دست داشت تیری از پشت باوزد و گلوله از سینه او بیرون آمد و برود در افتاد و همراهان او را هم از پای در آوردند و سپس سرش را چنانکه حاج میرزا محمد اخباری وعده کرده بود بریدند و بسا فرستاده مخصوص چاپاری بطهران فرستادند و در آن روز بدینگونه وارد طهران شد .

بدین ترتیب ژنرال تسیتسیانف فرمانده کل ارتش روسیه درین جنگها در ماه ذی الحجّه ۱۲۲۰ قمری بخدعه کشته شد و ارتش وی هم چاره جز آن نداشت که باینگاه خود برگردد .

## نتیجه جنگهای نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰

جنگهایی که در مرحله نخستین تا پایان سال ۱۲۲۰ قمری روی داد نتیجه قطعی نداد . دولت روسیه چند تن از افسران کارآمد خود را بجنگ ابراهیم فرستاده بود مانند پرنس تسیتسیانف سابقالذکر ، کنت گوداویچ (۱) و تورماسوف (۲) و کاتلیاروسکی (۳) مرتضی قلی خان برادر آقا محمد خان که در آغاز سلطنت وی ازورنجیده و از ایران بروسیا گریخته بود در پترزبورگ از ۱۸۱۱ در پناه دولت روسیه میزیست . در ایران معروف بود بواسطه خشمی که نسبت بدمبار طهران داشت پنهانی با ارتش روسیه در قفقاز یاری میکرد

یگانه نتیجه محسوسه که ازین جنگها تا ۱۲۲۰ برای ایران گرفته شد همان کشته شدن ژنرال پرتس تسیتسیاف بخدعه بود که پیش ازین بدان اشاره شده است . پس از کشته شدن تسیتسیاف واقعه دیگری که رخ داد این بود که گلاسَنوپ (۱) که فرمانده عده دیگر از سیاهیان روسیه بود شهر در بند را محاصره کرد و پس از جنگی که با علی خان فرمانده لشکریان ایران کرد آن شهر را گرفت . گرفتن در بند بسیار زیان ایران تمام شد ، زیرا که این شهر نه تنها حکم دروازه دریای خزر را دارد بلکه سواحل مرتفع در بند کاملاً بنواحی آذربایجان و مقان مشرفست و در استیلا برین نواحی این شهر و ادو عملیات نظامی اهمیت بسیار می بخشد .

## سیاست ایران در برابر این حوادث

در سراسر این جنگها تا این زمان دولت ایران برای مقابله با روسها تنها بنیرو هایی که در قفقاز داشت قناعت میکرد و سرکردگان و اشراف مسلمان این نواحی را تحریک میکرد که با نیروهای خود و گاهی هم با پول خود با روسها بجنگند و فقط از اخلافهای نژادی و دینی بهره مند میشد و از نواحی دیگر ایران نیرویی بیاری ایشان نمیرفت . اما چون کار سخت شد عباس میرزای نایب السلطنه مجبور شده بود با بیست هزار تن از تبریز رهسپار شود و از رود ارس بگذرد ولی او هم از عهده برابری بر نیامد و در بیشتر از جنگها شکست میخورد و دامنه این جنگها تا سال ۱۲۲۸ کشید و زد و خورد های بزرگ و کوچک در نواحی مختلف ماوراء ارس روی داد . در سراسر این دوره دایما در بار ضهران تجبیراتی میکرد و نیروهای بنواحی مختلف قفقاز میفرستاد و جنگهایی این سرو آن سردر میگرفت ، اما عموماً نتیجه زیان ایران بود .

با این همه فتحعلی شاه غروری داشت و مطمئن بود حتماً بر روسها غالب میشود و بهمین جهت خطای جبران ناپذیری کرد و هر زمان که زج بر روسها درخواست صلح میکردند وی نمیدانست و بواسطه بی اضرائعی از وضع عمومی جهان و کارهای سیاسی و نظامی آن عصر گاهی جوابهای سخت و درشت میداد ، چه آنکه پس از فتوحات ناپلئون در سال ۱۲۲۰ (۱۸۰۶) که دولت روسیه میخواست از جانب ایران آسوده شود و کارهای خود در اروپا بپردازد در ۲۵ ذی القعدة ۱۲۲۰ (۱۵ فوریه ۱۸۰۶) ایستیفانوف (۲) نام را با سفارت به طهران فرستاد و درخواست صلح کرد . در بار ایران باین پیشنهاد اعتنائی نکرد یعنی جواب رد و قبول نداد و درین کار دست نمایندگان ناپلئون در دربار طهران داخل بود . این سفیر پس از دو ماه و یک روز اقامت بهوده در طهران در ۲۶ محرم ۱۲۲۱ (۱۶ آوریل ۱۸۰۶) بازگشت

ویگان نتیجه‌ای که ازین سفر خود گرفت این بود که فتحعلی شاه وعده داد تا از روسیه حمله نکنند اوهم وارد جنگ نشود.

از همین جا پیداست که ایران درین کشمکش‌ها فدای سیاست و منافع فرانسه می‌شد و چون فتح ناپلئون درین بوده است که نیروهای روسیه پراکنده باشد و عدم‌ای از آن‌ها در قفقاز در برابر نیروهای ایران معطل بماند تا او بتواند در اروپا روسیه را از پسا در آورد دربار طهران هم ناسنجیده و ناپخته بواسطه بی‌اطلاعی از اوضاع جهان و از توانایی نظامی روسیه تزاری در آن زمان آلت دست می‌شده و بدینگونه مواقع مناسب را از دست می‌داده است و نتیجه این می‌شده که در هر جنگ تازه‌ای ایرانیان نسبت بچنگ پیش بیشتر می‌باخته و بیشتر نواحی ایران را از دست می‌داده‌اند.

## عهد نامه گلستان

سرانجام پس ازین جنگ‌های پی‌پوده که از ۱۲۱۸ تا ۱۲۲۸ بیش از ده سال کشید دربار طهران بدولت انگلستان متوسل شد و انگلیسها در میان افتادند و عهدنامه‌ای که بعهدنامه گلستان معروفست در میان ایران و روسیه در ۲۹ شوال ۱۲۲۸ (۱۱۲ کتبر ۱۸۱۳) امضاء شد.

این عهد نامه در لشکرگاه گلستان بسته شده، نماینده ایران برای امضای آن میرزا ابوالحسن ایلیچی و نماینده روسیه ژنرال رتیشچف فرمانده نیروهای گرجستان بود و شگفت اینست که سرگور او زله سفیر انگلستان در دربار طهران نیز در موقع انعقاد آن بعنوان شفاعت حضور داشته‌است. اساس این عهد نامه باصلاح حقوق بین‌الملل متناقض و کونوا (۱) بود، یعنی نواحی که تا آن تاریخ بدست دولت ایران بود متعلق بایران بماند و نواحی که روسها متصرف شده بودند بروسیه تعقیب گرفت و منعقد شدند لشکریان ایران و روسیه از روز امضای قرارداد در هر جا که هستند همان جا بمانند و از آنجا تجاوز نکنند و آنجا مرز میان ایران و روسیه باشد، تا بعد نقشه معین و دقیقی ترتیب بدهند که مرز دو کشور را معلوم کنند و پس از دقت کامل خط سرحدی را معین کنند.

همین نامعلوم بودن مرزهای ایران و روسیه و مقررات عهد نامه گلستان سبب شد که دولت ایران ازین عهد نامه تحسینی کرد و ادعای غیبی داشت و بیچنگ دوم با روسیه دست زد و همین جبهه یگانه بود عهد نامه گلستان این بود که صلح موقتی ناپایداری تا سیزده سال بعد یعنی تا سال ۲۴۲ (-۱۸۲۰) در میان ایران و روسیه برقرار کرد، چنان می‌نماید که شاهکار انگلیسها درین می‌بچی گری این بوده‌است که اختلاف ایران و

روسیه یکسره قطع نشود و سرحد دو کشور معلوم نباشد تا همیشه راهی برای جنگ دیگری بازماند، چنانکه شد.

متن فارسی عهدنامه گلستان در همان زمانی که بامضاء رسیده با انشاء اصطلاحات مخصوص آن عصر تهیه شده و در ناسخ التواریخ در حوادث سال ۱۲۲۸ و در منتظم ناصری (۱) و «تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در قرن نوزدهم میلادی» تألیف آقای محمود محمود (۲) با اندک اختلافاتی چاپ شده است و در ضمن در مجموعهایی که در همان زمانها گرد آمده نسخهای مختلف از آنرا ضبط کرده‌اند.

در میان این نسخها بعضی اختلافات هست که در نتیجه تعریف کلمات فراهم شده و می توان متن آن را بدین گونه اصلاح کرد:

«اعلی حضرت قضا قدرت خورشید رایت پادشاه جم جاه ایپراطور عالی دستگاه مالک بالاستقلال کل ممالک ایپریه (۳) روسیه و اعلی حضرت قدر قدرت کیوان وقت پادشاه اعظم سلیمان جاه مالک بالاستحقاق کل ممالک شاهانه ایران، بملاحظه کمال مهربانی و اشتاق علیتین که در مانده اهالی و رعایای متعلقین دارند، رفع و دفع عداوت و دشمنی که بر عکس رای شوکت آرای ایشانست، حائب واستقرار مراتب مصالحه میمونه و دوستی جواریت سابقه موکده را در بین الطرفین راغب می باشند، باحسن الوجه رای علیتین قرار گرفته، در انجام این امور نیک و مصوبه از طرف اعلی حضرت قدر قدرت پادشاه اعظم بالاستقلال کل ممالک روسیه بمعالی جاه معالی جایگاه پسران لیتانت (۴) سپهسالار روسیه و مدیر عساکر ساکنین جوانب قفقازیه و گرجستان و ناظم امور و مصالح شهریه ولایات غروزیبا (۵) و گرجستان و قفقازیه و حاجی ترخان و کارهای تمامی ثنور و سرحدات این حدودات و سامان، امر فرمای عساکر سفاین بحر خزر، صاحب حمایل الکسندر نیوسکی (۶)

(۱) ج ۳ ص ۱۰۲-۱۰۹، در ناسخ التواریخ و منتظم ناصری مقدمه عهد نامه را تغییر داده و مختصر کرده‌اند.

(۲) ج ۱ ص ۱۲۵-۱۳۰

(۳) مأخوذ از کلمه Imperia روسی که همان کلمه Empire زبان فرانسه باشد.

(۴) مأخوذ از کلمه General-Intendant روسی که همان ترکیب Général-Lieutenant زبان فرانسه است.

(۵) Grouzia یا Grousie ناحیه شمالی گرجستان

(۶) Alexandre Nevski گرامون معروف کیف و ولادیمیر از ۱۲۵۲ تا ۱۲۶۵ میلادی در ۱۷۱۴ پسر کبیر ضیفه‌ی از اشراف پناه ارتشکیل داد و نشانی نیز برقرار کرد که بالاترین نشانهای نظامی روسیه بود.



وحمایل مرتبهٔ اولین آنای (۱)، مرتبه دار رابع عسکر به مقتدره حضرت گیورگی (۲) صاحب نشان شمشیر طلا المرقوم بجهت رشادت و بهادری نیکالای رتیشچوف (۳) اختیار کلی اعطا شده و اعلیٰ حضرت قدر قدرت و الارتبث پادشاه اعظم مالک بالاستقلال کل ممالک ایران هم عالی جاه معلی جایگاه ایلچی بزرگ دولت ایران که مأور دولتین روم و انگلیس بودند، عمده الامراء و الاعیان مقرب در گاه ذیشان و محرم اسرار نهران و مشیر اکثر امور دولت علیه ایران از خانوادهٔ دودمان وزارت و از امرای و ائمهٔ حضور در مرتبهٔ دویم آن، صاحب شوکت عطایای خاص پادشاهی خود از خنجر و شمشیر و کارد مرصع و استعمال ملبوس ترمه و اسب مرصع و یراق، میرزا ابوالحسن خان را که درین کار مختار بالکل نموده اند حال در مسگر روسیه و رودخانهٔ زیبوه مجال گلستان متعلقهٔ ولایت قراباغ ملاقات و جمعیت نمودند. بعد از ابراز و مبادلهٔ مستمسک ماموریت و اختیار کلی خود بیک دیگر و ملاحظه و تحقیق امور متعلق بمصالحه مبارکه بنام نامی پادشاهان عظام قرار و بموجب اختیار نامجات طرفین قیود و فصول و شروط مرقومه را الی الابد مقبول و منصوب و استمرار می داریم :

**فصل اول :** بعد ازین امور جنگ و عداوت و دشمنی که تا بحال در بین دولتین علیتین روسیه و ایران بود موقوف و بموجب این عهد نامه الی الابد مقطوع و متروک و مراتب مصالحهٔ اکیده و دوستی و وفای فیما بین اعلیٰ حضرت قضا قدرت پادشاه اعظم امپراطور کل ممالک روسیه و اعلیٰ حضرت خورشید رایت پادشاه داراشوکت مهالک ایران و وراثت و ولیعهدان عظام و میانهٔ دولتین علیتین ایشان باید ابر و مسلوک خواهد بود.

**فصل دوم :** چون بیشتر بموجب اظهار و گفتگوی طرفین و رضا از جانبین دولتین شده است که مراتب مصالحه در بنای «ستاتو کوفد پرژنشیوم» (۴) باشد یعنی طرفین در

(۱) Anna Ivanovna دختر Ivan و برادرزادهٔ پتر کبیر امپراطور روسیه از ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰، یکی از مهمترین نشانها بنام وی بود.

(۲) Guéorgui نشانی که در ۱۷۶۹ یکاثرین دوم امپراطور روسیه بنام Saint-George از اولیای معروف دین مسیح تأسیس کرد و چهاردرجه داشت و بهر یک از درجات حقوقی تعاقب می گرفت.

(۳) Nicolas Rtichtchov امضاکنندهٔ این عهد نامه از جانب روسیه بوده است. نام وی را در نسخهای مختلف متن فارسی تحریف گوناگون کرده و در جاهای مختلف «راتشچیفوف» و «رانتشچیفوف» و «ردیشچوف» و «ردیشچوف» و «درتیشف» و «رویشچوف» نوشته اند.

(۴) Statu quo Presentium جملهٔ زبان لاتین و اصطلاح حقوقی که تحت اللفظ «حالی که اکنون هست» معنی میدهد و این اصطلاح را در نسخهای مختلف متن فارسی تحریف کرده «اوسطا صوسکوه» و «پر بز ندیم» و «اسطاطسکو» و «اسطاطسکو» و «پر بز ندیم» نوشته اند.

هر موضوع و جایی که الی قرارداد مصالحه العالیه بوده است از آن قرار باقی و تمامی اولکای ولایات خوانین نشین که تا حال در تحت تصرف و ضبط هر يك از دولتین بوده است کماکان در تحت ضبط و اختیار ایشان بماند. لهذا در بین دولتین علیتین روسیه و ایران به موجب خط مرقومه ذیل تفور و سرحدات مستقر و تعیین گردیده است: از ابتدای اراضی آدینه بازار بخط مستقیم از راه صحرای مقان تا به مبریدی بلوک رود ارس و از بالای کنار رود ارس تا اتصال و الحاق رودخانه کینک چای پشت کوه مقری و از آنجا خط حدود سامان ولایات قراباغ و نخجوان از بالای کوههای الداگز بدره الداگز می رسد و از آنجا بر سرحدات قراباغ و نخجوان و ایروان و نیز رسیدی از تفور گنجه جمع و متصل گردیده و بعد از آن حدود مزبوره که بولایات ایروان و گنجه و هم حدود قزاق و شمس الدینلو را تا بسکان ایشک میدان مشغس و منفصل می سازد و از ایشک میدان نیز از بالای سر کوههای طرف راست طرق و رودخانه های حمزه چمن و از کوههای پنیک الی گوشه حدود و محال شوره کل و از گوشه محال شوره کل از بالای کوه برفدار آلداز گذشته از سرحد محال شوره کل و میانه حدود قریه سدره برودخانه ارپه چای ملحق و متصل شده معلوم و مشخص می گردد و چون ولایات خوانین نشین طالش در هنگام عداوت و دشمنی دست بدست افتاده، لهذا بجهت زیاده صدق و راستی حدود ولایات طالش مزبور را از جانب انزلی و اردبیل بعد از تصدیق این صلح نامه از پادشاهان عظام معتمدان و مهندسان مأموره که بموجب قبول و وفاق یکدیگر و معرفت سرداران جانبین چال و رودخانهها و دریاچه و امک و مزارع طرفین تفصیلاً تحدید و تمییز و تشخیص می سازند آنها نیز معلوم و تعیین ساخته، آنچه در حال تحریر این صلح نامه در دست و در تحت تصرف جانبین باشد معلوم نموده، آن وقت خط حدود ولایت طالش نیز در بنای ستاتو کوئو برز تقیوم مستقر و معین ساخته، هر يك از طرفین آنچه در تصرف دارد بر سر آن باقی خواهد ماند و هم چنین در سرحدات مزبوره فوق اگر چیزی از خط طرفین بیرون رفته باشد معتمدان و مهندسان مأموره طرفین هر طرف موافق ستاتو کوئو برز تقیوم رضا خواهند داد.

**فصل سوم:** اعلیحضرت قدر قدرت پادشاه اعظم مالک بالاستقلال کل مالک ایران بجهت ثبوت دوستی و وفاقی که با اعلیحضرت خورشید مرتبت ایسراطور کل مالک روسیه دارند باین صلح نامه بموض خود و ولیعهدان عظام تحت شاهانه ایران ولایات قراباغ و گنجه که الان موسوم بیلزابتوپول (۱) است و اولکای خوانین نشین شکلی و شیروان و قبه و دربند و باد کوبه و هرچا از ولایات طالش را باخاکی که الان در تصرف دولت روسیه است و تمامی داغستان و گرجستان و محل شوره کل و آچوق باش و گروزیه (۲) و منگریل (۳)

و ابغازو تمامی اولکا و اراضی که در میانه قفقازیه و سرحدات معینه العالیه بوده و نیز آنچه از اراضی دریایی قفقازیه الی کنار دریای خزر متصلست مخصوص و متعلق بممالک ایپریه روسیه می دانند .

**فصل چهارم :** اعلی حضرت خورشیدرأیت ایپراطور و الاشوکت ممالک روسیه برای اظهار دوستی و اتحاد خود نسبت با اعلی حضرت قدرقدرت پادشاه اعظم ممالک ایران و بجهت اثبات این معنی که بنا بر هجواریت طالب و راغبست که در ممالک شاهانه ایران مراتب استقلال و اختیار پادشاهی را در بنای اکتیده مشاهده و ملاحظه نمایند ، لهذا از خود و از عوض ولیعهدان عظام اقرار می نمایند که هر یک از فرزندان عظام ایشان که بولیعهدی دولت ایران تعیین می گردد هر گاه محتاج باعانت و یا امدادی از دولت علیه روسیه باشند مضایقت ننمایند ، تا از خارج کسی نتواند دخل و تصرف در مملکت ایران نماید و یا امداد و اعانت دولت روس دولت ایران مستقر و مستحکم گردد و اگر در سر امور داخله مملکت ایران فی مابین شاهزادگان مناقشتی روی نماید دولت علیه روس را در آن میانه کاری نیست ، تا پادشاه وقت خواهش نماید .

**فصل پنجم :** کشتی های دولت روسیه که برای معاملات بر روی دریای خزر تردد می نمایند بدستور سابق مأذون خواهند بود که بسواحل و بنادر جانب ایران عازم و نزدیک شوند و زمان طوفان و شکست کشتی از طرف ایران اعانت و یاری دوستانه نسبت با آنها بشود و کشتی های جانب ایران هم بدستور العمل سابق مأذون خواهند بود که برای معامله روانه سواحل روسیه شوند بهمین نحو در هنگام شکست و طوفان از جانب روسیه اعانت و یاری دوستانه درباره ایشان معمول گردد و در خصوص کشتیهای عسکریه جنگی روسیه بطریقی که در زمان دوستی و با در هر وقت کشتیهای جنگی دولت روسیه با علم و بیرق در دریای خزر بوده اند حال نیز محض دوستی اجازه داده میشود که بدستور سابق معمول گردد و احدی از دولتهای دیگر سوای دولت روس کشتیهای جنگی دریای خزر نداشته باشند .

**فصل ششم :** تمامی اسرایی که در جنگها گرفته شده اند یا اینکه از اهالی طرفین اسیر شده ، از کریستیان (۱) و یا هر مذهب دیگر باشند می باید الی وعده سه ماهه هلالی بعد از تصدیق و خط گذاردن درین عهدنامه از طرفین مرخص و رد گردیده ، هر یک را از جانبین خرج و مایحتاج باسرای مزبوره داده بقرا کدیسیا رسانند و کولای سرحدات طرفین بموجب نشر اعلامی که در خصوص فرستادن آنها بجای معین یک دیگر می نمایند اسرای جانبین را باز یافت خواهند کرد و آنانکه بسبب تقصیر یا خواهش خود از مملکتین فرار

نموده اند اذن بآن کسانی که برضا و رغبت خود اراده آمدن داشته باشند داده شود که بوطن اصلی خود مراجعت نمایند و هر کس از هر قومی چه اسیر و چه فراری که نتخواست باشد بیاید کسی را با او کاری نیست و عفو تقصیرات از طرفین نسبت بفراریان عطا خواهد شد.

**فصل هفتم:** علاوه از اقرار و اظهار مزبوره بالا رای بیضا مهابای اعلی حضرت کیوان رفعت ایسراطور اعظم روسیه و اعلی حضرت قدر قدرت پادشاه اعظم ممالک ایران قرار یافته که ایلچیان معتمد طرفین که هنگام لزوم مأمور و روانه دارالسلطنه چانپیوت میشوند بروفق لیاقت رتبه امور کلیه مرجوعه ایشان را حاصل و برداشت محبت نمایند و دستور سابق و کلایی که از دولتین بخصوص حمایت ارباب معاملات در بلاد متناسبه طرفین تعیین و تسکین گردیده زیاده از ده نفر عمله نخواهند داشت و ایشان با اعزاز شایسته مورد مراعات گردیده و باحوال ایشان هیچ گونه زحمت نرسیده، بل زحمتی که بر عاری طرفین عاید گردد بموجب عرض و اظهار و کلای رعایای مزبور رضای ستم دیدگان جابین داده شود.

**فصل هشتم:** در باب آمدن و شد و اوفل و ارباب معاملات در میان ممالک دولتین علیتین اذن داده می شود که هر کس از هر ایلی تپو ز بخصوص بیوت ایسکه در دست رعایا و ارباب معاملات متعلق بدولت بپیه روسیه یا تجار و متعلق بدولت علیه ایران میباشد از دولت خود یا از سرحدات تذکره و یا کنگره راه در دست داشته باشند از طریق بحرو بر جناب ممالک این دو دولت بدون تشویش آیند و هر کس هر قدر خواهد ساختن و متوقف گشته بامور معدومه و تجارت اشتغال نمایند و زمان مراجعت آنها با وطن خود از دولتین مانع نشوند. آنچه مال و تنخواه از امکده ممالک روسیه بولایات ایران و نیز از طرف ایران ممالک روسیه برفت و بمعرض بیع و مسندت و یا معاوضه بمال و یا اشیاء دیگری نمایند اگر در میان ارباب معاملات طرفین بخصوص ضرب و غیره شکوه و اندیسی باشد بموجب عداوت مانع بنزد و کلای طرفین و یا اگر و کیل نباشد بنزد خاکه آنچه رفته امور خود را عرض و اظهار سازند تا ایشان از روی صداقت مراتب ادعای آنها را مشخص و معنوی کرده خود و یا بمسرفت دیگران قطع و فصل کار را ساخته نگذارند تعرض و زحمتی باریب معاملات عاید شود و در باب تجار طرف ممالک روسیه که وارد بممالک ایران می شوند مازون خواهند بود که اگر با اموال و تنخواه خودشان بجناب ممالک پادشاهانه دیگر که دوست ایران باشند بروند از طرف دولت ایران بیضا بقه تذکرات راه ایشان بدهند و هم چنین از طرف دولت علیه روسیه نیز در ماده تجارت اهالی ایران که از خاک ممالک روسیه بجناب سایر ممالک پادشاهانه که دوست دولت روسیه باشند مبروند معمول خواهد شد. وقتی که یکی از رعایای دولت روسیه در زمان توقف و تجارت در ممالک ایران فوت شده باشد اموال و املاک

اودرایران بماتند چون مایعرف اوازمال رعایای دولت دوستست لهذا میباید اموال مقوت بموجب قبض الوصول شرعی رد و تسلیم ورثهٔ مفوت گردد و نیز اذن خواهند داد که املاک مفوت را اقوام اویفروشند چنانکه این معنی در ممالک روسیه و پادشاهان دیگر دستور و عادت بوده متعلق بهر که باشد مضایقه نمی نمایند .

**فصل نهم :** باج و گمرک اموال تجار طرف دولت بهیه روسیه که بینادر و بلاد ایران میآورند از يك تومان مبلغ پانصد دینار در يك بلده گرفته از آنجا با اموال مزبوره بهر ولایت ایران که بروند چیزی مطالبه نکرده و هم چنین از اموالی که از ممالک ایران بیرون میآورند آن قدر گرفته زیاده بعنوان خرج و توجیه و تعمیل و اختراعات چیزی از تجار روسیه با شروشلناق مطالبه نشود و بهمین نحو در يك بلده باج و گمرک تجار ایران که بینادر و بلاد ممالک روسیه میآورند و یا بیرون میبرند بدستور گرفته اختلافی بهیچ وجه نداشته باشد.

**فصل دهم :** بعد از نقل اموال تجار بینادر کنار دریا و یا آوردن از راه خشکی بیاد سرحدات دولتین اذن و اجازه بتجار و ارباب معاملات طرفین داده شود که اموال خودشان را فروخته و اموال دیگر خریدند و یا معاوضه کرده دیگر از امنای گمرک و مستاجرین طرفین اذن و دستوری نخواستند باشند ، زیرا که بر ذمهٔ امنای گمرک و مستاجرین لازمست که ملاحظه نمایند تا معطلی و تاخیر در کار تجارت ارباب معاملات و وقوع نیافته باج خزانه را از بایع و یا از مبیع یا از مشتری هر نوع با هم سازش مینمایند حاصل و باز یافت دارند .

**فصل یازدهم :** بعد از تصدیق و خط گذاردن درین شروط نامه بوکلای مختار دولتین علیتین بلا تاخیر با طرفین اعلام و اخبار مینمایند و امر اکید بخصوص بالمره ترک و قطع امور عداوت و دشمنی بهر جا ارسال خواهند کرد . شرط این شروط نامه الحالیه که بخصوص استدامت مصالحهٔ دایمه طرفین مستقر و دو قطعه مشروطه با ترجمان خط فارسی مرقوم و محرز و از وکلای مختار مامورین دولتین علیتین مزبوره تصدیق و با خط و مهر مختم گردیده و مبادله با يك دیگر شده است . می باید از طرف اعلی حضرت خورشید رایت پادشاه اعظم ایسراطورا کرم مالک کل ممالک روسیه و از جانب اعلی حضرت قدر قدرت پادشاه و الاجاه ممالک ایران با مضای خط شریف ایشان تصدیق گردد و چون این صلح نامه مشروطهٔ مصدقه میباید از هر دو دولت پایدار بوکلای مختار برسد لهذا از دولتین علیتین در مدت سه ماه علانی وصول گردد . تحریراً فی مسکر روسیه و رودخانهٔ زیوه من محال گنستان متعلقه بولایات قرا باغ بتاریخ بیست و نهم شهر شوال المکرم سنهٔ یک هزار و دو بیست و بیست و هشت هجری نبوی مطابق دوازدهم ماه اکتبر بر سنهٔ يك

هزار و هشتصد و سیزده عیسوی است تحریر یافت .

سواد دستخط ایلیچی روس بنرال لئیتنانت نیکالای ریشچوف سپاردانی که : چون میان و کلای دودولت پایند از عهدنامه قرار یافت بنا بر این شد که بعد از اتمام مصالحه و دست خط گذاشتن برای استقرار دوستی و اتحاد سفرا آمد و شد نمایند ، لهذا ایلیچی که از دولت علیه ایران برای مبارکباد بدولت بهیه روس میروید و مطالبی که از شاه خود مامورست بر رای اعلی حضرت قضا قدرت امپراطور اعظم عرض و اظهار سازد ، سردار دولت بهیه روسیه تعهد نمود که در مطالب ایران بقدر مقدور کوشش و سعی نماید . بجهت اتمام دست خط گذاشته مهر نمودم . در معسکر روسیه رودخانه زیو من محال گلستان متعلقه بولایت قراباغ بتاريخ سیزدهم ماه اکتبر سنه یک هزار و هشتصد و سیزده عیسوی . محل مهر و کیل مختار دولت علیه ایران میرزا ابوالحسن خان . محل مهر بنرال لئیتنانت نیکالای ریشچوف سردار دولت روسیه .

## نیروی نظامی ایران در آن زمان

جنگهای این مدت برتری نظامی روسیه را بایرانیان نشان داده بود . فتحعلیشاه و بیشتر از او پسرش عباس میرزای نایب السلطنه که در میدانهای جنگ آزموده و ورزیده شده بود در صدد برآمدند نیروی نظامی تازه ای در ایران تربیت کنند که بوسیله جدید و فتون نظامی اروپا آشنا باشد . در زمانی که ژنرال گوردان در ایران بود نیروی نظامی ایران تنها شامل شصت هزار پیاده و صد و چهل و چهار هزار سوار و دو هزار و پانصد توپچی بود . درجات نظامی و اصطلاح آن زمان بدینگونه بود : ده باشی فرمانده دوسر باز ، اژی باشی فرمانده پنجاه سر باز ، سلطان فرمانده صد سر باز ، خان فرمانده هشت تاده هزار سر باز .

مدت خدمت سر بازان بنیچه و چریک معلوم نبود و هر سر بازی در سال سی تومان مواجب میگرفت و از مالیات معاف بود و روزی یک چهار یک نان باو چیره میدادند . افراد پیاده نظام تفنگهای سر پر بسیار سنگین داشتند و بهر دوسر باز یک اسب تعلق می گرفت که علیق آنرا دولت میداد . افراد پیاده نظام آذربایجان و عراق (نواحی مرکزی) تفنگ های سر پر فایله ای داشتند که زیر آن دوشاخه بود و در موقع تیر اندازی تفنگ را روی دوشاخه میگذاشتند .

در جنگ تنها یک صنف حمله میکردند و در تیر اندازی زبردست بودند اما افراد سوار نظام میبایست هر یک اسب خود را با خود بیاورند ، تفنگهای دراز و سر پری داشتند

که چندان در برابر گلوله مقاومت نداشت و گاهی میترکید. سواران ترکمان ایران هنوز تیر و کمان داشتند و شاهشیرهاشان مخصوصاً خوب بود. افراد سوار نظام در جنگ نظماً نییگرفتند و هر طور پیش میآمد میایستادند. دره موقع حمله چهارنعل میرفتند و دره را از پشت سر تیرمینداختند. هزینه نعل بندی بهمه سوار بود.

توپها را با گاو میبردند و کارخانههای توپ ریزی و گلوله ریزی در اصفهان و شیراز و تبریز و مشهد دایر کرده بودند. توپهای ایران اندازههای مختلف داشت و بیشتر آنها را در ایروان ورشت نگاه میداشتند تا در موقع لزوم بمیدان جنگ ببرند. در طهران نزدیک سی اراده توپ داشتند که از کار افتاده بود. در مشهد و برخی نواحی ساحل خلیج فارس هم چند اراده توپ بود و با هر توپی بیش از بیست تا سی گلوله نمود و هر توپ را بیک گاو میبستند. گلوله های توپ که در ایران بیشتر معمول بود گلوله های بود که پس از عقب نشینی روسها از یسار گرفته بودند. در مازندران هم کارخانه گلوله ریزی مخصوصی بود اما گلولههایی که در آنجا میریختند باندازه ای بد بود و شن و موا خارجی داشت که دهانه توپ را از هم میشکافت و بیشتر دره موقع بیرون آمدن می ترکید به هدف نمیرسید.

در سپاه ایران مقداری زنبورک هم بود که بر شتر بار میگردند و روی کوهان چل شتر میگذراشتند و زنبورکچی پشت آن می نشست و با یک دست مهار شتر را میگرفت و بتاخ سوی دشمن حمله میکرد و با دست دیگر زنبورک را آتش میداد. دره موقع لزوم با شتر او شتر که برای همین کار تربیتش کرده بودند زانومیزد و همیشه زنبورک را خالی میکردند دو باره بر میخاست و بجای او یا عقب میرفت. تیر زنبورک ماسد تیر بنگ بود و بیشتر از آن برد نداشت و بعضی اینکه شتر زخم برمیداشت دیگر آن زنبورک بی فایده میشد. زنبوراچی برای آتش دادن زنبورک خود فتیله ای داشت که در طرف راست خود آویخته بود در طرف چپ شتر دو کیسه چای فشک و باروت بود. باروتی که در ایران میساختند بسیار بد و پرازمواد خارجی بود و سیاه بود و دود بسیار میکرد.

لشکریان ایران لباس متحدالشکل مخصوصی نداشتند. علوفه سپاه تنها گاه و هنگامی که در بیابان علف مییافتند با میان علف تازه میدادند. بهمین جهت در فصلی که علف دوی زمین نبود لشکریان را مرخص میکردند و بدین گونه هر سال در دو ماه او بهار سران را احضار میکردند و پس از چهار ماه در ماه اول پاییز مرخص میکردند. سال دره موقع احضار و دره موقع مرخصی لشکریان را سان میدیدند و پادشاه یا سپهسالار در زیر چادری میایستاد و لشکریان در طرف چپ آن چادر صف میکشیدند و افراد را با اسم خاص و غایب میکردند بدین گونه که یکی از افسران نام هر یک از افراد خود را میخواند و او



دو رنگ و سماج سوادان ابرامی  
از کابردنو



دیگر جواب میداد «حاضر» و اگر حاضر بود مواجب او را میپرداختند.

در اردو گاه های سپاه ایران نظم و ترتیبی نبود. توپها را در برابر اردو جا میدادند و شترها را در جایگاه جداگانه در یک فرسنگی یا دو فرسنگی اردو نگاه میداشتند. در پیشاپیش اردو دکاندارها و اردو بازار بود که مرکب بود از ناتوا و خیاط و سراج و میوه فروش. در جلو اردو بازار دو چوب میافراشتند و بر بالای آن بیرق سرخی نصب میکردند و هر کس را که میخواستند کفربدهند بر آن چوبها میآویختند. در دو سوی این اردو دسته های لشکریان را بترتیب قبایل و طوایف و نواحی مختلف کشور جا میدادند و اسپان را در اطراف چادرها می بستند. طرف عصر عده کسانی را که می بایست پاسبان چادر شاه یا فرمانده لشکر باشند تعیین می کردند و عده آنها معمولاً مرکب از پانصد تن بود.

عباس میرزای نایب السلطنه که از نزدیک بترتیب نظام روسیه آشنا شده بود پیش از پدرش در اصلاح سپاه ایران و خرید اسلحه جدید اروپایی کوشش کرده است و بهبهودی که در وضع نظام ایران در اواخر دوره فتحعلی شاه پیدا شد نتیجه کوششهای او بوده است. از جمله کارهایی که وی در این زمینه کرده اینست که وقتی پرنس مترنیخ (۱) صدراعظم معروف اتریش که از مردان بزرگ آن زمان بوده متوسل شده و در زمانی که میرزا ابوالحسن شیرازی معروف بایلچی که بعد ها وزیر امور خارجه ایران شده سفارت باروینا می رفته وی را مامور کرده است با تریش برود و نمونه ای از اسلحه جدید آن کشور را که در امور نظامی بر کشورهای دیگر اروپا برتری داشته است برای سپاه ایران بگیرد و با ایران بفرستد. پرنس مترنیخ هم در ۱۲ جمادی الاولی ۱۲۳۴ (۷ مارس ۱۸۱۹) پاسخی بنامه عباس میرزا نوشته و نمونه ای از اسلحه جدید اتریش را برایش فرستاده است.

عباس میرزا حتی برای یاوری سیاسی پرنس مترنیخ متوسل شده و از او خواسته است که از ایران در برابر روسیه و انگلستان پشتیبانی بکند و بوسایل سیاسی مانع از تجاوزات روسیه در مرزهای ایران بشود. از آن جمله در ۱۲۴۲ (۱۸۲۶ م) که داوید مت شاه نظر شاعپورزاده نام را از آرمینان ایران سفارت پترزبورگ فرستاد، وی ایران را با اطلاع دربار روسیه برساند، وی را که در ۳ ربیع الثانی ۱۲۴۲ (۷ نوامبر ۱۸۲۶) در استانبول متوقف بوده با نامه ای نزد پرنس مترنیخ بعین فرستاده و از او خواسته شد است از ایران حمایت کند. درین زمان پس از ناپلئون پرنس مترنیخ متنفذترین مرد سیاسی اروپا بوده است و دولت اتریش نیرومندترین دولت اروپا بشمار می رفته است. در همین زمانها ماموران سیاسی که از سوی ایران باروینا می رفته اند بیشتر آرمینان بوده اند زیرا که مأمورین مسلمان از رفتن باروینا احتراز میکرده اند و دولت ایران هم تصور میکرد که چسبون

ارمنیان هم مانند اروپاییان عیسوی هستند بیشتر میتوانند در اروپا نفوذ بهم رسانند و اروپاییان بیشتر از آنها حرف شنوی دارند .

## وصیتنامه ساختگی پتر کبیر

در قرن گذشته در میان اسناد سیاسی که در آن زمان بسیار رواج داشته سند مجهولی نیز انتشار داده اند که آنرا «وصیت نامه پتر کبیر» و نامود کرده اند و مدعی شده اند که پتر اول امپراتور معروف روسیه در پایان زندگی این سفارشنامه را برای جانشینان خود نوشته است، اما هیچ لیل متقنی در باره این اسناد نیست و بهمین جهت باید آنرا ساختگی دانست . چون این سند در آغاز قرن نوزدهم میلادی انتشار یافته و پیش از آن ذکر از آن در جایی نکرده اند پنداست که در همان زمان آنرا ساخته اند و نزدیک صد سال پس از دوره سلطنت او که از ۱۶۸۲ تا ۱۷۲۵ میلادی پادشاهی کرده ساخته شده است . بیشتر بدان می ماند که این سند را در همان دربار تزارهای روسیه ساخته باشند زیرا برنامه کامل و انعکاس دقیقی از نقشه جهان گیری و کشورهای تزارهای روسیه در آن هست .

ترجمه این وصیت نامه ساختگی بدان گونه که انتشار یافته است چنینست :

«وصیت نامه پتر کبیر امپراتور روسیه که در سال ۱۷۲۵ مرگ خود نوشته است :

پس از ستایش فراوان بر آفریدگار جهان ، همه فرزندان و جانشینان خود را از وصیتی که ازین پس خواهد آمد آگاه میکنم ، زیرا می بینم در روزگار آن خجسته آینده همه فرزندان من رفته رفته ، یکی پس از دیگری ، بر همه کشورهای اروپا دست خواهند یافت . چه همه ریاستها و سلطنت های اروپا فرسوده و پیر شده اند و پادشاهی روسیه که مانند سردر برابر پیکر آنهاست بسوی پیشرفت میرود و تربیت و سامان و سازمان آن بر همه ریاستها و پادشاهیها برتری دارد . ما نخست این پادشاهی را چون چشمه ای یافتیم و من با اندیشه خویشتن این کشتی را بکرانه رساندم ، یعنی این چشمه را بزرگتر کردم و دریایی از آن ساختم و میدانم که جانشینان من برای بلند خود آن را گشاده تر خواهند کرد و اوقیانوسی خواهد شد . بدین سبب این سخنان را برای راهنمایی و سفارش بایشان مینویسم که دستور خود سازند .

نخست آنکه دولت روسیه باید همیشه وسایل جنگ را آماده داشته باشد و این وسیله پیشرفت کارهای این کشور خواهد بود .

دوم آنکه تا می توانند هنگام جنگ باید افسران ورزیده از کشورهای دیگر اروپا بکار بکارند و از آنها بهره مند شوند و هنگام صلح نیز باید از وجود دانشمندان و هنرمندان بهره برگیرند .

سوم آنکه هنگام جنگ در میان کشورهای اروپا و کشورهای دیگر چنانکه موقع مناسب باشد باید بایکی از آن دو طرف هندست شد ، مخصوصاً در جنگهایی که با آلمان درمی گیرد ، زیرا که این کشور بیومته بکشور ماست .

چهارم آنکه باید در لهستان وسایل جنگی آماده کرد و اشراف و بزرگان آن سر زمین را رشوه داد و در عقایدشان رخنه کرد و از مسکو بهر گونه که ممکن باشد باید لشکریان لهستان فرستاد و اگر دولت های دیگر در کار لهستان فساد بکنند باید از خاک لهستان سهمی بآنها داد و کم کم باید با آن شریک هم وارد دشمنی شد و آن قسمت از لهستان را که باوداده اند پس گرفت و همه آن سرزمین را بدست آورد .

پنجم آنکه تاجایی که ممکنست باید از کشور سوئد راهم گرفت ، اما باید کاری کرد که پادشاه آن کشور بر ما بتازد تا آنکه برای گرفتن آنجا بهانه ای بدست آید . برای این مقصود باید داتمارک را از سوئد جدا کرد یا آنکه در میان حکمرانان این دو کشور باید دشمنی فراهم ساخت .

ششم آنکه پادشاه زادگان روسیه باید همواره دختران حکمرانان و پادشاهان و بزرگان آلمان را که از خاندان محترم باشند بگیرند زیرا که درین کار سودهای فراوان هست .

هفتم آنکه باید با پادشاهان انگلستان اتحاد و اتفاق داشت و با ایشان در بازرگانی قرارهایی گذاشت ، زیرا که ایشان برای ساختن کشتی های خود از ما چوب خواهند خرید و سود بسیار ازین راه خواهیم برد و چون با انگلستان رابطه داشته باشیم در ساختن کشتی های جنگی با ما یاری خواهند کرد .

هشتم آنکه از سوی شمال تا دریای بالتیک را باید تصرف کرد و از سوی جنوب باید کشور را تا دریای سیاه وسعت داد .

نهم آنکه دولت روسیه را وقتی می توان دولت واقعی گفت که پای تخت خود را باستانبول که کلید گنجهای آسیا و اروپاست ببرد . پس نمی توان باید کوشید که بشهر استانبول و اطراف آن دست بیندازیم و کسی که استانبول و اطراف آن را در دست داشته باشد خداوند همه جهان خواهد بود ، پس برای رسیدن باین مقصود باید در میان ایران و دولت عثمانی تفرق افکند ، تا همیشه در میانشان جنگ باشد . اگر چه اختلاف مذهب و عقیده که مردم شیعه با مردم سنی دارند از هر لشکر و سلاحی بیشتر کارگر است و برای تأمین مقصود ما و تسلط روسیه بر آنها بهترین وسیله است . با این همه بر شما واجبست همواره بهر وسیله که می توانید دوگانگی را در میانشان سخت تر کنید و نگذارید باهم هم آهنگ شوند . چیزی که بیش از همه مرا دلخوش می کند در چیزست

یکی اختلاف عقیده در میان شیعه و سنی و استیلای روحانیان بر ملل مسلمان و اینکه ایشان مانعند که مسلمانان با ملل اروپا درآمیزند تا چشمشان باز شود و در کار خود چاره جویی کنند و همین بس خواهد بود که بزودی نام آنها از آسیا برافتد و تمدن و فرهنگ عیسوی بدست پادشاهان دولت جوان روسیه سیل وار آن کشورها را فراگیرد، چنانکه برتری و استیلای روحانیان ما بود که درین مدت روسیه را در پست ترین مرحله نگاه داشت و مانع از پیشرفت و برتری آن شد، تا من بهزاران رنج و دشواری این خار را از پیش پای ملت خود برداشتم و دست آنها را از کارهای دولت کوتاه کردم تا بنماز و روزه اکتفا کنند. گذشته از آن باید چاره جویی های فراوان کرد که کشور ایران روز بروز تهی دست تر شود و بازرگانی آن تنزل کند. روی هم رفته باید همیشه در پی آن بود که ایران رو بویرانی رود و چنان باید آنرا در حال احتضار نگاهداشت که دولت روسیه هرگاه بخواهد بتواند بی درد سر آنرا از پا درآورد و باندک فشاری کار خود را بی پایان رساند. اما مصلحت نیست که پیش از مرگ حتمی دولت عثمانی ایران را يك باره بی جان کرد. کشور گرجستان و سرزمین قفقاز رگ حساس ایرانست، همینکه توك بیشتر استیلای روسیه بآن رگ برسد، فوراً خون ضعف از دل ایران بیرون خواهد رفت و چنان ناتوان خواهد شد که هیچ پزشك حاذقی نتواند آنرا بهبود بخشد. آنگاه دولت عثمانی چون شتری مهار کرده در دست پادشاهان روسیه خواهد بود و دم آخر را بر خواهد آورد، تا در هنگام لزوم بار کشتی کند و پس از آنکه دیگر کاری از آن ساخته نشد باید سرش را از تن جدا کرد. بر شما لازمست که بی درنگ کشور گرجستان و سرزمین قفقاز را بگیریید و پادشاه داخلی ایران را دست نشانده فرمان بردار خود بکنید. پس از آن باید آهنگ هندوستان کرد، زیرا که کشوری بسیار بزرگ و بهترین بازارگاه تجارتست و هرگاه بدانجا دست یافتید هر قدر پول که بوسیله اسکذستان بدست می آید می توان مستقیماً از هندوستان فراهم کرد. کلید هندوستان هم سرزمین ترکستانست، تا می توانید باید بسوی بیابانهای قرقیزستان و خیوه و بخارا پیش بروید تا بمقصود نزدیکتر شوید و اما تأمل و تأانی را نباید از دست داد و باید از شتاب کاری خود داری کرد. باید با دولت اتریش دوستی ظاهری داشت، اما باید چنان چاره جویی کرد که آلمان و اتریش رفته رفته در چنگ ما بیفتند. باید با اتریش هم دست شد و دولت عثمانی را از اروپا بیرون کرد، اما نه چنانکه اتریش بهره مند شود و این دوراه دارد؛ نخست آنکه باید اتریش را جای دیگر سرگرم کرد، دیگر آنکه باید از خاک عثمانی آن نواحی را با اتریش داد که پس از چندی بتوانید آنرا هم بگیریید.

دهم آنکه باید با کشور یونان در صلح بود تا هنگام جنگ بتوانید از آن یاری بخواهید.

یازدهم آنکه پس از گرفتن سوئد و کشور عثمانی و ایران و لهستان باید با اتریش و فرانسه اتحاد کرد و اگر هر یک ازین دو دولت دوستی و اتحاد ما را پذیرفت می توان کشور های دیگر را ازین در آورد و پس از آن باید بر اتریش هم مسلط شد .  
دوازدهم آنکه اگر این دو دولت با هم اختلاف پیدا نکنند باید چاره ای جست که در میانشان دوگانگی بیفتد و بدین گونه رفته رفته یکی از پادشاهان آمد و آنگاه می توان بر آن دست یافت و بی مانع بر همه اروپا حاکم رانی کرد و بدین وسیله می توانید هم این نواحی را دست نشانده خود بکنید .»

## نسخه دیگر از عهدنامه فینکن شتاین

ترجمه عهدنامه فینکن شتاین از روی متن فرانسه پیش ازین در صحیف ۹۵-۹۸ چاپ شده است . در همان زمان فتعلی شاه ترجمه دیگری از آن کرده اند که در برخی از مجموعهای آن روزگار باقیست و نمونه خوبی از ترجمه این گونه اسناد سیاسی در آن دوره است و بدین گونه است :

بسم الله الرحمن الرحيم

چون درین اوان سعادت نشان و زمان میمنت اقتراان خدیو ملک جاه سلطنت دستگاه ایمبراطور ممالک فرانسه و پادشاه ایتالیا بنای اتحاد و الفت با اعلی حضرت قدر قدرت قضا بسطت خورشید رایت شاهنشاه صاحب قران و خسرو گیتی ستان پادشاه انجم سپاه آفتاب علم و اربت تخت گاه کبری و جم فرمانفرمای ممالک فسیحة الیسناک ایران عجم السلطان بن السلطان و الخاقان بن الخاقان فتعلی شاه قاجار خدایه مکه و سلطانیه گذاشته ، بجهت تشیید میبانی الفت و وفاق دولتین علیتین و تجدید عهد سرودت و اتفاق سلطنتین بهیبتین از دو جانب با رخصت کماذنه تعیین رخصت گزار فرموده ، از طرف جناب ایمبراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا وزیر اعظم و کاتب سر ایمبراطوری صاحب کذک همایون اشرف و نشانهای دولت مسیوهوگ بر درمزه نم ماهور گردیده ، بنی عهد و شرط با بنده آستان فلک بنیان پادشاهی و چاکر دیرین سپهر آفتاب شاهنشاهی سفیر دولت جاوید قرار ابد قرین میرزا محمد رضا وزیر دارالسلطنة قزوین گذاشته ، بمقتضای صلاح دولتین علیتین با یک دیگر مکالمه و مجاهده نموده اند . قرار شرح مسطور ذیل مواد مرقومه مبارکه را بنا گذاری نموده ، که من بعد اولیای دودولت کبری و امتای دوسلطنت عظمی رضانامه آنها را قلمی و بهر همایون مزین ساخته تسلیم یک دیگر نمایند .

ماده اول : آنکه فیما بین اعلی حضرت قدر قدرت پادشاه فلک یار گاه ایران و جناب ایمبراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا صلح موبد بوده ، من بعد بایک دیگر شرایط الفت و

و داد و مراسم محبت و اتحاد و امری فرموده، همواره بین دولتهای علین کمال وفاق بوده باشد .  
**ماده دوم :** آنکه جناب ایمبراطور اعظم بمقتضای مراسم دوستی و موافقت با دولت علیه ایران متعهد و کفیل گردیده که من بعد احدی رخنه در خاک ایران ننماید و چنانچه احدی خواسته باشد که بعد ازین دخل بر خاک ممالک ایران نماید جناب ایمبراطور اعظم یا پادشاه سپهر تخت گاه ایران کمال موافقت بعمل آورده ، بدفع دشمن پرداخته ، حراست ممالک مزبور را نمایند و بهیچ وجه خوداری نکنند .

**ماده سوم :** آنکه جناب ایمبراطور اعظم ادای شهادت نمود که مملکت گرجستان ملك حلال موروثی اعلی حضرت پادشاه ایران میباشد و حقیقت مطالب بر جناب ایمبراطور مشخص و معلومست .

**ماده چهارم :** آنکه جناب ایمبراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا در خصوص اخراج نمودن طایفه روسیه از ملک گرجستان و تمامی خاک ایران بزور پادشاهانه خود قسر ارداد فرمودند که طایفه مزبوره را جبراً و قهراً از جمیع خاک ایران اخراج نموده و بسالکلیه ترك حدود کشور ایران نمایند و چنانچه با روسیه بنای عهد صلح نمایند این شروط از جمله شروط عهدنامه ایشان قرار داده ، بطریق امور دولت خود درین خصوص کوتاهی نمایند و کمال تعهد در باب این مطلب فرموده بر ذمت همت عالی خود واجب و لازم ساختند .  
**ماده پنجم :** آنکه از طرف قرین الشرف جناب ایمبراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا يك نفر سفیر معتبر و خصت گزار معین آمده ، در آستان فلک بنیان اعلی حضرت قدر قدرت پادشاه جم جاه ایران اقامت نموده ، بخدمت گزارى و صلاح اندیشی دولتهای قیام و اقدام نماید .

**ماده ششم :** آنکه هر گاه رای بیضا ضیای جهان آرای اعلی حضرت پادشاه ممالک ایران اقتضا فرماید که عساکر پیاده و توپچی برسم و ضابطه فرنگ تعلیم و مهیا نماید و بعضی قلعه ها بضابطه قلعه فرنگ بنا گذارد جناب ایمبراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا بنا برین مطلب توپ سفریه و تفنگ حرابه از هر قدر ضرور و لازم بوده باشد بصوب ایران ارسال و قیمت آنرا از قرار قیمت فرنگستان بسر کار جناب ایمبراطور اعظم داده شود .

**ماده هفتم :** آنکه از دولت علیه ایران هر گاه خواهش نمایند که بطریق قلعه های فرنگ قلعه ساخته باشند و توپخانه بقاعده فرنگ ترتیب و عساکر پادشاه با ضابطه فرنگ تعلیم نمایند هر قدر توپچی و مهندس و تعلیم چی لازم بسوده و ضرور شود جناب ایمبراطور فرانسه و پادشاه ایتالیا متعهد گردید که ارسال صوب ایران نمایند که در آنجا ترسیم قلعه و ترتیب توپخانه و تعلیم عساکر توپخانه نمایند .

**ماده هشتم :** آنکه بنا بر موافقت این دو دولت بیه از جانب شوکت جوانب اعلی

حضرت پادشاه جم جاه ممالک ایران از هر جهت قطع مکاتبه و مراسله باقرال (۱) انگلیس گردیده ، از جانب دولت علیه ایران متعهد شوند که بنای خصومت با ایشان گذاشته ، بجهت دفع آنها عساکر روانه نمایند و بنا برین مطلب ایلچی سرکار شوکت مدار پادشاهی که بجانب انگلیس رفته با رجوع واحضار او امر فرمایند و از جانب انگلیس و کمیانی آنچه بالیوز (۲) و کلاهی قرال انگلیس در سواحل بنادر عجم و ولایات ایران اقامت نموده باشند آنها را مطرود و اموال و امتعه انگلیس ضبط شده ، تجارت آنها را بر او بجز از جانب ایران مقطوع نمایند و فرمان قضا جریان همایونی درین خصوص از مصدر عزو شان صادر گردد و در اثای این مخاصمه از طرف انگلیس بجهت سفارت یا بهایه دیگر هر گونه سفیری که بجانب آستان فلک بنیان پادشاهی عزیمت نمایند ایشان را مطرود و مردود نموده راه ندهند .

ماده نهم: آنکه هر گاه فی المستقبل روسیه و انگلیس با هم اتفاق نموده ، بجانب دولتین علیتین فرانسه و ایران عزیمت و حرکت نمایند این دو دولت نیز با اتفاق یک دیگر بدفع آنها اقدام نموده ، از روی موافقت و اتحاد به خاصمه و مجادله و محاربه آنها پردازند و چنانچه بنای سفر و حرکت نمایند اولیای دولتین علیتین فرانسه و ایران یک دیگر را خبر نموده ، بدفع آنها اقدام نموده ، و آنچه در ماده سابقه مرقوم شده از ضبط مال و امتعه ایشان بطریق مشروح در ماده فوق عمل نمایند و در موافقت و مراقبت و اعانت یکدیگر بهیچ وجه من الوجوه کوتاهی و اهمال و مسامحه و اهمال جایز و روا ندارند .

ماده دهم: آنکه اعلی حضرت پادشاه سپهر بارگاہ ایران مراقبت و موافقت فرموده از صوب افغان و قندهار و آن حدود تجهیز سپاه و تهیه جنود فرموده ، در وقتی که مشخص شود و معین گردد بجهت تسخیر و تصرف ممالک هندوستان متصرفی انگلیس عساکر و جنود منصوبه پادشاهی را مأمور و ارسال فرمایند و ولایات متصرفی انگلیس را ضبط و تسخیر نمایند .

ماده یازدهم: آنکه هر گاه کشتی فراسه از صوب بنادر مملکت ایران ظهور و عبور نماید و بعضی تدارکات و جزییات و برخی اشیاء و ضروریات برای آنها در کار باشد و لازم گردد اهالی بنادر بایشان محبت و معاونت نمایند در تدارک آنها لوازم دوستی را بعمل آورده ، اعانت نمایند .

(۱) مأخوذ از کلمه کارول Korol روسی بمعنی شاه

(۲) مأخوذ از کلمه بایولوس Bajulus لاتین بمعنی قیام و بنا لاخص سعیر در بار و نیز در استانبول که بفرانسه Baile می گویند و ترکان این کلمه لاتین را بایوس و بایلوس تلفظ کرده و در فارسی بالیوز نوشته و بمعنی کنسول آورده اند .

**ماده دوازدهم:** آنکه جناب امپراطور اعظم خواهش می نماید که من بعد هر گاه بجانب هندوستان بجهت دفع انگلیس فرستادن لشکر ضرور شود و اقتضا نماید که از جانب خشکی سپاهی بجهت هندوستان ارسال نمایند اعلی حضرت پادشاه ایران اذن و اجازت بایشان عطا فرمایند که از هر راه و هر طرف که رای جهان آرای شاهنشاهی اقتضا نماید بآنها رخصت داده، روانه هند شوند و سپاه ایران نیز بایشان موافقت نموده، بالاتفاق عزیمت تسخیر هندوستان نمایند و من بعد هر وقت که این اراده و عزیمت را داشته باشند موقوفست بر آنکه مجدداً با اولیای دولت علیه ایران درین خصوص اظهار نموده، چنانچه رای جهان آرای پادشاهی اقتضا فرماید و رخصت عبور بایشان بدهند نامه مجددی درین خصوص فیما بین دولتین عنایتین ایران و فرانسه قلمی داده، عبور فرانسه و کمیت لشکر آنها را که چه قدر بوده باشند و اینکه ذخایر و ضروریات ایشان در کدام راه و کدام منزل باید تدارک شود و چه قدر سپاه ایران همراه بوده باشند همگی را قرارداد نموده باذن و رخصت شاهنشاهی عهد و شروط علیحده شود. کمترین بنده در گاه تجارت بتعهد این مطلب نموده، مجدداً موقوفست بعرض اولیای دولت قاهره و اذن شاهنشاه عالیان پناه.

**ماده سیزدهم:** آنکه هر گاه بجهت کشتی های فرانسه در حین عبور از بنادر ایران بعضی از اشیاء و ذخایر ضرور شود اهالی بنادر بقیمت فروخته، تن خواه از فرانسه باز یافت دارند و هم چنین هر گاه در عبور سپاه ایشان از راه خشکی ذخیره و بعضی اشیاء ضرور شود بنحوی که در ماده سابقه قلمی شده ذخیره و آنچه به مسا کر آنها ضرور شود اهالی ایران بایشان فروخته، از قرار قیمت ایران تن خواه باز یافت نمایند.

**ماده چهاردهم:** آنکه شروطی که در ماده دوازدهم مرقوم شده مختص دولت فرانسه بوده، با دولت روس و انگلیس بهیچ وجه من الوجوه شروط مزبوره قرارداد نشود و از هیچ سمت بایشان راه عبور و مرور ندهند.

**ماده پانزدهم:** آنکه بجهت آمد و رفت تجار بنا بر انتفاع دولتین و امور متعلقه تجارت در دارالسلطنه طهران بغا کبای مبارک اعلی حضرت پادشاهی عرض شده، قسار دادی بجهت امور مزبور گذاشته شود و عهد نامه مجددی درین خصوص مرقوم فرمایند.

**ماده شانزدهم:** آنکه ان شاء الله تعالی این عهد نامه در دارالسلطنه طهران بعد از چهار ماه ازین تاریخ تبدیل شده، رضا نامه بمهر مبارک اعلی حضرت قدر قدرت شاهنشاهی مزین شده، تسلیم اولیای دولت فرانسه و امپراطور ایران رضا نامه ایشان تسلیم اولیای دولت علیه ایران شود. تحریر این قرارداد و امپراطور اعظم که محل فین کنتین بوده باشد، شهر صفر المظفر سنه هزار و دویست و بیست و دو.

پیداست که این متن فارسی که در آن زمان ترتیب داده اند ترجمه دقیق و



تحت اللفظ متن فرانسه که در دربار ناپلئون تدوین شده است نیست و بسیاق انشای آن زمان القاب و عناوین زاید و حتی کلمات مرادف در آن وارد کرده اند و از پایان ساده دوازدهم پیدا است که میرزا محمد رضا سفیر ایران در موقع امضا چیزی بر متن افزوده است و بدین گونه می توان احتمال داد که این متن فارسی را میرزا محمد رضا خود ترتیب داده باشد .

## مرتضی قلی خان در روسیه

پیش ازین در صحایف ۳۸-۳۹ اشاره رفت که آقا محمد خان هشت برادر و دو خواهر داشت و وی از همه مهتر بود . برادر پس از و حسینقلی خان پیش از آنکه وی بسطنت برسد از جهان رفت . از هفت برادر دیگر که داشت پسران سوم و چهارم پندرش مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان بودند که مادرشان دختر حسین خان دولو پسر مصطفی خان بود .

پسر پنجم جعفر قلی خان از دختر محمد خان قاجار عضدالدین لو و پسر هشتم رضا قلی خان مادرش از مردم استرآباد بود . این چهار برادر چون با آقا محمد خان اصیلان نداشتند با او در افتادند و جنگ کردند . جعفر قلی خان را بنیادت فریفت و پسران آورد و او را بخدمت گشت . مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان هر دو پس از چندی زد و خورد با وی از ایران گریختند و رضا قلی خان هم از و گریخت و در خراسان در گذشت .

در همان سال ۱۱۹۳ که پس از مرگ کریم خان وی از شیراز بتای کشورستانی و گذاشت مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان در استرآباد بودند و چون خبر مرگ کریم خان رسید ایشان هم مانند آقا محمد خان سر بطنین بر افراشتند . مؤلف ناسخ التواریخ می نویسد :

مرتضی قلی خان در سپه ای از استرآباد به فروش رفت و آن شهر را گرفت . سپس آگهی یافت که بردارش آقا محمد خان از شیراز بپهران رسیده . گفت من مازندران را با شمشیر خود گرفته ام و آنجا را بکسی نیده ام و گروهی را بسواد کوه فرستاد که مانع از پیشرفت آقا محمد خان شوند . در همین زمان برادر دیگر رضا قلی خان که با آقا محمد خان در دولاب پهران بود پشت باو کرد و مازندران رفت و با مرتضی قلی خان همدست شد .

مرتضی قلی خان وی را با برادر دیگر مصطفی قلی خان که وهم در مازندران بود با لشکری بسواد کوه فرستاد تا با لشکریان دیگر که آنجا بودند با آقا محمد خان بجنگند . چون این خبر با آقا محمد خان رسید برادر دیگر جعفر قلی خان را نزد مرتضی قلی خان فرستاد تا او را پند دهد . وی رفت و ناکام برگشت و ناچار در میان برادران جنگ

## در گرفت .

آقا محمد خان جعفر قلی خان و خان ابدال خان کرد و لطفعلی خان داد وی را با سربازان عراقی و تفنگ چپان سواد کوه بیچنگ ایشان فرستاد . در برخورد اول رضا قلی خان شکست خورد و بیار فروش گریخت و گروهی از لشکریانش کشته شدند و مالشان بتاراج رفت .

مصطفی قلی خان چون کار را بدین سان دید نزد آقا محمد خان رفت و مرتضی قلی خان هم با همدستان خود باستر اباد گریخت و آقا محمد خان ساری را گرفت . چندی پس از آن واقعه آقا محمد خان جعفر قلی خان را بیچنگ علی مراد خان زند باصفهان فرستاد . در همین زمان رضا قلی خان هم که از سواد کوه گریخته بود باستر اباد نزد مرتضی قلی خان رفت و لشکری برداشت و بورامین تاخت . آقا محمد خان جعفر قلی خان را بیچنگ او فرستاد و خود هم در پی او روان شد . رضا قلی خان باز نتوانست مقاومت کند و باستر اباد پیش برادر رفت . بار دیگر با طرف طهران حمله برد و چون شکست خورد بلاریجان گریخت و در آنجا بنای آتینه گری را گذاشت .

مرتضی قلی خان بار دیگر از استر اباد بیروز کوه حمله برد و رضا قلی خان هم از لاریجان با ویوست و نیز مهدی قلی خان که آقا محمد خان او را برای دلجویی مردم لاریجان فرستاده بود با ایشان همدست شد . چون این خبر با آقا محمد خان رسید جعفر قلی خان را از قزوین مامور مازندران کرد و خود در پی او روانه شد . جعفر قلی خان در مازندران با مرتضی قلی خان جنگ سختی کرد و جعفر قلی خان شکست خورد و از راه درختستان مازندران گریخت و بار دیگر سپاهی آماده کرد و در « خواجک » در سرزمین کجور با رضا قلی خان رو برو شد ، او را شکست داد و دنبالش کرد و گرفتار کرد و نزد آقا محمد خان برد . وی هم او را بخشید و نزد خود نگاهداشت . سپس جعفر قلی خان را برای سرکوبی مردم لاریجان فرستاد و وی پس از پیروزی از بار فروش بسوی استر اباد تاخت و تا چهار دانگه رسید و امیدوار بود که مرتضی قلی خان پشیمان شود و چون وی تسلیم نشد او هم از جنگ با برادر خودداری می کرد از آنجا با شرف رفت .

درین میان با آقا محمد خان گفتند که اگر رضا قلی خان را آزاد کند تا نزد مرتضی قلی خان برود شاید مرتضی قلی خان هم تسلیم شود . وی این کار را کرد و او را باستر اباد فرستاد . مرتضی قلی خان هم اظهار پشیمانی کرد و مصطفی قلی خان برادر خود را با چند تن نزد آقا محمد خان فرستاد . آنگاه آقا محمد خان بساری رفت و جعفر قلی خان و رضا قلی خان را با هفتصد تن سپاهی برای گرفتن گیلان فرستاد و خود در بار فروش ماند و رضا قلی خان قاپچاق قواللو را حکم رانی آمل داد و رضا قلی خان برادر خود را برای سرکوبی

مردم لاریجان با آنجا روانه کرد .

رضا قلی خان با زدر آنجا بر آقامحمدخان قیام کرد و در ۱۱۹۵ بالشکریانی بیار فروش ناخت و بی خبر وارد شهر شد و گردسرای برادرش را گرفت و برخی از مردم شهر هم با او همدست شدند. آقامحمدخان مرادزادگان خود فتحعلی خان یعنی فتحعلی شاه و برادرش حسینقلی خان را که با او بودند با مادرشان مهد علیا برداشت و در یادگیری دپشت آن سرای پنهان شد و با ایشان چنگ کرد . لشکریان رضا قلی خان ساخته آن زیر را که آقا محمد خان در بالای آن بود آتش زدند اما آسیبی باو نرسید و آقامحمدخان منتظر بود خان ابدال خان کرد از ساری بیاری او برسد .

اتفاقا خان ابدال خان هم که رسیده با مخالفان آقا محمد خان همدست شد و چون وی چاره ای نداشت از آن یادگیری بیرون آمد و با رضا قلی خان رو برو شد . وی هم بدروغ گفت که از این واقعه خبر ندارد و تقصیر را بگردن مردم انداخت . با این همه آقا محمد خان و برادرزادگانش را به نجات و بتاحیه بند پی برد و در آنجا زندانی کرد و خود مدعی سلطنت شد . رضا قلی خان قاجار قونلو که در آمل بود بسرعت این خبر را بجعفر قلی خان و مصطفی قلی خان رسانید و ایشان از گیلان بهازندران رهسپار شدند . از سوی دیگر مرتضی قلی خان و علیقلی خان و مهدیقلی خان سرکردگان قاجار که در استرآباد بودند یا هفتصد تن از آن شهر بیرون آمدند و روی بهازندران نهادند . رضا قلی خان چون از این واقعه خبر شد خان ابدال خان را با چهارصد تن بیچنگ ایشان فرستاد و چون دولشکرد در راه ساری بهم رسیدند در زد و خورد اول بیسلطان کرد که از سران لشکر خان ابدال خان بود کشته شد و لشکریان او شکست خوردند . خان ابدال خان گریخت و بساری رفت و در آنجا با محمد قلی خان لاریجانی همدست شد و بار دیگر چنگ کرد و چون شکست خورد بساری گریخت و با محمد قلی خان در دکن رنگرزی پنهان شد و دشمنانش او را یافتند و دستگیرش کردند .

از سوی دیگر مرتضی قلی خان وارد ساری شد و رضا قلی خان چون آگاه شد از بار فروش رهسپار گشت و در نیمه راه خیر شکست خان ابدال خان باو رسید و لشکریانش ترسیدند و او را رها کردند و پراکنده شدند . رضا قلی خان ناچار بپندپی گریخت که نزد آقا محمد خان برود و از وعده بخواهد ، وی هم او را نپذیرفت و ناچار بهراق نزد عمی مراد خان زند رفت و چندی بعد ازو هم روی برگرداند و باصفهان و از آنجا بشیراز گریخت و نزد صادق خان زند برادر کریم خان رفت و آنجا هم نتوانست بماند و بخراسان فرار کرد و در همان جا مرد .

در سال ۱۱۹۴ خان ابدال خان کرد که هم چنان در ساری بود خواست از خانه ای

که در آنجا بود نقیبی بزئو بیرون شهر بگریزد. زنی که در سرای او بود بر مرتضی قلی خان خبر داد. وی هم دستور داد سرش را بریدند و نزد آقا محمدخان بردند و مصطفی قلی خان برادر خود را هم نزد وی فرستاد. با این همه هر چه آقا محمد خان کوشید یا بزادراش بکناری باید نتوانست و عاقبت باردیگر کار بجنگ کشید.

مرتضی قلی خان در علی آباد مازندران سنگربست و آقا محمدخان رضا قلی خان قوانلورا با لشکری بچنگ او فرستاد و در حمله اول مرتضی قلی خان شکست خورد. از سوی دیگر آقا محمد خان هم بچنگ برادر بساری رفت و در قلعه ساری او را محاصره کرد و پس از چند روز زد و خورد کار بر مرتضی قلی خان تنگ شد و از قلعه بیرون آمد و تسلیم برادر شد. آقا محمد خان او را بخشید و حکمرانی استرآباد و چهار دانگه و دودانگه هزار چریب را باو داد و او با همراهان خود با استرآباد رفت.

چندی بعد در چهارم رمضان ۱۱۹۵ آقا محمد خان مرتضی قلی خان را با سپاهی مامور گرفتن گیلان کرد. هدایت الله خان والی گیلان در راه ایشان خندق کنده و بنای جنگ را گذاشت. پس از چهل روز زد و خورد چون هدایت الله خان امید پیشرفت نداشت میرزا صادق منجم باشی لنگرودی و آقا محمد صالح لاهیجی را که مردی دانشمند بود با پیشکش نزد آقا محمد خان فرستاد و آقا محمد خان مرتضی قلی خان را از گیلان احضار کرد.

پس در ۱۱۹۷ از ساری آهنک جنگ گیلان کرد. حاجی جمال گیلانی پدرو هدایت الله خان پیش از آن خواهر خود را بمحمد حسن قاجار پدر آقا محمد خان داده بود و این دو خانواده با یک دیگر پیوستگی داشتند. اما چون هدایت الله خان بجای پدر نشست با قاجارها در افتاد. آقا محمد خان نخست دو برادر خود جعفر قلی خان و مصطفی قلی خان را از بیراهه بلاهیجان فرستاد و در جنگی که در میانشان در گرفت هدایت الله خان تاب برآبری نیاورد، بکشتی نشست و بشروان گریخت و آقا محمد خان وارد رشت شد.

پس از آن چون رضا خان زند از سوی علی مراد خان زند تا ساوچیلاغ طهران بتاخت و تاز آمده بود آقا محمد خان جعفر قلی را بچنگ او فرستاد و او هم رضا خان را شکست داد.

در همین زمان چنانکه مؤلف نامسخ التواریخ نوشته است «یکی از بزرگان دولت روس که کرفس خان نام داشت» با چند کشتی بکراهه اشرف آمد و بیپناهه تجارت می خواست قلمه ای در آنجا بسازد و پنهانی مردم را بدولت روسیه دعوت میکرد. فتحعلی شاه که در ولیعهدی هنوز در مازندران بود ازین را از خبر شد و او را گرفت و زنجیر کرده نزد آقا محمد خان فرستاد. وی هم پس از سرزنش او را عفو کرد و اجازه داد بسرزمین خود بزمگردد. او هم خواستار شد که کسی از مردم استرآباد را برای بستن عقد دوستی بدربار روسیه بفرستند و آقا محمد خان سفیری با او بدان کشور روانه کرد.

در ۱۱۹۸ که آقا محمد خان در مازندران با دستم خسان زند فرستاده علی مراد خان زند جنگ می کرد مرتضی قلی خان نیز با او همراه بود. چون علی مراد خان در مورچه خورت اصفهان در گذشت و مرتضی قلی خان ظاهراً با او پیمانی داشته است از ترس اینکه گرفتار شود از پیش آقا محمد خان بمیان تر کمانان استراپاد گریخت و بگفته مؤلف ناسخ التواریخ «از آنجا نزد پادشاه خورشید کلاه روس شده و او را ترغیب به تسخیر ایران همی کرد تا در سنه ۱۲۱۲ در گذشت، چسب او را بعتبات عالیات آورده مدفون ساختند».

پیدا است که مراد از «خورشید کلاه روس» بتعبیر مورخان آن زمان یکساکترین دوم امپراطریس معروف روسیه است و چنان مینماید که مرتضی قلی خان از راه دریای خزر بروسیه گریخته و پندربار تزارها پناه برده است و بدین گونه از ۱۱۹۸ تا ۱۲۱۲ چهارده سال در روسیه مانده است.

هدایت در روضة الصغری ناصری مینویسد که پس از مرگ کریم خان آقا محمد خان از شیراز بیرون آمد. چون بطهران رسید دوروز در ناحیه خوار توقف کرد و چندی نیز با برادرش جعفر قلی خان در دولا ب طهران ماند و چون دو طایفه قاجارها یعنی قوینلو و دوالو که تا این زمان با هم مخالف بودند اتحاد کردند مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برادران دیگر رنجیدند و بروبرخواستند. بازار ندران رفتند و گروهی را گرد آوردند و سر راه را بر آقا محمد خان گرفتند و او را از رفتن به مازندران منع شدند، زیرا که مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان خواهر زادگان حسن خان دوالو بیکدیگر بیکی استراپاد بودند و با سران قوینلو رقابت داشتند.

پس از کشته شدن حسینقلی خان جهانسوز که بجز رضا قلی خان از برادران دیگر مهتر بود مرتضی قلی خان با استراپاد رفت و با اشاره وی میرزا علی خان دوالو حکمران آن شهر را کشتند و وی بر استراپاد و مازندران استیلا یافت و مردم لاریجان هم با وی هم داستان شدند.

چون آقا محمد خان بطهران رسید مرتضی قلی خان نزد او رفت اما دید که اگر مازندران را با او بسپارد چیزی برای او نخواهد ماند. وانگهی در خانه پسرانش محمد حسن خان مادر مرتضی قلی خان بیش از مادر آقا محمد خان احترام داشت و وی خود را از و بالاتر میدانست و بهین جهت اختلافی در میان برادران بود. نیز بهین جهت مرتضی قلی خان راضی نشد که آقا محمد خان به مازندران برود و دو طایفه از مردم لاریجان را که بسفید و سیاه معروف بودند با خود هندست کرد و آن گروه در میان کلاکه راه تنگی داشت درختان را بریدند و بر سر راه او گندانه و سنگ و خاک و شاخ درخت را بر سر راه کشیدند و سنگر بستند. رضا قلی خان برادر دیگر نیز بمرتضی قلی خان پیوست. آقا محمد خان هم جعفر

قلی خان برادر دیگر را برای دلجوئی نزد مرتضی قلی خان فرستاد. جعفر قلی خان بیار فروش نزد اورفت و ازین کار سودی نبرد و چون برگشت درز بر آب سواد کوه با آقا محمد خان رسید و آقا محمد خان مصمم شد با مرتضی قلی خان در افتد.

در یا نهم ربیع الاول آن سال (۱۱۹۳) وارد جنگ شد. لطفعلی بیگ سواد کوهی که از دستیاران آقا محمد خان بود از فراز کوه هجوم آورد و با سواران مداند و در جهان بیگ و حمله کرد و در رضا قلی خان بیار فروش گریخت و از آنجا بعلی آباد رفت و درین میان برادر دیگر مصطفی قلی خان به ندرخواهی نزد آقا محمد خان رفت. مرتضی قلی خان هم که از آن شکست هراسان شده بود از بار فروش باستر آباد رفت و آقا محمد خان بساری رسید و فتحعلی خان (فتحعلی شاه) که در آن زمان ملقب بیابا خان بود با مادرش در استر آباد نزد مرتضی قلی خان میزیست پیش آقا محمد خان رفت و جزو همراهان عیش شد و در آن زمان برادرش حسینقلی خان که پس از مرگ پدر بجهان آمده بود بیش از سی ماه نداشت و مادرشان را مرتضی قلی خان باستر آباد فرستاد و آقا محمد خان حکمرانی استر آباد را بمصطفی قلی خان داد.

سپس می نویسد رضاقلی خان با آقا محمد خان اختلاف داشت و برادر خود مرتضی قلی خان را با خود هم دست کرده بود. آقا محمد خان از طهران آهنگ مازندران کرد و رضاقلی خان و مهدیقلی خان را از دماوند برداشت با محمد قلی خان لاریجانی بلاریجان رفت. مرتضی قلی خان هم با قاجرها و ترکمانهایی که با وی پیوستگی داشتند رهسپار شد و هزار جریب را گرفت. آقا محمد خان جعفر قلی خان را که بیگ ذوالفقار خان خمسه ای بقزوین فرستاده بود احضار کرد. مرتضی قلی خان که بیچاره دانه هزار جریب رسید مردم بسا او باری نکردند و از آنجا بدو دانه هزار جریب رفت و مردم آن سرزمین نزد خان ابدال خان حاکم ساری از جانب آقا محمد خان فرستادند و از او کمک خواستند. وی هم با گروهی رهسپار دودانگه شد و مرتضی قلی خان پیش از آنکه او برسد یکی از سادات هزار جریب را بگروگان گرفت و بیروز کوه رفت و در آنجا رضاقلی خان را از لاریجان بشود خواند. جعفر قلی خان که از قزوین رسیده بود مرتضی قلی خان راه مازندران را برو گرفت و با هم جنگ کردند و در جنگ اول در فیروز کوه جعفر قلی خان شکست خورد و روی بمازندران نهاد و در گردنه فیروز کوه راه جنگل را پیش گرفت و بمازندران رسید. رضاقلی خان و مرتضی قلی خان چون با هم سازگار نبودند از یکدیگر رنجیدند و رضاقلی خان بجایگاه خود بازگشت. مهدی قلی خان هم که در لاریجان با رضاقلی خان بود از او برگشت و مرتضی قلی خان پیوست و باستر آباد رفت. مهدی خان سواد کوهی پسر محمد خان حکمران مازندران که بدست مرتضی قلی خان گرفتار شده بود بخیله از پیش او گریخت

و بسواد کوه و از آنجا نزد آقا محمد خان رفت و مهدی قلی خان نیز از استرآباد فرار کرد و باو پناه برد .

پس از آن در حوادث ماه رمضان سال ۱۱۹۴ می نویسد چون آقا محمد خان بچهارده از سرزمین چهارداگه هزار جریب رسیده در آن زمان هزار جریب هم چنان در دست مرتضی قلی خان بود ولی او کسی را نزد آقا محمد خان نفرستاد و وی را با استرآباد دعوت نکرد و بهمین جهت آقا محمد خان رنجید و با استرآباد نرفت و از راه ساور بکراودین اشرف رفت و رضا قلی خان و خان ابدال خان را از راه غیا بان احضار کرد و بنزد مرتضی قلی خان فرستاد و مرتضی قلی خان هم برادرش مصطفی قلی خان را نزد آقا محمد خان بنزد خواهی روانه کرد و آقا محمد خان در ۱۸ ذی القعدة آن سال بساری رفت .

سپس می گویند پس از آنکه آقا محمد خان در مازندران گرفتار شد در ۵ محرم ۱۱۹۵ مرتضی قلی خان و علی قلی خان و مهدی قلی خان و خواجین دوالو و سواران ترکمان و پیاده استرآباد بیک فرسنگی ساری بدر از محله رسیدند که زمین فرح آباد بود و مرتضی قلی خان هم که راه و رجعت گیلان شده بود با بچار رسید و مرتضی قلی خان روز عاشورا وارد ساری شد و با آقا محمد خان تسلیم شد و چون آقا محمد خان روی خوش باو نشان نداد نزد عیمراد خان زند رفت و چون او هم روی خوش نشان نداد بخار آمدن رفت و در آنجا در گذشت . پیداست که هدایت درین جا اشتباه فاحشی کرده و بجای آنکه رضا قلی خان نویسد مرتضی قلی خان نوشته است .

پس از آن درباره رفتن مرتضی قلی خان بگیلان می گویند مرتضی قلی خان بسپاهی از ترکستان و قاجارها و مردم گیلان بدان سرزمین رخت و چون برود سر رسید ملو شد که هدایت الله خان سنگر بسته است و چهل و پنج روز جنگ کرد تا اینکه هدایت الله خان زندهار خواست و میرزا صادق خان منجم بشی و آقا محمد صاحب لاهیجی را نزد آقا محمد خان فرستاد و وی هم او را بخشود و حکمرانی گیلان را به هدایت الله خان داد و مرتضی قلی خان را احضار کرد . وی در دو صفر سال ۱۱۹۷ در ساری نزد آقا محمد خان رفت .

درباره آمدن کرافس روسی هدایت می نویسد : کرافس روسی در شهری در روسیه در اوایل دولت کریم خان زند به تجارت از دریای خزر بیندرازی فرود آمده بود و چندی در رشت بود و از آنجا بآمل و ساری و بارمروش رفت و در سواحل و بندر نزدیک دریای خزر نظاره می کرد و با اشرف و فرح آباد رفت و نقشه های آنجا را می کشید و زمینها را آنجا تقاشی می کرد . در سالی که آقا محمد خان بگیلان رفت این کرافس نه روسی به چند کشتی پر از ملاح و لوازم دیگر در نزدیکی کراودین اشرف لنگر انداخت و از قتلعلی خان (قتلعلی شاه) که از جانب عمش در مازندران بود زمینش خواست که در آنجا ساختمان

بگند و همراهانش از کشتی پیاده شدند و خرید و فروش می کردند تا «از آلات و ادوات آهنین، حصاری متین برپا کردند». چون خبر باین شاهزاده جوان رسید تفصیل را با قاضی محمد خان نوشت و بدستور وی بعنوان گردش و شکار بفرح آباد رفت و از آنجا با شرف و کرامت و کرامت روانه شد. کرافس خان روسی هدایای گوناگونی از کالای قرنک نزد او برد و پس از سه چهار روز بیپناه شکار بتماشای کشتی های او رفت. کرافس او را بخانه خود دعوت کرد، وی نپذیرفت، اما برخی از بزرگان قاجاریان مهمانی رفتند و وی بحاج محمد آقای عمرانلو دستور داد که آنها را بگیرد و او کرافس خان و چند تن از نزدیکان او را دعوت کرد و چون شراب خوردند و سرشان گرم شد بدستور وی مردم استرا آباد بر سرشان ریختند و آنها را گرفتار کردند و نزد شاهزاده بردند و پس از چندی آنها را با نامه ای نزد «خورشید کلام» فرستاد و این واقعه را در سال ۱۱۹۷ ضبط کرده است.

پس از آن در ذکر واقعه مرگ علی مراد خان زند در اوایل خرداد ماه ۱۱۹۸ در مورچه خوردت می گویند مرتضی قلی خان و رضاقلی خان برادران آقا محمد خان که از وی روی برگردانده و بخاندان زند پیوسته بودند پس از مرگ او نومید شدند و مرتضی قلی خان بقزوین و گیلان و طالش رفت و از آنجا بیاد کوبه و قبه و روس روی کرد و در آنجا هم عقده از کارش نگشاد و در آن دیار مرد.

پیدا است که مرتضی قلی خان پس از رفتن بروسیه آرام ننشسته است و ظاهر آبیاری دولت نزاری بایران تاخته است. مؤلف تاریخ التواریخ پس از ذکر حوادث تابستان سال ۱۲۰۱ می نویسد درین هنگام مرتضی قلی خان از باکوبه با لشکری بگیلان تاخت و سلیمان خان حکمران تاب درنگ نیاورد و بقزوین گریخت و صورت حال را باز نمود. آقا محمد خان هم محمد حسین آقای ناضر و امیر محمد حسین خان ارجمندی فیروز کوهی را بدفع او فرستاد و سپس جعفر قلی خانرا با پنج هزار کس در پی ایشان روانه کرد. پیش از آنکه جعفر قلی خان برسد مرتضی قلی خان جنگ سختی کرد و در حمله نخستین محمد حسین آقا شکست خورد و از میدان جنگ گریخت. امیر محمد حسین خان ارجمندی مقاومت سخت کرد و از گلوله تنگ زخم سختی برداشت و هم چنان جنگ می کرد و نه تن را کشت و خود نیز جان سپرد. چون مرتضی قلی خان دانست که از عقده جنگ با جعفر قلی خان بر نمیآید در گیلان تاخت و نزاری کرد و دوباره بباکوبه برگشت.

هدایت در روضه الصغری ناصر می این واقعه را در سال ۱۲۰۲ آورده است و میگوید: رضا قلی خان و مرتضی قلی خان با هم محمد خان در افتادند و چون نتیجه نگرفتند بخاندان زند متوسل شدند و از آنجا نیز سودی نبردند. رضا قلی خان بخراسان و مرتضی قلی خان بیاد کوبه و شروان رفتند و رضا قلی خان در خراسان در گذشت و مرتضی قلی خان در همان جا



که بود فتنه برمی انگیزت و چون حکمرانان شروان و بادکوبه و طالش با هدایت الله خان حکمران گیلان راهی داشتند گاه گاهی ازو پشتیبانی میکردند . چون هدایت الله خان در گذشت و حکمرانی گیلان با امیر سلیمان خان قوینلو پسر محمدخان قاجار رسید که خال آقا محمد خان بود مرتضی قلی خان که در طالش و شروان در پی موقع می گشت در آن سال با مصطفی خان طالش و فتحعلی خان حکمران قبه و شیخعلی خان حکمران بادکوبه هندست شد و بگیلان آمد و آنجا را تاراج کرد . درین هنگام آقا محمد خان با فتحعلی شاه در فیروزکوه بود . امیر سلیمان خان قاجار قوینلو پس از آنکه سلیمان خان این خبر را باو داد بپسندی خان حکمران تنکابن نوشت و باو دستور داد با سلیمان خان یاری کند و راه را بر مرتضی قلی خان بگیرند . مردم خلخال و خمسه و طارم نیز با آنها یاری کردند و مرتضی قلی خان شکست خورد و باز گشت . در همان سال بار دیگر با گروهی سواره و پیاده بسیاری مصطفی خان طالش با هفت هزار تن در اوایل ماه ذی الحجه آهنگ گیلان کرد و لشکریان خود را در گسر فرود آورد . امیر سلیمان خان چون از مردم گیلان اطینان نداشت از رشت بقزوین آمد و در آنجا ماند .

مرتضی قلی خان گیلان را گرفت و آقا محمد خان هم سلیمان خان را نزد خود خواست و شرح واقعه را از او پرسید و لشکریان خود را اجازت کرد و کوچ و عیال مرتضی قلی خان را از مازندران بطهران خواست و آنها را در آنجا نگاه داشت .

محمد حسین خان قاجار قوینلو را که ناظر او بود با دوهزار سوار مامور کرد که بروند و منتظر لشکریان دیگر باشند . وی نیز بی درنگ رهسپار شد و در جنگ شکست خورد .

سلیمان خان قاجار و امیر حسین خان ارجمندی فیروز کوهی و میرزا محمدخان لاریجانی با ده هزار سوار و پیاده بگیلان رفتند و در دوازدهم محرم سال بعد در چهار فرسنگی گیلان باهم رو برو شدند . نخست مصطفی خان طالش حمله برد و شکست خورد . روز سوم سلیمان خان قاجار باضرف رشت رسید و مرتضی قلی خان با ده هزار سپاهی با او رو برو شد و در آن جنگ برادر مصطفی خان طالش با امیر محمد حسین خان فیروز کوهی جنگ کرد و کشته شد . لشکریان وی دیگر تاب نیاوردند و لشکریان مازندرانی هم شکست خوردند . میرزا محمدخان لاریجانی و نجفقلی خان نوری که فرمانده آنها بودند عقب نشستند و لشکریان شروان بسیاری از آنها را کشتند و سلیمان خان منجیل آمد و مرتضی قلی خان پیش برد .

آقا محمد خان برادر خود جعفر قلی خان را با سپاه استرآباد و مازندران و بسطام بچک مرتضی قلی خان برادر دیگر بگیلان فرستاد و نیز برادر زاده خود فتحعلی خان نسایب السلطنه یعنی فتحعلی شاه را مامور گیلان و کرانه های دریای خزر کرد .

جعفر قلی خان چون برستم آباد رسید مرتضی قلی خان تاب نیاورد و بانزلی گریخت و در آنجا ماند. دو برادر در کنار دریای خزر بیک دیگر رسیدند و مرتضی قلی خان بکشتی نشست و بسار و پشته و سالیان رفت و جعفر قلی خان وارد رشت شد و گیلانرا گرفت و سپس بازگشت و دوباره امیر سلیمان خان بحکمرانی گیلان مأمور شد.

پس از آن در حوادث سال ۱۲۰۴ می نویسد: مرتضی قلی خان و برادر مادریش که پیداست مقصود مصطفی قلی خانست هم چنان در باد کوبه و طالش و شروان نیرویی بهم زدند و بار دیگر آهنگ گیلان کردند. میرزا بابا نایب الحکومه گیلان با آقا محمد خان خبر داد. وی حاجی رضا خان دوالو قاجار را که خالوی او بود با عباس خان قاجار و محمد خان دوالو و عبدالله خان اصانلو از سر کردگان خمه و میرزا محمد خان لاریجانی را بچنگ مرتضی قلی خان فرستاد و بایشان دستور داد بکشند شاید بتوانند باندرو پند او را ازین کار بازدارند. اما سرانجام چنگ در گرفت و پلنگ نام طالش شبی بلشکر گاه فرستادگان آقا محمد خان شبیخون زد و همه سر کردگان را گرفت و گروهی ازیشانرا کشت. پس از چندی مرتضی قلی خان برخی از آنها را آزاد کرد و محمد خان و محمد زمانخانرا از میان ایشان نگاه داشت و آزار میداد. میرزا بابا نایب الحکومه رشت با آقا محمد خان خبر فرستاد و وی مصطفی خان دوالو قاجار را با آنجا فرستاد. بار دیگر مرتضی قلی خان از شنیدن این خبر سراسیمه شد و با مصطفی خان طالش بازورقی بیاد کوبه رفت و پس از چندی از آنجا بروسیه رهسپار شد.

پیداست که هدایت باز درین جا اشتباهی کرده و چنان می نماید که مصطفی قلی خان برادرتی مرتضی قلی خان با او از ایران نرفته است زیرا پس ازین خواهد آمد که آقا محمد خان او را کور کرده است، مگر آنکه با برادر نرفته باشد و درین سفر با او بایران برگشته و دستگیر شده باشد و او را کور کرده باشند و این هم بنظر بعید می آید.

سپس هدایت در شرح چنگ دوم آقا محمد خان در گرجستان باز اشاره ای در باره مرتضی قلی خان دارد و می گوید: «در سال یکهزار و دو بیست و ده هجری چون پادشاه ایران یعنی حضرت شهریار گیتی ستان کامگار آقا محمد شاه قاجار بتفلیس رفته و قتل عام کرده و همانا بعضی از تجار روسیه را بقتل آورد سپاهی بدست اندازی ایران و مداخلت در پیشه شیران فرستاد چه که مرتضی قلی خان قاجار برادر والا گهر شهریار ایران که بروس رفته بود جوانی متناسب الاعضا و صبیح الوجه بود، طالب پادشاهی ایران و محرک او میشد (!) و در آن حضرت کمال تعزز و تقرب داشت.»

محمد حسن صبیح الدوله (اعتماد السلطنه) در منتظم ناصری (۱) در حوادث سال

۱۱۹۴ می نویسد: «از حوادث غیره ترقبه آنکه مرتضی قلی خان برادر حضرت شهریار می پس از استماع فوت و کیل با سپاهی از استرآباد بیار فروش آمد و اگرچه از استخلاص برادر بزرگوار اظهار شغف مینمود ولی میگفت مازندران را من بشمشیر خود مصفی نموده‌ام و این مملکت خاص منست و اگر دیگری طمع در آن نماید کاریبیکار خواهد کشید و جمعی را با مصطفی قلی خان برادر خود بسواد کوه فرستاد که مانع عبور حضرت آقا محمد شاه شوند. مقارن این حال رضاقلی خان برادر دیگر آن حضرت از دولاب طهران بمازندران رفته، بمرتضی قلی خان پیوست. حضرت آقا محمد شاه پس از بدیل نصایح که مودمند نیامد جعفر قلی خانرا مامور دفع آنها کرده، پس از مبادرت بچنگ ابتدا رضا قلی خان مغلوب و مقهور گردیده، بیار فروش راند و مرتضی قلی خان عزیمت استرآباد نمود و مصطفی قلی خان بموکب معلی ملحق شد. حضرت آقا محمد شاه بمعلی آباد ساری و بیار فروش تشریف فرما گردیده، خاقان صاحبقران فتحعلی شاه که در آنوقت با عم خود مرتضی قلی خان در مازندران بودند بحضور مبارک آمده، مصطفی قلی خان باستمالت مرتضی قلی خان مامور استرآباد شد و والدۀ خاقان مضمون را که در آنوقت سی ماه از ولادت فرزند گرامیش حسینقلی خان ثانی آبت جهانسوز شاه گذشته بود هر ... بود ... مجدداً رضاقلی خان و مرتضی قلی خان بنای مخالفت را گذاشته، خواستند با خوانین دولوی و رامین همدمت شوند. حضرت شهریار جعفرقلی خانرا از پیش روانه نموده، بنه و آغروق را بمهدی قلی خان سپرده، بعد از آن نهضت فرما گردیده، بعد از آن و رامین بخصایه محمد خان ولد رفیع خانکه با آن حضرت نسبتی داشت نزول اجلال فرمودند و میرزا محمد خان و مصطفی خان و رحیم خان و محمد خان و سایر بزرگان دواو مجدداً بر خدمت و سلطنت حضرت پادشاهی اتفاق کرده و عذر رضاقلی خانرا خواسته، او را روانه نمودند، ناچار سایر خوانین و بزرگان دولو ز در محنت و انقیاد درآمدند. موکب منصور بهز مازندران ازری تپه فرمود و در بین راه دسته قشون جعفرقلی خان با سپاهیان مرتضی قلی خان قتال نمودند و جعفرقلی خان بهس آب و مرتضی قلی خان در یکی از قرای فیروز کوه بماند. اسرای طرفین را مرخص کردند. بعد از آن جعفرقلی خان در علی آباد بموکب معلی پیوست و مهدیقلی خان ناچار با مرتضی قلی خان روانه استرآباد شدند ولی در ضمن فرحتی بدست آورده، فرار نموده و بلازمان حضرت سلطنت پیوست. هم درین سال در بیست و هشتم رمضان موکب آقا محمد شاه از ساری عزیمت استرآباد نمود و ابتدا بالکای چارده هزار جریب نزول اجلال فرموده، اما از آنجا که این اوقات هزار جریب از اعمال استرآباد و تعلق بمرتضی قلی خان داشت و از جانب مشارالیه پذیرایی نشد آنحضرت ازورنجیده، رضا قلی خان و خان ابدالخانرا که مامور توقف مازندران فرموده بود احضار کرده،

بیکار مرتضی قلیخان پردازند . ولی باز کار با اصلاح گذشت و رضای خان باستر اباد رفته ، از رنجش خاطر مبارک پادشاهی شرحی برای مرتضی قلی خان تقریر نموده ، مرتضی قلی خان برادره اعیانی خود مصطفی قلی خان را به عدوت فرستاد و موکب منصور از رفتن باستر اباد عطف عنان کرده ، از اشرف حرکت نموده ، روز هیجدهم ذی قعدة الحرام بیار فروش تشریف فرما شدند و در عمارت شاه عباسی مشهور بیحرارم نزول اجلال فرمودند .

سپس در حوادث سال ۱۱۹۵ (۱) در شرح اختلاف هدایت الله خان حکمران گیلان با آقا محمد خان می گوید جعفر قلی خانکه با مصطفی قلی خان مأمور گرفتن گیلان شده بود چون آقا محمد خان دستگیر شد و او را بپندی فرستادند «جعفر قلی خانکه در لاهیجان بود ازین مقدمه با خبر گردیده ، بر جناح استعجال مراجعت نموده ، مصطفی قلیخانرا باستر اباد فرستاد و به مرتضی قلی خان واقه را خبر داد و خود بکجور رفت . مرتضی قلی خان باز ندران آمده باخان ابدال خان سردار رشید رضا قلی خان مصاف کرد و بسرو غالب آمد و محمد قلی خانین را بگرفت ، رضا قلی خان چشم از شهر یاری ساری و بار فروش پوشیده ، از بیم تیغ مرتضی قلیخان بپندی در ظل عاطفت حضرت شهر یاری گریخت . . . بزرگان بندی حضرت سلطنت را با جمعی روانه بار فروش نمودند و رضا خان قاجار بنواب جعفر قلی خانکه در کجور بودند مژده فرستاد و خود با برادران و تمامی خوانین مدانلو باستان معظم پیوست و مرتضی قلی خان معض استرضای خاطر مبارک خان ابدال خان طاغی را بکشت و مصطفی قلی خانرا به عدوت و تشکر خلاصی و سلامت مزاج همایون بدر بار شهر یاری روانه نمود و آنحضرت برای استیناس مرتضی قلی خان تشریف فرمای ساری گردیدند و با او ملاقات فرمودند ولی رفع خیال مرتضی قلیخان نشد . علیقلی خان و مهدیقلی خان ملتزم و کاب خضر نصاب شهر یاری با اقتدار گردیده و مرتضی قلی خان تغلف جست و بعدها براه مخالفت رفته ، لکن کاری از پیش نبرد . . . نیز از وقایع این سال آنکه پس از جنگ و جدل با مرتضی قلی خان و طول محاصره شهر ساری این بلده را عساکر منصوره شهر یاری فتح کردند و مرتضی قلی خان بمصالحه و حکومت استر اباد و هزار جریب و گرگان راضی شده ، بدان ساحت شتافت .»

پس از آن درباره حوادث سال ۱۱۹۶ (۲) درباره آقا محمد خان می گوید : «در بیستم شعبان باز ندران عطف عنان فرمودند . مرتضی قلی خان نیز بخدمت آمده ، بحکومت استر اباد منصوب شد و بگیلان مأمور گردید و هدایت الله خان چون خود را مقهور دیده بدادن مالیات تمکین کرده ، لهذا ایالت گیلانرا باو واگذار فرمودند .»

سپس در حوادث سال ۱۱۹۷ (۱۷۸۲ م .) (۳) می نویسد :

«در اول فصل تابستان این سال ووانویج نام روسی با چند فروند گشتی از حاجی طرخان با استراپاد آمد. حضرت آقا محمد شاه آنوقت در نواحی استراپاد تشریف داشتند ووانویج از ملازمان آنحضرت درخواست نموده، رخصت طلبید که روسها در سواحل استراپاد در محل مناسبی دارالعماره بنا نمایند، که تجار روس در آنجا بسهولت مشغول امور تجاری باشند. حضرت شهر یاری قبول فرموده، اذن ساختن دارالعماره دادند. روسها در عوض دارالعماره در دوازده فرسنگی شهر استراپاد قلعه بسیار محکمی بنا کردند و هیجده عراده (۱) توپ و قورخانه در آنجا گذاردند. بعد از اتمام قلعه حضرت شهر یاری بتماشای قلعه روسها تشریف بردند و از وضع باخبر گشتند. چون از قلعه مراجعت فرمودند ووانویج و صاحب منصبان روس را بشام دعوت کردند. وقت شب که صاحب منصبان ووانویج بحل دعوت رسیدند حضرت شهر کامکار حکم بگرفتن آنها کردند و فرمودند که اگر قلعه را که ساخته اید فوراً خراب نکنید و توپهای خود را با آنچه در ساحل استراپاد دارید نبرید جان و مال شما در خطر خواهد بود. ووانویج چون می دانست فرمایشی که حضرت شهر یاری می فرمایند هرگز تخلف را در آن راهی نیست از همانجا بکار گزاران خود دستور العملی نوشت که توپخانه و لوازمی که دارند بگشتی حمل کنند و قلعه را خراب و مهینم سازند. خلاصه حضرت آقا محمد شاه چون تهدید زیادی بآن جماعت فرمودند آنها از استراپاد خارج شده، بمملکت خود باز گشتند. برخی این واقعه را بسال قبل نسبت داده اند.»

پس از آن در حوادث سال ۱۱۹۸ (۱) می گوید: «مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برداران حضرت معظم از راه صواب منحرف شده، بزندیه پیوستند و نزد شیخ ویس خان پسر علی مراد خان رفتند...»

اندکی پس از آن که سخن از شکست خوردن و کور شدن شیخ ویس خان می رانند می گوید:

«مرتضی قلی خان و رضا قلی خان برداران حضرت شهر یاری که از برادر تا جدار خود روگردان و بزندیه متوسل شده بودند کار را زار دیده، یأس بر آنها غالب آمد. مرتضی قلی خان بقزوین و گیلان و طالش و قبه و باد کوبه و خاک روس رفته، در آن حدود حیات را را وداع نمود و رضا قلی خان بصفحات خراسان رفته در آن سامان در گذشت.»

سپس در حوادث سال ۱۲۰۲ (۲) چنین آورده است: «هم درین سال مرتضی قلی خان که بصفحات قبه و طالش رفته بود، بامصطفی قلی خان طالش و فتحعلی خان حاکم قبه و شیخعلی خان بیگلربیگی با کوبه سازش نموده، غنچه بگیلان ساخت و چپاول در آن ساخت. نواب سلیمانخان قاجار کس فرستاده، واقعه را بعرض نواب جهانیانی که در فیروز کوه

بودند رسانید. نواب حشمت نصاب معظم مهدیخان تنکابنی و بعضی از اهالی خلعتسال و خمسه و طارم را بعاونت و امداد سلیمانخان مامور فرمودند، ولی قبل از وصول آنها بگیلان مرتضی قلیخان مراجعت نمود.

پس از آن در وقایع سال ۱۲۰۲ (۱) میگوید: «هم درین سال در اوایل ذیحجه باز مرتضی قلی خان با هفت هزار نفر بگیلان رانده، در کسگران فرود آمده، نواب سلیمانخان قاجار حاکم گیلان تاب مقاومت نیاورده، بقزوین آمد و مرتضی قلیخان بر گیلان استیلا یافت. حضرت شهریار کامکار چون از واقعه خبردار گردیدند سلیمانخانرا احضار فرموده، تفصیل ماجری را استفسار فرمودند. پس از تحقیق باحضار قشون حکم همایون شرف میدور یافت و کوچ و بنه مرتضی قلیخانرا از بار فروش بظهران بردند و محمدحسین خان قاجار قوالنوی ناظر با دوهزار سوار مامور گیلان و مقرر شد که بعضی دستجات (!) دیگر بدو پیوندند. محمد حسین خان ملاحظه آخر کار را نکرده، منتظر سایر دستجات (!) قشون نشده، سبقت بجنگ نمود و شکست یافت. پس از آن نواب سلیمانخان قاجار و امیر محمد حسین خان فیروز کوهی و میرزا محمدخان لاریجانی باده هزار نفر در رسیدند و در چهار فرسخی گیلان قدم در میدان مجاربت گذاشتند. مصطفی خاتمالش ابتدا پای جلادت پیش گذاشت، ولی منتهزماً پس نشست. روز سیم نواب سلیمانخان با افواج باطراف شهر رفته و مرتضی قلی خان نیز با نه هزار نفر بمقابل او شتافته، ابتدا برادر مصطفی خان طالبش با صفوف میر محمد حسین خان فیروز کوهی مصاف داده، امیر بزخم گلوله از پا در آمد و فیروز کوهی ها که بی سردار ماندند کاری از پیش نتوانستند برد و این فقره اسباب سستی سایرین نیز گردید. میرزا محمد خان لاریجانی و نجفقلی خان نوری بعد از مجادله و مقاتله بطور جنگ و گریز باز گشتند و مصطفی خان و لشکر شیروان (۱) بسیاری ازین سپاه را بکشتند و نواب سلیمانخان عاجلاً مراجعت کرده نواب علیقلی خان قاجار نیز از جلو جعفرخان زند عقب نشسته، باصفهان و از آنجا بکاشان آمد. حضرت شهریار با اقتدار چون مطلع گشتند نواب جعفرقلی خانرا با قشون استرآباد و بسطام بگیلان فرستادند و دیده برآورد خود مصطفی قلی خانرا مایل کشیدند و نواب جهانبانی (فتحعلی شاه) را بچراست فرستادند و معا برادر المرزباز ندران مامور فرمودند و خود بنفس نفیس با سیصد سوار نامدار بطرف اصفهان حرکت کردند... اما نواب جعفرقلی خان چون بمنزل رستم آباد گیلان رسیدند مرتضی قلیخان بیدرانزلی فرار کرده، در آنجا قرار گرفت و از جانبین پیغامها داده شد و در ساحل دریای خزر دو برادر ملاقات و گفتگوها کردند آخر الامر مرتضی قلیخان در سفاین نشسته، راه سارو پشته و سالیان پیش گرفت و جعفرقلی خان وارد رشت

شده و مراتب را تحریراً بمرض حضرت شهریار رسانیده‌اند. حضرت قوی شوکت معظم در جواب ایشانرا بمراجعه امر فرمودند و نواب سلیمانخان دوگیلان مستقل گردید .

پس از آن در حوادث سال ۱۲۰۵ (۱) می نویسد : «هم درین سال مرتضی قلی خان از عمای برادر خود مصطفی قلی خان باخبر گشت، چه مدت یکسال که مصطفی قلیخان معبوس بود این واقعه نیز مستور بود. این اوقات که از حبس خلاص شد، این خبر مشتهر گردید و مرتضی قلیخان که در باکویه و طالش و شیروان (۱) با استعداد تمام میزیست نیز بشنید و بار دیگر بهیچان آمده و بطرف گیلان را ندو میرزا بابای رشتی نایب گیلان هراسان شده، ماجری را بمرض عا کفان حضور شهریار منصور رسانید . حاجی رضاخان دولوی قاجار خال مرتضی قلیخان و عباس خان و محمد خان دولو هم که از منسوبان او بودند با عبدالله خان اصائلوی خمره میرزا محمد خان لاریجانی و چهار هزار نفر از سپاه ظفر همراه مامور گیلان شدند و هر چه مرتضی قلی خانرا نصیحت کردند سودمند نیافزاد . ناچار بنای جنگ و خونریزی شد. شبی شاه بلند نام طالش بر لشکریان حاجی رضا خان شیخون زده ، درین مقدمه سردار با سایر خوانین گرفتار شدند و تفرقه در میان سپاه افتاد و مرتضی قلی خان غلبه کرد ، ولی بعد از چندی همه گرفتاران را رها و روانه دربار معلی نمود ، سوای خان خود را که یا سوء احوال نگاه داشته ، با کلاب و ذئاب ردیف و خریف می نمود . میرزا بابای نایب گیلان مراتب را معروض آستان مبارک داشته، حضرت شهریار مصطفی خان دولوی قاجار را مقدمه الجیش قرار داده ، از پیش روانه کردند و موکب همایون مستعد انتهایش گردید . مرتضی قلی خان و مصطفی خان طالش از عزیمت شهریار کامگار خبردار گردیده، دانستند که در جلوسیل هایل مقام نتوان نمود . ناچار با کویه رفتند و در آنجا نیز چون کاوی نتوانستند کرد مرتضی قلی خان خایب و مأیوس پناه بخاک روس برد و حاجی رضاخان و عباس خان را با مادر خود بظهران فرستاد.»

ازین مضامینی که سه تن از معروف ترین تاریخ نویسان قاجاریه با اندک اختلافی چنانکه گذشت بیان کرده اند پیداست که آقا محمدخان با چهارتن از برادران خود رضا قلی خان و جعفر قلی خان و مرتضی قلی خان و مصطفی قلی خان یا زده سال در نواحی مختلف شمال ایران در زدو خورد بوده است . ازین چهار برادر رضا قلی خان از و گریخت و در خراسان مرد . جعفر قلی خان را پس از آنکه زنهارداده بود در ظهران بخیانت گشت . مصطفی قلی خان را کور کرد و مدتی در زندان نگاه داشت هدایت در روضه الصغای ناصری نوشته است که وی با برادرش مرتضی قلی خان که از باد کوبه و شیروان آمده بود بگیلان تاخت اما چنانکه گذشت این روایت درست نمی نماید زیرا که وی گرفتار شده و کور شده بود و چندی در زندان بوده

است و مرتضی قلی خان برادر تنی او برای انتقام ازین کار بیگیلان تاخته است، مگر چنانکه گذشت تصور کنیم که وی در فرار مرتضی قلی خان از ایران با او همراه بوده و در تاخت و تاز اولی که بیگیلان آمده است وی هم از باکو و شروان یا وی آمده باشد و درین جنگ دستگیر شده و او را کور کرده و بزندان انداخته باشند، اما این نکته هم با قراینی که هست درست نمی نماید .

امام مرتضی قلی خان که پیش از سه برادر دیگر در مخالفت با وی با فشاری کرده است چون از همدۀ وی بر نیامده از راه دریای خزر بفقاز گریخته و خانواده خود را در ایران گذاشته و آقا محمد خان آنها را بطهران برده است . تاریخ نویسان ایرانی نوشته اند که وی محرک مردم گرجستان در جنگ با ایران بوده است و حتی چنان وا نمود می کنند که خود درین جنگ با برادر شریک شده است اما از اسناد گرجی و روسی چنین چیزی بر نمی آید . نیز تاریخ نویسان ایرانی نوشته اند که وی در ۱۱۹۸ از ایران رفته و تا ۱۲۱۲ چهارده سال در ایران نبوده و چون در ۱۲۱۲ در گذشته پیکر او را بعبات برده و در آنجا بخاک سپرده اند . وی قطعاً از برادر خود آقا محمد خان کهنتر بوده و چون آقا محمد خان در ۱۲۱۲ در ۶۳ سالگی کشته شده پیداست که اگر در ۱۲۱۲ در روسیه مرده باشد کمتر از ۶۳ سال داشته است .

از منابع روسی مسلم می شود که مرتضی قلی خان تا سال ۱۲۱۱ در روسیه زنده بوده است زیرا که درین سال که مطابق سال ۱۷۹۶ میلادیست ولادیمیر لوکیچ باراویکووسکی (۱) که از نقاشان معروف آن زمان روسیه بوده و در ۱۷۵۷ بجهان آمده و در ۱۸۲۵ در گذشته است تصویری از وی ساخته است که در گالری تریاکوسکی (۲) در مسکو هست و پیداست که تا این زمان در مسکو می زیسته است .

یکدومین دوم که وی را در دربار خود پناه داده بود در نامه ای که بگریم (۳) یکی از درباریان خود نوشته وصفی از مرتضی قلی خان دارد بدین گونه : « نزدیک يك ماه است که مرتضی قلی خان شاهزاده ایرانی که آقا محمد خان برادرش وی را از همه دارا پیش بی بهره کرده و برای نجات خود بروسیه پناه آورده است مهمان ماست . وی مردی نیک دل و مؤدبست . خواهش کرد اجازه یابد ار می تاژ (۴) را بازدید کند . سه چهار ساعت بی در

(۱) Vladimir Loukitch Borovikovski

(۲) Tretiakovski Galleri (۳) Grimm

(۴) Ermitage کاخ معروف تزارهای روسیه در پترزبورگ که اینک بزرگترین و معروف ترین موزه های اتحاد جماهیر شوروی درلنین گرادست .





بی در آنجا بود همه چیزهایی را که در آنجا هست دید و بینه آنها مانند خبره واقعی نگاه میکرد. هر چیزی که زیباتر و عالی تر باشد، از هر گونه که باشد، وی را مبهوت میکند و هیچ چیز از نظر دقت او فرار نمی کند. خواست سیند که گراور را چگونه می سازند و چگونه با رنگ نقاشی می کنند، این خواهش او را بر آوردند و چند ساعت بی دریغ هم وقت خود را نزد گراور ساز و نقاش گذارد. بتماشای کارهای رامافیل (۱) هم رفت و درباره توریست سخن می راند و در مطالب آن و وقایعی که در کتابهای عهد عتیق آمده است آگاهی داشت و سخن می راند. . . همه سخنان او همیشه درست و بسیار خردمندانه است ...»

ازین ستایشی که یکتاترین دوم ملکه دشوار پسنده روسیه درباره او کرده است پیداست که وی مردی با ذوق و سنجیده و دانا بوده است. از کارهایی که در برابر برادرش کرده نیز پیداست که با آقا محمد خان اختلاف فاحش داشته است.

تصویری که بار او یکومسکی از او ساخته و از پرده های معروف و جالب اوست وی را با سیاهای سیار آرام با چشم تنگ کشیده و ریش تنگ بلند سیاه و پسی کوچک راست و قد متوسط و دست و پای کوچک نشان می دهد و کاملاً پیداست که خون تر کسان دور بوده است. وی درین تصویر ایستاده است و در پشت او دورنمای کاهی که در دامه کوهی ساخته شده نمایانست. در پشت سر وی سه تن خدمتگزاران ایرانی وی ایستاده اند و یکی از آنها دهانه اسبی را در دست دارد.

مرتضی قلی خان حاکم فاخر رنگارنگی پوشیده که همه رنگها در آن دیده میشود. قای ارغوانی در بر دارد که روی آن جبهه ابریشمین پوشیده و آستر و یقه و سر دستهای آن از خزست. کلاه بلندی از پوست سیاه بر سر گذاشته و گرداگرد آنرا شال پشمی رنگارنگ از ترمه پیچیده است چکمه او سرخ و سبز از دو پارچه چرمست.

شال پشمی مکرر بسته که خنجرهای حواهر نشان در آن فرو برده و تازیانه ای بر آن آویخته است و بر سر شال او منگله ای مرصع هست که در میان کمرش آویزانست شست دست راست را در شال خود فرو برده و تسبیحی از مروارید سر آن دست دارد. دوره جبهه او زردوزی دارد.

درین تصویر سیاهی اندیشمند و بخته دارد و چشمان کوچک او دارای نگاهی ناهد و شکامنده است روی هم رفته اراده بیرومند و آرامش خاطر و وقار از سپای او پیداست.

پیداست جمله ای که در بر او هست و جزیی نمی که درین تصویر آمده است سیدجالبی

(۱) Raphael نقاش بسیار معروف ایتالیایی متولد در ۱۴۸۳ و متوفی در ۱۵۲۰

که شاهکارهای معروفی از او در موزه ارمتیژ هست.

از لباس و آرایش مردانه و زیورهای آن زمانست و شاید یگانه سند معتبر دربارهٔ توانگران و سرکردگان آن زمان باشد.

اینکه تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند که وی در جنگ‌های گرجستان در برابر ایران شرکت کرده است درست نمی‌نماید. زیرا که قطعاً وی پیش از سرک یکاثرین دوم که در ۱۷۹۶ میلادی مطابق با ۱۲۱۱ قمری در گذشته در پترزبورگ بوده و در همان سال باراویکوسکی در مسکو صورت او را ساخته است. جنگ اول آقامحمد خان در گرجستان در ۱۲۰۹ و جنگ دوم او در ۱۲۱۱ پس از مرگ یکاثرین روی داده است. گمان نمی‌رود در ۱۲۰۹ که دو سال پس از آن در پترزبورگ و مسکو بوده است جنگ گرجستان رفته باشد و اگر در یکی ازین دو جنگ حاضر بوده می‌بایست در جنگ دوم در ۱۲۱۱ بوده باشد. این نکته هم ازین جهت بعید می‌نماید که اگر چون او کسی، که مردی معروف و برادر آقامحمد خان بوده، درین جنگ شرکت کرده باشد می‌بایست نام او را در جریان حوادث بسیار برده باشند و ناچار فتعی یا شکستی برای او نوشته باشند و حال آنکه مطلقاً در حوادث این جنگ واقعه‌ای را باو نسبت نداده‌اند و نه تنها در منابع ایرانی بجز همان اشاره مختصر که پیش ازین گذشت نامی ازو نیست بلکه در اسناد روسی و گرجی که دربارهٔ این دوره بسیار فراوانست نیز ذکری ازو نکرده‌اند.

دربارهٔ مرگ وی پس ازین جنگ دوم یعنی دو سال بعد و در ۱۲۱۲ نیز ذکری در منابع گرجی و روسی نیست و چون پس از مرگ یکاثرین در حوادث سلطنت جانشین او پاول و پس از آن هم دیگر نامی ازو نیست دور نیست در همان سال ۱۲۱۲ که تاریخ نویسان ایرانی نوشته‌اند مرده باشد و بیکرش را بتیبات برده باشند.

## مقدمات جنگ دوم با روسیه

صلحی که در نتیجهٔ امضای عهدنامهٔ گلستان در ۱۲۲۸ برقرار شد چندان نپایید و بیش از سیزده سال برقرار نبود. این عهدنامه بمیانجی‌گری دولت انگلستان بمامضاء رسیده بوده و اینکه در آن مرز میان دو کشور را بدقت و بصراحت معین نکرده و حالی را که لشکریان دو طرف در موقع امضای عهد نامه داشته‌اند میزان قرار داده و هر ناحیه‌ای را که در تصرف یکی از آن دولشکر بوده جزو خاک آن کشور دانسته‌اند پیداست که عمدی بوده است، زیرا اگر بقطع و بقین خط مرزی را معین می‌کردند اختلاف از میان برمی‌خاست و شاید اگر همیشه مرتفع نمی‌شد تا مدت مدیدی از میان می‌رفت.

دو مباحث آینده سیاست ایران را در بارهٔ افغانستان درین دوره بتفصیل خواهیم آورد. مجملآ باید این نکته را در نظر داشت که دولت انگلستان بتداپیر و بیشتر بعیله و خدعه دست

روی قاره بزرگ هندوستان انداخته بود . ایران نه تنها نفوذ معنوی بسیار ریشه داری در آن کشور داشت بطوریکه زبان فارسی زبان رسمی دربارهای هندوستان بود و فرهنگ ایران در سراسر هند حتی در میان بوداییان و برهمنیان و مذاهب گوناگون دیگر هندرواج داشت و در میان مسلمانان هندوستان سرچشمه الهام بود ، بلکه نفوذ ایران در افغانستان که راه طبیعی و آسان ترین راه لشکرکشی به هندوستان بود نیز انگلیسها را از تجاوز ایران بنگاه هند بیسناک می کرد .

از دورترین زمانهای تاریخ آسان ترین و طبیعی ترین راه حمله به هندوستان جنوب افغانستان و شمال پاکستان امروز بوده است . اسکندر مقدونی در ۳۲۷ پیش از میلاد از راه آسیای مرکزی و همین راه افغانستان امروز به هندوستان تاخت ، در ۶۵۹ میلادی و ۳۹ هجری لشکریان تازی از همان راه به هندوستان تاختند و سرزمین ملتان (مولتان) و سند را گشادند . در سال ۳۶۹ قمری باریک نادر ناصرالدین سبکتگین مؤسس سلسله غزنوی ایران بآن سرزمین حمله برد و همان راه را در پیش گرفت . پس از آن پسرش محمود همین راه را پیش گرفت و از سال ۳۹۰ تا ۴۱۸ هجری لشکرکشی به هندوستان کرد و تقریباً هر سال زمستان بآنجا می تاخت و حتی جانشینان وی پس از آنکه مشرق ایران را از دست دادند در شمال هندوستان حکمرانی کردند .

در ۵۸۲ معزالدین محمد بن سام پادشاه غوری از همان راه لاهور را گرفت و جانشینان وی نیز در هند پادشاهی کردند . در ۸۶۹ جلال الدین «بروزشاه خلجی» باز از افغانستان به هندوستان تاخت . در ۹۴۷ شیرشاه سوری پادشاه افغانی باریک نادر از همان راه به هند حمله برد .

در سال ۸۰۰ باریک نادر تیمور گورکان از همان راه به هندوستان تاخت .

در ۱۵ شعبان ۹۳۲ ظهیر الدین بابر شاهزاده تیموری باز از همان راه آغاز حمله به هندوستان را گذاشت و بسرعتی شگرف آن دیار پهناور را بگشاد . در ۱۱۵۲ نادرشاه از همان راه افغانستان به هندوستان تاخت . در ۱۱۶۹ احمد خان دوانی ابدالی که تازه پادشاه افغانستان شده بود به هندوستان حمله برد و تا ۱۱۸۰ هفت بار بآن کشور لشکر کشید و تاخت و تاز کرد .

بدین گونه از زمان اسکندر تا پایان قرن دوازدهم هجری سی و سه بار کشور گشایان مختلف از راه آسیای مرکزی و افغانستان به هندوستان تاختند و دیگر برای کسی تردیدی نمانده بود که بهترین راه حمله به هندوستان راه شمال هند است ، چنانکه ناپلئون هم می خواست همین راه را در پیش بگیرد و تسارهای روسیه نیز کوشش بسیار در تصرف آسیای مرکزی کردند تا هرچه بیشتر میتوانستند برزخهای هندوستان نزدیک شوند . درین لشکر

کشیهای نواحی هرات و سیستان که مانع طبیعی در پیش ندارند اهمیت بسیار داشته‌اند .  
 بهمین جهت که سه بار ایرانیان هرات را گرفتند و هر سه بار کار گزاران دولت  
 انگلستان و سایللی فراهم کردند که هرات از دست ایران برود و در دست دولت دیگری  
 باشد که نیروی تاختن‌بند و ستانرا کمتر داشته باشد و در ضمن قسمتی از سیستان را که از آغاز  
 تاریخ جزو خاک ایران بود از ایران بریدند و با افغانستان پیوستند و سپس قسمتی از بلوچستان  
 را از ایران جدا کردند و پس از تقسیم هند جزو پاکستان شد .

برای اینکه ایرانیان خود از راه افغانستان بپند نتازند یا افغانها را درین کار نیرو  
 ندهند همیشه صرفه و صلاح انگلستان درین بوده است که ایران در جای دیگر گرفتار  
 شود تا نه تنها مجال تاختن بسوی مشرق نکند بلکه از نیروهای آن کاسته شود و وسایل  
 این کار را نداشته باشد . بهترین راه گرفتار کردن ایران از سه سوی دیگر بود : نخست  
 از سوی نواحی عرب نشین خلیج فارس که چندان اهمیت نداشت و نیروی ایرانرا چندان  
 خود گرفتار نمیکرد .

دوم از سوی دولت عثمانی که البته از تازیان خلیج فارس نیرومندتر بود و از روزی  
 که ترکان عثمانی در مغرب آسیا نیرو گرفته بودند هر گاه توانسته بودند سرزمین ایران  
 چه از مغرب این کشور و چه از شمال غربی و حتی از راه گرجستان و ارمنستان تاخته بودند.  
 اما ترکان عثمانی از زمان صفویه بحد ضربت‌های سخت در جنگهای با ایران چشیده بودند  
 که هنوز یاد داشتند . وانگهی در پایان قرن دوازدهم و در سراسر قرن سیزدهم روز بروز  
 بیشتر رو بنا توانی می‌رفتند و گرفتاریهای گوناگونشان در جنوب اروپا دیگر مجال بایشان  
 نمیداد که با ایرانیان نیز در میدان جنگ رو برو شوند . بهمین جهت در دوره قاجارها چند  
 بار که حمله‌ای بخاک ایران کردند حمله‌های سبکی بود که چندان وخیم نشد و گرفتاری  
 سختی برای دو طرف فراهم نکرد .

سومین راه که براتب از دوراه دیگر مؤثرتر بود گرفتار شدن ایران در جنگ با روسیه  
 بود . سلاوهای روسیه با سرعت عجیبی در تاریخ جهان پیش رفته‌اند که تا کنون نصیب هیچ  
 ملتی نشده است . مثلاً در قرن نهم میلادی شماره فتلاندها نزدیک ده برابر سلاوهای روسیه  
 بوده و اینک نزدیک سه میلیون و نیم قلابدی در برابر ۱۳۳ میلیون سلاو در جهان مانده است .  
 هیچ نژادی باین سرعت و تا این اندازه نزادهای همسایه خود را در خود تحلیل نبرد  
 است . از زمانی که سلاوهای روسی وارد تاریخ شده‌اند تا کنون مرتباً بر عده خود افزوده  
 و سرزمین خود را وسعت داده‌اند و از سوی شمال و جنوب ملل همسایه خود را رانده و  
 جای آنها را گرفته‌اند ، چنانکه از شمال فتلاندها و ملل نزدیک و هم خون آنها و از جنوب  
 خزرها را که پیش از آن ملت پر جمعیتی را تشکیل میدادند از سرزمین خود رانده‌اند .

درین کشورستانی‌های پیاپی هرچه توانسته‌اند از سوی شمال و از سوی جنوب بسویا نزدیک شده‌اند و بهمین جهت یکی از آرزوهای دیرین تزارهای روسیه دست پیدا کردن بسویا های گرم یعنی دریا‌های جنوب و مجاور خط استوا بوده‌است تا بر دریای آزاد یعنی اوقیانوس هند و از آنجا با اوقیانوس کبیر و اوقیانوس اطلس دست بیابند. برای همین مقصود منظمآ در دوسوی مغرب و مشرق دریای خزر بتوسعه قلمرو خود کوشیده‌اند. از سوی مشرق مانع بزرگی در پیش نداشته‌اند و از رودهای جیحون و سیحون بسرعت گذشتند و در تمام آسیای مرکزی از یک سو تا مرزهای ترکستان چین یا سین کیانگ و از سوی دیگر تا ترکمنستان پیش رفتند و در کرانه رود جیحون که از خاک افغانستان وارد می‌شود ورود مراقاب ورود اترک متوقف شدند.

از سوی مغرب مانع بزرگی در پیش داشتند و آن کوه‌های بلند و سخت قفقاز بود که مردم باستان آنرا کرانه جهان و کوه قاف می‌دانستند. اما این کوه‌های دشوار گذر را نیز با کمال سرعت و سهولت در پشت سر گذاشتند و بد رفتاری دربار ایران با نرسایان گرجستان نیز بهانه‌ای بدستشان داد که سرانجام بلب رودارس برسند. تنها اندک زمانی از ۱۸۰۵ تا ۱۸۱۴ (۱۲۲۰ - ۱۲۲۹ ق.) گه گاهی گرفتار جنگ ناپلئون می‌شدند یا لشکرکشی‌های دیوانه و اروی رادفیع می‌کردند. اما پس در همین نه سال هر بار که در جنگهای یا ناپلئون و قفای یا دوره صلحی پیش می‌آمد نیروهای تازه نفس سرزهای ایران می‌آوردند و با ایرانیان روبرو می‌شدند.

نقشه‌ای بسیار خام و هذیان آمیز که ناپلئون برای لشکرکشی به هندوستان از راه ایران و با همکاری ایران کشیده بود مجال بود بجایی برسد و گرفتاری‌های گه گاه لشکریان روسیه در اروپای غربی فتحعلی شاه را بکسی غره کرده بود و بهمین جهت در ۱۲۲۸ که بکسی از ناپلئون مایوس شده و انگستان هم روسیه نزدیک شده بود و دیگر چاره‌ای در برابر خود نمی‌دید به عهدنامه گستن رضی شد. باز همواره در اندیشه آن بود که با روسیه روبرو شود و نواحی از دست روسیه در عهدنامه گستن را پس بگیرد. انگلیسها هم پیوسته او را باین کار تشویق می‌کردند و چون آنکه بهد خواهیم دید حتی وعده یاری باومی دادند تا آخرین زرهق ایران را هم بگیرد و هر گوه حمه احتمالی با افغانستان و هندوستان از میان برود، چه، بکه شد.

درین میزده سال که در میان جنگ اول با روسیه و جنگ دوم فاصله شده فتحعلی شاه پیوسته تهیه می‌دید که جنگ را ز سر بگیرد و دست و پا مقررآت عهدنامه گستن را هم وسیله‌ای برای این کرد می‌دانست. مخصوص آنکه در مواد سه و چهارم تصریح شده بود نواحی شکی و شروان و قبه و دربند و بادکوبه و داغستان و گرجستان و ابخاز جزو خاک

روسیه خواهد بود اما باین همه قید کرده بودند که بعدها سرحد کوهپا ورود خانها و دریاچها و کشت زارها را بوسیله مهندسان دو طرف معلوم کنند و سرحد طالش را هم در میان خود قرار بگذارند. پس ممکن بود فتحعلی شاه ادعای غبن بکند و کرد و این نتیجه ای بود که انگلیسها از عهدنامه گلستان انتظار داشتند تا بار دیگر ایران را گرفتار جنگ با حریف پرزوری مانند روسیه نسازد بکنند و از نیروی آن بکاهند تا این نیرویی که از آن هراسان بودند هرگز در افغانستان و سرحد هندوستان مزاحمشان نباشد.

## مناسبات ایران و روسیه پیش از قاجارها

سلاوهای روسیه از زمانی که وارد تاریخ شده و حکومت مستقلی در جهان تشکیل داده اند همواره با ایران مربوط بوده اند و این روابط که همواره روابط تجارتنی بوده گاهی بتاخت و تاز سلاوها برخاک ایران منتهی شده است. در پایان دوره صفویه که دولت ایران بسیار ضعیف شده است این روابط بشکل دیگری جلوه کرده و درین زمینه عهدنامهایی چند در میان ایران و روسیه بسته شده است که متن فارسی آنها مطلقاً در دست نیست و آنچه باقی مانده متن روسی آنهاست بزبان روسی قدیم که برای ضبط در تاریخ ایران و اهمیتی که درین زمینه دارد باید بفارسی ترجمه شود.

نخستین عهدنامه ای که در دسترس در سن پترزبورگ در ۱۲ سپتامبر ۱۷۲۳ تقویم روسیه یا تقویم ژولین یعنی ۳۰ ماه و ۱۷۳۲ تقویم گرگورین مطابق با ۲۸ ذی القعدة ۱۱۳۵ بسته شده است، یعنی در همان سالی که شاه سلطان حسین صفوی تاج و تخت خود را بمحمود افغان واگذار کرد. چون این عهدنامه در سن پترزبورگ منعقد شده پیدا است که از جانب شاه طهماسب دوم سفیری با آنجا رفته و این عهدنامه را امضا کرده است. متن آن بدین قرار است:

### قرارداد منعقد در سن پترزبورگ در ۱۲ سپتامبر سال ۱۷۲۳

#### بنام ایزد توانا

« پوشیده نماند که چون چندین سال است در کشور ایران پریشانی و ناامنی پیش آمده و عده ای از اتباع آن کشور در برابر اعلی حضرت شاه که پادشاه قانونی ایشانست بر خاسته اند و نه تنها سبب ویرانی بسیار در ایران شده اند بلکه با اتباع اعلی حضرت امپراتور روسیه که بنا بردوستی قدیم و قرارداد در میان دو کشور مشغول بازرگانی بوده اند نیز زبان رسانیده اند و آنها را کشته اند و مبلغ مهمی از دارایی ایشان را بقتارت برده اند و چون اعلی حضرت شاه در آن زمان نتوانستند آن چنانکه باید از عهده شورشیانی که ناامنی بسیار فراهم آورده اند بر آیند، بهمین سبب بود که اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه

بنا بردستی واقعی که با اعلیٰ حضرت شاه دارد برای جلوگیری از توسعه کارهای شورشیان و نزدیک شدن ایشان به رزهای روسیه و برای جلوگیری از انهدام سلطنت ایران شخصاً اسلحه خود را در برابر شورشیان بکار برده و برخی از شهرهای ایران و جاهای واقع در کنار دریای خزر را که بی اندازه در زیر فشار سرکشان بود با اسلحه خود آزاد کرد و برای دفاع از اتباع و قادار اعلیٰ حضرت شاه لشکریان خود را در آن جا مستقر کرد ولی در ضمن سرکشان دیگری از سوی دیگر چنان نیرو گرفتند که پای تخت دولت ایران را تصرف کردند و اعلیٰ حضرت شاه آن زمان را با همه خانواده اش اسیر کردند و تاج و تخت را از ایشان ربودند و تنها پسر او طهماسب که بحکم وراثت قانونی پس از پدرش بتخت شاهی نشست و شاه قانونی ایران شد باقی ماند و از آنجایی که مایل بود دوستی قدیم در میان دولتین را تجدید کند و بیش از پیش استحکام بدهد از میان چاکران نزدیک و قادار خود که در اختیار داشت اسمعیل بیگ اعتمادالدوله معزز و صدیق خود را بعنوان سفیر کبیر و نماینده مختار نزد اعلیٰ حضرت امپراتور سراسر روسیه فرستاد. وی حامل نامه ای بود که نه تنها بتخت نشستن اعلیٰ حضرت شاه طهماسب را اعلان می کرد بلکه در آن خواهش کرده بودند که اعلیٰ حضرت سراسر روسیه در اوضاع کنونی در برابر شورشیان و دشمنان یاری کنند و اراده کنند که تاج و تخت را نیز حفظ کنند. و نیز مشعر برین بود که سفیر و نماینده سابق الذکر اختیارات تام و تمام داده است و آنرا بهر خود آراسته گوی قرار داد و موافقت نامه ابدی دوباره یاری با اعلیٰ حضرت شاه در برابر شورشیان منعقد کند.

بنابراین اعلیٰ حضرت امپراتور سراسر روسیه بنا بر علاقه دوستی که با اعلیٰ حضرت شاه و دولت ایران دارد فرمان مؤکد عالی شاهانه خود را صادر کرد که با سفیر کبیر و نماینده مختار اعلیٰ حضرت شاه این قرار داد را ببندند و قرار داد و موافقت نامه بشرح زیرست :

۱- اعلیٰ حضرت امپراتور سراسر روسیه دوستی صمیمانه و دایمی خود را و نیز یاری و تایید عالی شاهانه استوار خود را در برابر شورشیان با اعلیٰ حضرت شاه طهماسب وعده می دهد و برای سرکوبی شورشیان و حفظ اعلیٰ حضرت شاه بر تخت سلطنت ایران اراده می کند هر چه زودتر باندازه لازم سپه سوار و پیاده بکشور ایران بفرستد تا در برابر کسانی که بر اعلیٰ حضرت شاه شوریده اند هر گونه وارد عملیات لازم بشوند تا آنها را شکست دهند و اعلیٰ حضرت شاه با سپاهش بر مملکت ایران حکومت کند.

۲- در برابر این اعلیٰ حضرت شاه شهرهای دربند و باکورا با تمام زمین ها و جاهایی که باین دوشهر بسته است و در کنار دریای خزر جای دارند و نیز ایالت گیلان و مازندران و استراباد را برای تصرف و تصاحب ابدی با اعلیٰ حضرت امپراتور سراسر روسیه و اگنار



می کند و این سرزمین ها ازین زمان تا جاودان متعلق باعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه و در تابعیت او خواهد بود و اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه این نواحی را بدان سبب مایلمت بعنوان پادشاه بگیرد که سپاهی که اعلی حضرت امپراتور برای یاری باعلی حضرت شاه در برابر شورشیان می فرستد در آنجا نگاهداری شوند زیرا که برای نگاهداری این سپاه از اعلی حضرت شاه کمک مالی نخواهد شد.

۳- چون انتقال عده لازم اسب برای سوار نظام و توپخانه و فرستادن تجهیزات و لوازم و خواربار سپاه اعلی حضرت امپراتور که در برابر شورشیان نزد اعلی حضرت شاه فرستاده می شود. چنین سرزمین دوری از راه دریا ممکن نیست و از سوی دیگر سفیر کبیر و مختار اعلی حضرت شاه اعلام داشته است در ایالاتی که باعلی حضرت امپراتور واگذار کنند عده بسیار اسب می توان پیدا کرد بدین جهت فرما بدعانی که برای یاری نزد اعلی حضرت شاه فرستاده می شوند باید در ایالاتی که باعلی حضرت امپراتور واگذار می شود عده اسبی که لازم دارند بدست آورند و اگر نتوانند اسب فراهم کنند در آن صورت عده لازم اسب از جانب اعلی حضرت شاه داده خواهد شد و بهای آن سوجب تقویم ارزیابان خواهد بود و در هر حال نباید بهای آنها از دو اوزده روبل بیشتر باشد و اما درباره شتر برای حمل لوازم اعلی حضرت شاه وعده داده است که بی کراییه و مجاباً هر چند شتر که لازم باشد در سرحد بدهد. برای خوراک این سپاه اعلی حضرت شاه وعده می دهد هنگامی که برای سرکوبی شورشیان می روند نان و گوشت و نمک را در سراسر راه آماده کند، باندازه ای که احساس تنگی نکنند و اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه باید در برابر آن نان و گوشت و نمک بهایی بپردازد و بموجب موافقتی که درین قرار داده شده است بدین ترتیب خواهد بود: برای هر يك من گندم بسنگ شاهده كوپك، برای يك من گوشت گاو بسنگ شاه پنج آلتین و يك كوپك، برای هر گوسفند که کمتر از چهار من بسنگ شاه وزن نداشته باشد يك روبل، برای يك من نمك بسنگ شاه دو كوپك. و اگر هنگامی که سپاه رهسپار خواهد شد بهای آنها بالاتر از آنچه درین قرارداد قید شده است باشد درین صورت اعلی حضرت شاه باید اضافه بها را از قیمت مقررا ذخیره خود بپردازد. برای آنکه وقت تلف نشود بمحض بازگشتن و رسیدن سفیر کبیر و نماینده مختار سابق الذکر اعلی حضرت شاه بکشور ایران برای ذخیره کردن آنچه لازم خواهد شد تدارک لازم بعمل خواهد آمد.

۴- ازین پس تا جاودان در میان اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه و دولت روسیه و اعلی حضرت شاه و دولت ایران دوستی برقرار خواهد بود و اتباع هر دو طرف همیشه اجازه داری خواهند داشت بهر دو کشور سفر کنند و در آنجا بمیل خود آزادانه زندگی کنند و بازرگانان خود را با آنها بفرستند و هر موقع بخواهند آزادانه برگردند و

درین کار هیچ گونه مانعی نباید پیش آید و زحمت فراهم گردد و اگر کسی جرات کند بکسی آزاری برساند از سوی اعلیٰ حضرتین کیفر سخت خواهد دید .

۵- اعلیٰ حضرت امپراتور سراسر روسیه وعده می دهد تا جاودان همیشه دوست دوستان شاه و دولت ایران باشد و دشمن دشمنان شاه و دوات ایران و وعده می دهد در برابر آنها یاری کند و بدیهیست از سوی کشور ایران این دشمنی از هر جانب که باشد اعلیٰ حضرت شاه همین وعده را متقابلاً با اعلیٰ حضرت امپراتور سراسر روسیه میدهد .



پیداست در همان سالی که شاه سلطان حسین تاج و تخت خود را در اصفهان به محمود افغان سپرده است پسرش شاه طهماسب دوم که در همان گیرودار از اصفهان گریخته بود و در برابر افغانها از دولت عثمانی هم یاری خواسته بود از پتر کبیر که دو سال پس ازین واقعه در گذشت نیز در برابر مخالفان خود و اصفهانها که اصفهان پای تخت ایران را گرفته بودند یاری خواسته و اسمعیل پیک اعتماد الدوله را به سفارت پترزبورگ فرستاده و وی این عهدنامه را از جانب شاه طهماسب که در آن زمان بیاری فتحعلی خان قاجار ادعای سلطنت و چائشینی پدر را داشت در ۱۳ سپتامبر ۱۷۲۳ مطابق با ۲۸ ذی القعدة ۱۱۳۵ امضا کرده و شاه طهماسب نواحی دربند و باکو و کیلان و مازندران و استرآباد را با امپراتور روسیه واگذار کرده است .

عهدنامه دوم شش سال پس از عهد نامه اول در شهر رشت در تاریخ ۱۳ فوریه ۱۷۲۹ از تقویم ژولین یا اول فوریه آن سال از تقویم گریگورین مطابق با دوم رجب ۱۱۴۱ در میان اشرف افغان که از ۱۱۳۷ پس از دیوانه شدن محمود تا ۱۱۴۲ برابر ایران مسلط بوده است و پتر دوم امپراتور روسیه که از ۱۷۲۷ تا ۱۷۳۰ (۱۱۴۰-۱۱۴۳ ق.) پادشاهی کرده است بسته شده و متن آن بدین گونه است :

عهدنامه منعقد با اشرف در رشت در ۱۳ فوریه ۱۷۲۹

بنام خداوند قادر متعال

« بنام ایزد قادر متعال و بخشنده مهربان موافقت نامه زیر اعلام میشود : چون اعلیٰ حضرت امپراتور پتر دوم پادشاه توامای سراسر روسیه و غیره و غیره و غیره که در دریای خزر و ابالات ساحلی دریا با طرف دیگر یعنی پادشاه سعادت مند اصفهان در ایران و خداوند گداز بسیاری از زمین ها و غیره و غیره و غیره همسایه است بازاده خداوند متعال اتحاد مقدسی برای وقایعی که در ای جنبه ضد نیست و جلوگیری از استعمال اسلحه هر دو کشور در برابر یک دیگر برقرار کرده است ساینده گن تعیین شدند . از سوی اعلیٰ حضرت امپراتور پتر دوم پادشاه توامای سراسر روسیه و غیره و غیره عالی جناب آفسای

محترم سرلشکرواسیلی اواشوو (۱) دارنده نشان سنت آلکساندر (۲) فرمانده کل سپاهبان روسیه در گیلان و فرمانفرمای ایالات ساحلی دریای خزر در دارالمرزو از سوی پادشاه بسیار سعادت مند اصفهان و مالک اراضی وغیره وغیره سیهسالار بسیار معتمد و بسیار محترم محمد صیدال خان و بیگلربیگی و محترم ترین عالی جنابان مستوفی عالی خاصه میرزا محمد اسمعیل و عمر سلطان و حاجی ابراهیم که در میان دریاهای معظم و دولت های کشورهای معظم و اتباع آنها متفقاً اتحاد حقیقی و دایمی را مفید دانسته اند این عهد نامه دوستی ابدی شامل مواد ذیل بسته می شود :

۱- تمام زمین ها و شهرها با تمام متعلقات آنها که در ایران بطرفین معظمین ضمیمه شده است چه جاهایی که پیش ازین سرحد واقع شده و چه جاهایی که اخیراً سرحد معین کرده اند بترتیبی که در ماده سوم اعلام شده تا چاودان در تصرف طرفین معظمین خواهد بود .

۲- اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه از سوی دولت معظم خود اراده کرده است که ایالت استراباد و مازندران را که از ایالات ساحلیست مناسبت دوستی دیرین که امپراتور روسیه نسبت بایران دارد بایران واگذار کند اما بدین شرط حتمی و استوار که این ایالات بهیچ وجه بدولت های دیگر واگذاشته نشود و اگر این شرط را مورد بی اعتنایی قرار دهند ایالات مزبور با همه متعلقات آن دو باره تا چاودان و بطور تجزیه ناپذیر متعلق بامپراتوری روسیه خواهد شد و این قرارداد نقض خواهد شد .

۳- سرحد دو طرف در میان ایالات و زمین ها و شهرها و همه متعلقات سابق آنها بدین گونه خواهد بود : از بالای در بند از سوی دریا بداخل زمین ها و از آنجا تارودک رود تا مصب رود ارس که باب عالی (دولت عثمانی) سرحد قرار داده است و از رود کر تا مصب رود ارس تمام ایالات ساحلی متعلق بامپراتوری روسیه که بلافاصله و از خطی که از بالا می گذرد با ایالات ساحلی دیگر از روی کوهها پیوستگی دارد و نواحی ماسوله و شفت و کهدم و تمام دارالمرزبا سرحدات ایالتی سابق خود مستملکات هر دو طرف معین و منقسم می شود و باید بی هیچ گونه بحث و اعتراض باقی بماند و قابل نقض نیست و از مهمل انتهای این نواحی پس از عبور از شفت از سرحدات آنها تا شاهراه واقع در میان گیلان و قزوین در میان کهدم و زیتون رود بار تا مهمل نقله بر که در آنجا کاروانسرا هست و آن کاروانسرا در طرف متعلق بروسیه باقی می ماند و از نقله بر و کاروانسرا هم از روی رود خانه سپدور میگذرد و از بالای کوهها مستقیماً بی انحراف بهیچ سویی بمهمل دلی مای در دامنه کوه ما کلاش

Vssili Lévaohov (۱)

Saint - Alexandre (۲)

با بادی سرداب و از سرداب هم بخط مستقیم از بالای کوه‌ها بی انحراف بهیچ سویی در کوه بهجلی که مرز محال سام و اشکور و تمیشان با يك ديگر پیوسته می‌شود. این محل باید نقطه مرزی باشد و از محل تقاطع خط مرزی از محل اشکور بگذرد و تا مرز تنکابن باید خط مستقیم باشد و اگر مرزهای جدید سابق الذکر از قله برو کاروانسرا تا سرداب و از سرداب هم تا محل تلاقی خط مرزی و از آنجا تا تنکابن هر جا که می‌گذرد اگر از وسط هر محال یا بلوک یا ده یا زمین و جنگلها بگذرد باید آن محل در میانه تقسیم شود و هر مقدار زمین در هر طرفی از آنها باقی بماند تا جاودان متعلق بآن طرف خواهد بود و از محل تلاقی خط مرزی سابق الذکر که سرحد مستقیم جدید بطرف مرز تنکابن میرسد و از آنجا هم پس از عبور از سرحدات ناحیه تنکابن تا کنار دریا باید در میان طرفین تقسیم شود و بهمین گونه از بالای در بند بخط مستقیم تا مصب رود ارس بنا بر سرحداتی که در آنجا تعیین شده دارای اعتبار خواهد بود و از مصب رود ارس هم تا ناحیه کهدم تمام نواحی و محلهای سابق الذکر مطابق حدود ناحیه کهدم است که سابقاً تعیین شده و در ناحیه کهدم هم شاهراه مذکور از گیلان بقزوین که در میان کهدم و زیتون رود بار واقعست تا محل نقله برو کاروانسرا و از نقله برو از کاروانسرا تا محل سرداب و از سرداب تا محل خط مرزی سابق - الذکر و از محل خط مرزی سابق الذکر هم تا تنکابن مرزهای کوهستانیست که سرحد جدید از آنجا خواهد گذشت و از آنجا هم در امتداد سرحدات تنکابن تا کنار دریا خواهد بود. از سمت چپ بطرف دریا همه نواحی سابق الذکر با همه متعلقات آنها در تصرف اعلی حضرت امپراتور سراسر روسیه و تاجاوردان در تملك امپراتوری روسیه خواهد بود. از سمت راست در داخل اراضی از جاهایی که پادشاه سعادت مند اصفهان در ایران و مالک بسیاری از اراضی در تصرف خود دارد در تملك دربار اصفهان خواهد بود و تا تصویب این قرارداد صلح و اتحاد مقدس از پادشاه سعادت مند اصفهان و مالک بسیاری از اراضی هیچ کس بهیچ گونه حق ورود بدان نواحی و ارتباط کتبی با آنجا را نخواهد داشت.

۴- بنا بر معمول سابق سفیران و وزیران مختار و کسانی که از طرفین فرستاده می‌شوند و از هر دو طرف پیش از وقت عبور آنها را بفرماندهان محلی که مهین شده باشند اطلاع می‌دهند دوستانه و با احترام شایان و رفاه و آسایش حرکت داده خواهند شد و پذیرایی و نگهداری از ایشان خواهند کرد و پس از انجام کارهایی که بایشان سپرده شده است مراجعت داده خواهند شد.

۵- نامه‌های دوستانه طرفین معظمین با القاب و عناوین کنونی معتبر خواهد بود و اگر مالکین معظمین از هر دو طرف اراده کنند در القاب عالی خود عنوان ضمیمه شده را بکار ببرند این کار باید اساس استواری داشته باشد و هیچ يك از دو طرف حق ندارد عنوان

نواحی و اراضی و متعلقات آن اراضی را که تقسیم می‌شوند در القاب خود بگنجانند و نیز سکه تازه‌ای بزنند .

۶- درباره نزاعها و دشمنی‌هایی که در مرزها بین مردم طبقات مختلف روی میدهد فرماندهانی که تعیین شده‌اند باید برای حفظ صلح و دوستی مقدس که برقرار شده است با حسن نیت و دقت و توجه آن اتفاقات سوء را قطع و ریشه کن کنند تا اتحاد مقدس طرفین باقی بماند و رعایا در آرامش و آسایش باشند و درین کار باید طرفین با احتیاط کامل مراقبت و دقت کنند .

۷- اگر از طرفی بطرف دیگر مردمی از طبقات مختلف بگریزند هر دو طرف قراردیان را با همه خانواده و دارایی آنها باید بطرف دیگر برگردانند و هیچکس حق ندارد جسارت کند و آنها را در زهر حمایت و پشتیبانی خود بگیرد .

۸- برای نفع بازرگانی آزاد و بی مانع هر دو طرف در میان طرفین و زمین‌های متعلق بآنها و رعایا و سکنه اراضی آنها در خشکی و دریا پرداخت مالیات معمولی بنا بر رسوم و حقوق سابق بی آنکه اضافه‌ای دریافت کنند معمول خواهد بود و باید حق داشته باشند بی مانع هر گونه کالای خود را داد و ستد کنند . اتباع روسیه در همه کشور و اراضی ایالات ایران حق دارند منافع خود را از بازرگانی دریافت کنند و برای سکنا و خود نگاهداری کالاهای خود خانه و کاروانسرا و انبار و دکان بسازند و حق دارند برای تجارت و حمل کالا و کاروانها از راه ایران به هندوستان و کشورها و زمین‌های دیگر در عبور آزاد و بی خطر باشند و نیز اتباع دولت ایران متقابلاً حق دارند در کشور روسیه هر جا که بازرگانان مایل باشند سکونت اختیار کنند و در بازرگانی و سفر آزاد باشند .

۹- در صورتیکه یکی از بازرگانان کشوری در کشور دیگر بی‌درخانه‌ها و کاروانسراها و انبارها و دکان‌ها و کالاهای و دارایی آنها بی عیب در جایی پنهان بماند و خوب حفظ و نگاهداری کنند و بی عیب و نقص بوارث قانونی آنها یا کسانی که از جانب دربارهای معظم یا ادارات کتباً برای تعویل آنها مهین میشوند آنها را تحویل بدهند .

۱۰- این عهد نامه خدا پستدانه اتحاد مقدس دوستی با تمام اعتبار و فواید خود تا چهاردهان بی نقص و خللی حفظ و نگهداری و تصویب میشود و بمهرها آراسته خواهد شد و دو نسخه مبادله می‌شود و برای تأیید این عهد و پیمان صلح دو نسخه مطابق یکدیگر از هر دو طرف تهیه شده است و بامضای نمایندگان مختار سابق (الد کر که دارای اختیارات تام هستند رسیده و با مهر ایشان تصدیق شده و مبادله شده است .

عهدنامه سوم در رشت در ۲۹ ژانویه ۱۷۳۲ از تقویم ژولین و ۸ ژانویه ۱۷۳۲ از تقویم گریگورین مطابق با دهم رجب ۱۱۴۴ بسته شده است. درین زمان هنوز شاه طهماسب دوم در برخی از نواحی ایران و بیشتر در شمال کشور دعوی پادشاهی داشت و نادر شاه بنام طهماسب قلی خان پیشکار او بود. درین مدت سه سال که از عهدنامه دوم می گذشت نواحی که در آن عهدنامه اشرف افغان بروسه باز گذاشته بود هم چنان در تصرف روسها بود. طهماسب قلی خان که کم کم نیرو گرفته بود بروسها پیشنهاد کرد این نواحی را باز گذارند و دولت روسیه که وی را توانا و نیرومند دید ناچار تسلیم شد و این عهدنامه بهمان مناسبت در میان نمایندگان انا ایوانوونا (۱) امپراتریس روسیه که از ۱۷۳۰ تا ۱۷۴۰ (۱۱۴۳ - ۱۱۵۳ ق.) سلطنت کرده و نماینده ایران امضا شده و ترجمه آن بدین گونه است :

### عهدنامه منعقد در رشت در ۲۹ ژانویه ۱۷۳۲

#### بنام پدر و پسر و روح القدس

دهه بدانند و آگاه باشند که چند سال است در کشور ایران اغتشاشهای بزرگ روی داده و برخی از اتباع آن دولت بر دولت مشروع خود برخاسته اند و نه تنها در آن کشور ناامنی فراهم آورده و ویرانی ایجاد کرده اند بلکه با تابع امپراتوری روسیه نیز زیان رسانده اند. ازین روی که همه ای بازرگانان روسی که بایران پناه برده بودند زیان بسیار برده اند و چندین صد هزار (روبل) از دارایی ایشان بغارت رفته و بسیاری از ایشان و پیشکدگان ایشان را آزرده اند و نیز از فرمان پادشاه خود سرپیچیده اند و این کار دولت ایران را بخطر بزرگ انداخته است بدین سبب امپراتور بزرگ پسر که خدای وی را در رحمت خود جای دهد و امپراتور و شاهنشاه همه روسیه بود چه برای پاسبانی از ولایاتی که نزدیک ایران بود و چه برای آنکه مانع شود دولت ایران از پای درآید ناچار لشکریان خود را بولایات ایران فرستاد و بایشان فرمان داد در برخی ازین ولایات و شهرها که در کنار دریای خزر هستند فرود آیند یعنی بدان جاها که مردم از سرکشان سختی بسیار دیده بودند و برای آن بود که این نواحی از حمله مسلح سرکشان که بر شاه برخاسته بودند و وی را مغلوب کرده در امان باشند و ایشان آن سرکشان را رانندند و در نتیجه این لشکر کشی سلطنت ایران اکنون در آسایش می تواند اصفهان را پای تخت خود کند و شاه بر تخت نیاید که خود بشیند و پیشرفت های دیگر فراهم کند اینک امپراتریس بزرگ انا ایوانوونا که فرمانروایی وی قرین آسایش است و امپراتریس و فرمانروای سراسر روسیه است و لشکریان فراوان در اختیار دارد فرمان داده و اراده فرموده است همه گونه یاری با اعنی حضرت شاه بکند و چون ازینک

اندیشی آن اعلیٰ حضرت هسایون اعلیٰ حضرت امپراتریس آگاه شده است و از نظر دوستی و حسن همجواری و اینکه همواره خواستار نیک بختی اعلیٰ حضرت شاهست و امیدوار است که وی بتواند از همه ناگواریهایی که در راه پادشاهی موروثاوست درزینهار باشد بنمایندگان مختار خود که در گیلان هستند و مخصوصاً بکسانی که در ولایات متصرفی اقامت دارند یعنی سرتیپ نجیب والامقام آقای واسیلی لواشوو (۱) دارای نشان سنت الکساندر از درجه کاوالر (۲) و آقای بارون پتر شافیروو (۳) مشار دولتی فعلی فرمان داده است و سایل برقرار ساختن و استعکام دوستی دیرین دولین را فراهم کنند و وارد گفتگو شوند و بانمایند مختار اعلیٰ حضرت شاه ایران عالی جاه میرزا محمد ابراهیم مستوفی سرکاری خاصه که از سوی اعلیٰ حضرت شاه ایران اجازه رسمی و اختیار نام دارد قرار می‌گیرند و طرفین که از جانب پادشاهان بزرگ خود اختیار دارند پس از گفتگو عهدنامه دوستی مؤبد را باین شرایط امضا کردند :

۱- همه اختلافات و عملیات خصمانه که تا کنون ازین سوی بایران وارد آمده و از آن سوی ایران وارد آورده است از هر دو طرف کاملاً فراموش خواهد شد و امید است که پادشاهان و دولتین علینین روابط دوستی و همسایگی دیرین را در میان خود برقرار کنند و ازین بعد بدخواه یکدیگر نباشند و بکوشند دشمنی‌ها را هم اکنون و ازین پس از میان بردارند .

۲- طرفین بوسیله این عهدنامه که بفرمان امپراتریس بزرگ روسیه دوستی همیمانان خود را بظهور میرسانند آنرا اعلام میکنند و از امتیازاتی که امپراتوران روسیه که خدا ایشان را بیامرزد بوسیله عهدنامه یا قوه قهریه و با تحویل مخارج گزاف از جانب لشکریان بدست آورده‌اند و برای رفاه مردم ولایات ایران لشکریانشان میلیونها از کیسه خود خرج کرده‌اند و از آغاز ورود بایران زیان و خسارت بسیار برده‌اند چشم می‌پوشند و تعهد می‌کنند که یکماه پس از امضاء و مبادله این عهدنامه ولایات لاهیجان و رانکوه و متعلقات آنرا بتصرف عالیجاه نمایند مختار سابق الذکر واگذار کنند و در اختیار کامل شاه ایران بگذارند و منتظر امضای آن از طرفین نخواهند شد و اما گیلان و استرآباد و سایر نواحی کنار رود کور پنج ماه پس از آنکه این قرارداد بامضای شاه ایران رسید و آنرا تصدیق کرد و واگذار خواهد شد زیرا که مردم این نواحی اکنون در پرتو حمایت لشکریان اعلیٰ حضرت امپراتریس بزرگ در کمال رفاه و آسایشند و منافع ولایات کهدم و شفت یک ماه پس از آن و عایدات ولایات دیگر که در کنار رود کور هستند سه ماه پس از امضای این قرارداد

(۱) Vassili Levachev

(۲) Kavalier مأخوذ از Cavalier فرانسه بمعنی صاحب درجه دوم نشان

(۳) Baron Petr Chafirov

و تصدیق آن از جانب اعلیحضرت شاه از تصرف مأموران امپراطوری روسیه خارج خواهد شد و بتصرف کسی که از جانب اعلی حضرت شاه مأمور در یافت آن خواهد شد در مدت پنج ماه داده خواهد شد اما ولایات و محال دیگر ایران در آن سوی رود کور که در تصرف امپراتریس بزرگ روسیه است و اکنون رسماً و بموجب قرارداد در دست مأموران اوست امپراتریس روسیه نمی خواهد این نواحی را جزو کشور خود کند بلکه قول می دهد بعضی اینکه رفع خطر بشود یعنی اعلیحضرت شاه دشمنانی را که اکنون دارد از کشور خود براند و آنها را مغلوب خود بکند و کشور را آرام کند آنها را در اختیار شاهنشاه ایران بگذارد. تصرف این ولایات بدست لشکریان امپراتوری روسیه دلیلی دیگر بجز خیر خواهی نسبت بشاه ایران و پشتیبانی از او نداشته است تا مبادا روزی که لشکریان امپراتریس بزرگ روسیه ناگهان ازین ولایات و نواحی بیرون روند مردم چادر نشین کوهستانی که در آنجا هستند بامخالفان شاه ایران یار شوند و دوباره نا امنی فراهم آورند چنانکه پیش ازین این نواحی آسیب بسیار دیده اند و اکنون در پر تو حمایت لشکریان امپراتریس روسیه آسوده اند و بر جمعیتشان افزوده شده و نیاید که آن سرکشان در آنجا راه یابند و بامخالفان دیگر اعلی حضرت شاه هندست شوند و دوباره انقلابی فراهم آورند و البته بعضی اینکه اعلی حضرت شاه ایران زمام امور را بدست گرفت امپراتریس بزرگ روسیه لشکریان خود را ازین ولایات دیگر ایران که متعلق بایران است احضار خواهد کرد و فرمانت خواهد داد که این ولایات را بی هیچ عذری بسولت ایران واگذار کنند. اما امپراتریس بزرگ روسیه صلاح را در آن میداند نواحی را که ناوگان روسیه مأموران امپراتریس بزرگ گشاده اند و بشاه ایران واگذار می کنند بهیچ وجه بدوالت دیگری واگذار نکنند و اعلی حضرت شاه ایران ازین گذشت امپراتریس روسیه سیاس گزار خواهد بود و دوستی وی را خواهد پذیرفت و قول میدهد که در برابر از هیچ گونه دوستی با امپراتریس روسیه دریغ نکند.

۳ - بهمین جهت و برای سیاس گزاری اعلی حضرت شاه ایران از جانب خود و جانشینان خود اعلان می کند که همیشه با امپراتریس بزرگ روسیه و امپراتوری روسیه روابط دوستی و حسن هم جواری مؤید خواهد داشت و اجازه خواهد داد در همه قلمرو و محال کشورش بسازگانان در کمال آزادی و آسودگی رفت و آمد کنند و ازین پس دو برابر کالایی که از روسیه بایران می برند و خرید هایی که در برابر آن با ایرانیان و دیگران میکنند و آنچه در آنجا می خرید و مبادا می کند گمرک ندهند و بهمه شهرها و ولایات که فرمانروایان وی در آنجا هستند و بعمل گمرک در مان خواهد داد که هیچگونه گمرک و عوارض دیگر از بازارگان روسی نخواهند و نگیرند و با ارائه نامهای رسمی از حکام نواحی سرحدی خاک امپراتوری که این کالاها از آن اتباع امپراتوری روسیه



است در همه جای کشور و قلمرو و مجال متعلق باعلی حضرت شاه این بازرگانان اجازه داشته باشند بی گمرک وارد شوند و نیز اگر اتباع روسیه بخواهند از قلمرو و کشور اعلی حضرت شاه ایران برای کارهای بازرگانی به هندوستان یا کشورهای دیگر بروند در عبور و مرور ایشان چه از راه خشکی و چه از راه دریا گمرکی گرفته نخواهد شد و هیچ گونه عوارضی بدولت ایران نخواهند داد و هدایا و رشوه‌ای به هیچ عنوان و دلیل داده نخواهد شد و امیدست در باره محاکمه و مجازات در مورد و امپا و ضررهایی که با اتباع روسیه بایسد برداشته شود و حکام زیر دست اعلی حضرت شاه ایران باید استیفا کنند همیشه بحق ایشان برسند و امیدست هیچگونه بیداد و تعدی را درباره ایشان روا ندارند و بایشان اجازه دهند خانه مسکونی و کاروانسرا و دکانی را که برای بازرگانی خود لازم دارند بسازند و کالای خود را در آنجا بگذارند و حکمرانان ایران هر گونه یاری با ایشان بکنند و اگر در جایی زیانی بدارایی بازرگانان روسی برسد امیدست در کشور اعلی حضرت شاه ایران فرمان داده شود که درباره این بیچارگان برای آسایش و تامین اجناس و لوازمشان اتباع ایران همه گونه یاری بکنند و نیز در چنین موارد دشوار فرمان اکید بدهند که در کشتی های شکسته ایشان هیچ گونه غارت بعمل نیاید و نیز اگر اتفاقاً مرگی برای یکی از اتباع روسیه در آن سرزمین پیش بیاید اموال متوفی بی کم و کاست بدرخواست شرکای ایشان بکسانشان داده شود و در برابر امضای ایشان بی نقص تعویل بدهند.

۴- در مقابل اتباع ایران که در روسیه هستند یا از آنجا بکشورهای دیگر برای بازرگانی میروند وعده داده می شود که از جانب امپراتریس بزرگ روسیه از هر گونه یآوری و آزادی در برابر احکام و سنن روسیه هم چنانکه شایسته اتباع دولت دوستست برخوردار شوند و در برابر هر گونه درخواستشان با کمال انصاف یاری خواهند کرد و در این زمینه از جانب امپراتریس بزرگ روسیه در شهرها و همه نواحی که فرمانبردار حکمرانان تابع امپراتوری روسیه اند دستور داده خواهد شد هم چنانکه شایسته اتباع دولت دوستست بوسیله فرامینی که صادر می شود در همه نواحی دولت امپراتوری بزرگ روسیه هر گونه مساعدت با ایشان بکنند و درخواستهایشان را برآورند و از هر گونه حمایت برخوردار شوند و نیز از جانب امپراتریس بزرگ روسیه تعهد می شود در باره بازرگانانی که از کشور شاه ایران با اسناد رسمی و معتبر دولتی برای خرید کالاهایی برای شاه ایران بروسیه می آیند این کالاهارا پاس احترام بشاه ایران از گمرک دولتی معاف دارند و بنا بر رسوم قدیمی لازمه احترام درباره ایشان مرعی خواهد بود و از یآوری و پذیرایی خودداری نخواهند کرد اما بشرط آنکه این بازرگانی بفتح مردم ایران باشد تا آنها بدین وسیله بجز برای شاه ایران کالایی بدست نیاورند و کالارا برای بازرگانی خصوصی تحصیل نکنند.

۵- چنانکه پیش ازین ذکر شد از آغاز سرکشی شورشیان در کشور ایران و قیامشان در برابر اتباع شاه ایران بسیاری از بازرگانان روسیه آسیب رسیده است و صدها هزار (روبل) دارایی ایشان بغارت رفته و در نتیجه بازرگانان روسی ورشکست شده اند و بدین سبب امپراتریس بزرگ روسیه که ازین گرفتاریهای اتباع باوقای خود متأثر شده است فرمان داده است پیشگاه شاه ایران عرضه دارند تا در باره این اتباع امپراتریس بزرگ روسیه که بازرگانان روسی باشند ازجانب اعلی حضرت شاه ایران دادخواهی بکنند و اموال بغارت رفته آنها را عوض بدهند و اعلی حضرت شاه ایران هم عقیده دارند که آن دادخواهی بصل آمده است ولی اظهار می دارند که این کار در زمان قیام سرکشان شده اما قول می دهند که هرگاه خداوند توانا با توانایی بدهد که این نواحی را بتسلط خود در آورد در آن هنگام فرمان خواهد داد بسداد خواهی آسیب رسیده کن و اتباع امپراتریس بزرگ روسیه رسیدگی کند و پس از بازرسی چون معلوم شد مرتکب غارت و کشتار اتباع روسیه که بوده است متعهد می شود که دادرسی کند و حکم خواهد داد مقصران یا وراث آنها جبران خسارت اموال منقول یا غیر منقول اتباع آسیب دیده روسیه را بکنند.

۶- بدان گونه که روابط دوستی و همسایگی اقتضا دارد که برای ادامه روابط دوستانه رفت و آمد طرفین تنها در میان دولتین و در بارها و اقامتگاه و زیران طرفین بنا بر اقتضای اراده شاهانه نباشد بلکه در نقاط مهم کشور هم بری رسیدگی بکار بازرگانان کسانی باشد که در مرتبه قنصلی یا نمایندگی دانا و بصیر باشند و بتوانند در موقع لزوم زیانهای را که بازرگانان می رسد جبران کنند و نیز در میان ایشان دادرسی کنند و انواع وسایل را بکار برند تا بازرگانی توسعه یابد بدین جهت قرار شده است بری اینکه در هر دو کشور در دربار و مقر آن چه ازجانب دولت امپراتریس روسیه و چه از جانب دولت شاه ایران وزری مختار بتواند مقیم باشند و امتیازاتی را که در حوز مقدمه اهمیت کار و شخصیت آنها مضائق شئون دودوئی که ایشان را انتخاب کرده است باشد باید در هر دو کشور بآنها مسکن مناسب و وسیله معاش نسبت بوضع آنها بدهند و امر در شهرهایی که لازم خواهد شد برای حمایت از بازرگانان مقیم باشند اجازه داده خواهد شد در هر دو کشور قنصلها و نمایندگان مقیم باشند و بقراخور مقامی که در دولت خود دارند همه جا بایشان احترام و یاوری بکنند و نیروهای هر دو طرف فرمان داده خواهد شد که بایشان احترام بکنند و از هر نوع بی حرمتی و زیان ایشان را کمالاً حراست بکنند و چنانکه ضرورت بایشان رسید و شکایتی درباره اتباع یکی از دو طرف کردند هر گونه دادرسی و حکمیت منعقد بکنند و بشکایات آنها برسند.

۷- همه مردم ایران و اتباع شاه ایران که هنگام ورود و اقامت لشکریان روسیه در

ولایات و شهرهای ایران که پیرو فرمان و تبعیت امپراتوری بزرگ روسیه شده بودند بوده اند دولت شاهنشاهی نباید ایشان را متصرف بداند تا هنگامی که لشکریان روسیه از آنجا بیرون می روند در برابر خدماتی که کرده اند بشخص ایشان آسیبی نرسد و املاکشان هم از تعرض مصون باشد بلکه کما فی السابق مالک املاک و دارایی خود باشند و از مهربانی و سرپرستی شاه ایران برخوردار باشند در مقابل از طرف امپراتریس بزرگ روسیه نیز تعهد می شود که پس از امضای این عهدنامه و مبادله آن اتباع شاهنشاه ایران را ازین ولایات باسارت ببرند و پس از امضای این عهدنامه بایشان اجازه داده خواهد شد کسانی که مایلند داوطلبانه وارد خدمت روسیه بشوند و نیز اگر بخواهند از آن خارج شوند اجازه داده خواهد شد.

۸- واختان پادشاه گرجستان که تا کنون نسبت بامپراتوری بزرگ روسیه و شاه ایران وفادار بوده و از دارایی خود محروم شده است شاه ایران متعهد شده است هنگامی که گرجستان کما فی السابق در تحت حمایت ایران قرار بگیرد کما فی السابق املاک و دارایی وی باو بازگردد.

این قرار داد بوسیله نمایندگان مختار طرفین بسته شد و از جانب هر دو کشور نسخه ای بامضای نمایندگان مختار طرفین رسید و بمهرایشان تصدیق شد و مبادله گشت و ایشان بعهده گرفتند باختیار نامی که درین زمینه از طرفین دارند چه از جانب امپراتوری بزرگ روسیه و چه از جانب شاهنشاهی بزرگ ایران این عهدنامه را هر چه زودتر که ممکن باشد امضا کرده و بمهر دولتی برسانند و ارسال دارند. در وقت درگیلان در ۲۱ ژانویه ۱۷۳۲ بامضا رسید و در ضمن نمایندگان مختار امپراتوری بزرگ روسیه تعهد می کنند که تا چهار ماه پس از مبادله این عهدنامه آنرا بامضای امپراتریس بزرگ روسیه برسانند و بفرستند و موقع استرداد ولایات معهود درین عهدنامه از وقتی خواهد بود که این عهد نامه بامضای شاهنشاه ایران فرستاده شود و تسلیم نمایندگان امپراتریس بزرگ روسیه بشود.

عهد نامه چهارم در گنجه در ۱۰ مارس ۱۷۳۵ از تقویم ژولین و ۲۷ فوریه از تقویم گریگورین مطابق ۴ شوال ۱۱۴۷ بسته شده است. درین زمان نادر شاه باوج ترقی خود خود رسیده بود و در آستانه سلطنت بود و چند ماهی بتخلع شاه طهاسب دوم مانده بود و نادر شاه بآذربایجان و از آنجا بشروان رفته و داغستان را گرفته بود. بهمین جهت در گنجه این عهد نامه در میان وی و نماینده همان امپراتریس آنرا ایوانوونا بامضا رسیده است و ترجمه آن بدین گونه است:

## عهدنامه منعقد در گنجه در ۱۰ مارس ۱۷۳۵ بنام خداوند بخشنده مهربان

«سپاس خدای را که دوستی در میان دولین را برای آرایش جهان برقرار ساخته و موافقت در میان آنها را برای آرامش همیشگی هر دو دولت فراهم کرده و درود ابدی بر پیامبری که با نوشته خود از خداوند مسیح پسر مریم خبر داده است، با و پناه می برید و ازو آمرزش التماس داریم. بدین گونه بر همه آشکارست که از چند سال پیش دولت ایران (فارس) از ناخفت و تازاشکریان دشمن لگد کوب و ویران شده بود و سرکشان در آنجا بیدادگری بسیار کرده بودند و از هر سوی مزاحمت فراهم آورده بودند و بدخواهان از هر راه می کوشیدند باستمگری خویش وسایل انقراض کامل آنها فراهم آورند و درهای نعمت را بروی مردم ببندند اما خداوند توانا که بقدرت خود که همه کس را مشمول عنایت خویش قرار داده است و مردم ایران را نیز از آن برخوردار کرده است مرا نیز از لطف عیم خود بهره مند کرده است بدین گونه بالشکریان فراوان از شهر پای تخت خراسان برای تنبیه و سرکوبی دشمنان برخاستم و بسی من شهر اصفهان و نواحی دیگر از دشمنان پاک شد و اگرچه آن دشمنان می خواستند دوستی دیرین و استوار و تباہ ناشدنی در میان امپراتوری روسیه و دولت ایران را از میان ببرند و بدعت های نادرست پدید آورده اند که گویی امپراتوری روسیه و لایانی را که از ایران گرفته است مانند نواحی دیگر می خواهد در تصرف خود نگاه دارد و بوسیله این تهمت ها خواستار دشمنی در میان دو دولت بودند. اما بر همه واضح و مخصوصاً براهانی ایران میهنست که بچه سبب امپراتور بزرگ اعلی حضرت پتراول که خدایش پیامرزد شهرها و ولایات ایران را متصرف شد و تاملتسی در تصرف خود داشت اما پس از چندی که موقع را مناسب دید برای اثبات حسن نیت و دوستی صمیمانه خود و بطلان دروغهایی که بنا بر او در میان بود بلکه تنها برای اظهار دوستی حقیقی گیلان و ولایات آبادان دیگر را که از خزانه روسیه اداره می شد بی آنکه اجباری در میان باشد بدولت ایران واگذار کرد. و بدین گونه بفتح مشترک دولین علیتین و برای آنکه دوستی حقیقی که در میان بود تاجاودان برقرار بماند و در آینده نیز این دوستی توسعه یابد و بیشتر شود طرفین برای گوشمال دادن دشمنان و پیوند دوستی محکم عهد کردند. و بدین جهت کنیاز (۱) سرگی گالیتسین (۲) رایزن مخصوص و الامقام نماینده مختار صاحب نشان درجه دوم که اکنون در ایرانست بفرمان عالی و با داشتن اختیارات تام

(۱) Kniaz شاهزاده (۲) Serguey Golitsine از خانواده بسیار معروف شاهزادگان لیتوانی.

از جانب امپراتریس بزرگ روسیه بامن دربارهٔ قرارهای مختلف این عهدنامه موافقت کرد و اعتقاد همیشگی در میان دولتین برقرار شد و امیدست که این عهدنامه تاجاودان از هرخللی مصون باشد .

مقدمه - اگر در رشت از طرفین در عهدنامه‌ای که منعقد شده مقرر شده است که شهرهای باقی مانده مانند باکو و دربند در تصرف روسیه ناموقی باقی بماند که دولت ایران از دشمنان خود مستغلب شود اما چون امپراتریس بزرگ روسیه بواسطهٔ حسن نیتی که نسبت بدولت ایران دارد برای آنکه اوضاع سابق برقرار شود و بهترین راه را درین زمینه بیابد و بنزدیکان و دوران نشان دهد که دولت روسیه هرگز اراده نداشته است قسمتی از خاک ایران را در دست خود نگاه دارد و تنها از راه عنایت شاهانه و لطف همیم خود خواسته است پیش از آنکه آن موعود برسد شهرهای باکو و دربند را با همهٔ متعلقات و مضافات آن مانند سابق بدولت ایران مسترد دارد و بعضی اینکه فرصت اجازه دهد لشکریان روسیه را از آنجا بیرون ببرد لهذا چنین مقرر شده است : شهر باکو با مضافات آن در ظرف دو هفته و شهر دربند و مضافات آن تا سرحد سابق در طرف دوماه پس از انعقاد این عهدنامه و اگر فرصت اجازه دهد پیش از آن از لشکریان تخلیه خواهد شد و داغستان و نواحی دیگر که جزو شمشال و اوسمی هستند کما من السابق در تحت تصرف دولت ایران خواهد بود .

مواد این عهدنامه چنین مقرر می شود :

۱- در برابر این مهربانی و دوستی که امپراتوری روسیه می کند دولت ایران متعهد می شود همیشه اتحاد خود را با امپراتوری روسیه محترم بشمارد و دوستان روسیه را جدا دوستان خود و دشمنان آنها دشمنان خود بشمارد و هرگاه کسی با یکی ازین دو دربار فلك مدار وارد جنگ شود این هر دو دربار بزرگ با آن جنگ را آغاز کنند و در هر مورد باوریک دیگر باشند و شهرهای باکو و دربند بهیچ وجه و هیچ عنوان باختیار دیگران مخصوصاً دشمنان مشترك و اگذار نشود بلکه همه گونه کوشش بکنند که در تحت تسلط دولت ایران بمانند و اگر برخی از اهالی این شهرها که در تحت تبعیت و خدمت امپراتریس بزرگ روسیه و امپراتوری روسیه باشند و در نتیجه وفاداری خود بآنجا باز گردند دولت ایران هیچ گونه آزار دربارهٔ ایشان روا ندارد و آن کار را دلیل بی وفایی نسبت بدولت ایران نداند . امیدست صومعهٔ نصارای گرجی که در دربند هست هم چنان در مقررات خود آزادی داشته باشد و آنها و ایران نکنند و اجازه دهند در آنجا بنا بر دین مسیح بعبادت پردازند و هیچ کس زحمتی برای کارکنان آن که از روحانی و غیر روحانی بیش از شش تن نیستند در عبادت ایشان فراهم نکند و هیچ گونه متمم یا آنها روا ندارند .

۲- نفع ایرانیان درینست که این صومعه با این تصمیم مفیدی که اکنون گرفته می شود در کوتاه کردن دست دشمنان اهتمام ورزد تا بخواست خداوند دشمنان دولت ایران و دشمنان خود را براندازند و بحال سابق بازگردند و نیز با امپراتوری روسیه نشان دهند که کما فی السابق خطری از جانب ایشان متوجه نیست دولت ایران خواهد کوشید بهر گونه سعی کند جنگی را که در برابر دشمنان آغاز شده است با اهتمام وسیعی فوق العاده دنبال کند تا ازیشان انتقام بگیرد و همه ولایات نه تنها ولایات کنونی بلکه ولایاتی را که سابقاً از دولت ایران مجزی شده و گرفته اند بآن دولت برگردانند و از دشمنان بگیرند و تا همه آنها کما فی السابق بدولت ایران مسترد نشده است قرار صلح نگذارند و اما بکیفر خدعه ای که از ترکان سرزده است آن جنگ را در داخل دو کشور خود ادامه دهد و تا وقتی که دولت ایران همه ولایات خود را پس نگرفته است در جنگ بماند زیرا منافع دولت ایران چنین اقتضای کند.

۳- طرفین متعهد می شوند پیش از آنکه بایک دیگر گفتگو کنند هیچ مذاکره ای با ترکان وارد نشوند و اگر کار بآنجا کشید که اسلحه درین مورد بکار برند یا با بعالی بطیب خاطر همه آن ولایات گرفته شده را بدولت ایران مسترد دارد و صلح با این دولت را بهمان اساس سابق برقرار کند درین حال دولت ایران تعهد می کند درین مصالحه دولت امپراتوری روسیه را نیز شریک بداند بدین گونه که دولت ایران با روسیه قرار دادی دارد که بنا بر آن وظیفه دارد همه دشمنان روسیه را دشمن خود بداند و با تمام کسانی که بخواهند با امپراتوری روسیه جنگ داشته باشند دولت ایران وظیفه دارد با آنها وارد جنگ شود و مصالحه را با این توضیح برقرار کند و بی آن قراری نگذارند و اگر وقتی در میان امپراتوری روسیه و با بعالی در آتیه کار به عهدنامه ای برسد در آن حال نیز بهمین طریق که توضیح داده شده است دولت ایران را نیز در آن دخیل خواهند کرد.

۴- در عهدنامه ای که در رشت در میان دودر بار منعقد شده (۱۲ ژانویه ۱۷۳۲) بجز موادی که پیش ازین بموقع اجرا گذاشته شده است باید این ماده ازین بعد از مواد آن شمرده شود و کلمه بکلمه جزء آن باشد و با این عهدنامه اتحاد همیشگی تجدید می شود و استواری گردد و عهدنامه ای خواهد بود که تا جاردان اعتبار خواهد داشت.

۵- چون منافع دولین اقتضا دارد که تجارت بر پایه استوار برقرار گردد و اتباع طرفین هیچ گونه اشکالی در فرستادن کالاهای خود نداشته باشند و این لازمه نفع طرفینست باین جهت دولت ایران تعهد می کند ازین بعد با بازرگانان روسی بنا بر مقررات عهدنامه رشت وارد دادوستد شود و بایشان و کشتی هایشان اجازه دهد در همه ننگرها و کرايه ها و باراندازها پایستند و کالای خود را بهر جا خواهند خالی کنند و در آنجا گرد آورند و

بجای دیگر ببرد و کسی مزاحم بازرگانی ایشان نشود و ستمی روا ندارد و اگر فرامینی بعهده شهرهایی که این بازرگانان روانه آن هستند فرستاده شده که مغایر بامه دعهده نامه رشت باشد آنها را باید ملغی دانست و بآنها رفتار نکنند و باید درین زمینه بوسیله فرامین دیگر مقرر دارند که مفاد عهدنامه رشت در همه جا عملی شود و بهمین گونه از طرف دولت روسیه با اتباع و بازرگانان ایران بموجب مواد همان عهدنامه رشت رفتار خواهند کرد و درباره اتباع ایران در امپراتوری روسیه بهمین گونه رفتار کنند که با اتباع دولت دوست رفتار خواهند کرد. برای آنکه فایده این عهدنامه بیشتر باشد و ازین پس بازرگانان روسی بتوانند آن چنانکه باید در کار خود آزادی داشته باشند امپراتریس بزرگ روسیه لطفاً قسولی مأمور رشت خواهد کرد و بزودی از دربار عالی روسیه با اعتبارنامه لازم امپراتوری فرستاده خواهد شد و از جانب ایران پذیرفته خواهد شد و فرمان لازم درباره وی صادر خواهد گشت.

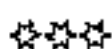
۶- بدین سبب و برای ادامه دوستی در میان طرفین امپراتریس روسیه پیش از هر وظیفه دیگر بنابر عدالت پروری خود و بیاس نمایندگی که این بنده در گاه داشته است فرمان داد اسیران این طرف نه تنها کسانی را که در حال حاضر در اسارت هستند بهیرزا کاظم نماینده مختار ایران مسترد دارند بلکه در سراسر کشور خود فرمانی صادر کند که اسیران را از هر طرفی برای بازگرداندن بایران بیاورند و بهمین گونه همه اتباع و ساکنان امپراتوری روسیه را بهر اندازه که در هر جا باشند بروسیه برگردانند و درین زمینه به سه جای ایران فرامین فرستاده شود اما کسانی که ازین بعد از دو طرف دور بشوند باید آنان را طرفین دستگیر کنند و مسترد دارند.

۷- این بنده در گاه عالی جاه با نماینده مختار نام برده که از دربارهای عالی خود اختیار داریم در مواد این عهدنامه اتحاد موافقت کردیم و برای آنکه تا جاودان آنرا نایید کنیم بهر اعلی حضرت شاه ظل الله مزین شده و بنماینده عالی مقام مذکور تسلیم شده است و در مدت پنج ماه پس از امضای این عهدنامه بتصویب خواهد رسید و همه مواد آن باجری گذاشته خواهد شد و بامضای مسئولین دیگر خواهد رسید و بحضور امپراتریس بزرگ فرستاده خواهد شد و این بنده در گاه متعهد می شود آنرا برساند.

پایان - برای اطمینان ازین عهدنامه اتحاد مقرر شده است در دو نسخه مطابق یک دیگر تهیه شود و هر دو آنها بهم برسد و مبادله شود.

بیداست که از طرف ایران این عهدنامه با موافقت نادر شاه که در آن زمان هنوز بنام طهماسبقلی خان معروف بوده است بامضای رسیده است. در آن زمان نادر شاه در تفتاز بوده و دولت ایران و دولت روسیه هر دو با دولت عثمانی در جنگ بوده اند و درین عهدنامه با

يك ديگر در برابر دولت عثمانی اتحاد کرده‌اند. نیز پیداست سیاست روسها چنین اقتضا می‌کرده است که از جانب ایران که در آن زمان نیرومند شده بود خیالشان آسوده شود تا بتوانند یاری ایرانیان از عهده ترکان عثمانی برآیند و نفع ایران نیز درین بوده است که در اتحاد با روسیه نواحی از دست رفته را پس بگیرد و بوسیله این اتحاد مزاحمت ترکان عثمانی را نیز از خود دفع کند.



رابطه‌ای که با این عهدنامه نادرشاه بادر بار روسیه بهم زده گویا نامدتی دوام داشته است، زیرا که دو نامه از زمان وی بدستست که بکار گزاران دولت تساری نوشته‌اند: نخست نامه‌ای که پیداست بیک تن از وزیران و شاید صدراعظم روسیه نوشته باشند و در آن جلوس یکی از پادشاهان آن سرزمین را تبریک گفته‌اند. چون نادرشاه از ۱۱۴۸ تا ۱۱۶۰ سلطنت کرده و آنا ایوانوونا امپراتریس روسیه از ۱۱۴۳ تا ۱۱۵۳ فرمانروای روسیه بوده یعنی پنج سال پیش از جلوس نادر پادشاهی رسیده و هفت سال پیش از کشته شدن وی در گذشته است پیداست که این نامه را از سوی نادرشاه در جلوس وی نوشته‌اند و ناچار در جلوس چائشین وی نوشته‌اند.

پس از مرگ آنا ایوانوونا نخست ایوان (۱) ششم اندک زمانی پادشاهی کرده است و وی را خلع کرده‌اند و پس از او در سال ۱۷۴۱ م. (۱۱۵۴ ق.) یلیزابتا پتروونا (۲) بتخت نشسته و از ۱۷۴۱ تا ۱۷۶۲ م. (۱۱۵۴-۱۱۷۶ ق.) امپراتریس روسیه بوده است و این نامه را از دربار نادرشاه می‌بایست در تبریک جلوس وی نوشته باشند چنانکه ژالقب و عناوینی که در آن آمده پیداست که زن بوده است.

متن این نامه در مجله ارمنان (۳) بدین گونه چاپ شده است: «جناب وزارت مآب، ایالت و شوکت پناه، حشمت و جلالت دستگاه، رکن رکن دولت ابد مدت، حصن حصین ملکوت دوران عدت مسیحیه، وزیر اعظم رفیع الله قدره را بعد از طی تعارف آنکه مکتوب آداب اسلوبی که مشعر بر جلوس میمنت مآنوس حضرت خورشید ضمت، زهره برج سعادت و کامگاری و دره درج عظمت و شهر یاری بر اورنگ موروثی و صرف همت پادشاه و لاجاه معزی الیها بر اینکه آثار محبت و اتحاد زیاده بر ازمنه سابقه بین دولتین عظمتین (۴) بظهور رسد، نوشته بودند سمت وصول یافت و ازین خبر بهجت اتر کمال مسرت و شادگامی میسر گشته، ازین که لله الحمد زمام و کالت و سررشته کفالت آن دولت والا بحیضه اختیار

(۱) Ivan (۲) Yelizabeta Petrovna (۳) شماره ۵ سال ۱۱ ص ۳۹۴-۳۹۵.

(۲) در اصل: عظیمین



جناب وزیر صایب تدبیر نیک خواه در آمد ، بهجت بر بهجت افزود و حقیقت اخلاص و دولت خواهی بساعی جمیلة آن عالی جاه شایان تقریبات بعرض اقدس اشرف ارفع امجد امین همایون اعلی ، که چانهایش فدای باد ، رسید باعث نوید عنایات شاهنشاهانه در باره آن وزارت و شوکت پناه گردید . درین وقت که افسر و دیپلم سلطنت بفرق اقبال پادشاه خورشید کلاه معزی الیها سر بلندی یافته ، خاطر آفتاب مظاهر همایون شاهنشاهی نیز متعلق بآن می باشد که بهتر از ازمته سالفه و پیشتر از ایام خالیه رسم محبت و وداد و شرط مصادقت و صفا بین الحضرتین مرعی و ملحوظ گردد و هر گاه قبل ازین سبب مساهله کار گزارانی (۱) ، که متکمل امور آن دولت می بودند ، قصور و فتوری در بعضی موارد واقع شده باشد ، معلومست که من بعد بصیقل خیر خواهی زنگ زدای آینه خاطر آفتاب مظاهر شاهنشاهی گشته ، حق مصادقات و شرایط موالات از آن طرف قرین الشرف بتقدیم خواهد رسید و نوعی خواهد شد که محبت و اتحاد بین الدولتین بحسن سعی و نیک خواهی آن وزارت و شوکت پناه ابدالاباد بر قرار و پایدار باشد . بقضای مراتب حسن عقیدت و اخلاص مطالب و مدعیاتی که درین درگاه خلافت مناص داشته باشد مخلصانه اعلام نموده ، قرین انجام دانند .

پیداست که نخست یکی از وزرای دربار یلیزابتا پروونا در سال ۱۱۵۴ نامه ای یکی از درباریان نادرشاه نوشته و جلوس امپراتریس روسیه را اطلاع داده و خواستار شده است که مانند گذشته اتحاد در میان باشد و وی نیز این پاسخ را نوشته است .

نامه دوم پیداست در جواب نامه ایست که در جلوس یلیزابتا پروونا بنادرشاه نوشته شده و آنرا بوسیله هرستاده ای بندربار ایران گسیل داشته اند . نام این فرستاده در نسخه ای که در مجله ارمغان (۲) چاپ شده « ایوان کاتشکین » آمده است و احتمال می رود که نام وی « ایوان گالیتسین » بوده باشد از همان خانواده معروف غاهزادگان بیتوانی که یک تن ایشان سرگی گالیتسین عهدنامه ۴ شوال ۱۱۴۷ را امضا کرده است . متن این نامه چنانکه در مجله ارمغان چاپ شده بدین گونه است : « تقایس دعوات و اذیات اجابت قرین و تحف تحیات طیبات مصادقت تضمین ، از کمال محبت و نهایت مودت بجانب نجیب و صوب حسیب حضرت آفتاب طلعت ، ثریا منزلت ، زهره زهرای روح سلطنت و کامگاری و دره دریای عظمت و جلالت و شهر یاری و ثمره شجره ابهت و اقبال و شجره ثمره شهامت و جهاداری و اجلال ، عمده الخواتین المسیحیه ، زبده السلاطین العیسویه ، پادشاه خورشید کلاه ، کیوان ایوان ، خسرو شیرین شمایل ، روشن روان ، ابلاغ و اهدا ساخته ، مشهود رای بیضا ضیامی دارد که : نامه نامی و مکتوب لازم الاعزاز گرامی ، که مشعر بر مرثده

جلوس میمنت مانوس آن خدیو والاشان بر اورنگ پادشاهی و قرار یافتن حق بر کز خود  
 بعون و تائید الهی نگاشته کذک محبت سلك والاشده بود ، سمت وصول و ورود یافته ،  
 باند شکفتن شکوفه های شکفتگی در حدیقه خاطر و موجب طراوت و نضرت چمن (۱) همیشه بهار  
 باطن و ظاهر گردید و فی الحقیقه با ولایت و استعناق آن پرازنده سریر و افسر بفرمان  
 فرمایی آن دیار ، درین وقت که این خبر بهجت اثر سامعه افروز گردید و این نوید  
 فرح بختا بمسامع دوستان رسید ، نه بحدی انبساط و انتعاش در طبع اقدس حاصل شد ،  
 که بدستگیری خاتمه و توسط نامه ، سمت اعلان و صورت اظهار و بیان تواند یافت و قبل از  
 وصول مکتوب گرامی ، که بوساطت ایوان کانشکین ، ابشیک و کیل آن دولت ابد مدت  
 معلوم رای جهان آرای همایون گردید ، از غایت محبت با بلاغ نامه مشکین خاتمه و تهنیت  
 و تبریک جلوس سعادت مانوس شاهی پرداختیم . ان شاء الله تاج و دیهیم سلطنت بر تارک  
 شریف مبارک و ایام جهاننداری و جهانبازی با بود و خلود مقرون باد و این که مرقوم قلم  
 دوستی شیم شده بود که : شرایط دوستی و محبت نسبت با این دولت جاوید مدت بهتر و بیشتر  
 از ایام سلف مرعی و منظور خواهد بود ، هر چند قبل ازین از آن طرف ، که بسبب  
 بی اهمیتی و سهل انگاری کار گزاران (۲) ساله ، که متکمل امور آن دولت می بودند ،  
 لوازم دوستی چنانکه مکنون خاطر و مقصود ضمیر مقدس بود بعمل نیامد ، لیکن از آنجا  
 که بادرلت علیه رومیه حرف دوستی بیان آمده بود از آن رهگذرها چندان قیاری بر  
 خاطر خورشید مظاهر راه ندادیم . حال که بحمدالله سریر دولت موروثی بوجود مسعود  
 آن حضرت مزین گشته این مطلب بالکلیه زنک زدای کلفت و موجب احیای راه و رسم  
 الفت گردید . معلومست که بحامد ذات خجسته آیات گرامی در هر باب شیوه اتلاف  
 مرعی و ملحوظ و کشور مودت را از دست انداز تطاول فتن و فتور محفوظ خواهند داشت  
 و شرحی که مستبشر تفویض شغل و کالت آن دیار حضرت مدار با ایوان کانشکین بدستور  
 سابق و توثیق او در امور بین الدولین نوشته بودند و کیل مزبور درین مدت لوازم  
 دولت خواهی بظهور آورده ، بهر جهت منظور انظار عنایات شهنشاهانه می باشد و درین  
 اوان ، که از جانب نیکو جوانب آن پادشاه و الاجاه تجدید و امضای شغل و کار خودسر  
 افرازی یافته است ، البته زیاده بر سابق او را محل اعتماد آن دولت خواهیم دانست .  
 طریقه مرضیه آنکه پیوسته بر اسلالت دوستانه ابواب مودت مفتوح باشد .

## جزئیات وقایع گرجستان درین دوره

در آثار تاریخ نویسان ایرانی درباره جزئیات وقایع کسه درین دوره از زمان

(۱) در اصل : چون (۲) در اصل کار گزاران .

آقا محمدخان تا پایان جنگ اول ایران با روسیه در گرجستان که مهم ترین مرکز حوادث قفقاز و شمال غربی ایران بوده است روی داده اثری نیست . ناچار باید بمنابع گرجی رجوع کرد که درباره حوادث این روزگار دقیق ترست . بهترین کتابی که درین زمینه در دسترس کتابتست که م . بروسه مورخ معروف روسی بزبان فرانسه نوشته و در سه مجلد بزرگ در سن پترزبورگ در ۱۸۵۱ و ۱۸۵۶ و ۱۸۵۷ چاپ کرده است (۱) .

در مجلد دوم این کتاب پس از آنکه ترجمه متون گرجی را چاپ کرده از روی اسنادی که از گرجستان اشخاص مختلف برای او فرستاده اند دنباله وقایعی را که پس از تالیف متون اصلی روی داده است از صحیفه ۲۲۸ تا ۳۳۴ نوشته است و از صحیفه ۲۶۰ بعد مربوط بدوره قاجارهاست و ترجمه حوادثی که با تاریخ ایران پیوستگی دارد بدین گونه است :

در ۱۷۹۵ میلادی (۱۲۰۹ ق .) آقا محمدخان در ماه مه (ماه شوال) شهر شوشی را محاصره کرد زیرا که ابراهیم خان پسر فناخان حکمران آن شهر بر او برخاسته بود . چهار ماه این شهر در محاصره بود و چون بسیار محکم بود نتوانست آنرا بگیرد . در همان زمان قزاقان از ترس حمله او گریختند و بسرزمین کربیل آمدند . در همان زمان یولون (۲) و آلکساندره پسران پادشاه گرجستان چون بگنجه لشکر کشیده و در آنجا تاخت و ساز کرده بودند آقا محمد خان بسیار درخشم شد زیرا که جوادخان پسر شاهوردی خان چون بکنار رودارس پیشوازوی رفت و وی باو احترام بسیار کرد و حتی او را عم خود خواند جوادخان بوی شکوه برد و او را برانگیخت بکربیل حمله ببرد . بدین گونه سبب حمله آقا محمد خان نه تنها نافرمانی اراکلی پادشاه گرجستان بوده بلکه این حمله شهر گنجه بوده است .

درین زمان سولومون (۳) پسر ارچیل (۴) پادشاه ایمرت در تفلیس نزد پدر بزرگش بود . آقا محمد خان وارد گرجستان شد و در کنار رود آق ستافا (۵) در سرزمین قزاقان لشکرگاه ساخت . بنه خود را در آنجا گذاشت و باسی و پنج هزار تن لشکریان سبک اسلحه بتفلیس حمله برد . اراکلی از دولت روسیه یاری خواسته بود اما لشکریان روسی بموقع بیاری او نرسیدند و تنها پادشاه ایمرت سپاهیان بیاری او فرستاد . اراکلی در آن زمان در سوقان لوخ در ساحل راست رود کور بود و سولومون نیز همراه وی بود . وی رئیس پیشخدمتان خود گرجاسپ نا تالیشوبلی را با دوازده سوار برگزیده پیش آهنگی فرستاد

M . Brosset-Histoire de la Géorgie , 3 vol . Saint - Pétersbourg (۱)

Artchil (۴) Sololmon (۳) Ioulon (۲) 1851, 1856, 1857

Aghstapha (۵)

وایشان بیشتازان ایرانی برخوردند. پس از جنگ دلیرانه‌ای داوید طاراشویلی و چند تن دیگر کشته شدند.

پس از آن آقا محمدخان سوتان لوخ را لشکر گاه خود ساخت و نخستین روز لشکر بان ایرانی و گرجی در کرتسانیس (۱) باهم زدو خورد کردند. داوید شاهزاده گرجستان و نوه پادشاه با ایوانه (۲) شاهزاده موخران (۳) و زوراب تزرتل (۴) و او طار (۵) امیر آخر و زکریا اندرونیکاشویلی در آن جنگ شرکت کردند. در نتیجه دلآوری ایشان سپاهیان ایران شکست خوردند.

فردای آن روز چون مردم ایبرت مردم تفلیس را که از شهر بیرون آمده بودند غارت کردند دو پادشاه نتوانستند بیش از دو هزار و پانصد تن از شهر بیدان جنگ ببرند. در جنگی که در دشت کرتسانیس در گرفت مردم کرتیل و ایبرت شکست خوردند و دو پادشاه گریختند و روز سه شنبه ۱۱ سپتامبر ۱۷۹۵ (۲۶ صفر ۱۲۱۰) ایرانیان شهر تفلیس را گرفتند و توپخانه پادشاه گرجستان را نابود کردند. برخی تاریخ این جنگ را دوشنبه یازدهم نوشته‌اند ولی تاریخ درست همان روز سه شنبه است. بنا بر شرحی که یکی از کشیشان ارمنی نوشته جنگ دوم که در میان کوجور و کرتسانیس در گرفته در ۱۴ سپتامبر (۲۹ صفر) روی داده است و سپس شهر را گرفته‌اند و از کتلی ۲۵ روز بعد بنفیس برگشته است.

در روز ۱۱ سپتامبر ایوانه نوه شاه، داوید مانجایل، جاندر جاندریشویلی (۶) و سینجیا از سران گرجستان دلیرانه جنگ کرده‌اند و اگر دلآوری ایشان نبود پادشاه گرجستان در دروازه شهر اسیر می‌شد و وی را بزو باولا بار بردند. اما شاهزاده داوید چون نمی‌خواست توپها بش که در کنار کوه طاپورجا داده بود بدست لشکر بان ایران بیفتد آنها را بدوره ساگسوبارانداخت. ناچار سپهیان ایران تفلیس را گسرتند و همه داوایی پادشاه گرجستان را تاراج کردند. از آن جمله بسازوی اوستش (۷) از شهدای نصاری گرجستان بود که در کاخ شاهی جاداده بودند و بری آن مجزه قایل بودند و نیز تمثال معروفی از مریم بود.

شهر تفلیس را آتش زدند و عده بسیاری را اسیر کردند. آقا محمدخان هشت روز در سوتان لوخ ماند. پادشاه گرجستان بمتیوات (۸) در آرگوی گریخت. چون ایبرت خبر با آقا محمدخان رسید هشت هزار تن از لشکر بان خود را بفرماندهی کبعلی خن حکمران

---

Zourab Tséréthel (۵) Moukhran (۳) Ioané (۲) Crtsanis (۱)  
Eustache (۷) Djandier Djandierichwili (۶) Othar (۵)  
Mthiouleth (۸)

نخبه جوان روانه کرد و آقا جان کولمانیشویلی (۱) را که سازن شاه گرجستان بود و در تغلیس اسیر شده بود برای راهنمایی با ایشان همراه کرد و دستور داد پادشاه رادو متبولست گرفتار کنند. چون بمتوزخت رسیدند کلبعلی خان لشکریان را بدو قسمت کرد، یک دسته را بگوری فرستاد و بادسته دیگر خود از راه ساگورامو (۲) بآراگوی تاخت. چون بچینوان رسید علی سلطان از مردم شامشادین سیصد سوار از کسان خود گرد آورد و با دو پست تن از مردم کنار رود آراگوی و دیگران بر لشکریان ایران تاختند و ایشان را در بولاچائور پس نشانند. دسته ای که بگوری رفته بودند در کوه کورناک با پشیک آفاسی باشی طهماسب قافلانیسویلی برخوردند و وی ایشان را برهنه کرد و برگرداند. درین چنگ دو برادر زال و طانانزیریشویلی با دو تن از لرگیان دلاوری کردند و زن طهماسب را از خطر رها کردند. اما زنان ایوانه چوچیا شویلی و دیگران اسیر شدند. چون با این همه لشکریان ایران می خواستند بکسان (۳) بروند در لامیس کانا با ایوانه نوه شاه برخوردند که این ناحیه در دست وی و کسانش بود و با اندک عده ای ایشان را شکست داد و گریزانند. آقا محمدخان هم چنان در سوقان اراخ بود و پادشاه گرجستان را بصلح دعوت کرد باو وعده کرده که کسانی را که در تغلیس اسیر کرده است آزاد کند و قهرمان پسر میرزا گورژینا را که در شهر اسیر شده بود نزد وی فرستاد. چون وی بآراگوی رسید پادشاه تکلیف کرد پیشنهادهای آقا محمدخان را بپذیرد و پادشاه هم سفره چی کیخسرو آوالیشویلی را که از مردم کاخت بود نزد وی فرستاد. آقا محمدخان وی را بخوشرویی پذیرفت و گفت که اگر پادشاه تسلیم شود و بیکی از پسران خود را گروگان بدهد همه اسیرانی را که از تغلیس گرفته است آزادمی کند و آنچه را تاراج کرده است پس میدهد و بدینگونه وی را با این پیشنهادها از سرزمین قزاقان روانه کرد.

می خواست بل گاتخیلی خیدی را ویران کند اما کیخسرو او را ازین کار بازداشت. چون کیخسرو بنزد شاه روت و او را ازین کار خبر داد با آنکه مردم گرجستان می خواستند تسلیم آقا محمدخان شوند چون پادشاه از دورویی او باخبر بود و میدانست نمی تواند باو اعتماد کند از پذیرفتن عهد وی سر باز زد. و آننگهی چون از مدتی مدید مورد حمایت روسیه بود و با آن دولت عهد کرده بود بخواست با ایران اتحاد کند.

پیش از آن از کنت ایوان واسیلیچ گوداویچ (۴) فرمانده لشکریان قفقاز یاری خواسته بود و با دولت روسیه عهد نامه ای بسته بود که بموجب آن وعده صریح داده بودند که اگر دشمنی توانا برو حمله یبرد فرمانده لشکر قفقاز با او یاری خواهد کرد اما کنت درین زمان با او یاری نکرده بود.

(۱) Aghadjan Qoulémanichwili (۲) Sagouramo (۳) Ksan

(۴) Ivan Vassilitch Goudovitch

در تصرف تغلیس چند تن از کشیشان سویسون (۱) و ایوانه و اوژوفلی (۲) و خاریزا (۳) و چند تن زن و مرد را از مردم کرتیل و سومخت شهید کرده بودند. و درین میان آمباردیزا (۴) از زنان تارک دنیا را بتبریز بردند و چون بوی تکلیف کردند دست از دین نصاری بشوید و وی زیر بار نمی رفت او را در کیسه ای کردند و کشتند و سرش را نه کردند و در همانجا که کشته بودند بخاک سپردند. سپس گرجیان معتقد بودند که بسیاری از یساوان از زیارت خاک وی شفا یافته اند.

در ۱۷۹۶ (۱۲۱۰ ق) ابراهیم خان حکمران شوشی گنجه را محاصره کرد. چون جوادخان حکمران قراباغ سبب شده بود که قراباغ و تغلیس را بخاک و خون کشیده بودند ابراهیم خان از ارا کلی یاری خواست و وی پسرش آلکساندره و نوه اش داوید را بیاری او فرستاد. ایشان شهر را گرفتند و تنها نتوانستند ارک شهر را بگیرند و آنرا آتش زدند و در همه جنگها مردم گنجه شکست خوردند و مردم گرجستان چنان دلیری نشان دادند که باعث شگفتی مردم قراباغ و ازگیان شد. سرانجام در ماه مه (ذی القعدة) ارا کلی شخصاً آمد و بیش از هزار تن اسیر را که در استیلای آقا محمد خان گرفتار شده بودند آزاد کرد و پس از آنکه با مردم گنجه صلح کرد و دوباره خراجی بر آن شهر بست از آنجا رفت.

در همین زمان سی هزار تن لشکریان روسی بفرماندهی سر تیب والرین زوبف (۵) بفقاز آمدند و در بند و شماخی و باکو و سایرین و شکی و شروان را گرفتند. در سوم ماه مه (۲۵ شوال ۱۲۱۰) این خیر بیادشاه گرجستان رسید و سر تیب زوبور تاناجیه طالش پیش رفت و در کهنه شماخی مرود آمد و درین جنگ شهر در بند در ۱۱ ماه مه (۴ ذی القعدة) بتصرف سپاهیان روسیه درآمد.

چندی پس از آن ژنرال زوبف شش هزار تن از لشکریان خود را بفرماندهی ژنرال ماژور آلکساندر میخائیلوویچ کورساکوف (۶) مامور گنجه کرد و ایشان آن شهر را بی مانع گرفتند و یک فوج از سربازان شکست خورده را در آنجا پادگان گذاشتند و بازمانده سپاهیان بتغلیس برگشتند. در همان سال تحصی سختی در گرجستان و گنجه و قراباغ روی داد و بسیاری از مردم آن نواحی بکاخ و جاهای دیگر هجرت کردند.

در ۲۸ ماه اوت ۱۷۹۶ (۲۴ صفر ۱۲۱۰) در طلوع آفتاب ستاره ای که برنگ آتش بود و دم درازی داشت و مانند موشکی حرکت می کرد از جانب ایمران در آسمان فقاز پدیدار شد. از بالای دریای خزر گذشت و در وسط روز دوح حُر خان نمودار شد و در غروب آفتاب در آسمان سن پترزبورگ ظاهر شد و از بالای کاخ زمستانی و رودنوا

(۱) Suimon (۲) Osouphli (۳) Kharébiça (۴) Ambarún'sa

(۵) Valérien Zoubof (۶) Alexandre Michailovitch Korsakof

گذشت و چون بیالای قلعه سن پروبول (۱) که قبرهای امپراتوران روسیه در آنجاست و  
روبروی کاخ امپراتوریت رسید در آنجا ناپدید شد.

در همان سال در ۶ نوامبر ۱۷۹۶ (۵ جمادی الاولی ۱۲۱۰) یکاثرین امپراتریس  
روسیه در گذشت و پسرش پاول بجای او نشست و وی سپاهیان روسیه را از شکلی و شروان  
و گرجستان احضار کرد.

چون این خبر با آقا محمد خان رسید و درین موقع از جانب خراسان و گرفتن مشهد  
و گرفتاری شاهرخ پسر رضا قلی میرزا پسر نادر شاه که وی را کور کرده بودند و ضبط  
دارایی وی و سرانجام کشتن او آسوده شد و چون از تغلیه شکلی و شروان و گرجستان آگاه  
شد دوباره وارد چنگ شد و بشوشی رفت. ابراهیم خان پسر فناخان بشنیدن این خبر  
بیلقان گریخت و آقا محمد خان شوشی را متصرف شد.

می خواست مردم کرتیل را قتل عام کند و لشکریان خود را بدو قسمت کرد و می  
خواست يك قسمت از آنها را بکرتیل بفرستد و با قسمت دیگر در کاخ کشتار کند. اما  
مردم گرجستان ازین مصیبت رهایی یافتند و باغواهی مصطفی خان حکمران قراباغ و خداداد  
ویارانش که از خدمتگزاران وی بودند در شب ۱۲ ژون ۱۷۹۷ (۱۰ محرم ۱۲۱۲) در  
خواب او را در قلعه شوشی کشتند. برخی گفته اند که صادق خان معرک این کار بوده  
است. مصطفی خان حکمران شماخی بود. آقا محمد خان او را بحضور خود خوانده بود  
و مراقب او بود اما دلیلی نیست که وی درین کار دست داشته باشد و نیز صادق خان  
شقایق معلوم نیست درین کار وارد بوده باشد. وی از سران درجه اول سپاه او بود و تنها  
زودتر از همه ازین کار باخبر شد. لشکریان ایران ازین نواحی رفتند و با با خان برادر  
زاده وی را بنام فتحعلی خان پسلطنت برداشتنند.

در همان سال طاعون در گرجستان و وی داد و در کرتیل و گنجه و قراباغ و شکلی  
و شروان قحطی بجایی رسید که يك کدی گندم که معادل دو پوت باشد يك تومان بفروش  
رسید که در آن زمان معادل ده روبل و چهل کپک بود.

اراکلی پادشاه گرجستان در ۸۲ سالگی یا ۸۰ سالگی در ۱۲ ژانویه ۱۷۹۸  
(۲۴ رجب ۱۲۱۲) پس از ۵۲ سال پادشاهی در گذشت و پیکرش را در مسخت بخاک سپردند  
و پسرش ژپورزی (۲) در ۱۴ ژانویه (۲۶ رجب) بجای او نشست. وی مرد متدین  
و دادگستری بود و مردم گرجستان او را بعدالت بسیار ستودند.

در سال ۱۷۹۸ (۱۲۱۳) با با خان (فتحعلی شاه) محمد خان قاجار پیشخدمت باشی

خود را نزد ژبورژی پادشاه گرجستان فرستاد و او را بتسلیم دعوت کرد و خواستار شد یکی از پسران خود را بگروگان بدر بار ایران بفرستد و با و وعده کرد حکمرانی شکی و شروان و ایروان و گنجه را بوی و اگذار کند. ژبورژی که در آن زمان در ناحیه تلا و بود چون این پیشنهاد را شنید پدر زن خود ژبورژی تزیتزیشویلی (۱) را که حکمران یکی از نواحی کاخ بود نزد وی فرستاد که اگر شاه ایران همه پسران گرجستان را که عیش از تظلیس برده است آزاد کند باین کارتن در خواهد داد. چون این فرستاده و محمد خان بقامباک (۲) رسیدند خبر تازه‌ی از ایران بایشان رسید. فتحعلی شاه وارده آذربایجان شده و در غوی فرود آمده بود و خبر سرکشی برادرش حسینقلی خان که حکمران عراق بود یاورسید و ناچار شد از آذربایجان برود. بدین جهت فرستاده پادشاه گرجستان بایروان رفت و محمد خان هم بایران بازگشت. فتحعلی شاه هم برادر خود را شکست داد و کور کرد و درین میان پاول امپراتور روسیه که ازین وقایع خبر شد فوراً نامه‌ای بژبورژی پادشاه گرجستان نوشت و او را دعوت کرد بایران تسلیم نشود و وعده کرد که در موقع لزوم با و یاری کند. در ۱۷۹۹ (۱۲۱۴) داوید جاثلیق گرجستان که خود را در حمایت دربار ایران قرار داده بود از محمد خان حکمران ایروان بپسر حسینقلی خان حکمران ایروان یاری خواست و وی لشکریانی بیاری او فرستاد و دانیا را که با او رقابت داشت گرفتار کرد و بدست وی سپرد. امپراتور روسیه هم بژنرال گوداویچ حکمران گرجستان نوشت و با و دستور داد داوید جاثلیق گرجستان را که بایرانیان پیوسته بود خلع کند و دانیا را بجای او بگمارد و چون روسها این کار را کردند داوید بدر بار ایران گریخت و در آنجا ماند. داوید در ۱۸۱۷ (۱۲ ذی الحجه ۱۲۳۲) در زندانی در صومعه اوج کلیسیا (اچمیدزین) در گذشت.

در سال ۱۸۰۰ (۱۲۱۵) چون فتحعلی شاه باریگر نرسیدن لشکریان روسیه بگرجستان آگاه شد یکی از سرداران خود را بالشکریان بسیار بقتضای فرستاد و ایشان در نخبوان فرود آمدند و از آنجا پادشاه گرجستان انحصار کردند که سپه‌های روسیه را از گرجستان بیرون کند و تسلیم ایران شود. سبب این بود که اراکلی در دم مرگ وصیت کرده بود که جانشین وی یکی از برادرانش باشد. بهین جهت چون خبر رسیدن لشکریان ایران انتشار یافت آلکساندره برادر ژبورژی پادشاه گرجستان از شولاور (۳) نزد سردار ایران رفت، زیرا وی ناامید بود که پاول امپراتور روسیه حق وی را بشناسد و بالعکس داوید پسر ژبورژی را باین سمت می شناخت که از دوسال پیش وارد دست قراولان



سپاه امپراتوری روسیه شده بود و منصب ژنرال ماژور باو داده بودند .  
 بدین گونه در میان ژبوری پادشاه گرجستان و دارجان ملکه آن سرزمین که مادر  
 زن او بود و برادران وی اختلاف در گرفت و آلکساندره بتحریک ملکه بایرانیان پناه برد .  
 دارجان ملکه با داماد خود میانه نداشت و در بسیاری از کارهای کشوری با او مخالفت می  
 ورزید . اما چون آلکساندره بنخجوان رسید سردار ایرانی چندان احترامی با او نکرد و  
 در همان حین بدستور شاه ایران از آن شهر رفت و آلکساندره که تنها مانده بود ناچار  
 شد نزد ابراهیم خان حکمران قراباغ برود .

در ۲۸ دسامبر ۱۸۰۰ ( ۱۱ شعبان ۱۲۱۵ ) ژبوری سیزدهم پادشاه گرجستان در  
 تفلیس پس از دو سال پادشاهی در گذشت و بفرمان امپراتور روسیه پسرش داوید بنیابت  
 سلطنت گرجستان برگزیده شد .

در ۱۵ سپتامبر ۱۸۰۱ ( ۷ جمادی الاولی ۱۲۱۶ ) آلکساندر امپراتور روسیه پس  
 از مرگ پدرش پاول در مسکو تاج گذاری کرد و در همان آغاز سلطنت خود فرمانی صادر  
 کرد و پادشاه گرجستان را رسماً دست نشانده خود دانست و این سرزمین را بینج استان  
 تقسیم کردند و مردم گرجستان سوگند وفاداری نسبت بتاج و تخت روسیه خوردند و  
 ادارات روسی را در آن کشور دایر کردند . از آن روز به بعد امپراتوران روسیه گرجستان  
 را یکی از توابع خود دانستند .

در ۱۸۰۲ ( ۱۲۱۷ ) آنا ملکه گرجستان که زن بیوه داوید پادشاه سابق بود پس  
 از مرگ شوهرش بروسیه بندربار آلکساندر رفت و وی را در آنجا با احترام پذیرفتند .

در ۹ سپتامبر ۱۸۰۲ ( ۱۱ جمادی الاولی ۱۲۱۷ ) ژنرال پاوله تزیتزشویلی (۱) از  
 مردم گرجستان که در میان روسها بنام پاول تسیسیانف (۲) معروف شده بود وارد سپاه  
 روسیه شده و در آنجا به مقام عالی رسیده بود حکمران گرجستان شد و بتفلیس رفت و  
 در ۶ فوریه ۱۸۰۳ ( ۱۳ شوال ۱۲۱۷ ) وارد شهر شد و دولت روسیه باو دستور داده بود  
 همه شاهزادگان نزدیک بخاندان سلطنتی گرجستان را بروسیه بفرستند . داوید و واختانگ  
 زود ترازهمه در ۱۸ فوریه ( ۲۵ شوال ) رهسپار شدند . شاهزاده طهمورث ( تیموراز ) از ترس  
 عازم روسیه نشد و نزد عم خود آلکساندره بناحیه چار رفت . در ۱۸ آوریل آن سال ( ۲۵  
 ذی الحججه ۱۲۱۷ ) مریم ملکه سابق گرجستان با فرزندان خود نیز روانه شد و او را بصومه  
 بیلوگورود (۳) در ناحیه کورسک (۴) بردند و در آنجا نگاه داشتند . ملکه دارجان زن

(۱) Pawlé Tzitzichwili (۲) Pavel Tzitzianof (۳) Biélogorod

(۴) Kursk

زن بیوه اراکلی پادشاه سابق که بسیار عمن و علیل بود در تفلیس ماند .  
 در ۱۶ اکتبر ۱۸۰۴ ( اول رجب ۱۲۱۹ ) تسیسیانف برای گرفتن گنجه از تفلیس  
 رهسپار شد . جوادخان حکمران آن شهر در بیرون شهر دوبروی جیبر با او روبرو شد  
 اما شکست خورد و بارگ شهر پناه برد و لشکریان روسیه شهر را گرفتند . تسیسیانف  
 هرچه جوادخان را دعوت کرد تسلیم شود بجایی نرسید . چون میخواست لشکریان خود  
 را در ارگ شهر جا بدهد باو پیشنهاد کرد که همه دارایی او مسون باشد و خود او وارد  
 خدمت روسیه شود . جوادخان چون متکی بسواعید شاه ایران بود زیر بار نمی رفت . ناچار  
 تسیسیانف بلشکریان خود دستور داد نردبان بگذارند و ارگ را تصرف کنند . بهمین  
 جهت سپاهیان روسی در ۳ ژانویه ۱۸۰۵ ( اول شوال ۱۲۱۹ ) پیای دیوار ارگ رسیدند  
 و از دیوار بالا رفتند و ارگ را گرفتند . آن روز عید بایرام اوروچ ( عید فطر ) مسلمانان  
 بود و بامداد روز عید ارگ را گرفتند . درین جنگ مردم کرتیل شرکت موثری کردند و  
 شهر را آتش زدند و از مردم گنجه که در ۱۷۹۵ ( ۱۲۱۰ ) در تصرف تفلیس پیدا کرده  
 بودند انتقام گرفتند و ناچار لشکریان روسیه هم درین گیرودار بسیار خشمگین بودند .  
 جوادخان دلیرانه مقاومت کرد و در جنگ کشته شد . ارگ را بکنی نابود کردند و عده ای  
 از مردم شهر را کشتند . درین واقعه چهارصد تن از سپاهیان روسی جان سپردند . پس از  
 آن تسیسیانف شهر گنجه را تعمیر کرد و آنرا تابع تفلیس قرار داد و مردمی را که گریخته  
 بودند بآنجا بازگرداند و آن شهر را یلیزا بدپول (۱) نام گذاشت ، بنام امیراتریس  
 یلیزاوتا الکسیونا (۲) زن انکاندر اول و این تغییر نام در ۵ فوریه آن سال (۵  
 ذی القعدة ۱۲۱۹) رسماً پذیرفته شد . چون این خبر بامپراتور الکساندر رسید منصب ژنرال  
 یار داد و بافسران روسی نیز درجه و نشان داد .

در همان سال ۱۸۰۵ ( ۱۲۲۰ ) در بهار تسیسیانف بزم گرفتن ایروان رهسپار شد  
 و در آنجا باعباس میرزا پسر شاه و عده معدود لشکریان وی برخورد و در جنگ مختصری  
 ایرانیان شکست خوردند و بگاری رفتند . تسیسیانف از رودزنگی گذشت و ایروان را محاصره  
 کرد . چون این خبر بفتحعلی شاه رسید (۳) لشکریانی گرد آورد و بگاری رفت .

تسیسیانف یاور مون ترزور (۴) اراغامباک فرستاد آژوئه برای لشکریانش بیاورد  
 زیرا که در آن نواحی قحطی بود . چون این خبر بفتحعلی شاه رسید پیرقلی خن از

(۱) Yelizabedpol (۲) Yelizavita Alexeievna (۳) در سند گرجی همه جا

نام فتحعلی شاه را « باباخان » و « شاه باباخان » و نام عباس میرزا را « آبازه » نوشته اند

(۴) Montrésor

سرداران خود را که در قلمیابك بود آگاه کرد زیرا وی قلعه قرا کلیس را که آژوغه در آنجا فراوان بود محاصره کرده بود ، گلوله و باروتی که لشکریان روسی لازم داشتند نیز در آنجا بود و عده ای از مردم اطراف بآنجا پناه برده بودند .

بیر قلی خان دستور داده بودند که سپاهیان روسی را دستگیر کنند . یاورمون ترزور با عده معدود سربازان خود در حدود ۱۷ ماه اوت ( ۲۰ جمادی الاولی ۱۲۲۰ ) رهسپار شد و در جنگی که در ۲۱ اوت باشش هزار تن لشکریان ایرانی کردوی و تقریباً همه سپاهیانش کشته شدند . پیش از آن پادگان قرا کلیس دلیرانه از آن دفاع کرده بودند و الکساندره ولیعهد گرجستان از تصرف آن خودداری کرده بود .

درین زمان آلکساندره و فارناوز ( ۱ ) و تیمور از ( طهورث ) شاهزادگان گرجستان با پیر قلی خان یآوری می کردند و با سواران و چادرنشینان گرجی با او بودند . چون لشکریان روسی بندر باز رسیدند پیر قلی خان برایشان حمله برد ، کاملاً آنها را شکست داد ، توپی را که داشتند ازیشان گرفت و با اسیرانی نزد شاه فرستاد و وی هدایای گران بها برای او و شاهزادگان گرجی فرستاد و آلکساندره نوشت که فارناوز را بآراگوی فرستد تا راه را بر لشکریان روسی بگیرند .

چون خبر ورود شاه بایروان یولون ( ۲ ) و فارناوز شاهزادگان گرجی که در ایسرت بودند رسید ایشان براه افتادند نزد وی بروند . چون بچنگل کوچک اولو ( ۳ ) در ایسرت رسیدند یکی از مردم ایسرت بروسها که در سورام یک فوج بادو توپ داشتند خبر داد که می خواهند بایروان بروند . گوژیا رامینیشویلی ( ۴ ) پیشخدمت باشی دربار گرجستان که بروسها اطمینان داد آنها را دستگیر کند بایک دسته از سربازان شکارچی برای گرفتاری ایشان مامور شد .

چون سپاهیان روسی بایشان رسیدند در صبح آفتاب روز ۲۹ ژون ( اول ربیع الثانی ۱۲۲۰ ) بریشان حمله کردند و درین جنگ تیتا تارخینیشویلی ( ۵ ) پسر بتزیا ( ۶ ) ، فیراو چرکزیشویلی ( ۷ ) و داتوا کزل ( ۸ ) و پسرش کشته شدند و پناهزاده یولون نزدیک شدند که او را بکشند . اما غلام باشی اوداوید آبازادزه ( ۹ ) وی را پناه داد و سرنیزه ای که یکی از سربازان روسی متوجه کرده بود بشقیقه او خورد . بدین گونه شاهزاده یولون نجات یافت اما گرفتار روسها شد . پسرانش لئون و لوراسب ( لهراسب ) و شاهزاده فارناوز

( ۱ ) Pharnaoz ( ۲ ) Ioulon ( ۳ ) Oulew

( ۴ ) Gogia Raminis-Chwili ( ۵ ) Tétia Tarkhinis - Chwili

( ۶ ) Betzia ( ۷ ) Phirau Tcherkézichwili ( ۸ ) Dathoua Kézel

( ۹ ) David Abazadzé

لئون وفارنواز نزد نرگیان رفتند و از آنجا در فامبک پسر قلی خان پیوستند و برادر  
و عثمان آلکساندره و برادر زاده و پسر عثمان تیمور از نیز در آنجا بودند. بوداسب که  
جوانی بود بگرچستان پناه برد.

اما تسیتیانف بی آنکه کاری از پیش ببرد با اندکی از لشکریان خود شیانه از  
ایروان عقب نشست. بیماری و تنگی آروغ لشکریان وی راست کرد و ناچار شد بامداد  
روز ۴ سپتامبر (۹ جمادی الاخره ۱۲۲۰) دست از محاصره بردارد. از راه کانساکیرو  
اچمیادزین و قراکویس در ۲۲ سپتامبر (۲۷ جمادی الاخره) بتفیس رسید و لشکریان او دوباره  
از بیماری از پا درآمده بودند.

روایت دیگر درباره محاصره ایران بدین گونه است که در ۱۸۰۵ (۱۲۲۰) تسیتیانف  
محمد خان حکمران ایروان را دعوت کرد تسلیم او شود و از او خواستار شد بگذارد لشکریان  
روسیه قلعه ایروان را بدست گیرند و خود حکمران شهر ایروان باشد و همان مالیاتی را  
که پدر بار ایران می داده بدست ببرد از د. محمد خان فتحعلی شاه خبر داد و وی فرستاده ای  
نزد تسیتیانف روانه کرد و نامه نوشت که اگر دست از ایروان نکشد باید جنگ آماده  
شود. تسیتیانف لشکریان خود را گرد آورد و شاهزاده گن و تچی ی گرجستان و مردم  
شهر را با خود یار کرد و با ایروان لشکر کشید. چون آنجا رسید، عباس میرزا پسر فتحعلی  
شاه باده هزار سپاهی بیاری شهر تاخت، تسیتیانف را وارد جنگ شد و جنگ سختی  
در گرفت. ایرانیان سخت برابری کردند امژنزل سرگی آلکساندروویچ دوچکوف (۱)  
بی آنکه بوضع مساعد آنها در تخته سنگها و کوه های گرداگرد ایروان اعتنا کند،  
سربازان خود را فرمان داد از بلندیها بالا روند و افراد فوج خمپاره اندازان آفندزوا آنجا  
فرستاد و بجلگه ای رسید که سپاهیان ایران در آنجا مستحکمات بسیار داشتند. سربازان روسی  
پیش بردند و ایرانیان را فرار دادند و ایشان را تا لشکر گه شدن دنبال کردند و بر آنجا  
دست یافتند. درین جنگ کیخسرو آیشید زه پسر لئون گشته شد که تازه از گرجستان بشکر  
روسیه پیوسته بود. لشکریان روس صومعه اچمیادزین و شهر بروان را هم از ایرانیان گرفتند  
و بد آنجا وارد شدند.

با این همه خان ایروان و مردم شهر در ارگ آنجا که بسیار مستحکم بود و دشمنان  
نمی توانست در آن رخنه کنند از خود دفاع کردند. عباس میرزا پسر شاه ازین واقعه خبر  
کرد و خود با صد هزار تن از لشکریان روسیه پار شد و چون ایروان رسید سپاهیان تسیتیانف  
را محاصره کرد. هر روز جنگ می کردند و پیری بشکریان روسی می رسید، بسیاری  
از ایشان از گرما و بدی آب و هوا بیمار شدند، سیرزی مردند، پیری تسیتیانف آنها

۲۶۰۰ سرباز باقی ماند . شاهزادگان و اعیان گرجستان که با لشکریان همراه بودند چون این حال را دیدند بتای فرار و رفتن بتفلیس را گذاشتند .

درین میان فتحعلی شاه که راهها را گرفته بود و در اطراف ایروان می جنگید و نمی گذاشت لشکریان از آنجا بگذرند ، برایشان حمله برد و چند تن از آن گرجیان را که می خواستند برگردند کشت و برخی از ایشان و از اعیان شهر را اسیر کردند . در میان ایشان یکی از نجبا ایوانه اوربلیان (۱) پسر داوید سردار ساپاراطیانو (۲) بود که او را هم با سه تن از پسران عمش اسیر کردند و نزد شاه بردند . وی ایشان را بشیریزوارومیه فرستاد و در آنجا زندانی کرد و دیگران را بر خرنشانند و برخی را پیاده بطهران بردند . سردار ایوانه این امتیاز را از شاه یافت که وی را سوار بر خر کردند و در پیشاپیش این گروه بردند .

فتحعلی شاه سردار خود پیرقلی خان را هم با هشت هزار تن سپاهی بهامبک فرستاد تا بر قراقلیس که روسها آنرا مستحکم کرده بودند حمله ببرند و ذخیره گلوله و باروت روسها در آنجا بود .

پیرقلی خان با آنجا حمله برد و نتوانست آنرا بگیرد زیرا که پادگانی از دوستان تن سرباز روسی در آنجا بود . اما راه تفلیس چنان بسته شده بود که تانسیتسیانف با آنجا نرسید کسی از وخبر نداشت . وی که در شهر ایروان سخت گرفتار شده بود اما وسایل دفاع کافی داشت دیگر باروت و گلوله نداشت . یاور موم ترزور را با صد و هشتاد تن سپاهی با آنجا فرستاد که باروت و گلوله و آذوقه بیاورند و رستم پسر ملیک آپو (۳) از مردم قریباغ و شست تن از ارمنیان آن ناحیه را با دو توب با ایشان روانه کرد . ایشان پنهانی از ایروان رهسپار شدند و بسوی فامبک روانه گشتند . سردار پیرقلی خان که در آنجا بود خبر شد و پیش آمد که راه برایشان بگیرد . روسها چون بهمام لی رسیدند جنگ در گرفت و ایشان کشته شدند . تنها چند تن و از آن جمله ارمنیان اسیر شدند و ایشان را با توپها نزد شاه فرستادند که در ایروان بود . در این مورد شاه از پیرقلی خان تشکر بسیار کرد و برای او خلعت فرستاد .

درین هنگام چون خبر طغیانی از ایران بفتحعلی شاه رسید بازگشت و تسیتسیانف را از گرفتاری نجات داد و وی بار خود را بست و بتفلیس رفت . فتحعلی شاه آگاه شد که سلیمان خان از سرداران سپاهش می خواهد وی را بکشد و همین جهت تسیتسیانف را دنبال نکرد و بطهران بازگشت در همین سال ۱۸۰۵ (۱۲۲۰) در آن نواحی زمین لرزه سختی روی داد .

در همین سال ۱۸۰۵ فتحعلی شاه باردییل رفت و ابراهیم خان حکمران شوش از نزدیک شدن وی هراسان شد و بگنجه رفت و ژنرال تسیتسیانف در آن زمان آنجا بود. از روسها یاری خواست قلعه شوش را حفظ کند و پانصد تن برای این کار با او یاری کردند. چون فتحعلی شاه بکنار رود ارس رسید پسرش عباس میرزا را با لشکریانی که چندان فراوان نبودند مامور تاختن بگرستان کرد. چون وی بکنار رود ترتر در قراباغ رسید تسیتسیانف که در گنجه بود خبر شد و هزارتن از لشکریان روسی را بفرمانده یکی از سرهنگن تفنگچیان بمقابله فرستاد. چون ایشان بکورگ رسیدند کار یاگین (۱) که فرمانده آن عده بود از ایرانیان شکست خورد و خود نیز زخم برداشت و بزحمت توانست ماسی سربازی که برای وی مانده بود بگیرد. چون این خبر بتسیتسیانف رسید با چهار هزار لشکری برای ایرانیان حمله برد ولی ایشان روسها را در راهی که در پائین بود گذاشتند و خود راه بالا را گرفتند و وارد گنجه شدند و همه اهالی مسلمان آن شهر را اسیر کردند و بتبریز بردند. آنگاه عباس میرزا شخصاً بناحیه شمشادین رفت و می خواست بتفلیس بتازد، اما این کار را نکرد. فرمانی از پدرش فتحعلی شاه باو رسید و بازگشت و از راه سرزمین قزاقان بآستناف رفت. قزاقان در دره تنگی در میان کوهستان بروحمله بردند و بایشان آسیب رساندند آنگاه سلیمان آقاج اوغلی ازین راه بآمله قافلانیشوینلی (۲) را که در آن زمان نزد عباس میرزا بود و وی باو احترام می کرد و تا این دم همراه او بود فرار داد و قزاقان نیز در آنجا چندتن دیگری ازنجای گرجستان را که در موقع رفتن از ایروان بتفلیس گرفتار شده بودند گریزانند.

فتحعلی شاه بگیلان رفت زیرا که لشکریان روس از راه دریا بآنجا حمله برده بودند و در مانده ایشان ژنرال ذوالیشین (۳) بود، اما پیش از آنکه شاه بآنجا برسد مردم گیلان خود آن لشکریان را شکست داده بودند و ایشان از راه دریا بیا کورده و در نزدیکی آن شهر مانده بودند. این لشکر کشی روسها ۳۳ روز طول کشید. تسیتسیانف که می خواست حکمران با کورابتسلیم و اداره خواست سخت وی را از یاری که ممکن بود از گیلان باو برسد محروم کند و در ۱۳ ژون ۱۸۰۵ (۱۵ ربیع الاول ۱۲۲۰ ژنرال ذوالیشین را فرستاد بتبریز و ژنرال (۴) را بگیرد و وی در ۲۴ آن ماه (۲۶ ربیع الاول) گامباب شد. در اون ژویه (۴ ربیع الثانی) پیره بازار را گرفت و در آنجا سنگر ساخت و از آنجا از راه چنان دشواری و هسپار داشت شد که از هر سو دشمنان بروحمله می بردند و چون بیشتر اسبهای توپخانه اش مردم سربازان ناچار توپها را خود می کشیدند و سپس

(۱) Karigin (۲) Orphan'cov li (۳) Zavalichin

(۴) درستون گرجی نام انزلی را «ژنزلی» Zinzéli نوشته اند.

روسها جان بدر بردند و بیره بازار بر گشتند ، بزودی گرما و ناسازگاری هوای گیلان بیماری در میان لشکریان روس انداخت و ناچار در ۲۲ و ۲۳ ژوئیه (۲۷ و ۲۸ ربیع-الثانی) ازانزلی رفتند و چندان آسیبی از ایرانیان ندیدند. اما معلوم نیست که فتحعلی شاه خود بگیلان رفته یا نرفته باشد و در هر حال چند بار لشکریانی بآنجا فرستاده است .

در همان سال فتحعلی شاه عسکرخان را بسفارت بدربار امپراتور بناپارت پیادیس فرستاد . امپراتور بنوبت خویش ژنرال لاژار (۱) را بایران فرستاد و وی حامل هدایای جالبی بود و همراه وی شست آموزگار توپخانه و کارهای نظامی بودند که مامور بودند سر بازان ایرانی را با اصول فرانسوی آموخته کنند . شاه از آن فوق العاده ممنون شد و بنا کرد لشکریان و توپخانه خود را با اصول اروپایی فراهم کند .

در سال ۱۸۰۶ (۱۲۲۰) تسیتسیانف از رود متکوار (۲) در گنجه گذشت و بسا لشکریان خود بنوفا رفت . حکمران نوفا محمد حسن خان کور بود که آقا محمد خان چشمانش را در آورده بود . تسیتسیانف او را عزل کرد و جای وی را بجعفر قلی خان از مردم خوی داد که از دست فتحعلی شاه گریخت و در محاصره ایروان بتسیتسیانف خدمت کرده و او را از محاصره نجات داده بود . امپراتور الکساندر منصب ژنرال لیوتنان باو داد و يك جقة الماس و بیرقی برای وی فرستاد و دستور داد از مردم شکی صدوسی هزار سکه طلا خراج بگیرند و بازمانده مالیات را در اختیار حکمران آنجا گذاشتند . چون تسیتسیانف از آنجا بشماخی رفت مصطفی خان مقاومتی نکرد و او هم در برابر روسیان مقیم شد و چون همان احترامی را که بجعفر قلی خان کردند باو کردند مالیات سالیانه هشت هزار دوکای (۳) هلندی را بعهده گرفت . تسیتسیانف از شروان گذشت و بسا کورفت ، در اندیشه آنکه آن شهر را بگیرد تا از راه آن شهر آزوغه ای را که برای لشکریان گرجستان لازمست از حاج طرخان بیاورد ، زیرا که در گرجستان خوراک باندازه کافی برای احتیاجات روسها نبود . چون بسا کور رسید در يك فرسنگی شهر لشکرگاه ساخت و بحسین خان حکمران شهر نوشت که کلیدهای شهر را نزد او ببرد . هر چه خان از و التماس کرد وی را ازین سرشکستگی معاف دارد و نخواهد که کلیدها را با خود بیاورد تسیتسیانف بتدیرفت سرانجام خان باو نوشت : «چون نگرانی مانعست که بمیان لشکریان شما بروم از شما خواهش می کنم بادو تن بارگه شهر نزدیک شوید» . پس تسیتسیانف يك یا بقول دیگر دو قزاق برداشت و الیسبار (۴) پسر آقا بابا را هم همراه گرفت تا باخان دیدار کند . وی نیز بادو خدمت گزار نزدیک شد از اسب پیاده شدند ، يك دیگر را در بدل گرفتند و چون خان کلیدها را بدست او داد دو خدمت گزار وی تفنگ خود را بسوی تسیتسیانف خالی

کردند و او را با الیسیار پسر آقا بابا در روز پنجشنبه ۸ فوریه ۱۸۰۶ (۱۹ ذی قعدة ۱۲۲۰) کشتند. سرش را بریدند و برای شاه فرستادند بیرقلی خان سردار که بیاری مردم با کو آمده بود دوست در همین موقع رسید و چون ازین واقعه خبر شد بر لشکر گاه روسیانت تاخت و ایشان که وسیله بازگشت بگرچستان را نداشتند در با کو بکشتی نشستند و از راه قزلباز دریا رفتند.

پس از لشکرکشی بانزلی کشتی‌های روسی در ۵ ماه اوت ۱۸۰۵ (۹ جمادی الاولی ۱۲۲۰) رهسپار باکو شدند بعضی اینکه بآنجا رسیدند حسین خان نژد ژنرال زاولیشین فرستاد و باو تبریک و زودگفت و وی باو نوشت و بسادآوری کرد که سال گذشته در برابر ژنرال تسیتسیانف تعهد کرده است فرمان گزار روسیه باشد و در ارک شهر پادگان روسی را جا بدهد. خان نیز منکر تعهدات خود نشد و در روز مهلت خواست، سپس دو ماه مهلت خواست بپهد خود و ما کند، ناچار ژنرال در ۱۵ اوت (۱۹ جمادی الاولی) بمباران شهر برای گرفتن ارگ آغاز کرد. تا سوم سپتامبر (۸ جمادی الاخره) این کار در پیشرفت بود اما نتیجه‌ای نمی‌داد. آنگاه خبر شد که شاه علی خان حکمران در بند و قبه بیاری محاصره شد گن ارگ آمده است و ناچار روسها دست از محاصره کشیدند. این خان را در ۱۷۹۶ (۱۲۱۱) اسیر کرده و سپس امپراتور پاول حکمرانی در بند را باو داده بود و از تسلیم باکو خودداری میکرد و چنانچه می‌آورد که این شهر را مقام بالاتری باو واگذار کرده است و زاولیشین ناچار شد دست زین کار بشوید. از سوی دیگر مصطفی خان حکمران شروان که مشغول گفتگو بود تسلیم روسها بشود نیز دفع الوقت می‌کرد ناچار تسیتسیانف در پایان ماه نوامبر (پایان رجب ۱۲۲۰) بدین سوی رهسپار شد و بزوال زاولیشین فرمان داد بیای دیوارهای شهر باکو برگردد تا آنجا پیش دیگر برسند و بازمانده و قایم بهمان گونه است که پیش ازین اشاره رفت.

پس از کشته شدن تسیتسیانف در همان سال گنت یوان و واسیلیویچ گوداویچ (۱) را که پیش از آن حکمران خطه قفقاز و سر تیب مرمانده بود بجای وی گذاشتند. پیش از آنکه بتعلیس برسد به همراهیم خان حکمران قراباغ که قسه و نیروهای خود را در اختیار روسها گذاشته بود حمله بردند. چون بهیچ وجه منتظر این حمله نبود با خانواده‌اش در بیرون قلعه عسکران در زیر چادر بود زیرا که گرم بسیار سخت شده بود. این حمله را نایب سرهنگ دیمیتری تیخونویچ نیزانویچ (۲) بششهادت نیش، جورا شویلی منقب بتاوبرا (۳) کرد که پس ز آنکه میر آخر و ندیه شازده آنکسا بهره بود باو خیانت کرده

Comte Ivan Vasilévitch Goudovitch (۱)

Thawbéra (۳) Dimitri Tikhonitch Lisanévitch (۲)



و درین موقع از ایران بقرا باغ آمده بود. درین حمله که شب باتوپ کردند ابراهیم خان را روسها کشتند و وی و زنانش را بکلی نابود کردند و ثروت هنگفت او را غارت کردند. مهدی خان پسر ابراهیم خان از گوداویج درخواست کرد حکمرانی قرا باغ را باو بدهد و وی پذیرفت و این سمت را باو داد که در سال ۱۴ هزار دو کای هلاندی مالیات بدهد. لقب ژنرال ماژور و عناوین مخصوص محترمین آن ناحیه را باو دادند و پس از آنکه سوگند خورد روانه شد. اما قلمه شوش هم چنان در دست لشکریان روسیه باقی ماند. زیرا که پیش از آن ابراهیم خان حکمران شوش سپاهیان روسی را بقلمه راه داده بود و زبردست آنها شده در سال هشت هزار دو کای مالیات می داد. اما پس از کشته شدن تسیتسیانف با ایران وارد گفتگو شده بود و بیاری خواسته بود که بدستاری حکمرانان شکلی و غازی کوموک دوباره قیام کند. بهمین جهت از شوش بیرون آمد و در نزدیکی شهر اردو زده بود. لیزانویج سعی کرد او را باز گرداند و چون سعی او بجایی نرسید با سپاهیان معدودی بروحله برد. پس از کشته شدن ابراهیم خان پسر مهترش مهدی قلی خان را بجای او نشاندهند. در همین زمان هم ژنرال نپولسین (۱) نزدیک قلمه کوچک عسکران در کنار رود قرا کپک در جنگی که باعباس میرزا کرد او را شکست داد.

در ۸ نوامبر ۱۸۰۷ (۷ رمضان ۱۲۲۲) دارجان ملکه گسر جستان همسر آرا کلی پادشاه آنکشور در سن پترزبورگ در گذشت و امپراتور روسیه دستور داد با احترام بسیار بیکر او رادر صومعه نوسکی (۲) در کلیسای آنونسیاسیون (۳) بخاک سپردند.

در اول نوامبر (۲۹ شوال) همان سال ستاره دنباله داری در افق پدیدار شد که با ستاره های دنباله دار دیگر تفاوت داشت و بشکل کشیده بود. اختر شناسان می گفتند دم آن ۵۰۰ درجه درازی دارد که هر درجه عبارت از ۱۱۹ و رست باشد.

در ۲۰ نوامبر (۲۹ رمضان) همان سال شاهزاده زیورژی پسر آلکساندره پسر سولومون پادشاه ایمرت از آبله در سن پترزبورگ در گذشت و بیکرش رادر همان صومعه نوسکی بخاک سپردند و در تاریخ مرگ او اقوال مختلف هست.

در ۵ نوامبر ۱۸۰۸ (۸ رمضان ۱۲۲۳) کنت گوداویج برای گرفتن ایروان رهسپار شد و لشکریان خود را با دسته ای از گرجیان همراه برداشت. چون شهر را گرفت در کابا کیر لشکرگاه ساخت. در آن زمان یکی از سرداران ایرانی مدافع قلمه ایروان بود. زیرا که فتحعلی شاه هنگامی که از آذربایجان می رفت محمد خان و خانواده اش را با خود برده بود و او رادر آنجا نگاه داشته بود زیرا که مردی دوروی و ناراحت بود چون شاه از اطمینان نداشت عده ای از سپاهیان خود را در قلمه ایروان گذاشته و فرماندهی

آنها رایگی از سرداران خود داده بود. چون این خبر رسید عباس میرزا پسر شاه که حکمران آذربایجان بود و در تبریز اقامت داشت با لشکریان خود و سربازان جدیدی که افسران فرانسوی تربیت کرده بود و توپخانه خود رهسپار شد. چون پننجوان رسید که یاری لشکریان ایروان برود در آنجا درنگ کرد چون بگوداویچ آگاهی رسید دو فوج را که یکی از آنها فوج تفنگداران ترویتسکی (۱) و دیگری فوج شکار-چیان بود با آنجا فرستاد. چون لشکریان روسی پننجوان رسیدند جنگ سختی در گرفت و ایرانیان در نتیجه هترنمایی سربازان جدید افدکی پیش بردند. با این همه گوداویچ سربازان خود دستور داد نزدیکان بگذارند و بقلمه ایروان حمله کنند. هنگامی که سربازان از نزدیکان بالامی رفتند ایرانیان آتش توپخانه را متوجه ایشان کردند. روسها شکست خوردند و دوهزار کشته دادند

هنگامی که گوداویچ در ایروان بود از مقام خود عزل شد و آلکساندر پتروویچ (نورمازف، ۲) را فرماندهی کل مأمور کردند و گوداویچ پس از چهار سال از مقام خود معزول شد. چون این خبر بوی رسید بجای آنکه حمله دیگری بکنند بار خود را بست و از راه آباران رهسپار شد. در راه برف و سرمای بسیار بود و چون در کوهستان آباران برف در سراسر زمستان آب نمی شود و چوب در آنجا نیست عده کثیر از همراهان وی تلف شدند چون این خبر به عباس میرزا رسید که در گذر نی بود لشکریان روسی را تا آباران دنبال کرد، عده کثیر از آنها را کشت و به آنها را غارت کرد و آسیب بسیار بر وسایل و گرجیان رساند. این واقعه در ماه دسامبر آن سال (شوال ۱۲۲۳) روی داد و بدزمانده سپاهیان روسی و گرجی بزرگت توانستند خود را بفرمانده عباس میرزا بایروان برگشت و قلعه آنجا را محکم بر کرد و زمستان را در آنجا ماند. گوداویچ بروسیه برگشت و حکمران کل مسکو را باودادند و توومازف بحکمرانی گرجستان پرداخت

در دوره فرماندهی گوداویچ وقایع مهمی که روی داد تصرف بوخ و ناحیه شکلی بدست ژنرال نیولسین بود

در ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) محمد علی خان پسر فتحعلی شاه بگرجستان آمد. این پسر را شاه ازبک زن گرجی از نژاد چوش (۳) از خانواده تزبکورا شویلی ۴ پیدا کرده بود که ایرانیان بسپار کرده و در ایران فروخته بودند و شاه خریده و بواسطه زیبایی فوق العاده بهسری خود اختیار کرده بود. وی پسر همشراو بود. محمد علی خن مردم فسامیانک را کوچ داد و ایشان را ناحیه ایروان برد و از آنجا بآقچه قومه رفت و در توسکی تا فا درنگ

(۱) Alexandre Pétrovitch Tomassoï (۲) Traitski  
(۳) خدرا مراد محمد علی میرزا دولتشهست (۴) Zicara chwili

کرد و تاناحیه دمانیس (۱) و کودی را قتل و غارت کرد و از آنجا بازگشت . هر چند که سوار نظام روسیه در گاتخیلی خیدی (۲) بودند که جنگی در میانشان درنگرفت . در پاییز ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) حسینقلی خان سردار ایروان و آلکساندره ولیعهد گرجستان پس از آن که بفامپاک حمله بردند و نتیجه نگرفتند خواستند بشریف پاشا پاشای قارص که او هم باروسها در جنگ بود ملحق شوند اما تورمازف قورا لشکریانی بیاری روسها بتزالکا (۳) فرستاد و راه را برایشان گرفتند . در شب چهارم سپتامبر (اول شعبان ۱۲۲۵) مارکی پاولوچی و سرهنگ لیزانوویچ برایشان حمله بردند و ایرانیان و عثمانیان شکست فاحش خوردند و روسها لشکرگاه ایشان را متصرف شدند . در همان زمان عباس میرزا دستهای از چهار هزار تن از اچمیاد زین ( اوج کلیسیا ) بفامپاک فرستاد و در ۸ سپتامبر (ده شعبان) بداماملی نزدیک شد و وی را از آنجا راندند . اما لشکریان ژنرال پورتنیاگین (۴) درین جنگ شکست خوردند در تاریخ ۱۴ سپتامبر (۱۱ شعبان) دست دیگری از لشکریان ایران را در شامشادیلو ژنرال نیولسین شکست داد ، در تاریخ ۱۸ (۱۵ شعبان) دسنه سومی در قرارگاه آرتیک بهمین سرنوشت گرفتار شد . در همان سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) میرزا بزوک وزیر (۵) از جانب شاه بقرا باغ در کنار رود ارس آمده بود عهدنامه صلح و اتحادی با روسیه ببندد و سرحدات گرجستان را معین کند و باتورمازف در آنجا ملاقات کرد . در همان سال ۱۸۱۰ (۱۲۲۵) حسینقلی خان سردار ایروان با دوهزار سرباز از ایران عازم قفقاز شد و باآخال کالاک در ناحیه جاواخت رسید و در آنجا منتظر شریف پاشا حکمران آخال تزیخه (۶) و شاهزاده الکساندره و لشکریان ایشان بود که می بایست بوی ملحق شوند و می خواستند بر زمین سومخت حمله کنند . تورمازف با لشکریان روسی رهسپار شد و در تزالکا فرود آمد . از آنجا با هزارتن سرباز روسی و پانصدتن لشکریان گرجی و ژنرال ماژور ایتالیایی مارکی دوپاولوچی روانه شد . راهنمای این عده یکی از تاتارهای سروان بود که الیاس پسر ابراهیم خلیل نام داشت . شبانه باآخال کالاک رسیدند و با ایرانیان حمله بردند و ایشان را پراکنده کردند . شریف پاشا چون این وضع را دید نزد سردار ایرانی نرفت و وی با ایروان برگشت . چون عباس میرزا پسر شاه در آن زمان در گارنی بود تیمور از پسر ژبوری پادشاه گرجستان در ۱۴ سپتامبر (۱۱ شعبان) بنزد وی گریخت و عباس میرزا که در آن زمان هشت هزارتن سرباز و توپخانه منظمی با

(۱) Dmanis (۲) Gaté khili-khidi (۳) Tzalca

(۴) Portniagin (۵) مراد میرزا عیسی قائم مقام معروف بمیرزا بزوک وزیر

آذربایجانست (۶) Akhal-Tzikhé

با خود داشت که با اصول جدید فراهم کرده بودند باو احترام بسیار کرد. از آنجا نزد تورمازف رفت و وی او را بروسیه فرستاد.

در همین سال ۱۸۱۰ در ۱۶ کتبر (۱۷ رمضان ۱۲۲۵) لشکریان روسی درده آمالو در ناحیه فامبایک عباس میرزا را شکست دادند.

در ۱۴ مه ۱۸۱۱ ( ۲۰ ربیع الثانی ۱۲۲۶ ) ساعت چهار بعد از ظهر آفتاب در افق روسیه گرفت و مردم مسکو این واقعه را بدبختی بزرگی پنداشتند. در همان سال در شب چهارشنبه ۱۴ ژون ( ۲۱ جمادی الاخر ۱۲۲۶ ) ماه در آسمان روسیه گرفت و شب بسیار تاریک شد. در همان سال الکساندر امپراتور روسیه مریم ملکه گرجستان را که همسر ژورژی پادشاه آن سرزمین بود و در صومعه ای در ییلوگورود زندانی شده بود آزاد کرد و او را بمسکو بردند.

در همان سال ۱۸۱۱ (۱۲۲۶) تورمازف که چهارمین فرمانده لشکریان روسیه در گرجستان بود پس از سه سال فرماندهی عزل شد و در ماه اوت آن سال (رجب ۱۲۲۶) ژنرال لیوتنان مارکی دو پاولوچی ایتالیایی را بجای او گماشتند. وی در همان سال با حسین خان بیگلریگی ایروان که شاه ایران حکمرانی آن شهر را باو داده بود محرمانه وارد گفتگو شد و باو پیشنهاد کرد که اگر قلعه و شهر ایروان را باو تسلیم کند وی بازمانده آن ناحیه را باو واگذار خواهد کرد. حسین خان هم وعده کرد قلعه را واگذار کند. پاولوچی که از دو رویی و خیانت حسین خان بی خبر بود ژنرال مژورو لیزانویچ را با دوهزار سرباز روسی برای تصرف قلعه فرستاد. حسین خان که لشکریانی از اطراف گرد آورده بود در صومعه اچیا دزین ( اوج کیسیا ) پنهان شد و بعضی اینکه سپاهیان روسی با آنجا رسیدند ایرانیان بایشان حمله بردند و آنها را عقب نشانند.

در ۱۸۱۲ ( ۱۲۲۷ ) در گرجستان و ایسرت قحطی بسیار سختی روی داد و مدتی دوام داشت. از ۱۸۱۱ تا ۱۸۱۳ ( ۱۲۲۶ - ۱۲۲۸ ) نیز در کجخت قحطی بود و همین جهت مردم آن ناحیه قیام سختی کردند. در ماه فوریه ۱۸۱۲ ( صفر ۱۲۲۷ ) شهزاده آلکساندرو از ایروان بآن ناحیه رفت که باشورشیان هندست شود و بن گزار وی بدبختی بسیاری برای وی و خانواده اش و کسانی که با او هندست شده بودند فراهم کرد. در قحطی ۱۸۱۲ ( ۱۲۲۷ ) بهای پنبه کندی گندم بیش مینانئون (۱) رسید و تورمازف مجبور شد از آخال تریخه گندم وارد کند.

درین سال مارکی دو پاولوچی بقراغ رفت و از آنجا مهدی خان بنزد وی رفت و

(۱) minalthoun کدی معادل دو بودوربع و مینانئون یک روبل نقره یا چهار هزار فرانک فرانسه.

هدایای گرانبها باو داد زیرا که روسها قرا باغ را گرفته بودند هر چند که خان هنوز در آنجا حکمرانی ظاهری داشت. پیشنهاد مهدی خان مارکی دو پالوچی جعفر قلی خان برادر زاده وی را گرفتار کرد، زیرا وی که محمد اصلان خان برادر مهتر وی بود خود را جانشین پدر خویش و مدعی او در حکمرانی می دانست. جعفر قلی خان از زندان گریخت و بتبریز نزد عباس میرزا رفت. پس از آن پالوچی به مِتکووار (۱) رفت تا در کارهای شکمی و شروان و دربند و باکو که بدست روسها افتاده بود رسیدگی کند، چون بقلعه رسید در میان سپاهیان روسی و خان بوتان و نوه فتحعلی خان یعنی شیخ علی خان حکمران دربند که روسها سر زمین وی را گرفته بودند جنگ مختصری در گرفت و ایشان پس از آنکه شکست خوردند بداغستان رفتند. شیخعلی خان همان کسی بود که در ۱۷۹۶ (۱۲۱۱) هنگامی که زوبف بدر بند رفت حکمرانی آنجا را داشت.

در همان سال در ۲۹ فوریه (۱۴ صفر ۱۲۲۷) جبرئیل یا گابریل پسر ژورژی پادشاه گرجستان که در ۱۳ اوت ۱۷۸۸ (۱۰ ذی القعدة ۱۲۰۲) بجهان آمده بود در سن پترزبورگ مرد و پیکرش را در صومعه نوسکی بخاک سپردند.

در همین سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) مارکی دو پالوچی از فرماندهی لشکریان روسیه معزول شد و ژنرال لیوتنان رتیشچف (۲) را بجای وی گماشتند و وی آجودان خود را بژنرال ماژور آخوردف (۳) حکمران سابق تقلیس داد که از ارمنیان کرتزپلوان (۴) و از خاندان پوبولا شویلی بود.

در همان سال در روز یکشنبه ۲۵ اوت (۱۶ شعبان ۱۲۲۷) در اقی روسیه آفتاب گرت و دو حلقه خون آلود مانند قوس قزح در اطراف آن پدیدار شد و تا عصر ادامه داشت و مردم فردای آن روز منتظر جنگ و خون ریزی سخت بودند. جنگ معروف بارادینو (۵) در میان لشکریان روسیه و ناپلئون روز پیش از آن در ۲۴ ماه اوت روی داده بود.

در ۲۰ اکتبر ۱۸۱۲ (۱۳ شوال ۱۲۲۷) فتحعلی شاه پسرش عباس میرزا را بیاری آلکساندره شاهزاده گرجستان که در کاخ بود فرستاد. وی سابقاً از ایروان آمده بود که مردم را بقیام تحریک کند. در آنجا چندین بار در شیلدارمانا و شکست خورد و نساچار بکوهستان آنجا گریخت و یاران خود گرفتار مصائب سخت کرد.

عباس میرزا شش هزار تن لشکریانی که داشت که تازه آنها را تربیت کرده و بایشان سر باز می گفتند و نوز چهار هزار سوار داشت و سیزده توپ که پادشاه انگلستان باور داده بود. وی از ارس گذشت، در اسلاندوز درنگ کرد زیرا که غیر شکست آلکساندره و فرار

(۱) Mtcouar (۲) Rtichtchof (۳) Akhwerdof (۴) Krtzkhilwan (۵) Borodino

اوبداغستان بوی رسیده بود. آنگاه رتیشچف بژنرال ماژور پتروستغانیچ کاتلیاروسکی (۱) که با فوجی از خپاره اندازان که بآن گروزینسکی (۲) می گفتند در قراباغ بود نوشت و باو دستور داد بیاری مهدی خان حکمران قراباغ بلشکریان عباس میرزا حمله کند. کاتلیاروسکی فوراً رهسپار شد و مهدی خان هم با دو هزار سوار قراباغی در پی او رهسپار گشت. چون برود ارس رسیدند بلی ساختند و لشکریان را از آن گذرانند ولی چون توپت تیراندازی توپخانه رسید پل فرو رفت و دو توپ سنگین در آب افتاد و تنها دو توپ سبک ماند. کاتلیاروسکی ازین کار نگران نشد و توپها را در آب رود گذاشت و راه را بسوی لشکرگاه عباس میرزا دنبال کرد. راهنمای او در راه تبریز مردم قراباغ بودند و ویی خبر در ۲۰ اکتبر (۱۳ شوال) بلشکرگاه ایرانیان رسید و در سپیده دم بایشان حمله کرد. سپاهیان ایران هم دفاع کردند ولی چون آماده جنگ نبودند ۱۳ توپ و ۳۰۰ سربازشان را روسها گرفتند و هشت بیرق بزرگ و هاهم غنیمت بردند. سراسر لشکرگاه ایران بدست روسها افتاد. عباس گریخت و پناه ای پناه برد و در آنجا در صد پسر آمد دفاع کند. ولی روسها از کنار برو تاختند و او را شکست دادند و ناچار شد بتبریز برگردد.

کاتلیاروسکی فاتح بتفلیس برگشت و امپراطور روسیه پاداشی باو بخشید و منصب ژنرال لیوتنان را باو داد. درین جنگ نه تن افسر و چهل سرباز بجز مردم قراباغ از لشکریان روس کشته بودند. این خبر جنگ اسلاندوز که بدر بار طهران رسید مهتم شد صلح کند و در اواسط سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) بدرخواست شاه سفیر انگلستان سرگوراوزلی (۳) وارد کار شد و سر رابرت گوردون (۴) را بتفلیس و موریه را (۵) را نزد عباس میرزا فرستاد. در ماه سپتامبر (رمضان ۱۲۲۷) رتیشچف خود بکنار رود ارس بگدار اسلاندوز رفت و در آنجا بگفتگو آغاز کردند اما بجایی نرسید. در ۱۸ اکتبر (اول شوال ۱۳۲۷) عباس میرزا که بیست هزار سپاهی با خود داشت در کنار ارس آماده جنگ باروسپا شد. کاتلیاروسکی با دو هزار سرباز و شش توپ در ۱۹ اکتبر (۱۱ شوال) از ارس گذشت و بر ایرانیان حمله برد و ایشان را شکست داد و لشکرگاهشان را گرفت و توپخانه و مهمات ایشان را کرد. فردای آروز که روز ۲۰ اکتبر (۱۲ شوال) بود، روسها از رود کوچکی که سارس میریخت در گدار اسلاندوز گذشتند و قلعه اسلاندوز را گرفتند که بازمانده لشکر ایران به آنجا پناه برده بود و از آنجا نیز چند توپ و عده بسیار اسیر گرفتند و در روز ۲۳

(۱) Pete Stephanitch Kotliarevski (۲) Grouzinski یعنی گرجی

(۳) Sir Gore Ouseley (۴) Sir Robert Gordon

(۵) Morrier

(۱۵ سوال) کاتلیاروسکی بجای خود باز گشت. در همان زمان پیرقلی خان حکمران شکمی و سردار ایروان که بناحیه فامپاک و شوراگل رفته بودند نیز از لشکریان روسیه شکست خوردند. در همان سال ۱۸۱۲ (۱۲۲۷) فتحعلی شاه مصطفی خان را از قلعه لنکران بیرون کرد و با دوهزار سپاهی آنجا را گرفت زیرا که مصطفی خان خود را در حمایت روسها افکنده بود و بوی منصب ژنرال ماژور با پانصد تومان حقوق داده بودند که در آن زمان معادل پنج هزار روبل بود. وی از آنجا گریخت و بشکایت نزد رتیشچف رفت و وی ژنرال لیوتنان کاتلیاروسکی را با دوهزار تن با او فرستاد. روسها قلعه را محاصره کردند و کاتلیاروسکی دستور حمله داد نردبان گذاشتند و چون از نردبان بالا رفتند که ایرانیان بسیاری از ایشان را کشتند و هفده افسر کشته شد و گونه کاتلیاروسکی زخم سختی برداشت. آنگاه یاور ایوانه آفخازیسشوبلی یکدسته دیگر لشکریان از سوی دیگر برد که از نردبان بالا رفتند و وارد قلعه شدند و درها را گشودند. سر بازان دیگری که مانده بودند نیز وارد شدند و چند تن از ایرانیان را کشتند و دیگران گریختند. همه توپخانه و مهمات و آذوقه و مقداری پول بدست روسها افتاد و ایشان مصطفی خان را دوباره بحکمرانی گماشتند و یک فوج در آنجا گذاشتند زیرا که لنکران در کنار دریای خزر است. در برابر این خدمت نشان درجه دوم سن ژرژ را بکاتلیاروسکی دادند و حکمران لنکران خراج گزار روسیه شد. این واقعه بلافاصله پس از جنگ اسلاندوز روی داده است. لشکریان ایران میر مصطفی را از طالش بیرون کرده و شهر لنکران را ویران کرده و در کنار دریای خزر قلعه ای بهمین نام ساخته بودند. بهمین جهت ژنرال کاتلیاروسکی را بدان جافرستادند. وی در ۲۱ دسامبر ۱۸۱۲ (۱۶ ذی الحجه ۱۲۲۷) ایرانیان را نزدیک ارکوان شکست داد و در این فتح سه هزار خانوار مردم قرا باغ را که باسارت برده بودند نجات داد. سپس قلعه ارکوان را محاصره کرد و گرفت که انگلیسها آنرا در جای قلعه کهنه ای بهمین نام ساخته بودند و در آن زمان فتحعلی شاه و عسکر خان از آن دفاع می کردند. در ۲۶ همان ماه (۲۲ ذی الحجه) قلعه جدید لنکران را که چهار هزار تن از ایرانیان بفرماندهی صادق خان مدافع آن بودند محاصره کرد و در اول ژانویه ۱۸۱۳ (۲۹ ذی الحجه ۱۲۲۷) بحمله آنرا گرفت. اما زخمی که درین جنگ خورده بود از آن پس مانع شد که خدمت خود را در نظام دنبال کند.

سرانجام در ۱۸۱۳ (۱۲۲۸) فتحعلی شاه در برابر فشار حوادث ابوالحسن خان شیرازی را بقرا باغ فرستاد. رتیشچف چون از تفلیس رهسپار شده بود ایشان در زیبا نزدیک گلستان بیک دیگر رسیدند. ایرانیان و روسها باهم صلح کردند و بنا بر عهد نامه ای که در میانشان بامضاء رسید سرحد خود را چنین قرار دادند: از کنار رود ارس، میگری

و شورا گل در دست روسیه مانند مانند خان نشین های قراباغ تا کنار ارس و گنجه و شکی و همه شروان و باکبو و طالش و لنکران و دربند و همه داغستان و قبه و سراسر گرجستان و ایسرت و انجاز و حدود آن و گوریا و نواحی آن ، ایرانیان نواحی ایروان و اچمیادزین و سرزمین آن سوی رود ارس را از پل خدا آفرین بدان سوی نگاه داشتند . چون صلح در میان ایران و گرجستان برقرار شد ابوالحسن خان باز گشت و رتیشچف بتفلیس رفت .

گفتگو درباره عقد قرار داد در سال ۱۸۱۳ (۱۲۲۸) آغاز شد ، از جانب ایران نخست سرگور او زلی که در اوچان دوسی میلی تبریز در نیک کرده بود وارد گفتگو شد و پس از او میرزا ابوالحسن که اقامتگاه خود را در ناحیه گلستان نزد زیوه در قراباغ قرار داد رتیشچف و وزیر ایرانی در ۲۸ سپتامبر (۲ شوال) به رسیدند و عهدنامه در ۱۲ اکتبر (۱۶ شوال) بامضا رسید . ابوالحسن خان در آغاز ژون ۱۸۱۴ ( اواسط رجب ۱۲۲۹ ) بروسیه رفت و در ۱۵ سپتامبر ( سلخ رمضان ) مبادله عهدنامه در تفلیس روی داد .

در ۱۸۱۴ (۱۲۲۹) فتحعلی شاه ابوالحسن خان شیرازی را که نایب وزیر بود به سفارت بدبار روسیه فرستاد و مامور بود عهد نامه صلح و تعاریفات و هدایای او را برای امپراتور روسیه ببرد و از جمله دو فیل سراپا جل گرفته و چهارده اسب از آن بهترین نژاد بود . چون بمسکو رسید با تجمل بسیار از او پذیرائی کردند و چهار ماه در آنجا ماند . در ۲۰ دسامبر ۱۸۱۵ (۱۸ محرم ۱۲۳۱) امپراتور روسیه در پترزبورگ ابوالحسن شیرازی سفیر کبیر ایران را پذیرفت و هدایایی را که با به خان که او را فتحعلی شاه نامیده برای او برده بود بحضورش بردند . از دروازه شهر تا خانه سفیر کبیر فر اولان صف کشیده بودند . ژنرال لیوتمان سویمون (۱) پسر اورام سولاقا شویسی (۲) با کاسکه امپراتوری و چند تن دیگر با استقبال او فرستادند . ابوالحسن سخن با این تشریفات وارد شهر شد و بیرق پادشاه خود را که باز کرده در دست داشت با خود می برد ، چند روز بعد عهد نامه را با این هدایا تسلیم کرد ؛ دو فیل نر و ماده که چتری از زری با خود داشتند ، دو ازده اسب از بهترین نژاد ها که زین پوش ترمه داشتند ، ۱۴ صاق شال کشمیری گران بها ، سه تسبیح مروارید صدف دانه بدرشتی دانه فذسق ، و یک چهار یک مروارید قیمتی دو زمره بسیار شاداب بوزن یک قروش ، سه شمشیر گران بها ، زر در روش و تیمور لیک و شاه عباس بزرگ ، مومیائی اعلا و چند سنگ پازهر ، جعبه های نیشی ، نقاشی صدفین که در یکی از آنها ترازوها و مقراضه های زرین بود و علامتی بشمار می رفت ، دو قالی ابریشمی کرک بند خراسانی بسیار اعلا . برای امپراتریس بمنزلهت همسر امپراتور هدایای شاه عبارت



بود از شش حلقه شال، شش قطعه قالی، يك تسبیح جواهر، و نیز هدایایی برای مادر امپراتور و برای بزرگان امپراتوری روسیه هم شاه برای هر يك بهراخورشان هدایایی فرستاده بود. سفیر کبیر يك سال تمام در دربار روسیه ماند و باو احترام بسیار کردند. در سال ۱۸۱۶ (۱۲۳۱) ژنرال رتیشچف فرمانده کل سپاه گرجستان عزل شد و ژنرال لیوتان الکسیس پتروویچ یرمواف (۱) را که هفتین فرمانده لشکر آن ناحیه بود بجای او گذاشتند. وی در ۲۸ مه ۱۸۱۶ (۲۶ جمادی الاخر ۱۲۳۱) باین سمت برگزیده شد و در پایان سال ۱۸۱۷ (آغاز ۱۲۳۳) وارد تفلیس شد.

در ضمن یرمواف سفارت کبرای ایران گذاشته شده بود و مامور بود از گرجستان بدربار فتحعلی شاه برود و آخرین امضاء را در عهدنامه دائمی با ایران بکنند و سرحدات گرجستان را معلوم کند. زیرا که در ماده دوم عهدنامه گلستان چند نکته مشکوک مانده بود. وی حامل هدایای گران بهای بسیار برای شاه بود و نیز هدایایی از جانب امپراتریس برای زنان شاه و شاهزادگان محمد علی میرزا و عباس میرزا و بزرگان ایران.

در روز چهارشنبه ۲۳ اوت ۱۸۱۶ (۲۹ رمضان ۱۲۳۱) ساعت هشت شب بولون پسر اراکلی پادشاه گرجستان که ۵۷ سال داشت پس از چهار سال بیماری بسکته در گذشت و پیکرش را در پترزبورگ در کلیسای سن ژان گریزوستوم (۲) در صومعه نوسکی بشاک سپردند.

در ۱۷ آوریل ۱۸۱۷ (سلح جمادی الاولی ۱۲۳۲) از گرجستان بسوی ایران بعنوان سفیر کبیر در دربار فتحعلی شاه راهی شد. چون بساطلانیه رسید شاه در آنجا بود و او را پذیرفت. در ۲۰ ژویه (۶ رمضان ۱۲۳۲) هدایایی را که همراه داشت بشاه داد و سرحدات دو کشور و شرایط اجرای عهدنامه را معین کردند و پس از چندی یرمواف بگرجستان برگشت.

در موقع توقف در ایران فتحعلی شاه یرمواف را دوبار بحضور خود بدیرمت. بار اول در ۳۱ ژویه (۱۷ رمضان) که در مسایل سیاسی بحث کردند. بار دوم در سوم ماه اوت (۲۰ رمضان) که روز تعطیل بود و در آن روز هدایایی را که دیر رسیده بود بشاه دادند. در جلسه اول بزرگ ترین مانعی که پیش آمده بود که بزحمتی توانسته بودند سفیر کبیر را وادار کنند در موقعی که وارد اطاعتی میشود که شاه در آن نشسته است چکمه خود را بکنند این عادت در آسیا برای رعایت قالبهاست که در اطرافها گسترده اند. سرانجام یرمواف باین کار تن داد ولی تقاضا کرد بگذارند با کفشی که در زیر چکمه خود پوشیده است وارد شود و زیر چکمه خود يك جفت چکمه دیگر ساغری سرخ پوشیده بود که بسیار



د رال آلکسی پروویچ پرمولف  
ورمانده سپاه روسه د زخوایی

طریف بود و جای جوراب را می گزید و ماموران تشریفات ایران چاره جز تسلیم نداشتند.  
 در ۱۸۱۸ (۱۲۲۳) محمد حسن افشار از جانب فتحعلی شاه سفارت کبری پترز-  
 بزرگ رفت و ۱۳ اسب بسیار خوب برای امپراتور هدیه برده بود. در ماه مه ۱۸۱۹  
 (رجب ۱۲۳۴) محمد حسن خان افشار سیر کبیر فتحعلی شاه از پترزبورگ اعزام ایران شد  
 امپراتور روسیه هدایایی برای شاه ایران فرستاد که آنها را با آتیک ایزمیرل (۱) و  
 بموزه (۲) از اسرآن پلیس پسر نامشروع شیوش (۳) سپرده بودند و آن عبارت بود از  
 لکن گردی از بلور تراش که دوره آن سه آرشین بود و یک آرشین بلندی داشت و در میان آن  
 حواره ای بود. بعضی اینکه آنرا برمی کردند حواره برای می افتاد و دیگر فرونی شست  
 زیرا آبی که در آن می ریختند از میان نمی رفت و از نوله با آن بالامی رفت و دوباره فرود  
 می آمد. هدایای دیگر عبارت بود از یک سرویس سر میز بلور و گلدانها و گیلاسهای  
 بسیار گران بها که روی هرفته ۱۶۰۰ تومان ارزش داشت که در آن زمان معادل صد و  
 شصت هزار روبل و تقریباً صد و هشتاد هزار عراقی بود.

در ۱۸۲۰ (۱۲۳۵) در گنجه ملج خوارگی شد و نا تمیس این آمت امتداد داشت  
 و در همان سال دو کرتیل و کاخت خشک سالی سخت روی داد و یک فطره بازان بارید  
 و همه گیاهها خشک شد و فطحی بجایی رسید که بک کدی گندم را چهارمینا تون فروختند  
 در ۱۸۲۱ (۱۲۳۶) جنگ در میان عثمانی و ایران در گرفت و ایرانیان فرماندهی  
 محمد علی میرزا پسر فتحعلی شاه که فرماندهی شایسته و بسیار دلآور بود بغداد و وان ارز  
 روم و طرابوزان را گرفتند و نزدی در نتیجه میا جی گری انگلستان صلح کردند. درین  
 زمان محمد علی میرزا پسر فتحعلی شاه که فرمانده این جنگ در برابر ترکان عثمانی بود  
 در بغداد کشته شد تا آنکه مرگ او بر لشکریان او بسیار گران آمد فتحعلی شاه عهدنامه  
 صلح را امضاء کرد. بغداد را گرفت و پادشاهی آن شهر را ناگزیر کرد شهر را تسلیم کند  
 و چون انگلیسها بسیار ناراضی شدند همه کسانی را که ازین ملت در ایران بودند از ایران  
 بیرون کرد.

در ۱۸۲۲ (۱۲۳۷) فتحعلی شاه دوباره با عثمانی وارد جنگ شد و بغداد و آستولی  
 شگر کشید و لشکریان ایران بازر روم رسیدند و در آنجا ترکان رو برو شدند. در  
 جنگ سختی که در گروت پادشاهی قورص و ارز روم و صراسوزان کشته شدند و جنگ  
 مدتی ادامه یافت

در ۱۸۲۳ (۱۲۳۸) روسها مهدی خان حکمران قراباغ پسر ابراهیم خان را از  
 تقاز بیرون کردند و وی در سپاه روسیه منصب ژنرال مائور داشت و باو نشان داده بودند

واز جانب روسها حکمران قراباغ شده بود . اما چون سپاهیان روس این ناحیه را تصرف کردند و يك تن ازارمندان را به حکمرانی آجاگماشتند وی او را متهم کرد . جعفر قلی آقا پسر محمد حسن آقا برادر زاده مهدی را گرفتند و در روسیه در شهر سیمبیرسک (۱) زندانی کردند .

در ماه ژوئیه ۱۸۲۶ (ذی الحجۃ ۱۲۴۱) چنگ دوم در میان ایران و روسیه در گرفت و ایرانیان بار دیگر بفقار حمله بردند و نتیجه‌ی شاه با شست هزار تن وارد چنگ شد .



ژنرال سر موسی در بری

## فهرست نامهای کسان و نسبت ها

آلان : ۲۳۱	آ
آلانی : ۲۳۱	آ باز (عباس) : ۳۱۹
آلانیان : ۲۳۱، ۵۹	آجارها : ۵۹
آلبانی : ۲۳۱	آخوردف (ژنرال مازور) : ۲۳۰
آلکساندر اول : ۹۱، ۷۹، ۶۸-۹۱، ۹۲-۹۵، ۱۲۵،	آدم : ۱۷۶، ۱۷۱، ۱۶۸
۱۳۹-۱۴۰، ۱۴۰، ۲۰۳، ۲۳۸، ۲۴۰، ۳۱۸-۳۱۹،	آدمیت (رکن زاده) : ۳
۳۲۹، ۳۲۴	آدمیت (فریدون) : ۲
آکساندر بادشاہ گرجستان : ۲۳۲	آذربایجانی : ۱۸
آکساکوره پسران کنی : ۳۱۷، ۳۱۵، ۳۱۲	آذری (س. علی) : ۳
۳۱۸-۳۲۰، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸-۳۳۰	آریایی : ۶-۱۷، ۸۴، ۲۳۰-۲۳۱
آلمانی : ۴	آریایی ایرانی : ۲۳۰-۲۳۱
آمبراد نیزا : ۳۱۵	آریایان ایرانی : ۸۵
آنا ایوانوونا : ۴، ۲۹۹، ۳۰۹-۳۰۹،	آزادخان افغان : ۳۵
آ - منگه گرجستان : ۳۱۸	آزر : ۱۶۹
آوتیث یزمیرل : ۳۳۵	آسیایی : ۷۷-۲۰۱
ا	آقابابا : ۳۲۴-۳۲۵
ابقا : ۱۹	آقاجن کولمانیشویلی : ۳۱۴
اندرین : ۵۹	آقخان : ۳۹
ابدال خن کرد : ۲۷۲	آقاسی (حاج میرزا) صدراعظم : ۱۱۳
اندلی : ۹۹	آقا محمد خان قاجار : ۳۸، ۳۵، ۳۱، ۲۵، ۵
ابراهیم (حاجی) : ۲۹۶	۴۰، ۴۲، ۵۸-۶۱، ۷۶، ۸۰، ۸۲، ۸۴، ۸۹، ۹۱
ابراهیم حاج (حاجی) ر محمد ابراهیم	۱۰۱، ۱۱۵، ۱۵۲، ۲۰۰، ۲۳۲، ۲۳۴-۲۳۸،
ابراهیم خن (حاج میرزا) سبسی صدیق -	۲۵۲، ۲۷۱، ۲۸۳-۲۸۵، ۲۸۸، ۳۱۲-۳۱۶،
المعات : ۲	۳۲۴
ابراهیم خن بغیرلی : ۳۶، ۳۴	آوقویو لوها : ۱۴-۱۸، ۲۳، ۲۴-۴۳

- ۳۳۴، ۳۲۶ ر. ارکلی و هراکلیوس  
 ارمنه : ۲۰۱، ۱۰۱ ر. ارمنی و ارمنیان  
 ارتودوکس یونانی: ۵۹  
 ارچیل: ۳۱۲  
 اردشیر بابکان : ۱۰  
 ارسطو: ۱۸۷  
 ارکلی خان: ۶۴، ۷۸-۱۷۹ ر. اراکلی و  
 هراکلیوس  
 ارمنی : ۲۰۱، ۲۳۵، ۲۳۸، ۳۱۳ ر. ارمنه  
 و ارمنیان  
 ارمنیان : ۲۲، ۶۲، ۶۴-۶۵، ۸۱، ۸۶، ۲۰۷،  
 ۲۱۲، ۲۴۱، ۲۴۳-۲۴۴، ۲۶۳-۲۶۴، ۳۲۲،  
 ۳۳۰، ۳۳۶  
 اروپایی: ۱۷، ۷۷-۷۸، ۸۱، ۹۶، ۱۲۰، ۱۳۰،  
 ۲۰۹، ۲۶۳، ۳۲۴  
 اروپاییان: ۴، ۱۴، ۲۴، ۱۰۵، ۲۶۴  
 ازبک: ۷، ۱۶، ۱۴، ۸-۷  
 ازبکان: ۷، ۸-۸۲  
 آسانیا: ۴  
 اسپیدان طبرستان: ۹  
 اسدالله (مرزا) خان نوری وزیر لشکر  
 اعتمادالدول صدر اعظم: ۶۱-۶۲  
 اسد بیگ: ۶۳  
 اسکالون: ۱۰۷  
 اسکندر: ۶، ۲۶-۲۷، ۱۵۶، ۱۸۱، ۱۸۳-۱۸۵  
 اسکندر پادشاه گرجستان: ۲۳۷، ۲۳۹  
 اسکندر پاشا: ۲۸  
 اسکندر مقدونی: ۲۸۹  
 اسمعیل ر. مدک  
 اسمعیل بیگ اعتمادالدوله: ۲۹۳، ۲۹۵  
 اسمعیل بیگ بیات غلام: ۱۰۱، ۱۱۵، ۲۰۰  
 اسمعیل بیگ پیشخدمت پاشی: ۱۲۹-۱۳۰،  
 ۱۳۶، ۱۴۷  
 اسمعیل بیگ دامغانی: ۲۴۴  
 ابراهیم خان بن مهد یقلی خان (سمو): ۳۹  
 ابراهیم خان پسر قناخان: ۳۱۲، ۳۱۶  
 ابراهیم خان حکمران شوشی: ۳۱۵، ۳۲۳، ۳۲۶  
 ابراهیم خان حکمران قراباغ: ۳۱۸، ۳۲۵-  
 ۳۲۶  
 ابراهیم خان قاجار: ۱۸۰  
 ابراهیم خان قاجار عم زاده حسینقلی خان: ۲۵۲  
 ابراهیم خلیل تاتار: ۳۲۸  
 ابراهیم خلیل خان: ۶۱-۶۴، ۶۷، ۶۹-۷۰  
 ابراهیم خلیل خان حکمران قراباغ: ۲۳۵-  
 ۲۳۶، ۲۴۵، ۲۴۹، ۳۳۵  
 ابواسحق: ر. محمد  
 ابوالحسن خان ایلچی شیرازی (میرزا): ۱۱۹،  
 ۱۸۹-۱۹۰، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۱، ۲۶۳، ۳۳۲-  
 ۳۳۳  
 ابوالحسن علیشاه محلاتی: ۳۹  
 ابوالفتح ر. محمد بن عناز  
 ابوالفتح خان جوانشیر: ۲۴۵، ۲۴۸  
 ابوالفتح خان زند: ۴۳  
 ابوالقاسم قایم مقام فراهانی (میرزا): ۲۱،  
 ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۰۸، ۱۴۷، ۲۲۲  
 ابوتراب صفوی (میرزا): ۳۳، ۳۴  
 ابوسعید: ۲۰  
 اخباری: ۲۵۱ ر. محمد  
 احمدخان: ۲۱۵  
 احمد خان درانی ابدالی: ۹۹، ۲۸۹ ر. احمد  
 شاه ابدالی  
 احمد خان مقدم حاکم تبریز و مراغه: ۲۴۳،  
 ۲۴۹  
 احمد شاه ابدالی: ۳۴ ر. احمد خان درانی  
 احمد شاه قاجار (سلطان): ۴۳  
 احمد قزوینی (میرزا): ۳۲  
 آختسان: ۶۰  
 ادیب هروی خراسانی (محمد حسین): ۳  
 اراکلی: ۸۹، ۳۱۲-۳۱۳، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۱۹،

- اسمعیل خان دامغانی: ۲۴۸، ۲۴۶-۲۴۵  
 اسمعیل خان شامیاتی قاجار: ۲۴۷-۲۴۶  
 اسمعیل خان قاجار حکمران خوی: ۲۴۵  
 اسمعیل دوم (شاه): ۲۸، ۲۴  
 اسمعیل سوم (شاه): ۳۴  
 اسمعیل صفوی (شاه): ۵۱، ۲۴-۲۳، ۱۸-۱۷  
 ۶۴  
 اسمعیل طیب اصفهانی (میرزا): ۲۱۷  
 اسمعیل میرزا صفوی: ۲۸  
 اسمعیلیه: ۳۹  
 اشاق باش: ۲۱  
 اشاقه باش: ۳۶، ۳۲، ۲۱  
 اشیختر: ۲۵۱، ۲۳۹، ۱۸۰-۱۷۹  
 اشیخدر: ۲۵۰، ۸۰-۱۷۸  
 اشرف افغان: ۲۹۹، ۲۹۵  
 اشرف بن عبدالله افغان: ۳۱-۳۰  
 اشرف جان دوم بلخی: ۲۴۷  
 اشکانی: ۲۳۱  
 اصلان خان: ۲۱۵، ۲۱۳-۲۱۲  
 اصلش خان قاجار: ۳۲  
 احمد الدوله ر. اسدالله و محمد ابراهیم و محمد حسین و اسمعیل  
 اعتمادالسنطه: ۲۸۰، ۴  
 اعراب: ۲۳۱، ۷۸ ر. عرب و تازی و تازین  
 اغویان: ۲۳۱  
 اغوزخان: ۲۲  
 افراسیاب: ۱۸۱  
 فریب (خاندان): ۹  
 افریقایی: ۱۷۷  
 فسار: ۴۷، ۴۵، ۴۷، ۲۵، ۲۳، ۱۹-۱۶، ۸، ۶  
 ۵۲-۵۱، ۵۷، ۵۴  
 افشرد: ۲۳۲  
 افغان: ۲۹۹، ۲۹۵، ۲۶۹  
 فدایی: ۸۲، ۸۱، ۶۶، ۳۶-۳۴، ۳۲، ۳۰، ۲۳  
 ۸۶-۸۷، ۸۷، ۹۹، ۹۷، ۱۲۸-۱۲۷، ۱۲۴، ۹۹-۹۷، ۸۷-۸۶
- ۲۹۵، ۲۹۰، ۱۴۶  
 افغانی: ۲۸۹  
 اقبال (عباس): ۲۰۶، ۳  
 اقلیدس: ۱۷۲  
 البشکین: ۱۳  
 القاس میرزا صفوی: ۲۸  
 الکساندر پادشاه گرجستان: ۶۱ ر. اسکندر  
 والکندر  
 الکساندر لکزی: ۶۵  
 الکستدر میرزا والی تلیس: ۲۴۵، ۲۲۷  
 ابنه فنی بیث قاجار: ۲۸  
 اتم وردی خان جرمی: ۴۱  
 اتم وردی خان قاجار (حاج): ۲۴۶  
 الیاس پسر ابراهیم خلیل: ۳۲۸  
 الیس (مستر): ۱۹۸  
 الیسار: ۳۲۵-۳۲۴  
 امام هشتم: ۶۹، ۵۱  
 احمد آقا جان: ۱۴۱  
 امره: ۸  
 امرن: ۸  
 امیرالامراء: ۹  
 میرگوه خان ر. گوه  
 امین الدوله ر. محمد حسن  
 انبازی (میرزا حسینخان): ۳  
 انگلیس: ۸۲-۸۳، ۹۰، ۹۲، ۹۵، ۹۶، ۹۸-۹۹  
 ۱۰۸-۱۰۹، ۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۲۴، ۱۲۶-۱۳۰  
 ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۵  
 ۱۴۷، ۱۵۵، ۲۰۲-۲۰۴، ۲۰۴-۲۱۴، ۲۱۵-۲۱۸  
 ۲۲۵-۲۲۷، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۵۴، ۲۹۱، ۳۳۲  
 ۳۳۵  
 گنسی: ۱۳۶، ۱۲۹، ۱۲۴، ۱۰۹، ۹۶، ۴  
 ۱۴۷، ۱۹۰، ۲۲۵، ۲۳۰، ۲۳۵  
 ویره: ۱۰۹، ۱۰۰  
 وزان و آتشی (زاد): ۵۰  
 وزراء سوزا و سولجی: ۳۳۳



- اورنگ زیب : ۵۲  
اوزبک : ۷  
اوزلی (سرگور) : ۱۹۷، ۳۳۳، ۳۳۱، ۲۵۴  
اوزونلی : ۳۱۵  
اوزون حسن : ۲۳، ۱۷  
اوستاش : ۳۱۳  
اوسف وازیسویج : ۱۵۲-۱۵۳  
اوطار : ۳۱۳  
ایتالیایی : ۳۲۹-۳۲۸، ۲۸۷، ۱۰۷، ۷، ۴  
ایراکلی : ۲۳۲-۲۳۹، ۲۴۱، ۲۴۵  
ایرانسکی (س) : ۳  
ایرانی : ۹-۱۲، ۱۷، ۴۷، ۷۸، ۸۲، ۸۴، ۸۶  
۹۹-۱۰۰، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۹، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۶  
۱۵۳، ۱۷۳، ۱۹۵، ۲۱۰، ۲۲۲، ۲۲۸، ۲۳۰  
۲۳۳، ۲۳۵، ۲۳۷-۲۴۵، ۲۴۹، ۲۸۶-۲۸۸  
۳۱۱، ۳۱۳، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۳۳  
ایرانیان : ۴، ۶، ۵۸، ۵۹، ۷۵، ۸۲، ۸۶، ۱۰۳  
۱۰۵، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۲۳، ۱۲۹، ۱۳۲  
۱۳۶، ۱۴۳، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۵، ۱۸۸  
۱۹۷، ۲۰۲، ۲۰۴-۲۰۷، ۲۲۳، ۲۲۶-۲۲۷  
۲۳۰-۲۳۲، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۴۷-۲۵۴، ۲۶۱  
۲۹۰-۲۹۲، ۳۰۷، ۳۰۹، ۳۱۳، ۳۱۷-۳۱۹  
۳۲۱، ۳۲۳-۳۲۴، ۳۲۷، ۳۲۹-۳۳۱، ۳۳۳  
۳۳۵-۳۳۶  
ایرانیه : ۱۱۸  
ایستیفاف : ۱۱۱-۱۱۲، ۱۲۱، ۱۲۳، ۲۲۴  
۲۵۳  
ایشخدر : ۲۳۹  
ابشک آقاسی باشی : ۲۲۲  
اینخان منول : ۱۴  
اینحانی : ۲۰  
ایلک خای : ۱۳  
ایناسو : ۱۸  
ایوان چهارم واسیلیویچ : ۲۳۲، ۶۱  
ایوان دوازدهم : ۲۳۳
- ایوان دوم : ۲۳۲  
ایوان ششم : ۳۰۹  
ایوانف : ۳  
ایوانه : ۳۱۳-۳۱۵  
ایوانه آفتاز یسشیویلی : ۳۳۲  
ایوانه اوربلیان : ۳۲۲  
ایوانه چوچقا شویلی : ۳۱۴  
ایوی (خاندان) : ۱۱
- ب  
بابا خان (فتحعلی شاه) : ۳۸، ۴۱، ۴۸، ۷۴-  
۲۳۳، ۳۱۶، ۲۷۶، ۲۳۷، ۷۵  
بابای رشتی (میرزا) : ۲۸۵، ۲۸۰  
بابر (ظہیرالدین) : ۱۴، ۲۸۹  
بابری (سلسلہ) : ۱۴، ۹۰  
بایل سری : ۳۴  
بادوسپانیان : ۹  
بارال (زورڈ) : ۱۵۱  
باراویکوویچکی (ولادیسیر نوکیچ) : ۲۸۶-  
۲۸۸  
باریس گادونف : ۲۳۲  
باسانو (دوک دو) : ۲۰۰-۲۰۱  
باشقرہ : ۶  
باگرانی : ۲۳۱  
باگراتیان : ۶۰  
باگراتیون : ۳۳۳  
باوندیان : ۹  
بایندر : ۱۶، ۸، ۱۷، ۱۹، ۲۲  
بایندری : ۱۸  
بیرسلطان : ۲۷۳  
بتریا : ۳۲۰  
بجناک : ۱۶، ۶، ۱۸-۲۲  
بختیاربہا : ۱۱  
بداق خدان قاجار : ۲۸  
بداق سلطان قاجار : ۲۸  
براشن : ۱۶۸، ۱۷۵-۱۷۶



براون انگلیسی (ادوارد): ۳

پاتیمکین: ۲۳۳-۲۳۴	برسخان: ۶
پاسکیویچ: ۸۳	برطاس: ۶
پاول اول: ۶۸-۷۰، ۷۹، ۸۹، ۹۲، ۹۵، ۹۳، ۹۴	برنار: ۱۰۷
۲۳۶، ۲۳۸، ۲۸۸، ۳۱۶، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۱	بروسه: ۳۱۲
پاولوچی (مدار کی دو): ۳۲۸-۳۳۰	بزرگ (میرزا) قائم مقام: ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۹۷، ۲۲۳، ۳۲۸، ر. عیسی
پونوویچ (م): ۳	بطلیوس: ۱۷۲
پوله نرتیزیشونسی: ۳۱۸	بقراطیان: ۶
پین: ۱۰۸	بکشلو: ۱۸
پتراول: ۳۰۵، ر. پتر کبیر	بکنج: ۳۳
پتر دوو: ۲۹۵	بکوویچ چرکاسکی (کنیاز آلکساندر): ۸۸
پتر کبیر: ۶۶، ۶۸، ۶۹، ۸۸، ۸۹، ۹۲، ۹۳، ۹۴	بلغار: ۱۶، ۱۷، ۱۸
۲۵۵-۲۶۴، ۲۹۵، ۲۹۹، ر. پتراول	بلغارها: ۸
پچناک: ۲۲	بناپارت (- یلتون): ۹۰، ۹۵، ۱۰۲، ۱۶۱، ر.
پچنک: ۲۲	ناپلتون و بونی قارت
پچه: ۲۲	بنطان (اوغوست): ۱۵۷-۱۵۸، ر. بوتان
پرتعاب: ۲۱۱	بواسون: ۱۰۷، ۱۶۸
پروسینیا: ۱۱۱	بوداق: ۱۹۷-۱۹۸
پراول: ۱۰۸	بوداییان: ۲۸۹
پروه (حدس): ۳۰	یوننان (اوغوست): ۱۰۷، ۱۱۱، ۱۵۷، ۱۵۹،
پسک ط س: ۳۰۰، ر. شه پنگ	۱۶۵-۱۶۶، ۲۰۲، ۲۲۵، ۲۲۶، ر. بطن
پوبولا-وین: ۳۳۰	بونی قارت: ۱۶۱، ر. بناپارت
پور آرن: ۱۶۴	بویو احمدی: ۱۰
پورتیا شین از: ۳۳۸	بویه: ۹
پوت که رت ابر سر دوار: ۱۳۱	بهر (ملک الشعراء): ۴
پودوش: ۲۵۰	بهبود خان: ۳۳
پیامبر: ۲۵۰	بیات: ۱۷، ۱۸، ۱۹
پیرسی من: ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸، ۳۹، ۴۰، ۴۱، ۴۲، ۴۳	بیاکی دادا: ۱۰۷، ۱۳۵
۳۳۲، ۳۳۵	بیبی (خانی): ۱۵۶، ۳
پیرون: ۳۱۳	بیراه بیت قدس: ۲۸
پیکار خ: ۶۱	بیزن خان: ۶۱

ت

ت-۱: ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۹۲	بیکدار: ۶
ت-۲: ۳۳	بیکر: ۱۰۰
ت-۳: ۶۹، ۳۴ (مست): ۶۹، ۳۴	بیکسی حق ازبک: ۷۴

- ۱۹۷  
 ترکی آذربایجان: ۲۳، ۱۷  
 ترکی ترکیه: ۱۶  
 ترکی جغتای: ۱۴، ۸  
 ترکی جغتایی: ۲۰، ۱۶، ۱۴  
 ترکی شرقی: ۱۹، ۸، ۷  
 ترکی غربی: ۲۳، ۱۹، ۱۸، ۷  
 ترماسف (ژیران): ۱۹۷  
 ترمه ساو: ۱۹۷  
 تروئیتسکی: ۳۲۷  
 تروئیلیه: ۲۲۱-۲۱۹، ۱۳۲، ۱۰۷  
 تریا (و. و.): ۳  
 تریز سوئی (پاول): ۳۱۸، ر. سیستیانف  
 تریکاراشویلی: ۳۲۷  
 سستیانوف (ژیرال پاول): ۱۸۰-۱۷۹، ۶۸،  
 ۳۲۶-۳۲۱، ۳۱۹-۳۱۸، ۲۵۳-۲۳۹  
 تغزغز: ۷-۶  
 تقی (میرزا) علی آبادی منشی الممالک صاحب  
 دیوان: ۱۵۴، ۷۶، ۲۱  
 تکه اوعلو (حاندان): ۱۵  
 تسمی طالقابی (محمد): ۳  
 تورمارف (الکساندر یترویچ): ۳۲۹-۳۲۷  
 تورماسف ۲۵۲  
 توکللی (احمد): ۱۱۸، ۳  
 تیمورات ۲۲۳  
 تیموراز ۳۲۸، ۳۲۰، ۳۱۸، ۲۴۰، ۲۳۲-۲۳۱  
 تیموراز دوم: ۲۳۳  
 تیمورگورکن: ۲۸۹، ۶۰، ۲۳، ۱۷، ۱۴، ۷  
 تیمورلنگ: ۳۳۳  
 تیموری (ابراهیم): ۳  
 یسوریان: ۲۳۱، ۲۲-۲۱، ۱۴  
 ث  
 ب. ب. (خانم): ۲۰۶، ۱۸۳  
 ثنایی: ۸۱، ۷۹  
 ج  
 جاعتای: ۸  
 نازی: ۲۸۹، ۹۴، ۶۳، ۵۹، ۱۳، ۱۱  
 تلزیان: ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۱۳-۱۲، ۹-۸  
 ۲۹۰، ۲۳۱  
 تالران (شارل موریس): ۲۲۸، ۱۹۹، ۹۸  
 تالستای (کنت): ۱۹۱  
 تالستوی (کنت): ۱۹۲-۱۴۸، ۱۳۳، ۱۲۵، ۱۲  
 تانکوانی (ز. م.): ۲۰۶، ۱۸۴-۱۸۲، ۱۰۷  
 ۲۲۴-۲۲۱  
 تاوبرا: ۳۲۵  
 تبریزی (دینار): ۱۱۸  
 تیانارخینیسویلی: ۳۲۰  
 توژل (کامیل): ۲۱۹، ۲۰۵  
 توسا: ۱۸۱، ۶۶، ۶۰  
 ترسایان: ۲۹۱  
 ترک ۶، ۷، ۱۱، ۱۹-۲۲، ۲۵، ۲۴، ۲۳، ۲۲، ۲۱، ۲۰، ۱۹-۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۱۳-۱۲، ۹-۸  
 ۲۱۰، ۱۳۶  
 ترکان ۶-۷، ۱۱، ۱۳-۱۵، ۱۷، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۴، ۱۳، ۱۲، ۱۱، ۱۰، ۹، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۱۳-۱۲، ۹-۸  
 ۲۳۴، ۲۳۲-۲۳۱، ۲۲۹، ۲۰۷، ۱۴۶، ۸۵-۸۴،  
 ۲۳۶، ۲۳۱-۲۴۱، ۲۴۲، ۲۲۹، ۲۰۷، ۳۰۹، ۳۰۷  
 ۳۳۵  
 ترکان ایلیک خاصی ۱۳  
 ترکان شرقی: ۲۱، ۱۸-۱۶، ۱۳-۱۲، ۸-۷  
 ترکان عثمانی ۱۶، ۲۲، ۲۴، ۲۷، ۲۱، ۱۶، ۱۱، ۸، ۷، ۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۱۳-۱۲، ۹-۸  
 ۲۳۱، ۲۲۹-۲۳۶، ۲۳۴، ۲۳۲-۲۴۲، ۲۴۱، ۲۳۶، ۲۳۴، ۲۳۲، ۲۲۹، ۲۰۷، ۳۰۹، ۳۰۷  
 ۳۳۵، ۳۰۹، ۲۹۰  
 ترکان غربی: ۸۵، ۲۴، ۲۲-۲۱، ۱۹-۱۲، ۸-۷  
 ترکان مغرب: ۱۵  
 ترکمان ۶-۷، ۱۶، ۱۸، ۲۷، ۳۲، ۳۳، ۴۱، ۴۶، ۷۶، ۴۱، ۳۳-۳۲، ۲۷، ۱۸، ۱۶، ۷-۶، ۵، ۴، ۳، ۲، ۱، ۱۳-۱۲، ۹-۸  
 ۲۷۷، ۲۶۲  
 ترکمانان: ۳۶، ۳۲، ۲۸-۲۷، ۲۱، ۱۶، ۱۳، ۷  
 ۲۷۷، ۲۷۵، ۴۹-۴۸، ۴۱-۴۰  
 ترکمانها ۲۷۶  
 ترک و مغول: ۵  
 برکها: ۲۰۶  
 ترکی: ۱۰۷، ۹۴، ۷۲، ۴۲، ۲۳، ۱۶، ۱۱، ۷

جاندير جانديريشويلي: ۳۱۳

جبرئيل پسرزيورژک: ۳۳۰

جرز: ۵۹

جستانيان: ۹

جعفرخان بن صادق خان زند: ۲۸۴، ۴۴-۴۳

جعفرخان حقايق نگار (ميرزا): ۲

جعفرقلي خان بن محمد حسن خان: ۴۷، ۳۹

۲۸۵-۲۸۴، ۲۸۲-۲۷۸، ۲۷۶-۲۷۱، ۵۶، ۵۴

جعفرقلي خان خويي حکمران نوخا: ۳۲۴

جعفرقلي خان قراياغي: ۳۳۰

جعفر نجفي (شيخ): ۲۵۰

جغتايي: ۱۹، ۱۴، ۸

جلال الدين فيروزشاه خلجي ۲۸۹

جلالير: ۲۰

جلاليربان: ۲۰، ۱۵

جم: ۲۶۸، ۲۲

جمشيد: ۱۷۴، ۱۷۱، ۱۶۷، ۱۵۸

جمال گيلاني (حاجي): ۲۷۴

جوادخان پسر شاهوردي خان ۳۱۳

جوادخان حکمران قراياغي: ۳۱۵

جواد خان قاجار حکمران گجه: ۱۱۸، ۶۳

۳۱۹، ۲۴۱، ۱۷۹

جونز: ۱۱۱، ۱۰۹، ۱۰۰

جوير (سرهمرد): ۱۹۰-۱۸۹، ۱۳۱

جونز روح (سرهمرد): ۲۲۰، ۲۱۸

جهان بيك او: ۲۷۶، ۳۲

جهان بي بي حاء: ۳۹

چپ سوزر حسيقني خان

چپ سوز (رخنا): ۳

چپ گير ميرزي قاجار: ۲

ج

چراغ خان بختياري: ۶۲۰

چراكاسكي (كيز - آكس - مرگويج): ۸۸۱

چراكين: ۸۸، ۷۶، ۶۴

چمپ سوز: ۱۸

چلبى بيك قاجار: ۲۹

چنگيز: ۶-۱۳۰۷-۱۴-۲۰، ۱۴

چوپانيان: ۱۵

چوش: ۳۲۷

ح

حاجي لار: ۴۰، ۳۷

حسن بزرگ (امر): ۲۰

حسن بن زيد بن محمد: ۹

حسن خان دوالو بيكتر بيكي استرآباد: ۲۷۵

حسن خان يورماشي: ۲۴۴

حسنويه (سلسله): ۱۱

حسنويه بن حسين كوت مرديكاي: ۱۱

حسين خان ارخندي وروز كوهي (امر): ۲۷۹

حسين خان بيك ريبيكي اروان: ۳۲۹

حسين خان حکمران ماکويه: ۳۲۵-۳۲۴، ۶۳

حسين خان دولو قاجار بوخاري ماسي: ۳۴-

۲۷۱، ۳۹

حسين صفوي (شاه سلطان): ۳۰، ۲۵-۳۳، ۶۱

۲۹۵، ۲۹۳، ۲۳۲، ۱۰۶، ۸۶، ۸۳

حسيقني خان حکمران اروان: ۳۱۲

حسيقني سرزاد فرهمرد: ۱۲۹

حسيقني خان ماسي پسر حسيقني خان چپ سوز:

۲۸۱، ۲۷۶، ۲۷۳، ۲۷۱، ۷۴، ۴۱

حسيقني خان چپ سوز: ۳۸، ۲۷، ۲۵-۴۲

۲۷۵

حسيقني خان حکمران دكوي: ۲۴۹

حسيقني خان ماسي: ۶۸

حسيقني خان سرزاد اروان: ۳۲۸

حسيقني خان قاجار: ۳۵۲، ۲۴۶، ۱۸۰

حبيبه: ۲۳

حبيبه وسو (حسين): ۱۵

حني: ۲۳

حيدر (سلطان): ۱۳

حيدر ووز: ۷۴

حيدرشي (ق): ۳۴

خ

- دانسار کی: ۱۳۱، ۴  
 دانسار کیان: ۲۲۵  
 دانیال: ۱۵۶  
 دانیال جانلیق گرجستان: ۳۱۷  
 داود ارمنی (خواجہ): ۱۰۶، ۲۰۰-۲۰۱  
 داودخان گرجی: ۶۵، ۶۸  
 داود شاہزادہ گرجی: ۲۳۷  
 داود بخاندوریان (ملک شاہ نظرزادہ میر):  
 ۲۰۱  
 داود ملک شاہ نظر شاہپورزادہ: ۲۶۳  
 داودی: ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۳  
 داوید (شاہزادہ گرجی): ۶۰، ۶۸، ۲۳۷،  
 ۳۱۳، ۳۱۵  
 داوید آ بازادزہ: ۳۲۰  
 داوید اوربلیان: ۳۲۲  
 داوید پسر ژبوری پادشاہ گرجستان: ۳۱۷-۳۱۸  
 داوید جانلیق گرجستان: ۳۱۷  
 داوید طارا شویلی: ۳۱۳  
 درتیشف: ۲۵۶  
 دسترویل (ژنرال ماژور): ۳  
 دو الو: ۲۷۵، ۲۷۷  
 دوانو: ۱۸  
 دوباسانو (ہوگ، برنار مارہ دوک): ۹۵  
 دوبنوان (برنس): ۹۸  
 دوپره (آدرین): ۱۰۷، ۲۲۰-۲۲۱  
 دوچکوف (ژنرال سرگی آنکساندروویچ):  
 ۳۲۱  
 دوستعلی خان معیرالممالک: ۲  
 دولت آبادی (بحیبی): ۳  
 دولو: ۷۳، ۲۸۱  
 دوما (ژنرال ژ. ب): ۲۰۶  
 دوولان: ۸۹، ۲۳۴  
 دہ سل (مارکی): ۱۷۴  
 دہ دہ فال: ۲۴۰  
 دہ فال: ۶۴، ۲۳۵
- خارینزا: ۳۱۵  
 خارنولی: ۵۹  
 خاقان: ۲۶  
 خاقانی: ۶۰  
 خان امدال خان کرد: ۲۷۲-۲۷۳، ۲۷۶-۲۷۷  
 ۲۸۱-۲۸۲  
 خانلرخان بن علی مرادخان زند: ۳۹  
 خداداد فراش: ۷۰-۷۱، ۲۳۶، ۳۱۶  
 خرخیز: ۶  
 خرلیخ: ۶  
 خزر: ۶، ۲۹۰  
 خزرہا: ۸، ۱۶-۱۸  
 خزینہ دارلو: ۱۸  
 خسرو نوشین روان: ۲۳۱  
 خضر: ۱۶۹-۱۷۰  
 خطابی: ۱۸، ۲۳  
 خلخ: ۶  
 خلیفہ ارمنیان: ۲۱۲، ۲۴۳  
 خلیل (سلطان): ۲۳  
 خلیل پاشا: ۳۰  
 خلیل خان (حاج): ۱۰۹  
 خواجہ وند: ۲۴۳  
 خوارزمشاہیان: ۱۳  
 خورشید کلاہ: ۶۸، ۲۷۵، ۳۱۰
- دابیوہ: ۹  
 داتوا کزل: ۳۲۰  
 دارا: ۱۰۶، ۱۷۰، ۱۸۴، ۱۸۹، ۲۵۶  
 دارجان ملکہ گرجستان: ۳۱۸، ۳۲۳  
 داریوش: ۳۳۳  
 داماد: ۱۰۷  
 دامرون: ۱۰۸  
 داز: ۳۳  
 دامغانی: ۲۴۶

دیلیم: ۱۲

دیلمان: ۸-۱۱، ۹

دیلمها: ۸-۹

دیلمی: ۹

ذ

ذوالفقارخان خمه‌ای: ۲۷۶

ذوالهدراوغلری (خاندان): ۱۵

ر

راشچیقوف: ۲۵۶

راجاهان: ۱۰۶

رازین (ستکو): ۸۵

رافائل: ۲۸۲

رامانزوف (کنت نیکالا): ۱۲۶، ۱۳۳-۱۳۴

۱۵۰، ۱۴۶

رانستچیقوف: ۲۵۶

ریول: ۱۰۸

ریوله: ۲۱۹

ریشچوف ساردانی (ژنرال نیکالای): ۲۵۴

۲۵۶، ۲۶۱، ۳۳۰-۳۳۴

رحیم خان: ۲۸۱

ردیشچوف: ۲۵۶

ردیشچوف: ۲۵۶

ردیشچوف: ۲۵۶

رستم پسرملیک آبو: ۳۲۲

رستم خان زند: ۲۷۵

رستوراسیون: ۲۰۵

رضاخان دولو قاجار: ۲۸۰

رضاخان دولوی قاجار (حاجی): ۲۸۵

رضاخان زند: ۲۷۴

رضاخان قاجار: ۲۸۲

رضاقلی خان: ۶۰

رضاقلی خان بن محمدحسن خان: ۲۷۱، ۲۶۶، ۳۹

۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۸-۲۸۱، ۲۸۳-۲۸۵

رضاقسی خان قاجار قوسو: ۲۷۲-۲۷۴

رضاقلی خان هدایت لهه پشی میر لجره‌ای:

۲۰۰، ۲

رضاقلی میرزا افشار: ۳۱۶، ۵۱

رضاقی قزوینی و محمد رش

رضاقی تبریزی (میرزا): ۲۰۱

رقیع خان: ۲۸۱

روادیان: ۹

روابید: ۳۰

روح القدس: ۲۹۹، ۱۷۳

روسو: ۱۵۳، ۱۰۷

روسپ: ۲۲، ۴۹، ۶۱، ۷۰، ۷۹، ۸۵، ۸۷، ۸۶

۹۹، ۱۰۳، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۳، ۱۱۲

۱۲۳، ۱۲۵، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۹، ۱۴۱

۱۴۵، ۱۴۷، ۱۵۵، ۱۵۹، ۱۶۰، ۱۸۰، ۱۸۱

۲۰۲، ۲۰۳، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۰

۲۳۲، ۲۴۱، ۲۴۸، ۲۵۰، ۲۵۳، ۲۶۰، ۲۸۳

۲۹۹، ۳۰۹، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۸

۳۳۰، ۳۳۵، ۳۳۲

روسو: ۴، ۶۸، ۷۸، ۸۳، ۱۳۰، ۱۴۰، ۱۴۳، ۱۴۸

۱۸۰، ۱۹۱، ۱۹۱، ۲۱۱، ۲۳۸، ۲۴۴، ۲۴۵

۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۵، ۲۶۵، ۲۶۵، ۲۸۳

۲۸۸، ۲۹۰، ۲۹۲، ۲۹۹، ۳۰۰، ۳۰۳، ۳۰۷

۳۰۸، ۳۱۲، ۳۱۸، ۳۲۰، ۳۲۲، ۳۲۵

رومین: ۱۰۱، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۰، ۱۱۰، ۱۱۰، ۱۱۰

رومن: ۱۱۱

رومخوف (مستخبر فتودورویج): ۶۰

رومخوف: ۲۳۲، ۳۱

رومیان: ۲۳۱

رومپ نیک (نیکالای پیرویج): ۱۳۳

رومیو (تاروشان زور): ۱۰۰، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۱۰

۱۰۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۰، ۱۱۰، ۱۱۰، ۱۱۰، ۱۱۰

زیسیو (دوش زامن مدورنوا): ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۰۸

زبون: ۲۱۹

ز

ز توست: ۲۳۱

زریر پشویسی: ۳۱۴

- زاوالیشین (ژنرال): ۳۲۵،۳۲۳  
 زبیده خاله: ۳۹  
 زردشتیان: ۶۰  
 زکریا آندرونیکا شویلی: ۳۱۳  
 زکی خان زند: ۷۴،۴۳،۴۱  
 زکی مستوفی الممالک (میرزا): ۱۵۴  
 زمان شاه: ۱۳۷، ۶۹  
 زند: ۲۷۸، ۵۸-۵۷، ۵۴، ۵۱، ۴۹، ۴۵-۴۳  
 زندها: ۲۳۲  
 زندیه: ۲۸۳، ۲۷، ۲۵  
 زونف (پلاتون): ۲۳۴-۲۳۳، ۸۹  
 زونف (والریان): ۲۳۶، ۲۳۳، ۹۰-۸۹، ۷۰  
 ۳۳۰، ۳۱۵، ۲۳۷  
 زوراب تورتل: ۳۱۳  
 زید شهید: ۹
- ز
- ژرژ: ۶۸  
 ژوانار: ۲۲۳، ۱۸۳، ۱۰۷  
 ژوانن (ژوزف ماری): ۱۶۴، ۱۰۱، ۱۰۷  
 ۱۷۲-۱۷۳، ۱۷۳-۱۹۳، ۱۹۴-۲۰۲، ۲۰۳-۲۱۹  
 ۲۲۷-۲۲۶، ۲۲۲، ۲۲۰  
 ژوانین (یوسف مریم): ۱۹۳، ۱۷۲، ۱۶۴  
 ژوبر (آمده): ۱۱۰، ۱۰۱-۱۰۰، ۹۴-۹۳، ۹۱  
 ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۲۱، ۱۲۷، ۱۵۳-۱۵۶، ۱۵۴  
 ۲۰۲-۲۰۱، ۱۶۴، ۱۵۷  
 ژوزف (پر): ۲۱۷، ۲۱۳-۲۱۲  
 ژبورژی پسر اراکلی پادشاه گرجستان:  
 ۳۳۰-۳۲۸، ۳۲۶، ۳۱۸-۳۱۷  
 ژبورژی تزیتزیشویلی: ۳۱۷
- س
- ساجیان: ۹  
 سادات کیایی حسینی: ۱۰  
 سادات مرعشی حسینی: ۱۰  
 ساسانی: ۸۴، ۶۰-۵۹، ۰۲، ۱۰-۸  
 ساسانیان: ۱۲، ۱۰-۸
- سالاریان: ۹  
 سالواتوری (دکتر): ۱۰۷  
 سالور: ۱۹، ۱۷، ۸، ۶  
 سامان خداه: ۱۳  
 سامانی: ۱۳  
 سامانیان: ۱۳  
 سیاستیانی (ژنرال): ۲۰۴، ۲۰۱، ۱۰۷، ۱۰۳  
 ۲۲۲  
 سبزعلی (غلام): ۳۸  
 سبزعلی خان شامبیاتی: ۳۷  
 سبزعلی خان لاریجانی: ۳۴  
 سبکتگین (ناصرالدین): ۲۸۹، ۱۳  
 سپاتلو: ۱۸  
 سرتاق بن باتوبین توشی بن چنگیز: ۲۰  
 سرتاق مغول: ۲۰  
 سرتاق نویان بن نویان بن جلایر بن یزون  
 تکین: ۲۰-۱۹  
 سرخای خان لگزی: ۲۴۹  
 سعادت نوری (حسین) ۳  
 سعود: ۱۳۵  
 سعید (حاجی): ۶۵  
 سعید بیگ: ۲۴۱  
 سفرهچی کیخسرو آوالیشویلی: ۳۱۴  
 سفید (طایفه): ۲۷۵  
 سفلاب: ۸۵  
 سکندر: ۱۹۸، ۱۷۹، اسکندر  
 سلاوها: ۱۴-۱۵، ۱۷، ۱۹، ۲۴، ۷۵، ۸۲، ۸۵  
 ۲۹۲، ۲۹۰  
 سلاوهای شرقی: ۸۵  
 سلجوق: ۷-۶  
 سلجوقی: ۶۰، ۱۸، ۱۶  
 سلجوقیان: ۲۳۱، ۶۰، ۱۶-۱۵، ۱۳، ۷  
 سلیمان (بمبر): ۲۵۵، ۱۱۸  
 سلیمان پاشا: ۱۴۷، ۱۴۱، ۱۳۶، ۶۳  
 سلیمان خان: ۶۷، ۶۲

شاهسون: ۲۴۴-۲۴۳، ۲۵، ۱۷	سلیمان خان حکمران گیلان (امیر): ۲۷۸-
شاه علی خان حکمران در بند: ۳۲۵	۲۸۵، ۲۸۰
شاه قلی خان: ۲۲	سلیمان خان سردار: ۳۲۲
شاه قلیخان قاجار: ۳۱	سلیمان خان شکی: ۶۵
شاهنواز خان: ۶۲	سلیمان خان قاجار: ۳۲۲، ۲۸۴-۲۸۳
شاهوردی خان: ۳۱۲	سلیمان خان نظام الدوله: ۳۹
شاهسون: ۱۷	سلیمان صفوی (شاه): ۸۶-۸۵، ۲۲
شجاع الدین خان زند: ۳۴	سلیم خان حکمران شکی: ۶۵
شجاع الملک: ۱۳۷، ۱۳۲	سلیم خان حکمران گرجستان: ۶۱
شهادیان: ۹	سن ژوز: ۳۳۲، ۲۵۶
شریف پاشا: ۳۲۸	سنی: ۲۶۶-۲۶۵
شفت (سرهنگ): ۲۴۹، ۲۴۷	سواروف (ژنرال الکساندر): ۲۳۴، ۸۹
شفیع طبیب حرمخانه (میرزا): ۱۱۰	سوباتایلو: ۱۸
شعیب قدیمی مازندران صمد عظم (میرزا)	سولومون پادشاه اسرن: ۳۲۶
۱۳۰، ۱۲۸، ۱۲۶-۱۲۵، ۱۲۰-۱۱۸، ۱۱۰، ۷۳	سوئدی: ۴
۲۳۲، ۱۳۵، ۱۴۰-۱۴۶، ۱۴۲-۱۵۱، ۱۴۸	سوئدیها: ۱۳۲
۱۸۸، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۸	سویمون: ۳۱۵
۲۴۳، ۲۲۲-۲۲۱، ۲۱۸	سویمون (ژنرال لیوتان): ۳۳۳
شکریت: ۳۳۲	سیاه (طایفه): ۲۷۵
سمن الدین لو: ۲۵۷، ۲۵۳	سیکها: ۱۳۷
شهر: ۳۱	سینجیا: ۳۱۳
شهنوازخان: ۶۱	ش
شیخمنی خان بن فتحعلی خان: ۶۳	شادلو: ۳۷
شیخمنی خان حکمران - کوه: ۲۸۳، ۲۷۹	شادی: ۱۱
شیخمنی خان حکمران قه رزمند: ۲۵۰-۲۴۹	سافیرو (بزرگ پتر): ۳۰۰
۳۳۰	سامبیا: ۱۷
سجمنی خان ز - ۳۵-۳۸	شمپانی: ۱۳۴، ۱۳۲، ۱۲۸، ۱۲۷، ۱۲۵-۱۲۳
سیخ و حسن خان: ۲۸۳	۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۸-۱۵۰، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴
سیرسده سوری: ۲۸۹	۲۲۸
شعه: ۲۶۶، ۲۶۵، ۲۵۰، ۵۱	شسوی: ۱۸
شوش: ۳۳۵	سه به پخان: ۳۱۹
ش	شاه پند من فغن: ۳۴
شاحب: ۱۵۴، ۷۶، ۲۱	شاه پلگ: ۶۲
شایدیون ز نفی	سهرخ میرزا هشار: ۵۱، ۲۵، ۵۱، ۵۲، ۵۷
شاحب شرح کبیر: ۲۵۰	۳۱۶



- صادق خان: ۳۴۲  
 صادق خان زند: ۲۷۳، ۴۳  
 صادق خان شقاقی: ۳۱۶، ۷۴، ۷۱، ۶۹  
 صادق خان قاجار عزالدین لو: ۲۴۶  
 صادق خان گرجی: ۲۳۶، ۷۱-۷۰  
 صادق خان بخاری پاش: ۳۷  
 صادق منجم پاشی لنگرودی (میرزا): ۲۷۴، ۲۷۷  
 صادق وقایع نگار مروزی (میرزا): ۵  
 صبا: ۱۱۳  
 صفر علی خان قوانلو: ۳۶  
 صفوی (سلسله): ۲۳، ۱۸، ۲۳، ۳۰، ۴۶، ۳۰، ۴۹، ۵۱  
 صفوی (طریقه): ۲۳، ۱۷  
 صفویه: ۲۸، ۲۷، ۲۵، ۲۲، ۲۰، ۱۹، ۱۷، ۷، ۲  
 صفوی (سلسله): ۲۹۲، ۲۹۰، ۲۳۲، ۲۰۰، ۱۰۱، ۸۷، ۸۱  
 صفی (شاه): ۳۰-۲۹  
 صفی الدین اردبیلی (شیخ): ۲۷، ۲۳، ۱۷  
 صفی دوم (شاه): ۸۵  
 صقلاب: ۸۵  
 صلاح الدین ابوالمظفر یوسف بن ایوب بن شادی: ۱۱  
 صنیع، لدوله ر. محمد حسن طوظ  
 طالبان پرنس دینونت (شارال مورس): ۱۹۹  
 طالبانزیر شویلی: ۳۱۴  
 صفایور خان: ۱۵  
 طهماسب اول (شاه): ۳۱، ۲۸، ۲۴  
 طهماسب دوم (شاه): ۲۹۲، ۸۷، ۳۳-۳۲، ۳۰  
 طهماسب اول (شاه): ۳۰، ۴، ۲۹۹، ۲۹۵  
 طهماسب اول (شاه): ۳۱۴  
 طهماسب قلی خان (بازر شاه): ۳۰، ۸، ۲۹۹  
 طهماسب قلی خان قاجار: ۳۰-۲۹
- طهمورث خان: ۲۲۳  
 طهمورث شاهزاده گرجی: ۳۲۰، ۳۱۸  
 طهمورث میرزا: ۲۴۰  
 ظهیرالدین بایر: ۲۸۹، ۱۴
- ع  
 عاد لشاه افشار: ۵۳، ۴۶  
 عباس اول (شاه): ۲۰، ۲۴، ۲۸، ۲۹-۶۱، ۸۲، ۲۳۳، ۲۳۳، ۲۱۱  
 عباس خان قاجار: ۲۸۵، ۲۸۰  
 عباس خدمتگزار آقا محمد خان: ۷۱  
 عباس دوم (شاه): ۳۰  
 عباسقلی خان بغایری: ۳۴  
 عباس قلی خان بن محمد حسن خان: ۳۹  
 عباسقلی خان حکمران گرجستان: ۶۱  
 عباس میرزا: ۳  
 عباس میرزا ملک آرا: ۲  
 عباس میرزا نایب السلطنه: ۸۱، ۷۸-۷۷، ۲۲  
 عباسی (سلسله): ۱۲۰-۱۱۹، ۱۱۷-۱۱۱، ۱۰۷، ۱۰۳، ۱۰۱، ۹۴  
 عباسی (سلسله): ۱۴۵-۱۴۱، ۱۳۹-۱۳۷، ۱۲۵، ۱۲۲  
 عباسی (سلسله): ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۶، ۱۵۹-۱۵۸، ۱۵۱، ۱۴۸  
 عباسی (سلسله): ۲۴۳-۲۴۲، ۲۲۴-۲۲۲، ۲۰۷، ۲۰۱، ۱۸۶  
 عباسی (سلسله): ۲۴۵-۲۴۶، ۲۴۸-۲۴۹، ۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۳  
 عباسی (سلسله): ۳۳۴، ۳۳۱-۳۲۶، ۳۲۳، ۳۲۱، ۳۱۹  
 عباسی (خلفای): ۱۱  
 عبدالرحمن پاشا: ۱۴۷، ۱۴۱، ۱۳۶  
 عبدالرحیم خان شیرازی: ۶۲  
 عبدالرزاق بیک دنیلی متخلص بمقتون: ۱۵، ۵، ۲۴۰  
 عبدالله خان: ۶۳  
 عبدالله خان اصانلو: ۲۸۵-۲۸۰  
 عبدالله خان پسر حاج محمد حسین خان اصفهانی: ۶۱۶-۲۱۲  
 عبدالملکی: ۲۴۳  
 عبدالوهاب اصفهانی معتمد الدوله متخلص بنشاط (میرزا): ۱۷۲، ۱۵۴

۲۸۴	عبد الوهاب پسر آقا علی اشرف معروف بیدرس
	(حاج): ۵
۲۷۷-۲۷۲، ۲۷۵-۲۷۰	عثمان (آل): ۱۵، ۷۷، ۸۱، ۸۶، ۹۰، ۹۴، ۱۰۵
۲۸۳، ۲۷۸-۲۷۷	عثمانیان: ۳۲۸
عماد الدوله ابوالحسن عمی پسر بویه دیسی:	عثمانیه: ۲۳۴
۹	عجم: ۲۶۷، ۲۶۰
عمر سلطان: ۲۹۶	عراقی: ۲۷۳
غازی (سمیه): ۱۱	عرب: ۱۱، ۱۷، ۱۸، ۷۸، ۲۹۰
عیسوی: ۸۹، ۱۷۱، ۱۷۲، ۱۸۲، ۲۵۸، ۲۶۱، ۲۶۴	عربی: ۹۴، ۲۵۰
۲۶۶	عزالدین لو: ۱۸
عیسویت: ۲۳۲	عسکرخان افشار ارومی: ۱۱۴، ۱۱۷، ۱۲۰
عیسویه: ۱۷۲-۱۷۳، ۱۸۹، ۱۹۱، ۳۱۰	۱۲۴-۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۶۵-۱۶۶، ۱۶۷
عیسویین: ۱۹۳	۱۷۴، ۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۱، ۱۹۶، ۱۹۹-۲۰۰
عیسی: ۱۹۹	۳۲۳، ۲۴۹، ۳۲۴
عیسی خان حکمران گرجستان: ۳۱، ۲۳۲	عضدالدین لوفاجار: ۴۱
عیسی خان کرده: ۳۴	علاء الدوله ابوجعفر محمد بن دهن زریکان
عیسی قیبه مقدم فراهی (میرزا): ۷۹، ۸۱	کا کویه: ۹
۳۲۸، ۲۴۵	عنویان: ۱۰
غ	علی بک (میرزا): ۱۶۵-۱۶۶
غازان (ژرژ): ۱۱۳-۱۱۴، ۱۱۷، ۱۱۸	علی پاس: ۱۳۶
۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۱	علی خان (س. هزاده): ۲۴۵
غز: ۷-۱۳۰۷	علی خان افشار: ۴۷
غز نوی: ۲۸۹	علی خان دونو حکمران سترابند (میرزا):
غ	۲۷۵
غزین (کازانیکار) رون: ۷، ۱۰، ۱۲، ۲۰	علی خان سردار: ۳۵۳
۲۱۹، ۲۱۰، ۲۰۵	علی خان قدچار قو سون: ۳۴، ۳۵
غزسی: ۴، ۳۱، ۳۵، ۳۸، ۴۰، ۴۱، ۴۲	علی خان قبیجی: ۳۴
۱۴۰، ۱۷۳، ۱۹۱، ۱۹۲، ۱۹۳، ۲۰۱، ۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵	علی سلطان: ۲۸
۲۳۱، ۲۴۰، ۲۴۵، ۲۵۶، ۲۶۰، ۲۶۱، ۲۶۲، ۲۶۳، ۲۶۴	علی طباطبایی (سید): ۲۵۰
۲۶۷	علیهی بن محمد چاروی مرزندری: ۵
غزسی: ۳	علیهی خان بن محمد حسن حسن: ۳۹
وار: ۳۲۰، ۳۲۱	علیهی خان حکمران سرو: ۶۵
غز، خورجی: ۳۵	علیهی خان حکمران گرجستان: ۶۱
غزسی حسن خدامر: ۳۳۰	علیهی خان س. هسون: ۲۴۳-۲۴۵
غزسی خان حکمران: ۳۳، ۳۴، ۳۵، ۳۶، ۳۷، ۳۸	علیهی خان س. هسون: ۲۴۳-۲۴۵
غزسی خان حسه کنسی: ۱۱۳، ۱۱۴	علیهی خان س. هسون: ۲۴۳-۲۴۵

www.tabarestan.info  
تیرستان

فرزاد (حسین): ۳	فتحعلیخان قاجار (فتحعلی شاه): ۲۷۹، ۲۷۶
فرنسیس: ۱۷۷	فتحعلی خان قاجار: ۲۵-۲۸، ۳۱، ۳۲، ۳۹، ۴۳، ۷۵، ۲۹۵
فرنکی: ۱۹۷	فتحعلی خان قبه: ۲۷۹، ۶۳
فرهاد (محمود): ۲	فتحعلی خان کنول: ۶۸
فرهاد میرزا معتمدالدوله: ۲۲	فتحعلی خان نوری قوريساول باشی: ۱۱۳-
فضل الله حسینی شبرازی متخلص بخاوری (میرزا):	۱۴۲، ۱۱۷، ۱۱۴
۵	فتحعلی شاه قاجار: ۴-۵، ۲۱، ۳۸، ۴۱، ۴۸، ۵۰، ۵۶، ۷۴، ۷۵، ۷۷، ۸۴، ۹۰، ۹۴، ۹۸، ۱۰۰-
فضلعلی بیگ جوانشیر: ۲۴۵	۱۰۱، ۱۰۸، ۱۱۵-۱۲۱، ۱۲۲-۱۲۴، ۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷-۱۳۹، ۱۴۱، ۱۵۱-۱۵۴، ۱۵۹، ۱۶۰-۱۶۲، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸-۱۶۹، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸-۲۰۲، ۲۰۳-۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۱، ۲۱۵-۲۱۹، ۲۲۲، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۳۰، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۵۱-۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۷، ۲۷۳-۲۷۶، ۲۷۷-۲۷۹، ۲۸۱، ۲۸۴، ۲۹۱-۲۹۲، ۳۱۶-۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۴-۳۲۶، ۳۲۷-۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۶
فضلعلی بیگ قاجار: ۳۱-۳۲	فتحعلیخان قاجار: ۵۹
فلاطون: ۱۸۷	فرانسوی: ۵۳، ۸۰، ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۱۰۲، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۹-۱۲۱، ۱۲۷، ۱۶۸، ۱۸۳، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۷، ۲۱۱-۲۱۵، ۲۱۷، ۲۲۱، ۲۲۳-۲۲۴، ۲۳۰، ۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۲، ۲۴۷، ۲۵۲، ۱۹۷، ۱۹۹، ۲۰۹، ۲۱۸-۲۲۷، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۰۱-۲۰۰، ۳۱۲
فناخان: ۳۱۲	فرانسه: ۵۴، ۱۰۰، ۱۰۲-۱۱۵، ۱۱۵، ۱۲۹، ۱۴۴، ۲۰۰، ۲۰۱-۲۲۹، ۲۳۷، ۲۳۹، ۲۴۶، ۲۷۰، ۳۱۲
فلابدی: ۲۹۰	فرانسیس: ۱۱۸-۱۱۹، ۱۶۰، ۱۶۲، ۱۷۷
فلاندها: ۲۹۰	فرانگوپولو: ۱۰۷
فیراوجر کریشویلی: ۳۲۰	فرج الله خان: ۱۴۱، ۲۲۱
فیروزشاه خلجی (جلال الدین): ۲۸۹	فرنوسی: ۵۹
فیروز کوهیبا: ۲۸۴	
فیلفوس: ۱۸۳، ۱۸۱، ۱۵۶	
فیلقوس: ۱۵۶	
فیلیوس: ۱۵۶	
فینو: ۱۰۸	
قی	
قاجار: ۱۴، ۱۷، ۱۹، ۲۲، ۲۵-۳۳، ۳۵، ۳۸-	
۳۹، ۴۱، ۴۳، ۴۵، ۴۸، ۵۶، ۶۳، ۷۱، ۷۳، ۷۷، ۲۷۸	
قاجارنومان: ۱۹-۲۰، ۲۲	
قاجارها: ۱، ۵، ۷، ۸، ۱۳-۱۴، ۱۶، ۲۵-۲۷، ۲۹، ۳۱، ۳۴، ۳۸، ۳۹، ۴۲، ۴۷، ۴۸، ۵۶، ۷۳، ۷۵، ۷۷	
قاجاری: ۵	
قاجاریه: ۵، ۵۸، ۲۸۵	
قاسوف: ۱۵	
قاسقای: ۱۸	
قاخلو: ۱۸	
قایم مقامی (جهانگیر): ۳	
قبچاق: ۳۷، ۶	

- قبچاقها: ۱۸-۱۶، ۸  
 قبله عالم: ۲۰۸  
 قجر: ۲۵  
 قرا باغی: ۳۳۱  
 قرا با پاخ: ۶  
 قرا چار نویان: ۲۲  
 قرا جه نوین: ۲۲  
 قراختایان: ۱۳  
 قراقالیاق: ۶  
 قراقوزی (اسب): ۳۵  
 قراقویو بلوها: ۲۴، ۱۸، ۱۵-۱۴  
 قرچکای خان: ۶۱  
 قرغیز: ۶  
 قریغ: ۶  
 قزاق: ۳۲۴-۳۲۳، ۲۵۷، ۲۴۳، ۸۷، ۸۵، ۶  
 قزاقان: ۳۲۴-۳۲۳، ۳۱۴، ۳۱۲، ۲۴۳  
 قزلباشها: ۳۰، ۲۳، ۱۸-۱۷  
 قشقایی: ۲۵، ۲۲، ۱۸-۱۷  
 قنبر علی مشهدسری (حاجی): ۳۴  
 قواللو: ۶۷، ۱۸  
 قوزاللو (جمیل): ۴-۳  
 قوینلو: ۲۷۵  
 قهرمان میرزا: ۵  
 قهرمان میرزا پسر گورژین: ۳۱۴  
 قهرمای (سرف الدین میرزا): ۴-۳۰،  
 ۱۱۹
- ک
- کاترین: ۶۶  
 کاسکین (ایوان): ۳۱۱-۳۱۰  
 کاتیاروسکی (رئران مازور پترستفانیچ)  
 ۳۳۲-۳۳۱، ۲۵۲  
 کاتولیک: ۲۱۲  
 کاندور (دوک دو): ۲۰۰  
 کازساکف (رئران): ۳۳۴، ۸۹  
 کازپ گین: ۳۲۳
- کاضم (میرزا): ۳۸  
 کالوک: ۸۷، ۸۷، کلوک  
 کنلراوسلی: ۲۴۶  
 کنول: ۶۸، ۴۰، ۳۷  
 کدو خان: ۶۶  
 کدویچ: ۱۶۵  
 کرافس خان روسی: ۲۷۸-۲۷۷  
 کرابلی: ۳۷  
 کرد: ۷۶، ۱۷، ۱۲-۱۰  
 کردان: ۲۹، ۱۱، ۳۰-۳۲، ۳۷، ۴۰، ۷  
 کردان خراسانی: ۳۷  
 کردان شادلو: ۳۷  
 کردان محمودکا: ۲۹  
 کردها: ۱۴۸، ۱۰  
 کردکا: ۱۱  
 کرمس خان: ۲۷۴  
 کرلو: ۱۸  
 کره خان زرد: ۳۴  
 کر میان: ۱۵  
 کرستین: ۲۵۸  
 کریم خان زرد: ۴۶، ۴۳-۳۸، ۳۶-۳۳، ۲۵  
 ۲۷۵، ۲۷۳، ۲۷۱، ۷۲، ۶۶-۶۵، ۵۸-۵۵، ۵۱  
 ۲۷۷  
 کسروی (سید حمد): ۳۰  
 کسرخ: ۲۶۷  
 کتیری: ۲۲۲، ۱۹۰  
 کهنر: ۳۷  
 کبچی خاں حکمران گرجستان: ۳۳۲، ۶۱  
 ۳۱۴  
 کبیلو خان: ۳۰  
 کسیمی خاں کسگر: ۲۵۵  
 کبی خان قجر: ۳۰-۳۹  
 کسوک: ۶، ۶، کسوک  
 کسگر نو: ۲۵۵  
 کورس کوف (م. ژور زرن) کس بندر

گر جیان : ۲۹، ۵۰، ۵۲، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۶۷، ۶۹-  
 ۳۱۵، ۲۴۸، ۲۴۴، ۲۴۰، ۲۳۶، ۸۶، ۸۱، ۷۰  
 ۳۲۷-۳۲۶، ۳۲۲  
 گر جیبا : ۲۴۱  
 گر گی دوازدهم : ۶۱، ۶۵، ۶۸  
 گر گین (سرهنگ) : ۲۴۶، ۲۴۸  
 گر گین خان : ۳۰، ۳۵، ۶۸، ۷۰، ۱۷۹، ۲۳۳  
 ۲۳۷-۲۳۸، ۲۴۰  
 گروزینسکی (فوج) : ۳۳۱  
 گریبا یدوف : ۸۱  
 گریب : ۲۸۶  
 گلاسنوپ : ۲۵۳

گوداویچ (مارشال کنت ایوان (ژان)  
 واسیلیویچ) : ۶۹، ۷۰، ۷۰، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵-  
 ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۴۲، ۱۴۴، ۱۴۶،  
 ۱۴۷، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۶۵، ۱۶۶، ۱۹۰، ۱۹۲،  
 ۱۹۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۵۲، ۳۱۷، ۳۲۵، ۳۲۷  
 گوردون (سررا برت) : ۳۳۱  
 گورژنا (میرزا) : ۳۱۴  
 گورژیا رامینیشویلی : ۳۲۰  
 گونه خان قاجار (امیر) : ۲۹  
 گیخاتوخان : ۲۰  
 کیل : ۱۲، ۹  
 کیلان : ۱۱، ۹  
 کیلانی : ۶۲  
 کیل کیلان : ۸  
 کیلها : ۸  
 گیورگی : ۲۵۶  
 گیورگی دوازدهم : ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۳۷  
 گیومینو : ۲۰۵

ل

لابلاش : ۱۱۱، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۹۴، ۲۰۳  
 لاتین : ۲۵۶، ۲۶۹  
 لاجینی : (ایوا القاسم) : ۲  
 لازارف (ژنرال) : ۲۴۰

میخایلوویچ : ۳۱۵  
 کوک خان : ۲۲  
 کوکلان : ۴۱  
 کوکجه سلطان قاجار : ۲۸  
 کولیسکوف (ژنرال) : ۲۴۰  
 کپنه لو : ۱۸  
 کیانی : ۶۷  
 کیخسرو آبشیدزه : ۳۲۱  
 کیخسرو آوالیشویلی (سفره چی) : ۳۱۴  
 کیخسرو کرچی : ۲۸  
 کیرف (ژ. د) : ۱۷۰  
 کیفر (ژ. د) : ۱۰۷  
 کیماک : ۶

س

گابریل شاهزاده کرچی : ۳۳۰  
 گادونف (باریس) : ۲۳۲  
 گاردان (ژنرال کلود ماتیو کنت دو) : ۱۰۱-  
 ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۸-  
 ۱۳۰، ۱۳۴، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۱، ۱۴۴، ۱۴۵،  
 ۱۴۸، ۱۵۱، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸، ۱۷۲،  
 ۱۷۶، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۸-  
 ۲۰۰، ۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۸، ۲۱۰، ۲۱۵، ۲۱۷-  
 ۲۱۹، ۲۲۱، ۲۳۰، ۲۶۱  
 گاردان (آنر دو) : ۲۰۴  
 گاردان (کنت آفر دو) : ۳، ۱۶۶  
 گاردان (برادر ژنرال) : ۱۰۷، ۱۶۵، ۱۶۶  
 کالیتین (سرگی) : ۳۰۵، ۳۱۰  
 گدا علی خان قاجار : ۳۰  
 گدویچ : ۱۹۵  
 گرای (خاندان) : ۱۵  
 گرج : ۵۰  
 گرجاسب ناتالیشویلی : ۳۱۲  
 گرجی : ۴۹، ۵۹، ۶۴، ۶۷، ۷۶، ۷۷، ۲۲۳، ۲۳۳،  
 ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۰، ۲۴۶، ۲۸۸، ۳۰۶، ۳۱۳،  
 ۳۱۹، ۳۲۰، ۳۲۳، ۳۲۷

- لازار: ۱۰۷، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۹۵،  
۳۲۴، ۲۴۰، ۲۰۵  
لازار (ژنرال): ۳۲۰  
لامی: ۱۰۷، ۱۴۸، ۱۸۲، ۱۸۳، ۱۸۵، ۱۸۶،  
۲۲۳، ۲۰۷، ۲۰۵  
لرها: ۱۱  
لرگیان: ۵۹، ۶۸، ۳۱۴، ۳۱۵، ۳۲۱، لکزیان  
لژیون دونور: ۱۴۸، ۹۵  
لسان السلك: ر. محمد تقی  
لطفعلی بیك سواد کوهی: ۲۷۶  
لطفعلی خان بن جعفر خان زند: ۴۴-۴۵، ۵۵،  
۵۶  
لطفعلی خان دادوی: ۲۷۲  
لکزیان: ۵۹، ۶۱، ۶۹، ۷۰، ر. لکزیان  
لواشو (سر لشکرو اسپلی): ۲۹۶، ۳۰۰  
لوان دوم: ۶۱  
لوراسب شاهزاده گرجی: ۳۲۰-۳۲۱  
لوی شانزدهم: ۱۰۸-۱۰۹  
لوی فیلیپ: ۲۰۵  
لویی پانزدهم: ۲۳۳  
لویی هیجدهم: ۱۸۸  
لهستانی: ۴  
لهراسب شاهزاده گرجی: ۳۲۰  
لیزانویج (نایب سرهنگ دیستری نیخونیج):  
۳۲۵، ۳۲۶، ۳۲۸، ۳۲۹  
لئون آباشیدزه: ۳۲۱  
لئون شاهزاده گرجی: ۳۲۰-۳۲۱  
م  
مارشال: ۱۰۸  
ماره (هوگ برنار): ۹۵، ۹۸، ۲۲۸، ۲۶۷  
ماری: ۶۸  
مازندرانی: ۶۴، ۲۳۵، ۲۷۹  
ماموتوف (ن. پ): ۳  
مانی: ۱۵۷  
ماهراتپا: ۱۰۶  
مترنیخ (پرنس): ۷۹، ۱۱۹، ۱۲۲، ۲۶۳،  
مجلسی: ۳۰  
مجنون ر. ملك مجنون  
مختشم توری (عباس): ۳  
محمد آقای عمراللو (حاج): ۲۷۸  
محمد ابراهیم کلاتر اعتماد الدوله صدر اعظم  
(حاج): ۴۴، ۶۲، ۶۴، ۷۳، ۷۴، ۱۱۴-۱۱۵،  
۱۸۶، ۱۸۹، ۲۰۰  
محمد ابراهیم کلباسی (حاج): ۲۵۰  
محمد ابراهیم مستوفی سرکاری (میرزا):  
۳۰۰  
محمد اسمعیل (میرزا): ۲۹۶  
محمد اصلان خان: ۳۳۰  
محمد المعنم بالله (ابو اسحق): ۱۱-۱۲  
محمد باقر حجة الاسلام اصفهانی (حاج سید):  
۲۵۰  
محمد باقر و یجوبه (حاج): ۳  
محمد بن سام غوری (میر لیدین): ۲۸۹  
محمد بن عناد (بو الفتح): ۱۱  
محمد بن محمد تقی ساروی: ۵  
محمد بیك: ۶۳  
محمد پشا: ۲۹  
محمد تقی بیك قاجار: ۳۲  
محمد تقی سهرک شنی لندن لندن (میرزا):  
۲، ۱۰۰، ۱۱۳  
محمد حسن آقا قرباغی: ۳۳۰  
محمد حسن بن محمد زحید نجفی صمدی  
(آقا): ۵  
محمد حسن خان قشار: ۳۳۵  
محمد حسن خان پسر ابراهیم حسین خان:  
۲۴۵  
محمد حسن خان حکمران بوخا: ۳۲۴  
محمد حسن خان سفیر ایران در قفقاز:  
۶۹  
محمد حسن خان شکلی: ۶۵

- محمد حسن خان صنيع الدوله: ۲۸۰، ۲۷۸  
 محمد حسن خان قاجار: ۲۵، ۲۷، ۲۳، ۳۹، ۴۲، ۴۶، ۲۷۴، ۴۶  
 محمد حسين آقاي ناظر: ۲۷۸  
 محمد حسين امين الدوله اعتماد الدوله صدر اعظم  
 اصفهاني (حاج): ۴۷، ۱۲۸، ۱۴۷، ۲۱۲، ۲۱۵-  
 ۲۱۶  
 محمد حسين بن فتحعلي خان قاجار: ۳۳  
 محمد حسين خان: ۲۴۵  
 محمد حسين خان ارجمندي فروز گوهي (امير):  
 ۲۷۸، ۲۷۹، ۲۸۴  
 محمد حسين خان شيرازي: ۶۲  
 محمد حسين خان قاجار: ۳۲-۳۳  
 محمد حسين خان قاجار قوايلوي ناظر: ۲۸۴  
 محمد حسين خان قاجار قوينلو: ۲۷۹  
 محمد حسين خان قوايلو: ۶۲  
 محمد حسين علاف اصفهاني: ۴۶  
 محمد خان افشار: ۱۱۰  
 محمد خان بن زكي خان زند: ۷۴  
 محمد خان بيگلر بيگي ابروان: ۶۸  
 محمد خان پسر رفيع خان: ۲۸۱  
 محمد خان ترکمان: ۳۲  
 محمد خان جاکله: ۳۲  
 محمد خان حکمران ابروان: ۳۱۷، ۳۲۱،  
 ۳۲۶  
 محمد خان حکمران خوي: ۲۴۶، ۲۴۷  
 محمد خان حکمران مازندران: ۲۷۶  
 محمد خان دواليو: ۲۸  
 محمد خان دواليو قاجار (ميرزا): ۷۴  
 محمد خان دولو (ميرزا): ۲۸۱  
 محمد خان درنوگ قاجار: ۲۸۵  
 محمد خان زياد اوغلي قاجار: ۲۹  
 محمد خان سواد گوهي دادو: ۴۰  
 محمد خان قاجار ابرواني: ۶۳  
 محمد خان قاجار پيشخدمت باشي: ۳۱۶-  
 ۳۱۷  
 محمد خان قاجار حکمران ابروان: ۲۴۳-  
 ۲۴۹، ۲۴۵  
 محمد خان قاجار عضد الدين لو: ۳۹، ۴۲،  
 ۲۷۱  
 محمد خان قاجار قوينلو: ۲۷۹  
 محمد خان قراگوزلو (حاج): ۲۴۸  
 محمد خان قوايلو: ۳۶، ۳۸، ۳۹  
 محمد خان لاريچاني (ميرزا): ۲۷۹-۲۸۰،  
 ۲۸۴-۲۸۵  
 محمد خدا بنده (شاه): ۲۴، ۲۸  
 محمد رحيم خان بن کریم خان: ۳۹  
 محمد رضا خان قزويني (ميرزا): ۹۴، ۹۶،  
 ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۶، ۱۱۷، ۱۵۶-  
 ۱۵۸، ۱۶۹، ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۷، ۲۷۱  
 محمد رضا مستوفي (ميرزا): ۱۴۷  
 محمد زمان بيگ: ۳۳  
 محمد زمان خان: ۲۸۰  
 محمد سبزواري اخباري (حاج ميرزا): ۲۵۰-  
 ۲۵۲  
 محمد شاه: ۵۶، ۷۵، ۸۱، ۱۱۳، ۱۸۶، ۲۲۲  
 محمد شاه عندي: ۹۰  
 محمد شفيع ر. شفيع  
 محمد صادق مروزي متخلص بهما (ميرزا):  
 ۲۳۹  
 محمد صالح لاهيجي (آقا): ۲۷۴، ۲۷۷  
 محمد سيدال خان: ۲۹۶  
 محمد علي آقاي دولو: ۳۸  
 محمد علي بيگ قاجار: ۳۱-۳۲  
 محمد علي خان پسر فتحعلي شاه: ۳۲۷  
 محمد علي خان زند: ۴۳  
 محمد علي خان ضامبياتي: ۲۴۸-۲۴۹  
 محمد علي ميرزا: ۹۵، ۹۶، ۱۰۱، ۱۱۶، ۲۰۱،  
 ۳۳۴-۳۳۵

مصطفی خان حکمران شمشک: ۳۲۶، ۳۲۷  
 مصطفی خان حکمران قراب: ۳۱۶، ۳۱۷  
 مصطفی خان حکمران لکریان: ۲۳۲  
 مصطفی خان دولو قاجار: ۲۸۵، ۲۸۰  
 مصطفی خان دولو: ۲۸۱، ۲۵۳، ۳۹  
 مصطفی خان سروانی: ۲۵۲، ۲۴۹  
 مصطفی خان فزیش: ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۵، ۳۳۲

مصطفی خان زجور: ۶۵، ۲  
 مصطفی قبی بن محمد حسن موسوی ساروی  
 سبلائی: ۵  
 مصطفی قبی خان بن محمد حسن خان: ۳۹، ۴۰، ۴۱  
 ۲۷۱-۲۷۷، ۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۴، ۲۸۵  
 مصطفی قبی خان سروانی: ۱۸۰  
 مصیب بیگ شمس آمدینو: ۲۴۱  
 مصطفی: ۱۸، محمد

مصطفی قبی: ۱۸، محمد بن سرو  
 مصطفی قبی: ۱۸، محمد بن سرو

مصطفی: ۱۸، محمد بن سرو  
 مصطفی: ۱۸، محمد بن سرو  
 مصطفی: ۱۸، محمد بن سرو  
 مصطفی: ۱۸، محمد بن سرو  
 مصطفی: ۱۸، محمد بن سرو  
 مصطفی: ۱۸، محمد بن سرو  
 مصطفی: ۱۸، محمد بن سرو  
 مصطفی: ۱۸، محمد بن سرو  
 مصطفی: ۱۸، محمد بن سرو  
 مصطفی: ۱۸، محمد بن سرو  
 مصطفی: ۱۸، محمد بن سرو  
 مصطفی: ۱۸، محمد بن سرو  
 مصطفی: ۱۸، محمد بن سرو

محمد علی میرزا دولتشاه: ۳۲۷  
 محمد فاتح آن عثمان (سلطان): ۹۰  
 محمد قاضی عسکر (ملا منشا): ۲۴۸  
 محمد قلی خان زیان اوغنی قاجار: ۳۱، ۲۹، ۲۸۲  
 محمد قلی خان لاریجانی: ۲۸۲، ۲۷۶، ۲۷۳  
 محمد قلی خانین: ۲۸۲  
 محمد نبی خان قزوینی: ۱۰۹  
 محمد نذیم بن محمد کفنه برفروشی: ۵  
 محمد ولی خان قاجار: ۶۸  
 محمد ولی خان قاجار دولو: ۳۷، ۳۵  
 محمد ولی خان تاجار یوخاری باش: ۳۴  
 محمود (محمود): ۳، ۲۵۵  
 محمود نقدان: ۸۶-۸۷، ۱۳۲، ۲۹۲، ۲۹۵  
 محمود بن میرویس نقدان: ۳۰  
 محمود پاشا: ۱۰۱، ۱۱۵  
 محمود نزنوی: ۲۸۹، ۸۲  
 محمود میرزا قاجار متخلص بننا: ۵  
 مختاری (حبیب الله): ۳  
 مدائنو: ۲۸۲، ۲۷۶  
 مدیر علاج (ج): ۳  
 مرتضی قبی پاشا: ۳۰  
 مرتضی قلی خان بن محمد حسن خان: ۳۹، ۴۱، ۴۲  
 ۲۸۷-۲۷۱، ۲۵۲، ۲۳۱، ۸۹، ۷۰، ۵۶  
 مرتضی قبیخان بن میرزا پاشا: ۲۹، ۳۱  
 مرتضی قلی خان شهنواز: ۶۱  
 مرداوینج پسر زیدر دیمی: ۹  
 مرید: ۱۷۳، ۳۰۵  
 مرید منگه گرجستان: ۳۱۸  
 مسافرین: ۹  
 مسیح: ۱۵۶، ۱۷۰، ۱۷۳، ۲۳۱، ۲۵۳، ۳۰۵-  
 ۳۰۶  
 مسیحی: ۸۷-۸۶  
 مسیحیه: ۱۹۰-۱۹۱، ۱۹۴، ۳۰۹-۳۱۰  
 مصطفی خان شاه شروین: ۳۲۵، ۳۷، ۳۵



ملك مجنون: ۶۳

مليك آيو: ۳۲۲

ممسنی: ۱۰

منتشا اوغوللری: ۱۵

منشور گركانى (م. ع.): ۳

منشی المالك ر. تقی

منكوقا آن: ۲۰

موروو (ژنرال): ۱۰۲

موره: ۳۳۵

موریه: ۳۳۱

موسری: ۱۸۷

موسی: ۱۷۳

موسی منجم باشی لاهیجانى (میرزا): ۲۴۷

مون برزور (یاور): ۳۱۹-۳۲۰-۳۲۱

مؤید امینی (داور): ۳

مهدي عليا: ۴۱، ۲۷۳

مهدي خان بن محمد خان دادو: ۴۰-۴۱

مهدي خان پسر ابراهيم خان حكمران قرا باغ:

۳۲۶، ۳۳۵، ۳۳۶

محمد خان تنكابنى: ۲۸۴

مهدي خان حكمران تنكابن: ۲۷۹

مهدي خان حكمران قرا باغ: ۳۲۹-۳۳۱

مهدي خان سواد كوهي: ۲۷۶

مهدي خان قاجار: ۳۱

مهديقلی خان: ۲۸۲

مهديقلی خان بن محمد حسن خان: ۳۵، ۵۶

مهديقلی خان پسر ابراهيم خان حكمران

قرا باغ: ۳۲۶

مهديقلی خان قاجار: ۲۴۶-۲۴۷، ۲۷۲-۲۷۳

۲۷۶-۲۷۷، ۲۸۱

مهديقلی خان قاجار دولو: ۲۴۲-۲۴۳

مهديقلی خان قاجار: ۲۹-۳۱

مهديقلی خان: ۱۳۷

میرخوند: ۲

میریان: ۹۰

ن

ناپالیون: ۱۹۹

ناپلئون اول: ۵۳، ۷۹، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۹۰-۹۵،

۹۸، ۱۰۳، ۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۸، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۳-۱۲۵،

۱۲۷-۱۲۸، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۸،

۱۵۰-۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۶۴، ۱۶۶، ۱۶۸،

۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۶، ۱۸۰، ۱۸۲، ۱۸۴، ۱۸۶،

۱۸۸-۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۰۴-۲۰۸،

۲۰۹، ۲۱۵، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰، ۲۲۶-۲۲۸،

۲۳۰، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۲-۲۵۳، ۲۵۴، ۲۶۳،

۲۸۹، ۲۹۱

ناپلئونى: ۱۱۳

ناپولیون: ۱۹۸

نادرشاه افشار: ۳۳، ۴۵، ۴۶، ۵۱-۵۳، ۵۷،

۶۶، ۶۸، ۷۱، ۷۲، ۷۲، ۸۲، ۸۲، ۸۸-۸۸، ۹۰، ۹۹، ۱۵۲،

۲۸۹، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۸، ۳۱۰، ۳۱۶

ناصرالدين سبكتكين: ۱۳، ۲۸۹

ناصرالدين شاه: ۲، ۶۲، ۷۵

ناظم الاسلام كرماني: ۳

نايب السلطنه ر. عباس

نبولسين (ژنرال): ۳۲۶-۳۲۸

نبی (حاجی): ۶۵

نجف خان كرد شادلو: ۳۷

نجفقلی خان گروسی: ۲۴۶

نجفقلی خان نوری: ۲۷۹، ۲۸۴

نجمی (ناصر): ۲

نرسیا (اوگوست آندر آسدو): ۱۰۷، ۱۴۴،

۲۲۰

نروژی: ۴

نشاط: ۱۵۴، ۱۷۰، ۱۷۲

نصاری: ۵۲، ۶۰، ۷۵، ۸۲، ۸۶، ۲۱۲، ۲۳۱،

۲۳۴، ۲۳۷، ۲۳۹، ۳۰۶، ۳۱۵

نصرالله خان: ۱۳۵

- نصرت‌الله میرزا پسر شاهرخ افشار: ۴۱  
 نصرانی: ۲۰  
 نصرانیت: ۲۳۹  
 نصیرخان لاری: ۳۵  
 نوایی (عبدالحسین): ۱۹۸  
 نوح: ۱۶۸  
 نوح بیک پسر سرخای خان: ۲۴۹  
 نینو: ۶۰  
 نینیا جوراشویلی: ۳۲۵  
 نیوسکی (آلسکندر): ۲۵۵  
 و  
 واختان پادشاه گرجستان: ۳۰۴  
 واختانگ چهارم: ۲۳۲  
 واختانگ شاهرزاده گرجی: ۳۱۸  
 واختانگ ششم: ۸۶، ۶۱  
 والینسکی (آرتمی): ۸۶  
 وحید مازندرانی (ع): ۳  
 ورده (بارون دو): ۱۹۲، ۱۲۶-۱۲۵  
 وردیه (بارون): ۱۸۲، ۱۲۲-۱۸۱، ۱۸۴  
 ۲۲۳  
 وکیل ووکیل الرعایا: ۲۸۱، ۳۳  
 ولان (دو): ۲۳۴، ۸۹  
 ولدخان قاجار: ۳۹-۳۸  
 ولی خان قاجار: ۳۱  
 ولی خان کرد شادلو: ۳۷  
 وهابی: ۱۱۵  
 وهابیان: ۲۹۸، ۱۳۵  
 وهابیه: ۲۰۰  
 ووانویچ: ۲۸۳  
 ویجویه (حاج محمد باقر): ۳  
 ویسانس (دوک دو): ۱۳۸  
 ه  
 هارون: ۱۸۷  
 هارون الرشید: ۱۱  
 هخامنشی: ۲۳۱، ۵۹  
 هخامنشیان: ۱۰، ۸  
 هدایت: ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۸-۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۰، ۲۸۵، ۲۸۵  
 قلمی  
 هدایت‌الله خان والی گیلان: ۲۷۹، ۲۷۷، ۲۷۴  
 ۲۸۲  
 هراکلیوس: ۲۳۱، ۶۰  
 هراکلیوس دوازدهم: ۴۹-۶۴، ۶۱، ۵۰-۷۰  
 ۲۳۳-۸۹  
 هراکلیوس دوم: ۲۳۷  
 هفتال: ۶  
 هلاکو خان: ۱۹  
 هلاکوی: ۳۲۶  
 همدک: ۳۲۴، ۴  
 همبا: ۲۳۹  
 هنت نگیبسی (کپتین): ۳  
 هند و اروپایی: ۶-۷۷، ۷  
 هندوان: ۱۳۷، ۸۲  
 هندو ایرانی: ۶  
 هندوها: ۱۴۶  
 هندی: ۱۷  
 هوشیور (ع): ۳  
 هولاکو خان: ۱۴، ۱۷، ۱۹  
 هیاض: ۳  
 هیض: ۶  
 ی  
 یاجوج: ۳۶  
 یخدری: ۳۱۰، ۳۱  
 یرمولف (ژنرال ریوتن): نکسبیس پتروویچ:  
 ۳۳۴  
 یغما: ۶  
 یکم مرین دوم: ۵۲۰، ۵۲۰، ۵۲۰، ۵۲۰، ۵۲۰، ۵۲۰  
 ۲۳۳-۲۳۴، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۳۷، ۲۳۸، ۲۳۹، ۲۴۰، ۲۴۱، ۲۴۲، ۲۴۳، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۶، ۲۴۷، ۲۴۸، ۲۴۹  
 ۳۱۳، ۲۸۸  
 یکم تربیه: ۳۳۶

- یلیزابت: ۳۳۳  
 یلیزابتا پتروونا: ۳۰۹، ۲۴۲-۳۱۰  
 یلیزابوتا الکسیونا: ۳۱۹  
 یموت: ۴۰، ۳۲-۴۱  
 یوخاری باش: ۴۰، ۲۱-۴۱  
 یوسف (میرزا): ۱۷۳  
 یوسف آقا: ۲۲۸  
 یوسف امین: ۶۵  
 یوسف پاشا (حاج): ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۳۶  
 یوسف خان گرجی سپهدار: ۱۱۴  
 یوسف خان هوتکی: ۳۶  
 یوسف سفیر فتحعلی شاه: ۱۲۴  
 یولون پسر اراکلی شاهزاده گرجی: ۳۱۲،  
 ۳۳۴، ۳۲۰  
 یونانی: ۱۵۶، ۲۳۱  
 یونانیان: ۱۰۸



- اتحادیه رن: ۲۲۷  
 اترک: ۲۹۱، ۷۰، ۳۳، ۹  
 اتریش: ۱۱۹، ۷۹، ۷۷ - ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳، ۲۶۳  
 ۲۶۷-۲۶۶  
 اچیاتزین: ۱۴۰  
 اچیبادزین: ۳۱۷، ۲۴۳، ۱۴۰، ۳۲۱، ۳۲۸-  
 ۳۳۳، ۳۲۹  
 اخسقه: ۲۹  
 اداره باستان شناسی اصفهان: ۳۰  
 اران: ۲۳۱، ۶۰، ۵۹، ۱۹  
 آریه جای: ۲۵۷  
 اردبیل: ۱۰۱، ۶۹، ۶۲، ۲۳، ۱۱۵، ۲۳۵-۲۳۶  
 ۳۲۳، ۲۵۷، ۲۴۹  
 آرز روم: ۳۳۵، ۱۳۶  
 آرزین الروم: ۲۸، ۱۰۱، ۳۰  
 آرس: ۱۹، ۱۵، ۲۳، ۵۲، ۶۲، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۰، ۷۵، ۸۸، ۷۵-  
 ۲۳۸، ۲۳۶، ۲۳۴، ۲۳۱، ۱۴۲، ۱۴۰، ۸۸، ۷۵  
 ۲۳۹، ۲۴۴، ۲۴۶، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۹۱، ۲۹۶-  
 ۲۹۷، ۳۱۲، ۳۱۱، ۳۲۳، ۳۲۸، ۳۳۰، ۳۳۲-  
 ۳۳۳  
 آرض جواد: ۶۸  
 آرفورت: ۲۲۰  
 آرکوان: ۳۳۲  
 آرگ طهران: ۴۶  
 آرمین: ۱۵۸  
 آرمستان: ۵۹، ۱۱، ۶۰، ۶۰، ۸۵، ۸۶، ۲۳۱  
 ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۳، ۲۹۰  
 آرمیناز: ۲۸۶-۲۸۷  
 اروپا: ۷۷، ۵۲، ۴، ۸۱، ۷۹، ۸۳، ۸۶، ۹۰، ۹۲  
 ۹۵-۹۶، ۹۸-۱۰۳، ۹۹-۱۰۶، ۱۰۸، ۱۰۷، ۱۱۲  
 ۱۱۹-۱۲۴، ۱۲۶، ۱۲۸-۱۳۱، ۱۴۵، ۱۵۱  
 ۱۵۶، ۱۵۹، ۱۵۸، ۱۸۹-۲۰۱، ۲۰۳، ۲۱۳  
 ۲۲۲، ۲۲۵-۲۲۸، ۲۲۹-۲۳۲، ۲۳۴  
 ۲۴۱-۲۴۲، ۲۵۴-۲۵۳، ۲۶۱، ۲۶۳-۲۶۷  
 ۲۹۰-۲۹۱  
 اروپای غربی: ۲۹۱  
 ارومیه: ۳۲۲، ۳۵  
 اسپانیا: ۲۲۵، ۱۸۵، ۱۴۹  
 استانبول: ۸۹-۹۳، ۹۰، ۹۴-۱۰۰، ۱۰۲، ۱۰۷  
 ۱۰۹، ۱۱۶، ۱۲۳، ۱۳۶، ۱۴۶، ۱۵۲، ۱۵۴  
 ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۶-۲۰۷، ۲۰۹، ۲۱۳، ۲۲۱-  
 ۲۲۴، ۲۲۷، ۲۳۴، ۲۳۳، ۲۶۵، ۲۶۹  
 اسلابول و بابعالی  
 استرآباد: ۲۰، ۱۸، ۲۰، ۲۲، ۲۷، ۲۸-۳۲، ۳۴  
 ۳۶-۴۱، ۴۳، ۴۵، ۸۷، ۲۷۱، ۲۷۹-۲۸۱، ۲۸۴  
 ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۶، ۳۰۰  
 اسدآباد: ۱۱  
 اسلامبول: ۱۱۶، ۱۵۸  
 اسلاندوز: ۳۳۰-۳۳۲  
 اسکندرون: ۱۰۴، ۱۳۲  
 اشرف: ۳۴، ۳۷، ۶۶، ۲۷۲، ۲۷۴، ۲۷۷-۲۷۸  
 ۲۸۲  
 آشکور: ۲۹۷  
 اصفهان: ۱۰، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۳۹، ۴۳-۴۴  
 ۴۶، ۸۶، ۸۹، ۱۰۸، ۱۱۲، ۱۱۳-۱۲۲، ۱۲۲، ۱۲۸  
 ۱۳۰، ۱۳۷، ۱۴۷، ۲۰۶، ۲۰۹، ۲۱۱-۲۱۹  
 ۲۳۴، ۲۵۱، ۲۶۲، ۲۷۲-۲۷۳، ۲۷۵، ۲۸۴  
 ۲۹۵-۲۹۷، ۲۹۹، ۳۰۵، ۳۳۳  
 اطاق موزه: ۳۸  
 افریقا: ۲۲۵، ۷۹، ۷۷  
 افغانستان: ۵۴، ۵۵، ۶۹، ۷۴، ۷۸، ۸۱-۸۳، ۹۱-  
 ۹۳، ۹۹، ۲۲۹-۲۳۰، ۲۸۸، ۲۹۲  
 البرز: ۸-۱۸۱  
 البستان: ۱۵  
 الجزایر: ۱۰۷، ۲۰۵  
 الران: ۲۳۱  
 امامزاده اسمعیل: ۳۱  
 امامزاده زید: ۴۵  
 امامعلی: ۳۲۸  
 امرت: ۲۳۱  
 ر. اپرت

ایران: ۱-۶، ۴-۳۳، ۳۴، ۴۲، ۴۵-۵۶، ۵۴	امریکا: ۲۲۵
۱۰۳، ۱۵۱-۱۴۸، ۱۴۶، ۷۰، ۶۸، ۶۶، ۶۴، ۶۱	اندولوار: ۱۸۳
۱۷۰-۱۶۸، ۱۶۶، ۱۶۴، ۱۶۲-۱۵۹، ۱۵۶	انزلی: ۲۸۴، ۲۸۰، ۲۷۷، ۲۵۷، ۲۴۷، ۷۰
۲۱۷، ۲۱۵، ۲۱۳، ۲۱۱-۱۹۵، ۱۹۲-۱۷۲	۳۲۵-۳۲۳
۲۶۳-۲۵۱، ۲۴۹-۲۳۷، ۲۳۵-۲۲۳، ۲۲۱	انطالیه: ۱۵
۲۸۶-۲۸۵، ۲۸۰، ۲۷۸، ۲۷۵، ۲۷۱-۲۶۵	انگریز: ۱۱۷، ۱۸۱، ۱۸۵، ۱۹۵-۱۹۶ ر.
۲۸۸-۳۱۹-۳۱۷، ۳۱۵-۳۱۲، ۳۱۰-۲۸۸	انگلستان وانگلیس
۳۳۱، ۳۲۹، ۳۲۷-۳۲۶، ۳۲۴، ۳۲۲-۳۲۱	انگلستان: ۷۸، ۷۶، ۸۰، ۸۲، ۸۳، ۹۱، ۹۳، ۹۵
۳۳۶	۱۰۲، ۱۰۴، ۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۱۶-۱۱۷، ۱۲۲
ایران زمین: ۱۶۸	۱۲۲، ۱۲۴، ۱۲۶، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹
ایروان: ۲۸، ۲۰، ۲۹، ۵۰، ۶۷-۱۳۸، ۶۹	۱۸۹، ۱۸۶، ۱۸۵، ۱۷۶، ۱۵۳، ۱۴۵، ۱۳۹
۲۳۸-۲۳۶، ۲۲۱، ۱۶۱، ۱۴۸، ۱۴۰	۱۹۰، ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۴-۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۰
۲۴۰-۲۴۹، ۲۵۷، ۲۶۲، ۳۱۹، ۳۲۴	۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۴، ۲۶۳، ۲۶۶
۳۳۳-۳۳۲، ۳۳۰-۳۲۶	۲۸۸، ۲۹۰-۲۹۱، ۳۳۰، ۳۳۱-۳۳۵ ر. انگریز
ایزخواست: ۴۳	وانگلیس
ایشک میدان: ۲۵۷	انگلیس: ۷۶-۷۷، ۸۰، ۸۳، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۲۲
ایضالیا: ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۲، ۲۶۷، ۲۶۸	۱۲۹، ۱۳۲، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۷۷
در ایٹالیا و ایضالیه	۱۷۹-۱۹۸، ۲۱۸، ۲۱۹، ۲۶۹-۲۷۰ ر. انگریز
ایضالیه: ۱۱۸، ۱۵۷، ۱۹۸ ر. ایٹلیو ایضالیه	وانگلستان
آینو: ۲۰۳	اوجان: ۳۳۳
ایرت: ۵۹-۳۱۲، ۶۱-۳۱۳، ۳۲۰، ۳۲۶	اوجان (چمن): ۲۴۵
۳۳۳، ۳۲۹ ر. ایرت	اوج کلیسیا: ۱۴۰، ۱۴۸، ۲۴۳، ۳۰۷، ۳۲۸-۳۲۹
اینا: ۱۱۱، ۲۰۳	اورال: ۵
ب	اورشلم: ۲۳۱، ۶۰
باجالی: ۱۰۲-۱۰۴، ۱۰۶، ۱۳۶، ۲۹۶ ر.	اوسترلیتز: ۱۸۰، ۲۰۳
استانبول و اسلامبول	اوسعی: ۳۰۶
بابل: ۴۰، ۳۴	اوقاف گیب: ۲۰
باد: ۹۵	اوقیانوس اطلس: ۲۹۱
باد کوبه: ۶۳، ۲۳۴، ۲۲۷، ۲۴۹-۲۷۸، ۲۵۷	اوقیانوس کبیر: ۲۹۱
۲۸۰، ۲۸۳، ۲۸۵، ۲۹۱ ر. باکو و بد کوبه	اوقیانوس هند: ۷۸، ۱۱۲، ۲۹۱
بارفروش: ۳۴، ۴۰، ۲۷۱، ۲۷۳-۲۷۶، ۲۷۷	اھر: ۲۴۶
۲۸۱-۲۸۲، ۲۸۴	ایری: ۲۳۱
بازالپ: ۱۰۲	ایٹالیا: ۹۵-۹۷، ۱۳۱، ۱۳۹، ۱۹۹، ۲۷۷ ر.
باشکدہ انسران: ۱۱۳	ایٹالیا و ایضالیه
باغ قوش خانہ: ۳۶	

- باکو: ۶۸، ۶۳، ۷۰، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۱۸۰، ۱۸۹، ۲۴۹-  
 بیت المقدس: ۱۷۳، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۹۳، ۲۸۶، ۳۰۶، ۳۱۵،  
 بیزنتیہ: ۲۳۱، ۲۳۲، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۳، ۳۳۳، ۳۳۳،  
 بیستون: ۲۱۹، ۲۸۵، ۲۸۳، ۲۷۸، ۶۳،  
 بیلقان: ۳۱۶، باد کوبہ و  
 یلو گورود: ۳۲۹، ۳۱۸، یاکو  
 بین النہرین: ۲۲۱، بالتیک: ۲۶۵، ۸۶  
 بالکان: ۲۳۴، ۸۹، ۱۵، الکان: ۹۵  
 یاریس: ۱۰۷، ۹۱، ۱۲۰، ۱۲۳، ۱۲۵، ۱۲۷،  
 ۱۳۳، ۱۳۸، ۱۳۹، ۱۴۵، ۱۴۸، ۱۵۲، ۱۵۴،  
 ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۷، ۱۷۴، ۱۷۲، ۱۶۸، ۱۶۶،  
 ۱۸۳، ۱۸۸، ۱۸۶، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۷،  
 ۲۰۱، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۲۰، ۲۲۳، ۲۲۹، ۲۲۴،  
 پاکستان: ۲۸۹-۲۹۰، بحر خزر: ۲۵۵، دریای خزر  
 پترزبورگ (سن): ۶۸، ۷۰، ۸۷، ۸۹، ۱۲۳، بحر عمان: ۱۱۸  
 ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۹، ۱۴۴، ۲۳۹، ۲۵۲، ۲۶۳، بحرین: ۲۵۱  
 ۲۸۸، ۲۸۸، ۲۹۲، ۲۹۵، ۳۱۲، ۳۲۶، ۳۳۰، بخارا: ۲۶۶، ۲۲۹، ۸۸، ۸۳، ۸۱، ۷۴، ۵۲  
 ۳۳۵-۳۳۳، پروجراد: ۱۱، پروگرد: ۱۱  
 پرا: ۱۰۷، برہمایان: ۲۸۹  
 پرتغال: ۲۲۵، ۱۰۲، بزجلو: ۱۱۴  
 پروس: ۹۴-۹۵، ۱۱۷، بسطام: ۲۸۴، ۲۷۹  
 پروس شرقی: ۲۰۳، بسفور: ۲۰۴، ر. بسفور  
 پلنیک: ۲۴۳-۲۴۴، بصرہ: ۱۷۶، ۱۷۵، ۱۳۶، ۷۴  
 پناہ آباد: ۶۲، ۶۳، ۶۹، ۲۳۵، ۲۳۶، ۲۴۵-، بغداد: ۸-۱۳، ۶۳، ۹۳، ۱۰۰، ۱۰۱-۱۰۷، ۱۰۹،  
 ۲۴۶، پنیک: ۲۵۷، ۱۱۱، ۱۱۵، ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۵۳، ۱۷۵-۱۷۶،  
 پولاق: ۲۸، ۲۰۰، ۲۰۲، ۲۰۵، ۲۰۵، ۲۳۵،  
 پونتا موسون: ۱۰۷، ۲۰۵، ۲۱۳، بقعہ خواجہ ربیع: ۳۲، ۲۶  
 بیرنہ: ۱۶۷، بلخ: ۶۹  
 پیرہ بازار: ۲۴، ۲۲۳، ۳۲۵، بلوچستان: ۲۹۰  
 پیتاور: ۱۳۲، بیسی: ۲۰، ۲۱، ۹۶، ۱۲۱  
 تانارستان: ۱۰۶، بند پی: ۲۸۲، ۲۷۳  
 تالین: ۲۴۶، بوتنا: ۳۳۰  
 تبت: ۱۷، بسفور: ۲۰۴، ۸۹، ر. بسفور  
 بوشہر: ۱۰، ۱۸، ۱۹، ۲۰۳، ۲۰۳

تیان شان: ۶	تیریز: ۲۳، ۵، ۲۳، ۵، ۴۴، ۳۵، ۶۰، ۶۰، ۶۸، ۷۸، ۸۱، ۱۱۳، ۱۱۳
تیلست: ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۳۱، ۱۳۱	۱۱۵-۱۱۷، ۱۲۵، ۱۳۹، ۱۴۰، ۱۴۰، ۱۴۸، ۱۵۴، ۱۵۴
۲۲۷، ۲۲۵-۲۲۴، ۲-۴، ۱۸۲، ۱۳۹	۱۸۰-۱۸۳، ۱۹۷، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۰، ۲۲۲-۲۲۲
ج	۲۲۴، ۲۲۴-۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۶۲، ۲۶۲
جاجرم: ۴۱	۳۱۵، ۳۲۲، ۳۲۳، ۳۲۷، ۳۳۱، ۳۳۳
جاروتله: ۶۵	تته: ۱۳۵
جام جم: ۲۲	تخت طاوس: ۲۶۶، ۲۶۶
جاواخت: ۳۲۸	تخت مرمر: ۲۵۱، ۲۲۲
جیبر: ۳۱۹	ترتر: ۲۴۶، ۲۴۸، ۲۲۳
جزران: ۵۹	توتیا کوسکی (گالری): ۲۸۶
جزیره: ۳۰	ترکستان: ۲۶۶، ۱۰۶
جزیره فرانسه: ۱۰۶	ترکستان چین: ۲۹۱، ۸۴
جلون آباد: ۳۴	ترکمان چای: ۱۲۰، ۸۳
حمرق: ۲۴۶	ترکمنستان شوروی: ۲۹۱، ۲۷
جمهوری ترکمنستان شوروی: ۷	ترکیه: ۱۰، ۶، ۱۰، ۱۵، ۱۶، ۱۹، ۱۹، ۳۰، ۳۰، ۴۱، ۸۱، ۱۰۸
جمهوری شوروی سوسیالیستی آذربایجان	۱۲۲، ۱۵۹، ۱۸۶، ۲۰۴، ۲۰۷، ۲۰۹، ۲۲۴، ۲۲۴
۵۹	۲۲۵، ۲۳۳
جمهوری نخجوان: ۵۹	ترکیه آسیا: ۲۰۵-۲۰۶
جودی: ۱۶۹	ترنات: ۲۴۶
جیحون: ۱۳۰۷-۱۴، ۱۹، ۸۴، ۸۸، ۸۸، ۲۹۱	توالکا: ۳۲۸
جینوان: ۳۱۴	تروپی: ۱۳۸
ج	تفرش: ۱۱۴
چار: ۳۱۸	تفلیس: ۳۰، ۳۵، ۵۰، ۵۶، ۶۰، ۶۱، ۶۴، ۶۷، ۷۰
چارده: ۲۸۱ ر. چارده	۸۹، ۹۱، ۹۲، ۱۵۸، ۱۷۸، ۲۰۰، ۲۱۹، ۲۳۴
چار مقن: ۷۰	۲۳۷، ۲۲۹-۲۴۰، ۲۴۵، ۲۸۰، ۳۱۲، ۳۱۵
چخورسند: ۲۹	۳۱۸-۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۵، ۳۳۰، ۳۳۵
چن اوچان: ۲۴۵	تلاو: ۳۱۷
چن سلطانیه: ۹۴، ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۱۵	تیتان: ۲۹۷
۱۹۷	تکابین: ۲۷۹، ۲۹۷
چناقچی: ۲۴۶	تور: ۲۰۵
چهار دانگه: ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۷	توسکی تافا: ۳۲۷
چهارده: ۲۷۷ ر. چارده	تولوز: ۱۲۷
چین: ۱۶، ۸۴، ۱۵۳، ۲۲۵، ۲۹۱	تویلری: ۱۵۳، ۱۵۶، ۲۲۸
ح	تهران: ۲، ۳۸، ۷۵، ۹۴، ۱۰۸، ۱۱۱، ۱۱۳ ز
حاج ترخان وحاجی ترخان و حاج طرخان و	ضهران



- حاجی طرخان : ۱۵۸، ۸۷، ۷۰ : ۲۸۳، ۲۵۵ ، ۳۲۴، ۳۱۵
- حلب : ۱۰۰، ۴، ۱۰۷، ۱۰۴، ۱۵۴، ۲۰۵، ۲۰۶
- حلوان : ۱۱
- حمام لی : ۳۲۲
- حمره چمن : ۲۵۷
- حیاط سرچشمه : ۵۸
- خ
- خارگ : ۱۱۲، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۲، ۲۰۲
- خبوشان : ۷۱
- خدا آفرین (پل) : ۲۳۳، ۲۴۵، ۲۳۵، ۶۲
- خراسان : ۱۱، ۱۲، ۱۶، ۲۱، ۲۲، ۲۵، ۲۷، ۲۸، ۳۲، ۳۴، ۳۷، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۵۲، ۵۷، ۶۸ -
- ۲۷۱، ۲۴۴، ۲۴۱، ۲۳۶، ۱۳۵، ۱۳۲، ۷۴، ۶۹
- ۲۸۵، ۲۸۳، ۲۷۸، ۲۷۷، ۲۷۳
- خط استوا : ۲۹۱
- خلاط : ۲۹
- خلخال : ۲۸۴، ۲۷۹
- خلوت کریم خانگی : ۳۸
- خلیج انزلی : ۲۴۷
- خلیج فارس : ۷۸، ۸۱، ۸۳، ۹۳، ۹۶، ۹۹، ۱۰۴
- ۱۰۶، ۱۱۰، ۱۱۲، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹، ۱۳۲
- ۱۳۵، ۱۳۶، ۱۴۳، ۲۰۴، ۲۱۷، ۲۱۸، ۲۲۱، ۲۶۳ -
- ۲۹۰
- خسره : ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۸۵
- خواجهک : ۲۷۲
- خواجه ربیع : ۳۲، ۲۶
- خوار : ۲۷۵
- خوارزم : ۲۸، ۲۷، ۱۳، ۷
- خوی : ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۸۱، ۸۴، ۱۸۶، ۲۴۵، ۲۴۶
- ۳۲۴
- خیابان حافظ : ۱۱۳
- خیابان فروغی : ۱۱۳، ۲۱۰
- خیوه : ۸۳، ۸۸، ۲۲۹، ۲۶۶
- د
- دارالانشای دیوان : ۱۵۹
- دارالحکومه اصفهان : ۲۱۵
- دارالخلافت : ۱۱۴
- دارالسلطنه : ۱۱۷، ۱۹۷، ۲۰۰، ۲۵۹، ۲۷۰
- دارالمرز : ۲۸۴، ۲۹۶
- داربیل : ۲۴۰
- داغستان : ۶۷، ۷۰، ۱۵۸، ۱۵۹، ۱۹۰، ۲۳۶،
- ۲۳۸، ۲۵۷، ۲۹۱، ۳۰۴، ۳۳۰، ۳۳۱، ۳۳۳
- دامغان : ۳۶، ۴۰، ۴۱
- دانمارک : ۲۲۵
- داوایللی : ۲۸
- دراز محله : ۲۷۷
- درباز : ۳۲۰
- دریند : ۶۱، ۶۸، ۷۰، ۸۵، ۸۷، ۸۹، ۱۵۸، ۱۵۹،
- ۲۳۴، ۲۴۹، ۲۵۳، ۲۵۷، ۲۹۱، ۲۹۳، ۲۹۵ -
- ۲۹۷، ۳۰۶، ۳۱۵، ۳۲۵، ۳۳۳
- دوکه : ۲۴۳
- دروازه شاه عبدالعظیم : ۱۰۰، ۲۳۷
- دریاچه نیریز : ۱۰
- دریای آزو : ۸۵
- دریای خزر : ۶، ۹، ۱۶، ۲۷، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۸۴ -
- ۸۶، ۸۸، ۸۹، ۹۸، ۱۰۳، ۱۰۴، ۱۴۴، ۱۵۵
- ۱۸۰، ۱۸۱، ۲۱۷، ۲۳۴، ۲۴۱، ۲۴۷، ۲۵۳، ۲۵۸،
- ۲۷۵، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۰، ۲۸۴، ۲۹۱، ۲۹۳ -
- ۲۹۵، ۲۹۶، ۲۹۹، ۳۱۵، ۳۳۲
- دریای روم : ۲۴
- دریای سرخ : ۲۴
- دریای سیاه : ۱۵، ۱۹، ۴۹، ۵۹، ۸۵، ۱۰۳، ۱۴۴،
- ۲۳۰، ۲۴۱، ۲۶۵
- دریای نور (الس) : ۳۴، ۶۹
- دشت قبچاقی : ۳۷
- دشت مقان ر. مقان
- دماغه نیک : ۱۰۴
- دمانیس : ۳۲۸

۱۱۲، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۰، ۱۲۷، ۱۳۰، ۱۳۳، ۱۳۶	دماوند : ۲۷۶
۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۲	دنیپر: ۸۵
۱۶۵، ۱۶۶، ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۹، ۱۸۱، ۱۸۲	دو دانگه: ۲۷۶، ۲۷۴
۱۸۵، ۱۸۸، ۱۹۲، ۱۹۵، ۱۹۹، ۲۰۰، ۲۰۴	دوردونی: ۲۰۵
۲۰۹، ۲۱۹، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۹، ۲۳۰، ۲۳۲	دورق: ۳۰
۲۳۴، ۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۴۷، ۲۵۲	دول متحده امریکا: ۲۲۵
۲۶۱، ۲۶۳، ۲۶۶، ۲۶۸، ۲۶۹، ۲۷۱، ۲۷۵	دولاب : ۲۸۱، ۲۷۵، ۲۷۱
۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۶، ۲۸۷، ۲۸۹، ۳۱۲، ۳۱۴	دون: ۸۵
۳۱۶، ۳۱۹، ۳۲۱، ۳۲۵، ۳۳۶	دوین: ۱۱
روضه امام هشتم: ۶۸-۶۹	دهانه جواد: ۶۵
روم: ۱۸۷، ۲۳۱، ۲۵۶	دهلی: ۹۹، ۹۰
روم شرقی: ۶۰	دیاربکر: ۲۹-۳۰
رومیه الصغری: ۶۰، ۲۳۱	دیلمستان: ۸-۹
رویان: ۹	دینور: ۱۱
ری: ۳۲، ۲۸۱	دیوارچین: ۸
ز	ر
زبا: ۳۳۲	رانکوه: ۳۰۰
زکم: ۲۴۸	رستم آباد: ۲۸۴، ۲۸۰
زمین داوود: ۲۸	رستمدار: ۹
زنجان: ۲۳، ۱۱۰، ۱۲۸، ۱۴۱، ۲۰۷، ۲۲۲	رستم کلا: ۴۰
۲۴۴-۲۴۵	رشت: ۲۸۰، ۲۷۷، ۲۶۲، ۲۴۷، ۸۷، ۸۵، ۷۰
زرتلی: ۳۲۳	۲۸۴، ۲۹۵، ۲۹۸، ۲۹۹، ۳۰۴، ۳۰۶، ۳۰۸
زنگی: ۳۱۹، ۲۴۲	رم: ۲۳۱
زورآباد: ۱۷۰	رن: ۱۹۹، ۲۲۷
زیتون رودبار: ۲۹۶-۲۹۷	رواق امام هشتم: ۵۱
زیرآب: ۲۷۶	رودبار: ۸
زیوه: ۲۶۰-۲۶۱	رودسر: ۲۷۷
س	روس: ۷۶، ۱۰۱، ۱۱۵، ۱۱۷، ۱۲۲، ۱۴۰
ساربار اضیعو: ۳۲۲	۱۵۷، ۱۵۸، ۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۵، ۱۷۷، ۱۷۹
ساختار تولو: ۵۹	۱۸۱-۱۸۲، ۱۸۵، ۱۸۷، ۱۹۰، ۱۹۱، ۱۹۳
سارو پشتک: ۲۸۴، ۲۸۰	۱۹۷، ۲۱۱، ۲۴۰، ۲۴۳، ۲۴۴-۲۴۶، ۲۴۹
ساری: ۳۲، ۳۴، ۳۶، ۴۰، ۴۹، ۲۷۲، ۲۷۴	۲۵۸، ۲۶۱، ۲۷۰، ۲۷۴، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۰
۲۷۶-۲۷۷، ۲۷۷، ۲۸۱، ۲۸۲	۲۸۳، ۲۸۵، ۳۲۱، ۳۲۳، ۳۲۴، ۳۳۱، ۳۳۶
ساگوبار: ۳۱۳	روسیه: ۱۴-۱۵، ۱۹، ۲۴، ۴۹، ۵۰، ۵۲، ۵۵، ۶۱، ۶۶
ساگورامو: ۳۱۴	۷۰، ۷۴، ۷۷، ۹۵، ۹۷، ۹۸، ۱۰۱، ۱۰۶، ۱۱۰

سولہ: ۲۶۷، ۲۶۵، ۲۲۵، ۱۴۵، ۱۳۱، ۹۵  
 سویس: ۱۹۹  
 سیاہ کوه: ۶۹  
 سیحون: ۲۹۱، ۱۳  
 سیستان: ۲۹۰  
 سیمیرسک: ۳۳۶  
 سین کیانگ: ۲۹۱  
 ش  
 شاپور: ۱۱  
 شام: ۱۹، ۱۷، ۱۴، ۱۱-۲۰  
 شامشادیلو: ۳۲۸  
 شامشادین: ۳۱۴  
 شامزادہ عبدالعظیم: ۲۵۱، ۱۰۰، ۳۸  
 شاہ عباسی (عمارت): ۲۸۲  
 شیانکارہ: ۱۰  
 شراہ: ۱۱۴  
 شرکت ہند: ۱۳۷، ۱۳۲  
 شرکت ہندوستان: ۱۲۲، ۱۰۹، ۹۳، ۵۳، ۴۴ ر.  
 کمیانی ہندوستان  
 شروان: ۲۳، ۲۸، ۶۰، ۶۱، ۶۵، ۶۷، ۶۹، ۷۳-۲۳۵  
 ۲۳۶، ۲۳۸، ۲۴۹، ۲۷۴، ۲۷۸، ۲۸۰، ۲۸۵-  
 ۲۸۶، ۲۹۱، ۳۰۴، ۳۱۵، ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۲۵-  
 ۳۳۰، ۳۳۳ ر. شیروان  
 شفت: ۲۹۶، ۳۰۰  
 شکی: ۲۳، ۲۵، ۲۶، ۲۷، ۲۳۶، ۲۵۷، ۲۹۱، ۳۱۵-  
 ۳۱۷، ۳۲۴، ۳۲۶، ۳۲۷، ۳۳۰، ۳۳۲، ۳۳۳  
 شماخی: ۲۸، ۲۹، ۶۱، ۶۸، ۷۰، ۷۱، ۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۵، ۷۶، ۷۷، ۷۸، ۷۹، ۸۰، ۸۱، ۸۲، ۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۶، ۸۷، ۸۸، ۸۹، ۹۰، ۹۱، ۹۲، ۹۳، ۹۴، ۹۵، ۹۶، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰-۳۱۵  
 شمشال: ۳۰۶  
 شمشادین: ۳۲۳  
 شمکور: ۲۴۸  
 شمیران: ۵۰  
 شوراگل: ۳۳۳، ۳۳۲  
 شورہ گل: ۲۵۷، ۲۴۶  
 شوروی: ۲۴۲

سالیان: ۳۱۵، ۲۸۴، ۲۸۰، ۶۸، ۶۲  
 سامان: ۱۳  
 ساوچلاغ: ۲۷۴  
 ساوچلاغ مکرئی: ۲۳  
 ساور: ۲۷۷  
 ساوہ: ۲۵  
 سپہور: ۲۹۶  
 سبزوار: ۳۴  
 سدروہ: ۲۵۷  
 سربند: ۱۱۴  
 سرخس: ۲۷  
 سرداب: ۲۹۷  
 سروان: ۳۲۸  
 سعد آباد: ۲۸۱  
 سلطانیہ: ۱۰۰، ۹۴، ۱۰۱-۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۱۵،  
 ۱۲۶، ۱۳۰، ۱۳۲، ۱۳۴، ۱۳۵، ۱۴۷، ۱۵۷،  
 ۱۹۷، ۲۰۱، ۲۰۷، ۲۴۴، ۲۴۵، ۲۳۴  
 سلیمان آقاچ اوغلی: ۳۲۳  
 سفیانیہ: ۱۳۶  
 سام: ۲۹۷  
 سمرقند: ۱۳  
 سیرم: ۳۵  
 سن بریو: ۲۰۳  
 سن بنوا (صومعہ): ۱۰۷  
 سن پترز بورگ ر. پترز بورگ  
 سنت اوبر: ۹۵  
 سند: ۱۳۵، ۱۳۷، ۲۸۹  
 سنژان کریزوستوم: ۳۳۴  
 سنگر: ۲۴۳  
 سواد کوه: ۲۷۱، ۲۷۲، ۲۷۶، ۲۷۷-۲۸۱  
 سورام: ۳۲۰  
 سورہ: ۱۰، ۱۱، ۱۴، ۱۵، ۲۰، ۲۱  
 سوقان لخ: ۳۱۲-۳۱۴  
 سومخت: ۳۲۸  
 سویا نوی کرست: ۸۷

، ۲۷۹ ، ۲۷۶ ، ۲۷۴ ، ۲۷۲ - ۲۷۰ ، ۲۶۲ ، ۲۵۴	شوشی: ۳۵ ، ۵۴ ، ۷۱ - ۶۹ ، ۶۷ ، ۵۲ ، ۵۰ ، ۳۵ - ۷۵
۲۸۱ ، ۲۸۵ ، ۲۸۶ ، ۳۲۷ ، ۳۳۱ ر. تهران	۲۰۰ ، ۲۳۶ ، ۲۴۵ - ۲۴۶ ، ۲۴۹ ، ۳۱۲ ، ۳۱۵ -
<b>ع</b>	۳۱۶ ، ۳۲۳ ، ۳۲۶
عادل جواز: ۲۹	شولاور: ۳۱۷
عباس آباد: ۲۸۱	شهرزور: ۱۴۷
عباسی (صارت شاه): ۲۸۲	شیراز: ۳۴ - ۳۹ ، ۳۶ ، ۳۹ ، ۴۶ ، ۵۵ ، ۵۸ ، ۷۴ ، ۱۰۱
عتبات عالیات: ۲۵۰ - ۲۵۱ ، ۲۷۵ ، ۲۸۶ ، ۲۸۸	۱۲۹ - ۱۳۰ ، ۱۳۷ ، ۱۴۷ ، ۱۶۲ ، ۲۷۳ ، ۲۷۱
عثمانی: ۲۲ ، ۲۸ ، ۲۹ ، ۳۵ ، ۳۷ ، ۴۸ ، ۷۴	۲۷۵
۸۰ - ۸۳ ، ۸۵ ، ۸۹ ، ۹۱ ، ۹۴ ، ۹۸ ، ۱۰۲ - ۱۰۳ ، ۱۰۸	شیروان: ۲۵۷ ، ۲۸۴ - ۲۸۵ ر. شیروان
۱۲۲ ، ۱۳۶ ، ۱۵۴ - ۱۵۵ ، ۱۵۹ ، ۱۸۶ ، ۲۰۱	شیر و خورشید: ۲۰۱
۲۰۳ - ۲۰۴ ، ۲۰۶ ، ۲۰۷ ، ۲۲۹ ، ۲۳۲ ، ۲۳۴	شیشه: ۱۹۷ ر. شوشی
۲۳۶ ، ۲۴۱ ، ۲۴۲ - ۲۶۵ ، ۲۶۷ ، ۲۹۰ ، ۲۹۵	شیلداوتاناو: ۳۳۰
۲۹۶ ، ۳۰۸ ، ۳۰۹ ، ۳۳۵	<b>ص</b>
عنانیه: ۱۰۱ ، ۲۰۱	صابین قلعه: ۱۳۰
عراق: ۱۰ ، ۱۲ ، ۱۵ ، ۲۰ ، ۳۵ ، ۴۵ ، ۵۶ ، ۶۳	صحرای ترکمان: ۴۱
۱۱۴ ، ۱۹۷ ، ۲۶۱ ، ۲۷۳ ، ۳۱۷	صدرک: ۲۴۴
عراق عرب: ۱۳۶	<b>ط</b>
عسکران: ۲۲ ، ۲۶ ، ۲۷ ، ۳۲ ، ۳۲۶ ، ۳۳۲	طارم: ۲۳ ، ۲۷۹ ، ۲۸۴
علی آباد: ۳۶ ، ۲۷۴ ، ۲۷۶ ، ۲۸۱	طالش: ۹ ، ۲۳ ، ۲۶ ، ۷۰ ، ۲۳۵ ، ۲۳۷ ، ۲۴۷
عسارت حکومتی اصفهان: ۲۱۳	۲۴۹ ، ۲۵۷ ، ۲۷۸ - ۲۸۳ ، ۲۸۰ ، ۲۸۵ ، ۲۹۲ ،
عسارت خورشید: ۴۸	۳۱۵ ، ۳۳۲ ، ۳۳۳ ر. طوالش
عسارویه: ۳۰	طبرستان: ۸۵ ، ۹
عمان (بحر): ۱۱۸	طرابلس غرب: ۲۰۵
<b>غ</b>	طرابوزان: ۳۳۵
غازان: ۱۵ ، ۱۰۱ - ۱۶۵	طوالش: ۶۸ ر. طوالش
غازی کوموک: ۳۲۶	طور: ۱۶۹ ، ۱۷۳
غبت دانغی: ۶۵	طهران: ۲ ، ۱۸ ، ۲۱ ، ۳۸ ، ۴۰ ، ۴۳ ، ۴۵ ، ۴۸ - ۴۵
غروزیه: ۲۵۵	۵۰ ، ۵۱ ، ۵۴ ، ۵۵ ، ۵۸ ، ۶۳ ، ۶۵ ، ۶۹ ، ۷۳ - ۷۴ ،
<b>ف</b>	۸۱ ، ۸۳ ، ۸۹ ، ۹۳ ، ۹۴ ، ۹۷ ، ۱۰۰ ، ۱۰۱ - ۱۰۲ ،
فارس: ۳ ، ۱۱ ، ۱۷ ، ۲۲ ، ۲۵ ، ۳۵ ، ۴۴ ، ۴۵	۱۰۹ - ۱۱۶ ، ۱۱۸ ، ۱۲۰ - ۱۲۱ ، ۱۲۳ ، ۱۲۵ -
۵۶ ، ۶۱ ، ۷۴ ، ۲۹ ، ۳۰ ، ۳۰ - ۳۰	۱۳۳ ، ۱۳۶ ، ۱۳۹ ، ۱۴۱ - ۱۴۴ ، ۱۴۷ ،
فارستان: ۱۲۹	۱۵۶ ، ۱۵۹ ، ۱۶۳ - ۱۶۴ ، ۱۶۸ ، ۱۸۰ ، ۱۸۹ ،
فامپک: ۳۱۷ ، ۳۱۹ - ۳۲۲ ، ۳۲۷ ، ۳۲۹	۱۹۲ ، ۱۹۷ ، ۱۹۹ ، ۲۰۲ - ۲۰۳ ، ۲۰۵ ، ۲۰۹ ،
۳۳۲	۲۱۴ ، ۲۱۶ ، ۲۱۸ - ۲۲۱ ، ۲۲۲ - ۲۲۴ ، ۲۲۵ ،
فتح آیه: ۷۱ ، ۹۹	۲۲۷ ، ۲۳۵ ، ۲۳۷ - ۲۳۹ ، ۲۴۱ ، ۲۴۵ ، ۲۴۸ -

،۳۱۷-۳۱۵،۲۶۱-۲۶۰،۲۵۷-۲۵۶،۲۴۶	فرانسه: ۷۹،۷۷-۸۳-۸۲،۸۰-۹۷،۹۴-۹۰
۳۳۷-۳۳۵،۳۳۳-۳۲۸،۳۲۶،۳۲۳-۳۲۲،۳۱۸	۱۲۹، ۱۲۶، ۱۲۲-۱۱۵، ۱۱۳-۱۰۰، ۹۸
قراچه داغ: ۲۴۶	۱۵۰، ۱۴۴-۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹-۱۵۳، ۱۵۵
قراچای: ۶۴	۱۵۷، ۱۵۹-۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۹-۱۷۲، ۱۷۶
قرا داغ: ۲۳۷	۱۸۰-۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰-۲۰۴، ۲۰۲
قرا کپک: ۳۲۶	۲۰۵، ۲۰۸-۲۰۹، ۲۱۲، ۲۱۶-۲۲۲، ۲۲۰
قرا کلیس: ۳۲۲-۳۲۰	۲۲۹، ۲۳۳-۲۳۴، ۲۵۴، ۲۶۷-۲۷۰
قرا کلیسیا: ۲۵۸	قرامان: ۱۱۴، ۱۴۷، ۲۴۶
قرا مان: ۳۰	فرح آباد: ۸۵، ۲۷۷-۲۷۸
قرقیزستان: ۲۶۶	فرنگ: ۱۱۴، ۱۶۷، ۱۷۱، ۱۷۹، ۱۸۸-۲۶۸
قر آقاج: ۱۹	۲۷۸
قزاق خانه: ۱۱۳، ۲۱۰	فرنگستان: ۱۰۱، ۲۶۸
قزلر: ۱۵۸، ۱۶۲، ۳۲۵	قروغی (خیابان): ۲۱۰
قروبن: ۳۹، ۳۴، ۳۲، ۳۰، ۲۵، ۸، ۹۶-۹۴، ۴۰	فرهنگستان تاریخ و ادبیات: ۲۰۵
، ۲۷۲، ۲۶۷، ۲۲۲، ۲۱۹، ۲۰۷، ۱۳۰-۱۱۶	قرید لاند: ۲۰۳
۲۹۷، ۲۸۴-۲۸۳، ۲۷۸، ۲۷۶	قنداغی: ۶۵
قشم: ۲۱۸، ۹۳	قندر سگ: ۳۲
قصر قاجان: ۵۰	قنکستین: ۱۹۹
قفقاز: ۱۹، ۱۷-۱۴، ۱۲، ۸، ۶، ۲۴-۲۲، ۲۰	قنلاتند: ۱۳۱، ۱۴۵
، ۸۷، ۸۵-۸۴، ۸۲، ۷۵، ۷۰-۶۹، ۶۷، ۵۹، ۴۹	قولاد محلله: ۳۶
، ۱۴۵، ۱۳۰، ۱۲۱-۱۲۰، ۱۰۳، ۹۵، ۹۲، ۸۹	قومن: ۹
-۲۴۰، ۲۳۴-۲۳۳، ۲۳۰-۲۲۹، ۱۹۲، ۱۵۱	فوتشیلو: ۱۲۳
، ۳۱۲، ۳۰۸، ۲۹۱، ۲۸۶، ۲۵۴-۲۵۲، ۲۴۲	فیروز کوه: ۲۸۱، ۲۷۹، ۲۷۶، ۲۷۲، ۳۶
- ۳۳۵، ۳۲۸، ۳۲۵، ۳۲۱، ۳۱۷، ۳۱۵-۳۱۴	۲۸۳
۳۳۶	قین کن شتاین: ۹۴-۹۵، ۹۸-۱۰۲، ۱۱۱-۱۱۲
قشقازیه: ۲۵۸، ۲۵۵	، ۱۹۹، ۱۵۹، ۱۵۶، ۱۴۵، ۱۲۱-۱۲۰، ۱۱۶
قلرخ بلاغ: ۲۴۳	۲۶۷، ۲۲۷، ۲۲۴، ۲۰۴
قم: ۸۰، ۷۶، ۲۵، ۲۱	قین کن شتین: ۲۷۰
قندهار: ۲۸-۳۰، ۳۴، ۹۷، ۱۱۰، ۱۳۲، ۲۲۹	ق
۲۶۹	قارص: ۲۹، ۲۴۲، ۳۳۵، ۳۲۸
قوچان: ۹۹، ۷۱	قاف: ۲۹۱
قیزلار: ۱۵۸	قبه: ۶۱، ۶۳، ۲۴۹، ۲۵۷، ۲۷۸، ۲۷۹-۲۸۳
ک	۳۳۳، ۲۹۱
کابل: ۱۱۰، ۶۹، ۳۴	قباز: ۶۲
کاخت: ۵۹-۶۱، ۶۴، ۶۱، ۲۳۱-۲۳۳، ۲۳۵، ۲۴۸	قرا باغ: ۲۹، ۶۱، ۶۷، ۲۳۵-۲۳۶، ۲۴۱، ۲۴۵

کیانی انگلیسی: ۹۶	۳۳۵،۳۳۰-۳۲۹،۳۱۶-۳۱۴
کمپانی هندوستان: ۲۶۹،۹۳-۹۲ ر. شرکت	کاخ داد گستری: ۴۸
هندوستان	کاخ زمستانی: ۳۱۵
کمره: ۱۱۴	کاخ گلستان: ۵۸
کنگاور: ۳۳	کارنیل: ۲۳۵،۲۳۳،۲۳۱،۵۹ ر. کرتیل
کوتاهی: ۱۵	کاروانسرا: ۲۹۷-۲۹۶
کوجوز: ۳۱۳	کاشان: ۲۸۴،۳۵
کودی: ۳۲۸	کلاشولان: ۱۴۱
کور: ۳۰۱-۳۰۰، ۲۴۰، ۲۳۵، ۱۴۲، ۱۴۰، ۸۸	کانا کیر: ۳۲۶، ۳۲۱
کر: ۳۱۲	کینک چای: ۲۵۷
کورست: ۳۱۸	کجور: ۲۸۲، ۲۷۲، ۹
کورگه: ۳۲۳	کر: ۲۵۰-۲۴۹، ۷۰، ۶۷، ۶۵-۶۴ ر. کور
کورناک: ۳۱۴	کراسنو و دسک: ۸۸
کولخیدا: ۲۳۱	کراودین: ۲۷۸-۲۷۷
کوه سیاه: ۲۳۷	کریلا: ۲۰۰، ۱۰۱
کوه گیلویه: ۱۰	کرتیلوان: ۳۳۰
کپله: ۳۰۰، ۲۹۱، ۲۹۶	کرسائیس: ۳۱۳
کینه سماخی: ۳۱۵	کرتیل: ۳۱۶-۳۱۵، ۳۱۳-۳۱۲، ۶۴، ۶۱-۶۰
کیرف بد: ۲۴۲	۳۳۵، ۳۱۹ ر. کارنیل
کینف: ۲۵۵	کردستان: ۲۰۳، ۲۰۲، ۱۴۱، ۱۳۶، ۲۹، ۲۳
گی	کردستان عثمانی: ۲۰۳، ۹۴
گنجی حیدی: ۳۲۸، ۳۱۴	کرد منقله: ۳۹
گری: ۳۲۸، ۳۱۹	کرمان: ۱۰-۱۱، ۲۵، ۲۹، ۴۴، ۴۵، ۵۵-۵۶، ۶۶، ۶۱
گری ترتیب کوسکی: ۲۰۳	کرمانشاه: ۲۱۹، ۱۱
گوجتن: ۳۰۰، ۲۸۰، ۳۰۰، ۲۹۰، ۲۸۰، ۲۷۰، ۲۶۰، ۲۵۰، ۲۴۰، ۲۳۰، ۲۲۰، ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۰، ۱۸۰، ۱۷۰، ۱۶۰، ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۰، ۱۲۰، ۱۱۰، ۱۰۰، ۹۰، ۸۰، ۷۰، ۶۰، ۵۰، ۴۰، ۳۰، ۲۰، ۱۰	کریه: ۱۹، ۱۶-۱۵
گورگه: ۳۰۰، ۲۹۰، ۲۸۰، ۲۷۰، ۲۶۰، ۲۵۰، ۲۴۰، ۲۳۰، ۲۲۰، ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۰، ۱۸۰، ۱۷۰، ۱۶۰، ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۰، ۱۲۰، ۱۱۰، ۱۰۰، ۹۰، ۸۰، ۷۰، ۶۰، ۵۰، ۴۰، ۳۰، ۲۰، ۱۰	کزاز: ۲۴۶، ۱۱۴
گورگه: ۳۰۰، ۲۹۰، ۲۸۰، ۲۷۰، ۲۶۰، ۲۵۰، ۲۴۰، ۲۳۰، ۲۲۰، ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۰، ۱۸۰، ۱۷۰، ۱۶۰، ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۰، ۱۲۰، ۱۱۰، ۱۰۰، ۹۰، ۸۰، ۷۰، ۶۰، ۵۰، ۴۰، ۳۰، ۲۰، ۱۰	کسان: ۳۱۴
گورگه: ۳۰۰، ۲۹۰، ۲۸۰، ۲۷۰، ۲۶۰، ۲۵۰، ۲۴۰، ۲۳۰، ۲۲۰، ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۰، ۱۸۰، ۱۷۰، ۱۶۰، ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۰، ۱۲۰، ۱۱۰، ۱۰۰، ۹۰، ۸۰، ۷۰، ۶۰، ۵۰، ۴۰، ۳۰، ۲۰، ۱۰	کعبه: ۱۸۰، ۱۷۳، ۱۷۰
گورگه: ۳۰۰، ۲۹۰، ۲۸۰، ۲۷۰، ۲۶۰، ۲۵۰، ۲۴۰، ۲۳۰، ۲۲۰، ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۰، ۱۸۰، ۱۷۰، ۱۶۰، ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۰، ۱۲۰، ۱۱۰، ۱۰۰، ۹۰، ۸۰، ۷۰، ۶۰، ۵۰، ۴۰، ۳۰، ۲۰، ۱۰	کفه: ۳۰
گورگه: ۳۰۰، ۲۹۰، ۲۸۰، ۲۷۰، ۲۶۰، ۲۵۰، ۲۴۰، ۲۳۰، ۲۲۰، ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۰، ۱۸۰، ۱۷۰، ۱۶۰، ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۰، ۱۲۰، ۱۱۰، ۱۰۰، ۹۰، ۸۰، ۷۰، ۶۰، ۵۰، ۴۰، ۳۰، ۲۰، ۱۰	کلباد: ۳۷
گورگه: ۳۰۰، ۲۹۰، ۲۸۰، ۲۷۰، ۲۶۰، ۲۵۰، ۲۴۰، ۲۳۰، ۲۲۰، ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۰، ۱۸۰، ۱۷۰، ۱۶۰، ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۰، ۱۲۰، ۱۱۰، ۱۰۰، ۹۰، ۸۰، ۷۰، ۶۰، ۵۰، ۴۰، ۳۰، ۲۰، ۱۰	کلیسیای آنونسیاسیون: ۳۲۶
گورگه: ۳۰۰، ۲۹۰، ۲۸۰، ۲۷۰، ۲۶۰، ۲۵۰، ۲۴۰، ۲۳۰، ۲۲۰، ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۰، ۱۸۰، ۱۷۰، ۱۶۰، ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۰، ۱۲۰، ۱۱۰، ۱۰۰، ۹۰، ۸۰، ۷۰، ۶۰، ۵۰، ۴۰، ۳۰، ۲۰، ۱۰	کلیسیای سن ژان کریزوستوم: ۳۳۴
گورگه: ۳۰۰، ۲۹۰، ۲۸۰، ۲۷۰، ۲۶۰، ۲۵۰، ۲۴۰، ۲۳۰، ۲۲۰، ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۰، ۱۸۰، ۱۷۰، ۱۶۰، ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۰، ۱۲۰، ۱۱۰، ۱۰۰، ۹۰، ۸۰، ۷۰، ۶۰، ۵۰، ۴۰، ۳۰، ۲۰، ۱۰	کلیسیای قدیم نصاری: ۲۳۷
گورگه: ۳۰۰، ۲۹۰، ۲۸۰، ۲۷۰، ۲۶۰، ۲۵۰، ۲۴۰، ۲۳۰، ۲۲۰، ۲۱۰، ۲۰۰، ۱۹۰، ۱۸۰، ۱۷۰، ۱۶۰، ۱۵۰، ۱۴۰، ۱۳۰، ۱۲۰، ۱۱۰، ۱۰۰، ۹۰، ۸۰، ۷۰، ۶۰، ۵۰، ۴۰، ۳۰، ۲۰، ۱۰	کمال آباد: ۱۲۸، ۱۲۶

مارسی: ۲۰۵-۲۰۴، ۱۰۲	گروزیه: ۲۵۷
مازندران: ۱۰۹-۱۰۱، ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۱۹-۲۲، ۲۱	گسگر: ۲۷۹
۳۴-۳۶، ۴۰-۴۱، ۴۳-۴۴، ۴۸-۵۲، ۵۶، ۶۲، ۸۵	گگران: ۲۸۴
۸۷، ۱۱۴، ۱۱۶، ۱۷۱-۱۷۲، ۲۷۷، ۲۷۹، ۲۸۱-	گشتاسفی: ۲۳
۲۸۲، ۲۸۴، ۲۹۳، ۲۹۵-۲۹۶	گلستان: ۱۲۰، ۱۹۷، ۲۴۱، ۲۵۴، ۲۵۶، ۲۶۰-
ماسوله: ۲۹۶	۲۶۱، ۲۸۸، ۲۹۱، ۲۹۲، ۳۳۲-۳۳۴
ماکلاش: ۲۹۶	گلستان (باغ): ۲۱۹
ماوراء ارس: ۲۵۳	گلستان (کاخ): ۳۸
ماوراء النهر: ۱۳، ۵۲، ۶۸، ۲۳۶	کنجه: ۲۰، ۲۲، ۲۸-۲۸، ۳۰، ۳۶، ۶۰، ۶۵، ۶۸،
ماوراء قفقاز: ۱۶، ۱۷، ۱۹، ۵۹	۷۰، ۱۷۸، ۱۷۹، ۲۳۵، ۲۳۸، ۲۴۱، ۲۴۲-۲۴۵،
مایانسی: ۲۰۵	۲۴۶، ۲۴۸، ۲۴۹، ۲۵۷، ۳۰۴، ۳۰۵، ۳۱۲،
مبارك آباد: ۲۰، ۳۲	۳۱۵-۳۱۷، ۳۱۹، ۳۲۳-۳۲۴، ۳۳۳، ۳۳۵
متزخت: ۳۱۴	گور گیوسک: ۲۳۳، ۲۳۷
متگوار: ۳۲۴، ۳۳۰	گوری: ۳۱۴
متیولت: ۳۱۳-۳۱۴	گوربا: ۳۳۳
مجلس اعیان: ۲۰۵	گیلان: ۸-۸، ۱۲، ۳۴، ۴۴-۴۵، ۶۲، ۸۵، ۸۷،
مدرسه مهندسی نظامی: ۲۲۳	۱۴۲، ۲۴۷، ۲۴۹، ۲۷۲، ۲۷۴-۲۷۷، ۲۸۰،
مراغه: ۱۹، ۲۱، ۲۳، ۲۴۹	۲۸۲-۲۸۶، ۲۹۳، ۲۹۵، ۲۹۸، ۳۰۰، ۳۰۴،
مرداب انزلی: ۲۴۷	۳۲۳-۳۲۴
مرعش: ۱۵، ۳۰	گنور گیوسک: ۶۸-۶۹
مرغاب: ۲۷، ۲۹۱	ل
مرو (تخت): ۲۲۲، ۲۵۱	لاریجان: ۲۷۲-۲۷۳، ۲۷۵، ۲۷۶
مرو: ۲۰-۲۱، ۲۷، ۲۹-۳۰، ۳۵، ۱۳۵، ۲۲۹	لازستان: ۵۹
مزدوگ: ۱۹۰	لازیکا: ۵۹
مسجد شاه اصفهان: ۳۱	لامیس کانا: ۳۱۴
مسخت: ۵۹، ۳۱۶	لاهور: ۹۹، ۲۸۹
مسند: ۱۳۴	لاهیجان: ۲۷۴، ۲۸۲، ۳۰۰
مسکو: ۶۸، ۲۶۵، ۲۸۶، ۲۸۸، ۳۱۸، ۳۲۷،	لگزنستان: ۲۳۶
۳۲۹، ۳۳۳	لندن: ۹۲، ۱۰۰، ۱۰۹، ۱۱۱، ۱۹۰،
مشهد: ۲۶، ۳۰، ۳۲، ۳۴، ۱۳۴-۱۳۵، ۱۳۶،	لنسل: ۱۰۲
۲۴۱، ۲۶۲، ۳۱۶	لنکران: ۷۰، ۳۳۲، ۳۳۳
مصر: ۱۱، ۹۴، ۲۰۱	لنین گراد: ۲۸۶
مغان: ۹، ۹، ۳۱	لهستان: ۹۴، ۱۱۲، ۲۶۵، ۲۶۷
مغولستان: ۱۷، ۱۹	لینوانی: ۳۰۵، ۳۱۰
	لیل: ۱۸۳، ۲۰۰

وزارت کشور: ۱۱۳	مقان : ۶۸،۶۲،۶۵،۲۳-۲۲،۲۰-۱۹،۱۴،۹
وستفالی: ۱۲۳	۷۰-۲۵۷،۲۵۳،۲۳۶،۲۳۵،۷۱
وفس: ۱۱۴	مغری: ۲۵۷
ولادیسیر: ۲۵۵	ملتان: ۲۸۹،۹۹
ولگا: ۸۷،۸۵،۱۶	منجیل: ۲۷۹،۸
وین: ۲۶۳	منچوری: ۱۷
	منگریل: ۲۵۷
	موخران: ۳۱۳
هانور: ۱۲۳	مورچه خورت: ۲۷۸،۲۷۵
هرات: ۲۹۰، ۲۲۹، ۹۹، ۹۵، ۳۴، ۲۸	موریس: ۱۰۶
هرمز: ۲۹	موصل: ۳۳، ۳۰
هوموز: ۲۱۸	مولتان: ۲۸۹
هزار جریب: ۲۸۲-۲۸۱، ۲۷۷-۲۷۶، ۲۷۴، ۳۶	مهاباد: ۲۳
هندرخان: ۷۰	میان پشته: ۲۴۹
هندان: ۲۱۹، ۱۰۰، ۴۴، ۳۵	میان کلا: ۲۷۵
هند: ۹۹، ۹۷، ۹۰، ۸۶، ۸۲، ۷۸-۷۷، ۵۲، ۱۴	میگری: ۳۳۲
۱۰۹-۱۰۸، ۱۱۲-۱۱۱، ۱۲۲، ۱۲۴، ۱۳۲، ۱۳۶	
۱۳۷، ۱۳۹، ۱۸۹، ۱۹۰، ۲، ۱۹۰، ۲۲۹، ۲۷۰، ۲۸۹	
۲۹۰	
	ت
۱۰۹	ناوار: ۱۷۵، ۱۶۷
۱۰۹	نخجوان: ۳۲۷، ۳۱۸، ۳۱۷، ۲۵۷، ۲۴۵، ۲۳۸، ۵۹
۱۰۹	نسا: ۲۷
۱۰۹	نعل شکن: ۳۴
۱۰۹	نقله بر: ۲۹۷-۲۹۶
۱۰۹	نوخ: ۳۲۷، ۳۲۴
۱۰۹	نوز: ۹
۱۰۹	نوسکی (صومعه): ۳۳۴، ۳۳۰، ۳۲۶
۱۰۹	نوکده: ۴
۱۰۹	نپوند: ۱۱
۱۰۹	نیریز: ۱۰
۱۰۹	نیریزی نوگورون: ۸۷
۱۰۹	نیت پور: ۲۸
۱۰۹	و
۱۰۹	وان: ۳۳۵، ۲۰۱، ۳۰
۱۰۹	ورامین: ۲۸۱، ۲۷۲، ۴۳، ۳۲
۱۰۹	ورشو: ۱۱۲، ۹۴
۱۰۹	وزارت دارایی: ۴۸

www.tabarestan.info  
تیرستان



## فهرست نامهای کتابها و مؤلفات

- آرمغان (مجله): ۳۰۹-۳۱۰  
 اطلاعات ماهانه (مجله): ۱۱۸  
 المآثر والانوار: ۲  
 امپریالیزم انگلیس و ایران: ۳  
 امیر کبیر و ایران: ۲  
 انجیل: ۱۶۷، ۱۷۳  
 انقلاب ایران: ۳  
 انقلاب مشروطیت ایران: ۳  
 انقلاب مشروطیت ایران و ریشه های اجتماعی و اقتصادی آن: ۳  
 ب-ت  
 با برنامه: ۱۴  
 تاریخ آل قاجار: ۵  
 تاریخ انقلاب آذربایجان و ملوای تبریز: ۳  
 تاریخ انقلاب مشروطیت ایران: ۳  
 تاریخ انقلاب و تحول آذربایجان: ۳  
 تاریخ ایران: ۴، ۵، ۶، ۷، ۸، ۹  
 تاریخ بنیان قاجار: ۳  
 تاریخ بیداری ایران: ۳  
 تاریخ بیداری ایرانیان: ۳  
 تاریخ بیست ساله ایران: ۴  
 تاریخ پیدایش مشروطیت ایران: ۳  
 تاریخ چهارگسای چوینی: ۲۰  
 تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس در
- قرن نوزدهم میلادی: ۳، ۲۵۵  
 تاریخ عصر حاضر یا حیات یحیی: ۳  
 تاریخ فتحعلی شاه: ۵  
 تاریخ فتحعلی شاه قاجار: ۵  
 تاریخ قاجاریه: ۲، ۲۰۰  
 تاریخ مختصر احزاب سیاسی - انقراض قاجاریه: ۴  
 تاریخ محمدی: ۵  
 تاریخ مشروطه ایران: ۳  
 تاریخ ملک آرا: ۵  
 تاریخ نهضت ایران: ۳  
 تاریخ نو: ۲  
 تاریخ و صاف: ۲۰  
 تحولات سیاسی در نظام ایران: ۳  
 تذکرة السلاطین: ۵  
 توریت: ۱۵۷، ۱۷۳، ۲۸۷  
 ج وچ  
 جنة الاخبار: ۵  
 جنگ انگلیس و ایران: ۳  
 جنگ ایران - روس: ۴  
 جنگ ده ساله یا جنگ اول ایران با روس: ۳  
 جهان آرا: ۵، ۲۳۹  
 چند سند رسمی از فعالیت سیاسی فرانسه در ایران: ۱۹۸

## ح و خ

حقایق الاخبار ناصری: ۲

حکومت تزار و محمد علی میرزا: ۳۰

ختم غنچه سینکو: ۳-۴

۵

دکتر حسنت که بوده، جنگل گیلان چه بوده: ۳۰۴

ده نامه: ۲۳

دیوان صبا: ۱۱۳

ر

رسالة جهادیه: ۸۱

روابط ناپیون و ایران: ۳

روضه الصفا ناصری: ۲۰۰، ۲۷۵، ۲۷۸، ۲۸۵

۲۸۵

ز

زاد المعاد: ۳۰

زبور: ۱۶۷، ۱۷۳

زندگانی سیاسی مسلمان حمد شاه قاجار: ۴

زندگانی میرزا تقی خان امیر کبیر: ۲

س

سیب الارغض: ۲

سفرنامه سرچن مکه: ۹۳

سفری در ایران که در ۱۸۰۷ و ۱۸۰۸ و ۱۸۰۹

در عور زانوی و بین شهرین از

است نبول: تپه خدیج فارس و زانود

- پروان کرده شده: ۲۲۱

سیاست دولت شوروی در بر: ۳

سیاست ناپیون در ایران: ۳

سیاست ناپیون در ایران در زمان محسنی شده:

۱۵۶، ۱۵۹، ۱۷۶

ش

شاهنامه: ۵۹

شرح سفری بترکیه سیب و برن که در ۱۸۰۷

و ۱۸۰۸ کرده شده: ۲۰۵

شرح کبیر: ۲۵۰

شهابی خاقان: ۲۱، ۷۶

## ع

عباس میرزا: ۲

عباس میرزا نایب السلطنه: ۵، ۴

عصری خبری به تاریخ امتیازات دو ایران: ۳

عهد عتیق: ۲۸۷

## ف

فارس و جنث بین الممالک: ۳

فر محمد عیثه: ۳

فرقان: ۱۶۷

فرهنگ ترکی بفرانس: ۱۰۷

## ق

قرآن: ۱۷۳، ۶۴

قرود دروس وانگیس راجع به ایران: ۳

قیه خیا بنی: ۳

قیه کشر محمد تقی خان پسرین در خراسان: ۳

## ک و گ

کارهای استبداد: ۲۱۴

گزارش شاهزاده انتخاب مرکز نظامی دو خمیه

فارس: ۲۱۸

گنجینه شاه: ۱۳۰

## م

مدرس ضایع: ۱۱۵، ۱۱۷، ۲۴۰-۲۴۱

مأموریت ژانر زنگردان در ایران: ۳

میرزا آیدین ناصری: ۲

مشرح نقوش: ۵

مشافنگاه: ۲۱۰

مستخب سوزج مضرکی: ۲

مستطبه ناصری: ۲۰۱، ۲۵۵، ۲۸۰

منذات نشاء: ۱۵۴، ۱۵۶، ۱۶۰، ۱۶۳، ۱۶۶

۱۶۸، ۱۷۰، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۶، ۱۸۸

## ن

نایبون اول - پیدم و خمد پیدی سیب سی: ۱۵۱

نسخ انور شیخ: ۱۰۰، ۱۰۱، ۱۱۳، ۱۲۵

۲۷۴-۲۷۵، ۲۷۸

نامه بی دربارة برن و ترکیه سیب: ۱۸۳

وقایع صد سال قبل در ایران: ۳  
 ویس و رامین: ۵۹  
 ی  
 یادداشت‌هایی از زندگانی خصوصی ناصرالدین  
 شاه: ۲  
 يك فصل مہیج از تاریخ روابط سیاسی ایران  
 وقرانسه: ۱۱۸

۲۲۱،۲۰۶  
 نامه های سیاسی سفیر بریتانیا: ۳  
 نسخه‌ال‌اخبار: ۵  
 نشریه وزارت امور خارجه: ۱۹۸  
 و  
 وصیت نامه پتر کبیر: ۲۶۴  
 وضع کنونی ایران: ۲۰۱

## فہرست نامہ

صفحہ	نمبر	ادارت	ادارت	دور	دور	متر	متر
۱۱۹	آخر	Metternich	Metternich	میدن	میدن	۵۲	۶
۱۲۵	۲۷	لکساندر	الکساندر	بری	پرائٹ	۳	۱۳
۱۲۶	۳	رومانزوف	رامانزوف	معروف شدہ	شده	۹	۱۴
۱۳۱	۱۵	امیراطور	امیراطور	معروف شدہ	معروف شدہ	۱۳	۱۴
۱۳۲	۲۴	پشاور	پشاور	گجرات	کیچ تو	۱۶	۲۰
۱۳۴	۱۶	قطعا	قطعا	ریج	تاریخ	۲۴	۲۰۰
۱۳۵	۲۹	حروف تکرار	Duc de Vico	میرز	میر	۲۹	۲۱
۱۴۱	۱۲	فران	فرمان	دور	مدیر دور	۱	۲۸
۱۴۲	۲۰	پیداست	فرمان	تاریخ	تاریخ	۲	۳۳
۱۵۱	۱۵	رویا	پیداست	محمد حسن خان	محمد خان	۲	۳۴
۱۵۳	۷	خدمت	رویا	محمد حسن خان	محمد حسن	۱۸	۳۹
۱۵۵	۷	درہن	نظامات	حورث	حورث	۲۳	۵۶
۱۵۶	۲۶	پوینانی	درہن	ضممش	ضممش	۲۴	۵۷
۱۵۹	۲۰	کنبر	پوینانی	ریگری	ریگری	۵	۶۰
۱۵۹	۲۷	مہ	کنبر	ند	جہ	۱۶	۶۳
۱۶۱	۲۰	تیر	نامہا	تھنک چان	تھنک چان	۲۱	۶۴
۱۶۲	۲۳	پوسگی	تیر	رور	اور	۲۹	۶۴
۱۶۹	۱۱	رزی	پوسگی	منہ	کلامہ	۲۱	۸۶
۱۷۱	۲۵	ساحہ بی	روزی	ر	رور	۶	۱۰۷
۱۷۴	۱۵	کس	ساحہ بی			۴	۱۰۸
۱۷۷	۴	معدلتن	اکتسپ	ر	ن و نر	۸	۱۱۳
۱۷۷	۵	رون	معدلتن		رین	۷	۱۱۳
۱۷۹	۱۹	زوت	رون	ر	نری	۹	۱۱۴
۱۸۱	۱۷	حہ	زوت		حوشہ	۲۷	۱۱۵
۱۸۸	۲۲	اختار	حہ	ر	تاریخ	۲۰	۶

صفحه	سطر	فادرست	درست	صحیفه	سطر	فادرست	درست
۱۹۱	۲۱	بی قرارش	بی قرارش	۳۱۰	۵	یلندی	یلندی
۱۹۴	۲۵	نشان	شان	۳۱۳	۱۹	چربزو	بزو
۱۹۵	آخر	موافقت	موافقت	۳۱۳	۲۱	بدوره	بدوره
۱۹۷	۲۰	اندر	اندر	۳۲۰	۲۶	فارتائوز	فارتائوز گریختند.
۲۰۳	۶	طهران	طهران	۳۲۱	۱	فارتائوز	فارتائوز
۲۰۴	۱۵	شتابن	شتابن	۳۲۱	۲	بوراسب	لوراسب
۲۰۵	۳	اوژان	اوژان	۳۲۱	۹	ایران	ایروان
۲۰۸	۲۲	پرانس	پرانس	۳۲۱	۲۵	دشمنان	دشمن
۲۱۰	۱۴	بار	باز	۳۲۳	۲	شوش	شوشی
۲۱۶	۳	اداره	اراده	۳۲۳	۳	شوش	شوشی
۲۱۶	۱۹	باز	باز	۳۲۳	آخر	ستوز	متون
۲۱۹	آخر	Beboulh	Reboul	۳۲۵	۱۲	بمبان	پمباران
۲۱۷	۹	چنان	چنان	۳۲۵	۱۵	سبب	سس چون
۲۲۵	۴	دانمارکبان	دانمارکیان	۳۲۶	۶	شوه	شوشی
۲۲۸	۱۶	نایلتون	نایلتون	۳۲۶	۷	شها	شوشی
۲۲۹	۱۹	بشار	بسیار	۳۲۶	۱۰	شن	شوشی
۲۳۳	۲۶	یکانترین	بکاترین	۳۲۷	۲۱	شمران	حکمرانی
۲۳۸	۱۵	بادشان	پادشاهان	۳۲۹	۲۹	ن	بود
۲۴۱	۱۸	ایکی	بایکی	۳۳۰	۲	شهاد	بیشهاد
۱۴۲	۱۲	ییلز ابوپول	ییلز ابوپول	۳۳۰	۳	ن	که پسر
۲۴۳	۲۶	جایی	جایی	۳۳۰	۱۵	چودان	آچودانی
۲۵۱	۲۴	فرزبرد	فروبرد	۳۳۱	۱	بترو	پتر
۲۵۲	۹	خان خان	خان	۳۳۱	۱۱	عباس	عباس میرزا
۲۵۳	۲۲	اختلافهای	اختلافهای	۲۳۱	۲۴	کرد	غارت کرد
۲۵۵	۱۷	پنرال	پنرال	۳۳۱	۲۷	Pete	Petr
۲۵۹	۹	تعمین	تعمین	۳۳۲	۱۷	مصطفی	مصطفی خان
۲۵۹	۲۷	چین	چین	۳۳۳	۳	انجاز	ابجاز
۲۷۴	۲۳	جعفرقلی	جعفرقلی خان	۳۳۳	۲۰	با	را با
۲۷۴	۲۸	ماندران	مازندران	۳۳۴	۱۵	کلیسای	کلیسای
۲۸۲	۱	رضاقی	رضاقلی	۳۳۴	۷	از	یرمولف از
۲۸۲	۳	اعیانی	اعیانی	۳۳۵	۲	محمد حسن	محمد حسن خان
۲۹۲	۲۷	دارایی	دارایی	۳۳۵		بموزه	بموزه
۳۰۰	۶	دارایی	دارایی	۳۳۵		وان ارز	وان وادز